٣ تاريخ الجبرتي ٣٠٨١

٢٨٠

NURUOSMANİYE KÜTÜPHANESİ
Kısmı: N.O.
Yeni Kayıt No: 2639
Eski Kayıt No: 3081
Tasnif No:

٣٠٨١

وقف اكرم السلاطين من طبقات الملوك وابهى الخواقين بحسن السيرة والسلوك
السلطان ابن السلطان السلطان ابو المواهب عثمان خان ابن السلطان
مصطفى خان دام الله ايام دولته وادام نصفته في لوائح صحفه
وانا الداعي الحاج ابراهيم حنيف المفتش
باوقاف الحرمين المحترمين
غفر له

الله اکبر این چه دریافتیست ژرف و شناختی شگرف که حقیقت پذیران دقیقه رس و روشن
ضمیران صبح نفس که باریک بینان جدول آفرینش و پرکارکشایان لواحه دانش و بینشمند
در ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقدی گرانمایه و گوهری والاطبع که در کالبد قیمت نگنجد و میزان
قیاس بر نسنجد و بمکیال گفت در نیاید و از مقیاس اندیشه برون باشد غیر از سخن که نسیمیست
متحرک و هوایی متموج نیافته اند و چرا چنین نباشد که سرانجام دارالملک معنی بی دستیاری
آن امکان نپذیرد و معموری خراب آباد صورت بی مددکاری آن در اندیشه نگذرد **نظم**

این چه سخن بود که شد آشکار ٭ پرده بر انداخت ز هژده هزار ٭ نیست درین بزم به پیرستیش
نیست حریفی به برد دستیش ٭ کارگشا اوست درین کارگاه ٭ صدرنشین اوست درین بارگاه
هرچه درآمد بدل اهل هوش ٭ دل بزبان گفت و زبان زد بگوش ٭ از در دل هم بدر دل رسش
ناطقه و سامعه چوگان کشش ٭ ماه سخن را برصدگاه هوش ٭ مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بپایه والای آن نردبان آسمان شوان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای طبیعت
آن قدم نتوان زد آتشی مزاجیت باد نهاد خاکی طبیعت آب نام منبعش آتشکده دل اوج پروازش
نزهتگاه هواگیری بازارش تاب آب رامکانش صفحه خاک مرتبه شناسان عزت و آخور دیده و
و دریافت خود چنانچه سپهسالار انجمن معنی بل خلف صدق دل دانستند موبدان وارثش
آتشکده خاطر بل ابوالابای ضمیر انگاشتند خاصه سخنی که زیب فهرست نسخه معاصره و زینت

دیباچه مجموعه معالی باشد یعنی مدح که خدای آسمان و زمین و حمد دادار جان و تن آفرین هم آغاز
مایه سرافرازی و هم انجام را پیرایه دلنوازی هم قافله سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری چراغ کلبه تاریک
نشینان انیس وحدتسرای خلوت گزینان درد افزای باطن مشتاقان کوی خداجویی مرهم بند ناسور
خسته درونان گنج ناشکیبایی نوشداروی شوربه نوشان اشک حسرت مومیائی شکسته
دلان زاویه خاموشی رزم آرای دلاوران هنگامه عشق بزم افروز معشوق مزاجان بارگاه اطمینان
تشنه لبان دریافت را استسقابخش گرسنه دلان بادیه جویی را جوع افزا از بجاست که خود پروران
پندار دل با همه سراسیمگی و بی آرامی شغف دست فکرت از دامن هودج کبریا کوتاه داشته تشنه
لب دآبه های هزاران جوش و خروش فرو خورده مهر خموشی بر لب نهاده اند و بدستیاری انصاف
پای ادب در دامن عجز نجیده در آنچه ثنایی آنرا از عطیه خانه تقدیر نداده باشند شروع نکرده اند

نظم راه کمال ترا حرف نقطه ریگ دشت ٭ عالم علم ترا شهر سخن روستا ٭ بر در تو اندیشه
را نخنه غیرت زند ٭ لطمه حیرت بروی سیلی جهل از قفا ٭ یعنی سپاس ایزد چون از احاطه امکان
بیرونست و ستایش خداوندی بهمال از احصای اکوان افزون **شعر** حدیث آنجا که از یزدان
شناسیست ٭ سپاس از بینشی ها ناسپاسیست ٭ تو جرات بین که همت میزند جوش ٭ که گیرد قطره
دریا را در آغوش ٭ نپنداری که حرفش درکتابست ٭ که این حرف و کتابم ما هتابست ٭ سخن را چند
باشی محمل آرای ٭ بدست آویز انجا بنه پای ٭ هرگاه زمینیانرا با آسمان رابطه مناسبت
مفقود و خاکیانرا با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیانرا با لامکانیان چه نسبت خواهد
بود تا حصه من ذره خاک نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد محبوس مطموره امکان
و حدوث را بادیه پیمایی عرصه وجوب و قدم چه حد و کدام پارا ذره سرگشته بی سر و پا را در
تشعشع نیر جهان افروز بجز هواداری چه بهره و قطره شبنم را با بحر زخار ابر مدرار بجز لاف
خشک چه نصیبه هیهات اگر ذره ازان فروغ بخش انجمن هستی گوید اگرچه او را نمی شناسد واو مرا نمی
گوید اما از دم میگوید و او را میجوید اما تنگنای ظلمت را با ساحت نور چه نسبت و عدم مطلق را
با وجود بحت چه مناسبت آفریده هرگاه از آفریده کامیاب شناسایی نتواند شد تا دمی چند در هوای
تماشای بدایع مکنونات او نهد یا قدمی چند در صحرای ادراک عجایب مخزونات او نهد واو را در معرض ستایش

آویزه کار در آمدن چگونه نرد بار نایافته را از خلوتسرای سلطانی سخن گفتن خود را در مضحکه ایام انداختن
و مسخره عوام ساختنست ستو های سخن را که در ارشت دست ها سنگ سراپرده تو سرشکست ها گرچه
سخن فربه و جان پرورست ها چو که بجان تو رسید لاغرست ها ای برتر از کرسی عقول و اوهام و ای والا
تر از ساحت عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شد که سپاس داری برمت ها
لازم کردی و چون نعمت بی منتها عنایت کردی مفهوم شد که بر ذمه ما شکرگزاری واجب نفرمودی
چون در گفتار بسته دیدم درگاه کردار گشوده یافتم یافتم بخود بخود گفتم که اگر توانایی سخن سرایی نداری
و باد پیمایی بمستوانی کرد آزرده مباش که این طریق چرب زبانان تهی دستست که لفظ را بفریب
دالکی بهای معنی فروشند حمدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمه گرامی خانواده
امکانی واجب شمرده آنست که گوهر شتاب خرد را از بخششهای مبین مبداء فیاضت چراغ
روشنایی ساخته در رفت و روب عرصه باطن و ظاهر کوشند اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر فردی
از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی داشته اند نخستین بکر همت در اصلاح خود بندد آنگاه
در فلاح دیگران کوشش نماید و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و کثرتکده که در سلسله نظام کون و فساد از آن
هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمان رواست اصلاح دیگران از اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از سلطانی
پاسبانی رمه است و عوض از سلطانی نگاهبانی همه و اگر فرمانبردارست نخستین بر اوامر من له الامر
اقدام نماید پس نهانخانه دل خود را از غبار خواهشهای گران پای و خشم سبک سر پاک سازد آنگاه به
زینت و رفتار بسته آیین دادار بیچون و پروردگار درون و بیرون متحلی و متحقق گردد چون میان من
و دل سخن‌ها بچار رسید عقل سرگردان از منزل از دور نمود اندیشه را بوقت تعذر خوش شده خاطر
حیرت زده اگرچه از دشواری و درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوید وصول خوش
وقت گشته بود که ناگاه دل دوربین را بازپای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست
که صفات کمال او دریابد و او را بدرگاه او نسبت دهد یا نعمتهای بی منتهای قدم را در شمار آورد
و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آورد خود را پیش کشد این را از حوصله بشری برتر دانند
و از پس ماندگان پیشگاه سپاسگزاری باشد یا آنکه خویشتن آرایی خود را ثناخوانی الهی نام
نهد و از تاریکی راه و باریکی مقصود افکار خاطر کرد و طمع حیله جوی این را غنیمت دانسته از حد با

هنگامه

اند و آغاز در آنچه حیله ساز ذوق آن مقصود و متوجه است نماید بلکه مراد از حمد آنست که این نفس
سپاس دوست خودآرای خودفروش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و سر افکندگی داشته از اطلاق ظفر
خودبین خویش افکند تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود و ظاهر و باطن او بنورمندی و
سرایکی پیرایه گیرد تا تماشاییگی کنار مقصود در آنزد و حمد داد ار جان آفرین کرده شد چون این متاع سپاس
گزاری در پیشگاه بشری فراوان علی الخصوص در معامله جای این راقم بی اندازه است چرا از حمد ایزد باز مانم
و از شکر سرمدی تقاعد کنم همان بهتر که از آفت کم اندوزی این خودسرای بر آمده خود را آماده سپاس
لم بذا سپاس کردانم از آنجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمیداد و دل
معامله فهم از حیرت سر بر نمی آورد نه فطرت میگذاشت که مثل نادانان هنگامه تقلید بسیاری حرف
و صوت در پیشگاه ثناخوانی خداوندی جل جلاله در آمده باستعارات مستعار و عبارات مبتذل خرسند
گردد و نه همت سپاس دوست راضی میشد که مثل دانایان کم حوصله دل از جست و جوی او باز داشته
لب از گفت و گوی او بربندد چه اقرار نارسی که در معامله بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز نامود خود را
از یک اندیشان راستگوی ظاهر کند زمانی دراز درین اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود و نه دماغ
خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست دری از روشنایی گشوده شد و دل هرزه گرد را کردن
امید کمند مقصود بسته آمد با پیام آگهی بگوشش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف
میکنی که دیباچه را الحمد آرایش دهی حال فرمانروای زمین و زمان که هر تاج بادشاهان مینوی و سپاس ایزدی
تحریر میرود و ستایش خدای بتصویر می آید حمد را حمد نما باید چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیت
از دادار پاک که بزبان بی زبانی ادا شده آگاه دلان را باطن را بدریافت این پذیرای نور مطلق
میگردد و بسا به بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والای بزرگ نهاد وجوب وجود ست پیراسته
و پیداست که در عالم عنصر عظیمة الشری و شرنعیره گوهری از وجود گرامی بادشاهان والا شکوه که
سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بهوشیاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند و یقین
که کار جهانی به تیغ سپردن و مهم عالمی بشخص گذاشتن جهان معنی در رو نهادنست بلکه خان جهان
معنی ساختن خصوصا گیتی آرایی که آهنگ دریافت شمایم نسایم بهارستان معنوی
داشته بر سر کامرانی سربلند باشد سیما خدیو زمانی که با این دولت شگرف از سر چشمه

باطن سیراب دل و شاداب خاطر شود خاصه آن قبله گاه خداآگاهان که بتایید ایزدی ازین مراتب
وارسته رنگ آمیز نگارین خانه معانی بزم افروز شبستان حقایق محرم خلوتکده شهود انیس خلوت
سرای وحدت گشته بخت بیدار بر تخت اقبال نشسته و فرمانروای صورت و معنی و عقده گشای ظاهر
و باطن بود و تفویض یافته چنانچه طراز نامه اورنگ شاهی و فرازنده لوای ظل الهی زمان مسعود است که مجموعه
نقشبندان فهم و خرد دبیل کارنامه صنعتگران ازل و ابد ست با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی که تودار یی
چگونه در تنگنای سد گردان مانده از شنیدن این پیام روح پرور صبح دولت دمید سرمایه سعادت
جاوید میسر شد دیده امید روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتهاج یافت دامن مقصود
بدست افتاد چهره مطلوب در نظر آمد سبحان الله این چه سر بدیت بدایع که در کتابهای روزگار
سپاس دادار پاک برای زیور کتاب می آرند و درینجا کتاب را برای ثنای ایزد جان آفرین می آرایند
در صحایف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند و درین شکر نامه مقصود را بطفیل
ستایش میگارند و در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود درین تازه بارگاه خرد شاهراه
ثناخوانی کردار است سوابق در محامد الهی بسخن التجا میبردند و درین دیباچه بدیع رقم بانسان کامل که پادشاه
حق پرست باشد میبرند یعنی آن خدیو جهان که بدولت خداجویی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و
باطن برخاسته و در فرقه ارباب تجرد و اصحاب تعلق محبت پدید آمد و حجاب از پیش صورت و معنی
مرتفع گشت غفلت گمراه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از طرازان شعور رست تقلید که از اقلیم تحقیق
برآمده شورانگیزی میکرد امروز طالبان تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه است خودپرستی کور
که خداپرستی گذاشته خلق پرستی کردی چشم بینا یافته شرمنده و سرافکنده بپای دستگاه ایزدپرستی
در آمد حسد و ناتوان بینی که باد مالیخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته باد ادارائی دم
منازعت میزد خرد رهنمای حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عطیت و طبقه مساعدان جنود
دولت درد طلب که صحت ابدی مان تواند بود از لشکری به یکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید
و چرا چنین نباشد که درین زمان دانش افروز چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار
غیبی چهره گشای صورت غیبی است و چگونه در نظر هوشمندان دور بین بعید باشد که ناظم آداب
شهنشاهی قاسم ارزاق بندگان الهی باریک بین دقایق موشکافی صاحب عیار جواهر صراحت نادر علم

وجو

وجود پیشوایی ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتدایی اصحاب تعلق که سلطنتش نامند جدا بود
درمیان بنی نوع گشاکش اختلاف بواطن سراسیمه انتظام در کم بلندیابی و پیش بینی و فراخ حوصلگی
و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه که سررشته انتظام صورت و
معنیست این گرامی گنوز خردمندی و کلید دار خزاین خداوندی عنایت شده اگر وجود مقدس
او این خاصیت بخشد هر آینه اندکی از بسیار کمن بطون بجامع ظهور آمده باشد هیچ گر این شعشعه عالمگیر
نفس نورانی کیست و قدم میمنت برای که این سعادت بخشید این دولت نورانیت و حقانیت پادشاه
عالمپناه زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف سپاه مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی
یگانه درگاه صمدیت مقرب بساط احدیت گوهر معدن شهنشاهی جام نقش یده الهی فروغ خاندان گورگانی
چراغ دودمان صاحبقرانی صاحب سریر چون وارث سریر همایون مبدع قوانین جهانبانی مخترع
قواعد کشورستانی غره ناصیه صبح هدایت قره باصره آفتاب ولایت گرامی ساز گوهر آدم ولیعهد
نیر اعظم انتخاب مجموعه قضا و قدر مقدمه جنود فتح و ظفر لب و لباب امتزاج لیالی و ایام زبده نتایج
عناصر و اجرام خیر چشم جهان جود و افضال خال رخ سلطنت و اقبال قوة الظهر شخص
خلافت مشرح الصدر عدل و رافت فروزنده گوهر بختیاری فرازنده پایه تخت تاجداری
قدردان جوهر خردمندان قیمت شناس گوهر همت بلندان کرهمت گی کار فرو بستگان مرهم سینه ناسور
دلخستگان صاحب دل روشن رای جانبخش جهان پیرای روح مصور و عقل مجسم عالم جان و جان
عالم روشن ضمیر حق بین طریقت سپند حقیقت گزین هشیار حزام و دوام آگاهی سیدانشین
بخت صبحگاهی کریای خلوتکده نور نورافزای نهانخانه حضور عارف اطوار سبل کامیاب صلح کل
مورد غرایب کرامات صاحب اعالی مقامات محرم اسرار سبوحی و سیمای مظهر حقایق کونی و الهی مبانی روابط
تقیدی و اطلاق دانای رموز انفسی و آفاقی منهل معطشان زلال وصال معتقد متحیران طریق کمال
مظهر نکات شگرف و معارف گرامی مورد علوم لدنی در موز الهامی محمل آرای سفر در وطن شمع افروز
خلوت در انجمن رو درس دیر گیر بسیار بخش اندک پذیر دیدبان سفینه کش دریای بی سر و بن دقیقه
شناس حفظ مراتب موی شکاف تقسیم رواتب فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر بردبار
گران سنگ صاحب فر عالی فرهنگ خردآرای بخرد نواز دوست پرور دشمن گداز ملک گیر عالم آرا

عدو بند کشور کشای صاعد اورنگ عظمت و جلال رافع وساده حشمت و اقبال پاسبان دولت و دین نگاهدار
تخت و نگین طرازنده هفت اقلیم برازنده تخت و دیهیم شهسوار صف شکن شاه مبارز شیر فکن مجاهد میدان جهاد
اکبر مبارز جهاد هفت کشور مشید بنیان سلطنت و ریاست موسس ارکان تربیت و سیاست معتصم
عروه وثقی عقل کامل مستوثق حبل متین عدل شامل در روی بزمگاه تمام نظر در دل رزمگاه تمام جگر
در بزم عشرت ابر دریابار در رزم حضرت دریای خونخوار در میدان جرات سیف مسلول در میدان جلادت
رمح مصقول دریای موج انگیز عالم عطا سحاب آتشبار زبان و عا انعامش مجره کردار روح الفاقش
مروجه جنان صبح فتوح عدلش براعتدال پرور دین از طبع خرده انگیز خلقش بر نسیم ارد بهشت از خنده لب
ریز غنچه وجودش در فتح مغلقات مرتاض ممتحن عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار موتمن ظاهرش
و جمشیدی و شکوه فریدونی باطنش دانش سقراطی و بینش افلاطونی ظاهر و باطنش مرآت حشمت و دانش
مبداء فیاض در ابا زبان دم از ساخته وحدت را با کثرت انباز کرده بیدارش در پاس نفس گذشته تمتش
پای بر هوا و هوس مانده صدق معامله اس دکانچه تلبیس و تدلیس بر انداخته عیار دانش قلب زر
اندوده از گوهر آمو دجدا ساخته جلباب بحیر بر مفارق عزایم در دیده طلبان عفو بر تارک جرایم کشیده شقیقه
جبروت از پیشانی عاطفتش از ظهور بیرون داده بارقه لطف از نوایر قهرش زبانه نور بر کشیده صولتش
جگر سنگین جانان گداخته همتش زهره آهنین جگران آب ساخته دلکشی روزگار راتری از گره ابرویش
کشادگی زمانه پرتوی از شگفتگی خویش دعای بقایش بر زبان خرد و بزرگ مقام گرفته مهر و وفایش
در دل برنا و پیر آرام یافته بلندی نامش نامورانی اکناف را پست کرده تمکین و تیش سر آن اقطاع
را از دست برده طنطنه اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده کوکبه جلالش چشم اندیشه
ملوک طوایف فراز نموده صیت بلندش در گنبد گردون پیچیده آواز شکوهش کران تا کران رسیده
صلای عطایش از فضای نیشتش جهت گذشته درگاه والایش وطن منتجان هفت اقلیم گشته
دولت روز افزونش کارنامه آزمان و ادوار شده طالع همایونش دیباچه سعادت ثابت و سیار نموده

شعر
آن شهنشاه آسمان پایه ٭ چتر اقبالش آسمان سایه ٭ چمن آرای دانش و فرهنگ
پایه افزای افسر و اورنگ ٭ تخت قدرش بدولت ارزانی ٭ شخص بخشش گشاده پیشانی
حضرتش قبله گاه حق طلبان ٭ رافتش چشمه سار تشنه لبان ٭ زیر پا کرده از یک اندیشه

تخت

تخت شاهی و نطع درویشی ٭ نه فلک بر مراد او دوار ٭ هفت اختر بکار او سیار ٭ بنام
ساز زمان بهشیاری ٭ پاسبان جهان به بیداری ٭ مهر و کینش ببزم و رزم درون
جام لب ریز ده زباده و خون ٭ بیم خاقان نگر می خویش ٭ و هم قیصر زچین ابرویش ٭ آسمان جلوه
زمین تمکین ٭ صاحب عقل کل جلال الدین ٭ نور خورشید ذات ظل آله ٭ کوه تاج و تخت اکبر شاه
این جهان کهن از و نو باد ٭ کوکبش آفتاب پرتو باد ٭ این تهی دست که ازبی سرمایگی ستودن
نه جای نشست و نه پای ایستادن داشت بیمن این نیت درست و عزم جزم کیمیا رگی گنجور خزاین آفرین
شد بوالعجب خزینه داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیمیا
گر شدم خاطر مفلس را توانگر ساختم سوال کشودم و در خزینه گشادم نیکبخت بودم دولتمند شدم
حرف سرا بودم دولتمند شدم ثنا خوان گشتم بر آستانه مجاز در حقیقت کشودند ساده لوح بودم
نکته نگار شدم در مراد که بر روی من فراز بود از کشایش ایزدی باز شد سر افگندگی بسرفرازی بدل
گشت ناکرده من بکرده مجری شد و ناگفته من گفته مودی گشت از بار عام بر دولتسرای خاص آورده
من بی زبان را زبان سخن سرای بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود
چنانچه رسم پیشینیان هر طایفه از طوایف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی
بدعای والانژاد آن قدسی و صاحبان نوامیس الهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افروخته
به پنهانخانه عدم فرو رفته اند چه بطریق عموم و چه بآیین خصوص مزین گردانند این مجموعه محامد ایزدی را
بر ان نمط پردازم و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کسی که بزرگی و خداشناسی جا داده بجانی
کردل خواه ادا نمایم لیکن چون این بی پرده حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته رایی در بارگاه سلطنت
راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که بیکلربیکی آن دولت
را رحمت پذیر فرمانروای زمان گرداند هر آینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند **نظم** چه یارا سها را
که رخشنده مه را ٭ سفارش بخورشید تابان نویسد ٭ همین رقعه قدر او بس که خود را ٭ در این حضرت
از ذره کمتر نویسد ٭ در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش بخشیده
اند و قدرت سفارش هر چه نداده از چون منی بر در مانده بی راه نیافته کجا سزد که برای برگزیده‌های آن
درگاه استدعای رحمت و تحیت نماید و التماس مغفرت و رضوان کند و اگر از نافهمیدگی بان

جرات درا نمی زد در عهده دانشگاه تمیز بچه نام نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد
بنابرین خاطر را ازین اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق
یاوری نماید احوال سعادت منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیا را نگاشته کلک بیان
گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرایب رزم و شرایف عبادات و
لطایف عادات این برگزیده الهی را بی شایبه تکلفات نثرپردازان نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت
و ارادت و نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نوزادان عالم شهود و آیندگان منازل وجود ثابت گردانیده
هرچند یکی ازین چیزها باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از انجا که مقصد بلند بود و همت کوتاه
این دولت میسر نمی شد و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه پیشگاه خاطر اخلاص نظام را
چنین جلوه داد که درین شغل اشرف همچنانکه حق مخلوق میگذاری حق خالق نیز بجای می آری
اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا میکنی در معنی بخدای جهان آفرین قیام
مینمایی روز بروز این عزم مصمم میشد و نیکبختی را اسباب آماده میگشت تا آنکه از بارگاه افضال
بخصوص تربیت این نظرکرده خود عموم مهربانی مستعدان سعادات برین پیش قدم سالکان شاهراه
ارادت نظر باخلاص و والاپسری توافق ارباب سعادت نظر بهزاد ابوالفضل بن مبارک که کلاه
چهارترکی ارادت بتارک اقبال نهاده و آستین همت طراز عقیدت بر نجیده هزار عالم افشانده پرتو
اشارات رافت که از سوانح احوال اقبال و دقایق فتوحات دولت افزای ما انجامه صدق نگارش نماید
چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمودند یا دل را سعادت
بخشید واقعه نویس جلایل آثار ساخت یا زبان اعجمی را فصاحت گفتار کرامت کردند یا سخن را بال و قلم
را قدم بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژده جانبخش رسانید یا ناموس اکبر را از پیشگاه جبروت
تنزیل وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست و جوی در جمع کردن جرائد احوال و صفایح واقعات
حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم و مدتی از ملازمان درگاه و قدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند
راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار میپرسیدم و بتنقید کتابت می درآوردم و فرمان باطراف
ممالک بجمعی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضی و مظنون برخی بود مناشیر عالی شرف
صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتهای خود را ببارگاه حضور فرستادند هرچند ازین

داعیه

داعیه سعادت افزا تمام انجاح نیافته بود و این آرزو بکمال انصرام نگرفته حکم مجدد از پیشگاه مقدس
لمعان ظهور داد که فراهم آوردهایی که بتسویه رسیده باشند بیاض برده بمسامع اجلال رسانند و آنچه
بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمه این کتاب گرامی سازند و انچنان تفصیل که از دقایق حقایق احوال و جزئیات
امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگام فرصت حواله کنند بنابر حکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهی
از اندیشه که مکنون ضمیر بود باز آمده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید
تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ رای جهان آرای
شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن صحایف دولت تحقیق تواریخ
و تشخیص بسی از سوانح گرامی نمودم و نیز جدی فراوان رفت تا اکثری از مناشیر معلی که از ابتدای اورنگ
نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال است بحدود و اقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بنقل بدست
درآمد و لباب مضامین مقدسه او سرمایه این شگرفنامه گشت و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بسیاری
از عرایض که اعیان دولت و منتسبان عتبه سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل سواد در اکناف
ولایت معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند
گشت و همت گماشتم که مسودات و بیاضهای هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمد و ازان نیز فرخم
برای شادابی و سیرابی این گلشن برگرفتم و با این همه اسباب و گنجوری خزاین مطالب چون از دیرگاه
خانه نقل خرابت و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار رشایع بآن سند نکرده از حضرت عالی
که بقوت حافظه کامله جزئیات و کلیات وقایع و سوانح را از یکسالگی که عقل هیولانی در اهتزاز بود تا امروز
که بالا فرقتنه ابلغ نظران حقیقت بین اند بجا طرازند تسمی مرتسم دارند التماس بسیج شنوده های خویش
نموده در مجالس متعدد بصحبت رسانیدم و شبهات و شکوک را بگزلک تحقیق محو کردم و چون
باطن را اطمینان پدید آمد خاطر اخلاص مند را ببذل مجهود کارفرمای و ایقان این مطلب معانی
گردانیدم امید که بتایید اخلاص این خدمت بانجام رسانم و آنچه از عجایب این نوباوه
چمن کاینات و فهرست کارنامه مکونات در خور استعداد خود دریافته باشم ظاهر گردانم تا تاریک دلان را
شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیران را سرمایه مزید آگاهی شود سبحان الله چه دولتیست که حقایق
الهی را در پرده خدمت پادشاهی بجای می آورم و دستور العمل سلطنت صوری و معنوی و آداب

پادشاهی و بندگی را برای کافه خلایق او پادشاه تا کدام ترتیب داده سرمایه دولت ابدی خود میگردانم
و چون درین کتاب که محمدت نامه ایزدیست هر زمان نام والا شکوه این پادشاه آفاق بتصریح بردن از آداب
دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت و گرامی میدارم و از پادشاه غفران قباب والد بزرگ
آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن درا زمیکنم و حضرت والده ماجده آن قدسی
نژاد را بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته اشارت
مینمایم و از جد گرامی این خدیو جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیه نموده عبارت را کوتاه میگردانم

ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمایر مرآت نظایر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین که غیب نمایان استار الهام
و پرده کشایان عناصر و اجرام‌اند محقق و مستقر ثبت که بدایع حکمت غامضه و غرایب قدرت کامله
آفریدگار جل جلاله اقتضا آن میکند که بواسطه ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار
امتزاج و اتصال و اجتماع و استقبال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب و خفای کواکب و
خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه
ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اند یکی از خلوتیان پرده سرای بطون بارگاه
ظهور روی نماید و یکتایی از پردگیان نهانخانه عدم برملا اعلی و سرانجام جهان از تن چگونه واحد تمشیت
پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اضداد و انیت عظمی در هر سر و اصناف نایاب و حجت ناپدید و
خواهش درو بی و شهوت در روز افزونی خردمند دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمان
روایی که بتاییدات ایزدی موید بسعادات سرمدی مستعد باشد گزیر نیست و هوشمند خبیر
شناسد که این دولت نیروی بازوی معنویت در معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال
تربیت باید که لعل در مشیمه معادن ببلوغ رسد تا لایق افسر شاهی تواند شد انچنین گوهری بهبها
و جوهر کیمیا که هیچ جز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود
تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فایز گردد دقیقه شناسان معانی دریابند که مقدار مدت
تایید باندازه کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت
خدیو آنزمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیان را بدستیاری تایید الهی بر فوق همت گرفته

بصندوق عالی نژاد از فرخندگاه میدارد و گاه جهان و جهانیان را بیاوری آگاهی سامان
و سرانجام میدهد و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی
ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی بهندرت تربیت این بزرگ حوصله بلند دریافت در
اندیشه بشری دایره امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه روشن دلان کارآگاه زمان ما این دو
عطیه کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان می‌یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او عجز
میگرایند و این طایفه را میمن دولت بس که بساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته‌اند که ادراک
رتبه چنین خدیوی اندازه طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والاقدر تعظیم قدرت
الهی دانسته پرستش خدای خود مینمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آینه متضمن برگرد آوری
رضای ایزدیست مصروف دارند کدام سعادت ازین بزرگترست و کدام دولت ازین موهبت
گزیده‌تر روشن ضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشند برهنمونی ستاره
و سعادت داند که چندین هزار سال بطنا بعد بطن در مهد تربیت در آورد حضرت النقوا را طراز
هستی بخشید تا شناسایان آن نور عالم افروز که شرح آن شمه پیش طاق داستانهای باستان
و کتابه مبانی تواریخ راستانست گردیده و شناسد که همان نور که بی وسیله بشری و رابطه
صلبی در مشیمه باطن قدسی مواطن حضرت النقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که
در ملابس قدسی مظاهر برای استکمال دیگران سیر میفرمود امروز در عنصر پاک این یکتای یزدان
شناس دادار پرست ظهور میکند نظم چندین زمان بگردد چندین قران برآید کین اختر سعادت
از آسمان برآید رسمیست قدیم و عادتی معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم
هر زمانی پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال یکی بوجود آید دولتمندان بخت بیدار را بنوید
قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند چه هر امری در وقتی مرصود و بعهده زمانی مخصوص محجب و
مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر دریچه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میگشایند و مواجه روزنهای
شبکه ادراکات میدارند گاه در عالم شهود مینمایند و گاه در عالم مثال که تمثالی است از عالم ناسوت
جلوه میدهند تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود
باشند چه انتظار شوق افزاییست و شوق دولت آرای و هر آنچه بعد از کشش و خواهش طالب

وجود دیگر د دفعه از انتظار در طلب حصول پذیرد آنرا لذتهاست که در غیر ایمعنی صورت بندد و
مصداق اینمعنی حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک
خاکساری تارک انکسار غبار آلود میداشتند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی
امید بسمت قبله مناجات آورده بنعت تضرع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقه طالع همایون
دعمر روز افزون عبارت ازینست مینمودند **نظم** خداوندا بنور شمع ذاتت ٭ بگوهرهای دریای صفاتت
آن پاکان که چون گل پاک رستند ٭ درون از چشمهٔ خورشید شستند ٭ که تاج دولتم را گوهری بخش ٭
سپهر رفعتم را اختری بخش ٭ زماهی ده شبستان مرا نور ٭ که ظلمتهای عالم را کند دور ٭ زخورشیدی
برافروزان وجودم ٭ که افتد نه سپهر اندر سجودم ٭ بقائی بجان غم پذیرم ٭ که گر صد کره اجل آید
نمیرم ٭ الحق چیزی که حیات بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذرانده عوض تواند گشت فرزند خلف
و جانشین مسند شرفست که میوه حدیقه زندگانی و مصباح زجاجه آسمانیست که از زیت
عنایت ایزدی مستضیء گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقا عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت
ممکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصا چنین نادره
ذاتی کامل و حق شناسی مکمل که اگر سردفتر اقطاب اعلیا گویند لایقست و اگر عقده سلطنت عظمی را ابو الآباء
و جد اعلی نامند بنفس الامر موافق و هر آینه چنین پادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و دوام رو
و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و متمکن باشد بخلف گرامی سزاوارترست و در طلب این مطالب
عالی از همه سزاوارتر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و هشتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از
توجه بمبداء فیاض زمانی سر بر بالین راحت نهاده و تن ببستر استراحت در داده بودند ناگهان در پرده
خواب سعادت احتجاب که خلوتخانه غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند که حق سبحانه و تعالی خلفی نامدار
کرامت میفرماید که شعشعه عظمت از ناصیه اقبال او تابد و بارقه ابهت از جبهه احوال او فروغ دهد از نور هدایتش
ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحه لیالی و ایام اضاءت یابد و بعد از آن
بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلادت انتظام آن کارنامه
را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن سربلندست و وجوه دراهم و دنانیر بآن شکفته بیان فرمود
حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنی بسجدات شکر الهی تعجیل

رسانیده

رسانیده کیفیت از محرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند **نظم**
این خواب که از پرده جان پرده کش بود ٭ خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود ٭ از شریف خان
برادر شمس الدین محمد خان اتکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی در غزنی بخواب
دیده اند که ماه در بغل ایشان درآمده صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که خدای پرستی
منش بود گفته اند پدر گرامی از شنودن این واقعه سعادت فرا خوش وقت شده چنان تعبیر نموده اند که ایزد تعالی
دولتی عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث خاندان رفعت ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار
این بدر آسمان قدر پایه عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راستگویان
درست اندیش معلوم شده در زمانی که حضرت مریم مکانی خلد ظلال جلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله
بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود بسا اوقات بر ناظران این منظره ربانی مشتبه
میشد چنانچه آیین حلی پوشان سرادق عفت که نزدیک بر پیشانی آیینه می بندند کوکب اقبال بزبان
حال این ترانه میسرایید **شعر** براه بخت نهادم جبین ظلمانی ٭ هزار آینه آوردیم به پیشانی ٭
روزی در نزدیکی ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی بر هودج میرفتند و در اثنای راه نظر ایشان
بباغ انبه افتاده است از آنجا که طبیعت درین حال بشر بتهای می جوشد و میوه های شیرین و ترش رغبت
مینماید بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود فرموده که از آن باغ انبه چند بیارد و خواجه انبه بشتاب
یافته برسیده است که شما بر پیشانی خود آینه بسته اید فرمودند که من آینه نبسته ام از کجا میگویید خواجه نیک
ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور تابان می یابد متعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد و بعضی
از محرمان درگاه این را نقل میکنند استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعه انوار الهی که از جبهه
انور می تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از خدمت والده ماجده خان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انکگی آنحضرت مشرف است شنیده شد که پیشتر از آنکه باین دولت کبری
سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نوری عظیم بمن روی آورد و در میان کنارم درآمد پنداشتم
آفتاب عالمتاب درکنار من افتاد عجیب حالتی روی نمود عظیم حیرتی دست داد که از لذت
وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد و چاشنی آن لذت هنوز موبمویم
را فرو گرفته است و از آن وقت بتاثیر این صبح جلال و جمال دگل این شکوفه دولت

آینه آورده بدست مبارک ایشان میداد که در نظر پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان آینه صحو

واقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه باین خدمت والا که سر
مایه دولت و دین و دنیاست سرافراز گشتم و بسجده شکر این نعمت جاودانی سربلند یافتم ع
دولت آنست که بی خون دل آید بکنار ع سبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه اقبال
که در بر گرفتم اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم لیکن در معنی دولت
روی بمن آورده مرا با قبیله من می پرورد هرگاه آنحضرت را بردوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر
میکشید چنانچه ببرکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من
نهاد و با قبیله خود در روشناس هفت اقلیم شدم دیگر از مولانا نور الدین ترخان و جمعی دیگر
که ملازم رکاب سعادت اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانه
مسقف که دریچهای مشبک داشت عشرت آرای بودند و حرف نمودار ولادت اشرف در
میان بود ناگاه از شبکه آن دولتخانه اشعه نور آلهی تابیدن گرفت چنانچه نزدیکان درگاه که دولت
حضور یافته بودند از خرد و بزرگ بدین نور جهانتاب آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند
استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند که همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گلی
خواهد شکفت و از نهانخانه جاه و جلال دستکارین سرای عزت و اقبال نور پروردی بخت روشن
سازی قدم در دایره وجود خواهد نهاد که از کوکبه عظمتش دلهای اعدای دولت در بوته اضمحلال
بگدازد و این خاندان والا و دودمان عالی را از سر فرهی و رونقی بدید آید بل شبستان عالم را از پرتو
جهان افروزش ضیایی و بهایی تازه روی نماید دیگر میر عبد الحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر بود
نقل میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده میشد که چشم مبارک
ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته فرمودند که الحمد لله والمنه که چراغ خانواده
سلطنت ما بتازگی روشن شد من سر این سخن را پرسیدم فرمودند که درین نشاء خواب و بیداری
چنان نموده که ستاره نورانی از فلان جانب اشارت بمعموره که مولد اشرف بود فرمودند که طلوع کرد
و ساعت بساعت بلند میشد و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه
اکثر عالم را پرتو او فرو گرفت من از روشن ضمیری میپرسم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این
نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر از سطح غبرا که این نور جهان افروز پرتو بر ساحت آن انداخته در تحت

تصرف و تسخیر او در آید و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و روز از این بشارت
غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید چون از روی ملاحظه بوقت آن معاینه روحانی
و رویای صالح مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود
بزرگی را که چنین فرخنده مولودی نصیب باشد این نمود و آگاهی چرا کرامت نکند و آنجا که چنین هستی
از دنبال بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روی ندهد و بر ظاهر بینان بعید است اگر امثال این
سوانح شگفت نماید دور بینست اما نیک سیرتان دوربین را ظن قبل از وقوع و یقین بعد از حصول
محقق میشود که این پرتو آن نجم عالم افروزست و آن فرخنده این نیر ظلمت سوز در پرده نقابهای دولت
دوام ملازمت پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رویای
صادقه قاچولی بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحبقرانی فرود آورده از ششم
کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاچولی بهادر بدر آمد اشارت بر وجود صاحبقرانی
کرده که جد ششم آنحضرت است اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم و تعبیر و فردانان علم مثال ظاهرست
که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که بالکلیه فرمانروایی و سربلندی یافته باشند و بیکتای دولت
آرای ارجمندی فریده از وادی تعبیر و اشارات مثالی دورست بلکه این هفت کوکب جهان آرای
والاقدرند و مقصود از آن لمعه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهی است که بنورانیت وجود
ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبر است که از جیب آن برجیس سعادت
سر زده بود اگرچه او جد سیزدهم آنحضرت است از روی شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت
اند که این نور شهنشاه گیتی افروز در جبهه حال آنها کامل ظهور کرده و این هفت تن در میان این بجده
کس بزرگی و گیتی آرایی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والا شکوه ذات اقدس حضرت
شاهنشاهی است که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسله علیه جده بزرگ این
مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایه سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نور
بخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقایق آثار صدق این معنی محقق گشت چنانچه
مجملی از کمالات این گروه والا شکوه درین شگرف نامه گذارش خواهد یافت و بر هوشمندان
بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر که امروز گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را

بنظر وقت و حیرت مطالعه نموده عتبه خلیفه زمان را دریابد و بر مراتب درجات خدیو جهان مطلع گردد
آفرین برین دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جایزه
عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقایق شده است و خرد نکته دان
من مهبط این دقایق ربانی گشته ازین شتاب گوشوارهای گرامی بجهة آرایش گوش هوش سعادت
دانش پسند یادگار میگذارم ذکر طلوع اعظم و سطوع اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل
الهی ظهور رشحه آمال از مشیمه ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت
شاهنشاهی از خدر معلی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب تقدس احتجاب تجرد انتساب ولیه
عصر نابغه دهر صاحبه روزگار کامله آموزگار قدوه طاهرات اسوه زاهرات صفیه صافی نیت
وفیه وافی طویت ملکه قدسی ملکات ملکه سماوی برکات صفوت زمین و زمان برکت کون و مکان موج
دریای قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان ولایت فروغ دودمان هدایت سراج حطیم عبادت مشکوة
حریم سعادت ناصیه طاعت ایزدی باصره سلطنت سرمدی قائمه سریر سمو قاعدهٔ کرسی علو خاتون منصه
رفعت بانوی حجله دولت نقاب گزین هودج عزت رفعت بخش طیلسان عصمت عطیه والای عالم
بالا خزینه رحمت ایزدی نعمت گرامی مایده ربانی دولت عظمای موهبت آسمانی نقطه دایره فضل و افضال
دره فاخره دولت و اقبال شکوفه بهارستان عدالت لوحه نگارستان جلالت بارقه انوار
ولایت و والا مایه نیر عظمت و اعتلا زبده میامن کسبی و وهبی نخبه مکامن سری و قلبی واسطه
عقد دانش و آگاهی رابطه انتظام سلسله کونی و الهی شجره طیبه صفوت و صفا ثمره مکرمت کرامت
و اصطفا مرآت حقیقت نمای و حدیقه یقین مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین اصل اصول دوحه برومندی
نخله تربیه روضه ارجمندی مستوره مغز حلم و حیا مخدره مقنعه عز و کبریا ذریعه انجلای نور غیب و شهادت
وسیله اکتشاف صبح دولت و سعادت پرده نشین سرادقات آسمانی حضرت مریم مکانی عصمة
الدین والدنیا حمیده بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها نقد پاک صدق اولیای کرام قطب اقطاب عظام
سیاح بیدای ناسوت سباح دریای لاهوت مصباح مکامن روح مفتاح خزاین فتوح گلچین بساتین
تجلی تخلید ریاحین معنی امام صومعه ریاضت ساقی میکده افاضت دریادل نهنگ لجه تجرید دریا نوش
مصطبه توحید مستغرق بحار مجاهده مستهلک بوارق مشاهده مشعله دار شبستان طریقت

قافله

قافله سالار رشاد راه حقیقت اکمل مظاهر تجلیات ذاتی اجلا مجالی انوار صفاتی صراف سرایر اصحاب
کشف و شهود نقاد ضمایر ارباب وجد و وجود سیار مشاهد قلوب و ارواح نظار بواطن قوالب و
اشباح واسطه انجلای غمام ظلام وسیله امتحای ارقام اوهام عارف روابط امتزاج ظهور و بطون
کاشف لوایح اسرار بروز و کمون نظم قطبی که به تقبیل فلک داشت بام شیران ادب به آهوی کرده لجام
در بیشه دل هژبر برمست خرام دریاکش ژنده فیل احمد جام قدس سره اتفاق افتاد بحسب ارتفاع

عشق زمن

شعری شامیه که سی و شش درجه بود بعد گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب آبانماه جلالی
سال چهارصد و شصت و چهارم موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سال نهصد و یازدهم مطابق
شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم هلالی ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نهم
هندی شانزدهم تشرین الاول رومی سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و
دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم دوم است و
عرضش در خط استوا بیست و پنج درجه و طول از جزایر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی
که موکب عالی روی توجه به تسخیر ولایت ته داشت و هودج اقبال در آن حصن دولت و حصار سعادت
بجهة قرب زمان اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرایب امور که قریب بزمان ظهور
نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از موعد طبیعت را اقتضای ولادت شد مولانا چاند منجم که بجهة تشخیص
و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی بر عتبه عفت بود در اضطراب در آمد که الحال
وقت نحوست دارد و بعد از زمانی ساعتی فرخنده که بهزاران سال بر آید میرسد چه شود که تولد در
توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور
اختیاری نیست مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت
نحوست بقدری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیه عظمی آن بود که در آن هنگام دایه
از آن دیار آوردند که متکفل این خدمت شود و چون کریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم
مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا در طبیعت
نماند و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه آن ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان
قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند

بیدار ساختن لایق نیست آنچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست درین بین
حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و دوران ساعت آن گوهر یکتای
خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سراپرده عصمت و سرادق عزت بساط بگستردند و جشن
شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان خرگاهی و عصمتیان حرم بادشاهی دیده امید بسرمه شوق
کحل کردند ابروی هوس را بوسمه طرب دادند گوش بشارت بگوشواره مراد برآراستند چهره آرزو را
گلگونه عیش زدند ساعد تمنا را بیاره مقصود بستند پای رقص بخلخال جلوه درآوردند و بچوگان نگاه عشرت
و شادی درآمدند و زمزمه مبارکی و مبارکبادی برکشیدند مروحه جنبانان صندلی ساعد بعطر آمیزی
هوا تیز گشتند لخلخه سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند پرستاران گلچهره بگلاب
افشانی شوق آبروی تازه دادند زعفران لباسان نوشخند زعفران باتبسم سیمبران را در زر گرفتند
سمنبویان سمن عارض صندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در
حواشی بساط بخور انگیز کردند از عود و مویهای عنبر آگین سرپوش برداشتند خنیاگران پرده ساز جادوی
نوا کردند و ترانه زنان نغمه پرداز افسون مدهوشی دردمیدند **نظم** هم از هندی زنان نازک آواز
چو طاوسان هندی جلوه پرداز ٭ هم از چینی نوازان سبکدست ٭ نه سازها بی می گشته مست
هم از قانون نوازان خراسان ٭ دل مشکل پسندان برده آسان ٭ هم از دستان سرایان عراقی
نوا ساز نوید عمر باقی ٭ الحق مجلس شد چون عالم قدسیان بتجرد نشاط در غایت قرار و آرام
و محفلی چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشائیان ملاء اعلی بی واسطه
حس بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بی زبانی این ترانه تر زبان گشتند **شعر**
این چه مستی است که بی باده و جام است اینجا ٭ باده کز جام بنوشند حرام است اینجا ٭ خوانهای میوه رنگارنگ
کشیدند و مائدهای نعمت گوناگون فرو چیدند تشریفهای رنگ رنگ بخشش فرمودند و خلعتهای تنگ
تنگ انعام کردند ازین شگفتگی و خوشحالی چگویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از برآمد
مقصود قدسیان عالم بالا شمه باز گویم که پس از چندین تکاپوی و جستجوی نظام بخش ملک
معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهد بطون صلاح
و خلوات قدسی بمنصه ظهور بدایع و جلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی که در آن

روحانیان

روحانیان تجرد نژاد از اندازه گویائی بیرون است همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود
قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ
درمیان داشت برسانیدن این جانفزا نوید دلگشا شتافتند و فردای آنشب که حامل روز سعادت بود
وقت صبح صادق از آن منزل بدولت کوچ شده بود و قریب بنیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که
بغایت دلگشای و خوش هوا بود و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی از مقربان سریر اعلی بخدمت حضور
قیام داشتند **شعر** تازه درختان بفلک جبهه سای ٭ سایه فکن بر سر ظل همای ٭ غلغل غلغله مرغان
راغ ٭ ریخته بر بزم نوای فراغ ٭ ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی گرد مهتر سنبل که غلام قدیم
حضرت جهانبانی بود و از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدرخانی بلندنامی داشت
ازین سیاهی که سفید رویی کونین در و مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند
که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیدوار سازیم **نظم**
بادشاهان جهان را سزد از هفت اقلیم ٭ مژدگانی چنین مژده اقبال دهند ٭ از ینجانب نیز چابکروان
بادرفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت هم
نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و جهانبان را بشادمانی جاوید مژده
دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رسانیدند که سپیده دم صبح مراد بر حسب آرزو دمید و سرو
بن بهار اقبال بر طبق امید سر برزد همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر بر درگاه خداوندگاری
نهادند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند **شعر** تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین
پای دولت بر سریر و فرق منت در سجود ٭ بعد از ادای وظایف شکر بمعسکر والا شتافته بارگاه
سپهر کارگاه درآمدند جهان را جشن عشرت و آیین دولت تازه شد و نقاره عیش و شادی
آیین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاهی ترتیب یافت آیین همایونی دلکشتر از جشن
کیومرثی و بزم فریدونی **رباعی** ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر ٭ وین برکه از درون برون بنگر ٭ گر ذوق
تماشای دو عالم داری ٭ آرایش این جشن همایون بنگر ٭ جهان پر برگ و نوای جوانی از سر گرفت
عالم دلگیر عشرت فراموش کرده بیاد آورد **نظم** ساقیان دست بجام می بیغش کردند ٭

حضرات تشنه این چشمه آتش کردند ٭ این چه می بود که ساقی بقدح ریخته بود ٭ که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند ٭ مطربان دستان‌نواز و مغنیان جادونوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پرده‌های رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست بر رشتهٔ مقصود در زدند عودنوازان عنقای جهان را گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بر بستند نائیان هم‌نفس نغمه‌های راست آهنگ بر کشیدند غیچکیان دلها را بزلف مطلوب در آویختند دایره‌دستان آینهٔ اقبال در پیش رو نهادند ظریفان شگرف از رنگ آمیزی ظرافت نکته‌سنجان سحرپرداز را زبان سخن‌آفرین بستند نغمهٔ نادره حرف در بند که گویی لبهای مجلسیان را بقهقههٔ شوق در آوردند و دانش‌منشان اسکندرپیشه و اسطرلاب‌دانان رصدبند که علی الدوام از هم‌نشینان محفل پنهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زایچهٔ طالع مولود ولادت مسعود در مرآت ضمیر اشراق‌پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از آن جدول بر صفحهٔ اجمال کشیده می‌آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکرت فلک‌سو داشتند و ضمیر باریک‌بین آنحضرت آینهٔ دلگشای اسکندر و جام جهان‌نمای جمشیدی بود دریافت و آلای خود استنباط عجایب و استخراج آثار طالع این کارنامهٔ ایزدی فرموده بودند با آنچه دانایان دیگر از تاثیرات بساط افلاک و نتایج اجسام و اجرام پی بر صور غیبی برده بودند مقابله فرمودند همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ این جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارت ربانی چنانچه گذارش یافته آن گوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه بتعبیر رؤیای صدق برای ظهور ربوبیت تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمده و از مشرق ناموس فروغ این اسم و پرتو این مسمی فروگرفته و از شرایف نام بدایع انتظام یکی آنست که حضرت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیع ایراد نموده اند که از غرایب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات تند و در عالم تجـ

وترکیب

وترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهوری یابد آنست که بینات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافقت بعدد اکبر **نظم**

نوری که ز مهر عالم آرا پیداست ٭ از جبههٔ شاهنشه والا پیداست ٭ اکبر که بافتاب نسبت دارد ٭ این نکته ز بینات اسما پیداست ٭

انتهی کلامه و دیگر از لطایف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع‌شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از نقط و امتزاج بنقاط آگاهند از این حروف بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگونه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاهی می‌دهند چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و هرگاه اسم بطریق سویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصری در آن ناقص نبود و عنصری مکرر نیاید هرآینه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاه ایست که آنرا در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقاء دولت و دوام مسرت خداوندان نام مدخل تمامست و در ضمن این نکته دیگر بر درچهٔ ادراک جلوه گر شد که این سعد اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و با است کاف آبی است دشمن بالای خود را که آتش است بر میدارد و با که بادیست دشمن بالا را که خاکست پراگنده می کند و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادت و کرامات مسمی بهره‌مند گردند

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اسطرلاب یونانی ثبت یافته بود **نظم**

بپای آسمان‌سنج رصدبند ٭ نگاهی کن بعقل و چرخ و پیوند ٭
بجشن طالع صاحبقران بین ٭ سعادت نامهٔ هر دو جهان بین ٭
تماشا کن درین فرخنده منشور ٭ سعادت بر سعادت نور بر نور ٭

در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اسطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بود او چنان بعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اسطرلاب

یونانی وحساب زیج گورکانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد وصورت زایچه اقدس آنحضرت

اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات وانقلاب اما درین دیباچه اقبال ثبات طالع بامعان
نظر ولمعان تامل بدو درجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث اول برج وآن باتفاق
اهل تنجیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی است وثبات در عناصر منسوب بارض است واین دو دلیل
بر ثبات سریر سلطنت واستوار مسند خلافت وصاحب طالع عطارد درین زایچه اشرف
بمنزله سعد اکبرست چه مشتری که سعد اکبرست با اوست وعطارد کوکبی است که با سعد سعد گردد وزهره
که سعد اصغرست در خانه اوست چنانچه عطارد در خانه زهره است که میزان باشد ومنسوب بعقل ودانش
وفراست وکیاست وآن هم بحسب تسویت وهم بحسب تسویت در خانه دوم است که تعلق باسباب
معاش وقوام زندگانی دارد افاضه کمال عقل ودانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاد ومعاش
عالم را بنور عقل بیاراید وعقدهای دین ودولت را بسر انگشت خرد بگشاید وزهره که سعادت و
میمنت مشهور وبعیش وطرب منسوبست درین طالع آمده وهمواره اسباب شوق وسرور و
مواد ذوق وحضور آماده میدارد واز غرایب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته
وصاحب خانه معاش در طالع وهر دو سعادت ذاتی وعرضی دارند وایام زندگانی را باعیش و

کامرانی

وکامرانی انتظام می‌بخشند ومشتری که سعد اکبرست ومنسوب بعدل ودیانت وعلو همت واستقامت طبع
وتعمیر عالم نیز در خانه دوست ناظر بخانه چهارم که خانه عاقبتست اسباب عشرت وکامرانی بروجه اتم تا عاقبة
العاقبه مقارن حال فرخنده آن آنحضرت میدارد وعطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد
اکبر سعادت کبری یافته وسعادت افزوده دلالت کرده برآنکه صاحب طالع بعلو همت وسمو منزلت
برهمه فایق باشد وارباب عقل ودانش واصحاب فطانت وذکا مجالست نماید ودانشوران
روزگار ودانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند وهنرمندان روی زمین ترک اوطان
نموده احرام طواف آستان رفیع او بندند وآنچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حصول اندازد موافق
عقل ومطابق نفس الامر باشد وابواب نصفت ومعدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ
مراتب دیانت وصیانت نماید ودر اختراع مبانی عمارات عالی که در ملوک گذشته را کمتر دست داده
باشد همت بکار برده در ان عمارات دلپسند انواع خوشحالی وخرمی واصناف آزادگی وبیغمی
بگذرانند واز جمله غرایب آنکه زهره در خانه عطاردست وعطارد در خانه زهره وسه سعادت
جمع شده یکی سعادت مشتری دوم سعادت زهره سیوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده و
این بغایت نادر افتد ونیز اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانست علی الخصوص کرامت وبهای
جلالت واقتدار وشوکت واعتبار در خانه سیوم در برج ثابت واقع رفعت وجلالت وعظمت و
شوکت موهبت نموده وچون از هبوط برآمده روبشرف دارد وشرافتش روزافزون ساخته
وچون ناظرست بخانه نهم که خانه سفرست همواره در سفر رایات فتح وظفرش سربلند بوده از آسیب
وآشوب زمان در کنف حفظ وحراست روشنی بخش جهان باشد وخانه سیوم که باقربا نسبت
یافته عقوبت از اقارب عقارب خبر داده وزحل در آنجا آن نزدیکان دور را بنحوست ونکابت
بهاویه ضلالت وملامت رسانیده وقوس که رابعست وآن خانه عواقب کارها ومشتری که صاحب اوست
نظر تسدیس دارد ومقابلست بعطارد مسعود ودر حد خود مثلثه خودست در هر کاری که توجه فرماید
بآسانترین روشی انصرام یابد وعاقبت کارش بکام روایی باشد وخانه پنجم که خانه فرزندانست
جدی است وآن برجی است بسیار فرزند ومریخ که کوکب سپاهست در آنجاست وکدخدای
طالعست که مدار قانون عمر بروست واز جلایل امور آنکه این کوکب الجیش در مرتبه الشرف است

در وجه و مثلثه و درلجان و ادرجان و اثنا عشریه خود از عمر دراز برومند گردد و از بسیاری اولاد و
احفاد بهره‌مند سازد و از فرزندان برخوردار کامکار اعتضاد بخت روسیاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت
دارد و از جمله اتفاقات حسنه آنکه در زایچه طالع صاحبقرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد
یافته و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و درین زایچه قوی حال
قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف با قوتهای گذارش
یافت چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت و رفع و نصرت و تسخیر ممالک
آگاه میسازد و امید میباید که صاحب طالع هرچند دراز عمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و
ماه که واسطه تاثیر علویات بسفلیات است زایدالنور آمده بدولت روزافزون رهنمونی مینماید و مبلاغ
هم اوست که مثابه روح است و مربی بدن در خانه پنجم است منصرف از مریخ به تثلیث زهره و واسطه
دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانه ششم دلوست منسوب بلشکر و صاحبش
که زحلست در سیوم واقع شده که خانه اعوان و انصار است و راس در دوست لشکریان از خیل مخلصان
و فدائیان داشته و وتد سابع حوتست بدرجه هفتم که جدرهر است و از مثلثه و ادرجان اوست
مخدرات حریم عصمت را در لوازم رضاجویی و آداب خدمتگاری ثابت قدمی عطیه نموده و از
نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حملست صاحبش مریخ که سعادت مذکوره
دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت برحمایت الهی نموده در مواقف خوف و مکامن خطر
و خانه نهم خانه سفرست صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و رجعیت در سفرهای دور
آمده میدارد و موجب ازدیاد دهک میگردد و سهم السعاده ذروتد عاشرست که خانه دولت و اقبال
است و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث و همچنین سعد اکبرست ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت
عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده جز این روزگار را در حیطه تصرف و قبضه اقتدار در آورده
و خانه یازدهم که خانه امیدست صاحبش قمر زایدالنور در پنجم طالع بواسطه نظر تثلیث طالع سبب
حصول امانی و آمال شده و در خانه دوازدهم که خانه دشمنانست ذنب جا گرفته در خواری و نگونساری
اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد هر بدولی را که از قبله اطاعت روگردان شده ببادیه فنا سرگردان
ساخته صاحبش که نیر اعظم است در خانه سیوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفان را

پشیمان

پشیمان ساخته در سلک بندگی و جان‌نثاری در آورده و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانه دولت
و سلطنت است جوزاست که خداوندش صاحب طالع است و مقرر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را
بمرتبه بلند رساند لیکن بواسطه موانع از قوت بفعل نمی آید و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت
و سلطنت واقع است هرگاه که دولت در خانه خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد

تصویر زایچه طالع آسمان برای حضرت شاهنشاهی مجمل از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع
سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هندسه قرار یافته که برج ثابت است و کمال غلبه و
استیلا و صولت و استقلال دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشترست صاحب
طالع واقع شده و این نشانه روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر
غالب و مستولی باشد و روز بروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد
رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد پنجه قهرش دست گردنکشان بشکال تابد
و آوازه کوس نبردش زهره صفدران شیر مرد را آب سازد و صورت زایچه قدسیه بموجب تحریر
عمده منجمان هندوستان جوتکرای که از ملازمان عتبه شاهنشاهی بود رقمزده کلک تصریح میشود

باوجود کمال بی تعینی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعه عظمت و جبروت که از پیشانی سلطنتش
می‌تابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد
در کتب احکام این طبقه مقررست که صاحب این طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشاینده
بر گناهکاران باشد و بآیین عدل و انصاف گراید و کارها بعقل قوی و رای متین خود سرانجام دهد و بسبز
مایل بود و از سوز بهرمند باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضاجوی شود و مشتری و زهره در خانه دوم
فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در خانه عطارد دست
بعطیه حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی و
اندیشه بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هر کاری از روی شایستگی
ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادق اقبال و افزایش پیرایه حسن و جمال اهتمام
نموده و نیر اعظم چون در سیوم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بی ملاحظه کسی بجای آرد و توانا باشد
و برادران بپایه او نرسند بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند
و چون عطارد در سیوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشند مشقت کش
و دشمن کش گردد و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبه ذوق و وجدان باشد و
چون در میزانست مشهور آفاق گردد و کارهای پسندیده فراوان میداشته باشد و در ازمنه ممتده جهانیان را
و جهانبانی کند و تدبیرات صایبه و افکار دقیقه نماید و زحل چون در ششم است آسایش و آسودگی فراوان
بیند و خدمتکاران رضامندیها داشته باشند و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کنند و چون در میزان
و در شرف است صاحب خزاین عالم شود و چون در سایه گرانمایه آفتاب جهانتاب خزاین بیکرانش
مدتهای مدید و عهدهای بعید در قرار مانند و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند و ازو بزرگی در روی
باشند و جانوران سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند هرچند سن و سال بزرگ گردد قدر
او بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بی مشقت و تردد او را حاصل آید و بدولت و اقبال
دیرگاه ماند چه این بطی‌تر کوکبی مثبت بسط سعادت و استدامت سلطنت و امتداد زمان از
عطیهای اوست و نیر اعظم و عطارد در یک برج اند دوست پرور و دشمن کاه
باشند و آیین دوستی و دشمنی نیکو دانند و مریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند

عطارد در مثلثه طالع و در بیت دوست خود است دوستی قوی حال که آن سعد اکبر است از اذیتها و غمهای
آفات عالم دور کند و خوشدلی و کامروا باشد و ثبوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان
و پادشاه پادشاهان شود و پرتو شهرتش عالمگیر گردد و صیت عظمتش از کران تا کران برسد
بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند و ازو اندیشناک بوده مطیع و منقاد گردند و چون
در خانه مشتریست و نیر اعظم نظر بر دارد سروران جهان سر بر خط فرمان او باشند و خاک آستانش
سجده‌گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند اما باو نرسند و
تاب بارقه قهر و عظمت او نیارند و همیشه دوستی او را ترتیب دهند تا باقتباس انوار وفاق او از آفات
سلامت مانند و چون در جدی است و وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق
فراخ آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت
نموده هر طایفه را بنیکوکاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از تشعب آبا و تقلید برآمده بجاده قویم تحقیق
گرایند و چون مشتری بر وی نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی او زیاده از اندازه قیاس باشد و صاحب
فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظرست عوارف بزرگ منشی تحفه گرداند در خدمت او و
بعمرهای دراز باشند و از رضاجویی فرزندان نیک نهاد کامران شود و ضابطه چند از
کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچه قدسی میکند نیز ایراد می یابد چون در دوازدهم
قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و عجز و عارضه بدامن
عافیت او کمتر رسد و چون در عین قوت بود شهادت ابرار و سعادت شرف داشته
باشند پادشاهی بزرگ یابد و طول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن
والا بنیان مسرت آرای گردد و چون درین زایچه دوازدهم مریخ است حصول این معنی بروجه کمال
رود و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فکن باشد و بر هر کس نظر
خشم انداز گداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم نیر اعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود
گرامی پادشاه سلیم طبع سخن گذار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال بود و در جایی که دلیران
نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد و پای وقار در دامن تمکین و
بردباری کشیده دارد و زایچه توهم و شایبه تغیر بساحت احتیاط او راه نیابد و درین زایچه مقدس

ورود سعدین در دوازدهم اتفاق افتاد افاضه سعادات می نماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد
و در سیوم واقع شود مولود را شرف رابمرتبه سلطنت عظمی رساند چنانچه درین دیباچه سعادت پرتو
ظهور دارد و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه نامزد باشند بر کشورکشایی و فرمان روایی مولود
مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت می افروزند و اگر جزء طالع قمر در نه برج
باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر مبت ود و سلطنت صاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در
حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استقرار پذیرد و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نه برج
خود قمر را پنج کوکب ناظر ند نیر اعظم سعد اکبر سعد اصغر زحل عطارد و درین زایچه قدسی صاحب طالع در خانه
سیوم است مولود اقدس را اگر برادری باشد دیر ماند و دوستان جانسپار بهم رسند و نیکوکار
و بخشنده و قوی حال باشد و بسلطنت پی برند و سعادت بی منتها بهره مند شود و صاحب دوم در سیوم
واقعست کارهای عظیم کند و شغلهای شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین دولت و حکمت کند و
و مرادنیات زاثبه فرماید و ازین ممر اندیشه بر امور ضمیر والا گرد د صاحب سیوم در دومست
بیچارهای یا افتاده را دستگیری کند و با خویشاوند سعادت پیوند بمهربانی پیش آید و سایر نیک اندیشان
از فیض انعام و احسان او بهره مند گردند و از حدایق افضال و اکرام او ثمرات برچینند و مقررست که
اگر صاحب سیوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا رسد چنانچه در زایچه مقدس صاحب سیوم
سعد اکبرست هر آینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی و صاحب چهارم که مریخ است در پنجم
جا گرفته پدر والا قدر از وجود اشرف او مؤید بتاییدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او عمر دراز
باشند و دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم که مشتری است در دوم است خزاینش
فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم است بنکات موسیقی و دقایق
ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شکاف باشد و صاحب ششم زحل در سیومست بعضی
از ملازمان درگاهش اندیشهای ناشایسته پیش گیرند و پامال قهرمان اقبال گردند و صاحب هفتم
زحل در سیومست امور شوکت و ابهت بتدبیر صایب خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جای
کند که چرا برادری نشد که در خدمت من سربلند شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم است
بتدبیر والای خود اموال فراوان و خزاین بی اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث نیز بدست

افتد

افتد و صاحب نهم مریخ در پنجم در خانه مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند و یاد داشت قوی
داشته باشد هر چه خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید و آیین نیکو و رعیت
پروری و معدلت گستری بسر برد و اولاد و فرزندان دولتمند حق پرست شوند و متادب بآداب
اطاعت و رضاجوی باشند صاحب دهم زهره در دومست بوالدین و با بزرگسالان خویش
بادب و رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتکاران و
ملازمان درگاه را دوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست
و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم است مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از
صدمه صدای کوس دولت و غلغله هیجای عظمت او سراسیمه و پراکنده گردند و خایب روی بویران
خانه فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد و بر
دشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه که قمر در جدی که خانه زحل است وقوع یابد و در نه
بهر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمان بردار مولود محمود باشند و اطراف ممالک
او بدریای شور منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او انبساط و امتداد یابد و نیز مقررست
که چون در زایچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهی بزرگ و
عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلایل درین زایچه مسعود رقم ظهور دارد

ذکر زایچه سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده اند

در سالی که قدوه علمای روزگار رونق ده دانش اندوزان آموزگار قسطاس دقایق علوم اقلیدسی
مغالق فهوم مرتقی مدارج علیا مبین حقایق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض یونانی پرده
شکاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عنقای اوج پروازی
علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بپایه سریر رفیع اعلی مشرف شده
بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزی راقم این شگرفنامه مذکور ساخت که زایچه طالع
مسعود مختلف بنظر میرسد معمول آنست که ایشان نیز بموجب تصحیح غور تمام کرده و بمیزان تحقیق بسنجند
خدمت میرزا کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط اشرف نموده اسد قرار دادند چون
باعتقاد محرر معتمدترین زایچهاست صورت آن را با نموذجی از احکام ایراد مینماید

مرکز طالع اشرف درین زایچه اقدس که کارنامه ادوار ثوابت و سیاره است بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه اسد است و قایم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانه نیر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف خانه او نیست و حد مریخ است و رب مثلثه اش سعد اکبرست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری و ادرجان و هفت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحل است و این درجه مذکرست و نیره و از نحوست خالی و مستولی برین طالع نیر اعظم است بجوی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقولی در بیست و سه دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه و سهم موت الآب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوه در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوه در چهارده درجه و دوازده دقیقه به سنبله است **مرکز خانه دوم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و شرف

عطاردست

عطاردست و حد زحل و رب مثلثه اش قمرست بشرکت و خدمت مریخ و وجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر عطارد و ادرجان قمر و اثنا عشریه نیر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره و وبال مشتری است و مستولی برین خانه قمرست و این درجه مذکرست خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت و مشتری در یازده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم النصره و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست و جزو اجتماع معدم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزانست **مرکز خانه سیوم** بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست و خانه زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثه اش عطاردست بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر عطارد و ادرجان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخ است و مستولی برین خانه زحلست و این درجه مونث است و مضیئه و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه عقربست و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعاده بقول بطلمیوس و محی الدین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه و سهم الاصدقا و الحجه و سهم العبید بقولی در بیست و سه درجه دوازده دقیقه و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربست **مرکز خانه چهارم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه عقربست و این وتد قایمست و خانه مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه و وبال زهره و رب مثلثه مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهر و هفت بهر مشتری و مستولی برین خانه مریخ است و این درجه مذکر و وقیه و خالی از نحوست و سعادتست و سهم السوال البر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه قوسست و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه عقربست **مرکز خانه پنجم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس است خانه و نه بهر مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است و دریجان شمس و ادرجان زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط راس و وبال عطاردست و مستولی برین خانه مشتری است بجو شرکتی از زحل و این درجه مذکرست و وقیه و از نحوست و سعادت خالی سهم السلطنه و الملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه و بیست و سه ثانیه و قمر در نوزده درجه

وچهل وهشت دقیقه وچهار ده ثانیه جدی است **مرکز خانهٔ ششم** بیست وشش درجه وچهل وشش دقیقه جدی است خانهٔ زحل وشرف وحد مریخ ووجه شمس ورب مثلثه اش قمر است بزرگت زهره وخدمت مریخ درنجان ونه بهر عطارد وادرجان واثنا عشریه وهبوط مشتری وهفت بهر ووبال قمر است مستولی برین خانه مریخ است بزرگت زحل وقمر واین درجه مذکر ونیره ومخلی است وراس در بیست وهفت درجه وبیست ونه دقیقه وسیزده ثانیه دلو است وسهم الجیش والاساری در بیست وچهار درجه وچهل وچهار دقیقه جدی است وسهم موت الاخوه در دو درجه ویک دقیقه دلو است **مرکز خانهٔ هفتم** بیست وهشت درجه وسی وشش دقیقه دلو است خانه ووجه واثنا عشریه زحل ورب مثلثه اش عطارد است بزرگت زحل وخدمت مشتری ووجه قمر ودرنجان زهره وادرجان ونه بهر عطارد وهفت بهر مشتری ووبال شمس است مستولی برین خانه زحل است بزرگت عطارد وبخوشتر کتی از مشتری واین درجه مذکر ومظلمه وخالی از نحوست وسعادت است سهم الالفه والبقاء والثبات والحبه در بیست درجه وهشت دقیقه حوت است **مرکز خانهٔ هشتم** بیست وهشت درجه وچهل وسه دقیقه حوت است خانه ونه بهر مشتری وشرف زهره وحد وجه ودرنجان وادرجان ورب مثلثه اش مریخ است بزرگت زهره وخدمت قمر وحد وهفت بهر واثنا عشریه زحل وهبوط عطارد است مستولی برین خانه زهره است بزرگت مریخ وبخوشتر کتی از قمر واین درجه مذکر وقیمه وخالی از نحوست وسعادت است وسهم الشرف در بیست درجه وهشت دقیقه حمل است وسهم النجاعة در دو درجه وپنجاه وسه دقیقه حمل است **مرکز خانهٔ نهم** بیست وهشت درجه ویک دقیقه حمل است خانهٔ مریخ وشرف نیر اعظم وحد زحل وهبوط وادرجان ووجه ووبال زهره است ورب مثلثه اش مشتری است بزرگت نیر اعظم وخدمت زحل ودرنجان ونه بهر واثنا عشریه وهفت بهر مشتری است مستولی برین خانه مریخ است بزرگت مشتری وبخوشتر کتی از زحل واین درجه مذکر ونیره واز درجات آبار است سهم الولد المذکر بعتولی در بیست وسه درجه ونه دقیقه ثور است وسهم السفر البحر است ده درجه وسی وشش دقیقه وسهم الام در پنج درجه وصفر دقیقه ثور است **مرکز خانهٔ دهم** بیست وهفت درجه وبیست ویک دقیقه ثور است خانه وادرجان زهره وشرف ورب مثلثه اش قمر است بزرگت زهره وخدمت مریخ ودرنجان زحل ونه بهر وهفت بهر عطارد واثنا عشریه وحد ووبال مریخ است مستولی برین خانه زهره است

بزرگ

بزرگت ام قمر وبخوشتر کتی از مریخ واین درجه مذکر ونیره وخالی از نحوست وسعادت است سهم السعاده بر قول بطلیموس ومحی الدین مغربی در نه درجه وبیست ودو دقیقه جوزا است سهم العقل والنطق در نه درجه وپنجاه ویک دقیقه جوزا است وسهم المرض در بیست وپنج درجه وبیست وهفت دقیقه جوزا است وسهم الولد المذکر بعتولی در بیست ونه درجه وچهل وهفت دقیقه ثور است وسهم الورع در چهار درجه وصفر دقیقه وسهم الاملاک در نوزده درجه وسی وشش دقیقه وسهم الاعدا بعتولی در بیست وپنج درجه وبیست وهفت دقیقه جوزا است **مرکز خانهٔ یازدهم** در بیست وهفت درجه ویازده دقیقه جوزا است خانه ونه بهر عطارد ورب مثلثه اش اوست بزرگت زحل وخدمت مشتری وشرف راس وحد ودرنجان زحل ووجه شمس وادرجان مشتری واثنا عشریه وهفت بهر زهره است واین درجه مونث وقیمه وخالی از سعادت ونحوست سهم العواقب الامور وسهم التزویج در چهار ده درجه سرطانست مستولی برین خانه عطارد است بزرگت زحل **مرکز خانهٔ دوازدهم** بیست وشش درجه وچهل وشش دقیقه سرطانست خانه ووجه قمر وشرف ونه بهر ودرنجان مشتری وحد ووبال زحل است ورب مثلثه اش مریخ است بزرگت زهره وخدمت قمر وادرجان واثنا عشریه وهفت بهر هبوط مریخ است مستولی برین خانه قمر است بزرگت مشتری ومریخ وزحل وزهره واین درجه مونث ونیره وخالی از سعادت ونحوست وذنب در بیست وهفت درجه وبیست ونه دقیقه وسیزده ثانیه اسد است سهم العلم والحلم والغلبه والنصره در هجده درجه وبیست ودو دقیقه وسهم الولد بعتولی در دو درجه وچهل ونه دقیقه وسهم الخوف والشده در بیست ودو درجه ویازده دقیقه وسهم الحیوه در دو درجه ونه دقیقه وسهم الاب در هجده درجه وبیست ودو دقیقه اسد است ودرین زائجه هیلاج اول جزو اجتماع مقدمست پس سهم السعاده پس درجه طالع وکدخدا از هر هیلاج اول زحل است پس مشتری واز هر سهم السعاده اول مشتری است پس زحل واز هر درجه طالع اول شمس است پس مریخ **شرح احکام این زائجه مربع که هیکلها روی انجم وافلاک وتعویذ بارک فرون وادوار است** چون اساس زائجه قدسی استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بر ابواب انتظام این زائجه مقدسه ناگزیر است **احکام خانهٔ اول** چون مرکز طالع از اسد است که خانهٔ نیر اعظم است دلالت میکند بر علو حضرت وبهاد بودن هیکل مقدس قوی وتوانا وبزرگی سر وفراخی پیشانی وگشادگی سینه وقدرت وسلطنت وبتنها مت وعظمت ومهابت وحسن منظر وقوت دماغ وچون

اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانه زهره در دوم طالع است و
متصل بمشتری و در حد و مثلثه خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رسد و بتدبیرات
درست سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع مشتری بیت نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت
تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم صاحب زحل
است پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل
بصاحب طالع شده دلالت کند برانکه ملک و مال بآسانی دست دهد و بودن طالع و سهم السعاده و جزو
اجتماع مقدم از بروج کثیر المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد احکام خانه دوم
چون مرکز خانه دوم سنبله است که خانه عطارد است متصل بشمس و اکثر ش از میزان که خانه زهره است
واو در طالع که خانه و شرف عطارد است دلالت کند برانکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل
شود و پاینده منصب پادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد با و مقوی
این معنی است و برانکه وزرا بقوت عقل و افزاین صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند
نه بتدبیر خود بلکه از دستیاری ان بمشق تدبیر خدیو زمان نماید و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بی
حساب او را جمع شود و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف
کند و در مرضیات خدای یگانه دارد و نظام احوالش روز بروز دولت افزا باشد و بودن
مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی است چنانچه فرزندزادهای گرامی را در یابد و این سعادت
نشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم است درین خانه است مقوی این معنی است
و در شرف هرگز نقصانی بخزاین معموره او نرسد و میلاج که جزو اجتماع مقدم است درین خانه است
درین مقوی این معنی است و کدخدا که زحل است در شرف خود و خرکمیش که مشتریست درینجا آمده عطیه عمر معدی
از هر دو کدخداه و سیوم که مریخ است از عمر طبیعی که صد و بیست سالست متجاوز باشد بودن قمر مستولی
برین خانه مؤیدی دیگرست برای این سعادت احکام خانه سیوم چون صاحب طالع در سیوم است
دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا و این گروه از کوته بینی در مقام کج
جهتی نباشند اما چون آن مرکزی که صاحب طالع در وست خانه مریخ و مثلثه و حد و وجه و درجان اوست
واو در پنجم طالع است که خانه فرح و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری

اندیشه

وادرجان

وادرجان و در بجان اوست و او در پنجم طالعست که خانه فرح و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری
وادرجان صاحب طالعست و اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت
صاحب طالع گردد و چون اوایل سیوم که تعلق ببرادران دارد مورد سطوت نیر اعظم است دلیل است
برانکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند و از پیمانه عصه شربت واپسین در
کشند و اواسط و اواخر سیوم که تعلق با خوان و انصار دارد و محل سهم السعاده است بقول بطلمیوس
و یز وجه نیر اعظم است و او شریک کدخداست دلیلست برانکه دوستان و مخلصان بر بساط
یکرنگی و جانسپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت
و دولت رسند و چون این محل از خانه سیوم تعلق مریخ دارد که در شرف خود است و آن خانه
فرح و خانه زحل که کدخداه مقدمست و آن نیز در شرف خود است دوستان همه با شکوه و شوکت
باشند و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخداست و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد
و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار
روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرایب آنکه سهم الغیوب جابتفاق و سهم السعاده بر قول
بطلمیوس و محی الدین مغربی در یک جا جمع شده که درجه بجدهم عقربست که داخل خانه سیوم است
و این در طوالع کمتر افتد دلالت قوی میکند برانکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد
و هر آینه دلیلی متین است بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد ظهور مغیبات باشد احکام خانه چهارم
چون صاحب مرکز این خانه مریخ است و در شرف و وجه مثلثه خود و حد مشتریست و او مستولیست
برین خانه دلیلست برانکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف در آید و چون این خانه برج ثابت است
و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد و هرچه در تصرف
در آید پایدار بود و چون هشتم چهارم باعتبار این درجات که از اول عقربست جوزاست که صاحبش در
تحت شعاع نیر اعظم مختفی است دلالت کند برانکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقلش
ظهور کند و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام روی کمون بطون آورده اقدام بشهرستان
جاودانی نماید و چون اکثر این خانه از برج دلو ثابت است و صاحب حد در دوم طالع
مولود دوستدار و حق گزار پدر باشد و از ملک پدر روز بهمند گردد احکام خانه پنجم

چون صاحب اکثر خانه سیوم که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان دارد یعنی مریخ در بیجم است و در شرف دلیلست بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه خود است و مشتری که در وجه مثلثه خود است و شریک با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی بر نگیرند و نیز طایر که بر مزاج مریخ و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت است **احکام خانه ششم** چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و احیانا اگر اندک عارضه پیرامون مزاج مقدسی گردد بی شایبه امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و هر دو شرف خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند **احکام خانه هفتم** چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل و در شرفست صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان سراپرده ازدواج از خاندان دولت و دولتمند باشند و چون زحل در بیت دوم است دلیل باشد بر آنکه این عصمت نشان شادروان عفت از احکام مال گزار و خزانه معمور ساز او باشند و چون سهم الالفه و المحبه درین خانه است دلالت بر مزید اتحاد و الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفه در حوت است که خانه مشتری و شرف زهره است **احکام خانه هشتم** چون مرکز این خانه از حوت است و صاحب او مشتری در شرف دوم است در حد و مثلثه خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرفست دلیل است بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن **احکام خانه نهم** چون مرکز این خانه از برج حمل است و خداوند او که مریخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب و بدو سفرهای دوردست متضمن تسخیر ولایتی باشد **احکام خانه دهم** چون مرکز این خانه از ثور است که خانه زهره است و مستولی برین خانه دلالت کند بر سعادت تامه و ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است و آنکه این منصب والا در قبضه اقتدار صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرف قمرست و قمر ناظر او و بطالع بنظر تمام دوستی و چون سهم السعاده بقبول مبهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت و آنکه اکثر اوقات در

کدخدا

سرانجام

سرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل و النطق درین خانه است دلیل است بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عقلا و سر دفتر سخندانان باشد و بمقبولیت زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد **احکام خانه یازدهم** چون مرکز این خانه از جوزا است و صاحبش در دوم که بیت المال است دلالت کند بر آنکه امیدهای او بتدبیر رای که در ملک و مال خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیل است بر آنکه او را دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه ارجمند برسند و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیل است بر آنکه عاقبت آمال و امانی او همراه بخیر و سعادت بر آید **احکام خانه دوازدهم** چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیل است بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهی که صاحب طالع از آن رضامند شود و بودن ذنب در آن خانه در درجه اول مقوی این معنی است و چون سهم العلم و الحلم درین خانه است دلیل بر آنکه صاحب طالع با وجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بفزون دو هر بهره‌مند دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصه جهانداری و ملک آرایی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطه جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است بحمد الله و المنه در مجموعه اخلاق مهذب این موهبت دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهده و معاینست و از اصل فطرت و مبدا طینت این عطیه والا و موهبت خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلف و تصلف ملکه آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمه معدلت بجداول بساتین استعداد ارباب افاضه جاری و ساریست

نظم

همیشه تا که بر افلاک انجم اند پدید ❁ همیشه تا که بر ارواح قائمند اجسام
مباد جز بهوای تو گردش گردون ❁ مباد جز برضای تو جنبش اجرام ❁

این است انموذجی از احکام زایچه طالع اقبال مطالع و اگر عطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود در آیینه دفاتر بهم رسد و صحایف ساخته گردد

شعر نرسد ز شمار دقایقش فهمی ❁ مهندسان رصد بند را بجز تخمین

صورت زایچه اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه بخط افادت و اصابت پناه تحریر عهد مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از صدرنشینان بارگاه قبول

حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر در آمد آن زائچه نیز بعینه منقول گشت مجرد از بیان آثار بوته و احکام چه بجهت اعتبار مستخرج وجه اعتبار آنکه این زائچه برخلاف زائچهای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی است

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانشمندان روزگار را گمان میشد که این اختلاف میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید و دیگر سنبله قرار میدهد بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یکدرجه است و در سی و شش هزار سال دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یکدرجه قطع کند و در بیست و پنجهزار سال و دویست سال دوره تمام سازد و طایفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یکدرجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چنین اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و دقت انظار است و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مستشعر نشده اند و سبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند پس در

وقت

وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جزء انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله در آن زمان دران موضع بود استقرار یافته و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین است که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد است بموضع سنبله و مقدار ما به التفاوت در میان این دو حساب هفده درجاست که هر برجی که هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی که در هفتاد سال یکدرجه قطع کند چنانچه اکثر حکما بر آنند بضرب هفتاد در هفده و بقول بطلمیوس که در صد سال قطع یکدرجه باشد فاصله میان رصدین یک هزار و هفتصد سال بود و باریک بینان حقایق معانی و دقایق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند و اکنون که قدوه حکمای روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داده چنانچه نموده آمد بوضوح می پیوندد که منشاء اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بوجود افلاک قایل نباشند چنانچه در آخر این دفتر مبرهن و ثبت بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و جلوس سرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم دانشمندان گوهر باطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اسطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد نکته شناسان نکته دانی و ثانی اسکندر یونانی با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصحیح ننموده اند و همچنین سایر رموز شناسان علم تنجیم در پرده اختلاف مانده سری ازین امر شگرف بر نیاورده اند و با وجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی حقیقت زائچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده و در پرده اختلاف مستتر گشته و بالجمله هر یکی از زائچهای طالع را که آنموذجی در

هرکدام گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خداداني و ایزد شناسی و در
حالات قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتواند بود اگرچه زائچها با هم اختلافی
دارند اما در دولت آرایی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدایی صورت و معنی تهنیت مینمایند
و از نوادر یکی آن که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زائچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته
تامل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص در ماسبته از کمال شوق بر می در
آمدند و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند آری صدر نشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی
گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت وجدان و عرفان الهی لذت پذیر باشند چرا بیکبار
دریافت این لذات بیخودی نکنند و از فرط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکشند چه صعود بر معارج
علیای این کمالات عین معرفت الهی است و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت
ذاتی بوارق واردات و حالات آینده و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی
بر منشاء ادراک می تافت و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مرآت زائچه بدیعه
معاینه میشد و بارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیر اقبال از طالع حضرت
صاحبقرانی در بعضی امور عالی بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیز بینان جداول احکام بوضوح
می پیوندد و چون این دو سعادت نامه گرامی مقابله نموده علیات کواکب و سعادات علویات را
بمیزان تامل بر سنجند دریابند که زائچه صاحب قران چه خبر میدهد و این زائچه قدسیه از چه آگاهی
میارد سبحان الله با وجود تباعد مستخرجین از روی زمان و مکان و حال تخالف ضوابط بهمگی
از صحایف طالع فرخنده مطالع که صورت نگارش یافت توافق دارند که این مولود بپایه اعلای
مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام
کمالات و ملکات قدسی و کامروایی صورت و معنی و سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات
جهانبانی و درجات فرمانروایی و مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی
و درویش پرستی و غریب نوازی و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص
بودن و شکوه صغیر و کبیر شدن و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط
ممالک و حفظ ملک و سایر امور ملک رانی و جهانداری و از غرایب آنکه جمیع این حالات

کرموز

کرموز دانان تنجیم و فکر تاملان بی پرده اند ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ
دوربینی خود از صفحه پیشانی احوال آنحضرت میخوانند اما قوت ناطقه از ادای بیان در آب عجز و قصور
اعتراف مینماید **نظم** ای صفات تو زبانها از بیان انداخته ٭ غیرت ذات یقین را در گمان انداخته
تصویر اسامی گرامی دایهای سعادت پیرانه و قوابل روحانی قوالب جسمانی همان زمان که آسمان
بجز ولادت عالیشان بر زمین حسد برد و زمین بمقصد گرامیش بر آسمان فخر جست و دیده آفرینش
نورانی شد پایه دانش و بینش بلند گشت و دست سایه پروردان سعادت پرتو نسرین پستان پاک
دامن عصمت قدسی و گوهر قدوسی آنحضرت که سرچشمه نور الهی و دریای معرفت ازلی شسته و شو یافته
بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت که شیوه مقتدایان تربیت ترکیب
طاهر عنصریت اعتدال و اصطفا یافت دایهای معتدل مزاج روح امتزاج نقاط سعادت
ارتباط که از پردهای دیده پاکان پاکتر بود بجیده آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بجیب ادب
و کمال احترام بر کنار و کنف قدسی سیر تان پاک ذیل نهادند و پستان مهربانی بنوشتن لبش داده
بشیره جان پرور شیرین کام ساختند **نظم** شیر ز بهر لبش انگیختند ٭ شیر و شکر را بهم آمیختند
شیر نه از دایه امید خورد ٭ کاب ز سرچشمه خورشید خورد ٭ چون از نقاوه دودمان سعادت شمس الدین
محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام
طلوع این نیر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت بوعده این موهبت عظمی امیدوار دولت
جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت منش عصمت سرشت او که امروز بجی جی انکه بلند خطابست بسعادت
دایگی آن نوباوه بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدسته سرابستان عظمت
و جلال مفتخر و طیلسان امتیاز پوشد بنابران حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی آن مایده
سای آسمانی را طلب داشته مولود فیض ورود را در ساعت مسعود بکنار امید او در آوردند
و چون وضع حمل آن دایه قدسی مایه نشده بود بعفت ماب دایه بهادل که خدمتکار خاص حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول شیر داده و تحقیق آنست
که اول شیر والده ماجده قدسیه میل فرمودند پس از آن فخر نسا انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب
شد سپس آنا بهادل انگه دریافت این سعادت نمود بعد از آن کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت

یافت ازان پس حکیمه باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت ازان پس عصمت آب جی جی انکه بآرزوی خود
دولتمند صورت و معنی شد ازان پس کوکی انکه کوچ توغ بیگی وازکوفتن ادبی بی رو باکرد آوریب
این خدمت شایسته نمود آنگاه خالدا ز انکه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت
و در آخر آن عفت قباب بیجه جان انکه والدهٔ شریفهٔ زین خان کوکه باین دولت بزرگوار استسعاد
یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان بخت وربشرافت این خدمت
سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات و ودیعه نهادن مشارب مختلفه آنست
تا وجود مقدس بمدارج نشو و نما رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد بارآی
آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست
زان باب که تربیت صوری بمدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر همگنان
پیدا که درجه پایه است و بلندی رتبه قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه و از غرایب آثار آنکه
حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال تمکین تبسم
دلهای دانا را گل گل شگفته ساختند متفرسان زیرک طبع این تبسم را فاتحه تفأل ابتسام
بهار دولت و اقبال شناختند و مقدمه انفتاح غنچه امانی و آمال دانستند بعد از آنکه بگهوارهٔ اکبر
از پیکر خیال که نگاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل پیکر
بود گرد و لآلی و یواقیت گرانمایه گوشه و کنار آویخته آن گوهر یکتای نه صدف را بخوبترین وضعی
آرام داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند بجهة انس و آرام نام خجسته آغاز شایسته
فرجام خالق ذوالجلال و الاکرام موافق تألیفات موسیقی سرائیدند عاکفان صوامع قدس و
ساکنان مجامع انس که متطیلسان سلسله زمین و زمان و فراهم آرندگان دایرهٔ کون و مکانند
کام رواشده بر عالم و عالمیان منت نهادند و آن جگرگوشهٔ آسمان باین تهنیت بلند آوازه گشتند

نظم
کای شرف عقل مسلم ترا ٭ دو شهنشاهی عالم ترا ٭ روی زمین همچو تو باغی نداشت ٭ طاق فلک
چون تو چراغی نداشت ٭ قلزم ابداع بسی موج داد ٭ تا گهری چون تو بساحل فتاد ٭ خامهٔ تقدیر بسی
زین نقش بست ٭ تا ز قضا همچو تو نقشی نبست ٭ نسخهٔ کون آیت تمیح تست ٭ جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی بموکب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار ارکوت و قران سعدین

چون چشم جهان بین و دیده سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی
حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در حمایت حضرت
مریم مکانی متوجه سرادق عزت و مخیم اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی
را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت
و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال
بیرون زدند و بسعادت و اقبال بتخت روان روان شدند **نظم** عهد گهواره ناگذشته هنوز
تخت والاش کرده تخت نشین ٭ بر زمین پای نانهاده ز قدر ٭ طالعش خوانده شاه روی زمین
چشم نگشوده و بدیده دل ٭ دیده در انتظار دنیی و دین ٭ دست نگشاده و دستش خواهان
که جهان را کند بزیر نگین ٭ ناشگفته گلش یکی ز هزار ٭ عالم از باغ دولتش گلچین
چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند
حکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبلهٔ اقبال و مستقبل
کعبهٔ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند و آن جا را قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند
شعر میرسد موکب شاه دو جهان دنبالش ٭ میرود قافلهٔ شوق باستقبالش ٭ و در آخر شعبان
که روز نزول اجلال بود یک منزل از معسکر اقبال آن نه میفرمودند که همانا فرزند سعادتمند صاحب
طالع قویست و سعادت دارین در ذات او مطوی که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود
جمعیتی دیگر معاینه میگردد و مسرتی تازه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت
جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقایق رموز آگهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی عجیب دارد از
کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل الهی که نسخه دیباچهٔ بدایع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی
آدمست انجلای انوار را چه قرابت و در ساعتی که سعادت قران سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت
بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور موردالنور مستسعد گشتند و در بلده
همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بپای سریر فرسای حضرت
جهانبانی زینت برخورداری و وصول بکمال پایهٔ سعادت پذیرفت و از کمال عطوفت و فرط عاطفت
در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جهانی و دیباچه دولت جاودانی است بوسه دادند

ع گاه برلب گاه بردل گاه برسر داشتند ٭ بعد از مشاهده این نور اقدس بابان الهامی بادای شکرگزاری
حضرت باری عز شانه وجل برهانه مقرون ساختند و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بی‌نیازی
فرود آوردند **نظم** نه تنها سجده سر دمبدم بود ٭ که هر موی تنش در سجده خم بود ٭ حافظان
عنایت الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی
سپرده این زمزمه شادی و ترانه آزادی مترنم گشتند که **شعر** اینست امانت الهی ٭ زین گنج
بخواه هر چه خواهی ٭ اینست که در دلش نهادند ٭ مایه گنج حق آگاهی ٭ اینست که کعبه رخش را
کردند سجده‌گاهی ٭ اینست که پای دولت اوست ٭ رونق ده تخت پادشاهی
صحف خوانان مبهمات بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند و قیافت‌شناسان هیکل انسانی
نظر تأمل و تدبر بمطالعه نمودند **نظم** چه دیدند دیدند نقشی که هرگز ٭ ندیدند در جدول آفرینش ٭
ز حیرت نمودند چیزی و گفتند ٭ زهی نور دانش زهی چشم بینش ٭ انوار پادشاهی از ناصیه
غرایش طالع ارقام ظل الهی از خطوط دست والایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجود شریف
ظاهر دلایل خداشناسی از مجموعه هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرم
از جوهر ذاتش هویدا رقوم صاحبقرانی از جداول احسن تقویمش روشن علوم غیب‌دانی از پیشانی
نهادش مبرهن رموز دوربینی از چشم تیزبینش واضح اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح و چون
ولادت سعادت برای حضرت شاهنشاهی نکته‌پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصاید
تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس‌نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جوهر انسانی بود رسیده
کامیاب جایزه‌های گرامی گشتند از الجمله این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته تحسین
و احسان ممتاز شده بود **نظم** چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ٭ آیات ابد را همه
تفسیر نوشت ٭ از بهر ولادت شهنشاه جهان ٭ تاریخ شهنشاه جهانگیر نوشت ٭ و این تاریخ نیز
از غرایب اتفاقات است که یکی از فضلای عصر یافته **تاریخ دیگر** الحمد لله که آمد بوجود ٭ آنکه از کون
و مکان منتخب است ٭ پادشاهی که ز شاهان جهان ٭ اکبرش نام و جلالش لقب است ٭ سنه و روز و
مه و سال میلادش ٭ شب یکشنبه پنج رجب است ٭ در هنگام طلوع این نیر اقبال اگرچه راقم این
شگرفنامه در نهانخانه عدم بی‌مایه هستی و پیرایه ایزدپرستی گرانبار رحمت بود اما

امکان این موهبت عظمی جلوه گزارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی که پیشوای صوری و معنوی
دریافته از نظرکردهای چشم التفات و تربیت است و صد شکر دیگر آنکه پیشتر از آنکه زایچه قدسی مظهر
درآید و بدقایق غرایب و بدایع جلایل ارقام آن اطلاع یابد بکمال ایزدشناسی و ملک‌آرایی که از پایه
شناخت منجم فراتر است دریافته پرستار قدرت ایزدی بود ولله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام
حسان العجم لسان الحقیقه حکیم خاقانی در حضرت صاحب وقت که انتظام سلسله صورت و معنی را از آن
گزیر نباشد میسر شد چنانچه نگاشته قلم حقایق رقم اوست **نظم** گویند که هر هزار سال از عالم
آید بوجود اهل وفائی محرم ٭ آمد زین پیش و ما نزاده ز عدم ٭ آمد پس ازین ما فرو رفته بغم
و بطرز دیگر میگوید **شعر** هر یک چند از جان جهان سیر آید ٭ روشن جانی ز آسمان زیر آید ٭
خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی ٭ بر ره منشین که کاروان دیر آید ٭ و باقبال سعادت کامیاب
ملازمت این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سبل گشته از دولت توجه و التفات عالی فراخ زمانه
عشوه‌ده دانا فریب رامیده خاطر را که سرگردان بادیه اسباب بود فراهم آورده در نشاه تعلق جز
تحصیل خشنودی او که عین رضای ایزدیست هیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات و
تقیدات رسومی آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دل خراشست چنانچه
شرح احوال خود را از استعداد ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوج
عزت و ارجمندی بحرفه معرفت در محل خود در قرده کلک عرض خواهد گردانید **ترتیب انساب معالی القاب و
نسق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی** تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد
گرامی حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توامان شده و همه شاه و
شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه نشان آمده‌اند و بدانش خداداد و بینش حق‌بین چنانچه
مقتضای عدالت و انصاف و انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنه نام نیکو را که عمر ثانی است
بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته‌اند باین ترتیب و منوال ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر
پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا
بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا
والدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیز بهادر بن ایلجل نویان

بن قراچار نویان بن سوغوچیجن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان
بن قایدو خان بن دوتومنین خان بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقوا ابنت جوبینه بهادر بن یلدوز
بن منکلی خواجه بن تیمور تاش است و او از نسل قیا خان بن ایلخان بن تنگز خان بن منکلی خان بن
یلدوز خان بن ای خان بن کین خان بن اغوز خان بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن
کیوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن الملک بن متوشلخ بن اخنوخ
بن برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند که از یلدوز که جد
بیست و پنجم حضرت شاهنشاهی است احوال سعادت مآل این عالی نژاد آن در صحف صدور کرام که
سخن مضبوط و مسطور و بر السنه مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکور است و از منکلی خواجه تا ایلخان
که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر در نیامده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد و از ایلخان
تا آدم که بیست و پنج تن اند ارباب تواریخ ذکر کرده اند نگاشته کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمند
دوربین که با دل انصاف گزین و دانش خداداد در تتبع اخبار گذشتهای نموده بلکه شناسای نخل
راست را سرمایه دیانت و پیرایه امانت خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار درست می نماید
پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامع و الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدم یا از هفت هزار
سال میگویند اصلی که شایستگی قبول عقول و افکار داشته باشد که تماشائیان بهار و خزان این چهار چمن
و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن اند داشته باشند از دور امثال این امور عقلی
اندیش دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکنند و گاه از احتیاط که موقف اطمینان
و مجلس ادراکست در رد و قبول آن توقف می نمایند و بدستیاری فروغ جهان افروز خرد و مددکاری
نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه هندی و خطایی و غیر آن که از جولان حوادث
مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن بر آنست و شواهد صدق و سداد از نتایج
آن پیدا و از ضبط تواریخ متواتره حکمای این اقالیم و آثار ملاحق افکار این طبقه خواص مفهوم می
شود که این عالم و عالمیان را ابتدایی و این مظاهر آسمانی و سفلی را مبدائی پدید نیست تا بمعنی قدم چنانکه
اکثر حکمای متقدمین برانند یا بمعنی کمال طول امتداد که بپهلو تقدم می زند که دستور رها
که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند زمانه که به زبان

هندی

هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند یکی اوسرپنی یعنی زمانی که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش
باندوه انجامد دوم اوت سرپنی یعنی بر عکس اول و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته اند و
هر حصه را آره می نامند و هر یک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه چنانچه
آره قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح
می آرد و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کور اکور ساگرست و نام آره دوم سکهمانست یعنی زمانها
خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود و مقدار امتداد این اره دو کور اکور ساگرست و آره چهارم
دکهمان سکهمان مشهورست یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد و درازی این آره
یک کور اکور ساگر چهل و دو هزار سال کمست و آره پنجم دکهمانست بر خلاف آره دوم که سکهمان بود
و طول مدت این آره بیست و یکهزار سالست و اسامی آرهای قسم دوم بعینه و آره ششم دکهمان
دکهمانست بر خلاف آره اول و مدت او بیست و یکهزار سالست و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین
اسامیست لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متحدست با آره ششم قسم اول و آره دوم قسم دوم
نیز متحدست با آره پنجم قسم اول و سیوم بچهارم اول مطابق است و چهارم دوم بسیوم اول موافق است
و پنجم دوم عین دوم اولست و ششم دوم عین اولست و الحال بزعم ایشان از آره پنجم قسم اول دو هزار
و کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را یک لک بی
خوانند و ده لک را پربوت گویند و ده پربوت را یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند
و ده ارب را یک کهرب نامند و ده کهرب را یک نکهرب گویند و ده نکهرب را مهاسروج و پدم
میخوانند و ده پدم سنکه باشد و ده سنکه را سمندر گویند و کور اکور نامند و مخفی نماند که زعم
ایشان آنست که در زمان پیشین در یک جای مخصوص از شکل یک پسر و یک دختر بوجود می آمد
چنانچه در میان عوام نام اشتهار دارد و گمان این گروه آنست که از موی سر ایشان که چکلی موسوم
اند چهار هزار و نود و شش مقدار موهای جزدان آن دیار دهلی سطبرست و میگویند که موی
طفل چکلی روزه که بغایت باریکیست تجزیه بمثابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس اجزای موی
مذکور چاهی را که طول و عرض و عمق آن چهار کروه باشد پر ساخت و بعد از گذشتن هر صد سال
یک جزو از اجزای مذکوره را از آن چاه بر آورد تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا

و فارغبال و مدت او سه کور اکور ساگرست و آره سیوم سکهمان دکهمانست یعنی در زمان خوشحالی

زآن جا که پرورش مذکور حالی شود بگوییم که بیننده هرگاه دو سه دفتر که شرح آن گفته شد از بلوم بگذرد
یک سا گرشود کمیت ادوار مذکوره بحقیقت دانی مردم از حیطه بیان و احاطه تبیان افزون
و گمان این جماعه آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش هزار و بیست و چهار
آدم گرامی از دار الملک کمون بعالم ظهور می آیند و سپری می شوند که نام اول ادناست
در کهونامه هم میگویند و روایی دستور العمل این برگزیده ایزدی بچهار لک سال کرست و نام
آخرین مهادیو است و مدت رواج احکام او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال ازو
گذشته است و اعتقاد این جماعت آنست که چندین بار بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند
و چندین بار خواهند آمد و براهمه هندوستان که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند برانند
که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور است دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و
هشت هزار سال متعارف است ست جگ گویند درین دور اوضاع جهانیان فردا فردا بر صلاح است
وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات
الهی سلوک می نمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال است و دور دوم که مسمی بترتیات
بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست درین زمانه حصه از چهار حصه
اوضاع آدمیان بمقتضای رضای آدمیان بمقتضای رضای الهی است و عمر طبیعی مردمان درین دوره
هزار سال است و دور سیوم که بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار
هزار سال است و درین هنگام دو حصه از چهار حصه روش جهانیان در راست کرداری و درست
کرداریست و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سال است و دور چهارم که بکل جگ شهرت دارد
مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال است ازین دو سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان
بر ناراستی و درستی است و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سال است و این گروه جزم دارند که
هرگاه ذی حضرت هستی بخش جهانیان و بدیع آرنده عالمیان تجرد نهادی دانش نژادی را از
مکمن ستر و خفا بموطن بروز جلا میدارد از تتق غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آورد
و اورا وسیله آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را برهما نام باشد و اعتقاد ایشان
آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سیصد و شصت روز است

وهر روزی

و هر روزی مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور و هر شبی بدستور روز متضمن هزار ادوار مسطور است و بزعم
ایشان عدم برهما که بوجود آمده از علم بشری احاطه آن نمیکنند و میگویند که آنچه از ثقات شرح
احوال برهما رسیده است برهمای حال هزارم است و از عمر این شخص بریع امروز پنجاه سال
یک روز گذشته است و راقم این کارنامه ایزدیست این دو روایت را خود ترجمانی مردم دانشور راست
گوی نیکوکار هند از روی کتب معتبره ایشان نوشته و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ
سعد الدین حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی
منقولست ازین عالم است چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه
هزار سال و مؤلف نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطایی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابو البشر
تا اینزمان که هفتصد و سی و پنج هجریست هشتصد و شصت و سه ون و نه هزار و هشتصد سالست
و هر ون پیش ایشان ده هزار سالست و امثال این روایات و حکایات که تاکنون در وسعت
آباد قدرت الهی دور نیست که صورت صحتی داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده باشند
چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم
بوده اند و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفته ربانی که هفت هزار سال باشد و مدت دور
سلطنت سیارات سبعه است نسل کلی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد و پس از درازی
سخن و کوتاهی کلام آنموذجی از احوال برکت اشتمال این بیست و دو تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهی
است التقاط کتب تواریخ مبسوط کرده درین شگرفنامه در آرم تا باعث مزید آگاهی شود و این
فروغ شناسایی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیمه الفت گزارش
سخن کنیم **ذکر احوال آدم علیه السلام** مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزار سال و کسری
بمحض قدرت کامله ربانی بی رابطه صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل بر آمد
و بقدر استعداد قابلیت جسم روح از مبدا فیاض فایض گشت و ملقب بانسان و موسوم
بآدم شد در زمانی که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل در الجبا و مشتری
در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان و بعضی
گفته اند که دران هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهر این کلام

چنانچه اهل هیات و نجوم درست نباشد چرا که در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل
و شرف عطارد در سنبله است و عطارد از نیر اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد پس
در حین شرف نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد شرف نیر اعظم
چون واقع نشود و همانا که نظر این گوینده بران مقرر منجمین افتاده باشد که عطارد با هر که بود
حال او گیرد پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبت اتصال داشته
باشد و او دراز بالای گندم گون مجعد موی زیبا روی بود و در درازی قامت این ابو الابا اختلاف
کرده اند بیشتر آنند که شصت گز بوده و ایزد تعالی از ضلع ایسر او حوا را بوجود آورد و با او
ازدواج داد و ازو فرزندان پدید آمد و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرایب و عجایب فراوان
آورده اند اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما در معامله تخمیر مزاج روزگار
دانسته کار آزموده نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بعذری می ایستد منقول
است که در زمان اشتغال او چهل هزار فرزند و فرزند زاده بهم رسیده بود و فرزندان بی واسطه
او چهل و یک تن بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولی نوزده دختر و شیث از همه بزرگتر بود بعضی گفته
اند که او را در تعفنات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف است چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ الحکما
نقل میکند گویند وفات او در هندوستان اتفاق افتاد و بر کوه سرندیب که بر سمت قطب جنوبی
واقع شده مدفون گشت و اکنون بقدمگاه آدم مشهورست بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد ازو
یک سال و بقولی هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی بود او را
در جوار آدم دفن کرد و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی در آورد و بعد از ان
در کوه ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف کوفه دفن کرد **شیث** اشرف
فرزندان بی واسطه آدم است بعد از سانحه هابیل سعادت ولادت یافت آورده اند که هر گاه
حوا حامله گشتی پسر و دختری آوردی که شیث که او را تنها زاد و اقلیما خواهر قابیل در
عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم بهزار سال رسید او را ولیعهد خود ساخت و همگنان را
بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی برای رزین او
استقرار گرفت و همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف می داشت

از طوفان

در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را اوریای اول گویند و او در زبان سریانی معلم باشد
همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت داشت
و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت بریاضت مشغول شدند و چون از عمر
گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهان را بدرود کرد و بعضی برانند که نبیره آدمست پدر او صلی
بود و همانا که این قول از فروغ صحت ضیایی ندارد **انوش** در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای
عدم بجلوه گاه وجود آمده بود گروهی از گزارندگان سخن برانند که مادر او قدسی نژادی بود که
مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود و او بعد از پدر بموجب وصیت مسندآرای خلافت
شد و اول کسی که درین دور اساس فرمانروای نهاد او بود گویند ششصد سال کامروایی
سریر اقبال داشت و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نهصد
پنجاه سال و بطور قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد **قینان**
از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله تر بود این بزرگ بعد از
رحلت پدر بنابر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت و بر شاهراه متابعت و اقتفای آبای
کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت
میدهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکاردانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث
در حدود بابل اقامت فرمود نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی برانند که ششصد و
چهل سال آب زندگانی میخورد و طایفه برانند که قریب صد سال فراهم آور ریشهای روزگار
بود **مهلائیل** بهترین فرزندان قینان بود و چون عمر شش بنهصد سال رسید او را بجای خویش مسند
نشین ساخت و او سیصد سال فرمانروای گیتی یافت عمر او نهصد و بیست و شش سال بود یا
هشتصد و چهل یا هشتصد و پنج سال **برد** رشید ترین اولاد مهلائیل بود بحکم پدر گرامی
انتظام بخش جهان گشت رودها و جویها او پدید آورد و نهصد و شصت و دو سال و بقولی نهصد
و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژاد آن خانواده اقبال هم در زمان حیات
آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بود نزدگیها درین مشهورست فرزند گرامی برد است **خنوخ**
که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه کوچکترین اولاد است اما بزرگمنشی و رای

ازهمه بزرگتر و بخت و دانش از همه بیش بوده و بعد از شیث کسی که تجدید نوامیس نموده اوست و
بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود و برخی سیصد ساله و شصت ساله گفته اند در
مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود اگرچه بعضی جامع جمیع علوم و صنایع را آدم نسبت میدهند
اما بقول اشهر علم اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورده و او از غاثاذیمون
مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است و
اوریای سیوم نیز میگویند و اورا پایه بلند در خداشناسی میسر شد و بهفتاد و دو نوع زبان خلق
را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان ساخت و کوچکترین شهرها مدینه رهاست که از
شهرهای جزایرست بعضی آنرا از اعمال جاز میدانند و این شهر تا زمان هلاکو آبادان بود که سعیدخان مذکور
آنرا بجهة مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و هر گروهی از مردم و هر طبقه از آدمیان را بروش خاص
باندازه حوصله و دریافت آنها هدایت نموده و آورده اند که در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که
بیشتری از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگزاری آن نور الانوار بجای نمی
آوردند رهنمونی کرد و آنرا سرمایه صوری و معنوی میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل
اقبال از برجی برجی که هنگام ظهور فیض خاصست علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب می
داد و چون کواکب سیاره که فیض پذیران خوان انوار اویند هر گاه در خانه خود یا شرف گاه
خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می آوردند و آن ازمنه
را مواقیت و مظاهر نعم والای حق میدانست و همگی روزگار او بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه
میگذشت و گنبدهای اهرام مصری که گنبد هرمان مشهورست بنا کرده اوست و در ان بنای عالی جمیع
صنایع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود و مرقوم است
که یکی از عظمای دولت را ایران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاده و سیر تمام عالم
نموده مراجعت بمصر نموده و ابومعشر بلخی آورده که هرامسه بسیارست اما افضل ایشان
سه تن اند اول هرمس هرامسه که آن ادریس است و اهل فرس برانند که نبیره کیومرث است
دوم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورس از شاگردان
او و سیم این هرمس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر رونق

گرفت

گرفت وطن او مدینه کلدانیین بود که اورا مدینه فلاسفه مشرق گفتندی سیوم هرمس مصری استاد اسقلیبوس
او نیز در جمیع علوم خصوصا در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدی و مولد هرمس
الهرامسه مدینه منیف که الحال بمنوف اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه
مدینة الحکمه گفتندی بعد از آنکه اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنرا باسکندریه
آورد و از سخنان اوست که بهترین نیکوئیها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در
زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت و در رفتن او ازین سرای غم برای در تواریخ حکایتی بدیع آورده
اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بروایتی در انوقت هشتصد و شصت و پنج ساله و
بقولی صد و پنج ساله و نزد گروهی سیصد و شصت و پنج ساله بود **متوشلخ** بن اخنوخ
او را فرزند بسیار بود چنانچه بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شده و
خلایق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بهفتصد رسید او را پسری آمد لمک نام کرد
و بعد از ان دویست و نود و سال دیگر زیست **لمک** در علو مراتب و سمو منقبت یگانه عهد بود
و بعد از پدر مسند سروری بدو نیابت یافت و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود و گروهی
او را الملکان و لامک و لامخ نیز گویند **نوح** بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش
سال بطالع اسد متولد شد و او مجدد رسوم عبادت و مشید اساس دادارپرستی گشت و قضیه
دعوت خلایق بر خداپرستی و نافرمان برداری قوم و سنوح طوفان و غیر آن مشهورست و
ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند اول طوفانی که پیش از آدم مشهور بظهور آمده بود
چنانچه علامه شهرزوری میگوید که آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان
دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد
کس در کشتی بودند و هم ازین سبب بعد از برآمدن جایی که اینها مقام ساختند سوق الثمانین
نام نهاده شد و سیوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود اگرچه نقل پرستان روزگار
که در نقل طوفانی میکنند این دو طوفان را بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد چه
در هندوستان که کتب چندین هزار ساله موجودست از ان دو طوفان نیز نشانی پیدا
نیست القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات

سر دنیا الا هیچ کس نوح و سه پسرش یافث و سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق
و فارس و خراسان بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودان را بحام عطا نمود و
چین و سقلاب و دیار ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون برغم مورخان سکان اصلی این مواضع
از اولاد ایشان شدند و انساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است عمر نوح چون بهزار و ششصد سال
رسید یا هزار و سیصد سال درگذشت و در عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد نموده اند گویند
که بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم بصد و
بیست و شش سال یا در آخر عهد آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه ساله در
یا دویست و پنجاه ساله بر مسند رهنمایی خلایق نشست و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان
بود اما حام را نه پسر بود هند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط و بربر و حبش و بعضی حام را شش پسر
نوشته اند سند و کنعان را ذکر نمیکنند و نوبه را پسر حبش میگویند و شام را نه پسر بود ارفخشد
و کیومرث که پدر ملوک عجم است و اسود که هدایت و غیره از بنای اوست و اهواز و بهلو پسران اویند
و فارس پسر بهلوست و یقین که شام و روم پسران اویند و بورج که در میان مورخان ازو جز نام
نمانده و لاود که فراعنه مصر از نسل اویند و علیم که عمارت خوزستان کرد و خراسان و تنبال پسران
اویند و بوذر که آذربایجان و اران و ارمن و فرعون پسران اویند و بعضی سام را هم شش پسر میگویند
و کیومرث و بورج و لاود را ذکر نکرده اند و بالجمله در فرزندان این دو گروه اختلاف بسیار است
یافث ارشد اولاد نوح است سلسله علیه حضرت شاهنشاهی باو می پیوندد و نسبت تمامی
خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد و او را ابو الترک گویند بعضی مورخان او را بوبجان
میگفته اند و در هنگامی که یافث از سوق الثمانین باهل و عیال رحلت دیار مشرق و شمال که
نامزد او شده بود یافث از پدر التماس نمود که او را دعایی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد نوح
سنگی که خاصیت او آوردن باران بود باو داد چنان نمود که اسم اعظم بر او خوانده ام بجهت
این مصلحت که ساده لوحان بی آب نبرده از صواب دید او بیرون نروند یا واقع اسم اعظم بر او خوانده
اکنون آن سنگ در میان ترکستان ترکان بسیار است آنرا جده تاش گویند فارسیان
سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر گویند و او با گروه در رفته صحرانشینی اختیار کرده هرگاه بی

اوبیند و از تن نیز خراسان است و کرمان و کوهستان ایران [illegible]

خواست

خواست بوسیله آن سنگ از عنایت ایزدی در باریدن می آمد و او را بمرور ایام فرزندان پدید
آمدند و اینها شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان تواند شد و هم مسرت افزای خاطر بلند
همتان والا فطرت تواند گشت در میان آورده ازو یازده پسر ماند ترک و چین و صقلاب
و منسج که او را منسک گویند و کماری که او را کیمال نیز خوانند و خلج و خزر و روس و سدسان و غز و
ایرج و در بعضی کتب هشت پسر مذکور است خلج و سدسان و غز را یاد نکرده اند **ترک** بزرگترین
فرزندان یافث بود ترکان او را یافث اوغلان گویند و بهوشیار دلی و کارگزاری و رعیت پروری
از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروایی نشست و داد مردی و مردانگی
و مظلوم پرستی داد و در جایی که ترکان او را ایسیغ کول یا سلیکای میگفتند و چشمه های آب روان
سرد و خوشگوار و گرم عافیت بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرموده از چوب و گیاه
خانها اختراع کرد و خرگاه پدید آورد و از پوست بهایم و سباع و لباس پوشیدنی دوخت و نمک
در زمان او ظاهر شد و در آیین او آن بود که پسر را جز شمشیری میراث ندهند و تمام خواسته دختر را باشد
و گویند که او معاصر کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است و او اول سلاطین
ترکستان است و عمر او دویست و چهل سال بود **النجه خان** بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانه
زندگی ترک پرشدن گرفت او را بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند و او خرد دوربین را
پیشوای خود ساخته در عدالت گستری روزگار گذرانید و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود
دیب باقوی بعد از عزلت پدر بوراثت عالیش فرمانروا شد **کیوک خان** فرزند رشید
اوست پدرش در هنگام بدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود و او
قدرت سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد **النجه خان** پسر اوست در آخر
عمر پدر ولیعهد شد و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد و ترکان در زمان دولت اوست
دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند و چون مدتی بر آن بگذشت او را دو پسر
بیک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار و چون بحد کاردانی رسیدند ملک خود
را دو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار
ایشان ودیعت حیات سپرد با یکدیگر موافقت نموده هر کدام در ولایت خود دارایی

میکرد و چون این سلسلهٔ علیه را با ثمار و شعب منشعب گشته او نسبت میت ذکر او را مطوی ساخته
بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او می پردازد **مغل خان** فرمانروایی دانا بود در ولایت خود آنچنان
سلوک فرمود که دلهای رعایا در سلک بندگی و رضاجویی او در آمده همه در نیکوخدمتیها کوشش
مینمودند و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان و آخر ایشان ایلخانست و مغولان تقوز را
ازین گرفته این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند و او را جهان آفرین چهار پسر داد قراخان
اوزخان کرخان اورخان **قراخان** هم در سال بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری
بلند و امتیاز تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش براورنگ فرمانروایی نشست و در قراقرم
تحدد و دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق میگفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت **اغوزخان**
فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروایی از خاتون بزرگ ولادت یافت و در نام نهادن و در
راه خداپرستی گام زدن افسانه گزاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف گزین بقبول
آن چندان اقبال نمینماید و او باتفاق فرمانروایی هز خرددوست و خداپرستی معدلت گستر بود با
سمهای نیک و آیینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات
روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم
بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام
و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرف در آورد و اکثر اهل عالم در سایهٔ عاطفت او در آمدند و ترکان را
بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز بازند در دست مثل ایغور و قبچاق و قنقلی و قارلغ
و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد کون آی یولدوز گوک طاق تنگز که بزرگ را بوزوق می
گویند و سه دیگر را اوچوق و فرزندان و فرزندزادهای او بیست و چهار شعبه منشعب گشتند
و تمامی ترکمانان از نسل این بزرگانند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان
بایران در آمدند و در آن سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تا
جیک شد و چون تاجیک نبودند تاجیکان ایشانرا ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی بر
آنند که ترکمانان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و معوّل است که اغوزخان
بعد از آنکه تسخیر عالم نموده بیورت اصلی خود بازگشت بر مسند دولت نشست

بنی

بنی حضرت وانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان و دولتمندان و امرا اخلاص اندیش و سایر ملازمان را بنوازشهای
پادشاهانه بنواخت و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که به ثبات دولت رهنمونی باشد فرمود
و مقرر ساخت که دست راست که ترکان برانغار گویند و ولی عهدی بپسر بزرگ و اولاد او مقرر
باشد و دست چپ که جوانغار باشد وکالت بفرزندان خرد داد و قرار داد که همواره بطن بر بطن
برین آیین ثابت باشند و ازین فرقه بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک
نیمه بدست چپ و هفتاد و دو سال یا سه سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهان را وداع
کرده **کون خان** بموجب وصیت بجای پدر بنشست و در فرماندهی و جهانداری باخرد و دین خود
و تدبیرات صایبهٔ قبل خواجه که وزیر اغوزخان بود کامروا شد و با برادران و فرزندان و
برادرزادها که بیست و چهار کس بودند هر یکی ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود
اینچنان سلوک نمود که هر کدام اندازهٔ وکالت خود دانسته در گیرودار سلطنت مدد
کار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شده ای خان را ولی عهد خود ساخت و درگذشت
آی خان بنیروی بخت بیدار و دولت پایدار آیین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی
خویش آراسته بود و دانش را با کردار نیک فراهم آورده **یلدوز خان** پسر مهین و جانشین او
بود در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت **منگلی خان** پسر دوستدار او بود
بعد از و بر سریر فرماندهی نشست و بنظر عنایت یزدان و ستایش ایزدشناسان امتیاز
یافت **تنگز خان** بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در
مغولستان تاج دولت بر سر داشت **ایلخان** پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام جهان
بانی باو ارزانی داشت و خود بعد از خواهی ایام گذشت بکهولت و حدت نشست **قیان** فرزند
دلنشین ایلخانست که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد چون ایزد دانا
جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مراوی چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان
پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور دهد مصداق این حال قضیهٔ ایلخان
است که چون نوبت سریرآرایی باو رسید با تمینی که عالم صوری از آن نظام گیرد و ملک معنوی
مراعات پذیر و زینت میکرد و دلهای پراکنده را فراهم می آورد تا آنکه نوربن فریدون

بر ترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم
کردند و روز معلی از حسن معاشرت ایلخان ده ایام جنگ میکردند و بسیاری از ترکان و ایغور و تاتار
درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده و فرار اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست
زده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و پاره از راه رفته در شبی فرود آمدند و آخرهای
شب ناگهانی بر لشکر ایلخان شبیخون آوردند و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر
او قیان و برادرزاده او نکوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچ کس
جان بسلامت بیرون نتوانست برد و چون شب در آمد آن چهار کس خود را بکوه کشیدند و بزحمت
و مشقت بسیار چون از گریوها و سنگهای کوه گذشتند مرغزاری که در وی چشمهای خوشگوار و میوهای
فراوان بود بنظر در آمد ناچار آن مواضع نزهت را مقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت
انداختند و ترکان این جای را ارگنه قون نامند و گویند که این واقعه مایه بعد از هزار سال بود از
گذشتن آغوز خان دانا دانند که درین قضیه بدیع ثمره ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود
تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود
تا گوهر کیمیای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه گرامی اوست و سرمایه
این محمدت امر ایزدیست جامع مدارج اطوار گونه شده و قدر دانان طبقات انام که این حالت
باشند گشته کامروای صورت و معنی گردد و باین طرز گردی از نامرادی پیرامون حال مقدس
او نگردد و بالجمله چون قیان باهم راهان در ان سرزمین بسر برد و از ایشان اولاد شد و قبایل پدید
آمد جماعه که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طایفه که از نکوز بظهور رسیدند بدر
لکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارگنه قون بودند که دو هزار سال تقریبا
باشد نظر در نیامده و همانا که در آن زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری
شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان انوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین
ارگنه قون گنجایش این مردم نمانده بود اراده برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهی
که معدن آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشها را کار فرموده از جرم کوه زدن و معا
احتراع نمودند و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را بزور شمشیر و نیروی

تدبیر

تدبیر از دست تاتار و غز او برآوردند و بسریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند و تخمین کنندگان درست
اندیشه از چهار هزار سال پیش از آنکه اجداد عالی بیت و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از آن که
آبای کرام بیست و پنج نفس تا چنگیز خان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند پوشیده
نماند که زمین مغول در طرف او مشرقست و از آبادانی دور و در آن هفت ماهه راه است
تا سرحد خطای و غربی تا زمین ایغور و شمالی او پیوسته با قرغز و سلنگای است و جنوبی آن متصل
بتبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست بهایم و سباع است **تیمور تاش**
از نسل سعادت اصل قیا خانست بسروری و فرماندهی سربلند بود **منکلی خواجه** گرامی فرزند تیمور تاش است
سرافراز تاج دولت و سعادت بود و مسند ایالت و عدالت داشت **یلدوز خان** خلف بزرگ منش منکلی خواجه
است که در حین آمدن قیات و درلکین بامارت و سرداری سرافراز بود و بعد از قیان فرزندان ایشان
بطنا بعد بطن در ارگنه قون سروری قبایل داشتند یلدوز خان بمددکاری بخت کوکب دولتش رفته
رفته از افق سعادت طلوع نمود و الوس مغل را آبادان ساخت و فرمان فرمای والاشکوه شد و نزد
قوم مغل آنکس درست نسب باشد و شایسته خانی که نسب خود را بیلدوز خان رساند **جوینه بهادر**
پسر رشید یلدوز خانست بعد از پر شدن پیمانه عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت **حضرت عصمت**
قباب قدسی نقاب الانقوا دادار بدایع آفرین هرچه از کمین خفا بجلای ظهور آرد بسیاری از
عجایب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب غفلتی که در نشاه کثرت و لباس تعلق ستون
این بنای عالی اساس است از دریافت آن باز میماند چه اگر این طور رشدی او را از نظارگی بودن
فرصت بودی و بهیچ کاری نپرداختی مبدع جهان آرا اکثری از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان
میپوشید و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایب مقدرات الهی محروم نمانند پرده چند از روی
مقدسات مکامن غیب برمیدارد و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده
تقدیرست همان دید را پرده شناسایی میکردانند و پس از آن آفت عامه الهی برای هزار
گونه حکمت که یکی از آن آگاهی غفلت زدهای این جهان است آفرینش دیگر بظهور می
آرد و نقاب احتجاب را اندکی برداشته رنگ آمیز تعجب میکردانند از آن جمله احوال
بدایع طراز الانقواست و او دختر قدسی اختر جوینه بهادرست از قوم قیات

حضرت

از نسل برلاس از زمان خردی آثار بزرگی حسن صوری و معنوی او را در افزایش بود تا آنکه
بفطرت عالی و همت والا یگانهٔ روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ
منش خردپرور خداپرست بود انوار خداشناسی از چهره اش پیدا اسرار الهی بر پیشانی او
هویدا پرده نشین سرادقات عفت قباب احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی
بود چون بحد کمال رسید او را چنانچه آیین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است بدوبون
بیان که فرمانروای مغلستان و پسر عم او بود پیوند کردند و آن گوهر کیمیای قدسی را قرین فرمانروایی
انس ساختند از آنجا که او همسر نبود بلکه بنسبتی شگفت حضرت النقوا که آسایش عالم معنی بود
آرایش ملک دینی نیز گشت و بضرورت بظاهر امور پرداخته به پرده داری ناموس خود متوجه شد
شبی آن نورپرور الهی بر بستر راحت پهلو نهاده بر چار بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری
شگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد و آن
عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران از آن نور آبستن شد سبحان الله نفوس قدسیهٔ انسانی
را از آدم تا این نورپرور در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و
سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند و پیشتر
از آنکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اجلال نماید قرنها از تعلق آباد شهر و اقلیم برآورده
در صحرای تجرد پرورش بخشیدند چندین آبا و اجداد او را بطن بطن در مدت دو هزار سال در آن
کوهستان هم تصفیه داده آشنای ملک تقدس میساختند و هم مرتبهٔ انسانی را جامع مراتب
کونی و الهی میگردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه ایلدوز خان را
از کوه بشهر آورده سر آرای گردانیدند تا نوبت این سلسلهٔ مقدسه بحضرت النقوا رسید آن نور
الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بی واسطهٔ بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور
حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج مختلفه از حجر مقدس حضرت مریم
مکانی برای سرانجام نشاء صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون تجردی باید که این
سخنان بگوش هوش شنود که خردپژوهان دیده آرای و زمانیان با درد چشم و زحیر
باطن پرده دوست و بالجمله بر سر سخن رفته باز گوییم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات

خلوت گزین را

خجسته

خجسته سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن میشد و زمان ظاهر و باطن آن
قدسی نژاد اضائت می یافت آنانکه از بال همت بلند پروازی نموده از اسباب پرستی گذشته
بسبب نمیپسندند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و بعید نمیدانند و مستبعد
عبادت پرستان ظاهربین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب مانده پیشتر
قدمی ننهاده اند لیکن بتقلاوزی بخت بیدار از محاسبهٔ ظاهری گذر ندارند آنها نیز در مبادی
حال توقفی میکنند خصوصا فرزند بی مادر که حوا مانند پذیرفته اند و فرزند بی پدر تنها را چگونه
قبول نکنند فکیف که مثل این واقعه در قصهٔ عیسی و مریم متیقن آنها باشد شعر حکایات
مریم اگر بشنوی ز آلنقوا آنچنان بگروی لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانهٔ ایجاد
در [illegible] انجام میدهد بمقتضای تضاد و تباین اسمای جلالی و جمالی چنانچه گروه آدمیان را دانش
والا و تدبیر درست و فطرت عالی و تصرف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز
در افزایش حال آنها میکوشد همانطور گروه آدم صورت را که بکم بینی و کوتاه رایی و کج اندیشی
و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی تصرفی اختصاص داده سرگرم کار میدارد اگرچه در هر دو طور پیمانهٔ
استعداد پر میشود اما باحکمتهای که درین شگرف اندراج دارد دنیاداران پیوسته ظلمت
با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشند و همواره بی دولتان تیره رایی
سنگ تفرقه در پیش می اندازند و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی عدم میشتابند
و مصداق حال این سانحهٔ نورانیست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص
خرد ظاهرپرست که از دولت حقیقت بی نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای
نادرست بخاطر آوردند و آن مسندنشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان
بی سعادت در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و فرمود
که اگر ساده لوح ناقص عقلی که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نشده در تیهٔ
سوء ظن افتد و آیینهٔ دل از زنگ خیالات فاسد تیره رنگ سازد هر آینه از عقوبات آن ابد الآباد
در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت اندیشهٔ ایشان از این دغدغه واپردازم و نظر
برین مقدمه ضرورتست که بیدار دلان حقیقت شناس و معتمدان اخلاص پیوند در حوالی

حرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاری که شک وریب از سویدای دل ایشان بنور ارادت آلهی ومشاهدهٔ انوار غیبی بروشنی گراید ومضنهٔ اوهام فاسد از درون این تیره جانان بیرون رود چند گاه پاسبانان بیدار دل وخرد پروران دوربین حوالی خرگاه بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول الهی است نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سراپرده عفت فرموده بود از فراز نشیب روی کرده بخرگاه درآمد غریو از حاضران آگاه برخاست لختی در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از دلها وسوسه خیز فرونشست وچون ایام آبستنی سپری شد سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قتقی وتمامت وقوم قتقین از نسل او پدید آمد دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجیوت از وی منشعب گشت وسیوم بوزنجر قاآن است واولاد این گرامی نژاد آن را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور وایشان را بزرگترین اقوام دانند **بوزنجر قاآن** جد نهم چنگیز خان وقراچار نویان وجد چهاردهم حضرت صاحبقرانی وجد بیست ودوم حضرت شاهنشاهی است چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد وسرداران قبایل از ترک :وتاتار وغیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتکاری بمیان جان بستند واو بنیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت واحسان داد وزبان درازی بمردانگی وفرزانگی روزگار را آرایش وآسایش بخشیده واو با ابومسلم مروزی معاصر بود چون رخت هستی بربست از وی دو پسر ماند بوقا وتوقیا **بوقا خان** پسر مهین اوست که جد هشتم چنگیز خان وقراچار نویانست بموجب بجای پدر نشست ومسند پادشاهی را بعدل وداد آراسته کرد وقاعدهای تازه در جهانداری وگیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواقین روزگار ساخت وبازیردستان چنان زیست کرد که خواص وعوام از وخوشوقت شدند **دوتمنن خان** پسر رشید اوست پدر چون پایهٔ دلی زمان گذشتن دریافت او را ولی عهد وجانشین خویش کرد واو در لوازم دارایی وملک افزایی کوشش نمود واو را نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون والده فرزندان که بعقل وتدبیر یکتا بود بگوشه رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم درالکین اند کمین گرفته منولون وهشت فرزند او را بقتل رسانیدند وقایدون خان

رحمت

مطلب ولادت ازنور

که پسر نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماجینی رفته بود نجات یافت وبدستیاری ومددکاری ماجینی جلایر بنادانی خود معترف شده منقاد تن را که درکشتن شریک بودند بخون منولان وپسرش کشتند وعیال واطفال او را پیش قایدو خان فرستادند خان داغ بندگی برجبین آنها نهاده گذاشت وفرزندان ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند **قایدون خان** بعد از چندین وقایع بسعی ماجین بر سریر سلطنت نشست ودر آبادانی عالم اهتمام نمود وقصبها آبادان ساخت وخیل وحشم او بسیار پدید آمد وبا جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست ملک رانی وجهانبانی باستقلال کرد چون از عالم درگذشت از وی سه پسر ماند **بایسنقر خان** بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی وسرداری رعیت وسپاهی یگانه روزگار بود بوصیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت **تومنه خان** پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک ودولت باو سپرد ومسند شهریاری وجهانگیری بوجود او فروغ یافت بامردانگی خردمندی زینت بخش حال بود وبا بزرگ منشی بردباری رونق افزای روزگار او بسیاری از مملکت مغلستان وترکستان را بزور بازوی تدبیر ونیروی سرپنجه اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت وتمام ترکستان در هیبت وعظمت مایل او نداشت او را دو خاتون بود یکی هفت پسر آمد واز دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد واین توامان را یکی قبل نام بود که جد سیوم چنگیز خان است ودیگری قاجولی نام داشت **قاجولی بهادر** جد هشتم صاحبقرانیست مظهر الانوار دولت وجود آثار سعادت بود بزرگی از چهره آدمی تافت وشکوه بختیاری میمنت از پیشانی او میدرخشید شبی بخواب دید که از جیب قبل خان ستاره رخشان بر آمد وباوج فلک رسید وناپدید گشت وهم چنین پی در پی سه بار واقع شد ودر نوبت چهارم ستاره بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را از نور او فرو گرفت وپرتو نور او بچند ستاره دیگر رسید که هر یک از آنها ناحیتی روشنایی پذیرفت وچون این کوکب نورانی این ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد ودر تعبیر این نمود از غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد ناگهان باز خوابش در ربود وهم چنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستاره روشن پدید آمد وغروب کرد نوبت هشتم

ستاره بزرگ طلوع نمود تمام جهان را ضیا و رونق بخشید و ازو چند ستاره دیگر خرد منشعب شد که
هر یکی گوشه از عالم را روشن ساخت و چون این ستاره بزرگ روشن شد همه نظر روشن یافتند و ستارهای
دیگر روشنایی داشتند صبحدم صورت واقعه قاجولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد
پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شود اما مرتبه چهارم آن
باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که عالم در تحت تصرف خود در آورده او را فرزندان پدید
آیند و هر یکی حصتی داشته باشند و از قاجولی بهادر هفت فرزند و لیکن کدام او مستوای تاج فرمانروایی
بر سر داشته باشند بظهور آیند و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سری
و سروری کند و ازو فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جایی باشد و والی مملکتی شود و چون تومنه خان
از تعبیر فارغ شد برادران بفرموده پدر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی بقبلخان مسلم باشد و
قاجولی سپهسالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن بطن
همین طریقه و سلوک دارند و عهدنامه بخط ایغوری درین باب قلمی فرمودند و هر دو برادر بران خط مهر نهادند
و بال تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آبای کرام حضرت شاهنشاهی که مقصود آفرینش
این سلسله ایشانند برایات مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته بنات بخش سریر معدلت
بودند و طایفه ازین گروه والاشکوه مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند
چنانچه باستانی نامها ازان آگاهی می بخشد و حکمت الهی که در ظهور نشاه جامعیه مراتب کونی والهی
بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی
که نقاده کاینات بودند طراز خلعت فاخره اوست بوده روز بروز اسباب آن را سرانجام میداد و
برای جامعیت و شناسایی قدر خدمت و لذت سربرای شایسته قاجولی بهادر را لباس و
کالت مستعار پوشیدند تا مراتب این حالت برای العین این سلسله علیه در آید و سرمایه جمعیت
مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد با وجود رشد و کاردانی و بزرگ منشی قاجولی
بهادر قبلخان ولی عهد شد اگر چه بظاهر مراعات کلانی سن که منظور دانشوران مبنیت المدر
معنی کارفرمایی قدرت الهی نشاه جامعیت را سرانجام داد و چون تومنه خان از ستاره حیات
در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروایی متمکن گشت و قاجولی بهادر بموجب وفا بعهد که

سرمایه

سرمایه دولت سرمدیت در مقام موافقت در آمد باین دوستداری و شادمانی مقصدی انتظام
مهام سلطنت گشت و چون قبلخان از دار الفنا هستی بدار الامان نیستی خرامید قوبله خان که در میان شش
پسر او شایسته تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاجولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری
مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت
مینمودند و قوبله خان به پشت گرمی چنین مهربانی که هم عقل خداداد نیست و هم تیغ کشورستانی
انتقام برادر خود را از التنخان حاکم خطای کشید و جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده
بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت و مجملی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین
طبقه والاشکوه دغدغه داشتند و همواره محرک سلسله دوستی بوده روزگار میگذرانیدند چون
دارایی خطا با التنخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر هراسان گشته
بوسیله فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قبلخان را استدعای آمدن
خطا نمود و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است دار و گیر ملک را
بقاجولی بهادر سپرده بخطا رفت و نقش صحبت دلپذیر نشست و از آنجا کامیاب عیش و عشرت
بیورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التنخان که تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان
ناشایسته گفته مزاج التنخان را متغیر گردانیدند التنخان از وداع پشیمان شد و کس فرستاده
طلب داشته قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التنخان خوانده جواب فرستاد که
چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لایق نمیدانم چون خطا جو شنیده لشکری نامزد او
کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگردانند قبلخان بخانه دوستی سالجوقی نام که در سر راه ماوی داشت
سردار خطای را فرود آورد و قرار داد که برمیگردم سالجوقی پنهان که معاودت را مصلحت
نمیدانم من اسپی دارم تیزگرد دوررو که هیچکس با او نتواند رسید هم عنان احتیاط شدن و بران اسپ
سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت قبلخان برین رای عمل نموده بران اسپ سوار
دولت شده بیورت خود شتافت و فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک دستان
تیز پای از عقب در آمدند و جز در یورت خانی بجای دیگر نه پیوستند قبل خان این جماعت را
گرفته از هم گذرانیدند درین اثنا به کلان اوقین برقاق که بحسن صورت بی همتای روزگار بود در

حوالی دشت هم کمی تغزالان داشت ناگاه قوم تاتار بر وی جار شده دستگیرش کردند و او را گرفته پیش
التانخان بردند تا بانتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راندند قوبله
خان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمیع لشکر همت گماشته متوجه
التانخان شد و نبرد عظیم در پیوست و شکست غریب خطا باز داد و اسباب و اموال ایشان را
بتاراج برد و چون اوت ساخت سپاه اجل در رسید بر تاج برادر گرامی او بمشاورت اعیان مملکت
بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود تازه گردانید و چون در عهد او هیچکس را
یارای آن نبود که دعوی مبارزت و سرکشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری
زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت فرجام مسکوک ساختند
و درین زمان قاچولی بهادر که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار متوجه عالم بقا شد **ایردمجی**
برلاس پسر ارشد قاچولی بهادر است که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار
داشت بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سر بلندی گرفت و او آیینی که پدر بزرگوار رونق
داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود و اول کسی که ملقب برلاس اختصاص
یافت او بود و معنی این لفظ معنی شجاع است و نسب تمام اولوس برلاس باو میرسد و چون
زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین یسوکای بهادر که پدر چنگیز خانست و بجوش
فرزانگی و مغز مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت و درین
هنگام ایردمجی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاد و ازو بیست و نه پسر یادگار ماند
سوغوچیجن در میان فرزندان گرامی ایردمجی برلاس بدل و دلاوری و رای جهانداری و خرد کارساز و
علو فطرت نظامبخش سربلندی داشت و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود بجای پدر عالیقدر گرفت
بمعنی شهریار و بصورت سپهسالار بود و یسوکای بهادر برای جهان آرای سوغوچیجن لشکر بر
سر تاتار کشید و خان و مان دولت ایشانرا پی سپر غارت ساخت و بیاری یزدان و نیروی
بخت فیروز بر تاتار غالب آمد بدولت و اقبال متوجه دلیون بلدق شد و چون برابع موضع سعادت
افزای رسیدند در بیستم ذی قعده سنه تنگوزئیل سال پانصد و چهل و نه هلالی خاتون دی اولون اکه که
آبستن بود فرزند گرامی بزاد یسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد سوغوچیجن که خرد بلند و دریافت

والا داشت به یسوکای بهادر گفت که از رموز حساب ذاتی و نظرات سعود آسمانی استدلال میتوان
نمود که این ستاره دولت که در نوبت چهارم از جیب قبلیخان برآمده بود اگرچه در سلسله علیه
حضرت شاهنشاهی که درین مجمدت نامه ایزدی سخن از آن میرود احتیاج بذکر تموچین نیست که از
شعب این شجره فرعیه است لیکن چون پرتوی از نور مقدس النقوایی بود مجملی از ذکر آن ناگزیر
افتاد طالع مسعود تموچین میزان بود و هفت ستاره در طالع بودند و راس در سیوم و ذنب در
نهم و بعضی برانند که در سال پانصد و هشتاد و یک که سرداری اولوس و قوم بدان رسید سبعه
سیاره در میزان فراهم آمده بودند **قراجار نویان** فرزند گرامی سوغوچیجن است پادشاه منش و
شهریار نشان بود چون در سال تنگوزئیل پانصد و شصت و دو یسوکای بهادر درگذشت و درین
سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیجن که مدار ملک و سلطنت و گیرودار لشکر و سپاه برو بود و
در آن چند روز از اردوی فنا کوچ نمود قراجار نویان ایام صغر داشت قوم نیرون از تموچین روی گردان
شده بمردم تایجوت پیوستند و تموچین محنتها کشید و در بند و بلا افتاد و عاقبت بتایید
آسمانی از آن ورطهای جانکاه و مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تایجوت
و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد و وقتیکه سال عمرش از سی درگذشته بود و سر
دار اولوس خود شد و بنا بر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی
برهنمونی قراجار نویان پیش اونگ خان حاکم قوم کرایت که بیسوکای بهادر سابقه محبت داشت
رفت و کارهای پسندیده برای او بجای آورد و دستبردها نمود و در مرتبه قرب منزلت و علو
مراتب او بحدی رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی
که امرای عظام و خویشان بر وی حسد بردند جاموقه که مهتر جاجرات بود و سنکوم پسر اونگ
خان را با خود متفق کرده در باب سخنان ناشایسته و تیغهای ناپسندیده بر هم بسته خاطر اونگ
خان را آزرده گردانیدند و این دشمنان دوست نما بچرب زبانی اونگ خان را از راه راستی
برده در خیال فاسد انداختند و تموچین اندیشه مند گشته باستصواب قراجار
نویان و تدبیرات درست او از آن مهلکه برآمد و دو مرتبه در میان ایشان محاربات عظیم
پیوست تموچین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان پانصد

نود و نهم بدولت سلطنت جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروایی و جهانبانی او
گذشت تب تنگری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین
را بخطاب چنگیز خانی مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روزگار بروز نجم سعادت فروزانتر میشد
سال بسال برق دولتش پرتو انداز میگشت بر تمامی خطا و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین
و بلغار و آس و روس و الان و غیر آن سروری یافت و او را چهار فرزند بود جوجی جغتای
اوکتای تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت و یرغو پرسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن
که نظم ممالک آرای آن سلطنت برای رزین جغتای مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور
ملکی و آن کدای اختصاص داشت و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود در شهور
ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه ماوراء النهر توجه نمود و آن دیار بسطوت
قهر بیاسا رسید و چون از کار ماوراء النهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان کشور
کشایی و بجانب بلخ معطوف داشت و تولی خان را با لشکری گران بولایت خراسان روانه
ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از آنجا متوجه دفع
سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم سال
هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سند هزیمت داد و از آنجا بماوراء النهر شتافته بجانب
یورت اصلی استقرار گرفت و در تنگوزییل مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم که هم
سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت ودیعت حیات
سپرد و پیش ازین وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارند تا
کار اهل تنگقوت بانجام رسد و در ممالک ورود فوتی نرود و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل
نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از آن
صندوق نعش او را برداشته روی براه آوردند و هر آفریده که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند
تا خبر باکناف و اطراف بزودی نرسد و چهاردهم رمضان همین نعش او را باردوی بزرگ آورده
اظهار واقعه ناگزیر نمودند و در پای درختی که روزی در شکارگاه جهت تربت خویش
خوش کرده بود مدفون ساختند و اندک روزگاری از اشجار گوناگون چندان

انبوهی

انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین
نتوانست برد و همانا درین معنی سر بیت بدیع که جز دانای هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد
یعنی چنانچه در زندگانی حراست ایزدی بود بعد از آن هم در کنف نگاهداشت و آگهی در آید
تا کوته اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نشود اگرچه بتربیت چنین اندیشه کردن خود را بجز
جهانبانان ساختن است لیکن چون فرمانروایی را بیشتر معامله با ظاهربینان باشد چنین جهانبانی
از مواهب عظمی است و حراست ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی بکند که عالمی در پایه پاس
او بوده اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه قهر آلهی بود اما در
نظر دوربین هوشمندان اخص خواص از مجالی الطاف ایزدی است چه در محکمه عدالت
الهی که فرمانروایی خلایق پرتوست از آن سیادی بره دستی بظهور نیاید و هر امری که در عالم
کون و فساد مسکون شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست که دیده ظاهربینان را کنه حقیقت اش
راه نیست و جز ضمایر بیداردلان دوربین و آن آگاه نی عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود
از سال هفتاد و سیوم اکثری سپری گشته از آنجمله بیست و پنج سال بفرمانروایی و کشورکشایی
منقضی گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات یافت و آنچه در تواریخ مذکور است مدت عمرش
هفتاد و چهار سال سه ماه بوده باشد و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری
توانند بود یا بوجهی دیگر از وجوه مذکوره و مشهوره و درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی
باستصواب رای جهان آرای قراچار نویان رونق داشت و الا شکوهی را که چنین برادری
بجان و جهان برابری و رهنمونی دولت و اقبال باشد چگونه آن کشورستانی و سلطنت
رانی تارک عظمت باوج علیین نساید **نظم** قراچار و چنگیز این عهد را بکشورکشایی
قرین همند و هنگام نواختن کوس جلیل سریر خانی باوکتای مسلم داشت و مجمل این قصه
دلکش آنکه در یورش ختای شبی بر شبگاه خیال او بصورت مثالی چنان جلوه دادند
که بدرود کردن این جهان سراب نما نزدیکست فرزندان گرامی و قراچار نویان سپهسالار
و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانبانی
از نتایج او باشد در میان آورده خانی را باوکتای مقرر ساخت و عهدنامه قاچولی

و قبل ازانکه این تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهای گرامی خود را
رقم کرده بود از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خوانده که من بقراجار نویان بدین وثیقت
نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین یوسون بسر برید وثیقت نامه دیگر میان اوکتای و فرزندان
و خویشان نوشته باوکتای سپرده و دیار ماوراء النهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد
ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بجغتای خان مقرر ساخت و پیمان نامه قبلی
خان و قاجولی بهادر را بجغتای حواله کرد و گفت از استصواب قراجار نویان و تجاوز ندارید
و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر و فرزندی بست و بهمین ملاحظه
این سلسله علیه و قبیله را جغتای گفتند و الا جغتای را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی
باعث افتخار و مباهات نه نسبت قرابت و مصاهرات و خانزادها و نویینان بموجب وصیت عمل نموده
سبحان الله از مثل چنگیز خان بزرگ دانایی چنین نقض عهد شود بایستی که آن پیمان نامه که با آل
تمغای تومنه خان نزد او بود باوکتای قاآن میداد و تربیت و معاونت او را برای رزین قراجار
نویان می سپرد تا بر آن عهد نامه عمل میشد یا وثیقت نامه را حاضر نمیساختند تا بر بنیان
که بنیاد آن سنت محول میگشت و مدعی نامی در دفتر دانش او ملتبس بخطهوس میشد و عجب
از سخن گزینان باستانی که درین باب باشتره حرف سرایی و حرص نکته گیری و دو زبانی سبب
وقت ازین نرسیده از وهمانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری
که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاه جامعیت حضرت شاهنشاهی
سرانجام داده بودند و از قامت این سلسله علیه بردارد چنین سهوی و خطایی رفت
که بر هزاران تحقیق صواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه والا
شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجولی بهادر نشد تا چون نوبت
سلطنت از رشد ذاتی و کسبی او باولاد قاجولی بهادر رسید و بدولت روزافزون مسند
آرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد و همانا که این از مقدمات طلوع اقبال
حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدسش طلیعه دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی
است و جغتای خان بعد از شنغار شدن پدر بیش بلیغ را دارالملک ساخته عنان

اخت

اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضه اقتدار میر قراجار نویان گذشت و خود بیشتر اوقات
در خدمت اوکتای قاآن بسر میبرد و با آنکه اوکتای بسال از وی خرد بود در لوازم حقیقت
و اطاعت دقیقه فرو گذاشت نمینمود و با بخت بیدار وصیت خان را پاس میداشت چون جغتای
خان را مدت حیات بی ثبات بآخر رسید جهة انتظام کارگاه سلطنت امیر قراجار نویان را وصی خود
ساخت و فرزندان را باو سپرد و هفت ماه پیش از اوکتای خان در اواخر ذی قعده ششصد
و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت قراجار نویان بر قرار خود در ضبط و نسق امور
مملکت قیام مینمود و بعد از چندگاه قراهلاکو خان بن مواتکان بن جغتای خان را بحکومت ولایت
جد گرامیش ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک خان بن اوکتای خان
بر مسند خانی نشست دست قدرت هلاکو خان را از تصرفات حکومت و اختیار باز داشته
عزل نمود و بیسوکای بن جغتای را بجای او نظام بخش آن ملک گردانید پوشیده نماند که او
کتای خان بر مسند خانی نشست دست قدرت هلاکو خان را قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگ
خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده و او در ایام وفات پدر رحلت یافت و ولیعهدی بپسر وی
شیرامون که از همگنان دوستتر میداشت ارزانی میفرمود و هنگام حادثه ناگزیر قاآن کیوک
خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهار سال باردوی والا رسیده مسند
آرای سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون بیسو منکا بحجاب
فنا مختفی شد قراجار نویان باز قراهلاکو را بفرمانروایی آن دیار نصب فرمود در ایام دولت او تاریخ
ششصد و پنجاه و دوم آن نوین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست
ایجل نویان بزیور دانش و فرزانگی و خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان قراجار نویان
نشان اختصاص داشت در عهد خانی قراهلاکو را از فرط دانایی و کمال توانایی رفعت بخش
مقام پدر شد و در سنه ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن
گشت و الوس جغتای در ایام دولت او خوش وقت شدند و چون در میان فرزندان جغتای خان
خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاف نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی
بود قرار گرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان چنگیز خان برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاد

واز هر چهار الوس جوجی و جغتای و اکتای و تولی امرا و مردم و همراه ساخت از الوس جغتای خان
ایجل نویان را باستدعای تمام برسم بالوری تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد و خان
مذکور مراغه و تبریز باو داد و بآداب بزرگی سلوک نمود امیر ایلنکر نویان ارشد اولاد والانژاد ایجل
نویان بود و چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران بایران نقل کرد و در الوس جغتای خان
قایم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران ایجل نویان ازین جهان نظر فریب رای بر رود کرد دواخان
بن براق خان بن موتوی بن مواتکان بن جغتای خان بن چنگیز خان باو رسیده بود او را امیر
امرا ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد و مرتبه پدران او را باو مسلم داشت
و او چنانچه مقتضای دانش و بینش بود در رواج کار مملکت کوشید و او بملت زهرای احمدی در
آمد امیر برکل عظیم قدر و قوی حال بود چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمشیرین
خان بن دواخان ازین جهان بی مواسا درگذشت از همین یک فرزند ارجمند ماند و همواره
در معالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان متقاعد بوده آیین
پدر آنرا به بنی اعمام گذاشت و فارغ البالی در حدود کش میبود و در کرد آوری رضای کبریایی
داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جهت وجوبی مینمود و در ان نواحی بعضی محال و مواضع که از املاک
قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست امیر طراغای فرزند
گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانی است از عنفوان صغر و ریعان
شباب انوار دولت و اقبال از صفحات احوال او میتافت و آثار عظمت و جلال از جبین
اطوار او میدرخشید و آن بزرگ منش را اراده ای بود خرد همت تمام در حق شناسی و حقیقت
طلبی کامل عیار اما قرعه بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار
همواره روی نیاز بر آستین ارباب ریاضت و منظور نظر موحدان عتبه صمدیت بود خصوصا قدوه
اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم
میدید و حضرت شیخ آن بزرگ و را از صفای باطن بطلوع کوکب صاحبقرانی نوید سعادت
جاوید رسانیده بود صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور
کورکان اراده ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست

ولهذا

ولهذا درین پنجاه و دو تن که درین سلسله علیه شاهنشاهی بآن انتظام دارد غیرت بخش هوشمندانست
ایزد متعال ریاست و حکومت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلایل نعوت و
شرایف صفات را امانت سپرد در انجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی نمود که از قاجولی بهادر
هفت شخص بزرگ را ازین سلسله قدسیه از نظام سلطنت صوری فرود آورده رتبه سپهسالاری و شاه
نشانی داد تا این مرتبه تابعیت را در مرتبه متبوعیت دریافته سامان کارخانه جامعیت بر وجه دلخواه
صورت دهد و آن بزرگان والا شکوه که دراز کنه قرون سپر برده اند اگر چه احوال انها معلوم نیست اما
ظاهر بطور پدر بر پدر بزرگی داشتند اگر چه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت
و آن هم بجهت خواست عزت بیرون از سکنه عالم بظهور آورد و اکنون که مراتب تجرد و تعلق سامان
یافت و استعداد قریب بفعل مهیا شد که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار
تابعیت که برای تومنه خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت
را برگرفته بزرگی بظهور آورد که قابل و لایق خلعت والای سلطنت عظمی تواند بود و مصداق
این معنی ظهور حضرت صاحبقرانی طرازنده هفت اقلیم و فرازنده تخت و دیهیم قطب الدین والدنیا
امیر تیمور کورکانست و آن والانژاد عالی قدر در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال
هفتصد و سی و ششم سیچقان ییل بطالع جدی در ظاهر خطه کش که بشهر سبز مشهورست از
بلاد ایران از خدر مظهر و ستر مصطفای حضرت عفت و برکت مرتب صفوت و طهارت
و منقبت عصمة الدنیا والدین تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز
گشت و این قطب دایره خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالست که از بطن
قاجولی بهادر در مطالع سعادت و اجلال طلوع نمود بقول یکی از مورخین و رویای صادقه قاجولی بهادر
بظهور پیوست و بدریافت والای خردمندی امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستاره
نخستین است چنانچه سابقا بتواتر برین معنی تافت و درین زمان مسعود که حضرت صاحب
سعادت ولادت یافتند در ماوراء النهر ترمه شیرین خان بن دواق خان بن براق
خان بن پیسوکان بن جغتای خان فرمانروایی داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از
وفات سلطان ابو سعید گذشته و بدین واسطه هرج و مرج تمام در آن سر زمین

بظهور آمده بود و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آیین رزم و پیکار اشتغال میفرمود و در سیچقان ئیل هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای از این مرحله رحلت فرمود و ازو چهار پسر و دو دختر بود صاحبقران و عالم شیخ و سیورغتمش و جوکی و قتلغ ترکان آغا و شیرین بیکی آغا و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع فرخنده و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربانی است در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورگشایی و کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایه بلند بخشید و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرایی او بود ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورگشایی و دانش فراخ حوصله در حیطه تصرف و قبضه اقتدار در آورد و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصه هفت اقلیم سربلندی داد هر که سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود بقدم اطاعت سواد اند گل سعادت از افق بخت او شگفت و هر که شامت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی کشان بسیاستگاه قهرمان عدالت رسید و خارستان نتایج اعمال ر کنار خود دید روز دوشنبه ذی قعده هفتصد و هشتاد و نهم بواسطه فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و از آنجا عنان عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر بخدمتش پیوستند و چون مخالفت توقتمش خان که فرمانروای ممالک دشت قپچاق داشت و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد و لوای فتح بر افراخته مراجعت نمود و دشت قپچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج مینهاد در شیراز بقتل آورد و آل مظفر را بر انداخت و بهمت والا کارهای عظیم که تاریخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد در آن مرز بوقوع آورد و آل مظفر را بر انداخت اولیای دولت قاهره گلزار بیخار ساخت و بعد از آن نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد و چند نوبت بگرجستان درآمده بود و هم عنان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم

دریای

دریای سند را جسر عالی فرموده بسته عبور فرموده و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بر تابید و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم پیرای یافت آنگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در دل قید اسیر بودند چون آنها را آزاد فرموده و در سال دیگر بعزم تسخیر ممالک روم رایات جهانگشا نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذی حجه هشتصد و چهارم در حدود انگوریه موکب مصاف آراسته و لوای نبرد را بمجره فتح حلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود و از تاییدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجند فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستان خوانده شد و ایلدرم بایزید بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و او را چون پایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عطوفت و اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از آنجا بآذربایجان مراجعت فرموده یکسال و شش ماه در آن حدود بعدل پیرایی مشغول بود و سلاطین و نژاد آن از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و سایر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند و منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروایی بنام آنحضرت خوانده شد و در ذی قعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزکوه نهضت داد و بی توقف و اهمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غره شهر محرم هشتصد و هفتم از راه نیشابور بماوراء النهر ظلال اقبال گستر و در آن موطن مألوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت افزای تمتع و سماع باشد ترتیب داد و جهانیان را صلای انعام و احسانش کامیاب ساخته و تسخیر ممالک خطای متوجه شد و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بنهضت سرای جهان باقی تاخت و نعش عرش پایه آنحضرت بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ ضبط سنین احوال جهان آرای گفته اند نظم سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود

در هفتصد و سی و شش آمد بوجود   در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس   در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین جهانگیر میرزا او در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و هشتی در سمرقند رحلت نمود از دو پسر ماند اول محمد سلطان که او را صاحب قران او را ولی عهد خود گردانیده بود بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنج در سوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولی عهد بنام او سر بلندی گرفت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود و در ان زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود و چهارم رمضان هشتصد و نه بدست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن نمک حرام گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی میرزا در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرماتو درگذشت فرزند سیوم جلال الدین میرانشاه میرزاست که مجملا احوال سعادت اشتمال او که درین سلسله علیه معقود بالذات مذکور خواهد شد فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالی مقدار بود و بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانی فرمانروایی باستقلال شد و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحب قرانی بود در حیطه تصرف در آورد و چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود ولادت روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخر هفتصد و هفتاد و نهم است و در روز یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی الحجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت جلال الدین امیرانشاه جد ششم حضرت شاهنشاهی است ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند این ممالک بالکل بعهد اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر قوچ صحرایی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسب رم خورد و میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روی رسید اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرایید لیکن غباری از ان گرد راه بر مرکز اعتدال

طبیعی

صاحبقرانی

طبیعی ماند بعد از شنقار شدن حضرت جهانبانی ابابکر میرزا پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام مینمود در بیست و چهارم ذی قعده هشتصد و دهم در محاربه قرا یوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا النکر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش سلطان محمد میرزا فرزند دولت سیوم میرانشاه است والده ماجده اش مهر نوش نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بوده اند چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل علیه دریافته بود بمیرزا الغ بیک گفته اند و جلایل قدر ایشان بیان گفته اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده آداب برادری سلوک می فرمود آنحضرت زاده فرزند سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا و در بیماری که عالم را بدرود خواهند فرمود میرزا الغ بیک بپرسیدن آمده اند میرزا فرزند خود را ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر هم شما عجب خدمت بجد میکند میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما میکند آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا میگیرد و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نمودند سلطان ابو سعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت شد و مدت هجده سال بفرمانروایی و کشورگشایی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هند و سیستان بتصرف در آورد و آخرها عراق نیز بحیطه تسخیر در آمد و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت مطلبیدند و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع اوزون حسن آق قویلو رفته بود و از غایت بی پروایی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد سلطان

بر سر او لشکر کشید اوزون حسن هر چند در صلح زد فایده نکرد ناگزیر راهها از آمد و شد غله
نگاهبانی نمود تا در آمد و قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسبان خاصه چوب یافتند
و تفریق آن سپاهی پراکنده شد و اوزن حسن در میدان جنگ غالب آمد و تاریخ بیست و دوم
رجب هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم اوزون حسن در آمده بود و بعد از
سه روز بیادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که
همراه اوزون حسن بود داده است و آن بی سعادت و کم حقیقت آن پادشاه بزرگ قدر را ببهانه
خان گوهرشاه بیگم که کدبانوی دولت سرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانید و متعلق
سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است **عمرشیخ میرزا** پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست
از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خوردتر از سلطان مراد
میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیک میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر
ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا کابل را
بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند بعد از آن بجهت طوی از دره گز گردانیده
بردند پس از آن جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان دادند و امرا و نواب معتبر
ساخته تیمور تاش بیک را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند و سبب آنکه این ناحیه
بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود و چون
حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمرشیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی
داشته بودند حضرت گیتی ستانی این ملک را بمناسبت همنامی باین والا خرد عنایت کردند نیز
آورده اند که حضرت صاحب قرانی مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت عمرشیخ میرزا کردیم که او
در اندجان نشست در میان ولایت ما و دشت قبچاق سدی شده باهتمام او در حفظ ثغور
و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند و دست فتنه و فساد
بگشایند و ما بفراغ خاطر کمر همت در جهانگشایی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن
ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور
بان حدود نشد و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت

وبجمعیت

بجمعیت آن ملک خدشه آسیبی تفرقه و آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن
گستر بود و توجه تمام بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و غالب
اوقات بکتب منظوم و تواریخ توجه میفرمود و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند و بغایت
خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرا بهترین
بر زبان گرامی او جاری میشد همت بلند از لوحه حال او میتافت و جمال اقبال از جبهه جاه
و جلال او هویدا بود و در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب فرمانروایی معدلت
گستری در ازمنه و اعصار معادل مساهم نداشت سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته
و همت را با قدر همنشین گردانیده مسند آرای سلطنت بود چنانچه یکبار کاروان
ختای در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر
کرد چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت
منش گشت و از فوت جمعیت آن قافله آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت مطلقا التفات
بدان اموال ننمود و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرده باصحاب امانت
و صیانت سپرد تا جمیع وارثان از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود واصل گردانیده
و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان
خداشناس متوجه شده دریوزه همت از در دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت
پناه هدایت انتباه ناصرالدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهوراند و بعد از پدر عالی مقدار
در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت تاشکند
و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود چند نوبت بسمرقند لشکر کشید
و چندبار یونس خان را که در توره جغتای خان و الوس مغل خان بود و نسبت قرابت قریبه
داشت استدعا نموده آورد و هر بار که می آورد ولایتی عطای فرمود و باز بتقریبات بمغلستان
میرفت در نوبت آخر تاشکند را باو داد و تا ایام تاریخ نهصد و هشت ولایت
تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروان جغتای بود و خان الوس مغل
بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر

شیخ عمر میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور را باهم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند
از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمالی سلطان محمود خان آمده و درین اثنا
قضیهٔ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکث که باخسی مشهور
است یکی از بلاد معتبرهٔ فرغانه است و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند و این شهر
بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه
چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بجای کبوترخانه که بر یکی از آن عمارت بود نشسته بتماشای
کبوتران متوجه بودند که یکی از استادهای بارگاه حضور آگاهی یافت از گسستن جر خبر داد در آن
فی الحال برخاسته یک پای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن نشد که آن
جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بجثت صورت قدم در حضیض سفلی نهادند
و نظر معنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه سال بود و ولادت مسعود
در سال هشتصد و شصت و در سمرقند بوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است و در
کنار معموره عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی کوهستان سرحد بدخشان
و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار مشهورست اما
الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده و غربی او که سمرقند و خجند است کوه ندارد و غیر ازین
جانب گذار بیگانگان صورت پذیر نیست و دریای سیحون که بآب خجند مشهورست از میان شرق
و شمالی این آمده بسمت غروب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار
دارد میگذرد و از آنجا بطرف شمال میل کرده بجانب ترکستان میرود و هیچ دریایی همراه نمی‌شود و
پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد و درین ولایت هفت قصبه واقعست پنج بجانب
جنوب دریای سیحون و دو بطرف شمال از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره
خجند است و از قصبات شمال اخسی و کاسان آن گوهر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج د
بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بودند و بعد ازان بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان
مغول و سیوم ناصر میرزا بدو سال خردتر از جهانگیر میرزا مادر عصمت سرشتش از اندجان

غنچه

غنچچی امید نام و از همه دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیرهٔ عینی گیتی ستانی فردوس
مکانی بپنج سال ازیشان کلانتر بودند دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک در مرو زد این
پرده نشین محفهٔ عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نموده با اعزاز بسیار در قندز پیش حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات واقع شد حضرت گیتی ستانی
میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم بیگم و نزدیکان ایشان
نشناختند هر چند تصریح کردیم بعد از مدتی بجا آوردند دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت
دختر
سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر یادگار سلطان بیگم مادرش آغا سلطان غنچه
جی بود دیگر رضیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم می گویند و این هر دو
دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از الوس آغا دختر خواجه حسین دختری
شده بود در صغر سن رحلت نمود

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

پادشاه جهار بالش هفت منظر شهریار سماوی سریر علوی افسر بلندی بخش همت بلند
سعادت افزای طالع ارجمند آسمان حوصله زمین وقار شیر دل اقلیم گیر عالی فر والا شکوه
بیدار مغز دانش پژوه صعد رتبه بر صولت رفیع قدر قوی دولت دریا دل گوهر نژاد پادشاه
درویش نهاد مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی گوهر عنصرش
مورد آثار عظیمه و همم عالیه بود بی تعینی و آزادگی با تقید علوشان و سطوت عظمت از لایحه
اطوار او پرتو ظهور میداد فقر و فنای جمشیدی و بایزیدی با شکوه همت سکندری و فریدونی از
ناصیهٔ احوال او میتافت ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از
بطن مقدس و صدر مطهر افتخار عنایت گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان
دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت و عفت طیلسان دختر دوم یونس
خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی آن عصمت پیرای این نمط است قتلق نگار خانم
بنت یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق
تیمور خان بن ایسن بوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن میسون توا بن مواتکان بن
جغتای بن چنگیز خان و مولانا حاجی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم   تاریخ مولدش هم آمد شش محرم   هرچند این تاریخ از
غرایب اتفاقات است و فکر را در آن گنجایش نیست اما غریب تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل
حساب عدد دو اسم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خبر نیز داده تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن
غیب میکند و دویمی از غرایب جوهر حرفش آنکه آحاد و عشرات و میات آن در یک مرتبه واقع شده
و بر تسویت سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی در و ودیعت نهاده
اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد قدوه اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بر زبان فیض
آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع بظهیرالدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بزبان ترکان این لقب
گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نام نامی آن حضرت
مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمرشیخ میرزا اند در دوازده سالگی روز سه شنبه
پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلگشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و
آنقدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشند
و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آن حضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطره
بر خود روا داشته اند و مقدار در بشر نیست در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمرشیخ میرزا در
اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چهار باغ اندجان کامیاب عشرت بودند
روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد در ساعت سوار شده
متوجه قلعه اندجان شده اند در محل رسیدن بدروازه شیرم طغائی جلو آنحضرت را گرفته
بجانب نمازگاه روان شده که بطرف آذرکند و آن دامن کوه ببرد خیال آنکه سلطان
محمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام می آید مبادا اعذاری نسبت بآنحضرت اندیشیده
ولایت برو مسلم دارند اگر از جرام لکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت
ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود الچه خان یا سلطان محمود خان مقدم
گرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان
حضرت عمرشیخ میرزا بود پیش آنحضرت فرستادند عذر توهم که بخاطر اقدس راه یافته
بود بر آورد موکب عالی بنمازگاه رسیده بود خواجه محمد برکاب بوس

والا مشرف شد و معتقدات معقوله آنحضرت را مطمئن باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت
چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی
مشرف شدند و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان
محمود خان اتفاق نموده برسر عمرشیخ میرزا می آیند که درین ولا که بحسب سرنوشت آسمانی
قضیه ناگزیر واقع شد بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بیکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده
بر نگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپه
و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هرچند ایلچی فرستاده
در صلح زدند قبول نکرد چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابدپیوند است در
اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و شیوع باد در
اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن و تنگ آمده از داعیهای سابق نادم شده صلحی گونه
درمیان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده
بود آمده اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آن حضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش
آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی ترددات پسندیده کردند عاقبت
خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شد ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود
بازگشت و آنحضرت بقوت و همت بلند از جمیع مطلوب منصور شدند و آن گیتی ستان
را مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین جغتای و اوزبک نبردهای عظیم
روی داد سه نوبت بشعشعه تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده
اند یکی از سال نهصد و سه از بایسنقر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان
آمده بود بنیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان از سال
نهصد و شش و سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده چون
مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستان را
کامیاب سازد آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کامبخشی رسانند در دیار خود
و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادقست ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت

آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که بهیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با
معدودی متوجه بدخشان و کابل شده اند و چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه
که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این
بیدولت سر حلقهٔ بی اعتدالان بود که بایسنغر میرزا را شهید کرده و میل در چشمان سلطان
مسعود میرزا کشیده و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند و در هنگام قزاقی که عبور
موکب عالی آنحضرت در بدخشانات شده بود تا ربی آزرمی و نامردی ازو بظهور آمده درینولا
که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازان بیسعادت روی گردانیده بود آنحضرت
از کمال مردی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرموده اند از اموال خود آنمقدار اختیار
کند برگیرد و بخراسان رود او پنج شش قطار جرو شتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر
نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر
ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند درانوقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را
از عبد الرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید که عمزادهٔ حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی میشد گرفته بود از طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد و بعد از چند
روز امان خواسته با مال و اسباب بتعلقات خویش برادر خود شاه بیگ رخصت یافته و کابل
در اواخر ماه ربیع الاخر سنه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد بعد ازان آنحضرت
در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت
و ازانجا بجهة مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده جانب جنوب آن توجه نمودند و قوادن
افغانان سواسنگ و الاتاغ تاخته مراجعت فرمودند مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود
کابل واقع شد فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانهای موضع پیمغان تمام از
هم ریخت سی و سه مرتبه در یکروز جنبید یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس
عمر بسیاری از مردم فرو ریخت در میان پیمغان و بیک توت پارچهٔ زمین که عرض او یک کته
باشس انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت و از جای بریده °
چشمها پیدا شد و از استرغچ تا میدان قریب بشش فرسنگ بلند زمین آنچنان

شکافته

شکافته که بعضی ازان اطراف او برابر فیل بلند شده بود و آغاز زلزله ازین کوهها گردبادها برخاست
و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان
لشکر فراهم آورده توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته
متوجه دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم گرامی
حضرت فردوس مکانی فرستاد آنحضرت در محرم نهصد و دوازده بکمک او متوجه شده
عزیمت خراسان نمودند و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید
حضرت فردوس مکانی رفتن حال بهتر از سابق دانسته برخلاف لنگش اهل روزگار متوجه خراسان
شدند و پیشتر ازانکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان نامعامله فهم از فرزندان
میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند دوشنبه
هشتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و
باستدعای ایشان بهراه زمان سعادت فرمودند در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت
مشاهده ننمودند و معاودت کوکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه
دار الملک کابل شدند و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا دغلت و سلطان
سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را
ببزرگی برداشته کابل را قبل دارند و در میان مردم عوام این خبر را شایع کردند که میرزایان
سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده‌اند ملا بابای پشاغری
و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل
بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه پرتال و اسباب
را بجهانگیر میرزا که قدر بیماری داشت سپرده با معدودی از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبت
تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند مخالفان هرگز از صولت هیبت قدوم موکب
عالی بگوشهٔ اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه
بیگم مادرکلان نسبی خود که باعث برداشتن خان میرزا بود در آمده و زانوی ادب بر زمین
نهاده ملاقات فرموده اند و از روی تمکین و وقار و بزرگمنشی از راه فغان

در آمده بجنس ادا و لطف بخش عرض نموده که اگر با دری بنوزندی شفقت خود را خاص کرداند فرزند
دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه حد شد از حکم رنجیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام
و راه بسیار آمده سر در کنار بیگم نهاده خواب رفتند برای تسلی بیگم که بس مضطرب و
متوحش بود انواع مهربانی بظهور آورده و هنوز خواب نرفته بود که مهر نگار خانم که خاله زاده
آنحضرت باشند آمدند آنحضرت بسرعت تمام برخاسته ایشانرا دریافتند محمد حسین میرزا را
گرفته آوردند و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و
بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند و گفتند ای جان مادر برادر گناه
کار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا را بلطف گرفته انواع نوازش و پرسش درکنار
نمودند و بعد از آن بودن و رفتن مخیر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن بخود
قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز در همان سال واقع شد و بعد از آن دیگر
بقندهار متوجه شده اند و حاکم آنجا شاه بیگ ولد ذو النون ارغون و محمد مقیم برادر خورد او جنگ
عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد
جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان
رخصت دادند و او بعد از سرگذشت بسیار زیر رای راگشت و حکومت بدخشان باستقلال
بحوزهٔ تصرف او در آمد و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میسود تا آنکه در سال
نهصد و شانزده مسرعی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ خان کشته اند مناسب
آنست که باینجانب نهضت فرمایند بنا بر آن در شوال این سال فیروزی توکل نهضت عالی
فرمودند و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همعنان موکب
عالی بود تا بار سیوم منتصف شهر رجب نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را
تسخیر فرموده اند و هشت ماه بفرمانروایی آنجا سایه گستر گشته اند و در صفر نهصد و هجده هم در کول ملک
بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم زخمی رسید
عنان جنبت جهان نورد بحصار منعطف ساختند و بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه
غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست داده نجم بیگ کشته شد آنحضرت متوجه کابل شدند

دیگر

دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت
والا ساختند چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند و بجهت تنوع دواعی مراجعت
فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بجم نزول اقبال
نموده اند و در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق نگار آنحضرت نوشته اند که
چون از کابل شش منزل در راه کرده بادینه پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان
که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد گیاه و درخت بروش دیگر و وحوش
و طیور آن بعالم دیگر راه و رسم ایل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی داد و فی الواقع جای حیرت بود
ناصر میرزا از غزنین درین منزل بدولت پابوسی استسعاد یافت در منزل جم مجلس کنگاش منعقد
شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلابست بکدام گذر رسیده بگذرد و بتوصیهٔ باقی
جغانیان گذشتن سند در توقف افتاده بجانب کهت توجه فرمودند بعد از تاختن کهت بنگش و بنو را
تاختند و از آنجا عیسی خیل رفته یکجا منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع
ملتان رایات اقبال نزول فرمود و از آنجا عیسی خیل رفته یکجا منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست بحدود کی
نزول اجلال روی نمود و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت
کابل بمقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی جمادی الاول نهصد و سیزده از راه خورد کابل متوجه
فتح هندوستان شد از نواحی مندراول بنغز و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت
داد و از عرتکنبز و نورگل عبور واقع شد و از کنر در جاله نشسته باردوی ظفر قرین رسیده براه بادیج
ظلال افضال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای بادیج واقع شده تاریخ این عبور رقم نموده
آنحضرت کنده اند و هنوز این رقم غیبی هست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحب قرانی
را میرزا میگفتند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ذی قعده
این سال همایون فال بر بالای ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت
آشیانی اتفاق افتاد چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سیوم دوشنبه
غرهٔ ماه محرم سال نهصد و بیست و پنج که بجانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم
شده امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان

ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شده بودند و بانک نمانی قلعه بجور را بتصرف درآورده
بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند
و خواجه مذکور را نسبت قربی بآنحضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را
در قدم رضا و خشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف
زئی پیش دید ضمیر انور بود طاوس خان برادر خرد شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زئی
بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشوده عسرت غله نیز دران مساکن و خوش روی داده
بود در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد باز
گردانیدند هر چند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود و امرا هم برین یورش راضی
نبودند مشعل همت افروخته شتاب زدای سواد هندوستان متوجه شدند صباح روز پنجشنبه
شانزدهم محرم با اسب و شتر و بنگاه از آب عبور کرده اردوی بازاری را بجاله گذرانیده
بنزدیک کچه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره نهضت کرده جانب شمال کوهی است که آنرا
در ظفرنامه وغیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات
نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل
یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگری را جنجوهه و بجهت دلاسا
عبدالرحیم شغاول را ببهره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند و آخر ماه روز جمعه بدولت
و اقبال در شرقی بهره در کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار صد هزار شاهرخی مال امان از بهره گرفته
بهندو بیک عنایت فرمودند سر این ولایت برای زین او قرار گرفت و خوشاب بشاه حسن
سپرده کمک هندو بیک مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم بن سلطان
سکندر لودی که بتخت شاهی نشسته بود و بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که ممالک ارجند
نماید دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاه داشته از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد جمعه
دوم ربیع الاول جشن تولد فرزند سعادتمند بوده آمد چون متوجه تسخیر هندوستان
بودند تفال گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند یکشنبه یازدهم

ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندوستان بیک را بسرانجام بهره وداع کرده بصوب کابل مراجعت فرمودند
و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاخر هندو بیک
ازبی روایی بهره را گذاشته بکابل آمد و تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده اما که درین یورش
تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند و از تاریخ فتح دیبالپور که بتقریبی در بقیه سطور خواهد آمد معلوم
میشود که در نهصد و سی بوده است چون هر کاری در گرو وقت خود است حال این مطلب در
جلباب توقف میبود و سست رایی امرا و ناهمواری برادران سبب ظاهری میگشت تا آنکه مرتبه
پنجم برهنمونی توفیق ایزدی و پیشکاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو بود
که نیر اعظم در برج قوس رایات برافراخته بود بطالعی که ظلمت کشای سواد عالمی تواند شد
پای عزیمت در رکاب توکل و اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران
را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش شد و فتح بر فتح اقبال
روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره و هفدهم صفر که
باغ وفا مخیم اقبال سرادقات شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون
از بدخشان با لشکر خود آمده بعز بساط بوسی مشرف شدند و خواجه کلان بیک هم از غزنی درین
روز سعادت آستان بوسی دریافت و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت
عبور فرموده سال واجب دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن
بقلم عرض درآمد و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد و نزدیک بهلول پور از آب
جناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت
لوای ظفر شعاع برافراشتند و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته
بهلول پور را آبادان سازند درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت
بکلانور نزول اقبال داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند روز پنجشنبه
بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب
غنیمت گرفتند و کتابهای غازیخان که درین قلعه بود آوردند بعضی را بآنحضرت جهانبانی کرامت
فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید

که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بعزم جرات دو سه منزل پیشتر آمد یکشنبه سیزدهم جمادی
الاولی که موکب والا از ابابه کوچ کرده در کنار کول فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد
همایون را بسر او رخصت فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی
خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند
چون هندو بیگ و عبد العزیز و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر
اعتصام فرمودند بعضی که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت استانبوس
مفتخر شد حضرت جهانبانی بمعاونی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح
بر افراشته روز دوشنبه بیست و یکم بهمن ماه و مبشر موکب عالی شتافتند آنحضرت
حصار فیروزه را با توابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه
فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند بطلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه
شدند و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل از پیش می آید و
ترک و سر ساده مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ بزبانگیری رفته بود
آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج و شش هزار سوار از اردوی سلطان
ابراهیم جدا شده و پیشتر می آیند بنابرین روز پنجشنبه هجدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان
میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلق
قدم بودند و از قول هم یونس علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند
که یلغار نموده دستبردی بآن جماعت خوب کرده نمایند و این بهادران نبرد طلب و
دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آیین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند
و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروه عظیم برق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را
با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و در اردوی معلی بیاسا رسیدند
و حکم جهانگشای بشرف نفاذ یافت که گردونهای آن نمایند استاد علیقلی مامور شد که بروش
روم عرابها را بزنجیر و خام گاو که بصورت ازغمچی ساخته باکدیگر اتصال دهند و در میان
هر دو عرابه شش هفت توره تعبیه سازند تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ

خبر

تواند

تواند انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان یافت آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخر
شهر پانی پت جای دولت باجنحه اقبال سایه گستر گشت و صفوف عساکر بآیین شایسته ترتیب آمد
برانغار لشکر منصور بر شهر و محله واقع شد و عرابها و توره‌ها که ترتیب یافته بود در پیش قول
استقرار گرفت جوانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران
در شش کروهی شهر مذکور صف بر داشته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد
هر روز جوانان سپاه و پیران کار آگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم جنگ
پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پر شکوه
متوجه عساکر معلی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند میدان و معرکه را
باصفوف آنجنان بر آراستند **محاربه گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ظفر در
یافتن** چون مهین کارساز خواهد که تدارک نکبتهای پیشین نماید و بکامروایی تمامی
مشتاق گذشته فرماید مقدمات آنرا ترتیب دهد و اسباب آنرا انجام نماید از انجمله آمدن
سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی است که با وجود کثرت
مخالف و قلت موافق چون تایید ایزدی همراه و اقبال روز افزون در پیش بود با خاطر مطمئن
و دل آرمیده توسل بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف متوجه عالی فرمودند قول را بوجود ذات
مقدس زینت بخشیدند بر دست راست قول که ترکان اونغ قول نامند چین تیمور سلطان
و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر
درویش علی و امیر محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ قول که
ترکان سول قول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و میر تردی بیگ
برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان مقرر فرمودند برانغار لشکر ظفر
و پر شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و
سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت
ایشان بوده آرایش لشکر را رای و شمشیر گشتند جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی
خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم

وامیر جان بیک وامیر بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند و هراول خسرو کوکلتاش و محمد
علی جنگ جنگ بود و امیر عبد العزیز بخدمت طرح مقرر شد در اوج برانغار ملک شرق و ملک قاسم
بابا قشقه با مغلانش بهر تولغمه قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران
تیغ بود پای استقلال در عرصه نبرد محکم ساخته در مقام ثبات استادند و بهام جانستان
وصمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند بیت دلیران ستادند با کرده سخت
ستادن در آموخت ز ایشان درخت . تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تائیدات
آسمانی همعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات بزرگ شکست
بر مخالفان افتاد و فتح از جانب اولیای دولت ابد اعتصام روی نمود و سلطان ابراهیم عظیم
ناداشته در یک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از سپاه افغان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی
شدند و این قوافل سهرستان عدم ببدرقه سپاه منصور و مشعله تیغ جهانگشای بمنزلگاه پیوستند
و قریب بقتال سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج هزار کس کشته افتاده بود و آفتاب عالمتاب
یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعه رایات اقبال شعله افروز بروز شد و آغاز مصادمه و
مقاتله اتفاق افتاده بود نیمروز نسیم صبح نصرت و شمال و بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتح بزرگ
که کارنامه اقبالست چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آیین از عهده تقریر بر آید که از وسعت
آباد اندیشه بیرونست در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان زاد در تصرف
داشت ملوک ممالک سمرقند و دار الملک خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران از
یک لک بیش بود و هندوستان یک فرمانروایی باستقلال داشت رایان و راجهای جابجای
ثبات افشرده با همدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار
سوار جوشن پوش برگستوان دار بتسخیر هند آمده است در آن وقت نیز سواد اعظم یک فرمان
روایی که مستقل توان گفت نبوده خراسان اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت
از کفه او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح و نصرت هندوستان در عرصه سمانه [illegible]
سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول سیال آنحضرت که جای
ایستادن تو کثرت شش فرسخ بوده تخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی

دوازده هزار سوار احاطه میکند پس سوی هفتاد و دو سوار بوده باشد عرض که محل ایستادن
نوکر تو کثرت دو کروه بوده و مخالف ایشان موجان ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته
است و با این حالت از اردوی ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشناک بوده اند
و آنحضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته اندیشان کم همت حرفهای نامناسب
و نیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر طوایف احتیاط عربی داشته فرمان دادند که از
شاخهای درخت فراروی لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن خندق کندند و از
پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار مقابل یکدیگر داشتند گردنهای ایشان را بجرم گاو بر هم
بستند و کاه و خشک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاهدارند
تا استحکام حیله و در آمدن فیلان سر راه انداز و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که جهانبانان
گیتی نوازان هندوستان اند درین فتح بزرگ که از جلایل عطیات والای ایزدیست از سپاهی
و غیر آن دوازده هزار سوار زیاده نبود و غریب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل
بود و باز آن ولایت فایده معتد علیه نمیشد که مدد خرج لشکر تواند شد بلکه در محافظت بعضی
از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می شد و با مثل سلطان
ابراهیم که نزدیک بیک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت تصرف او بود
و حکومت خلاصه ممالک هندوستان بی مخالف و منازعی بر نهج استقلال مینمود بمحض توفیق
غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند کار شناسان واقع حوصله ارجمندی
و آفرین این کارنامه ادوار عاجز اند آری ذات مقدسی که حامل نور جهان افروز حضرت
شاهنشاهی است اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آینه پیشانی را جلا بخشیده شکر جلا بخشید عالمیان را
بانعام عام صلا دادند و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته
روان ساختند و کاری که بر همم عالیه سلاطین کشورکشای که نیروی طالع بلند و دستیار را
تسخیر نموده اند فزونی تواند کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که برکت وجود
سعادت حضرت شاهنشاهی در عرصه سهرند واقع شده است چنانچه بشرح و بسط

رقم زده کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از قتل سلطانمحمد سکندر بود که از هشتاد هزار کس زیاده است
استخلاص فرموده اند ازین بدیع کارنامه اقبال جهان آرای حضرت ظل الهی است که بتأییدات
ایزدی هندوستان را باندک مردمی از دست چندین سر آن گردنکش چنان بر آورده اند که زبان
روزگار در چگونگی بیان آن الالست چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر خواهد شد **شعر**

کرم بخت امید واری دهد ۵ فلک فرصت و وقت یاری دهد ۵ بگرمی هنگامه راستان
طرازم همه داستان داستان ۵ درین جدول دیر پاینده کان ۵ کشم نقشی از بهر آینده کان

در همان روز فتح بموجب پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیک و امیر
محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبد الله کتابدار و امیر ولی
خازن بایلغار بصوب دار الملک اگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت
خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند و سید
مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم بحضرت
دهلی رخصت یافتند که خزاین و دقایق انجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت
پادشاهی استمالت نمایند و هم در ان روز فتحنامها نوشته اند مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل
و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه مصحوب بیدان لعل دوازدهم
شهر مذکور در دار الملک دهلی نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست و یکم ماه بدار السلطنه اگره
چتر اقبال افراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند و جمیع خرد و بزرگ ممالک
هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت والا والدهٔ
و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشان را
بدیشان مرحمت فرمودند و اضافهٔ آن هفت لک تنکه سیورغال از محل ارتفاق بوالدهٔ او مقرر
شد و همچنین اقربای او بروات و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراگنده
را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روی داد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که پیشتر بدار
السلطنه اگره نزول اجلال فرموده اند الماسی که هشت مثقال وزن داشت
و تخمین مبصران جواهر شناس بهای آن صنعت خرج روز مرهٔ ربع مسکون بود و می

کنند

گفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاء الدین الحدرت از اولاد بکرماجیت را راجه گوالیار بدست او
در آمده بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهة خاطر گرامی ایشان قبول نمود باز بایشان عطا
فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین که گرد آورده
چندین سلاطین بود نمودند هفتاد لک سکهٔ سکندری بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مکرمت شد
و یک خانهٔ خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند و بامرا بتفاوت مراتب و درجات
مناصب از ده لک تا پنج لک سکهٔ نقد بخشیدند و تمامی یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت
و رتبت خود صلات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای
گرامی کامیاب گشتند و هیچکس از اردوی معلی تا اردوی بازاری وافی بهره نماند و جهة دو
حات ریاض کامکاری که در کابل و بدخشان و قندهار بودند ترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم
ارمغانی جدا ساختند چنانچه بکامران میرزا هفده لک سکه و بمحمد زمان میرزا پانزده لک
سکه و همچنین بعسکری و میرزا هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دراری اسمان
خلافت و همگی امرا و ملازمان غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه
نادره و زر سرخ و سفید متوفر گردانیدند و برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران
عواطف پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند
و بمشاهد قدسیه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال
داشتند و فرمان شد که بتمامی متوطنان کابل و ضده درسک و خوست بدخشان از مرد و زن
و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره
مند شدند **نظم** زافتادن دست گوهر نگار ۵ نشاط نو انگیخت در روزگار ۵ خوشست
ارمغانی که آید ز دور ۵ که مه بر زمین آید از چرخ نور ۵ و مؤثر است که دادار جهان آرا
چون خواهد که نفاست جوهری از برگزیدهای خود را اظهار کند کارهای غریب جنبش آورد تا از
روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمای بثبات پای و دوربینی در خواطر همگنان جلوه گر
آید از انجمله این سانحهٔ غرابت انتمات که با وجود فتح چنان و بخشش چنین قلت
محابان است علت عدم موانست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط

از نفیسه

اجتناب مینمود اگرچه دهلی و اگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را افغانان
داشتند و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند چنانچه قاسم سنبلی داشت و در قلعهٔ بیانه
نظام خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت
می افراخت و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار را تاتار خان
سارنگ خانی استحکام داده بود و راپری را حسین خان نوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی
را عالم خان ضبط مینمود و بهار که متصل بنگاله است مرغوب نام غلام سلطان ابرهیم
میداشت و قنوج و سایر بلاد که اطراف دریای گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود
بسرکردگی نصیر خان نوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز منازعت و مخالفت داشتند
و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یک دو کوچ پیش آمده
بهار خان پسر دریا خان پادشاه را برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال
که عرصهٔ اگره مخیم سرادقات اقبال شد از افراط گرمی هوا و شایبهٔ سموم و با ضمیمهٔ کوته حوصلهای آن
معلی گشت و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری
هوا و ناروانی راهها و دیر رسیدن سوداگران و تنگی معیشت و فقدان اجناس بدید آمده کار
بر خلایق دشوار شد اکثر امرا قرار بر انتقال از هندوستان بکابل الحدو دادند و که جوانان
بسیاری ترک این ممالک گرفته بی رخصت رفتند اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان
غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارات و اشارات مقتضیاتی که مرضی خاطر مقدس نباشد
بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام
ممالک استقلال داشتند تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشم داشت دیگر
بود حرکات بی مزه کهنه عملی روزگار بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و غیره
آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک و مراتب خصوصا درین یورش هندوستان سخنان مردانه
عالی همتانه میگفت رای او برگشت و طرز او دیگرگون شد از همه بیشتر چه بصریح و چه بکنایت در
ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلب داشته
انواع نصایح خردپسند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرمودند و محظورات ایشان که متضمن

جند

چنین محذرات بود از پردهٔ خفا بیرون دادند و گهر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین
سعی و اهتمام بدست آورده باشیم و باندک تعب و کلفتی که رود بهدر از دست دهیم نه رسم جهان
گیران عالم و نه آیین سایر هوش پذیران دولتمندست شادی و غم و فراخی و تنگی باهم میباشند
چون این همه محنت صعوبت بنهایت انجامید و یقین که راحت سهولت بمقدار آن روی خواهد نمود
باید که اعتصام بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهم افزا نگویند هر که میل رفتن
ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر تحقیق خود را اظهار معذرتش مسلم ساخته ایم آخر کار همه
ارکان دولت بعد از تامل و تدبر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاهی
فرمودند که سخن پادشاهان پادشاه سخنانست و از صمیم دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و
فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که برفتن ولایت از دیگران که مترددتر بود رخصت
الحدو فرمودند و ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا
کرده بودند همراه او گردانیدند و غزنین و گردیز و هزاره جه سلطان مسعودی در جاگیر او
مقرر شد و در هندوستان هم پرگنهٔ کهرام عنایت فرمودند و میر میران نیز رخصت کابل
یافت و روز پنجشنبه بیستم ذی الحجه خواجه مذکور را رخصت شد که رفته همانجا باشد و از
صحایف بینات پیداست که هر نیکو اندیشه اقبالمندی که کار بمشورت خرده دان نماید هر آینه
بخوبترین وجهی بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و مرآت این معنی احوال حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی است که در چنین تذبذب خواطر سپاهی و فزونی
مخالف توسل بهمت کشورگشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه
بر کشاد کار و حصول مراد گماشته شهر اگره را که مرکز ولایت هندوستانست مستقر سریر
خلافت فرمودند و نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام اشتاب این
این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان سران و سرداران
این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از آنجمله شیخ گهوران دولت ملازمت
دریافت و تا سه هزار کس های را وسیله شده بعتبهٔ علیه آورده و هرکدام زیاده از
حالت خود رعایتها یافتند دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی و قاضی

سازند و مضایقه نیست برود ما تکیه بر همت والا که موید بتاییدات ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر

جا که از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد فایز گشتند و فیروز خان از جونپور یک
کرور تنکه وجزوی جاگیر مقرر او شد و شیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و محمود خان لوحانی از غازی
پور نود لک تنکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه تنخواه شد و از اندک فرصتی بواعث امن و فراغت
و دواعی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایسته دولت ابد پیوند باشد آماده
گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافه اگره در خانهای سلطان ابراهیم
جشنی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینه انعام در دامن عامه خلق ریختند و ولایت
سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشتند اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا
بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آن
حدود نامزد شد و چون پیش آمده محاصره قلعه سنبل نموده بود امیر مذکور و کته بیگ و ملک قاسم و بابا
قشقه و برادران و ملا آپاق و شیخ گهوران با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند
بجمعی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند بی جنگ پیش آمده شکست خوردند و چون این احوال بملک نوربخت
سعادت ملازمت دریافته از بنهادی نیت داده بود دگر روی بهبود ندید **گنگاش نمودن**

حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق را بهمت اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافه کامیاب و کامبخش بوده خاطر جهانکشا را از انتظام
ممالک معموره پرداختند و موسم باران که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نضارت
انبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوه کشورگشایان و جولان
بادپایان در آمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور حرف بودند
یورش شرقی بجهة دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهای
تباه داشتند یا غزو رویه بجانب رانا سنکا و استیصال او که بس قوی شده بود و بتازگی
حصار کهندار را بتصرف خود در آورد و کله گوشه نخوت کج نهاده فتنه و فساد داشت در میان
آوردند کنکاش با امرای عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون
رانا سنکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست آویز خود
ساخته دم یکجهتی میزد و از آنکه چندگاه عرضه داشت او نیامد و قلعه کهندار را

ارجمن ولد کمن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته تا دلخواهی او مشخص نمیشود
بمغض بجانب او باید شتافت و مردم کاروان فرستاد بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع
شده و تا ظهور حقیقت کار دفع لوحانیان مقدم داشته بجانب شرقی نهضت کرد رای جهان
آرای جهان اقتضا نمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی
که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهده
من مقرر شود امید چنانست که باعتضاد اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند
خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و بشگفتگی روی
وکشادگی پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی آیین لایق نطاق
همت باقدام این خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش
و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیر قلی و امیر شاه
حسین که بتسخیر دهولپور و الکه و تعیین شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته
و بسلطان جنید برلاس سپرده برسر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهان
بانی باشند و کابلی احمد قاسم تغدقی مامور شد که اورا در قصبه چندوار از معسکر
والای آنحضرت رسانند و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان
محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العزیز میر آخور با سایر عساکر که برفع قطب خان
افغان که در حدود اطاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت
مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذی قعده بساعت سعادت قرین از دار الخلافه
اگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند و از آنجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و نفحات
بهار فتح و فیروزی و نسایم مرغزار نصرت اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیر خان جاجمو لشکری
فراهم آورده نشسته بود از یازده کروهی رایات نصرت اقران فرار نمود و از آب گنگ
گذشته بولایت خرید در آمد و موکب عالی نیز روی توجه بخرید آمد و آن دیار را بلطف و قهر
انجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور را که در ابداد و دهش
معمور و مرفه گردانید و در لوازم ملک ستانی و ملکداری بنور عقل و قوت

بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت دلمو فتح خان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او بتارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در برگرفت و مواجب پدرش برو مقرر شد و یک کرور و شش لک سکه زیاده ازان تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرافراز شود اما بخطاب خان جهان ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرافرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافه آگره بصورت و معنی کامکار و کامبخش بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند ولادتش در بیست و سیوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع بود و در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطوفت پیوند نیای منظور گردد این جهان را بدرود کرد

ذکر بعضی سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضی از امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا لشکری گران از هندو و مسلمانان فراهم آورده قدم جرات پیش نهاده است و باین خدمت محمد علی ولد مهتر حید رکابدار تعیین شده درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوسی نمود و قلعه بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستانبوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبه جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صدمه حوادث ایمن گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله بادرچیان قصدی کرده بود بخیر گذشت و بداندیشان ازین خیال خام ناکام افتادند و بجزا رسیدند چون فرمان عالی بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و میر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرمودند و قاضی جیا را که از تربیت

یافتگان

یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمصاحبت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را باوده تعیین فرموده بودند و بنابر آنکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور را بصوبه کالپی انداختند و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان درآورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه سیوم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت هشت موسوم و بتازگی ترتیب یافته بهادر دولت و اقبال بود بسعادت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و در همین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام معزز گشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانکا و پای جرات نهادن او بر پیکار خبر میرسید

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانکا و رایت فتح افراختن

دولتمندی که خرد والا را کارفرمای جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق او نهاده است بزرگ داشته در امتثال او و آن خدیو خدایی اهتمام نماید هر آینه نقد آرزوی را در کنار نهند و کار او را از اندیشه مختصر عادیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونه این امر بدیع حال نصرت قرین حضرت جهانبانی فردوس مکانی است که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد و هرچند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر یافت پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری سرمویی از شاهراه عقل تجاوز ننمودند و درین ولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بمستی آغاز کرده پا از دایره اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آنحضرت بضمان عنایت خاص ایزدی را حصار ساخته و از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن شوریده بخت پریشان روزگار شدند روز دوشنبه نهم جمادی الاول بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیه روز با لشکری گران حوالی بیانه را تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته اند و سنگر خان جنجوهه بشهادت رسید و امید که نیک رحمی است در پی

منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصهٔ مندا کهر که در میان اگره و سیکری است
نزول اجلال اتفاق افتاد و در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وافی کند
در غیر قصبهٔ سیکری که بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا مسمی ساخته شکری نشین
منقوط نام فرموده‌اند و الحال بهمین دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح
بخش دلهاست مشهورست آبی دیگر نشان نمیدهند و دور باشد که لشکر مخالف سرعت نموده
این آب را متصرف شوند بنابرین اندیشه صایب روز دیگر باین عزیمت متوجه فتحپور شدند و
امیر درویش محمد ساربان را از جهت تعیین جای دولتخانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی کول
فتحپور که غدیریست پهناور و آبگیریست دریا صفت جای شایسته قرار داد و آن عرصهٔ دلکشا
مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و از آنجا کسان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند
شتافتند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی و نوکران خاصهٔ خود را جهت زبان گیری فرستادند صبحگاه
فرستادها رسیدند بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بساور و یک کروه پیشتر فرود آمده است
که مسافت این بمحل بجهده کروه باشد و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا
که در بیانه بودند آمده بدولت استانبوس سربلند شدند و درین ایام هر روز بیانه قراولان چپقلشها
میشد و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه
سیزدهم جمادی الآخری سنهٔ نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانواده از سرکار بیانه حوالی کروهی
مخالفان مخیم سرادقات اجلال بود رانا سانگا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات
خود در قوم کلک بیان فرموده‌اند که بقاعدهٔ هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار کروری را
ده هزار سوار اعتبار میکنند ولایت رانا سانگا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد
و بسیاری از سران و سرداران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان بتبعیت و امداد نکرده
فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند چنانچه سلهدی حاکم رای سین و سارنگپور و غیر آن سی هزار
سوار ولایت داشت و راول ادی سنگ باگری دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات
در دوازده سوار و بهارمل ایدری چهار هزار سوار و نرپت هاڑه هفت هزار سوار و ستروی کچی شش هزار
سوار حاکم چندیری و پرم دیو حاکم میرته چهار هزار سوار و برسنگ دیو چوهان چهار هزار سوار و محمود خان

ولد

گروه با کاف عجمی بمعنی فرسخ
لفظ هندیست

ولد اسکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار را همراه ساخته بود و
جمعیت گروه مخالف بیک لک و یکهزار سوار کشید و چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید
بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند موکب خاص پادشاهی در غول متمکن شده دست
راست آن تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه
منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر
از امرای عظام مقرر شدند و بر دست چپ علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین
خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیک برادر قوچ بیک و شیر افکن
ولد قوچ بیک و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی از ملازمان سلطنت و ارکان
دولت قرار گرفتند و برانغار بوجود دولت برای حضرت جهانبانی آراسته شده
در یمین نصرت کمین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو
بیک قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیک اردوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی
سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور آیین تعیین
شدند و بر یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمدی کوکلتاش و خواجگی
اسد جاندار نامزد گشتند و در برانغار از امرای هندوستان مثل خانخانان و دلاور
خان و ملک داد کررانی و شیخ گهورن آداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار
رسید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز
میرآخور و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین یارکی و جان بیک اتکه
و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ
زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلادت
پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند و جهت تولغمه تردی بیکه و ملک قاسم بهادر با قشقه
و جمعی مغول در جانب برانغار تعیین یافتند و مومن اتکه و رستم ترکمان با جماعه از
خاصان پادشاهی در طرف جوانغار نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون
غزات روم جبهه پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه دولت

بودند صفی ازارابه ترتیب نموده بازنجیر اتصال داده و بجهت ترتیب وانتظام این
صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی اعیان وارکان افواج قاهره را در
محال خود مقرر ساخته باستماع استحکام پادشاهی که بالهام ربانی بود داشت در حضور او بی
ایستاده بود تواچیان ویساولان را باطراف وجوانب روانه میکرد واحکام و اوامر مطاع
را در ضبط و ربط عسکر اقبال بسرداران میرسانید و چون ارکان لشکر بآیین شایسته قایم
گشته هرکس بجای خود داسته قرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت ننماید
و بی رخصت قدم در میدان محاربه ننهد از روز یکپاس گذشته بود آتش جنگ اشتعال
یافت شعر سپاه از دو سو جنبش انگیختند ٥ شب و روز را در هم آمیختند ٥
سم بادپایان فولاد نعل ٥ بخون دلیران زمین کرد لعل ٥ دمامه برآمد ز هر دو طرف
دو دریای کین بر لب آورد کف ٥ جهاندار در موکب خاص خویش ٥ چو آمد برانگیخت رقاص خویش
در برانغار و جوانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد جوانغار
مخالف بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه
حمله آورد و چین تیمور سلطان بحکم عالی بکومک ایشان رفت و مردانه دستبردی نموده مخالفانرا
برداشته قریب بعقب قول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی
رومی از قول حضرت جهانبانی ارابها را پیش آورد و تفنگ و ضربزن انداخته صفوف مخالف
را درهم شکست که زنگ از آیینه دلهای برادران بزدود و خود بسیاری از مخالفان را بخاک
هلاک برابر کرده بر باد فنا داد و چون زمان افواج اعدا از پی هم میرسیدند حضرت گیتی
ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکومک سپاه منصور میداد دفعه هندو بیک
قوچین را مامور گشت و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از آن
یونس علی و شاه منصور برلاس و عبد الله کتابدار و از پی ایشان دوست ایشک
آقا و محمد خلیل اخته بیگی بکومک مامور شدند و برانغار مخالف کرات و مرات حمله بر
جوانغار لشکر فیروزی اثر آورد و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد و بعضی را
تیرباران بلا از میان دور میکردند و برخی را برق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند

میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را فرمان شد

و مومن اتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آیین شتافتند
و ملا محمود و محمد علی اتکه باتفاق ملازمان خواجه خلیفه بکومک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل
سلطان و عبد العزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین یارکی
مغول غانچی سلطان بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعه دیوانیان بکومک
ایشان رفتند و همه بهادران لشکر فیروز جنگ کمر عزیمت جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته
بودند لوای کبریای کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمه امید مخالف را از خاک ناکامی
انباشتند شعر گره بر گره دست پیکان زنان ٥ زره بر زره پشت رویین تنان ٥
ز هر سو سنانهای خارا گذار ٥ فرو بسته راه سلامت بخار ٥ درخشنده شمشیرهای بنفش
ز دیده بصر برده از درفش ٥ غبار زمین کله بر ماه بست ٥ نفس اندرون گلو راه بست ٥
و چون زمان کارزار را ز بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت ملازمان خاص پادشاهی
که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از چپ و راست قول بیرون آمده و جای
تفنگچیان را در میان راه گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارت والا جوانان شجاعت
نهاد و دلاوران جلادت آیین چون شیران زنجیرگسل خود را باختیار خود یافته دلاوری
داد جگرچاک تیغ و شتاباشتاب تیر بافلاک رسانیدند و نادر العصر علیقلی با توابع خود
در پیش قول ایستاده بودند و در انداختن سنگ و ضربزن و تفنگ کارنامها بتقدیم
میرسانید بمقتضای این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد شد که ارابهای قول پیشتر
روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت
بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالی این معنی را مشاهده نموده به
تموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبال منش حمله بر صفوف مخالف آوردند و در اواخر
روز دایره قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسره لشکر خذلان نورد را ربوده و
رانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بنحوی از صولت صدمات
دلاوری بر آن گروه پریشان روزگار تاختند که همه آن تیره بختان دست
از جان شسته و دل از زندگانی در برگرفته بر جانب راست و چپ قول پادشاهی

داد دلیری

حمله آوردند و بغایت نزدیک رسانیدند و عزائم عالی درجات بهمت والای ثبات و قدم استقامت
استوار داشته اطمینان نبرده صدمات مردان مرد بکار بردند و تا پایهٔ آسمانی مخالف را مجال
قرار و محل سبط نمانده تا آن تیره بختان سیه روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف فرو
گذاشته رو بگریز نهادند و این مصاف مردآزما بنجابی بسلامت برده مفتوح داشتند نسیم
فتح و ظفر بر اهتزاز اعلام دولت انتما وزیدن گرفت و غنچهای نصرت و تأیید از اغصان توکل
و نو دمیدن بشکفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمهٔ تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت و چون
گرفته چند که بقیة السیف بودند رخسار غبار آلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود بجاروب
هزیمت از میدان بردایک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند حسن
خان میواتی بضرب تفنگ در گذشت و راول اودیسنگ و مانکچند چوهان و رای چندربهان
و دولیت رای و کنگوه و کرمسنگ و دو کرمسی و بسیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه
عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای ادبار لشکر اقبال نیست و نابود شدند
و محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علیخان و بعضی دیگر را بتعاقب راناسانکا تعیین
فرمودند و حضرت گیتی ستانی کامیاب اقبال شده بدین نصرت عظمی و عطیهٔ علیا سجدات شکر
گذاری باری عز اسمه که گشاد دولت صوری و معنوی بازبستهٔ سلسلهٔ تقدیر اوست بجای
آورده بنفس نفیس یک کروه از جنگ گاه مخالف را رانده بیشتر بردند تا آنکه شب در آمد و روز
سیاه بود بر دشمنان و سپید بر دوستان عشرت بر دوستان تمت از حمیند از کار اعدا ساخته
دکوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزلگاه رسیدند
و چون تقدیر ایزدی رفته بود که آن مخذول دستگیر شود از آن مردم که در پی مردم گریخته
نامزد شده بودند اهتمام شایسته بظهور نیامد آنحضرت میفرمودند که وقت تاریک بود بایستی
کس گذاشته کار را خود بایستی رفت تاریخ این ظفر که از افاضل گرامی مقرر بود تاریخ این فتح
عالی را تاریخ پادشاه اسلام یافت و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود آن
حضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در تاریخ فتح دیبالپور شده
بود که وسط ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند چون فتح چنین بهجت کشورگشایی روی نمود و تعاقب

رانا سانکا نموده بولایت او شتافتند موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد
و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که
درمیان دوآب سر فتنه برافراشته قصبهٔ کول را گرفته و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر
منصور نزدیک آمد و تاب مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه آگره رسید
آن شوربخت پریشان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسیدند و چون
تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود با نصوب شرف نهضت اتفاق افتاد چهارشنبه ششم
رجب بر نواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد و خزاین الور در انعام حضرت
جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بنوعیت انتظام شرقی رجوع
بسمت مستقر خلافت روی نمود **رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهان**
نورد حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت
بر ذمه سلطنت علیا لازم بود وقت مقتضی او در سال نهصد و هفده که خان میرزا بموجب طبیعی
رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بآن حضرت مکرمت فرموده
بودند و اکثر ملازمان در آن خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی
کوکبهٔ اقبال فروغ ناصیه اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال بی مثال قرة العین السلطنة
والخلافة ابوالنصر نصیر الدین محمد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت
آن ممالک فرمودند و در همین زودی توجه والا باستیصال بنی افغان که در زمان آشوب
رانا لکهنو را محاصره نموده گرفته بودند مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم
بابا قشقه و ابوالمحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد کر
رانی و تاتارخان خان جهان را بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بختبرگشته
باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود در گذاشته نقد جان در کف گرفت
و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بعزم عالی دار الخلافه آگره
را با سامان بخشیدند و در نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده از آنجا بسنبل توجه
گماشتند و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و در بیست و ششم صفر

فرجهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل بسعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت بکشتی سوار
شده استقبال فرمودند و لوازم فتوت بجای آوردند و چون خبر متواتر رسید که میدنی حاکم رای چندیری
جمعیت میکند و رانا نیز استعداد پیکار مینماید و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد بنابرین
بساعت سعادت افزا متوجه چندیری شدند و شش هفت هزار جوانان جان نثار کارگزار را
همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه هفتم جمادی
الاول فتح چندیری بروجه دلخواه نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ این تاییدات الهی است و بعد از
حصول این مامول چندیری را بمحمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و یکشنبه دوازدهم
جمادی الاول واقعه اتفاق افتاد و از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات
بصوب چندیری رانا اراده طغیان نموده لشکر میکشید و چون بایرج رسید آفاق نام ملازم حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی آنرا محکم ساخته و آن شب که آمده محاصره نمود شبی یکی از
بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شد تهدید نمود چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب
بیدار شد و لرزه بر اعضای او مستولی گشت تب کرد و بدان حال مراجعت نمود در اثنای راه بسپاه اجل
برو تاخت آورده ازین عرصه او را رحمت داد و عساکر فیروزی چون از آب برماتور میگذشت بمسامع
علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند
و قلعه شمس آباد را از ابو المحمد نیزه دار بزور گرفته بنابران عنان عزیمت با آن حدود منعطف
شده جمعی از بهادران کار طلب را پیشتر روانه ساختند بمجرد دیدن سپاه ظفر نگاران سپر
معروف از قنوج گریخت و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ
گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید
و روز جمعه سیوم محرم نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش
از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه
کرنا شورا بود و الیار مخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت
و مانسنگ فرموده متوجه دار الخلافه شدند پنجشنبه بیست و نهم محرم دار الخلافه نیز بمقدم گرامی
مورد سعادت شد دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و

عرایض

عرایض متضمن انواع خوشدلی آوردند مرقوم بود که از صبیه قدسیه یادگار طغائی در خانه حضرت
جهانبانی فرزندی شد و نام آنرا الامان نهاده اند این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارت ناسنجیده
میشد خوش نیامد و نیز چون پی استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد رضاجویی پدر و
آنکه چنین پدر و چنین پادشاه مثمر سعادت صوری و معنویست و ناراضی مندی باعث صد گونه
ناپسندیدگی ظاهر و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب بشتافتن آن نوباوه سلطنت را ازین
جهان گذران از همین ناراضی مندی دانند در پیش فراخ دامان روزگار چه دور باشد و چون
دار الخلافه مستقر رایات عالیات شد با سلاطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک
و هند بآیین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیه شرق و اطفای نایره تمرد و عصیان ارباب گنگ
فرمودند و بعد از گفت و گوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا
عسکری با لشکری گران متوجه شرق شود و آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده
درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند و بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع الاخر
میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند
و در سیوم جمادی الاول خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد از شکار
مراجعت نموده بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار داد که خود نیز بدولت و اقبال
یورش ممالک شرقیه نمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمد که حضرت جهانبانی لشکر آن
اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را با خود همراه ساخته با چهل و پنجهزار کس بر سر سمرقند
عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت
که اگر کار از مصالحه گذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلحگونه نمایند و در
فرمان عطوفت تبیان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته بودند که
انشاءالله سبحان الله چون کار هندوستان که قریب اختتام است بانجام رسد مخلصان
هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این
یورش را جمیع بندهای آنحدود نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت
و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند درین روز ایلچیان نصرت

شاه والای سکالش پیشکشهای گرامی آورده الطاف رسیدگی نمودند و نوزدهم دوشنبه جمادی الاخری
در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با لشکر خود
آنطرف آب فرود آمده باشند و در نزدیکی کرده جنر ویران شدن محمود خان پسر سکندر
رسیده تا حدود غازی پور شتافته بهوج پور و بهیه نزول اقبال فرمودند و در انجا ولایت
بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده
بجهة دفع شر بن و بایزید بجانب سروار نهضت اتفاق افتاد و مخالفان با فواج قاهره جنگ کرده
شکست یافتند و آنحضرت خرید و سکندر پور سیر فرموده و خاطر از بنیه و جمع ساخته بالغار متوجه
دار الخلافه آگره شدند و در اندک زمانی عرصه آن مصر اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت سرای
مقدس گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی یکسال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت
مظاهر بودند ناگاه یکبار شوق تحفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی
گریبانگیر شده بی اختیار عنان تمالک از دست داده و بدخشان را بمیرزا سلطان ویس که میرزا سلیمان
بدامادی او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند چنانچه در یک روز
بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور استسعاد
یافت و حیران شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق در اکشان کشان
میبرد و هرچند بدیده خیال جمال آن کعبه آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه
لقای جانفزای آن قبله اقبال را مشاهده مینمودند اما رتبه بیان را حالتیست
که بیان بکنه آن نشوان رسید و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت
فرمودند و از انجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت
گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافه آگره که از فر پایه اورنگ پادشاه سجده گاه سعادتمندان
روی زمین گشته بود رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرایب حالات آنکه
حضرت گیتی ستانی با والده ماجده ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول
بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال انجم سعادت
فروزان شد دلها گلشن و دیدها روشن گشت مقررست که هر روز شهریاران

عیدست

عیدست اما آنروز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست
روزنامه دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته
که در سال نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه
هندوستان شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام قرة العین سلطنت
میرزا الور برحمت ایزدی پیوسته بود و آنحضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روداده مقدم
گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت
بر مسند دین و دولت بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند بارها بزبان مقدس
ایشان میرفت که همایون مصاحب بی بدلیست والحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس
آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان که از خواقین
کاشغرست و نسبت خویشی دارد و با این همه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمده
رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خود رشید خان را
در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر از آنکه او به بدخشان آید میرزا هندال رسیده قلعه
ظفر عزت گاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره قلعه نموده بی بهره بکاشغر
مراجعت نموده و در هندوستان بموقف عرض گیتی ستانی جهانبانی رسید که کاشغریان آمده بدخشان را
متصرف شدند آنحضرت بجهة مهام انتظام مهام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند
خواجه از معامله نافهمی تقاعد نمود آنحضرت با حضرت جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار
در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان
عرض کردند که از محرومی سعادت بوده فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان
امتثال حکم اقدس را چاره نیست بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند
و سلطان سعید نوشتند که باوجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود اکنون
میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادم اگر حقوق را منظور داشته بدخشان را
بسلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارند بدهند بموقع خواهد بود والا ما از ذمه خود
ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از آنکه

بکابل رسید بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گذارش یافت و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید همایون میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت بودند بسنبل که بجاگیر ایشان طاری شده مقرر بود رخصت فرمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضهٔ تب بر اعتدال مزاج ایشان طاری شد و رفته رفته بامتداد کشید و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و از آنجا بکشتی روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا که در پای تخت حاضر بودند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هر چند اندیشه در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زایله رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت روزی در اطراف آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشه معالجه میفرمودند میر ابوالبقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای صوری از معالجه آن عاجز شده چاره کار چنین دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستانی کشورگشایی فرمودند که بهترین چیز نزدیک همایون منم بهتر و بیشتر از من همایون چیزی ندارد و من خود را فدای او میسازم ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایه دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود ازانچه از بزرگان پیش نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس بی بها که از مواهب غیبی در جنگ بدست افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند شد خود را فدای او میکنیم که کار بر وی سخت شده و طاقت از ان گذشته که بیطاقتی او را توانم دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد و آنگاه بخلوت مناجات در آمده شغل خاصی که این طبقه در فدیه را میباشد بجای آورده سه بار برگرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند

چون

چون دعوت ایشان بعز اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم حالحال حرارت غریبه بآنحضرت عارض شد و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانکه در اندک صتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی صفات گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد کبدی رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از جهات ال هویدا گشت تا آنکه با دل بیدار و حقیقت بین ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده ست بیعت خلافت را بر دست همایون نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایه سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند واجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصایح بلند و وصایای گرامی که سرمایه دولت ابدی و پیرایه سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الهی و رعایت رعایا و کافهٔ خلایق و عذر پذیرفتن معصران و مقصران و گذرانیدن جرایم گناهکاران و رعایت حزم کارآگاهان و از پا انداختن سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرمودند و بزبان اقدس راندند که خلاصه صایای ما آنست که قصد برادران نکنند هر چند سزاوار آن گردند و الحق پاس وصیت آنحضرت د که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند نانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی دوس مکانی میر خلیفه از آنجا که عالم بشریت بواسطه توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر او اه یافته بود کوتاه اندیشی گشته میخواست که مهدی خواجه را سلطنت بردارد و خواجه از تبا ی ودستی و نامعامله فهمی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگامه هجوم گرم ساخت آخر الامر بوسیله درست گویان دوربین میر خلیفه براه راست آمده ازین اندیشه زآمد و خواجه مذکور را منع کرد که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسی بخانه او نرود تا آنکه بجای خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاول نهصد و سی هفت در رباغ که بر لب آب جون در دار الخلافه آگره سر بر کرده آن نهال اقبال بود این ر بیوفا را بدرود کردند فضلای عهد در تواریخ فوت آن حضرت قصاید و تراکیب

بامن

گفته‌اند از الجمله مولانا شهاب الدین معمایی این مصراع تاریخ یافته ع همایون بود وارث ملک وی ه می‌بایست
که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بر فرما گفته اید مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را
که اول بخت بلند باشد ه دوم همت ارجمند سیوم قدرت کشورگشایی چهارم ملک داری
پنجم کوشش در معموری بلاد ششم صرف نیت بر رفاهیت عباد هفتم خوشدلی ساختن سپاهی
هشتم منضبطات ایشان از تباهی تمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند و در فضایل کمیته متعارفه
رسمیه روزگار نیز سرآمد بودند آنحضرت را در نظم و نثر پایه عالی واقع بود خصوص در نظم
ترکی و دلاوری ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن
مندرج است و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفی است مشهور و نزد زبان دانان این لغت بمرتبت
نخستین مذکور رساله والدیه خواجه احرار را که دردانه‌ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده
اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع
بعبارت فصیح بلیغ نوشته اند که دستور العمل جهت فرمانروایان عالم و قانونی است در
آموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار و آن
دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتی که رایات
عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بودند میرزا خان خانان این
پراخان بفارسی ترجمه نمود تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان رشحات سعادت فایز
شود و گنج پنهانی او در نظر تهی دستان دانش آشکارا گردد و آنحضرت در فنون موسیقی
نیز دستگاه والا داشتند و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند از الجمله
از واردات طبع فیاض آنحضرت است بیت درویشانرا اگرچه نه از خویشانیم
لیک از دل و جان معتقد ایشانیم ه دورست بگو شاهی از درویشی ه شاهیم ولی بنده
درویشانیم ه و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انورست نظم هلاک میکندم فرقت
تو دانستم ه اگر نه رفتن ازین شهر میتوانستم ه تا زلف سیهت دل بستم ه از پریشانی عالم رستم
و آنحضرت را در عروض رسایل شریف است از آن جمله کتابیست مفصل که شرح
فن تواند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت بودند و سه دختر بلند اختر اول حضرت

جهانبانی

جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه دوم کامران میرزا سیوم عسکری میرزا
چهارم هندال میرزا صبیات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم هر سه از یک والده اند
و از جمله اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی
کامیاب سعادت بودند یکی میر ابو البقاست که در علم حکمت پایه بلند داشت دیگر شیخ زین الصدر
نبیره شیخ زین الدین خوافی بود و واسطه علوم متعارفه ورزیده بود و حدت طبع داشت
و از نظم و انشا آگاه بود و بمداوم صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود دیگر شیخ ابو الوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و
خوش طبع بود و شعری نیکو میگفت دیگر سلطان محمد کوسه لطیف طبع و شعرشناس بود از مصاحبان
میر علیشیر بود در ملازمت عزت میزیست دیگر مولانا شهاب معمایی حیری تخلص از علم و فضل و شعر نصیبه
وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق
و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر شیخ وداعی که شاعری تعیین بود بفارسی و ترکی شعر
میگفت دیگر ملا بقایی در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است
دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در
نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت و از فضایل و کمالات خصوصا طب بهرمند بود دیگر میر درویش
محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در
درگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر میر خواند مورخ و او فاضل خوش صحبت بود و تصانیف مشهور چون
تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از امرای
بزرگ و اهل نشست بود و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضایل ممتاز بود برادرش کچک خواجه
مهردار و معتمد خاص و اهل نشست بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ اخلاق پسندیده
داشت چون مقصود ازین شگرف نامه احوال سلسله علیه حضرت شاهنشاهی است از احوال دیگران
باز مانده شروع در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را
آماده احوال نویسی بزرگ دین و خدیو صورت و معنی میسازد حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین
محمد همایون پادشاه غازی مظهر کرامات عالی مصدر الهامات متعالی رافع سریر خلافت

عظمی ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سعادت نشان موسس قوانین
نصفت و عدالت مرتب براهین عظمت و جلالت منبع رافت و احسان مورد انهار علم و عرفان ابر
دررار صفوت و صفا بحر فتوت و وفا حق گزین حقیقت شناس کثرت آیین وحدت اساس هم
پادشاه درویش نصاب هم درویش پادشاه خطاب چمن پیرای نظام دین و دنیا نخلبند بهار صوری
و معنوی کرسی کره اسرار ابدی و ازلی عقاده اسطرلاب حکمت علمی و عملی در صعاب ریاضت و مناهل
افاضت افلاطون یونانی در فنون حکمت و مسالک همت اسکندر ثانی گوهر هفت دریا و فروغ چهار
گوهر مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر همای آسمان بال اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون
پادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و
جلباب عنصری انداخته بودند میدان عبارت در تکاپوی مدایحش تنگست و جولان افکار
از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ لله الحمد که نزدیک شد که بی اختیار دست از سلسله
علیه باز داشته در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنون شروع مجملی از وقایع بدایع حضرت جهانبانی
جنت آشیانی مینمایم که هم مقدمه نزدیک مقصود درین نیت و هم شرح احوال پدر پادشاه مرا مقتضی
هم جدای مجازی این خدیو آلهی را پرده کشایی کرده تشنه دلان دانایی را بزلال معرفت سیراب
میسازم و هم خود را تشنه جگر لب حل دریای شرح شمایل قدسیه این کامل الذات نزدیک میگردانم
حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید شاید گوی او مثل او می باید های های آن
گوهر یکتای دریای معرفت را مثل لجاجت سخن خود را آبی میدهم و برای خود کاری میکنم دل را
آشنای معرفت میسازم و زبان را جلای معنی می بخشم ای جویای دریافت سوانح آگاه باش
و پذیرای سخن شو که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه
ذی قعده نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات
عفاف ماهم بیگم واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسانند و سلطان حسین
میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شد که نسب عالی ایشان چنانچه نسب
والای والده ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن قدسی شباب نیز بهمان
سلسله مقدسه منتهی میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتی که به پرستش فرزندان سلطان

حسین

حسین میرزا از دولت اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حواله عقد در آورده بودند مولانا شهاب
تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و پادشاه صف شکن و کلمه خوش
باد تاریخ زمان سعادت قرین میشود که افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان ساماتی گفته تاریخ سال مولود
همایونش بست ○ زادک الله تعالی قدرا ○ برده ام یک الف از تاریخش ○ تا کشم میل دو چشم بد را
جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در دار الخلافه آگره بوده است
خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده و بعد از چند روز سیر دریا فرموده اند و سفاین طرب در بحر شوق
آورده یک کشتی پر از زر در آن روز انعام کرده اند و بدین زر بخشی بنام دولت را اساس زرین نهاده
آری کسی را که فرمانروای جهان گردانند اول داد و دهش را بدو کرامت فرمایند نظم نه هر مردی
سروری کند ○ سر آن شد که مردم نوازی کند ○ دد و دام را شیر از آن گشت شاه ○ که مهمان نوازست در صیدگاه
و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریر آرای که از شرف
بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامکاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سروری و سروری
از لایحه مجد و جلالش هویدا بود و جلوه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا باشد که
حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی ظهور داشت و همین نور بود که از آدم تا نوح [illegible] در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی
جلوه گر شد و همین نور بود که از صدف بحر عفت النقوا در نقاب موالید از اصداف ولایتناهی الوجود گشت
و همین نور بود که بروشنایی آن اوغلان دولت آرای شد و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه
استعدادات نور افزای بود اسرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایره حصر و احصار
بیرونست هر کس را قوت شناخت کنه این معانی نیست و قدرت دریافت این دقایق نی و مجال
حضرت جهانبانی بنیروی نور ایزدی که در چندین دهور و اعصار روشنی خاص لباسی مخصوص
پوشیده جان افروز بود نزدیکست که بظهور اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای صوری و معنوی
از پیشطاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در
ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی مصروف رضاجویی پدر بزرگوار سپهر مقدار
داشتند و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده بودند و با این بزرگی

و بزرگ منشی نیکو کاری بخود نیند اختند و خود را در میان ندیدند و لهذا بهمین نیت درست و همت بلند
بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت
قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت و رحمت جمع ساخته جهان آرای بودند در اقسام
علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات
عالی صفات فراهم بود چون در رعایت مراسم وصیت تقسیم مملکت صوری پرداختند غایت
عدالت کار فرمودند و کمال انصاف ملکه و فور تفضل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات
معنوی که سلطنت حقیقی همان تواند بود آن خود عطیه الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت
داشت که هیچیک را از اخوان را از نعیم آن موائد میراث بهره نرسید و هریکی از منسوبان درگاه را
مواجب و مناصب عنایت فرمودند محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبهل بمیرزا
عسکری اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مرحمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و
مسلم داشتند و باین تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر
منصوره در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا ابن بدیع
الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی
بوده بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و ناقص بینی آستین منازعت می افشاند
کمر خدمتگاری برمیان موافقت بست و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعه
کالنجر متوجه شدند و قریب یکسال آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد
حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح
و زاری او داشته او را بخشیدند و از علم مراجعت افراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج گیتی
ستانی آمده بمحاصره آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعه اساس در تصرف سلطان ابراهیم
بود از جانب او جمالخان خاصه خیل سارنگ خانی بحراست او اشتغال داشت بعد از قضیه سلطان
ابراهیم چون پیمانه عمر جمالخان از بداندیشی سپهر نابرخوردار او پر شد شیرخان بعنوان زن
کوچ او را که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود بزنی خواست و باین
حیله این چنین قلعه عالی را بدست آورد شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشا آگاهی

اما لکن سپه خود را با جمعی از معتمدان در آن قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاردان را
فرستاده در گریزت سخن سرا شد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخنان او را بموقف قبول انداختند
و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات مواکب پادشاهی
محفوظ ماند اسباب نخوت و استکبار سرانجام داد این پسر پیوسته ملازمت بوده دایم
خدمت کردی و در هنگامی که رایات جهانگشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسیدن
سعادت از موکب همایون گریخت و در نهصد و سی و نه که بین و بایزید از گروه افغان سر فتنه برداشته
بود تا آنحضرت متوجه شرق رویه شدند و بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین بشیب عدم
فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساختند و سلطان جنید برلاس را
جونپور و الحدود مراجعت نموده چون طنطنه ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار
ممالک هندی یافت در نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا بمصحوب
ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسله اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش
خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و هم درین سال
قریب دارالملک دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آنرا دین پناه نهادند
و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان
میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند آنحضرت عنان عزیمت بجانب این
گروه منعطف ساخته برکنار گنگ نواحی بوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با
لشکران از آب گذرانده برسر باغیان فرستاد و بتایید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد
زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند محمد زمان را مقید ساخته
به بیانه فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایه اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا
قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر کرده از بند برآمده گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر
رفت و اکثر معموره و ملکهای هندوستان که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی
گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح نشده بود بیازوی دولت و نیروی اقبال
خود تسخیر نمودند **ذکر آمدن میرزا کامران از کابل** چون میرزا کامران خبر تفلق رسیدن

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی بچه سلگی میرزا عسکری را قندهار سپرده
متوجه هندوستان شد که شاید کاری تواند پیش برد هرگاه تاج دولت تارج دولتمندی یافته حمایت
ایزدی وصیانت آلهی نگاهبانی او کند اندیشه تباه او جز تباهی شدن چه گریزد چنین روایت
کنند که دران ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران
این اراده بخاطر آورده با قراچه بیک از راه مکر و تلبیس شبی اعراض کرده سخنان درشت با او
گفت و قراچه بیک شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گرفته بلاهور آمد و میر یونس علی
مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجای آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود میطلبید و با هم
صحبت دوستانه میداشتند و قراچه بیک منتظر فرصت میبود تا آنکه شبی در مجلس شراب در
هنگامی که سپاهیان عمده او بجای دیگر رفته بودند گرفته در بند کرد کسان خود را در دروازهای
قلعه لاهور تعیین کرده بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر فرصت این
معنی بود ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را
بند برآورده عذرخواهی کرد و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول
خدمت نکرده از و رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران
کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیین نمود تا کنار آب ستلج که آب لودیانه اشتهار دارد
تصرف درآورد و از راه کریزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعای
مقرر داشتن این محال کرد و حضرت جهانبانی نیز از آنجا که دریای جود ایشان موج خیز بود
این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری و پاس مصالح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی مقرر داشتند یعنی در مسلم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا از این
عاطفت غیر مترقب شکر آنها بجای آورد و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد و بعد از این میرزا
پیوسته ارباب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانبانی گفته فرستادی از آن
جمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد **نظم** حسن تو دم بدم افزون بادا
طالعت فرخ و میمون بادا ٭ هر غباری که ز راهت خیزد ٭ نور چشم من محزون بادا
گردکان از ره لیلی آید ٭ جای او دیده مجنون بادا ٭ هر که گرد تو چو پرگار گشت

او

او از این دایره بیرون بادا ٭ کامرانا تا جهان بزات تو باد ٭ خسرو دهر همایون بادا
و همانا که دعای او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دایره اعتبار ملک از دایره
هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی
نظر بر ظاهر انداخته او را محمول بر اخلاص و خیرخواهی میداشتند و بمحض التفات جایزه عمل تخریب
ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری
می ایستاد و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد و در نهصد و سی و سه ایالت قندهار میرزا
کامران بخواجه کلان بیک داد و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد در اثنای راه بهزارها
جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را این ناخوش آمده قندهار را از و تغییر کرد **نهضت موکب
معلی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت** چون خاطر معلی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ممالک محروسه فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقی
معطوف داشتند که بنیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود رایات اقبال بعضی گنار که در حدود
کالپی است رسیده بود که خبر بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر قلعه چیتور محاصره نموده و جمعی کثیر همراه تاتارخان
کرده است و باندیشه تباه خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستخاره بخت بیدار در
جمادی الاول نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلند آوازه گردید
بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشه بلندپروازیها
میبود و خار آرزوی تباه در جان شکسته میداشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که بجد او
میگشت و بچشم عبرت کارنامه جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که سلطان ابراهیم
واقع شده دیده بود بهیچ وجه مقابل سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد
و این معنی را اکثر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد چون تاتارخان آمده او را دید همواره معتقدات خاطر
باطل خاطرنشان میکرد و پیش آمدن از حریم ادب آسان وا مینمود و سلطان بهادر چندانی
مقید نمی شد تا آنکه روزی پوستکنده بتاتارخان گفت که من تمام تکرار دستبرد این سپاه مشرف
بوده ام لشکر گجرات حریف ایشان نیست من سه پر چهل لشکر اینها را بخود رام خواهم ساخت و بهمین
ابواب خزاین گشاده زر بخشی کردی و ازین جنس لشکر که حکم نمود بی بود داشت تا ده هزار ملازم خود ساخته

بود درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیک طغایی که نگاهبانی او بود از بند خانه برآمده بگجرات رفت و والی آنجا بمقتضای سودای خامی که بجهت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال او می‌پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که جماعه حقوق خدمت بعقوق مبدل کرده‌اند و بآن صوب گریخته رفته‌اند بدرگاه معلی فرستاده یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد سلطان بهادر را از معامله فهمی یا مستی دنیا در جواب نوشت اگر بزرگ زاده پناه باو آورد نقد رعایتی باید بجا آورد محبت و اخلاص منافاتی ندارد و عهود و مواثیق مصرفی نمی‌رساند چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر از کمال موافقت بود سلطان علاء الدین او را و چندان سلاطین نژاد آن سبقت سیاست از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار ردی دیدند و این معنی اصلا باعث فتور در مواد مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان غیر از نیست امری که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد مطلقا بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و این دو بیت درین جریده اقبال درج بود

شعر

ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است ٥ طوطی لک از زبان تو با دل موافقت

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ٥ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ٥

زنهار و صد هزار زنهار پند ما را بگوش هوش شنیده آن مخذول را با پایه سریر اعلی فرستد یا دست رعایت از تربیت او باز داشته در آنولایت نگذارد و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاء الدین و امثال او کرده‌اند این قیاس مع الفارق را چه پایه قول الخیر دیگر بود و این طراز دیگر است و شاید از جراید تواریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه مشار الیه بجنگ اشتغال میداشت اما قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح از حمایت و رعایت آنها منع فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدر بود بظهور رسید سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدمستی جواب ناهوشمندانه نوشت درین میان تاتارخان سخنان دور از کار که فریبنده کوته اندیشان تواند بود سلطان بهادر تکلیف و در روان ساختن

خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت و اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بعشرت خو کرده و فراغت دوست شده است و آنچنانکه سلطان دیده بود نمانده بنابر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان آماده ساخته بیست کرور از خزانه قدیم گجرات که چهل کرور در معمول الملکی است بقلعه رنتهنبور فرستاد که بصلاح تاتارخان در مواجب سپاه خرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تاتارخان با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید و برهان الملک بنانی و طایفه از گجراتیان را نامزد ساخته که بکده و ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند و بخیال آنکه در لشکر منصور راسیکی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت هر چند تیزهوشان کاردان گفتند که بکجا رفتن لشکر مناسب می‌نماید سودمند نیامده و تیزی منشی همان سکتی را بر فرد تصحیح بر وجه ظهور نگاشتند فایده نکرد چو ز اندیشه نادرست راه داد که چون طبقه لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در میان سلطان مصرفی ندارد و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد تاتارخان را بعزیمت بی اصل روانه سمت دهلی داشت و خود را خارج و داخل ساخته داعیه محاصره قلعه چیتور پیش گرفت تا هم قلعه را بگشاید و هم در وقت حاجت میان در باد الودیان بند پوشیده نماند که سلطان علاء الدین عالمخان نام داشت او برادر اسکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود و بعد از قضیه سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نموده در حدود سهرند دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت و باتفاق جمعی از افغانان دوری متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم بقصد پیکار برآمد و نزدیک هودل چون هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاء الدین مقاومت جنگ با هر صف را در خود ندیده شبیخون آورده کاری نساخت و حیران زیاده بازگشت و از راه سالوسی و بد دردلی بکابل رفت و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهی یافته به بدخشان فرستادند و بدسگالی افغانان سودا گر از قلعه ظفر گریخته بافغانستان آمد و از آنجا ببلوچستان پیوست و از آن دیار بگجرات شتافته چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمیع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغان و غیره برو گرد آمد تا آنکه آمده

بیانه را گرفت و چون حضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند این خبر
رسید عنان توجه مصروف ساخته در زودترین هنگامی بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرموده
اند و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فخر علی و زاهد بیک
و دوست بیک را باجده هزار سوار بدفع این فتنه روان ساختند و فرمودند که دفع این فوج بزرگ
که بجانب دهلی روی می آید در معنی استیصال فوجهای دیگرست پس همان بهتر که همت بر دفع
همین فوج گماشته شود و چون افواج قاهره نزدیک مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده
هر روز جمعی از ایشان جدا می شدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی به هزار سوار کشید
چون بابرام تمام این لشکر اختیار کرده بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت و نه روی
جنگ کردن آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه در آمد و چندانکه توانایی داشت دست و
پا زده و آخر کار بی دست و پا شده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک گشت و از پراکندگی
این لشکر عظیم که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و آن دو فوج دیگر از صیت
نصرت و اقبال لشکر منصور خود بخود پراکنده شدند

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانگشای از
اندیشه تسخیر گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان
آرزو می خواهد که ملکی را بقدوم والا گهری آرایش بخشد ناگزیر اسباب آن را آماده می سازد
و مصداق این معنی کردار والی گجرات است و از غرور ذاتی و هجوم خوش آمدگویان و فزونی مستی و سامان
و کم هشیاری و هوشیاران بی جهتی نقض عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور نا
ملایم شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد بنابرین در اوایل
جمادی الاولی نهصد و چهل و یکم بتایید دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب
سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعه رای
سین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که از قلعه
از پادشاهست و ما بنده پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد
بود الغرض چون مقصد فتح ممالک گجرات بود و آن منقید ناشده متوجه ولایت مالوه شدند و چون بیک منزلی مندسور

مخیم سرادقات اقبال شد طنطنه یورش جهانگشایی و کوچ بکوچ نهضت افواج منصوره و سلطان
بهادر که قلعه چیتور را محاصره داشت از خواب غفلت بیدار شده با ملازمان خود مشورت نمود جمعی ازان
شدند که مهم قلعه همه وقت میسرست و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمی رسد مناسب وقت آنست که مهم
قلعه را موقوف داشته روی بروی لشکر پادشاه شویم صدر خان که سرآمد طبقه علم و فضل بود
در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای بتدبیر میرزیست گفت مناسب آنست که کار قلعه
را نزدیک رسانده ایم باخر رسانیم و ما که بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام نخواهد آمد و اگر بیاید
در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمده و از روی استقلال
ثبات قدم ورزید تا آنکه در سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح ساخت
و بصوب موکب عالی روان شد مخیم اقبال عرصه جنگ بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید
آنحضرت تیز تر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات آگره است در کنار کول آب
که در کلانی و پهناوری دریایی بود از دو جانب این دو لشکر فرود آمده و در میان هراول
حضرت جهانبانی تگچه بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر سیه علیخان و میرزا مقیم که خراسان
خطاب داشت کارزار پیوست و مخالف از شکست افتاده و سلطان بهادر زیر شکسته
خاطر شد تاج خان و صدر خان با او گفتند لشکر ما تازگی فتح چیتور کرده و هنوز چندان ضرب و حرب
لشکر پادشاهی ندیده بدل قوی بکارزار جنگ خواهند پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد
رومی خان که توپخانه حواله او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه عظیم همراه داریم با وجود
چنین استعداد و آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار کرده ارابه
بیرون خندق زده اول این سلاح را دو دست کار فرماییم تا لشکر مخالف روز بروز تفنگ
پذیرفته از هم پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر بر همین قرار دادند همواره
هنگام جنگ گرم میشد پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روز جمعی
از بهادران و کینه خواهان بزم باده پیمایی گرم کرده بودند هر یکی سرخوش گشته سخن از
فراخی میراندند یکی را که هوش معامله دانی بکمتر مانده بود حکایت در آمد که از گذشته تا کی
حرف سرایی شود امروز که غنیم در برابرست متوجه او باید شد و عیار کار خود را ظاهر

اعلام

او را بجود از نسبتهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر
میرزا و قاسم حسین سلطان و میر هندو بیک را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند آری کسی
بتیره رایان نشیند تیره رای شود خصوصا عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان که قدم صدق
وسعه او باشد شعبده بازانه پیش آمده نزد بی دعت بازد هرآینه او را چنین روز پیش آید مجملا آنکه
چون صدر خان و عماد الملک از انجا روان شده ذرات بقلعه مندو برآمدند و حضرت جهانبانی
نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در بغلچه نزول اجلال فرمودند و در قلعه نجم اقبال گشت و
رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست و خلعت سرافرازی یافت و روز چهاردهم
سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه جوری مهیر بر قلعه مندو برآمد و سخن
صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور کالحال بدست آمده از سلطان باشد و مندو آنکه و بکلانمان
حضرت جهانبانی متعلق شد مولانا محمد پرغلی از طرف حضرت جهانبانی و صدر خان از طرف سلطان
بهادر در نیلی سبیل با هم نشسته قرار دادند و در آخر همین شب حارسان قلعه از نخست تردد
مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت طریق مقدار دویست نفر نعبی زد با نهاده
برجی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند و از دیوار حصار خود را پایان انداخته دره از قلعه را
که در آن سمت بود گشودند و اسپان را درآورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از راه در
وازه درآمدند و خبر بصاحب مورچل که ملوخان مندو والی بود و لقب قادرشاهی داشت رسید
خود را بر اسب گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادر
شاه بیدار شده درمیان خواب و بیداری او کمر بر نهاده و با پنج چاری بیرون شتافت و در
اثنای راه سهوت رای ولد سلهدی که از جمله مجلسیان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد
و چون بدروازه سرمیدان رسیدند از سپاهیان نصرت قرین قریب بدویست سوار روی برو
آمدند سلطان خود اول بر اینها تاخت و چندین دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شکافته با ملوخان
و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه سونگیر آمد و اسپان از طنابها بسته پایان فرستاد و خود نیز
بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود و بوربی
نام او یکی از نوکری سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان را شناخت

ساخت و بی آنکه بهوشیاری لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان منکب که قریب بدویست کس
بودند مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با
قریب هزار کس بیرون آورده آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که کمیت
در نیاید و گجراتیان را تزلزل از دست رفت و انهزام یافته باردو درآمدند و این رزم دوستان کارنامها
کرده معاودت نمودند صیت این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن
از قلعه را به خویش کم کسی برآمده و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد غله میزدند
تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم بهم آمد و از این طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مرتبه
مردم گجرات تیر انداخته گریختند و حیله و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر پادشاهی را بر مجرای
توپخانه رسانیدند و بیک بار توپها را آتش دادند از زور بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید
بعد از هفده روز که ساعت فتح ربود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر
رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس تنگتر میکشید و بیدولتی را اسباب
آماده تر میگشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر
خود ویران شده بود تا تمام ضرب بر نهاد و دیگهای کلان را بر دار کرده آتش دادند تا همه درهم
شکنند چون شام درآمد سلطان بهادر با میران محمد شاه و پنج شش کس از نزدیکان خود
از فوجه سراپرده بیرون آمده رو بجانب آگره کرده بجهت غلط کردن بجانب مندو روانه
شد و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست
متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا جمعی جهت فتنه و فساد و صوب لاهور رفت
آن روز قریب و تیو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی
معلی ظاهر نبود و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و
انتظار ظهور بشارت فتح غیبی داشتند تا آنکه بعد از یک پاس روز معلوم شد که سلطان
بهادر بصوب مندو فرار نموده است بهادران لشکر فیروزی منزل اردوی سلطان بهادر
درآمده دست بغارت گشودند و اسباب و اموال فیل و اسب فراوان بدست درآمد و خداوند
خان که هم استاد بود و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آن حضرت

روز عید رمضان محمد زمان میرزا با [illegible] کمی از قوم جوانب بخشی نهاده برآمد

شنیده را

و بخان کجت خان از کهنه عملگی شنیده انگاشت تا انکه سلطان بجانپانیر بسلامت برد و تا رسیدن بقلعه جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیب فرستاد سخن چون باینجا رسید اندکی از اغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه انچنین تیز دستی نموده بالای قلعه شدند و رفتند وانچنین کارنامه جلادت نمودند دران سحر خبر متحصن بیرون نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر در آمدن جنود اقبال در درون قلعه هندو و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت سوار دولت شده متوجه گشتند از دروازه دهلی در آمدند صدر خان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم اعیان عنانش گرفته بجانب سونکر بردند و کس بسیار همراهی او شتافته آنجا متحصن شدند و سلطان عالم نیز آنجا رفت ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد بعد از ان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدی از پیش صدر خان و سلطان عالم فرستادند این کارداران بنصایح گرامی دلهای ایشانرا اطمینان بخشیدند و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن محصنانرا امان داده بملازمت آوردند و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سر زده بود او را پی کرده رها کردند و اتفاق خسروانه در دواره صدر خان صدر پادشاه بظهور آمده بعد از سه روز ازین فتح از قلعه بپایان آمده با ده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی آثار بجانپانیر نزدیک شد بجانب دروازه نیلی قریب بحوض عماد الملک که سه گروه دوره اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر سلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر که بجانب تنکر لاوت بیرون آمده بجانب کنبایت فرار نمود و در شهر باشاره او در آتش در گرفت حضرت جهانبانی کشورستانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را آب رحمت فرو نشانند و میر هندو بیگ و جمعی دیگر در حد و جانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار با خود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکنبایت رسیده بجانب دیب شتافت و صد غراب جنگی را که بخیال فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او دیت رفت حضرت جهانبانی بکنبایت نزول اجلال

فرمود

فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از انجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کنبایت روانه ساختند سلطان چون بدیب در آمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی دیب بغنایم بسیار برگشته بکنبایت آمدند و بتاییدات آسمانی بهشتصد و چهل و دو فتح نمودند و بگجرات روی نمودند و آنرا گرباخدای بازگشتن و معیار آن بیت درست آینه مقصود را در کنار او نهند و در غره شعبان امین سال میرزا از لاهور بقندهار رفت و سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد و قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود و تا هشت ماه نگاه داشت و درین اثنا میرزا کامران با ستعداد تمام از لاهور نهضت نمود و میانه میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغزیوار خان که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانیدند و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید و شورش محمد زمان برطرف شد و نتیجه این داستان اقبال درسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون مشار الیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملک چنین معموره خالیست آنجا باید شتافت میرزا بجهت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد و میرزا محمد زمان سراسیمه وار چاره کار خود غیر از انکه باز بگجرات رود ندید محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت و درین سال میرزا حیدر کورکان از کاشغر راه بدخشان سر کرده میرزا کامرانرا دریافت و بار دیگر شاه طهماسب خود بخود بقندهار آمدند و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها را بجای مناسب ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانایی نبرد نیست و آمده دیدن در آیین نمک شناسی و در رسم حفظ حقوق صاحبی و نوکری روای ناچار خانه آراستن و مهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب دید اند و خود براه تته واچه بلاهور آمد میرزا کامران نگاه کورنش نداد که چرا این قدر

شوالستی نگاه داشت که خود را بیرون سازند و بعد از سه گذشت بسیار میرزا کامران سرانجام
نموده بار دوم به پرسش قندهار نموده متوجه شد. میر احمد را بجهت سر برای مهمات لاهور گذاشته
طهماسب پیشتر از توجه میرزا ابراغ خان قجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند
میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود برانجی امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف شده
استحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود بکجا کشید همان بهتر که ازین دست باز داشته
برشته مقصود شود القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بکنبایت نزول اجلال فرموده
بودند ملک احمد دلاور رکن داود که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولی واره بسر میبردند
بکولیان و گواران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رسیده اند
فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال آنکه پیر
زنی ازین معنی خبردار شده خود را بجای سراپرده پادشاهی رسانید و یکی از نزدیکان
درگاه گفت که حرفی ضروریست میخواهم بی واسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکنید
و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت باریافته شبخون را بعرض اقدس رسانید آنحضرت فرمودند
که این دولتخواهی او را از بند استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا به سیاست نمایند حسب
الحکم پیر او را سوار ساختند و بر سه دو موکل گذاشتند و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین را
آماده ساختند و بر دو موکل گذاشتند و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده
ساخته خود را کنار کشیدند نزدیک نیم شب یکبار پنج شش هزار بهیل و گوار بر سرا
پردهای دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند
گواران آمده بتاراج آن در پرداختند اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته
با خود داشتندی تلف شد از الجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد
و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی موجودست القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید
و بهادران جلادت آیین رو برین بی اعتدالان آورده بشمشیر تیز آن بیدولتان سیه بخت را منهزم و
و متفرق گردانیدند و آن پیرزن سفید رویی یافت و بکام خود رسید و سطوت غضب پادشاهی و صولت
قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کنبایت نفاذ گشت و بعد از آن قطع نظر

از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شده تا چهار ماه آن قلعه را
محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زادهای قصبه نریاد بود که از قصبات آن ولایتست و برشد و
کاردانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورده و با این همه
محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی جنگل راهگذار پیاده بصعوبت
میسر بود چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده
در قسم غله و روغن بعضی گران فروختن در پای قلعه میبردند و مردم قلعه طنابها فرو هشته زر
بپایان میفرستادند و متاع بالا میکشیدند چون مدت محاصره بدور دراز کشید روزی حضرت
حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند و محلی که جای در آمد عساکر
ممکن باشدی جستند بمرتبه آن طرف هالول که باغستان بود سیر کنان پیشتر رفتند جمعی که غله
و روغن فروخته بودند از میان جنگل بر آمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند
که این جماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه و تبر و تیشه
همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد که براستی سخن نگویند از سیاست
نجات نیابند ناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند و آنجایگاه را بنمایند
چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت همواری که بر آمدن در کمال دشوار است
بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار
فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج ردانکی برآیند سی و نه نفر بر آمده بودند
که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند بیرامخان بموقف عرض رسانید که اینقدار توقف
شود که مردم از میان راه بالاتر روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت خود و پیش شد و از عقب
بیرامخان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند
خود استاده و قریب سیصد جوان ازین سلم فولادی بسلامت بالا رفتند و حکم شد لشکر
نصرت پیوند که بمورچلها تعیین یافته بود حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ
مردم رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده
بشمشیر تیز اهل قلعه را پایمال ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس

بر مدارج فتح و دولت و اقبال متصاعد گشته اکثر از مخالفان تیره رای هر یک را سوراخی فرو رفتند
و نقاره فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جائی که بوده بالاتر بر سر کوهچه که از مولیه گویند
برآمد متحصن شد روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند او با وجود دانش و سر برای مهمات سلطنت
از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیئات نصیبه تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره‌مند بود و در مجلس
عالی برخصت نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرافراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل
مقربان عتبه سلطنت شد و یکی از فضلا تاریخ این فتح مه صفر یافته است و چون ولایت گجرات تماما
مهندری در تصرف اولیای دولت در آمد و از الطرف در عمل محصلی نبود رعایای احمدآباد و سلطان
بهادر وضعه داشت نوشتند که محصول ولایت رسید و عاملی که بر اسم تحصیل قیام نموداز وجاه
میت اگر کسی تعیین شود رعایا از عهده ادای مال بیرون آیند سلطان بهر یک از ملازمان خود که
ازین مقوله حرف میزد که همه را خاموش مییافت عماد الملک قدم جرأت پیش نهاده استدعای این خدمت
نموده بدین موجب بمقتضای برآمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نباشد عماد الملک
با دویست سوار متوجه احمدآباد شد و در راه بهر دو که میداشت مواجب چند نوشته میداد چون باحمدآباد
رسید ده هزار سوار بر او گرد آمد هر که دو اسپ داشت یک لک گجراتی باو میداد در اندک
فرصتی سی هزار کس فراهم آورد و مجاهد خان حاکم جونه گره با ده هزار سوار آمده باو پیوست و در ان
ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح چانپانیر و بدست افتادن اسباب و اموال فراوان بزم خسروانی
اشتغال میداشتند و پیوسته بر لب حوض دور و ده چشمهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب
مییافت و از جلایل شرایط و رندی آنست که چند کسان خاص ملازمان بساط قرب را ضابطه
چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط اندیش تعیین فرمایند تا همواره از نشیب
و خاست و مانده بود و آمد و رفت این گردجردار بوده از صحبت بد که بد رود و از اندیشهای تباه
نگاهبانی نماید علی الخصوص وقتی که خدیو زمان از کثرت مشاغل برده بر جزئیات امور نرسیده باشند
و باید که باین اکتفا ننموده منهیان راست گفتار درست کردار تعیین نماید تا همواره از حقیقت
احوال و مغز مقاصد این جماعت بمسامع اقبال میرسانیده باشند و اگر بسیاری از تنگ حوصلگان را
بواسطه دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و باده تقرب از هوش

برده در پای لغزش خسران ابدی اندازد و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی نماید چنانچه درین
ولا سانحه شد و شرح آن که در خلال احوال کشادهای فتوحات یعنی بزم آرای دولت
روز افزون بود چندین کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل باریافتگان حواشی
مجلس شده بود از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثال آن اتفاق نموده بباغستان
نالول که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد و هوای دلگشایش خون خفته را بجوش
آورد رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما
داده بودند کتاب ظفرنامه در میان داشته مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحب
قرانی میخواندند که آنحضرت در آغاز بهادری دولت از مخلصان جانسپار چهل کس همراه داشتند
روزی از هر یکی دو تیر فرا گرفتند و یکجا بسته بهر یکی دادند که بشکنند هر چند بر سر
زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد و چون این تیرها از هم کشوده و هر یک را دو دو تیر دادند
هر کدام تیرها شکستند آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم اگر مثل این دسته تیر یکدل باشیم بهر
جا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد باین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت چست کرده متوجه
ملک گیری شده بودند این بیخبران بی‌خرد این سرگذشت را شنیده خیال کردند که هرگاه آنجا
چهل تن لشکری بود از تائید آسمانی قیاس بر محض صورت نموده در اندیشه تباه افتادند
و خودها را چون شمردند چهار صد بشمار آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق
را در عدد و چهار صد اقوی یافته داعیه گرفتن دکن را جزم مصمم ساخته در ان بدمستی ساخت
دو از و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هر چند ازین نزدیکان دو نشان جستند
اثری و علامتی نیافتند عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده بتعقیب گرفتن ایشان هزار
کس تعیین فرمودند در اندک زمانی آن بخت برگشتهای اجل رسیده را دست و گردن
بسته بدرگاه والا آوردند روز سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سفید رنگ بهرامی
در بر کرده و بر کرسی قهر و غضب نشستند و زمره گنه کاران را کرده می آوردند و در حق
هر طایفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند بعضی را دست و پا بسته پیش پای
فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده اند به برداشتن بار از تن

اختصاص دادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بودند بی دست و پا
گشتند و فرقه که از خود بینی و گوش برای اوامر پادشاهی نداشته بودند گوش و بینی را بر جای
نیافتند و طایفه که سر انگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت بر پشت ندیدم بعد از
اختتام این قضا و احکام وقت نماز شام در رسید امام که خالی از فسادی نبود در رکعت اول
سوره الم ترکیف خواند بعد از فراغ سلام حکم انتقام نیفاذ پیوست که امام را ته پای فیل
اندازند که او عمده سوره فیل را کنایت خوانده و این عدالت بظلم فزود آورده فال بد زده
است مولانا محمد برقلی معروض عرضه داشت که این امام معنی قرآن نمیداند اما چون سوره آتش
غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب در جواب نشنید بعد از زمانی چون پرتو ساده لوحی
امام بر حاشیه صفحه قدسی تافت و اشتعال نایره غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده
تمام شب را برقت و بکا گذرانیدند و بعد از انصرام این امر تردی بیک خان را در چانپانیر گذاشته
رایات نصرت را متوجه احمدآباد ساختند و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد
الملک نیز دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ میکرد میان قصبه نریاد و
احمدآباد با میرزا عسکری که هراول بود چند منزل پیشتر می آمد روبرو شده جنگ عظیم در
پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که ناگاه ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ با جمعی
کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته سلطنه وصول کوکبه عظمت پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند
که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست
مخالفان معاروی نمود یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم
خان لودی و چندی دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت بدر برد و درویش
محمد قراشیر پدر شجاعت خان در آن جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات
پادشاهی شد و فتح بر فتح روی نمود در آن هنگام که موکب مقدس آنحضرت رسید از سه هزار
بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بود از خداوندگان پرسیدند که دیگر
احتمال جنگ نمانده یا نی او جواب داد که اگر آن علام مبروص یعنی عماد الملک خود درین جنگ
بوده جنگ آخر شد و اگر او خود نبوده است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است بتحقیق این

معنی

معنی مردم تعیین شدند دو کس زخمی که در میان کشتهای نیم کشته افتاده بودند از ایشان بوضوح پیوست
که این جنگ سرکردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب والا شکوه کوچ کردند نزول اجلال فرمودند
و میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت و چون این طرف حوض کانکریه
مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردوی بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواه
خواهد رسید و حکم شد که یساولان بر سر هر دروازه شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم میرزا
هیچکس دیگر بر آمدن نگذارند و چون بسعادت کوچ فرموده در حوالی سرکیج که معموره ایست دلکش
نزول اجلال فرمودند روز سیوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر بر آمدند و بعد از آن تنسیق مهمات
گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند و هندو بیگ را با جمعی کثیر کمک گذاشتند
که بهر جا احتیاط کمک شود خود را بآنجا رسانند و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند
قاسم حسین سلطان را بروچ و نوساری و بندر سورت مرحمت نمودند و دوست بیگ
ایشک آغا کمبایت و بروده یافت و محمودآباد بمیر بوجکه بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام مهام
گجرات صورت بست بدولت اقبال متوجه بندر دیب شدند در وقتی که موکب عالی از دندوقه که در
کروهی احمدآباد است گذشته بود عرایض دولتخواهان دار الخلافه آگره رسید که چون رایات عالی
از پایه سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان حدود در بغی و تمرد برداشته در اطراف
کشاده اند و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و مهو خان خروج کرده بر سر مهنر زنبور
جاگیرداران سرکار رهندیه آمدند و اموال خود را گیرانده با چین آمد و جمیع سپاهیان که درین
صوب جابجا تعیین بود در اوجین فراهم آمدند و ارباب فتنه کمبی فراوان آن شهر را محاصره نمودند
و درویش علی کتابدار حاکم اوجین بزخم بندوق درگذشت و باقی متحصنان قلعه امان طلبیدند
رای گیتی نمای بیان قرار گرفت که راجعت فرموده چند گاه در مالوه بود گجرات را
بمیرزا عسکری بگروه از امرا سپرده منده را مستقر اورنگ اقبال گردانند تا هم ملک
مالوه از اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات که تجدید مفتوح گشته و ضبط در آید و هم
نایره فتنه و فساد که در حدود دستور خلافت اشتعال یافته منطفی شود و بنا بر آن
عنان معاودت معطوف داشته بکمبایت نزول اجلال فرمودند و از آنجا

به بروده بروج و از انجانب سورت تصریف اعنه اقبال نموده از ان راه بسیر اسیر و برهانپور توجه فرموده و هفت روز در برهانپور توقف نموده از انجا کوچ فرمودند و از پهلوی قلعه اسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال ساختند و فتنه و ز ان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکی بگوشه خزید و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را جاگیر در ان ولایت فرمودند و درهای کامرانی و کامبخشی بروی روزگار گشودند

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد

بزرگی که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آینه بپای خود تیشه بر پای خود زند و بزور خود در هاویه هلاکت افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امرای گجرات است که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشهای کج در راه دادند و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر بدمیده آورده و غبار نفاق ساخت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خواجه جهان شیرازی و رومی خان که صفر نام داشت و قلعه سورت بنا کرده او است با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خویش قاسم حسین خان اوزبک بود آن نواحی را گذاشته بروچ آمده و مقارن این حال بندر صورت نیز گرفتند خان جهان از راه خشکی روانه بروچ آمد قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بچانپانیر شتافت و از آنجا باحمداباد پیش میرزا عسکری بهندو بیک آمد که گمک گرد سید اسحق که از سلطان بهادر خطاب شتاف خانی داشت کنبایت را بتصرف در آورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمداباد رفت دریا خان و محافظ خان از رایسین بر آمده پیش سلطان بهادر میرفتند پتن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بی تدبیری حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت و محرک آمدن سلطان شده و نوشتهای دولتخواهان او پی در پی رفت تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت و بزودی نزدیک سرکیج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیک و قاسم حسین خان نزدیک به بیست هزار سوار از

شد و رومی خان از راه دریا بر غرابهای جنگی سوار شده با توپ و تفنگ بروچ

عقب

از عقب اسپ اول روبروی سلطان رفته فرود آمدند تا سه شبانه روز مقابله داشتند و از آنجا که نه حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک از تبه رایی و اندیشهای درست جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان شدند و انواع حرمان روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خان شکستن و در محل تقدیم شکر حصه تقصیر و ساخت کم خدمتی نمودن ظاهرست که چنین رو نشاند گرفتم که دل اخلاص گزین که گوهریست بی بها و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند نقد معامله دانی و سوداگری که رایج این چار ره بازار است چرا از دست داده بودند القصه که سلطان بهادر که هزار گونه اندیشه مندی داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری هراول سلطان بود نزدیک بلشکر ملحق شده میرزا عسکری چون بادشاهی رسید چنبه اول یادگار ناصر میرزا راجعت بود برگشته جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید غنیم بمحمودآباد ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل پای داده بود از آب مهندری که پیش راه بود دلیرانه گذشت با وجود خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بچانپانیر رسید نزد تردی بیک خان پیغام فرستادند که ما پریشان حال آمده ایم و لشکر بحالت از خزاین قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نقش راست کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم و مینه و که بعسکر دالاست قاصد ششی روز میرسد عرایض می فرستیم تردی بیک قبول این معنی نکرد و میرزایان کنگاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را متصرف شوند و سلطنت را بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر بهادر دست دهد بهتر و الا چون حضرت جهانبانی را هوای مالوه خوش آمده است و حدود دارالخلافه آگره خالیست بآن صوب توجه کنیم تردی بیک خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید برگشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شما اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما میرویم تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان

میرزا و هندو بیک و قاسم حسین کفته روان شویم او بر منصوبه ایشان اطلاع داشت جواب آنچنانچه
بایست داد و صباح توپ انداخت میرزا آن بخیال فاسد از انجا کوچ کرده از راه کهات
کرجی بطرف دار الخلافه اکره روان شدند و تا لشکر فیروز میرسید در حدود چاپانیر بود سلطان
از آب مهندری که پانزده کروهی چاپانیر است بگذشت و چون برگشتن میرزایان و رفتن
ایشان باکره شنید و بر خیالات واهیه ایشان مطلع شد از آب گذشته بر سر چاپانیر
آمد و ترددی بیک خان با وجود محکمی قلعه و سر انجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه
سلامت پیش گرفت و در مندو بشرف بساط بوسی مستعد گشت و صورت ارادهای ناصواب
میرزایان نیز بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بی اعتدالی نموده
بدار الخلافه پیشتر روند از راه چیتور بایلغار نهضت فرمودند از اتفاقات حسنه آنکه درمیان
راه در نواحی چیتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شدند بدولت ملازمت
مشرف شدند و آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیده ایشانرا
منظور نداشته و لطف عمیم را عذر خواه کناه ایشان ساخته اصلا بر روی نیاوردند
و فیض احسان ضمیمه عفو گردانیده بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از تازه کاریهای
زمانه که باعث توجه موکب عالیحضرت جهانبانی ازین دیار گردید و اکره شد آن بود که محمد سلطان
میرزا و الغ میرزا و اولاد او که از شاهراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک
داشته بود چنانچه سابقا گذارش یافت درینولا باز از بی سعادتی ذاتی از کنج خمول برآمده
سر بشورش برآوردند و جماعه جمعی که برای نابینا ساختن او تعیین شده بودند شرایط احتیاط
بتقدیم نرسانیده بودند و بر کنه بلگرام یافته بقنوج رفتند و میران حسن و کوکلتاش که در انجا
بودند امان طلبیده قنوج را بایشان دادند میرزا هندال که در اکره بود بدفع این فتنه برآمد
و حدود بلگرام از آب گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست چون رواج کار
فتنه سازان حق ناشناس شعله خس ماند و در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله
فرونشست و شمال فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب نموده بادو آمد و در آن جا الغ بیک میرزا
و دیگر آن او جمع شده باز آمده بیکار شدند درین اثنا مژده وصول موکب عالی از

نیز

گجرات

گجرات بدار الخلافه رسید مخالفان او بار دیگر بجنگ اقدام نموده شکست یافتند و
میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبه والا دریافت و چون موکب همایون
حضرت جهانبانی باکره رسید بهوپت رای حاکم بیجاگده قلعه مندو را خالی یافته دلیرانه در آمد
و قادر شاه نیز نمیند و متعاقب رسید و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد و سلطان
بهادر قریب دو هفته در چاپانیر بوده باز بدیب رفت چون با نظار سطوت و جلالی
حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت ازو برگشته بود کاری که برای بود
خود می اندیشید سرمایه زیان او میگشت چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهدات
صدمات جنود عظمت کستر با تحف و هدایا پیش وزیر فرنگ که امیر الامرای بنادر
بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد درین اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته
رفت و سلطان بدیب آمد و وزیر با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیب آمد و احوال
معلوم او شد بخود اندیشید که درین وقت سلطان از مدد ما مستغنی است مبادا بعد از
دیدن مضرتی بمن رسد خود را مریض وانموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب
آمده ام چون صحتی رو دهد بخدمت میرسم سلطان از سر راه احتیاط بیرون
آمده در سیوم رمضان نهصد و چهل و سه اواخر روز با معدودی بر غراب سوار
شده به پرسش وزیر رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان شده فی الحال
برگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در قید ما آمده اگر بنادری چند از وی بگیریم
برجای خود است وزیر بر سر راه آمده اظهار نمود که این مقدار توقف نمایند که
بعضی تحف بنظر درآید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی
متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته بحکم در توقف نمود
سلطان از روی بی تحملی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد و از غراب
ایشان بغراب خویش آمد غرابهای فرنگ که در دور ایستاده بودند نزدیک شده
سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و رومی خان خود را در آب
انداختند رومی خان را آشنایی از مردم فرنگ دستگیر کرده پیش

خود کشید و سلطان غوطه در دریای فنا شد و همراهان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان
بهادر کش یافته اند و بعضی میگفتند که سری برآورده بساحل نجات یافت بعد ازان در
گجرات و دکن هر چند گاه آوازه ظهور را در میان مردم می افگندند چنانچه در دکن شخصی پیدا شد
و نظام الملک قبول کرد که اوست و با چوگان باخت و ازدحام دگر گرد او شد ازین هجوم
نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرده همان شب از سراپرده او غایب شد مردم جزم
کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت روزی میر ابو تراب از اکابر گجرات نقل کرد که ملا
قطب الدین شیرازی که نسبت اوستادی بسلطان بهادر داشت دران ایام در دکن
بود بتقیم میگفت بیقین که سلطان بهادر بود بعضی سخنان که در میان من و او گذشته بود غیر
از و کسی نمیدانست مذکور ساخت و نشانها در دست آمد و در وسعت آباد قدرت ایزدی
وقوع امثال این امور محال نتوان گرفت باری چون سلطان آخر در آب فرو
رفت و منتسبان او بجنگ نشستند محمد زمان میرزا جامه کبود بر مصیبت سلطان
پوشیده در لباس سوگواری خزاین گجرات بعضی بدست تصرف خود در آورد و بعضی بدست
فرنگ آمد و بزودی بعمارت رفت و خود را با در سلطان بهادر نسبت فرزندی
درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و گاهی زرها و خطوط پنهان
پوشیده بدیشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در
مسجد صف خطبه بنام او خواندند و مدتی ملبوذی عمارتها بسر برد تا آنکه عماد
الملک پسر او لشکر آورده هزیمت داد و ازانجا بیچاره و خجالت زده روی امید
بر آستان بوس حضرت جهانبانی آورده چنانچه مجملی در جای خود گذارش یابد و از
تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریب از تذییلات مقصود و محسنات کلام است در
نوردیده شروع در اصل مقصود و محسنات کلام است در نوردیده شروع در اصل
مقصود می نماید حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند چون
از اطراف و نواحی آن پایکان سر تمرد بر داشته گردن تنازع افراشته دیدند در مقام اطاعت
و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند اکناف ممالک محروسه

برفاهیت

برفاهیت و استقامت آراسته گشت نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود چون خاطر
جهان آرای از مهمات اینجا بپرداخت همت خسروانه بسر انجام تهیه یورش گجرات
بود که بازعنان عزیمت آن بصوب معطوف دارند بر خلاف سابق ممالک مردمی که از اوضاع ایشان
صفت استقامت در مملکتداری موید باشد و تبدل احوال بتوسط اختلال مبانی اطوار
ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغبال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال
معاودت نمایند درین اثنا خروج شیرخان و فتنه انگیزی آنگروه و شرقی بمسامع قدسی رسید عزم تسخیر
بنگاله که پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره گشا بود بجهة دواعی مذکور پرده توقف
و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر
گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند و این شیرخان
از طبقه افغانان سور بود نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم شبراجیل و ابن ابراهیم پیشه
سوداگری اسپ میکرد و در زمره سوداگران تعینی نداشت در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن
بود و پسرش حسن بعقد رشد رسید اگر ده از سوداگری بسپاهیگری آمده مدتی پیش رایمل جد رایسال
درباری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز یافت نوکری میکرد و ازانجا
بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان نوحانی که از امرای اسکندر لودی بود رفته ملازم
شد و بخدمت و کاردانی خود را از همسران گذرانید و چون نصیرخان درگذشت پیش دولت خان
برادرش کمر خدمت ازانجا در سلک ملازمان بین که از امرای بزرگ سلطان سکندر بودند منسلک شد
و کار او قدری پیش آمد اکثر سر انجام مهام بتدبیر او صورت مییافت فرید پسر او از زیاده سری
و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد و مدتی از نوکران تاجخان لودی بود و چندگاه در آورده
ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید بر
لاس بتقریبی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی برده بود بمجرد آنکه نظر دوربین حضرت بدو افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید
چشمان این افغان و اشارت بجبین فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکنند او را مقید باید ساخت

وآن دو ی دیگر را نوازش فرموده فرمان داد که حضرت گیتی ستانی اندیشه بخود راه داده پیش
از آنکه سلطان بر دم خود بسیار دوار نمود درین اثنا پدر او را اجل در رسید و اموال او بر باد و
افتاده در حدود سهسرام در جنگلستان چون که بر کنه ایست از مقاس براه زنی و دزدی و مقدم کشی
در گرفته بر افراشت و در اندک زمانی برو باد پائی و نه در دستی خود را از سر همگنان و دیگر کار
گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی مدتی سوداگران امداد و خرج کرده او را پیش طلبید و آن آزاد آنجا
ف داد خود ساخته در رفتن بهانه آورده در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات
اهتمام نموده در اندک وقت بسیاری از مردم رند و اوباش بر او گرد آمدند درین میان حاکم بهار که
یکی از امرای لوحانی بود رخت زندگانی بر بست و کسی که سر رشته انتظام را امارت دهد نبود شیرخان
با اوباش خود بالبنار رسانید و مال فراوان بدست آورد و از آنجا بازگشته بجای خود
آمده بر سر الغ میرزا که نزدیک سرو بود ناگهانی ریخته بحیله پردازی برو غالب آمد و از آنجا بر
گشته بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پتنه رفته آنجا را متصرف
و در سورجگده که سرحد ملک حاکم بنگاله است بالشکر آنجا کرده تصرف یافت و آنجا را نیز
بتصرف در آورد و تا یک سال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل مینمود و مدتی مدید
محاصره گور داشت و از غرایب آنکه شیرخان منجمی ممتاز را شنیده که راجه اودیسه داشت او را طلب نمود
که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد راجه او را رخصت
نداد و لیکن منجم نوشته فرستاد که یک سال ترا بر بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی
یافت و آن روز در پای گنگ یک ساعت پایان خواهد شد قضا را آنچه نوشته بود همانطور
بظهور آمد شعر

شنیدم ز دانا که دانش بسی است ٥ ولیکن پراکنده با هر کسی است

و درین ایام که رایات نصرت بفتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرموده فرصت را غنیمت دانسته زیاده
سری را از اندازه گذرانید امنیت مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمه کار و وخامت عاقبت در
خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ارباب فطنه و فطانت در آن کارنامه
عبرت گیرند و الحاصل چون یورش ممالک شرقیه از ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست
میر فخر علی که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی بود بضبط دارالملک دهلی قرار یافت و حکومت

دار

دارالخلافه اگره بعهده اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت تفویض شد و یادگار ناصر میرزا
ابن عم آنحضرت که کابلی که جایگیر او بود رخصت یافت که در آنجا بوده انتظام مهمات آن صوبه باشد
و نورالدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حباله عقد او بود و عفت قباب عصمت
نقاب سلیمه بیگم از صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بجاگیر او نامزد گشته و فی
الجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه بصوبه شرق رویه
نهضت فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرای ابراهیم بیگ جابوق
و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و تردی بیگ اتاوه
و بیرامخان و قاسم حسین خان اوزبک و بوجکه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک
و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای
عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند و از راه بر دجلات لشکر فیروزی اثر میرفتند و آنحضرت خود گاهی
بر کشتی نشسته و گاهی بر اسب سوار شده بمشاق کلی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت
بصوب قلعه جناده که شیرخان در آنجا بود معطوف داشتند و از آنجا که میرزا محمد زمان از سعادت
بهره داشت چون موکب عالی در نزدیکی جناده رسید که خجلت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات
رسیده شرف عتبه بوسی دریافت و مجمل ازین واقعه آنکه پیش از آنکه میرزا بجا بیاید همشیره عزیزه آن
حضرت معصومه سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد در اگره گذاره میرزا را بشد درخواست کرده
فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب
الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلی رسید جمعی از امرای معتبر را
باستقبال فرستادند و چون آن مسافت کروه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال
بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم آستینه و میرزا هندال
بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و میرزا را از راه احترام باردوی معلی آوردند
و آن روز میرزا بموجب حکم پادشاهی بخیمه خود فرود آمد و روز دیگر بدولتخانه عالی آمده استلام
بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه و کمر
شمشیر و اسب سرافراز شد آری بدرگاه خاصان ایزدی سیئات را حسنات خریداری کنند و بهای را

در عهد نیکوی بشمارند در کارخانهٔ کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او درخور عصیان میرسد
هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو کرم بیشتر یابند و این صفت نسبت سلاطین که ظل الله اند بیشتر و مظاهرت
که در گذشتن از گناهان صوری نسبت رحمت و فسحت دولت ایشان میرسانند و بمرادی که از بنده
افعال ناشایسته است او را از وبال عقوبت برانند و نجات می بخشند مجملی که حضرت جهانبانی
جنت آشیانی با وجود چنین عصیان بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته
در مکافات بدی بنیکوی پیش آمدند والحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان این خصایل ستایسته و این اخلاق
سنجیده ملکهٔ فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است و در اجرای سیاسات چندین ملاحظه و تأنی است که هیچ
پادشاهی والا شکوه از دور آدم تا این دم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شگرف
نامه اندکی از بسیار گفته آید آن نسبت را روز بروز افزون گرداند و بنتایج این شیمهٔ کریمه
بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت
پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چناده گذاشت و قلعه را استحکام داده
بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار بدست آورد چون موکب
گیتی ستانی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناده نزول اجلال فرمود رای عالم آرای
بر تسخیر قلعه قرار گرفت و رومیخان که در فتح حصون و قلاع ساوی ارتفاع یگانهٔ روزگار بود و بعد از
فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته بمنصب میر
آتشی سربلندی داشت بر کشتیها ترتیب ساباط بلند و از قطعهای تخته بر روی تخته آنچنان سطحه
مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شکاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان
گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که بآتش زدن آن مانند زمین و زمان در لرزه آمد قطب
خان پسر شیرخان و از آنجا فرار نموده و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند و قلعه بتصرف
اولیای دولت برآمد و امان یافتها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی
خان را معتبر داشته باو بخشیده بودند اما مؤید بیک دولدی که از نزدیکان بساط عزت بود بتسویل
دستهای امان یافتها را بریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاهی است و این خفیف حرکتی از دست او بوجود
آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند و رومیخان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و اعتبار

حی نم

وجاه

٦

وجاه و افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند و در چند روز بحسب
سرنوشت محمود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغت یافت
یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه
آمده از شیرخان استغاثه نمود و این معنی ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوهٔ دواعی توجه
عالی آنحضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز
بخشید و چون این یورش والا مصمم گشت جنپور روانه و دیگر هندو بیک که از کبار
امرا بود رخصت فرمودند جناده به بیک میرک عنایت شد و سامان و سرانجام آن دیار
نموده از راه بروجر نصرت عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصهٔ تپه مضرب خیام
گردون قباب شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آن
حضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آیین ملکگیری بروش فیروزی
یافتن بر حصول امول هرآینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت
دشوار است و باعث ویرانی و تباهی سپاهی و والی بنگاله نظر باغراض خود بعرض اشرف رسانید
که شیرخان در بنگاله خود را هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال
او بسهولت خواهد بود آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت کنکاش
او بر حکم نهضت رایات جهانگشای فرمودند در بهاکلپور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال
را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند که از آن طرف آب میرفته باشند چون ساحت
منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلالخان پسر شیرخان که خود را بعد از پدر سلیمخان نام نهاده
بود با خواصخان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازی و جبار خان بمقدار پانزده هزار
کس آمده قصبهٔ گرهی که بمثابهٔ دروازهٔ بنگالاست مضبوط کرده آهنگ فتنه دارد و حقیقت حال
آنکه شیرخان باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچ وجه بخود قرار نداده راه جهارکند
پیش گرفت که چون موکب عالی به بنگاله در آید ازین راه بهار و آن صوب رفته شورشی افزاید
و هم اموال بنگاله را بامنی رسانند و جلالخان و جمعی را نزدیک گرهی گذاشته مقرر ساخت
که چون افواج گیتی گشا نزدیک رسد و من بشیر بوده برسم ایلغار خود را بیلغار بمن رسانند

وازاقدام بر دلیری متقاعد باشند وحضرت جهانبانی ازلهاکلیو را ابراهیم بیگ جابوق و
جهانگیرقلی بیگ وپیرم بیگ ونهال بیگ ودرویش بیگ وکرک علی بیگ وکلبه بهادر وباجمعی کثیر نزدیک
مرچ پنجشش هزارکس تعیین فرمودند چون عساکرپادشاهی بنواحی گدهی رسید جلال خان ازتخت
پیدا سپرواع رفته فوج بسته برسرارود آمد این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ رااسلوب
انتظام دهند وآداب ترتیب افواج قایم سازند لشکرمخالف بسیار واین مردم بیسر استعداد
وعزیمت جنگ نه برامتحان چندمرتبه برگشته برسپاه دشمن تاخت ودروی سپاه راازهم کسلانید
وچیقلشهای دلیرانه کرد ازکمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی کوتاهی شد وکار بنابر حسب
دلخواه انتظام نیافت علیقلیان مهادنی وحیدر بخشی وچندی دیگر ازاعیان دولت بپایه والای شهادت
یافتند چون این خبر بمسامع قدسی رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند ودرین توجه
کشتی بحر آرا که بجهت سواری خاصه بود درکهلگام غرق شد وچون موکب عالی بادشاهی
نزدیک افغان تیره روزنکار رسید این سیه بختان فرار نمودند آنحضرت میرزا هندال را که ازجهت
دیرینه باداوام فرد شده بود بموجب التماس اورخصت فرمودند که بجاگیر تازه خود رفته
سامان لایق ازانطرف بنگاله درآید وحضرت جهانبانی ازانجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند وشیرخان
باسایر افغان خاصه قرینه بنگاله را اگرفته ازراه جهارکند بحدود رهتاس آمده وبروباه
بازی قلعه رهتاس رامتصرف شد ومجملی ازین سرگذشت تاآنکه چون بحدود رهتاس که قلعه
ایست درغایت محکمی ونهایت استحکام رسید براجه چتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده
احسانهای قدیم اورابیاد داده وطرح یک جهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است
میخواهم که مردمی بجای آری واهل وعیال مرا درامان داری وقلعه جای دهی ومرا رهین احسان خود سازی
وبصد زبان چاپلوسی ونیرنگ سازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد این بیگانه
ملک شش صد دولی سرانجام داده ودرهر دولی دو جوان مسلح را درارد وبآنطرف دولی کنیزانرا
گماشت وباین حیله رسپاهی را درآورده قلعه را گرفت وعیال خود وسپاهی را دران
قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد وراه بنگاله مسدود ساخت وحضرت جهانبانی هوای بنگاله
راخوش کرده بعیش وشادمانی نشستند وعساکر اقبال ملکی معمور وسیع را دریافته

بی پروایی

بی پروایی سرانجام دادند ودرین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق وارباب فتنه
اندیشه‌های تباه بخود راه داده بی رخصت عالی درعین موسم باران متوجه دارالخلافه آگره شد هرچند
مناشیر نصیحت فرستادند سود مند نیامد پس از روز چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را
ترتیب میداد ودرخلوتخانه دماغ بی وایزدی سودای سلطنت می‌پخت شیرخان وقت را
غنیمت دانسته در فتنه وفساد گشود وآمده بنارس را محاصره کرد وبا نمک وحشی بنارس
رادر تصرف خود آورد ومیر فضیلی حاکم انجا راکشت وازآنجا روانه جانپور شد جانپور را بابابیگ
جلایر برشام خان داشت که بعد ازفوت میرهندو بیگ باو کرمت فرموده بودند در قید ضبط در
دیما آورده درمقام استحکام آن شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ جابوق از اوده عزم بنگاله
کرده میرفت آمده همراه شد بوسته اطراف وجوانب نوازد ولی میرفت وطلبکار شده بیکار
میبود جلال خان این خبر را شنیده با دوسه هزارکس الغار کرده رسید ویوسف بیگ سپاهی لشکر دیده
مستعد جنگ شد هرچند همراه گرفت مخالفان وقلت خود را گفتم فایده نداشت ودر نواحی جانپور رزم
نکامبلی مردانه ترتیب داد بیس درگشید مخالفان روز دیگر آمده جانپور را قبر کردند وبابیگ جلایر در
نگاهبانی داد مردانگی وکاردانی داد وحقیقت احوال میرزایان وارا نوشت وعرایض متواتر بدرگاه
معلی ارسال داشت ومیر فخرعلی از دهلی بدارالخلافه آگره آمده ونصایح ارجمند بمیرزا هندال
بظهور آورد وبعد ازگفت وگوی بسیار میرزا را ازاکرده برآورده انظرف آب گذرانیدند ومحمد بخشی را بران
داشت که آنجا در وقت گنجد امداد میرزا نماید که بزودی بجانپور خود را رسانند وازانجا میر فخرعلی رخصت
گرفته بحدود کالپی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد ودر حدود دهلی بازان باهم اتفاق
کرده پیشتر روانه شوند ومقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش وحاجی محمد بابا قشقه وزاهد
بیگ ومیرزا نظر وجمعی دیگر از ناهنجاری وشورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد
که اورا درقنوج گذاشته بودند آمدند ومیرزا آمدن اینها را بمیرزا هندال نوشت واستدعای
استمالت اینان نمود میرزا هندال نوشته‌های التفات مصحوب محمد غازی توغبای که از معتمدان
میرزا هندال بود فرستاده شرح آمدن امرا را بیادگار ناصر میرزا ومیر فخرعلی نوشته روان
ساخت وامرای خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب نبرده بکول که در مواجب اینها بیک

بود آمده فرستاده از راه چرب زبانی نزد ایشان شتافت کوته اندیشان نمک بحرام بزبان مدعیان
کرده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام
خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم و اگرنه پیش کامران میرزا
میرویم و آنجا کامروایی و دوستکامی در کنار ماست محمد غازی توغبایی آمده پیغام امرا بچنان رسانید
و گفت یکی از دو کار ناچار است یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته نواخت یا بهانه
امرا را گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش سودای محال میخارید این معنی را از مغتنمات
داشته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود و
خیال تباه را پخته استحکام داد چون تفرقهٔ پارس دجابور انجامید بمسامع جلیله حضرت جهانبانی
رسید و حقیقت اراده طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هند و
مورد جلایل عواطف پادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدار الخلافه رسانیده
و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورد و بزودی در استیصال افغانان
یکدل و یکزبان سازد در چنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسودمند پیش داشتند
و نزدیک است که میرزا هندال را از جاده قدیم بلغزانند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا هندال
برآمده باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود در آورد و شیخ سخنان سنجیده دولتخواهانه گفته
میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی معذرت خواست تفرقه
را آورده که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسب و یراق جنگ را سامان نماید
محمد بخشی معذرت خواست خزینه نیست که بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوانست
همه را بلنواه سرانجام میدهد چهار پنج روز برین سخن گذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بایلغار
آمد و همانا که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت امرا شد و نوبت دیگر محمد غازی تو
غبایی را پیش امرا فرستاد امرا همان سخن معاودت نموده گفتند و قرار دادند که علامت قبول سخن ما
آنست شیخ بهلول را که فرستاده پادشاهست و صلاح کارها برهم میزند علانیه بقتل رسانید تا بر همگنان
یقین شود که شما از پادشاه یکرو شده اید و بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب شده بود
و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه

ناخجسته

ناخجسته را مصمم شد و میرزا نورالدین محمد تجویز نموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته در آب
گذرانده و در ریگستان که نزدیک شاه باغی بود گردن زدند و امرای مخذول العاقبه آمده میرزا را دیدند
و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و پیشتر کوچ کردند هرچند عصمت قباب
دلدار آغاچه والده ماجده میرزا هندال و دیگران دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد و زبان
حالش این مضمون میسرائید که   با دست نصیحت کشان در گوشم   آبادی گر آتشم تیز کند
چون میرزا خطبه بنام خود خواند پیش والده خود رفت آن عصمت قباب جامه کبود در برداشت
میرزا گفته باشد که در چنین وقت دلکشای این چه طور جامه است که در بر کرده اید آن عصمت قباب
از روی دوربینی من ماتم ترا میدارم تو خردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان عاقبت
اندیش راه صواب گم کرده کمر هلاک خود بسته محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشتید درباره
من چرا توقف دارید میرزا استمالت نموده همراه گرفت و یادگار ناصر میرزا و امرا کنکاش که میر فخر
علی این قضیه ناگوار شنیده از چنده و کالپی براه گوالیار ایلغار کرده خود را بدار الملک دهلی
رسانیده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروز
آباد است رسیده بود که ایلغار ناصر میرزا و میر فخر علی بجانب دهلی رسید میرزا و امرا کنکاش کرده
و بتصرف دهلی متوجه شدند گروهی از جاگیرداران خرد از اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند و کوچ
بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی در قلعه داری کمر همت بستند
و میرزا کامران صورت واقعه نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شد
چون بحدود قصبه سنبهت رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدود دار الخلافه آگره شتافت میرزا
کامران چون قریب بدهلی رسید میر فخر علی آمده میرزا کامران را دید و میرزا یادگار ناصر میرزا باگره
آمد از عصمت قباب آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبید آن
که بانوی سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران
ملاقات داد و میرزا بآیین لایق پیش آمد و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش
داد و میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون
سعادت همعنان این گرامی نژاد آن نبود و توفیق این خدمت دولت پیرای نیافته الحاصل چون بیانه

۱۱

تأییدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد پای تخت آن ولایت مستقر موکب
عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته
ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند
و فتنه انگیزان ملک که همیشه فرصت آباد عالم از آن قسم بی باکان خالی نباشد سر آشوب و
شورش بر آوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده مژگان فرو خفته را بالکلیه اختلال در مبانی احتیاط
راه یافت چنانچه جزوی کار اعتماد در اتشای معسکر اقبال بهم رسید و اکثر بسیار معلوم یکی از
مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند چه نقش چنان نشسته
بود که حرف نا ملایم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود در رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله
دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروف موقف حضور
شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی
مصمم ساختند هرچند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی
داشت و قطعا هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند
تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ نمودند آن بیدولت بدوستی کهنه عمله باطل اندیشی در میان آورده
ارادهای تباه پیش گرفت و از تیره رایی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آن حضرت
حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت نموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشته در عین باران عنان
مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت موکب
پادشاهی و روان شدن میرزایان از دار الملک فرا گوشنود از جونپور دست باز داشته متوجه
رهتاس شد و متوهم ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهارکهند
که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید و اگر نقش چنین ننشیند و متوجه دار الملک شوند
وقابو باشد و از عقب در آید و قصد شبخون کند چون موکب والای حضرت جهانبانی بزمین رسید
شیرخان کمی لشکر و بی سرانجامی اردو معلوم کرده دلیر گشته و بالشکری فراوان و استعداد
تمام قدم پیش نهاد و نزدیک لشکر از هر طرف قابو مطلب رسید و هیچکس را مجال آن نشد که از نیرنگ
سازی غنیم واقف شود این علی قراول بیگی رفته خبر مشخص آورد و بدستیاری میرزا محمد زمان

حقیقت

حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه
بود بچونسا خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله افروز نایره غضب پادشاهی شد
از کمال سطوت قهرمان توجه بجانب او منعطف ساختند هرچند معروض شد که درچنین وقتی که
سپاه ظفر اقبال گرا و پایان گیتی نورد چندین مسافت بعید را پای در گل نموده اند در
اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصه قتال بتقدیم استعجال نمودن از شیوه
مصلحت دور است لایق دولت آنکه در جایی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع
فتنه کرده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان
نهضت فرمودند و باید دانست که رسمیست قدیم و قاعده ایست مستمر که چون کارآگاهان ملک تقدیر
نقدی گرانمایه بیکی متوجه سازند پیشتر از آن ابواب ناکامی گشاده رکتکش اندازند تا خوشحالی آن گوهر
یکتا از جا برد و بتدارک آن غم پرداخته کار با اعتدال آرد بنا بران چون ظهور کوکب روشنی افزای
جهانبانی که از جیب قابلیت در عالم مثال آگاه دلانرا نموده بود بدولت انتظار سرافراز
گردانیده بود نزدیک رسید هرآینه اگر پیشتر از آن مرادی چند بظاهر روی نماید چهره تامل خرد
پروران دور بین خراشیده نگردد و لهذا بالشکری چنین که عالمی تسخیر توان کرد از افغانی چند
تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد بنا بران برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب
افغانان توجه موکب عالی واقع شد و در موضع ببیا از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل
اتفاق افتاد در آنجا سه ماه آب کرمناس نام در میان دو لشکر واقع شد موکب عالی آب را پل
بسته عبور فرمودند هرچند لشکر پادشاهی اندک بسپاهی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین
جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره میبود و افغانان از هر طرف بقتل
میرسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید و برادران گرامی که هر یکی کشایش اقلیمی را
بس بودند از کوتاه بینی اندیشهای دور از کار رسیدن بدولت خود ساخته بسعادت اتفاق فایز
نگشتند و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد هرچند
منشور نصیحت می آمد نقش آن از الواح آلهی درضمایر این آهنین دلان صورت نمی بست و شیرخان
از روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد و گاه اندیشه

فاسد جنگ را در عرصه خیال جولان میداد تا آنکه بعزت و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را باسباب آتشبازی او برگذاشته خود و منزل عقب رفته نشست و عساکر پادشاهی که پیوسته نصرت اثر با او بود از مقدمات مکر او و ازین حیله اندوز واقف نشدند و بی‌فکر نشستند و بحسب تقدیر چون امری میخواهد که طاری شود دلهای بیدار کارآگاهی ملحق میکرد و ازین سبب در شرایط نگاهبانی تهاون عظیم راه می‌یافت تا شبی که با تمش محمد زمان میرزا بود از دو عقلی تمام واقع شد آن روبه باز که فرصت را در کمین بود شبگیر کرده وقت صباح از عقب اردوی معلی پیدا شد لشکر خود را سه توپ داشت یک توپ خود و یک توپ جلالی ان و یک توپ خواصخان لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن اسب و جبه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش نگارگاه تقدیر شدند سررشته تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری بابای جلایر و تردی بیگ قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را برارند آن دو وفا کیش غیرت اندیش بر در سراپرده عزت شربت کوارای شهادت در کشیدند و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپرده عزت توفیق جان نثاری یافت و وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و از آنجا که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و مآل بود ساحت حریم حرم عفت را عواطف جلال برانداختن نتوانست نمود غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس آلهی از تقدیس عفت بدور باش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوتگاه عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت و شیرخان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی آبروی تمام روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگان دریا نورد به آب زدند قضا را از اسب جدا میشوند مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود سقایی خضر راه ایشان گشت و بدستیاری شناوری او ازین گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا ازوی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید نظام فرمودند که نظام اولیایی و عنایت و مرحمت بجای آورده با او وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینیم نیم روز ترا پادشاهی

میدهیم

میدهیم و این قصه پرغصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر چوسه از مکمن تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد پرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال توی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودی انعطاف کرده بدار الخلافه نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران باستانبوس عالی سرافراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والده ماجده او شرمنده سرافکنده از الور آمده ملازمت آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او نیاوردند و تلطفات بی‌پایان که زیاده از اندیشه بشری باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی بی‌تدبیری امری سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می‌بودند و در سر انجام آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف میشدند و درین اثنا سقاء پاک سرشت بامید وعده گرامی در پای تخت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک و مروت و احسان بودند چون سقاء مذکور را از دور دیدند فی الحال حسب وعده خود را بر سریر وفا جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خیرخواه خالی ساخته سقا را بموجب وعده تا نیم روز بر تخت نشاندند و با تخت نشین ملک کرم و زر ابر ساختند و بعضی احکام و اوامر پادشاهی را که ظرف فسحت گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته بحکم رانی پایه امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر امواج بخشش که در احتیاج از چهره احوال او و قبیله او برداشتند هر حکمی که در آن جلوس برآور [illegible] سقا ظهور یافت بامضا مقرون گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت و خاطر آزارجویی را بهانه پیدا آمد و بعد ازین قضیه از روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد و تا حد بهار آمده متوقف شد و جلالی را با جمعی پریشان بسر بنگاله تعیین کرد و باندک فرصتی با جهانگیر قلی بیک جنگ در پیوست و او داد جلادت داده عرصه بزور اقدام شجاعت پیموده از آنجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقش صورت دیگر بود و امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق [illegible] نمودند و واقعه درست بوده درین جنگ و احسم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیک بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد و روی گردانیده بزمین داران پناه آورد و بعهد و پیمان ما در دست بر آمد و جمعی کثیر بصحرای نیستی

شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله وا پس آورد و بکده و جونپور آمده شور افزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود در آورد و دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خرد او بود با جمعی کثیر از اوباشان بسر کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آنجا و بجاگیرات ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپی قیام داشت بر سر او مامور شدند این شیر مردان معرکه دلاوری برابر آن روبه صفتان حیله گر در آمده جنگ عظیم کردند و بتاییدات فتح غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی در دار الخلافه اگره بسرانجام سپاه نصرت قرین و گرد آوری دلهای برگشته برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود میرزا کامران بزلال نصایح شستند چهره صفا بهیچ جهه روی ننمود هر چند آئینه زنگار خلاف بمصقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینه روزگار او بهیچ روی پدید نیامد و در چنین مهم عالی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم است دولتش بود در چنین هنگامی که باچندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود از دولت تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه و تا حد سمانه جنوب رویه در حیطه تصرف داشت با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود معتقد و معتقر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضای اغوای طاغیت و تقریب بیماری از این خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد دانا درین کارگاه مکافات نتایج کردار بر وعاید ساخت چنانچه در صدر حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از آن بطراز اجمال بقلم توضیح در جای خود گذارش یابد و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد ع خواهر میگذشت آن فال شد راست ۵ بیماری چند فرصتی پیش آمد و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبه نگشته بر مهلک ناخشنودی منعم و بی رضایی مفضل خود اصرار ورزید و اولاد خواجه کلان بیک را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد و از قبله اقبال گردانیده اندازه دنبال او خود روان شد و وبال خسروا نرا که جلب مضرت دوست و جذب منفعت دشمن باشد باعث و بانی گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود این چنین قابوئی از دست مده بعضی مردم خود را همراه کن میرزا بر عکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم پادشاهی

را بدرای داده همراه خود برد و میرزا حیدر بن محمد حسین کورکانی که خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و همراه میرزا کامران بدار الخلافه اگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته او را بهمراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام عذرخواهی شد و از بیگگی حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت با ما بیشتر ظاهر ساخته و اگر پاس ناموس و دم دامنگیر است خود باید که همراه شوی که ما بر سر غنیم میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری مینماید تو طبیب نیستی و دارو شناسی نه که همراه روی و آنکه میرزا آنا من تصور کرده خیال فاسد است الاهور را چه از باز پس ماندن از این یورش اگر امری سانح شود کنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت و نیز از دور بیرون نیست اگر ما را فتح است شمایان را چه رو و کدام اثر که از شرمندگی سر از زمین بر توانید برداشت که مردن برای زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله حال بخلاف است بودن شما در لاهور محال خواهد بود و هر کس که این گفتگو به میرزا کامران داده دماغش خبط یافته یا خیانت ورزیده و حق را از او پوشیده از راه خوش آمد در آمده است الحاصل میرزا بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی مفتخر گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را بیاشلیقی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه اگره بسمت ممالک شرقیه بدفع شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافته

چون کارگاه جهان بدایع طراز نگارخانه تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر ریخته اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرا اتفاق از چنین برادران گرامی برداشته و جمعیت را متفرق ساخت و آنحضرت با لشکری اندک متوجه بسیاری لشکر دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشت و چون موکب عالی بهوجپور رسید شیرخان لشکر انبوه از طرف دریای گنگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود خود اراده عبور از آب فرمودند و در اندک زمانی بر گنگ بهوجپور پل بستند بسته شد و جمعی از یکه جوانان

تیرجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته با اسبان بی زین سوار شده
بآب رفتند و مانند شیران دریایی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند و چون نهنگان جنگی
دریا نورد در یک گذار طفره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند و داد مردی و مردانگی
و پهلوانی داده بر سودای مراجعت عزم اردوی معلی نمودند چون نزدیک آب رسیدند افغانان
فیل گردباز نامی را که در جنگ چوسه بجانب فوج عدو رانده بودند بکشتی پل برده بودند آن فیل بی اعتدال
خود را بر سر پل رسانیده قواعد آن از درهم شکست در آنوقت از اردوی معلی رها کردند که قوایم فیل
گردباز را خورد ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بود هزیمت یافت و جوانان مذکور داد شجاعت
داده بسلامت آمدند و صلاح در آن دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شد بملاحظه و تأنی
کوچ بکوچ میرفتند و در اثناء راه کشتیهای مخالفان نمودار شد توپی از توپخانهٔ پادشاهی برداز
کشتی کلان مخالفان درهم شکست و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد و مدت یکماه زیاده در نواحی
قنوج تقابل نمود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران اولغ میرزا و شاه میرزا که نسب ایشان
بحضرت جهانبانی صاحبقرانی منتهی میشود و نبیره دختری سلطان حسین میرزا اند و بملازمت
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند بودند و بعد از شنقار رسیدن آنحضرت بحضرت جهانبانی
جنت آشیانی مخالفتها بظهور آوردند چنانچه ایمایی بر بعضی گذارش یافت چون ستیزه باطل
را رونق و بهایی نباشد و ستیزه کار با ولی نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعتبه علیه حضرت
جهانبانی آمده سجدات عبودیت بتقدیم رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کرده
ایشان را ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند چون در سرشت اصلی این
ناسپاسان بدنهاد افتاده بود بد بازار رسید ولی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده
پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند و راه نمای گریختگان دیگر شده راه گریز پیمودند
نمودند و بسیاری از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را بکناره کشیدند رای مصلحت اقتضای حضرت
جهانبانی چنین مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت تا هر صورتی که از پرده
غیب چهره گشا باشد جلوه ظهور نماید و اگر درین معتقد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد
و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت بهمین عزیمت که سد راه رفتن مردم نماید پل بسته عبور

فرمودند

فرمودند و پیش لشکر خندق زده ارابها و توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچلها
قسمت فرمودند شیرخان در برابر این بوته فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز
جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند درین اثنا تحویل سرطان شده موسم باران در رسید
و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام
عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد طلب
کردند تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساحت کشند و قرار یافت صباح که روز عاشورا است
افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند اگر بجای خود
باشد بجایی که جهة نزول مقرر شده فرود آیند دهم محرم نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند
و صفها آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علیقلی و استاد احمد رومی و حسن خلجی
که سرکارداران توپخانه بودند هر کدام گردون نهاد دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند
قول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد و میرزا عسکری
برانغار سر کرد و یادگار ناصر میرزا جوانغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود مینویسد
که آنحضرت در آنروز مرا جانب چپ خود که یمین من بسیار بآنحضرت اقتران و اتصال داشت جای
داده بودند شیرخان نیز تجویب ساخته برآمد و دو جوق که در کمیت بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند
و سه جوق متوجه لشکر شدند جلالخان و سرمست خان و تمام نیازیان روی بروی میرزا هندال آمدند
و مبارز خان و بهادر خان و راوی حسین جلوانی و جماعه کرامی مواجه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین
خان در رسیدند و خواصخان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان
میرزا هندال و جلالخان اتفاق افتاد و جنگهای قریب بظهور آمد جلالخان از اسب افتاد
و جوانغار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر قول ایشان زد چون شیرخان این را مشاهده نمود
خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواصخان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بمجرد
حمله افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند و آنحضرت بنفس نفیس خود
دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هر چند جای نیست که پادشاه خود در تگ جنگ
شود اما درینوقت مرد آزمای جودت جلالت و حدت شجاعت کجا میگذارد که عمل بر قانون نمود

چنانچه دو تیره درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند، برادران بی‌ادب
بجان نیاوردند و امر اقدام رسوخ در دایره ثبات نگاه نداشته از وخامت تقصیرات خود دانکی شدند
و چشم زخمی چنین بدولت روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی که بدیده حقیقت بینا و بینا
اسرار توانا بودند با چنین لشکر بسیار علم بر اتفاق تهی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند نها
که بجا خاطر غیور عبور کرده باشد که بیارگی و مردانگی بر شهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را
بمنزل فنا تاختن براب بهتر است از مدارا بدشمنان دوست نما و با ایشان بنفاق در ساختن و نرد
دو بدل بحریفان کج باز باختن از آبی که باین بی‌آبروئی خورده شود سراب اولی چنانچه از روشنی
تاختن نفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی غایت ظهور داشت و بعضی از دولتخواهان
یک جهت دست شجاعت و الحاح در رکاب دولت زده بروآوردند این حرف نظر بوسایل
عالم اسباب میگوییم و الا در عالم تحقیق برارنده ایزد جهان آرا سبب چون صعود کوکب
ایجاد و علو طنطنه ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود
دادار بدایع آفرین اینچنین نیرنگی هویدا ساخت گروهی از خردمندان قیاس کنند که این واقعه
برسم مزید آگاهی و تنبیه اخوان است نه از قسم بادافره کردار چنانچه نزد حکمای تجربت که حوادث روزگار
نسبت بخواص بمنزله صیقل است و نسبت بعوام بجای زنگار طایفه از روشن ضمیران پاک
طینت سیرت را مظنه آنکه این سانحه نقش ترتیبی است چون کارکنان کارگاه تقدیر مسعدیان را
بپایه بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب گوناگون از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت
و بسط و قبض میگردانند تا مرتبه والای سروری را شایسته شود و برخی از تیز روان عرصه شهود
بر آنند که غرض ازین ابتلا آنست سنت الهی بر آن رفته که هرگاه سعادتمندی را عطیه عظمی کرامت
میشود در زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه آن وقت مورد محن و مصروف
فتن میسازند و گرد نقصی بر اذیال جاه و جلال او می‌نشانند تا چون بدرجه کمال و ذروه قصوی
متصاعد شود حال این نقطه سپند عین الکمال او گردد و روشنتر بیان کنم که چون او آن ظهور
نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری که طینت قدسی هیئت حضرت العلوا حامل آن گشته بود
دور مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه کرشمه قدم در عالم ملک و شهادت می‌نهد

بنظرات

بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف ترتیب مییافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی
ازان نور گوهر وجود اقدس حضرت شاهنشاهی است قریب شد قضیه نامرضی را سپند این دولت جاوید
ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمایی کرد اکنون از پرده کشایی باز آمده و بر سخن
می‌آید بالجمله چون کشتی که درستی حبابی را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمینا یک
فرسخ بوده باشد امرا بی‌جنگ رو گردانیده شتافتند جزای کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته
غریق گرداب ناکامی شدند و سفینه حیات خود را بمکافات نادرستی بموج خیز فنا دادند و حضرت جهانبانی
بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند بکنار دریا از فیل فرود آمده راه
بر آمد ملاحظه مینمودند چون کناره بلند بود راه بر آمدن میسر نمیشد یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته
در آنجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و درین معنی بدستیاری سعادت جاودانی
بخت دولت بخود کشید آنحضرت نام و مولد اوی پرسیدند او بعرض رسانیده که نام من شمس الدین
محمد و مولد من غزنی است از ملازمان میرزا کامران آنحضرت از نوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند
درین اثنا معدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید
دولت درج ساخت و باین نیت اسب خود را پیش کشید و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص
یافت حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دار الخلافه آگره گشتند و در اثنای راه میرزایان آمده همراه
شدند چون بحدود موضع بهنگانو رسیدند اهل آن قصبه راه خیره سری و بخت بمردم پادشاهی
بسته در مقام بی‌هنجاری درآمدند چنانچه هر کس بدست ایشان می‌افتاد قصد او مینمودند
حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندال
میرزا رفته این گروه شقاوت پیشه را دستی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار
و پیاده ازین گروه شقاوت منش فراهم آمده بود حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری
از رفتن تقاعد نمود و یادگار ناصر میرزا پیچیده انداخته میگوید که از بی اتفاقی شمایان کار باینجا
رسیده هنوز متنبه نمیشوید یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت
شدند جنگ عظیم درپیوست و جمعی کثیر از کوران بیسعادت بقتل رسیدند و میرزایان فیروزمندانه
مراجعت کردند و میرزا عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شد و از آنجا حضرت

جهانبانی انعطاف فرموده باگره نزول فرمودند اطراف ممالک برهم خورده بود فتنه از هر طرف سر
برداشته صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع الدین که از سادات صفوی بکمال عقل و علم متفرد
و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان
آرای قرار بآن یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا کامران را عرق داوری و سعادت
یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک در آمده کمر نیکوخدمتی بر بندد هر آینه رخنه فتنه
بسته میگردد و باین عزیمت حالیا از آنجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل شتافت و
میرزا هندال بالور رفت و بجدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک
در باغ دهلی سعادت رکاب بوسی دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم شهر مذکور
از آنجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر
دولت حضور اقدس دریافتند و در بیست و سیوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال
فرمودند اهل قلعه در بروی آنحضرت بستند و ابواب شقاوت بر خود کشودند آنحضرت بدولت و
سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در هفدهم صفر موکب والا بسهرند
رسید و در بیستم این ماه میر فخر علی در اثنای راه محمل حیات بربست و چون موکب عالی در
حوالی لاهور قریب وادی دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت آنحضرت
در باغ خواجه دوست منشی که دلکشاترین منزل لاهور بود بدولت فرود آمدند و میرزا
هندال در باغ خواجه غازی که در آن ایام دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا
عسکری از سنبل رسید در خانه امیر ولی بیک نشست و درینولا دولتمند سعادتمنش شمس الدین محمد
که بر کناره دریا دست داده بود آمده بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و در غره ربیع الاول
نهصد و چهل هفت تمامی برادران گرامی و امرا دولت با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات
آسمانی این عزیزان آگاه نمیشدند و کمر صدق در میان همت نمی بستند و در هر چند گاه ملازمت
حضرت جمع آمده کنکاش میکردند و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین
گواه میگرفتند و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابو البقا داخل
کنکاش میبودند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده برای اتفاق

یکجهتی تذکره نوشتند و تمام امرا و اعیان گواهی بران محل سعادت ثبت نمودند و چون این
وثوق و احکام باتمام رسید شروع در کنکاش کردند آنحضرت در هر باب نصایح بلند و کلمات ارجمند
فرمودند و بر زبان گوهربیان گذشت که وخامت عاقبت طایفه که از جاده قویم اتفاق عدول
کرده اند بر همگنان روشن است علی الخصوص درین نزدیکی حسین میرزا در خراسان کوس سلطان
رحلت زد بجده پسر کامکار اقبالمند گذاشت با چنان دولتی مستقل و سامان موفور از
بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بیامن معدلت مرکز امنیت بود در اندک
فرصتی مورد چندین حوادث گشته بنای بیک اشتعال یافت و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان
میرزا که بروم رفت اثری نمانده و همه فرزندان میرزا بالسنه رفت و افواه خواص و عوام مطعون
و ملوم شدند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستان برین وسعت را بچه مشقت گرفته
اند اگر از بی اتفاقی شمایان از حیطه تصرف بر آمده بدست چنین ناکسان در آید دانایان شمارا
چه گویند اکنون درین باب بسر بخت تفکر نیک فرمایید و اگر بیان عزت بیرون باید آورد تا در میان
خلایق سربلندی حاصل آید و موجب که داوری بر رضای ایزدی گردد هر یکی از اصحاب عهد و پیمان و
اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهد قریب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس جریده خود
حرف برگشت میرزا کامران گفت آنچه بخاطر من میرسد که آنست که بادشاه و همه میرزایان جریده
روزی چند در خیال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برم و بامن نیز
باز آمده ملحق گردند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با افغانان صواب
نمی بینند و مناسب آنست که بجد و دیگر رفته آن ولایت بدست آریم و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم
و چون این دو ملک بدست آید کار ما بانتظام آید و تخلیص این ملک باحسن وجوه میسر خواهد
شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سرهند تا کوه سارنگ دامن را محکم
ساخته بنشینند و من متعهدم و باندک تعویقی در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم چون خبر
گرفتن کشمیر رسید هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مأمنی محفوظ تر از ان نیست حیاتی می باید
که شیر خان برسد با کرد و نهاد و حرب نهاکی اعتقادی ندارید او بکوهستان نتوانند آمد در اندک
فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد چون زبان اصحاب با دل موافق نبود سخن باتمام نرسید

مجلس تمام شد و هر چند گاه سخن در میان می آمد آنحضرت نصایح ارجمند میفرمودند که شاید میرزا
کار را از اجماع خرد روشن شود و از تیره رایی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود برگشت
و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد و پوشیده
در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش افزا او را سود نمیداشت
بظاهر دم از موافقت میزد و میگفت بملازمان ساعت مسعود می برآییم و از یکدلی و یکرنگی به یکبار مخالف
کمر همت می بندیم و از راه باطل اساس مخالفت را استوار می ساخت تا آنکه از خیرگی و تیره رایی
قاضی عبدالله صدر را بنهانی پیش شیر خان فرستاد که رابطه وداد استحکام دهد و پیمان
محبت با و بندد و کام خود را از دود دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستور
سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیر خان بعد از این واقعه
تا دهلی آمده قدم پیشتر نمی نهاد و این قضیه را از مساعدات بخت خود می شناخت و اندیشه
مند بود که اگر پیشتر رود مبادا کار بر تر افتد و از جمعیت که در لاهور می شنید متوهم بود و کمال
هراس داشت درین اثنا صدر بدو رسید که با دنائت فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیر خان
که مدار رشد او بر دغا بازی بود صدر را گرم دریافت و از مژده بی اتفاقی و از یک دل
هزار دل شده جواب او را موافق مدعای میرزا گفت و این بی دولت تحریص پیش آمدن
نمود و مقدمات خذلان در میان آورد شیر خان حیله سازی را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله
آگاهی یافت باز گردد میرزا کامران فرستاده شیر خان را در باغ لاهور دید و دراز و جشن
داشت و حضرت جهانبانی نیز التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای کوته اندیش خام طمع با همان
بی سعادت را پیش شیر خان فرستاد درین مرتبه این نمک بحرام بکنار دریای سلطانپور رسیده
حرف نادولتخواهی در میان آورد و شیر خان را بر گذشتن آب دلیر ساخت درین اثنا مظفر
ترکمان که بقراولی بنواحی آب سلطانپور تعیین شده بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب
سلطانپور عبور کرد جلیده یک برادرزاده من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران
درگاه بود بشهادت رسید و اواخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور
که پایاب بود عبور فرموده کوچ بکوچ تا کنار آب چناب رسیدند و حضرت جهانبانی را

چون

چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بجانب
کشمیر فرستادند و در آن هنگام که میرزا کامران بکنک نام میرزا ابقند باستحقاق میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت
لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریگی چک و جمعی از امرای کشمیر مخالفت والی
آنجا نموده بکجه و لاهور آمده بودند که باشتیاق میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را
در تصرف خود در آرند و هر چند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نبست در وقتی که میرزا
هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافه آگره
توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه با بنلیقی بابا چک که از عمدهای میرزا کامران بود
ترتیب داده فرستاد که بدرقه امرای کشمیر که نام ایشان ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را
در تصرف آرند بابا چک در رفتن مساهله نمود تا آنکه قضیه پر غصه گنگ جوسه که چشم زخم دولت
ابد پیوند بود بر زبان عالم افتاد مشار الیه فسخ عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهره و راجوری
در شعاب جبال بسر برده منتظر امری می بودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می
آمد مشتمل بر ترغیبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانبانی میرسانید و خاطر
اقدس را روز بروز بسیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود و در سیولا بموجب آن رخصت دادند
که اولا میرزا با جمعی بنوشهره رود و اکرام امرای کشمیر که همواره ترغیب رفتن کشمیر میکردند آمده بینند
سکندر توبچی با مردم خود که جاگیر دار نزدیک آنجند و دست آمده ملحق شود و چون بقصبه رسیدند
امیر خواجه کلان بیک که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و تفصیل احوال او ایراد
یافته خود را بکومک رسانید و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیک بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی
خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب گردیدند و آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران
عسکری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا و
الغ میرزا و شاه میرزا در حدود ملتان صیت تفرقه شنیده بر لب دریای سند بمیرزا کامران
ملحق شدند و در غره رجب نهصد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کشمیر مصمم بود
میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند
بردند خواجه کلان بیک که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوت

رفته بمیرزا کامران همراه شد و سکندر توبچی خود را بکوه سار زنگ کشید و در رجب نهصد و چهل و
هفت که حضرت جهانبانی بسمت میرزایان متوجه حدود سند شدند و بعد از چند منزل هندال میرزا و یا
دکار ناصر میرزا از بی تاملی باغوای بیک میرک که از ملازمت شده بایشان پیوسته بود در راه
مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبد الله با چندی از افغانان رسید
و اولان میرزا هندال ایشان را پیش میرزا آوردند افغانان رسید او بکار قتل رسیدند و
عبد الله تیره بخت که بقیه از عمرش مانده بود بشفاعت میر بابا دوست از سیاست نجات یافت و
تا بیست روز میرزایان در شب حیرت سرگردان بودند هیچ نمیدانستند که چه کار کنند و کجا روند از
بخت و سعادت جدا گشته و هم صحبتی دولت را گذاشته معتقد کم کرده و راه مقصود را پی برده
نام و متحیر میگشتند و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه کرد بودند بتخمین و قیاس راه میرفتند آ
نایاب و علفه هیچ جانبی بید رفته بتحمل و زاد توکل طی منازل و قطع مراحل میشد تا آنکه روزی آواز
نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا قدمی
در وادی طلب میزدند حضرت جهانبانی میر ابو البقا را که از همراهی میرزا کامران جدا درین یورش
مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب
اعلام دهد و سخنان سعادت بخش حزن زدا فزا گفته میرزایان را باستلام عتبه علیه هدایت بخشید
میر بموجب اشارت عالی میرزایان را نصیحت پذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت دریافت رهنمون
گشت و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند و جواخان و فوجی عظیم افغانان از دنبال می آمد هر چند
لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود دلیری نمیکردند و در اواخر شعبان که اردوی والا باجه
رسید امیر سید محمد با قوجینی که دیباچه سادات و علمای عهد بود رحلت فرمود و همانجا مدفون
شد و آنحضرت برفوت او تاسف عظیم نمودند و چون عالم کون و فساد راهیست
گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا که شیوه بالغ نظران مقام تسلیم است داده بحکم ایزدی
راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشو لنگاه که از زمین داران و اعیان آن سرزمین
بود مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب بیک
محمد بکاول و کجک بیک فرستادند و او را بخطاب جانجهانی و علم و نقاره امیدوار

ساخته

ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله باردوی معلی امر فرمودند بخشو لنگاه
استقبال فرستاده نموده تسلیمات بجای آورد و باحترام پیش آمد اگرچه بخت یاوری کرد که او
سعادت زمین بوس دریابد اما در آنچه مامور شده بود فرمانبرداری نموده بتقدیم رسانید و
پیشکش لایق فرستاد و هم سوداگران از سر راه کرد که اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند و
و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا برسم براولی
پیش پیش میرفت و در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید و پیش
ازین بدو روز قاضی غیاث الدین جامی که از انتساب باین دودمان عالی داشت بفضایل
و مکارم متحلی بود بمنصب صدارت ممتاز فرموده بودند چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود
بکر منزل شد قصبه لوهری که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت
آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی که در احوال آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت
نزول اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در انجام بتعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت جهانبانی
رونق پذیرفت و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چارپنج
کروه گذاشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از او
بآنجانب آب منزل گرفت و سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیک ارغون بود ولایت
بکر را ویران ساخته استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد
و این شاه حسن بیک ولد میرزا شاه بیک ارغونست که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
قندهار را ازو بزور گرفتند او بجد و دسته سوی بکر افتاد و تمامی آن ناحیه را در تصرف خویش درآورد
چون موکب همایون بقصبه لهری فر نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز
سعادت آستانبوس نماید و قلعه را بملازمان درگاه سپارد او معروض داشت که من
نوکر میرزا شاه حسنم مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آیین نمک خوردن پسندیده نیست
و بی رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار نی و امثال این ضعیف نالی نمود آنحضرت او را معذور داشته
امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسن به ته فرستادند و
بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسن فرستادها را باداب دیدم و شیخ میرک را که افتاده اولا

شیخ نورون بود و جماعت ارغون بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند برسم رسالت ایلچیگری پیش
لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی ببارگاه معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر و حصر
کم دارد و ولایت حاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله همت رفعت مآب
دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند و آنرا در تصرف در آرند که هم سپاه دولت
را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد دولت بمن قرین سعادت بمن همنشین
آمده که آنحضرت بالجمله نزول اجلال ارزانی داشته اند و بدین ترجیح دغدغها از خاطر زایل
کرده بسعادت رکاب بوسی سرافراز خواهم شد و من معروض داشت که چون من بموجب طلب بوس
مستعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد آمد و بعد از
انتظام مهام سایر ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق
را بعقوق مبدل ساخته و از در مکر و تزویر درآمده سخنان دروغ راست نما را جلوه میداد آنحضرت
میرزا هندال را بجانب پاتر روانه کرده و تعیین فرمودند تا پیشتر شتافته خود در نزهتگاه لهری بسر برند
که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد در این اثنا بجهت سرافرازی میرزا هندال بیوت او بلده پاتر
تشریف ارزانی داشتند و بمقدم دولت وافر پایه سعادت او را سربلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر
اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دنیی و عقبی
است نزدیک رسید اسباب حصول این دولت عظمی و سایه وجود این عطیه کبری زمان زمان آماده
تر میگشت که بفیض قدوم آن نوبر ورد ایزدی انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم بالا روشنی
پذیرد و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن دره اکلیل خلافت ضیاء صبح سعادت گیرد آن
بود که درین یورش در خوبترین آنی و مسعودترین زمانی در نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی
نشانی مریم مکانی را که فروغ عفت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش هویدا خورشید
و آیین پادشاهی و روش بزرگی در حباله عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینه انعام
آن قدرها بر فرق روزگار ریختند دلها را بنعم و دولت را معمور ساختند و خواجه یحیی
جامی درین امر سعادت پیرا اکمال خدمت و عبودیت بجا آورده از اینجا هم عنان دولت و
اقبال متوجه اردوی معلی شدند و مدتی حدود بکر مخیم سعادت بود رفته رفته

از بیدولتی

از بیدولتی زمین داران گرانی غله و ویرانی ولایت روی داد و پیوسته در خواطر میرزایان که همکار
و همعنان بودند اندیشه‌های سست و فکرهای نادرست که در مشرب فاقدان کورا و مطبوع تواند
بود میگذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا که پیوسته در باطن داعیه
مخالفت بود بتحریک قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت برخاسته
بقندهار رفت و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام
بخشید چون این خبر بمسامع قدسیه آنحضرت رسید روز سه شنبه پنجم جمادی الاولی نهصد و
چهل و هشت بمنزل میرابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام خدمت میر را پیش
یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاه خطا بمسلک مستقیم صواب آورد
میر بسعادت رفته میرزا را بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه مخالفت باز آورده
براه موافقت رهنمونی کرد و بدین عقیدت و آیین خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت
و مقرر داشت ساخت که میرزا را از آب گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه
خدمتکاری و جانسپاری ثابت قدم باشد مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از آن
حصه یک حصه از او باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و مواضع کوه کهر که حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا عنایت فرموده بودند باو تعلق گیرد روز چهارشنبه
میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود مردم قلعه بکر از رفتن میر واقف شده جمعی را
بکشتی فرستادند بر سر تیرباران کردند زخمی چند کاری بمیر رسید و روز دیگر ازین عالم فانی
بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی ازین واقعه غم اندوه وفور تمام روی داد و تأسف عظیم فرمودند
و بر زبان حقایق ترجمان آنحضرت گذشت که از مخالفتها و کشمکشهای برادران و حق ناشناسی
نمک بپروردها و بیهمدمی یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت
و چندین کلفتها روی نمود همه یکطرف و واقعه میر یکطرف بلکه هنوز آن حوادث طرف این
نمیتواند شد و الحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند لیکن چون در
ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل مآل شناس ودیعت نهاده دست قدرت
بود درچنین موقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت قرین عقل کامل بود برضا و تسلیم گرائیدند

وهراینه در امثال این سوانح دانش ربای که بسا مردم را پای صبر از جا میرود هوشمند خدا پرست
باعقل خداداد مشورت فرموده برضا گراید واگر بواسطه هجوم عوام واستیلای طبیعت باین
نزهتگاه نتواند رسید جزع وفزع که شیوه دلبستگان عالم صورتست گذاشته شکیبائی
در سازد الله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریت در اول حال قدری مغلوب احزان هموم شدند
لیکن برهنمونی عقل کامل بطرزی که بالغ نظران خداشناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته
بند و میوه چین باشند بسوانح کونی خرسند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند و
بدیده حقایق بین تماشاگر شقایق این حدایق شدند بعد از پنج شش روز این سانحه عزت بخش
یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت آنحضرت اورا بالطاف
مهربانی بنواختند و جای دادند درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته منشور عالی فرستادند که اگر
التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بشرطی که از روی عقیده آمده ملازمت کند ولی
ترددی حرف آمدن در میان داشت چون سخن او از چراغ صدق بی فروغ بود پرتو وقوع نیافت تا
آنکه حضرت جهانبانی بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مرحمت فرموده غره جمادی الاخری نهصد و
چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند و آنچنین ولایت خراب که بیمن عدالت پادشاهی
رو بآبادانی نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجه اعلی رسیده بود بمیرزا داده
پیشتر عزیمت فرمودند نزدیک قلعه سهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش بیگ برادر بیرک
شاهم خان و جمعی دیگر تا بیست نفر بکشتی سوار میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد این جماعت
نمودند اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند مخالف رو بگریز نهاده بقلعه
درآمدند چندی ازین شیران بیشه مردانگی نیز بقلعه درآمدند چون از کمک نومید بودند مراجعت نموده
باردوی معلی ملحق گشتند در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده
قلعه سهوان را محاصره فرمودند پیشتر از آنکه موکب همایون گرد قلعه نزول فرماید محافظان
حصار حدایق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند در ایام محاصره حاکم تته پیش
آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد محاصره و کم
رسیدن غله بمعسکر اقبال فرومایهای بی تحقیق راه گریز پیش گرفتند تا آنکه دودم کلانرا که

کلا

کان حقیقت ابلهف برده می شدند پای صبر از جا می لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین
جامی و مولانا عبد الباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و طغر علی و لد فقر
علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند درین اثنا بسامع علیه رسید و منعم خان
و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را بکناره کشند آنحضرت از روی احتیاط
منعم خان را که سرکرده آنها بود مقید ساختند سخن باین سر بند داشته بشرح تتمه از احوال یادگار
ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنرا بکر گذاشتند او لهری را جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه
برآمده غافل بر سر میرزا ریختند و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد
علی قابوچی و شیر دل که هر دو بمنعم خان قرابتی داشتند مردانه شربت خوشگوار شهادت کشیدند
بار سیوم دلیران از کشتی برآمده در ریگ زمین جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آنچنان
دستبری نمودند که قریب سه صد چهار صد کس مخالف بقتل رسید و آن ریگ تشنه بخون فاسقان
این خون گرفتگان سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت که دیگر اراده پیش دستی نکردند و دیگر میرزا
شاه حسین بیشتر از پیشتر داعیه فریب خود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد و بابر قلی
محردار خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری ندارم سببیه خود را بتو نسبت میکنم و
خزانه بتو میگذارم و روزی چند که از حیات مستعار من باقیست رایگان از دست مده هم
باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید کاذبه مفتون و فریفته
ساخت و از مخالفت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفایی بر جبین حال خود نهاد و اگرچه وقت کار زیرک با
دزه از مروت و شمه از فتوت در جبلت او تعبیه میبود در تقدیر صدق مواعید هم که قدم در دایره
بیوفایی نمی نهاد و بر سخنان غرض آمیز عذر انگیز او گوش هوش نداشته تحقیق ورزیده خود
را سربلند میداشت و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند
که خود را بسر حاکم تته که سر راه گرفته بزودی رساند تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه
گراید میرزا اگر چه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بعمل نموده مشتی از خود بیرون فرستاده خود
روان شدن برهمان خیال خام تعلل و اهمال میکرد درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبد
الغفور را که از نسل مشایخ ترکستان بود و آنحضرت او را یکی از پیران خود ساخته

ساخته بودند فرستادند که استمالت نموده میرزا را به اردوی باز آرد و این سعادت چنانچه گفته مصرع

کین ره که تو میروی بترکستانست

کج روی کرده برعکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطرنشان میرزای کوتاه بین کردند که از کار ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و منتخبه را که بیرون فرستاده بود برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد و چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار هم چنان بر سر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذی قعده بجانب بکر و لهری توجه فرمودند و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیه آن بود که باغوای حاکم تته گندم دلها که از زمینداران دولتخواه بودند و در کشتن هم رسانیدن و غیر آن دولتخواهیها بموکب عالی نموده بودند گرفته پیش حاکم تته فرستاد تا آن حق ناشناس آنها را بجریمه توفیق این خدمت بقتل رسانید و آنحضرت این عمل ناشایسته او و صد مثل آن از گذرانده همواره در مقام مدارا بودند که شاید بر صحیفه اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید چون رایات عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا بجمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هم یکی از معتمدان خیراندیش میرزا بود از این حرکت شنیع آگاهی یافته خود را بسرعت بمیرزا رسانید و جلو میرزا را بعنف گرفته تاب داد و انواع سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و درشت گفت که کدام راه و رسم مروت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد چنین سبکسری کردن و با ولی ولینعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکم رواست شعر

نیکو مثلی زد آن سپهدار   کاندازه کار خود نگهدار
بر پایه قدر خویش بنمای   تا بر سر آسمان کنی جای
هر مرد که شغل خویش بگذاشت   برخورد ز هر چه در جهان کاشت

هر سال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را بدر لهری آورد و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد در انجام می باید در دیار سند نقش مراد نشسته و عیار جوهر نامردی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بدعهدی برادران و تمردی اولیا و ناساعدی روزگار مشاهده

افتاد

افتاد خواستند که در لباس تجرد و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدای زنند و حلقه کعبه مراد و سررشته دامن مقصود بدست آرند تا آنکه کنج عزلتی گزینند و زاویه فراغی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و از این جهان پرآسیب و جهانیان پرفریب بر کران باشند جمعی از همراهان خیراندیش که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند بالحاح و زاری درخواست ترک این اراده نموده بعرض اقدس رسانیدند که مصلحت در آنست که در این والا سایه همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نغمی راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده بندگی زده است و لشکر و سامان دارد و ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمرده در رکاب دولت بود مصدر خدمات پسندیده گردد و بتدریج آنکه مکنون و مامول خاطر دولتخواهانست صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاه داشته بآنصوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت افزا مصحوب ابراهیم ایشک آقاسی بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید از افعال شنیعه خود واقف گشته مسلک ندامت پیموده باشد و از آیین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید و در آن فرمان عطوفت نشان این بیت رقم زده کلک عنایت شده بود بیت

ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران   سوختم چند شوی مرهم داغ دگران

میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد بهمان خام طمعی طریق بی وفایی اختیار کرده از عهد و پیمان تقاعد نمود حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و از آنجا بتاریخ هفدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعه دیوراول نزول اقبال فرمودند و در بیستم ساحت واصل پور مضرب سرادقات رفعت احتشام شد و هفدهم ربیع الاول در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد و در اثنای راه دوربینان مجلس قدسی از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنان که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند و پیوسته مضمون احتیاط که عنوان منشور دولت است آگاهی میدادند تا آنکه میر سمندر که از معتمدان سر آمد بحکم عالی پیش مالدیو شتافته و بر مکنونات ضمیر و منویات خاطر او اطلاع یافته معاودت نمود بعرض اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهید میدهد اما ظاهر آنست که بر تصدیق نداشته باشد چون رایت

اقبال نزدیک بولایت او رسید یکبابی ناکوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در
اردوی معلی رسید الماس گرانبها را در مقام جست و جوی خریداری درآمد چنانچه از او ستانند و بوی
خیر استشمام نمیشد حضرت جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنند که امثال این
جواهر گرانبها بجز در ایام بیرسند تا بگوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای بدو انتظام
یافته باشد تا بعنایت پادشاهان والا میسر شود و بالجمله از آمدن این امور اندیشه مند شدند و
بدریافت سمند رخشین نمودند و باز از روی حزم و احتیاط که دام کارفرمایانست علی الخصوص
در هنگام وقت و تنگدستی رایمل سونی را فرستادند که بسارعت خود را بآنجا رسانند و آنچه بنور
فراست دریابد عرضه داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید
خلاو وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد علامت نفاق آنکه انگشت خنصر تنها
بگیرد و موکب عالی از قصبهٔ پهلودی که در سی کروهی جودهپور که مولد و موطن اوست دو سه
منزل گذشته کنار کول جوکی نزول اقبال فرموده بود که قاصد رایمل سونی رسید و انگشت
خنصر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این
سیه بخت تیره روزگار کم و عذر است و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین کرده خیالات
باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی منعطف گردانیدند اگرچه گروهی از
مردم برین اند که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتگاری آمد بواسطهٔ اطلاع بر بی سامانی
سپاه و قلت لشکر از نیت اصلی برگشت یا بواسطهٔ مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظهٔ استیلای
او بسبب تهدید او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده و رقم
گردانید جمعی اتفاق دارند که از مبدا تا مختتم اظهار بندگی نمودن و عرایض عبودیت فرستادن
بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود القصه چون در آن هنگام جهان آرایان نگارخانهٔ تقدیر در
آرایش کار دیگر بودند هر کاری که پیش گرفته میشد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید
بود شرارت و بدی بظهور می آمد چون رازنمودی این سیاه نامه نزدیک بتجربه رسید و غدر
این نادرست در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از
ملازمان موکب مقدس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بد اندیشان گرفته کمند اندکی بازوی

خلاف و

سعی های جرات نما و دست اهتزاز رسانند و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و اگر قابو یابند
دستبردی هم نمایند و آنحضرت با معدودی از جانسپاران حقیقت کردار و مخدرات سرادقات عصمت
روان شدند و از سپاهیان ظفرپیکر شیخ علی بیگ جلایر و زرنون بیگ ولد بابا جلایر و فضایل بیگ و
جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا به بیست نفر میکشید و دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیشهای
وفاکیش و از طبقهٔ اهل سعادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند چون
موکب عالی از پهلودی گذشته بباتمیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد و امرایی که بدفع این مردم
تعیین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات
واقع شد آنحضرت که کوه شکوه جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار آورده عجیب بابل
خداداد و حزد داد در زاد رجوع فرمودند و اکثر از عنایت اینیا ده ساخته اسپان ایشان را برام
جنگی داده سه فوج ترتیب داده رو بغنیم آوردند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت
اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای تنگی درآمده بود تاختند تاختن همان بود و برداشتن
همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتایید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت
جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه عدو جیلمیر شدند غرهٔ جمادی الاولی جیلمیر موضع مورد موکب
عالی شده بود درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از راه اراجیف مجروح خاطر شده سعادت
ملازمت دریافته کرد موکب عالی شده درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از راه اراجیف
مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافته کرد موکب والا را توتیای چشم اقبال خود ساختند رای
جیلمیر که رای لونکرن نام داشت از بدولتی در مقام بدمردی شد و کول آب را می قطعت کرد تا موکب
پادشاهی که محنت چون کشیده و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده بود از بی آبی در آزار باشند
شیران بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروهی شکوه را شکست دادند و از آنجا نهضت فرموده
متوجه حصار فیض الحصار امرکوت گشتند دهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که
مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبال است شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه را که رانا پرشاد نام داشت
قدوم عالی را سرمایهٔ افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود اقدس حضرت
شاهنشاهی که حیرت افزای دیدهٔ روان زمانه گشت آنست که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی آن

یگانه درکارخانه تکوین حامله بودند روزی که در جوکی در آمده گرم رفتن بودند میل اقدس بانار شد در آن
صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشواری بهم رسد مشعلیان بارگاه مقدس حیران ماندند که ناگاه
تحصیل ایشان را از جوانب بنوخش آورد و چون او را در بارگاه مقدس حاضر ساخته در معرض
شدند ناگاه از میان انطرف انارکلان سیراب پدید آمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جمعی
در حیرت و زنشده حمل بر کرامات نمودند چند روزی دران سرزمین دلکشا توقف افتاد و در
اینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر که مال و منال و اسباب و اشیا را که همه بدولت ابدقرین بهم رسانیده
بودند در چنین عسرت و تنگی شدت از آنحضرت با وجود لطف طلب دریغ میداشتند باتفاق رای
امرکوت گیرانند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت دانی غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان
بجهة خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت فرمودند و اکثر را بهمان پست فطرتان
تنگ حوصله باز دادند سبحان الله از یمن برکات ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردن
ابنای زمانه و رقبه اهل روزگار در قید کمند ارادت و اخلاص آمده است که در آن روزگار امرای
عظام و امنای کبار بادنی درجه اخلاص مشرف نبودند و در حال که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده
بودند در چنین وقت احتیاج خست نمودند و امروز مهتران و دوزابستادگان بارگاه عبودیت را در
صف جان سپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند
تکلیف خاصان درگاه و مقربان پایه اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیده
ازلی را برای انتظام احوال جهانیان و جهانبانان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند
دارد و چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در زمان صایب تمکن داشت ظهور صاحب
زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساعات اثنا غره رجب نهصد و چهل و نه هودج
عفت و محل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانسپاران در آن حصار سعادت اساس
بگذاردند و جان آفرین سپرده بدولت و اقبال بشتر نهضت فرمودند درین مکان که چشم امید
بیداران شبان تب انتظار باز بود و بر ناامیدی بر روی روزگار فراز شرف ولادت حضرت
شاهنشاهی ظل الهی روی نموده در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور ایزدی
الهی چنانچه سمت گذارش یافت از بطن مکون بعالم ظهور آمد تا همه علمای جهانیان

دوقت

بنا

تهنیت شادی جاوید انجامید و دل حضرت جهانبانی که آبله زده کلفت بود مرهم آسایش بر داشت و گیتی
و از صورت نظام گرفت و تفرقه را ره معنی بجمعیت گرائید نظارگیان وقت از تماشای فعل کامروا شوند
منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند حرز را صاحب پدید آید انصاف را یار مهربان شود
تمیز را دوست دانا گردد عدالت را پادشاه راستین باشد علوفت را جوهرشناسی خرده بین
ظهور گیرد قدردانی را بازار رواج گیرد صلح کل را میانجی نواز پیدا شود ظاهر را آرایننده و باطن را
صبح شادی طلوع نمود آرزوی آسمانیان نیاید و آبروی زمینیان پیدا گشت و چون این بار
ظلمت سوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس در آن کل زمین پرده گشایی نمود مژده رسانان تیز
رو بر پایندان این نوید سعادت شتافتند که در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور لالچه
عیسی نگران بود از این مژده جانبخش یک دل هزار دل شده سجدات شکر پروردگار که در خارستان
نامرادی گل مراد شکفانیده و در تهی دستی ناکامی هزاران کام در کنار نهاد بجای آوردند و جشن
شادی ترتیب داده بنشاط پرداختند وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست توفیق
افشان و پای عشرت کوبان در آن جشن اقبال نگاهبانی الطاف بیکران شرف اقتی یافتند و
شرح این جشن عالی که عید آسمان و نوروز روزگار بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی
بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی سوانح دیگر که لیاقت طرازی این منشور سعادت و
عنوانی این امثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته
چه از نکته معنوی در نگارش بدایع واردات و غرایب واقعات و جلایل فتوحات حضرت
شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس و هرچه غیر این نگاشته
قلم نیاز گردد تقریبی است و سیرابی سخن و پیوند معنی بران باعث والمنة لله که احوال گرامی این
سلسله ابدی اعتصام نیز آدم تا این دم بطن بطن بطریق اجمال گذارش می یابد و تا میرود
نقاب از چهره تفصیل میگشاید القصه ازانجا که عنصر مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی
جهان مروت و فتوت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته
وانتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص این معنی است در نظر دوربین آورده
متوجه ولایت مالدیو دیو مال دود سیرت قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان

[illegible]

دیدن شناخته الحان ناشایسته پیش آمد ناگزیر باز بالتماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه سه شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هرچند رای جهان آرای بر همین منوال نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بالخند و رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که ابا عن جد بجانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیازی افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکه نبرد شیرمردانه نهاد و با اندک کس داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامه آن جماعه متفرق و منهزم ساخت بتاثیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عرصه عبرت شد و ساحت قصبه جون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبه رفیع عتبه درود هودج عزت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل این طراز عنوان کلام شد و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چندگاه در خارج قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد و آنجماعه شکستهای درست می یافتند و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بوده درین ایام بمرتبه شهادت رسید روزی شیخ علی بیگ جلایر تردی بیگ خان و جمعی بتاخت آجینی نامزد شده بموده بودند سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیگ خان در جنگ مساهله نمود و شیخ علی بیگ ثبات قدم ورزیده دران عرصه رزم که طرب بزم شیرمردان بود شگفته روی شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی امور دیگر درمیان آمد لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته اراده توجه بجانب قندهار مصمم ساختند و در خلال این ایام هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرامخان از حدود گجرات

تنها خود را بپایه سریر مقدس رسانید مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرایب آنکه چون مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد و پیش از آنکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است و چون ظاهر شد که بیرامخانست غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت این تقریب چند روزی دران کل زمین توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرامخان آنکه در قضیه ناموضیه قنوج جانسپاری کرده سنبل رویه افتاد و براجه متر سین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبه لکنور التجا برده مدتی در حمایت او بود و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاده در راه مالوه باو رسیده در اول مجلس شیرخان برخاسته دیده و در طلب خاطر سخنان فریبنده گفت و در میان سخنان اظهار نمود که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند بیرامخان در جواب گفت چنین است هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابو القاسم حاکم الیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد در راه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد آگاه گشته کسی فرستاد و ابو القاسم را که بصورت وجیه نمودی داشت گرفت بیرامخان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرامخانم ابو القاسم مردی بجا آورده گفت این لازم نیست که فدای من میخواهد شود درنظار دست ازین باز دارید و همان معامله که وا گذارد دوست یار من که درمیان بود بیرامخان باین طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت و ابو القاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی این معدن مروت را بشهادت رسانید و بارها شیرخان میگفت که همان زمان که بیرامخان دران مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند فهمیده بودیم که بما نمی‌آید و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرامخان قبول ننمود رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا بولایت هر دوار شتافت و از آنجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانبانی در قصبه جون رسیده سربلند گشت

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت بر صحیفه علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابدست چنان ثبت افتاده که

چون جهان آرایی را از افراد کاینات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک گرامیش نهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان نوادر حالات و خوارق عادات از مصادر احوالش پرتو ظهور یابد به هر یکی از ان منهی غیب باشد بیانگ بلند طنطنه علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رسانند و باظهار این معنی سعادت فزای جهانیان گردد و از بدایع مصداق این حال آنست درین زمان فرخنده که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند امری بدیع از آنحضرت روی نمود شامگاهی که پرتو تباشیر صبح دولت داشت عفت قباب جیجی انگه این نوباوه باغ قدس را شیر میداد و از مخالفت عصمت قباب ماهم انگه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت و از انکه بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که جوجی میرزا غزنوی سحر میکند که حضرت شاهزاده عالمیان عزیز او باشد و دیگری میل نفرمایند بغایت دلتنگ بود درین اثنا وقتی که کسی آنجا حاضر نبود آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند و بزبان کرامت خود بیان تسلی خاطر محزون جیجی انگه هنجار کشودند و فرمودند که خاطر خوش دار که نیز آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب اندوه تو از نور شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز را اشکارا مکنی و این اسرار قدرت الهی بوقت شهرت رسیدنی چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج است جیجی انگه میگفت مرا این نوید جانبخش عظیم در شگفت آورد و عقده اندوه یکبار از دل من کشوده گشت و ازین رهگذر که کفایت جهان نوز پروردی و حضانت جهان فیض گستری بی مشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله بمن شد انشراح خاطر کمی بصد و صد هزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاطم از پیش بر روی روزگار من کشوده میگشت و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت و دولت دو جهانی بمن روی آورد و این راز سر بمهر پنهان میداشتم تا آنکه نونهال دولت سر آرای ملک کشورگشایی گشته روزی از عرصه دهلی شکار حوالی قصبه پالم تشریف برده بودند و اژدرماری بغایت بزرگ و مهیب بسر راه پیدا شد که همه را دل از جای رفته بود و آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بی اندیشه که بخاطر خاطر رسانند پیما نموده متوجه مار شدند و بشارت

عیسی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت مشاهده کرد و از روی تعجب بمن آمده نقل کرد در آنوقت آن راز سربسته و سر پوشیده که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند خود درمیان آورد و گفت آنحضرت که در صغر سن این عجوبه را نموده در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست چه عقل را وقعیت و هر قولی را محل این راز سر بسته که تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد بلکه مدعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنها تلخ مینمود و نیز مراد اظهار آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون از سخن تو مار شنیدم لب بافشای آن راز کشودم که آن نشانه خردسالی بود و این نشانه کلان سالی ای فرزند گرامی از انواع مظهر کرامات این علامات و معاملات بدیع نیست و جامع این شگرفنامه ابوالفضل این دو قضیه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما از ان عفت قباب بی واسطه نیز استماع نمود و آنچه راقم از کمالات قدسی و خوارق عادی ازین نور پرورد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود سنجیده از اندازه بشری و حوصله انسانی بیرون است که الحق آنچه از والده ماجده میرزا عزیز کوکه منقول شد پیش اصحاب ظاهر است و آنچه مسکین مشاهده نمود عبرت افزای ارباب باطن **توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از آنجا بسفر حجاز کردن و آهنگ عراق کشیدن** ارادت ازلی و مشیت الهی بر آن رفته که بادشاهی خلعت والای دولتش را بطراز جلوه و بقا مطرز سازند و قوایم سریر عظمت و سلطنتش بقواعد ارکان استمرار و استقلال مسند و منور گردانند بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انتما پیش راه او می آرند و فی الحقیقه آن نمودستی بود و عقده ایست عاقبت محمود که کوته نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار می در آرند و بلند بینان حال رخنه دولت دانسته نشان دفع عین الکمال میسازند دولتمند را آنچه نا ملایم طبع پیش راه آید آنرا از متمم کمال میشمارد و بسیار دولت خردمندان دین و دنیای خود را بگریبان اندوه فرو میبرد و رجعت کواکب سیار آسمان هفت اقلیم افلاک نموداریست ازین حال و تمثیلیست ازین نقش هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده پیش نیست که در چشم جهانیان فرو هشته میشود و منقصتی بآن بارگاه عالی نمیرسد

مطلب نام مصنّف

اما چون بظاهر سبب جامی شود تند باد سطوت الهی غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می
نشانند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم راهبریست مشعله در دست چه همان نسبت و حالتی که
آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در سمت مغرب حاصل و همان حالتی که در حین
سمت الراس و زوال نصف النهار هست بی نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف اللیل متحقق
و این تفاوت نسبت با بینان خاکی نژاد و ساکنان مشتی گل مخیلت والا ذره جلال او از آن
مقدس ترست که اندیشهای ارباب نقص پیرامون آن تواند گشت بنا برین مقدمات هر که بصاحب
دولتان تاجدار و تاجدا دران صاحب اقبال بد اندیش بود سرانجام کار بچنگال اعمال خویش
گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد و آیت این حال واقعه عبرت افزای حضرت
جهانبانی جنت آشیانیست که اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود به چشمه
افضال شست و شو یافت جمع کافر نعمتان بسزای اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت
ایشان برق قهر آلهی سوخته شد و نشان هستی این سیه دولتان از صفحه روزگار سترده گشت
چنانچه مصاعب و متاعب عمر و موارد و مطالع سیر جابجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی
گذارش می یابد بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر ارا از طرز دنیای
ناپایدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی برخاسته بجانب طواف قدس رسیکه بحاکم
تته صلحگونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید حضرت شاهنشاهی را با جمعی از
خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند و بار تعلق مساعد شوق
و شغف هموار اوج عشق را زیر پر و بال همت گیرند و چنانچه بطواف قبله دل مشرف شده فیض
معنوی یافته اند محمل بکعبه گل نیز برده صورت بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانه باطن سر
انجام یافته صورت کده ظاهر را نیز آرایش دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب
هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم تته این معنی را
دریافته سعادت خود دانست و عرضه داشت صلح فرستاد و چون آنحضرت شاهباز بلند
پرواز همت بصید عنقا برگشاده بود نظر دوربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان
بلند افتاد صورت التماس او بمعرض قبول افتاد و غوتیان که کار برایشان تنگ

شده بودند از مژده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و این معنی را بنهایت مطلب دانسته و نعمت
عظمی ~~یا بی جرات نهاده دست افزار است~~ غیر مترقب شناخته پیشکشهای فراوان فرستادند و انواع
معذرت خواستند و آنحضرت بدولت و سعادت اعظم ربیع الاخر سال مذکور از قصبه جون بصوب
قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری خبر توجه موکب پادشاهی شنیده بموجب میرزا کامران
و بدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی شد که بپای مردی شقاوت
رفته دستگیر کند درین اثنا میر الله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت میرزا کامران بدو تفویض
داشت و شیخ عبدالوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری
دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفتند خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند
حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند او از بی سعادتی حرمان شرف
ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه نمیگذارند چون موکب عالی بجدو دشال که از قندهار
قریب سه فرسخ است نزول فرمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و جاگیر دران حدود
داشت نیز با گیری کسان گذاشته بود دو کس از ملازمان پادشاهی را که پیشتر بر جستجو رسیده بودند
دستگیر کردند یکی از آن دو کس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن مدبر اندیشناک
که از قرائن احوال دریافته و از زبان آن جماعت شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت
جهانبانی کافر نعمتی کرده این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار بر طرف ساختند و
بجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف فرمودند و بنده محمد ویسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شدند
مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت که برادر کم مهر
بی ارادت معلوم نمایند نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند اما گوش حق نشنو و دل
دانای درست فهم کجا آن نصیحتها را شنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت
شتافتند قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن
او منع کردند که مبادا درین صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه
فرمایند و حوادث عظیم روی دهد ابوالخیر و جمعی اشرار بعضی از سخنان خوش آمد خانه برانداز
که بظاهر صورت دارد و باطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را بر داعیه خط

مصمم ساختند صبح آن روز که شب مراد او بود میرزا بخیال فاسد متوجه گشت شد یک دو کروه راه
رفته از ملازمان خود پرسید که این راه که دیده است جیجی بهادر ازبک که نوکر قاسم حسین سلطان
بود درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی نمیدانم و مکرر آمد و شد
کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید جاگیردار انجا بوده است او را فرمود که پیشتر میرفته باشد
و راه سر کند او التماس کرد که بارگی من زبون است میرزا بجانب ترسون لاس که یکی از ملازمان او بود اشارت
کرد که اسب خود را باو بده و بعد از تعلق کار خود را برشتی رساند اسب داد جیجی بهادر که سابقا در
هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک شده بود برهنمونی سعادت از آنجا پاره پیشتر
آمده جلو ریز خود را بجاده بیرام خان رسانیده پرده گشای حقیقت حال شد بیرام خان باتفاق
او در ملازمت حضرت جهانبانی آمده از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت
کسان پیش تردی بیک خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند آن تنگ
چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند آن حضرت خواستند که خود بدولت
سوار شده آن اهل را ادب کنند و سزای کردار در کنارشان نهند بیرام خان بموقف عرض
رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی تابد کافر نعمتان را بعقوبت ایزدی حواله فرموده
خود بدولت متوجه اراده خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودی از مخلصان جانسپار
راه راست پیش گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز
متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه فراق شدند خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی
و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الطاف
الهی است غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمیرسد بهر طوری که باشد بموج عزت حضرت
مریم مکانی بموکب عالی رسانند این سعادتمندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند
قدری راه طی شده که شبی تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس روی نمود بیرام خان
بموقف عرض رسانیده که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر
انور لایح است درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسنده خود در خیمه
نشسته تفصیل و اشیا و اسباب اردوی معلی را می بیند لایق دولت آنست که کمینه بغنیمت

آگهی

آگهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن قلعه خیمه برسانیم و کار او بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت
ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه‌اند ناگزیر آمده ملازمت اختیار میکنند آنحضرت از روی حساب
و معامله این کنکاش را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیر اندیشی گرد این داعیه نگشتند و فرمودند اکنون
رو براه غربت نهاده ایم و راه دراز پیش گرفته ایم فتح آن نمیکنیم مجدداً حضرت شاهنشاهی را در
پناه حضرت ذوالجلال که دافع آفات و رافع مخافات است سپرده و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته
و عنایت ابدی رفیق نگاه و نگاه کرده بر توسن همت زین دولت بستند و پای توجه در رکاب توکل
آورده قدم پیش نهادند و میرزا عسکری که با اندیشه تباه نزدیک بشتک رسید میر ابوالحسن
صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف
و حکایت نگاه دارد در وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور رسید و میخواهد که از جانب
میرزا پیغامی چند ادا ساخته و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی بسخنان واهیه او متوجه
نشده گرم رفتن میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم
خود را از دور فرستاد که اردو را محافظت نمایند و نگذارند که کسی از اردو بجایی رود حقیقت
کردن جیجی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد تردی
بیک خان و سایر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد
کوته اندیشی که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامردی و بی آزرمی پیش میگیرد در معنی تیشه
بر پای دولت خود میزند و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میگرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان
اوراق روزگار پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری ملازمت کرد میرزا گفتند
که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجا
اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که خوب یکی پیشتر میروم
از رکابخانه ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود یک دو نویسنده بعضی از اسباب
که از کارخانه پادشاهی آورده بودند میدید و می نوشت و صورت حال بعینه همچنان بود که
بیرام خان بتفرس صایب دریافته معروض داشته بود فردای آن روز چاشتگاه میرزا
نواخته منزل خود باردوی معلی آمد و بر در دولتخانه حضرت جهانبانی نزول نمود و جمیع مردم

جمیع مردم را کیمک پیش از خود و بزرگ گیرانند نزدی بیک خانزاده والد سپرد هر کدام از مردم
و ملازمان همایون را بمردم حواله کرد و بقندهار برد و جمعی کثیر را مقید و شکنجه هلاک ساخت و مبلغی
کلی از تردی بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچنان
گناه را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلا را اگر دی از نزول پاداش نام نهند مور گنجایش
ندارد **نظم** اگر بدکنش مرد بد روزگار ۰ نکو گردد از پند آموزگار ۰ سرانجام را آشکارا
کند ۰ همان گوهر خویش پیدا کند ۰ بر باریک بینان رموز تقدیر پیدا است که چون دست
اقبال یکی از برگزیدگان ازل را بنگین سلطنت برآراسته و تارک دولت او را بتاج خلافت بلند
بخشید لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرایب بدایات
غیبی و تفالات آسمانی که درین والا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری
بار دوم معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش
عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا هر چند اوی توجه بجانب آنحضرت کرد و در هنگام
شگفتگی و زهرخنده آمد آنحضرت که دران هنگام مجموعه کمالات سالخوردان جهان بودند با وجود
خوردسالی اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیه حال آن حضرت هویدا بود میرزا طریق شوخی
گفت میدانیم که فرزند کیست با چگونه شگفته خندان شود و بعد از زمانی انگشترین میرزا را که در گردن
او حمایل بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادت اطفال نی نی بلکه بدستیاری اقبال دست
بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد
دقیقه شناسان محفل این معنی را تفال بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت
بنام نامی آنحضرت شود و از حسن نیت افضال الهی آب رفته بجوی باز آید و از آنجا حضرت شاهنشاهی
مؤید بتائید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در قیام و جلوس و نوم
و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروایی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید و انوار خدا
شناسی از لالی اطوار و آثار او هویدا بود در اثنای راه کوکی لعب درگه یکی از معتبران
میرزا عسکری بود نزدیک گیاه حضرت آمد میر غزنوی گفت که اگر میرزا را ابن وحید بحضرت
بادشاه میرسانم میر مذکور جواب داد گفت که چون حضرت بادشاه خود نبردند

اما مصلحت در گذاشتن بود و تیزی حکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من عزم
ملازمت آنحضرت کرده ام که درچنین ایام تنهایی لوازم خدمتگاری بجای آرم و می خواستم که این
خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون که مرا باین سعادت سرافراز نمیسازند شاید از حضرت شاهنشاهی
بهره که بحضرت گذرانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که کلیل ماه بود به بهادر داده او را باین دولت سر سعادت
بلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را بهجدهم رمضان بخاری نه ه بقندهار آورده در بالای سعدو
ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغا و جیجی انگه و انگه خان خدمت کامیاب بسعادت ابدی
بودند و افاضه انوار قدسی میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی نشو و
نما یافت بسلطان بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت قباب از وفور عقل در لوازم مهربانی و مراسم
خدمت اهتمام مینمود بظاهر نگاهبانی میکرد و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی
پذیر بوده و هر روز بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید و کرامات آلهی روی
نماید و در خند ذات نور پرور ایزدی باشد اندیشی را دخل ادراج نیکی در خیال نمیداد و از مخالف جز
خدمت و موافقت بظهور نیامد چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت پدری و رافت مادری با
که کفل مهمات نباید بدست دشمنان جانی پرورش میداد تا دوربینان ملک دانایی را بابی
ارادت محکم شود و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی
ربانی بر دوست و دشمن واضح گردد از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال
یک سالگی خود را علی الخصوص دران هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند و در قندهار
آوردند یک سال و سه ماه بودم نیک بخاطر دارم روی ماهم انگه والدی ادهم خان بمیرزا عسکری
معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را از مان روان شدن بپای رسد پدر
باید یا کلان یا کسی که در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در
هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بزمین می آمد اکنون حضرت
جهانبانی تشریف ندارند مناسب آنست که این شگون که بمنزله سپند چشم زخم است شما بجای آرید میرزا
دستار خود گرفته بسوی من انداخت من از پای در آمدم میفرمودند که آن زدن و افتادن
بشخصه برا خاطر است و نیز در همان ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی

بر سبیل لطف با جیش اقبال بردند آن رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است کسی را که در
ترسرای دل چراغ عرفان افروخته باشد همه مثل ابجد و زیاده از آن چه دور باشد چون سررشته
سخن باینجا رسید برای سیرابی سخن از بقیه سرگذشت شیر خان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال
کامران میرزا که بکجا رفت و میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند
ناگزیر است تا جویای آگاهی بهره برای عبرت گشته نیروی بخت بیدار زندگانی را اعتبار دلی و نیک
عملی سپری کند پوشیده نماند که شیر خان بنا بگذشته باستگی قدم پیش مینهاد و با چندین اسباب
نبرد ملاحظه تمام میبود و هراس عظیم داشت که مبادا از کمین تب لهب دران موکب پادشاهی قدم
در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند و دغل بازیهای نفرین نمای او را بکیفر پیچ برارند
جمعی کثیر را پیشتر روانه ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت
بعد از چند روز که بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست
بلاهور آمد و از آنجا تا خوشاب رفت و در بهیره و آکند و درو زی و چند کس بطلب سلطان سارنگ
گکر و سلطان آدم که از زمین داران معتبر آنحدود فرستاد چون نعمت پرورده حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمری کامران داشتند
حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیر خان از آنجا بجای که از محال منسوب گکرانست شتافت
و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد گکران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند
و افغان فراوان در دست ایشان افتاد و بزدخت رفت شیر خان میخواست که خود بر سر
ایشان رود با هواخواهان خود مشورت کرد همه صلاح دران دیدند که کار آن گروه که کوههای محکم
و زمینهای قب دارند بتدریج و تدبیر باید ساخت مناسب آنست که درین حدود لشکری
گران گذاشته شود که هم فکر ایشان مفرور شده باشد و هم در حدود ولایت گکران بوده دست
تاخت و تاراج دراز کنند و قلعه مستحکم بجهة انتظام این دو کار اساس باید نهاد تا مرور ایام
مردم از تنگنای خود تنگ آمده سر گردنکشی فرود آرند و خود بازگشته بامان و سرانجام مملکت وسیع
هندوستان [illegible] رفت بنابرین مصلحت دید قلعه رهتاس را بنیاد نهاده جمعی
کثیر را گذاشته کوچ برگشت و باگره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار رفت که میرابوالقاسم

آنجا متصرف بود بمیری باره آرقی آمده دید شیر خان در مقام ضبط ار بلاد [illegible] هندوستان را
سوای بنگاله لکهی و هفت اقطاع قسمت کرده داغ اسب [illegible] در میان آورده اند و اندکی
از قاعده‌های بسیار سلطان علاءالدین را که در تاریخ فیروزشاهی بتفصیل یافته است شنیده عمل
آورد و از آنجا بر سر پورنمل زاده قلعه را رایسین و چندیری رفت و بعهد و پیمان نادرست راجه از قلعه
برآورد و بسی فقیهان گمراه و سفیهان تیره روزگار امان داده خویش را از هم گذرانید و از آنجا
باگره آمده بطرز حکام بنگاله در طرق و سبل لک بمسافه یک کروه بنا کرده بعد از بیماری جابکاه
کرد اکره و بروناری شد بر سر مالدیو که از حاکم اجمیر و ناکور بسیاری از محال و امصار ربوده
لشکر کشید و کار آنگند و بتزیب و فسون ساخته بنواحی چتور شتافت و از آنجا نیز
بیرنگ رهیا نمود تا نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند از آنجا جمعی گذاشته در میان ولایت
دهندیره درآمد و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورده از اطراف محاصره کرده ساباطها بروفق
ساخت و بهنیار دوم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعله آتشی که خود افروخته بود از دود
آه مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن او از آتش مرد یافته بودند اگرچه در گرفتن این حصار
حصین جان او از جا رفت اما عنصر برآمدن قلعه بدست افتاد پنج سال و دو ماه و سیزده روز
برگ و ربو حکومت هندوستان و بعد از آن جلال خان پسر خرد او هشتم سال روز جانشین
پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی بر خود بست و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود
گذرانیده بود چون تسلط این دو فتنه سرشت خداع منش در جنب شعشعه نیر جهان افروز رایت
این دولت ابدی مانند فروغ کرمکان شبتاب حکم نمودی بود داشت حکمت عامه ایزدی بجهة
مصلحتی چند که در مکامن علم او مطوی بود روزی چند جلوه داده بجنگ ادبار برابر ساخت
و روزگار از ننگ وجود این مدبران ستیزه کار رواست و صورت حال میرزا حیدر را که چون همای
حضرت جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گذارش یافته چون بنوشهره درآمد
امرای بمکور که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و راه و روش درآمدن کشمیر
و گرفتن از امجد داخاطر نشان نمودند میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی
نموده بر طی عقبات کشمیر قدم پیش نهاد و درین اثنا تفرقه در معسکر پادشاهی چنانچه

مذکور شد راه یافت ناجیه کلان بیک بمیل خود با سپهی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران
ملحق شد و مظفر توکلی خود را بکوهسار کمک کشید غیر از چندی از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی
دیگر که حضرت جهانبانی بکومک نامزد فرموده بودند همراه نشدند اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال
عظیم بود و هرج و مرج بحد نهایت [illegible] در غیات کشمیر این در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت
از عقبه بنوج درآمد و بی جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود چه دران ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم خالی
بود و امرای آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند و هر یکی از مدعیان حکومت آن دیار اسم
ریاست اطلاق کرده خود ملک رانی میکردند درین زمان نازک شاه نام شخصی باسم بی مسمای
حکومت اختصاص و اشتهار داشت و باین حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر عقل و رای باشد
هر آینه کار ملک باین سرحد کشید موسم چله دی بود و باران باشند ادی بارید کاجی چک چون رقم
استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که کشمیری را ازان گزیر
ندارد از کشمیر برآمد پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کار روایی خود بود چون
آن میسر نشد ملکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشه دیگر شد و طرح
دیگر خیال کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد و باین وسیله خود را مقبول ساخت
علاول خان و حسین خان سروانی و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد درین اثنا ابدال
ماکری که استظهار او بود بعلت استسقا درگذشت و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول
که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند و سه
ماه در شعاب جبال بسر میبرد تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت
جنگ دست داد و بتایید یزدانی فتح کرد و هر چند مخالفان چه از افغانان و کوکی و چه از کشمیریان
بی حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفایی و حرام نمکی مبتنی بود کاری از
پیش نرفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهی اسیر شدند و کشمیر
باستقلال در تصرف میرزا درآمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این
فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه در همین زمان میرزا نیز صورت داده اما آنچه میرزا خود [illegible]
در تاریخ مینماید آنست که یکبار دیگر میرزا فرستاده سعید خان حاکم کاشغر از راه دره

دره لار بکشمیر آمد و در چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف در آورده بود و در سلخ شوال سال
مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلحگونه کرده دختر محمد شاه را برای
اسکندر سلطان برای خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح و فیروزی دست
داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود و آن عرصه دلپذیر
را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب
داشته در مقام رونق و رواج ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز
در میان آورد و مجملا صورت ظاهری آن مملکت گرفت ، دنیای اوست معنی پید اگر داد با واسطه
تعصبهای خشک بی نمک میرزا که مذهب آن نارسائی با دعوی رسید کی است متاع معنی که عالم
یکرنگی و دین داریست کساد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت را که تاثیر عظیم است
سیما اطوار فرمانروایان که قوتی از [illegible] امید که بیمن انتشار حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهی
صورت و معنی کشمیر اتحاد یافت و متاع حق پرستی و خداشناسی که شایسته بی تکلف و تعصب
رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داد و میمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و
سکه بنام نازک شاه درست امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای
آورده وجود دراهم و دنانیر و روس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف می ساخت
هنگام که بازمانه مدارایی میکرد و بی اخلاص را رواج میداد و لهذا دران ایام که فتح کابل شد خطبه را
بنام مقدس حضرت جهانبانی ساخته سرابلند شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبخونی
که کشمیریان آورده بودند [illegible] ملک نیستی شد و مجمل این سانحه آنکه میرزا را آیین عدالت که
نگاهبانان دولت عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود زینت کردن گرفت و بسیاری
و بردباری که دو بازوی بخت بیداریست از دست داد کرو عذر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از
پا در آمده بود باز برپا شد و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستی
کار دشمنی ساختن گرفتند و عمده این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیله از وی جدا کردند و مردم کار
آمدنی او را متفرق ساختند طایفه را بجانب تبت و برخی را بصوب پکلی و چندی را باطراف راجوری
فرستادند و عیدی رینا و حسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی و اهل کشمیری اکبر کرده

بپرد

دره

جهات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساخته‌اند و جمعی کثیر بخود همداستان کرده بر سر میرزا شدند و غازیخان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند و قریب جایی که میان میره بود و سرینگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است بر سر میرزا آمدند چون آورده‌اند میرزا از نزدیک خانه خواجه حاجی رفته بود که ناقوا الحساد در راه که در شد بود و خلاص میساز دناگاه بدست کمال ثوری حیات را بسری کرد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون مجملی از حال میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران گذارش می یابد در آن ایام نامساعد که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدایی اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بحدود خوست رسید سری و سروری را از چه داشته و زمانه لعبت باز را انجام خود میداشته خطبه و سکه بنام خود ساخت هر که خرد دوربین و مصاحب مصلحت آموز و همنشین دلسوز نداشته باشد هر آینه کارهای ناشایسته ازو بظهور آید نه حق محبت شناسد و نه طریق مروت داند بدی دیگر از نیکی خود انگارد و تخم بدی در زمین نیکان افشاند ظاهر است که از آن کشت و کار چه بر دهد و درخت امیدش کدام میوه مراد بار آورد روزگاری عاقبت اندیشش را انتهایی نه و دولت بزور بر خود بسته را بودی نه سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون منار برفی زود از هم پاشد و هلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم برهم زدن فرو نشیند چون طراوت گل رو در زوال بود دولتش چون نسیم بهار سریع الانتقال و بالجمله از راه دکنوت کنار آب سند رسید و در اینجا محمد سلطان و الغ میرزا که بحدود ملتان خود را کشیده بودند و از آنجا خود نتوانستند گرفت برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند و میرزا مدتی آنجا توقف نمود و چون عبرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت از آنجا بکابل آمد و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگار بسر میبرد و مثلی که از جمشید مرویست که تا شیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود و تا باز در آشیان گنجشک نشیند دراج را پریدن آسمان نگردد درین واقعه بظهور آمد غزنین را آنگه بعسکری داد و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا به بدخشان آمد و فرستاد و خواستش متابعت نمود و خواست که سکه و خطبه او نیز در بدخشان باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر به بدخشان برده در نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ در پیوست میرزا

سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمرام خود داده و مقصود روا گشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شده و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بی آذوقی میرزا هندال تنگ آمده امان طلبید دید و قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نموده میرزا هندال را بهمراه خود آورد و روزی چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معموره جویی شد که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است بمیرزا داد و حاکم سند نیز اطاعت نمود و روزگار را اسباب غفلت را آماده میکرد تا آنکه میرزا سلیمان بر آنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود و میرزا کامران بار دوم لشکر بانصوب برد و در حدود اندر آب جنگ در پیوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و از آمد شد آذوق راهها مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت ناامید شد و نیز از بی آذوقی کار بدشواری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس مذکور به بدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آیین بست و روزگار را بغفلت میگذرانید و داد معبود میکردند و داد مظلوم میداد تا آنکه کوکب اقبال فلک صعود حضرت جهانبانی ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه گذارش یابد هر که بولی نعمت خود طریق حقیقی سپرد و مسلک بی اخلاصی شتافت هر آینه درهمین نشأه پاداش اعمال خود دید و هم بر نمونه است احوال میرزا هندال که چون در چنان وقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفایی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا را شنیده از قلعه برآمد و باحترام

دریافت و آن ملک را بمیرزا اسپرده روزی چند برین گذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا
بتصرف خود در آورد و میرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد و مقرر است که انجام
حال بی وفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار کم فرصته
در انتظار جزای این حق ناشناسان می باشند تا بجزا یافتن که اقتضای عدل حقیقی است شکر گذار و عبرت
پذیر شوند که هم سرمایه عبرت جهانبانی می شود و هم دست آویز ندامت بی سعادتان میگردد و از آن
جمله چون یادگار ناصر میرزا که بزیب و فسون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده در بکهری
توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه در آنجا بود و آخر بر و ظاهر شد که حرف و
حکایات حاکم تته از صدق و صفا فروغی ندارد و همه آن معتقدات حیله بود مبتنی بر کذب و سعایت
است ناچار از آن داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد هرچند هاشم بیگ که از دولتخواهان
راست گو و هوا پرستان رضا جوی او بوده گفت که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت
حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای مکافات است اندیشه آن باید کرد از آنجا
که ادباریست ثابت هر کرا روز ادبار پیش آید عقل تیره گردد و بازار ولی نعمتان جراحت نماید و نصیحت
خیر اندیشان را بگوش هوش در نیارد و سخنان سنجیده دانشوران افسانه و افسون
پندارد بنا بر آن یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانی که میرزا کامران قلعه
قندهار را در محاصره تنگ آورده بود آمده میرزا را دید همراه میرزا بکابل آمد و میرزا کامران
پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو والده ایشان میرزا سنجر که از یادگار
ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد حاکم تته
ایشانرا با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدایی اختیار کرده در آنجا بود
بودند بآیین لایق روان ساخت و خطایی یا عمدی که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابان
بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شالی رسیدند درین مردم تب افتاد و
و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند صدی
جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی**
جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود چون جواد قلم سوانح نمای بهنا

دقی

قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد و اکنون بسر مقصود رفته راه بدر را زامیر و دو مجملی از احوال
نصرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نمود و بمدرقه عنایت ایزدی قطع قیافی
و طی صحاری و براری فرمودند گفته آید و الحق این است که آنحضرت چون بمشیت ازلی قدم در وادی توکل
نهاده راه جول بر خطر اختیار نمودند ملازمان رکاب سعادت را انجذاب جولی متحرف ساختند
و از فضل نامتناهی الهی درین جول پر هول ملک هاتی که قاید ضلال را رهزنان بود بزمین بوس
شرف اختصاص یافت و آنحضرت بمنزل خود برده در لوازم خدمتکاری کوشید و از آن وادی هولناک
راهبری نموده بولایت گرمسیر آورد و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود بملاحظهای درست
اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتکاری اهتمام تمام بجای
آورد و در آنجا خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت
آمده بود آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند آن رهنمای سعادت او گشته بملازمت
آورد و خواجه این را دولت عظیم دانسته شناخته بملازمت شتافت و هر چیز که از جنس و نقد
در بساط خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده
سامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند در آن سرزمین بوده با دولت
خواهانی که در یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصایح دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند
و بی وفایی دنیا و اعتبار سلسله ظاهر را بچندین دلایل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب
تعلق را بتکاپوی این باز داشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزا
وار تواند بود می ساختند و همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرد و مواد
تفرد روز بروز در تزاید است گوشه خمول گزیده و ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتایی یکتا
پردازند لیکن مروت روی نمیگذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل
آزرده سازند و آن کرده و فاکیشی از آن رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چندین دانش
کمال که شایان خلیفگی حضرت و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در
ادوار و قرون مشکل بیکبارگی دست از جهان باز دارد و سلسله سلطنت ابد قرین را منقطع سازد
و همگی خواهش این طبقه آنکه باطن با حق و ظاهر با خلق بوده بمقتضای نشاه جامعیت

کارفرماید والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بروجه کمال حاصلست با وجود پرداختن مملکه بگیرودار عالم ملک و شهادت استغراق بحر امواج عالم جبروت و لاهوت برنهج مستوفی میرود و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم العقده بمقتضای ارادت ازلی و قوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عنان عزیمت بصوب الحدود منعطف داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته در لوازم محبت و فتوت بتقدیم رسانند هر آینه یکبار دگر سلسله ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیشش مرتبت آورده شود و الا در اختیار باشند بنابرین روز پنجشنبه نوزده شوال نهصد و پنجاه و مکتوبی مصحوب چولی بهادر فرستادند بدین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر که در چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی انگیخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آمده مجملی از سوانح احوال الطف رقم فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند نظم

گر گذشت از سر آنچه گذشت ۵ چه بدریا چه بکهسار و چه دشت ۵

آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند محمد الجی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت چنین استماع می افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است مبادا باین حدود برسند و کار از علاج بگذرد اگر بالکای سیستان و آنحدود که حاکم نشین ایران تعلق دارد توجه فرمایند هر آینه از اندیشه آسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد آنحضرت قلت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف در آن ولایت از طریقه حزم که راه خرد پرورانست دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از هیرمند عبور کرده بکنار کولی که آن آب بآن در می آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده با یکجهتان ملازمت کرد و بوظایف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود روزی چند در آن سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصه اقبال بود بشکار و قشلاق اشتغال نمودند و برای تسلی خواطر همراهان وفا اندیش خود را بشغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدایع تقدیر بودند و از آنجا که دولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان

همراه

همراه بود فرستاد و جمیع اموال و ولایت خود را پیشکش نمود آنحضرت اندکی از آن بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را بازگردانیدند و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساطبوس مشرف شد آنحضرت از وی در باب مذهب و ملت سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانید که مدتیست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و کتب فریقین مطالعه میرسد آنچه شیعه اعتقاد دارد که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثوابست و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفرست بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد و از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند و چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز این دولت متقاعد ماند در اینجا حاجی محمد باباقشقه و حسن کوکه که از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوسته و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که میر بیک حاکم آنجا بملازمت میرسید و چیمه بیک حاکم قلعه بست احراز سعادت خدمت مینماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت خواهد در آمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمه علیا لازمست این گروه که ازین سفر مانع می آیند بغیر از عذر و حضیت غرضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود سخنان او بمعرض قبول پیوست و گرایش عمل نموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی حاجی محمد مردود با طاقب بود و احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده میخواست که از راه طبس گیلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون سیر هری کوران ضمیر اقدس بود براه قلعه متوجه آن سمت شدند چون مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران شاه طهماسب رسید مقدم سعادت لزوم آنحضرت نعمت غیر مترقب شناخته خوشوقت شد و خواست که سایه فر همای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک ن سعادت عنوان کارنامه اقبال خاندان خود سازد و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در

قدوم نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور را مع ارمغان با الوف و انفسه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشت و این بر عنوان مکتوب ثبت نمود

بیت

همای اوج سعادت بدام ما افتد ٥ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و انواع الطاف از انواع سپاسگزاری و حق‌شناسی و یگانگی محبت قدیمی نموده جلایل تعظیم و اکرام بجای آورد و بحکام ولات و بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهری که موکب همایونی نزول فرماید شرف روزگار این خاندان دانسته اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بنفوذ استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند و از اسباب و اسبابی لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردند و منشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بود بعینه در سلک تحریر در آورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر بر آن دیباچه مروت داشته در تعظیم و تجلیل حادثه بهایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه از آداب فتوت و دولت خواهی نامرعی نگذارند

فرمان شاه طهماسب بحاکم هراة

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شجاعت پناه و الاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هراة و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند که مضمون واجب الوثوق او که در ینولا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیک برادر امارت پناه قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ ذی حجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال بحره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت و نصفت پادشاه بر و بحر نیر کامیاب عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی فذلکه و قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی تخت سروری پادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جمجاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب هدایت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت

صاحبقران

صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار ابو المظفر نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی عمره حسب الامال الی یوم المال نوشته بود چگونه دیگر چه مقدار حضور سرور روی نمود

بیت

مژده‌ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست ٥ خبرت راست بود ای همه جانها حرم دوست ٥

باشد آن روز که در بزم وصالش گویم ٥ بجان تسلیم برادل خود مقدم دوست ٥

اقدام بجا ملال و توجه آن پادشاه دوستدار اختتام را غنیمت عظمی دانسته بداند که مشتمل آن خجسته از ولایت سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل بمهمان ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را انداخته کمال واجبی و وجوهات دیوانی التخار از ابتدای سال حال تصرف نموده بموجب لشکر ظفر اثر و صرورایات خود صرف نماید و بدستوری که در نشان ثبت مذکور شده فصل بفصل روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و باید که پانصد کس از مردم کاری عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل و اسب زیر رکاب و یراق درخور آن داشته باشند تعیین نماید که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب بدو که از درگاه معلی مع زین طلا جهة آنحضرت فرستاده شده و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسب بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با جلهای زربافت و زرد و زکه لایق اسبان و سواری آن پادشاه جمجاه باشد برای اسبان مذکور نهاده همراه رابرو نفر ملازم خود داده روانه گرداند و کمرخنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه ببابام بنواب همایون ما رسیده بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمرخنجر مرصع جهة فتح و نصرت و سکون آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهار صد ثوب مخمل و اب و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهة خاصه آنحضرت است تتمه جهة ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و قالیچه مخمل دوخوابه طلا باف و نمدکیه گرکی اطیار و سه زوج قالیچه دوازده زرعی کوشکانی خوش نقش و دوازده چادر قزلی سبز دیمانی سعنیه که با روغن و شیر خمیر کرده باشند درازیانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهة آنحضرت میفرستاده باشند و جهة مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فرد ارسال می نموده باشند و آنچنان قرار دهند که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند

ازو چادرهای لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کار
خانهای ایشان را مرتب ساخته تصنیف نماید که در کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت
واقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند
و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری
که مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اکثر به تمامی در نظر آن سلطنت پناه درآید و گلاب و عنبر
اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که میکشیده باشند و
ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآب جعفر و فرزندان و قوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز سلطان
که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند و دران سه روز امیران و لشکریان کوه
را از کمر بر کمر بنظر درآورند و اسبان توبچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود سپرده
بدهد که هیچ زینت سپاهی را از اسب خوبتر نیست و سروپای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه
ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و دعوت
لب ادب بوسیده و یک یک خدمت نمایند و سر سواری و غیره ناگاه میانه ملازمان آن حضرت
گفت و گوی واقع نشود و بهیچ وجه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد و در وقت
سواری و کوچ لشکر را از دور دور در فوج خدمت کنند و نوبت کشیک هر یک از
امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلی که قرار یافته باشد تردد نمایند و دگنک
خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاهانه خود کسی خدمت کنند و آنچه نهایت
ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آرند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن
ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که
مجموع طعام و حلاوه داشته به کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد و خدمت
و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی اندکی تعلق بدان ایالت پناه
دارد چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لایق
خوان پادشاهانه باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از امرای
مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نمایند که سه اسب خاصگی باشد

ودیگر

و دیگر با میر معظم محمد بیرامخان سپار داده شود و پنج دیگر را برای مخصوص بهر کس لایق باشد
و نه اسب تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام اسب از نواب کامیابت
و هر یک که قبل از آن قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که آن
حکایت هرچند بمناسبت لایق خواهد بود بجا خواهد نمود و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان
ظفر رکاب آن شاه را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد به
ظهور آورند و خاطر آنجماعت اگر از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بگذاری
و غمخوارگی که درین نوع اوقات لایق و خوش نماست مسرور گردانند و این دستور
همه وقت منظور باشد تا بحضور ما برسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما
معمول خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده
باشند و مرباهای متنوع و رشته خطایی خاصه که بگلاب و مشک عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند
و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا دار السلطنه
هراة هر که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی
نگذاشته و چون بدروازه فرنجی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یکی از اویماق کار
دان خود را در خدمت فرزند اعز ارشد سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند
خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری و غیرها سی
هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کومکی آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال
نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و از استر قطار همراه برد خیمه ها
اردوی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه درآید و چون بملازمت آنحضرت سرافراز
گردد بعد از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رسانند و در همان روز که بملازمت
ممتاز گردد نزدیک و قاعده لشکر و اردو نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده
رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کنند روز اول جمیع لشکریان ایشان را
خلعت فاخره که اطلس و مخمل یزدی و دارایهای مشهدی و خوانی باشد
مخلع سازند و مجموع را بالاپوش مخمل بدهند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان

تبریزی یوم الخرج بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سرباره نمایند و مجلس ملوکانه
بدار مذکور نما بنهایه بتحسین آن کوشا باشند و آوازه آن بگوش عالمیان رسد. و تفصیل لشکر ایشان را داده
روانه درگاه عالی نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه
که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف مزوریات نماید و آنچه نهایت بندگی و
خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و بشکرانه این نوع پادشاه که بهدایت
از هدایای الهی مهمان ما شده در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و از
منزل مذکور تا شهر چهار روز بیایند و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و بدیگر
در مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته
آداب ملازمت بعمل آرند و تقصیر ننمایند و هر چند انواع جانسپاری و خونگرمی با آنحضرت
بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون
باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میان کرباس طلبی با شقاقی اصفهانی
که درین ایام اهتمام نموده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت
مسرور باشند و در هر زمین که در آب و هوا لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشند رضاجوی
بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو
و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب و خود در سر راه و کوچ و مدام خاطر اشرف
را بمهربانی گرد در کمال استحکام باشند و خوش وقت سازد و خود را از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند
آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند اعز ارشد گردد و صباح آن فرزند را بعزیمت
استقبال از منزل بیرون آورده سراپایی که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم
بپوشانید و یکی از سفید ریشان و اوباق بلکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشند در دار
السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را
در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسب گذرانند که فردا چون نواب کامیاب سوار شوند
و نیز کوچ کنند و ایالت پناه مشار الیه باشند و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید غدغن
نماید و جمیع لشکریان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه

عظمت

عظمت دستگاه رسد چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده باشند آن ایالت پناه
پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت باز
گردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه
سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و
اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت
کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند
و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود
نزدیک نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشند که اگر پادشاه هم سخنی و حکایتی از فرزند
ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه خطاب جواب آنچنانکه باید نتواند داد آن ایالت
پناه جواب لایق عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که
چون چاشتگاه نزول نمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق ماحضر مجلس بهشت آیین
آورند و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق الوان و در طبقهای لشکری که مشهور است بمحمدخانی
و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره و سرپوشهای طلا و نقره بروی آن خوان نهاده بمجلس آورند و بعد از
آن مربات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت سر اسب لایق و رعنا
از طوایل آن فرزند را جنس بجنس جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر
جل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند که حافظ صابر قاق
و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنایی و حافظ دوست محمد خوافی و استاد یوسف
مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه
خواهند بی توقف و نغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوش وقت سازند و هر کس که قابل آن
مجلس تواند بود در خدمت از دور و نزدیک بوده باشند که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته
ساعات ایشان را بهر نوع که بتوانند شگفته داشته باشند که بوقت طلب و دیگر شنقار و باز و
چرخ و باشه شاهین و کرکی و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه و اولاد او بوده باشد پیشکش
نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ و علیحده فراخور الکس از الوان

محمل خارا و تکمه کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را نیز بنظر خجسته اثر
آن فرزند ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد اوست بدستان معاش نموده
هر یک از ایشان جدا جدا سر و پا و اسب فراخور هر کس بر انعام زیاده از پیشتر باین نمایند و دوازده
تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی وغیره که بغایت لطیف
باشند و سیصد تومان از نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و بلشکری بهر تقوزی سه تومان
تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در خیابان و گازرگاه سیر فرموده باشند
و درین سه روز در باغ چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه
است بفرمایند که محترفه و اصناف چهار طاق بندی و آیین شیرین بندند و اهل صنعتگری یکی
از امرای مذکور را فخر کمین سازند تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند
آنست که چون آن پادشاه مرز و بوم را بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول شهری که آن نور چشم
عالمیانست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان را از مردم خوش طبع
و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشند و روز سیوم که این چهار طاق و
خیابان شهر و صفا دادن چارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد چارچیان در شهر و محلات
و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در
خیابان حاضر گردند و بر هر دکان و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس و فرش انداخته
باشند عورات و پیکها بنشینند و چنانکه قاعده آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقام
شیرین کاری و شیرین گویی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون آمده باشند که در بلاد
عالم مثل آن نباشند تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بعزت و ادب گویند
که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسب
ایشان پیش باشد براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک تر دیک میرفته باشند که اگر از
عمارات و منازل و بساتین چیزی پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت
در شهر در آیند چارباغ سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکنی نواب همایون ما در آن بلده طیبه جهت
بودن و خواب کردن و مشق خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور بباغ شاهی است ایشان نزول

فرمایند

فرمایند و حمام چهارباغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند
که هر گاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند طعام و از مهمانی نماید و چون ایشان
بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید مهمانی کند که چون خواهد شد
که معز الدین حسین چون ایشان بشهر در آیند هر روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند و
مقرر شد که معز الدین حسین خان کلانتر دار السلطنه هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف
تعیین نماید که از روزی که آن پانصد کس استقبال نمایند تا آن روز که بشهر در آیند روزنامچه مفصل
نوشته ثبت مهر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکایت و روایات هر چیکه در مجلس گذرد بقلم
گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گردانند که بر جمیع اوضاع نواب کامیاب ما را اطلاع
حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شربت و میوه سه هزار طبق
کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سر براه نماید اول یکجا چادر دو میت سایبان
و چادر بزرگ البته که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود و با دوازده زوج قالی دواز
ده ذرعی و ده ذرعی و هفت ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی و نه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق
چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده و پاکیزه داشته باشند
و قطار استر دو تقوز مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود
که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند و سه اسب
و یکقطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشند پیشکش نمایند
و حاکم غوریان و فوشنج و کوسو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید
انتهی چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی
با فرستاده حضرت جهانبانی آمد و حقیقت مغتنم داشتن مقدم گرامی و مسرور شدن
او بوضوح پیوست آنحضرت را که معدن مروت بودند از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت
گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده و بعزم جزم
متوجه هرات شدند و در هر منزل ازین نواحی که نزول اجلال میشد و هر یکی از [illegible]
و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بسعادت تقبیل بساط اقدس ملازمت

میکرد و صیت موکب پادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق را از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین بهراة آمده انتظار مقدم عالی میبردند و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند بمحمد خان اعلام نمودند که وصول موکب عالی بزیارتگاه نزدیکست محمد خان با اعیان اماثل دیس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر فضلا امثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلایی و سایر اغوه و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافته در سر پل مالان که سیرگاه مشهور هراتست بدولت رکاب بوسی والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی و آداب تواضع که جوهر بزرگیست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود که از پل مالان تا چهارباغ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات پادشاهی بمنزل درفراز رسید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید و بآیینی که مامور بود شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیده و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرای که بسه چهار فرسخ مسافت تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشایی بودند و اجتماع خلایق شادی بر نهجی بود که گویا ایام عید و نوروز بوده باشد غره ذی قعده نهصد و پنجاه بهراة در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا نظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد و الحق بسیار مناسب و باتاثیر خواند مطلعش این بیت **مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد ۵ همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد ۵** و چون باین بیت رسید **شعر** ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم ۵ که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد ۵ حضرت جهانبانی را رقت شده و ابیات خوشش آمده متاثر شده و انعامها در دامن امید او ریختند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوشش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی چند آنجا توقف افتاد و هر گاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان

درملازمت

در ملازمت بود و ادای نیکو بندگی بجای آورد و از هر دو جانب آنحضرت زر نثار میکردند هر رو مشهور سیرگاه میشود و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه میگشت و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود متو گاه عشرت سرای کازرگاه نشاط افزای ضمیر اقدس میشد و گاه باغ مراد و هم چنین باغ خیابا و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر اقدس بخشش تماشا فرموده بودند و در هر گل زمین صحبتهای رنگین میسر و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصا پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس سر نیاز فرموده بخدمت آن خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نها خوش فهمان روزگار و فضلای نامور صحبت از فیض موهبت مستفید شدند بعد از فراغ از مراسم تو و تماشای گشت گاههای عشرت افزای استتمام در توجه بمشهد اقدس فرمود و از راه جام عزم ج انجام فرمودند درین روز احمد سلطان حاکم سیستان بود که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بو مشمول توجه و التفات پادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسید زیارت مرقد منور حضرت ژنده پیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آنجا داشت با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شده و آداب خدمت بجای آورد و یازدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده و بزیارت روضه رضویه علی عالیها التحیه فایز گشتند و چند روز در حوالی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت توجه نیشابور شدند شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا تعلق بود با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید و آنحضرت سیر کان فیروزه که در آن حدود است فرمودند و از آنجا بسبزوار روانه آنجا تعلق ببابا الحلی بدامغان رسیدند و از بیچ در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسمی در آن تعبیه کرده اند که هر گاه چیزی پلیدی در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد و این را بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانه قدرت حکیم و صانع علیم بدیع خواص و تاثیرات اشیا تعبیه است که کیفیات ادراکات و افهام و اوهام احاطه آن توان نمود آنگاه از دامغان بسطام توجه ارزانی دا داشتند و روضه مقدسه سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس سره در سر راه بود عنان مرکب منصرف سا زیارت فرمودند و از آنجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی

است قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خدا
پرستان توسل میجستند و بظاهر و باطن از الطاف زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل که می
رسیدند حکام و اکابر آنجایی در خدمت کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسایل شوق
و جلایل هدایا از جانب شاهی می آمد چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین
بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد و حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین که در این نزدیکی
پای تخت شاه شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده
از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند روزی چند در آنجا بسیر مواطن شریفه و اماکن
متبرکه آن شهر توقف فرمودند و در خانهای خواجه عبد الغنی که کلانتر آن دیار بود در اوایل
آنجا میوه ده منزل داشتند و از آنجا بیرامخان را پیشتر فرستادند موکب شاهی نزدیک بمقصد رسیده
بود که بیرامخان بتبلیغ رسالت نموده از همان منزل بتقدیم مسرت معاودت نمود و از آنجا
توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود و چون موکب عالی تا بآن حوالی
نزدیک رسیده اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا
برادران گرامی شاه باستقبال فرمودند [illegible] و در جمادی الاولی نهصد و پنجاه و یک شاه خود
استقبال فرمودند با مراعات قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرایط
توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در میان بتقدیم رسید و در محل عالی که مدت مدید نقاشان
باریک بین در صنایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند اول مجلس آرایی آن نگارخانه خاطر فریب
باتفاق حضرت جهانبانی چهره گشا گشت و محل بادشاهانه انعقاد یافت و بقانون بزرگی و لوازم
پرستشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب در
صحبت و انبساط گشودند و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند و میرزا قاسم گنابادی در کتاب
مثنوی که احوال شاه انتظام داده در باب ملاقات آن دو شهریار کامگار چنین گفته نظم

دو صاحبقران در یکی بزمگاه ٥ قران کرده باهم چو خورشید و ماه ٥ دو نور بصر چشم اقبال را
دو عید مبارک مه و سال را ٥ دو کوکب گزینان فلک راستین ٥ بهم بر یکی عرصه چون فرقدین
دو چشم جهانی بهم همعنان ٥ بهم چون دو ابرو تواضع کنان ٥ دو سعد فلک را یکی برج جای
دو والا گهر را یکی درج جای ٥ شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را

میسر شد حضرت جهان آفرین جهانبخش جهان آفرین شما را کلید گنج خانه کشورگشایی گردانید و قصوری
و فتوری که در مملکت داری و جهانبانی در پیش آمد از نامساعدی و بی اتفاقی برادران
بی اخلاص بوده و شما را در آن اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران از مهمت
گره کارهای بسته گشاده و اکنون ما را برادر خرد خود تصور فرموده مدد و معین دانند که منت بر جان
خود نهاده آنچه شرایط امداد و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم
و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کومک که درکار باشد سرانجام نماییم و اگر خود ما را باید رفت
بطریق کمک برویم و بسیاری از سخنان حقیقت پیرا که بزرگ منشی از آن ناشی باشد فرمودند چند روز
جشن خسروانه داشتند حضرت شاه هر روز خود بهمه کار و بار وارسیده مجلس عیش گرمی آراستند
و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبت می افزودند ترتیب مجلس
آرایی میکشتند که چنان شاهی بذات خود مباشر شود و چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانه زربفت
مخمل و تاجه باف برپا میکردند و خرگاههای منقش و خیمه‌های مغلی چه مقدار نصب میشد گلیمهای ابریشمی و
قالیهای قیمتی آنقدر که نظر کار میکرد در آن سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند چه شرح دهد
که در لوازم گذرانیدن تحف و هدایا که از حیث حصر و دری که آیین خود توجه فرمودند و از اسبان عراقی چیده
با زینهای مطلا و مرصع و عیبها و زین پوشهای گرامی و چندین شمشیر و کمرخنجر مرصع بجواهر و [illegible]
و نقود و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلفاوه و سنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از
اجناس زربفت و مخمل و تاجه باف اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت
و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و لالی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای
مزین و بساطهای اعلا که در کلانی و خوبی نادر روزگار بود و سایر اسباب بادشاهانه که
بنظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت
فرمودند و مراسم آداب بادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی در روز جشن
عالی الماس گرانبها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دویست و پنجاه لعل بدخشان برسم ار
مغانی منظور شاه درآوردند و بی شایبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی

الکای یادشده تا زمان برآمدن ابر اسم و رسمی که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده
زیاده از آن باضعاف مضاعفه بازداشتند و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و در آنجا جشنهای
خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات قران سعدین باغوای بعضی از اهل فساد
غبار خاطری از جانبین حادث شده بود آن کدورت بامتداد کشید و بزلال صفا مصفی گشت و
حضرت شاه هر روز اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند از آنجمله بجهة
تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روز راه لشکر شاهی جانوران
صحرایی را رانده در چشمه که او را سوق بلاق گویند که اول منزل ییلاق سلقت شکاری مجتمع
شد حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در آمده ابتدا بتاختن و شکار انداختن
را تازه گردانیدند و بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا اکثره براخان و حاجی محمد کوکی و
شاه قلی مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن
درون قمرغه شد و از امرای شاهی مثل عبدالله خان استاجلو و جمعی دیگر بموجب حکم در آمدند
که هرا دادی شاه والا شکوه شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سوندک سلطان قورچی
باشی افشار و بدر خان استاجلو و جمعی دیگر نیز بموجب حکم در آمدند و بعد از زمانی رخصت عام دادند
هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و بستن شکار اشتغال نمودند در این اثنا بهرام میرزا که با خلفا
همه بود در شکارگاه دانسته تیری برو زد و او رخت هستی بربست و بملاحظه خاطر میرزا کسی آن
سخن را بشاه نگفت و بعد از آن عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر
قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد بآیین بزرگان شکار کردند و در این منزل بچوگان بازی و قبق اندازی
و نشاطی از اوقات گرامی صرف شد و در این روز که بازار قبق گرم بود پیرام بیک کجاب خانی و حاجی
محمد کوکه بلعب سلطانی سرافراز شدند و در آخر آن مجلس بطومار ده دوازده هزار سوار که بهمراهی
فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند بطومار اسباب کارخانها که بهم رکابی
حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر در آوردند و اسامی احدی که در این کومک عالی مقرر
شده بود بتفصیل میرزا مراد بداغ خان قاجار لله میرزا شاهقلی سلطان افشار
حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجیب سلطان افشار حاکم

حاکم فرح

حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب
میرزا الطغائی سلطان محمد خواند و سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان
ادهم میرزا ولد دیو میرزا تهمتن میرزا ولد دیو سلطان حیدر شیبانی علیقلی و بهادر پسران مشارالیه
معصوم میرزای اخته بیگی ولد میرزای زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره جهانشاه میرزا
مشهور بشاه بردی بیک کچل استاجلو علی سلطان چلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان
افشار حسین سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاش اعلی استاجلو صافی
ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو علی بیک ذوالقدر کش محمدی بیک کتابدار قاجار و سعید
قورچی خاصه با سامان شایسته نیز تعیین یافته و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق
زیارت که آخر منزل ییلاق سرلقت است سیوم بار شکار قمرغه در هم آوردند و انواع شادمانی
و کامرانی فرموده آداب خاطر جویی بتقدیم رسانیدند و در عرصه دلکش میانه که در لطافت
هوا مشهور آفاق است و والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند و بمبایعت مبادرت
حسنه با حسن وجوه و این آداب تباعد و وداع یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی مسعود
بموجب افتد البین سنه حضرت صاحبقرانی از آنجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز
شد موکب اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم عمید و عدم از راه راست بجانب قندهار روان
فرمودند و حاجی محمد خان را سه لشکر ساخته در خدمت موکب اقبال بتعاقب بگشتند دوازده هزار
سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت یافته بجهة سامان و سر
انجام خود روانه شدند که چون رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی جنت آشیانی به
المند رسید شاهزاده عالی مقدار با لشکر متوافر ادراک ملازمت نماید و حضرت جهانبانی اول بجهة
تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند و چون نزدیک آن دیار رسیدند حکام و اکابر آنجا
که میرزا میرانشاه بر رودخانه که از دامن سهند تبریزی می آید بسته اند باستقبال آمده عز بساط
بوس دریافتند حاکم شهر بموجب فرموده شاه شهر را آیین بسته در نظر انور آن
حضرت جلوه داد و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید و گرگ دوانی و چوگان پیاده بازی که تبریز
مشهور و معروف بوده در آن وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود بجهت

مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی درگرد آمد و آنحضرت عمارات عالیه آن شهر را که از آثار
قدیمه سلاطین ماضی است و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند و مجددا از آثار کهن شکستگان کاخ
و درکشتگان خانه افلاک و کهنه شکستگیهای عالم بی ثبات و گسستگیهای جهان بی مدار ملاحظه
حقایق تازه آوردند و درگرد آوری رضای او مددکار رخشان حقیقت تبیان بر زبان اقدس راندند
و بعضی از ابیات سلف مواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند **شعر**

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد ٥ وز دست اجل بسی جگرها خون شد ٥ کس نامد از آن جهان که تا پرسم ازو
احوال مسافران عالم چون شد ٥

ملا قطب الدین قلیچو بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت مشرف
گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بود و نادره کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز
دران مدینه فاضله بملازمت استسعاد یافت آن قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و
از عوایق روزگار نتوانست همراهی گزید و از بوادر اتفاقات حسنه در شکون و تفال نیک آنکه چون
بتبریز نزول فرمودند و از آنجا که توجه اقدس باسطرلاب و کره و سایر آلات رصدی درجه کمال
داشت یک مجد اخته یکی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است کره تفحص نمایند آن
دو کره چند را باز یافته آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفال خریدند و از تبریز فارغ
شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبه شماسی رسید جمیع شیخ زادگان
که نسبت خویشی بشاه عالی قدر داشتند با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم
خدمت پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشتند آنجا بخلخال و از انجا بطارم آمدند
و از انجا بخرزویل رسیدند و چون هوا و میوه آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار ابی آن
سه روز توقف فرمودند در سبزوار باردوی معلی ملحق شدند و درین منزل از حضرت
مریم مکانی صبیه قدسیه متولد شد و از انجا مراجعت که بتایید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار
بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها
میگذرانیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته
بجای آوردند و در روز مهمانی سیل بازان آمده کار بجدانیها کردند و چون رایات عالی بمشهد
مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند و بخدمات

لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر تا شاهی یک چند درین شهر توقف افتاد و ازین
نواحی بجهت طلب سادری که برادر نوشته بود عبد الفتاح کرکیراق را فرستادند و مترایه در
وقت مراجعت رخت هستی بربست و از همین حدود مولانا محمد زرخان بجهت طلب شیخ ابو القاسم
جرجانی و مولانا الیاس که بفضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل
آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکره کتاب
درة التاج در میان آوردند درین مرتبه که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فضلای
آنجا که بملازمت میرسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغولی حاصل میشد مولانا
جمشید معمایی که مجمع فضایل بود مکرر بشرف بساط بوس رسید روزی ملا حیرتی این غزل خود را
بنظر اصلاح آنحضرت درآورد **نظم** که دل از عشق بتان که جگرم می سوزد ٥ عشق هر لحظه بداغ
دگرم میسوزد ٥ همچو پروانه شبی سروکارت ٥ که اگر پیش روم بال و پرم می سوزد ٥ آنحضرت
که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند چه نیکو تصرف فرمودند **مصراع** میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد
مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجده اخلاص بجای آورد و از مشهد بکاروانسرای طرق و از
آنجا براه قلعه کاه سیستان نزول اجلال فرمودند و در انجا و دشت هزاره و امرای شاهی بموکب
عالی پیوستند و از انجا بگرمسیر ورود اقبال روی نمود میر عبد الحی گرمسیری از قلعه لکی بیرون
آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت و عذر جرایم تقصیر و خجالت سابق که در وقت
رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید و ازانجا که خطا پوشی و عطا بخشی شیمه کریمه
آن حضرت بود معذرتهای او بسمع رضا مقبول شده و میر بعنایات مشمول گشت چون سخن باینجا
کشید ناگزیر است ازانکه مجملی از اعیان که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته آید سرحلقه حقیقت
گزاران و فاکیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بود میر امانت و خواجه معظم است که نسبت اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت از
ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود در فتنه رفته سفاکی و بی باکی او بافراط
کشید و خاتم کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر سلطان اوزبک پسر عادل سلطان
که از جانب والده از نبیره سلطان حسین میرزا است اگر چه در اوایل حال تو بعض

خدمت اشتغال داشت اما در اواخر زمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر
کوکی است که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت
شاه بکرات می گفت که پادشاهان را این طور خدمتگار میباید در روز قبق اندازی او قبق زد و از شاه جلدو گرفت
دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود درین راه با جواهر بسیار
سپرده بودند دران ودیعت جوهر خیانت ظاهر کرد لاجرم چند روز در بند بود بوسیلهٔ عفو خلاصی
یافت دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود ابدا ملازمت حضرت
جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود و محرم در گذر چوسا غریق رحمت شد
دیگر خواجه مقصود هرویست او مردی پاک طینت پاکیزه روزگار بود با امانت و دیانت و صدق و
صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانی بود و علی الدوام در
حوالی هودج بود آنحضرت بوده التزام خدمت داشت از دو فرزند سعادتمند ماند که نسبت کوکلتاشی
بحضرت مریم شاهنشاهی دارند یکی سیف خان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوش
گوار شهادت چشید دیگر زین خان کوکه بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم
و ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده از امرای کبار
مسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم حساب وقوف تمام داشت
و از قصص و تواریخ خبردار بود و چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا
کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب مشرفی دیوان یافت و بعد ازان مدتها از درگاه عالم
پناه محروم گشت و در آخر عمر که قوی و حواس او اختلال یافته بود باستلام عتبهٔ درگاه والای حضرت
شاهنشاهی استسعاد یافت دیگر خواجه امین الدین محمد هرویست که در فن سیاق فرسان قلمرو در
حساب بود و خط شکسته را بجایت درست مینوشت و در کفایت اموال و درایت محاسبات
موشکافی میکرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند و در عهد سلطنت
ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست
بخشی است او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و پیوسته باشتغال
مهمات دیوانی صنوف کاردانی بظهور می آورد دیگر درویش مقصود بنگاله ایست

او زنگاه هراتست مردی ساده ضمیر درست جوهر بود او را در شکار همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته
بودند و از تمام مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت
آشیانی باو عنایت خاص داشتند و بعد ازان بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و عمری
دراز در طبقهٔ دیگویان میزیست دیگر حسن افغانست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت
و خدمت لایقه پسندیده کرده بود بواسطه آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت جهانبانی بود
و حرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بی باک آن جوان آزاد در موضع
صرابه نزدیک تبریز کرده بهنایی کشتند و چون حسن علی داد شکرایی بود چنین انتقام یافت
که گرسنجی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد باین تقریب نخواست همراه موکب عالی بود در
عراق ماند و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد باستانبوس فایز گشت دیگر علی دوست بارگی
است پسر حسن علی مذکور از عقب آمده در مشهد مقدس همراه شد از اول تا آخر در راه بخدمت
کاری و جانسپاری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقاست او از فداییان درگاه بود دیگر
شیخ یوسف چولی است که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی میگفت مردی وارسته پسندیده اخلاق
بود دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک میگرفت خدمتکار شایسته بود دیگر مولانا نور
الدین که از هندسه و هیأت و اصطرلاب بهرهٔ داشت همراه قاضی برهان خافی بشرف بساطبوسی
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود و حضرت
شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان
بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام مینمود خویش میر محمد جاله بان بود در بدخشان
خدمت جاله بانی داشت و در هندوستان در ایام دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی میر بحر
شد و در کنار آب جون منزلی دلکشا داشت و همانجا سفینهٔ عمر به ساحل فنا رسانید دیگر حیدر
محمد اخته بیگی است از خدمتکاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد مکنه است جوان مردانه
صاحب قبضه بود در همراه قبق ازو دیگر سید محمد قالی هرویست در بکر چند روز او را میر عدل ساخته
بودند از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلیمان محمد رخنه است در بکر آمده در
لباس فقر ملازمت نمود و دو بیت دلنشین میخواند رفته رفته داخل ایچکیان شده بود و در عهد

دولت ابد قرین او دولت حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت در سهرند باغی مطبوع ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که در پرستش در خراسان هزاره بلوچ بوده دیگر ولد او میر حسین و این هر دو از سعادتمندان خدمت گزین بوده‌اند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای منسوب گیتی ستانی فردوس مکانی بود و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از برده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارف توشک چی است که در سلک ممالیک بود و دعوی سیادت میکرد و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمات عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بال کتابدار و مهتر تیمور شربت چی و تمور و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بوده‌اند دیگر میر سلطان محمد قاولچی بود و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر حیای بهادر دیگر تولک یاتش نویس ای سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در سلک امتحان و موافقت ابتلای الهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند

نظم

ندانم رفیقان چرا واپسند ه که مردان بخدمت بجایی رسند

مراجعت مواکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون آوازه سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچه امیدواران شگفتن گرفت و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد

شعر

فیاض ازل ز فیض بی اندازه ه انداخت ز مقدمش بشهر آوازه ه
شد کشت امید نامرادان خرم ه شد باغ مراد نامرادان تازه ه

میرزا کامران را ازین طنطنه عالی حال دگرگون گشت درین هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود از سر آغاز بد معاملگی پیش گرفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قوبای قراول یکی را از کابل فرستاد که آن نو پرورد الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل آورند فرستاده‌ها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنکاش کرد جمعی که عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب آنست که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسید آن نونهال دولت را باعزاز و احترام

پیش

پیش ایشان باید فرستاد و بوسیله جمیله این گلدسته چمن سعادت و اقبال استعفای جرایم خود نمود و بعضی گفتند که لایق آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا از دست ندهند چه آن بی کارشناس سر زده است روی آن نمانده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توانند دریافت میرزا آخر بر روی صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را این در عین زمستان و برف و باران روانه کابل ساخت همشیره قدسیه آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز بود و ماهم اتکه والده او و همچنان وجیجی اتکه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت اشرف بوده‌اند بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نو پرورد ایزدی را میرک میخواندند و همشیره شریفه را بچه میگفتند چون بقلات رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند از بزرگی و شکوه دولتمندی که از ناصیه اقبال آنحضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم نشناختند و صباح آنشب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید فی الحال از آنجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده میفرمودند و اوضاع کریمه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند از آنجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی که فرود آمده بودند در آن خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هر چند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آنحضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انوار شگفتگی از جبهت احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیلی بود ساطع بر نور افزایی ظلمت زدای صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقه اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد و روز دیگر در باغ صفه آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید

همین

غلبه حضرت شاهنشاهی از کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بستیاری بخت نقاره اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظارهٔ پیشانی نورانی
آنحضرت را که فر دولت و سعادت جاودانی ازان پیشانی از نامساعدی سعادت درهم شد و چون
ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد و اسباب شکستگی خاطر درهم زدگی ظاهر و
باطن میرزا را سرانجام میدهد هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد و از اسباب ملال
او شد چنانچه درین روز که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده
بود اتفاقا در آنجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف
و معمولست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقارهٔ دولت جهانگیری
و کشورگشایی بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک پروری و عالم آرایی بر بام دولت سرای
ایشان بلند آوازه ساختنی تا آن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد بقصد آنکه
میرزا ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگترست و بقوت ظاهری بیشتر گرفتن نقاره را معلق بشرط
زور آزمایی کشتی گرفتن داشت که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد آنحضرت که از تایید یافته
ایزدی و تقویت دیدهٔ ازلی بود بی شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان سالی ابراهیم منظور
نداشته از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی گردانیده بود خوشحال شده باعث غم
افزایی میرزا گردیدند و بیازوی قدرت که بقوت سماوی موید و معتضد بود با وجود صغر سن که امثال این
امور دران حالت بس بدیع نماید و بالقای الهی و تعلیم ربانی بیجا با دامن بر زده و آستین بالا لیده
شیرمردانه قدم پیش نهادند و بقانون سینه آموزان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر
درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان برداشته بر زمین زد که غریو از
اهل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و
نصرت حضرت شاهنشاهی طبل الهی بود که بر سطح قبهٔ عز او زیر قبهٔ خضرا نواخته شد میرزا کامران که
این جنگ را جهت امتحان اهل صحبت کار فرموده خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از شاهدهٔ این
صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته
فالهای خجسته فرا گرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند این
صدای دلکشای باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا ازین سبب که طریق

شده

شده بود و فال او را نقش نگین بر خلاف مراد نموده نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته
و اندیشهای نابجا بخاطر راه داد از آنجمله آنحضرت را که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود
فرمودند که از شیر باز گرفتن و این غافل که شیرخوارهٔ مرضعهٔ عنایت ایزدی و کامیاب فاطمهٔ تربیت آسمانی
را ازین عمل چه ضرر و حرارت یافته حافظ حقیقی را این فکرهای باطل چه خطر وصول موکب مقدس
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرمسیر و فتح قلعهٔ بست مترصدان اخبار و مستبصران تواریخ
که دیدهٔ حیرت گشاده و سرمهٔ عبرت کشیده و اندیشه ها پوشیده نماند که چون رایات عالیحضرت
جهانبانی و کوکبهٔ ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از یکه ها جهت تسخیر قلعهٔ بست که داخل
ولایت گرمسیر و متعلق قندهارست تعیین فرمودند شاهم جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلج که دران
حدود از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام دادند و فوج پادشاهی رفته قلعه
را محاصره نمودند در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت
سپاهیان پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بیگلانی برداشته و در لوازم خدمت پیشتر از پیشتر
اهتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بجای پدر بوالی ایران نوشته
فرستادند و بعد از چندگاه در امضای آنچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته چون کار بر اهل
قلعه تنگ شده و از جای کار رسید متحصنان قلعه فریاد الامان بر آورده در تضرع و زاری گشودند و
بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره
درآمد حضرت جهانبانی جوذب دولت و اقبال در نواحی قلعهٔ مذکور نزول اجلال فرمودند شاهم
علی و میر خلج ترکش ها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آنحضرت بموجب رافت ذاتی
جرایم ایشانرا بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین منزل اشتهار یافت
که میرزا عسکری خزانهٔ خود گرفته می خواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباشیه ملازمان درگاه
گم بود شده بعقب او رخت گرفتند هرچند حضرت جهانبانی را که بنای حزم و عزم جزم میرزا عسکری
بر قلعه داری قندهار بو سعید جز بسان از درست تیقن بود و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی
تعقیب صدق آن نمی خواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینها پی جویی کرده
بدست آورده در رفتن پیشدستی نمودند چون از کمال عجلت بی توزک بجوانب قندهار رسید

خبر رفتن میرزا در وقوع واقع شد و جمعی برآمده جنگ کردند و ضربزن نهادند و توپچیها را از بالا سر دادند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بنابر فرار رفتند و کردی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران جغتای و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم مانده و این مردم را برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد میرزا سخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمک و تحقیق لشکر ما را میدانند سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود بلکه کومک ایشان خود در کمین گاه ها خود را نگاه داشته باشند که کار را باز دو بازی نمی خوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را با آمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت ایزدی موید و معاون لشکر نصرت اعتصام حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا صورت نبست و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روی داد و در انروز از اهل قلعه بابای سهرندی که از یکههای نامی میرزا کامران بود بقتل رسید

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز این قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو در ساعت مسعود که منتخب اختیار تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی قندهار رسیده در ضلع دروازه ها شور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعیین شدند و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزما بر آمده کارزارها میکردند یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علیقلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را بر داشته تا فراک که نزدیک تخته کرینه و کوچه بسته بود بردند و کارهای نمایان نمودند و حیدر سلطان از همه پیش بود و پیش تاخته بود و از خرابه ای که بابا دوست بیساول جمعی از تیراندازان ایستاده تیراندازی میکردند حیدر سلطان نیزه خواست که کار او تمام کند دست برداشتن همان بود و تیر بغل او رسیدن همان اسمعیل سلطان جایی که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج افغچه که در برابر مقابر بست بنشین میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد و با وجود آنقدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد از دست او نیزه افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبدالله خان بشهر طوس رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه یافت بودیم و آن دو انگشت من آنجا افتاد و در روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانی که آن نیزه را آوردند اسم نوشته بود خواندند بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد درین نبرد مردانه اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورده بود و بخیر مراجعت نمودند و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور بسر کوبی که از لب آب حیات از عذاب واقع شده با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرامخان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا اخته بیکی و ولد زین الدین سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیین شدند و [illegible] جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد و بسیاری از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و دوابات بدست اولیای دولت افتاد و بقدر غنیمتی که دار او دی ظفر قرین شده بود به سیر سبیل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص کیش مبارزتها نموده کامیاب میشدند چون میرزا عسکری از ادبار خود در شکه کار از دست داده در محافظت اهتمام نمود بمقتضای رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای راه یافت که منشور نصایح شاهی را با فرمان موعظت بنیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیله نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید تا بی توجه کار چندین کس بهلاکت نکشد و بوسیله اتفاق برادران گرامی کارهای شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیشت بظهور رسد بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند چون بنگل روغنی و آب ایستاده که بین قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند آخرهای روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین بیدولتان راه نیستی پیش گرفتند چون بیرامخان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام خان را بردند میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرامخان را طلبیده باندیشه صایب او چنان رسید که این دو منشو

دولت را بمیرزا که نشسته باشد دادن مناسب نیست و اگر میرزا استاده تعظیم بجای آرد بسیار دور کار از دانش درست و نجتی بلند باید پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد و میرزا مصحف دیده بجهة تعظیم آن راست استاده و درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن فکرهای صحیح را وسیله تنظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف پادشاهی و هدایای شاهی را با میر سپرده بنظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آمیز صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و دیگر شاهزادها میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمه آن ساخت میرزا رخصت داد و بابوس اتکه کرد که در دیدن شاهزاده همراه باشد ازانجا بر امحان اول بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان بوس حضرت شاهنشاهی که جانهای مقدس رونمای او سبز دشت آنحضرت در باغ کمتب بشتی حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی می بودند با هم بیکه ذا انکه آنحضرت بود آن امور پرور دادگی را از درون بیرون آورد رسیدها با این بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت ارجمان و سایر همراهان را انبساط عظیم روی داد و مشاهده انوار الهی که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود جلابخش بصر و بصیرت همکنان شد شکر پروردگار کارساز بجای آوردند و ازانجا رخصت یافته میرزا هندال را که در منزل والده او دلدار بیگم والده ماجده خود میبود و بخشم نگاه میداشتند دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسب خاصه که بمیرزا فرستاده بود رسانیده و همچنین دستور در روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد و در آن روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشانرا ازانجا بر آورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآرا است برده بودند و بر انجان این دو بزرگ را درین باغ دریافت و از عنایت و التفات پادشاهی و شاهی آنچه آورده بود برسانیده خوشوقت ساخت و ازانجا رخصت شده بجلکه سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا ازانجا فرو آمده بود رفت و او را بعفو و تقصیرات و مجوزات و انواع نوازش پادشاهی پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین الغ میرزا و سایر بزرگان را بینی که حرز دستند از اسر دولایق حرم بیدار باشند یک یک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه

گردانیده

گردانیده آنچه لوازم رسالت از تبلیغ صحت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بود بجای آورد و میرزا کامران پر انحاز انگاه بیشتر وارفته شده در خود قوت مقاومت نمیافت و نیز از بی توفیقی بصوب خدمت نمی توانست شد و درین اندیشه متردد و خاطر درمانده بود تا آنکه نصیحه ابراهیم بعد از انکاه دیم رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده نقدها روانه ساخت بظاهر آنکه برای میرزا عسکری را که در کفر نعمت رفته نصیحت فرمایند و فتنه او را از دره بملازمان حضرت جهانبانی بسپارند و در باطن آنکه میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام تمام بجا آورد و امر و زبیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهة استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هواداری میرزا کامران بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توب و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چنان قلعه ایست از کمال قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض آن دیوار شصت گز است و بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند و از تحیر راه حیرت بوادی غیرت می آمدند روزی حضرت جهانبانی صحبت خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایت گشوده و از هر سررشته روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات دلاویز و نقلهای نشاط افزا گرم داشتند و اکثر سخنان دلاویز نقد ارباب شجاعت را عیار می افزود و کیش یکسان مردانگی را سرمایه همت بهم میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی از کمال شوق بیاد آوردند که آیا این تازه سرو جویبار خلافت را جدا از دوستان درمیان دشمنان چه حال باشد و حسودان بجز دد بد اندیشان تیره رای را در باره آن گلبن سعادت چه خیال باد دل دو نیم و خاطر پر امید و بیم بدرگاه کبریا که مانحش سرگشتگان بیقرار است دست نیاز گشاده بدعای برخورداری و جان درازی آن شجره طیبه سلطنت مشغول شدند و باین مضمون که رشک آئینه دل گشته **شعر** خدایا تو این گوهر شاهوار ۵ ز آثار بدگوهران دور دار ۵ ز دریای دانش بدو آب ده ۵ ز خورشید بینش بدو تاب ده

بسی دور زد بر فلک آفتاب ٥ که این تیره آمد برون از نقاب ٥ بسی گرد انجم نظرهای سعد
که این مه ز ظلمت برافکند جعد ٥ بسی چرخ زد آسمان بلند ٥ که آفاق از آن نور شد بهره مند
فروغ ازل باد منظور او ٥ مبیناد تاریکی دل نور او ٥ و بجهت تسلی خاطر فیض آثر خود زایچه
طالع آن فرخنده بخت خجسته روز که لوح محفوظ اسرار غیب است طلبیده بنظر تأمل و تعمق مطالعه نمودند و
سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی اعدا و ناکامی بدخواهان
و کج اندیشیهای ناراستان از آن دیباچه سعادت معلوم فرمودند و با نشاط سر آورده بر زبان
اقدس راندند که الحمد لله که خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بمدد آن نور بر درد
الهی خوش وقت شویم و بیمن آن سعادت نهاد بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر
طالع
الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال ضبط و حفظ
مرعی میداشت و مورچلها هر روز و هر شب تغییر میداد که مبادا جمعی از مورچل خود حرف یک جهتی در میان آرند
خللی در مبانی نگاهبانی اندازند و چون محاصره امتداد کشید و از ملازمان پادشاهی کسی نیامده ملحق
نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی ایمعنی را
از روزنامچه احوال ایشان خواندند در گرفتن قلعه از پیشتر سعی استعمال فرمودند و از آن مورچل
که مخیم اقبال بود شبی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته اینقدر از سنگ
دستی می رسید و انجا را چهار دره میگویند مورچلی مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان ازین معنی خبردار
شده دل در گرفتن قلعه بستند و هم از اطراف برخاسته پیش آمدند و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری
سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و بزاران اضطرار و بیقراری معروض داشت که چون حضرت
عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع
کرده ملازمت توانم کرد و عرضه داشت خود مصحوب میر طاهر برادر خواجه دوست خاوند
بملازمت اقدس فرستاد و حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را
بموقف قبول جای داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تیره رایی بظاهر روش
عجز پیش گرفته و در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب و بیرامخان آمدند
باز از سر نو آیین مخالفت پیش گرفت هرچند حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا

عسکری را

عسکری را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیل عتبهٔ مقدس مشرف سازد چون دماغ سعادت
او پریشان بود نصایح گرامی بهیچ وجه در نگرفت و بر همان خشونت و سرکشی خود ایستاد و از
فرط عناد حضرت مهد علیا را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی جهانبانی تشریف آورند پیشگاه
خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدار مخالفت او بنوع دیگر ظاهر
شد تکیه بر عنایت الهی که متکفل مهمات ارباب توکل است نموده بتسخیر قلعه اهتمام فرمودند
درین میان الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از نبایر دختری سلطان حسین میرزا بود و شیر افگن
بیک ولد قوچ بیک و فضیل بیک برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبدالله که از
سادات بنی مختار سبزوار اند و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت
استانبوس نمودند و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه می
داشت و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس می سپرد چون نوبت بشیر افگن رسید او هم از میرزا
هراس داشت باتفاق الجماعت الغ میرزا گرفته بر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت جهان
بانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور باقطاع الغ میرزا شد و
قاسم حسین سلطان اگرچه همراه ایشان بود آمده شبی راه را گم کرده درمیان هزاره افتاده بود بعد
چندروز غارت زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود
که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا باشد بعد از آن دو ده یک هزاره با خیل و حشم خود آمد و عرایض
اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعه و آمدن عرایض از اکثر امرا و اعیان که در
کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد و قزلباشیه که مترددخاطر بودند مطمئن
شده جد و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد و بی ثباتی از کنگرهای قلعه
لغزید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری را نوشته از سر دیوار قلعه می پرانیدند کار
بر قلعه نشینان دشوار شده در گیر و دار خود مردانه باشید و در قلعه کشایی کمر محکم بربندید
و دست از استحکام باز ندارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند عاقبت کار بجایی رسید که اعیان
لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان و پیادها از
بالا می افتادند اول جعفر خواجه خان نزدیک بموچلی که مخیم اقبال بود از قلعه خود را

انداخت و گریبان بجنبه بست اکنار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد و بعد از آن موید
بیگ ریسمان از قلعه بپایان آمد و بشرف زمین بوس سربلند شد بعد از آن اسمعیل بیگ که
از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنگاش مسلم بود رسید و ابوالحسن بیگ
برادرزاده قراجه خان و منور بیگ پسر توز بیگ همراه او آمدند و سپس خضرخان هزاره از قلعه
خود را انداخت و دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روان شدند چون کار قلعه
از انتظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه
بنابران خواست که خود را بزاویه عاقبت کشد و ازین مخاطره برکنار بوده روزگاری بسر برد هیچ
آن در اردوی ظفر قرین خبر رسید که خضرخان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده جمعی بتفحص او
شتافتند و او مقداری راه رفته در پس سنگی پنهان شده بود بعضی از ثقات نقل میکنند که
خضرخان هزاره میگفت که چند مرتبه مردی که بجهت گرفتن من تعین بودند از نزدیک من گذشتند و یک
دفعه یکی جانور ضایل کرده دامن مرا میگرفت از ترس دم بخود کردم چون شب در آمد من
از زیر سنگ برآمده بهامون خود شتافتم چون دولت روزافزون حضرت جهانبانی خاطرنشان
ظاهربینان شد و بر متفحصان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی عظمت نشان ظاهر و
اهتمام هواخواهان اخلاص بنیاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت
بیدار شده سراسیمه و مضطرب نه پای رفتن و نه جای ماندن اولا التماس نمود که قندهار را باولیای
دولت می سپارم فراراه دهید که بکابل رویم حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند و خیال خام
او صورت نبست بضرورت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استغفای گناهان
جرایم نموده بوسیله استشفاعی آن خلاصه دودمان عصمت رقم عفو بر جریده جرایم او کشیدند
بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت
آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی
انجمن آرای صفوف عزت بودند و امرای جغتای و قزلباشیه صف زده بقدر مراتب مدارج
سمت قیام داشتند بر امکان بموجب حکم بادشاهی میرزا عسکری را
شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت

جانی

جانی که از میرزا معاینه شده بود قطع نظر از مصالح ملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی
و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده
قلم عفو و رقم صفح بر صحیفه اعمال او کشیدند و مکنوف سرادقات التفات و مشعوف جلایل عنایات
ساختند درین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف ایزدی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از
گردن میرزا دور کردند و بعد از فشانده تقدیم اداب بندگی امر بنشستن اصدار یافت بعد از آن
محمد جلایل و شاهم خان و مغنیان و شاه سیتان و تولک خان قوچی تا سی هزار کس انجمن
کرنش بگردن کرده بکورنش آوردند ازین مردم مغنیان و شاه سیتان را فرمودند که زود
لانه دریای و تخته دارند از آخر روز تا سفیده دم سحری که هنگام فیض ورد دعا عالم بالاست
صحبت دلکشا داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سایر گویندها
و سازندها بنغمه سازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته
میرزا عسکری که در عین توجه آنحضرت براه جول و اختیار عالم غربت باحشام و بلوچان فرستاده
بود بحضور احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند که تا
بر میرزا تلخ شد و عیش منغض گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش
می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شد چند روز در بند بوده
گردد روز دیگر ماهچه رایات فتح نشان افروز تاریک نشینان ارگ شد و محمد مراد میرزا و
امرای جغتای و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و در شب باز روز بعد
مقدم همایونی آن بلده فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم موجب مکنون خاطر شهر را
محمد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در
کنار ارغنداب واقعست نزول اجلال فرمودند و از اشجار لطایف آثار استفاده و استظلال
نمودند و دران منزل دلکشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگار آن
بود متصدیان اشتغال نوشته بنظر اقدس در آوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده
بهادران سپاه که رقم تنگدستی بر ناصیه احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح
قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا

متوهم شدند و حضرت شاهنشاهی را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود آورده
و بکوچ کلان خواجه خانم سپردند و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان را مقید ساخته در جای نالایق
نگاه داشت و از امرای خود کنکاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد ملا عبد الخالق که بمیرزا
نسبت استادی داشت و بابوس که در امور ملکی دخلی میکرد گفتند مناسب آنست که میرزا را
دلاسا نموده ببدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از همت عدت طالع میرزا سلیمان آنکه
بعد ازین بچند روز میر نظر علی میر هزار تیشکانی و تبر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را
گرفته بود و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان
را بفرستند ولایت بدخشان با ایشان سپرده خواهد شد و الا این مردم را گرفته ایم
بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا
کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان
زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاد معذرت
نامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته ام مراجعت لایق نمیدانم چشم داشت
از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند
تا موجب آن عمل نموده آید و بجد و سرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود
و شکستن پیمان همان و در خلال آن احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان
رفت و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید
روز بروز اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی در گرد او نماند بضرورت
او را استمالت داده معزز ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیارد
و بوعده موکده قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم و همچنین من بعد هم هرچه بتصرف
در آید سیوم بخش از آن تو باشد و باین قرار میداد میرزا که چشم نگاه میداشت رخصت
داد و میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ آمده بود بزبانی قبول نموده خلاصی
از جنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته بعد رفته سعادت متوجه

ملازمت حضرت جهانبانی شد میرزا کامران را از حدوث این وقایع سراسیمگی روی نمود در رشته صلاح
کار خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسی که بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید نبود
اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خرد از رمد غفلت خوشیده بود و سبیل سداد
و طریق رشاد نمی دیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته قدرت نفس زدن از نفس اژدها نداشتند و
این از دور بگذر بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظه خاطر میکردند
و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه یقین ایشان بود از خود رایی صلاح کار اصلا قبول مرتب او
نیست بلکه و اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قائل خواهد
گشت حق دولتخواهی و شرط حزم اندیشی که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته
توقف نکند و باهمال و اغفال نگذرانند که ضرر آن در مآل بکل همه عاید شود و چه ازین اهمال
بر روزگار دولت هم لاحق گردد و نتیجه خیانت کنکاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات است ادی
دید و خیال بی دیانتی و خوش آمدگویی که نیل بیدولتی و بی سعادتیست بر رخسار حال و آمال ایشان
نمودار گردد شایسته آنست که اگر این طایفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق نا ملایمی منافی
طبیعت برسد آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوشوقت شده چنین فیض را سبب
انبساط دانسته که هرچند بر حسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن والا جنابان تحسین
فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده می شود لیکن در معنی هم رای دولت
کرده حق نعمت گزارده می شود و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخربینان محمود القول و العمل
مینماید القصه میرزا کامران از انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت اقترا
غلط بغلط روی میداد **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر کابل و تنبیه**
آن ممالک چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت
لاجرم این عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام حسن ابدال در شنبه
سعید نزول اجلال فرمودند پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر
می یافت و با دولتخواهان دوربین و جانسپاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد
قزلباشیه اکثری از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بی رخصت رفتند

و بعضی برخصت او را جای شدند مثل براغ خان و جمعی دیگر که ملازم ان فرزند شاه بودند از قطع
مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام میکشادند و این ناستوده عمل بوسعه روزگار
خود خیال میکردند و وضیع و شریف شهر از دکان و فریاد در زبان بدرگاه معلی میرسید و حضرت جهانبانی
درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمگاران نمودند خاطر شاهی آزرده میشود و اگر بر قانون داد عمل
شود سپاه دیگران دست از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد لیکن
چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت آمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند و چون
یورش کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضی از بردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت اشیاء و
اسباب ضروری منازلی چند از براغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بنحو خود
قندهار بشما مقرر داشتیم اما از جایی که مردم خود را گذاشته و خاطر از جانب ایشان جمع ساخته
پای عزیمت در رکاب تردد آوریم گزیری نیست براغ خان از نامعامله فهمی ابا و امتناع نموده بر
طریقه اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد امرای عظام که در
ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست
تا بهر شغلی که رو آوریم فارغبال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر
مردم شاهی غبار آلود شود لاجرم حرکات ناستوده ایشان را بتمکین همت و تسکین اقبال
میگذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان بخود هم
راه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در سرعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت آثار
حضرت شاهنشاهی و دریافت حال باکمال آن نور حدقه خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع
فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند درین زمان اهتمام در امضای
این نیت و استیفای این امنیت بظهور میرسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت وارد
فیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که
ایام زمستان نزدیک شد اهل و عیال و اسباب درین قوهستان همراه بودن محال گو نمی
نماید شاه رحلت نموده قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوص چنین
جمعی خودسر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند

و بزابل

و با آنکه

و با آنکه مامور شده بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف
ورزیده از نشاه باده غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و
باطن خود را بمخالفت موافق ساخته نقاب بی آزرمی پیش رو در نشسته اند لایق دولت انست
که دست تعدی ایشان را از دامن عجزه و مساکین شهر که ودایع عطیه ایزدیست کوتاه سازند
و حاشا که درین اندیشه صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد و چون اینجا تا کابل مسافت بسیارست
و احشام هزاره و قبایل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خرسنگ این راه شده اند خصوصا میرزا
کامران سخن در میان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع کرد اند نخستین کارست
و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست پس بموجب عقل و عرف
و عدل براغ خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده
محبت نامه موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و التقای وفاق بنا
باید نوشت و چون شاه والاگهر معدن دانش و انصافند این عمل را مستحسن خواهند شمرد و باعث
درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود و حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره
کردن و تیغ ستیز انداختن و مطلقا یکطرف گشتن از سماجت خالی نیست اگرچه ایشان از منهج اعتدال
عدول ورزیده اند اما این بی اعتدالی را ببندگان درگاه تجویز نمیکنیم چه درین صورت مردم براغ خان
ضایع خواهند شد ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار مناسب نیست همان بهتر که بوسیله عقل دور
اندیش تدبیری باید اندیشید که بی جنگ و جدل قلعه بدست آید بنابران کس پیش براغ خان فرستادند
که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکری را از قندهار مقید نگاه دارند تا خاطر از و جمع باشد مشارالیه صلاح کار
خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران کاردیده و نجبای معرکه آزموده چند
قندهار رفته در کمین باشند و هنگام وقت یافته پای مردی همت و دستیاری جلادت قلعه را بگیرند
براغ خان و جمعی دیگر بطرف دروازه که کمندکشان مقرر شدند الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه
ماشور معین گشتند و موید بیک و جمعی بحد دروازه نوجای یافتند و این شیران بیشه شجاعت
بشتاب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر بدروازه
ماشور رسانید اتفاقا شتری چند علف درون قلعه میرفتند خود را در پناه شتران در آورد

و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شدند در مقام منع و دفع درآمد
او جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف
فایده نکرد و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست در بازو شمشیر قلم کرد و چندی دیگر از عقب رسیدند
و جمعی از قزلباشان که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش می آمدند و تعلق میرسیدند و بیرامخان از دروازه
کنده کان خود را درون انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن
شدند و دیگر روز حضرت جهانبانی خود را از دروازه کنده کان بدولت و اقبال درآمده برج اخچه صعود
فرمودند و آن شهر سعادت آیین بفروز دعای حفظ امن و امان و معمور عدل و احسان شد و ازین
نزول رحمت و صعود سعادت از تحف خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد و بداغ
خان بوسیله حیدر سلطان آمده بجبهه خجالت و عقد تقصیر بجا آورد و آنحضرت ادراک المعروف مکارم
خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرامخان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون
بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را ازو گرفته بیرامخان سپردیم تعلق بشاه
دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر جانبخشی و عطوفت پادشاهی نشناخته فرار نمود و بعد از چند روز
افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه فلان کس بتعیین شود که او را بطریقی که من نمایم گرفته آورد حضرت جهانبانی
شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعیین فرمودند فرستادها او را در خانه همان افغان از زیر پلاس
برآورده بدرگاه معلی آوردند و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و بپاس وصیت حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی که در باب کافه برایا بخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته
از جرایم و زلات او تبارکی درگذرانیدند و او را به ندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و آن
و ولایت قندهار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت تیری بالغ میرزا مقرر شد و پرگنات لهود وجه
علوفه حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیگ و قلات بشیر افکن و ساول بحیدر سلطان کرامت
فرمودند و همچنین جمیع امرا را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در لشکر از مخدوم
میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیرانیدند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار
فراغ یافت و از آنجا که صوابدید پادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد و سعادت و اقبال در ساعت مسعود توجه
عزت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از خصایص

ناشناسی

ناشناسی و نعم غیر مترقب که قافله بزرگ از هندوستان آمده بود و سوداگران سودای دلخواه کرده
اسپان عراقی را از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال می یافت کلانتران قافله
آمده التماس نمودند که اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان
فرمایند اسپان رضا دادیم و سرمایه سعادت خود میدانیم زهی دولت ما که باین مقدار امداد خود را
از زمره دولتخواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت جهانبانی این معنی را از مویدات آسمانی و فتوح
غیبی تصور کردند و التماس ایشان را بدرجه قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فرو
شندگان تمسکات ابتیاع نوشته بایشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته کوهی که نزدیک
باباحسن ابدال است برآمدند و الغ میرزا و بیرامخان و شیر افکن و حیدر محمد اخته بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل
خاصه تنبیه اسپان جدا کنند و بعد از آن برای امرا و سایر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند و دلهای سوداگر
و سپاهی مرفه و معمور شد و ده یک هزاره چون میخواست که بخدمات مالی و جانی سرافراز گردد بجانب
قلعه تیری که حشم او آنجا بود شب راه سر کرده بود و چون موکب عالی در آن حوالی رسید کلانتران احشام
اسپ و گوسفند نقد حال بپیشکش آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی النگهای دلکش
داشت چند روز جهت نزهت خاطر و ترطیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را در
مقام شماریک پیش آمد و بمنزل اکشیده و برحمت جاوید پیوستند آنحضرت قواعد عزاداری بجای
آورده تمسک بحبل المتین صبر کرده نعش آن عالی قدر را آگاه دوستان والا دانشان بحضرت
نموده جهت ترویح روح آن مخدره مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند بود بتقدیم
رسانیدند و از آنجا برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنه کابل شدند و میرزا هندال
نزدیکی قندهار بآیین عبودیت و حسن عقیدت سعادت پابوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی بوالا
نگران اختصاص بخشیدند و از آمدن او نهایت خوشوقت شدند در همین آمدن بسیار از مردم شد و مردم
اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطه اختلاف و امتزاج هوا درین راه بیماری و بازدوی ظفر
قرین پیدا شد و بسیاری مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان از این جمله بود چون
مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانیدند که مناسب دولت
آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار سامان سرانجام

لشکر نموده به تسخیر کابل عنان عزیمت معطوف داشتند آنحضرت در مواجهه چیزی نفرمودند و چون مجلس
رسید زبانی بوسعید مرسید برکوکه فرستادند که با وجود آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا
خبردار نبودیم توکل بر الطاف الٰهی نموده بسمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را ب
حیث اگر بجهت محنت و رنج کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده امیر زمین داور واگذ و در اشعار را نی
داشتیم این زمستان را در آنجا باسایش بگذرانید و چون عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست
میرزا از این پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیرات نموده آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در
راه نهاده دل در کشایش کار بستند و در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را با
لق آق سلطان داماد خود کرده در قزوین گذاشته بود آمده باستان بوس سربلند شد و استقفای جرائم
پابوس نموده بمدارج قبول اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی که در نواحی نعمان وارغندی است
واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس
را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربتی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه بچلکه دوری که
نزدیک خانه بابوس بیگ بود برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعه کابل بود همه را اهتمام نموده اندرون
قلعه برد و بعد از استحکام مبانی بغرور غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست
و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود در موضع کته خار قاسم برلاس با جمعی پیشتر شتافته دستبردی
شایسته نمودند و تائیدات الٰهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده
رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس منصب
هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از پشتکی خواجه پشته گذشته در نواحی ارغندی
نزول نموده بود پس که بابوس و جمیل با جمعیت خود و شاه بردی خان گرگ دیز و بنگش و
نوربابو متعلق آمده آداب زمین بوس بجای آوردند و مشمول عنایات بیکران شدند و
متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت در
یافت و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید
که وقت توقف نیست به دولت سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای
دولت سوار شدند و درین میان علیقلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعقیب

بیرون بودند برآورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت
میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی نقش ادبار خود مطالعه نمود خواجه خاوند
محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه
معروض داشت یک کروه راه مفاصله میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها
آمده ملازمت نمودند و آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر خواجها
را از لوازم آن گردانیدند خواجها را باحترام رخصت دادند و خود را از روی مروت و مردی توقف
فرمودند و چون میرزا را عوض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی وجهت
یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب
ظلمت شب تبلخی جهان تار رنگ ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت را بخود قرار
نداده بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته
از راه مینی حصار روانه غزنین رویه شد و چون فرا نمودند او صبح علیه رسید حضرت جهانبانی با
بوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند و در آنجا بوده نگذارند که بیاهی رعیت آسیبی رسد و
همه را استمال عنایت پادشاهی سازند و میرزا هندال و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب
نمایند و خود بصعباتی نصرت و همرکابی اقبال متوجه تخت کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زنان دولت
کورکه اقبال بلند آوازه کردند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را بشهر کابل رسانیدند در شب
سیزدهم آذرماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو دبابه آسمانی
فتح کابل که مقدمه فتوحات بی اندازه است روی داد ابواب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلایق
گشوده شد دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو بلند
ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود و دیگری این مصراع بی جنگ گرفت ملک کابل از وی خون
بمیامن انتساب ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت و اساس
دولت بتازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی از هزیمت میرزا کامران و فتح کابل را در نظر بنیاده مشروط
قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را
دران زمان بحساب سن عنصری دو سال و دو ماه و هشت روز بوده اند دریافت ملازمت حضرت

جهانبانی آوردند و بحضرت بمبارک فیض بخش مسرت افزای آن نو پرورد ایزدی انبساط صوری
و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ
دودمان خلافت بجای آوردند و در ازای این خجسته دولت و جزای این فرخنده کرامت ابواب خیرات
و مبرات بر روزگار خواص و عوام گشادند صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و
کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامه جنود و خدم
کورنش رفتند و طوایف خلایق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست تضرع بریوزه
دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا درخواستند و آنحضرت
ابواب عدل و احسان بر روی جهانبانی گشوده تمام زمستان بالای ارگ آسایش پذیر بودند
در رضای خالق و دلاسای خلایق کوشیدند و از وقایعی که دران نزدیکی سانح شد جلوس
علی و مؤید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدرنشینان بارگاه عزت بودند در همین ایام بمسامع
ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران
رساند اینمعنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را
از التفات و اعتبار انداختند **آرایش جشن دولت سپهای خجسته سوم حضرت شاهنشاهی و آیین
اقبال و بظهور خارق عادت از نونهال بوستان دولت** بزرگان کامبخش خدیو
آن سعادت منش را همواره وجهه همت آنست که ترتیب انگیخته هنگامه بخشش گرم سازند و بر وقتی
کار از چشم آلودگان غرض امکان محفوظ مانند عبادات گزین را که سرآمد آن دلهاست آوردن و دوست
بر دلها مذنت در لباس رسم و عادت تقدیم رسانند چنانچه در ربیع الاول که نسیم اقبال تازگی ورزیده
گلستان مقصود را شگفت مراسم جشن آن نوباوه حدیقه اقبال و تازه نهال چمن مجد و جلال را
سبب ساخته در آرایش و بخت بینش عالمیان افزودند و اینبهار جهان افروز که روح نباتی دارا شد از
و عندلیب شوق در پرواز **نظم**

بنفشه سر بر آورد از لب جوی ○ زمین بست از ریاحین عنبرین گوی
نسیم صبحگاه از مشک بوئی ○ هزاران نافه در بر داشت گوئی ○

بهار تازه باغ کو نعایت ملک و دولت
نزول دولت فرمودند و بجهت فریدگر داوری دلها که در معنی شکرگزاری حضرت مولی است ابواب عیش و
عشرت گشودند و آیین کنکاش کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات مکان ستاد طبقات

و طناب

طناب درجات این باغ فرا آیین بستند و امرا و اعیان شهر چهار باغ را زینت افزایند جمیع امرا
کمر شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران محله بزرگان عهد فراخور حالت و
و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و کوچه
بازار غایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی چنان آیین بندی شد که وصف آن از اندازه
بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند و فراخور
حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن عالی خواجه
خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از متخصصان درگاه که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی تعین یافته
رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد معلی
موجب اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی
را که در صغر سن با هزاران لمعان فر آگهی از ناصیه احوال متلالی بود بر خرد و بزرگ عالمیان سازند
در سرادقات عفت جشن خسروانه ترتیب فرمودند جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات
مکامن عصمت در بارگاه حریم بشرف ملازمت مشرف گشتند و دانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی
را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مخدرات در آمده
بی تشخص و تعین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی و اشارت بشارت بخش پادشاهی بران رفت که آن نور
حدقه سلطنت والده ماجده خود را از میان چندین گروه عفایف بشناسند آنحضرت بنور آگهی بی مزاحمت
سهو و خطا و بی تکلف التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والده معظمه
خویش و در آغوش آن صدرنشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهده این امر شگرف که حیرت افزای
عقول و افهام ظاهر بینان متکای عادت بود غریو از حاضران بساط قرب بر آمده شناسای قدر
این بزرگ ازل پرورد اعجوبه کارگاه تقدیم گشتند و معلوم همگنان شد که کلید دریافت از اعمال
حواس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تفحص نفس روحانی و تعلیم ربانی است
که بوسیله این نوباوه چمن اقبال از مکمن نور معدنش بمشرق ظهور رسیده است آری پیوند ازلی
را حجاب دوری مانع نمی شود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد و چون تامل کنند بعد از
حجب بخا بینش که درین زمان کلی عمر کمال قرب بمبدا حاصلست و انوار افاضه جود و تکمیل

صورت عنصری و تفصیل مشاعر و ادراک درجه بدرجه صورت پذیر و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس
که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نماید و در بنیان عالم اسرار مختفی
نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاه عنصری و مواد هیولانی مولود و نمایانست اما ازدو
فطرت و اصل بدایی آبا و امهات از مآثر تولید او لو بیند و او در مسالک معنی و مکامن باطن ابوالآباست
و بر حضرت جهانبانی که پرده رموز آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال
بهارستان وجود را برای دریافت مقادیر مراتب جهانبانیان اولا و بجهة برافکندن کلیهای روزگار ثانیا
بعرصه ظهور آورده است بالجمله لباس رسم جشن سور آداب شکرگزاری نعمت بخش صورت
و معنی تقدیم رسانیدن گرفتند و هر روز بروشی تازه و آیینی شایسته جشنی آراسته سپاس جهان
آرای جهان آفرین بجای می آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دولت رسیده از مواهب
عام پادشاهی کامیاب سعادت می شدند و از آنجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت
و مجملی از حال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بجهة و قندهار از میرزا کامران جدا شده چنانچه
نگاشته آمد بدخشان رفت و از آنجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد و وقتی که موکب
عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود و میرزا بعد از احتمال شداید روزگار بقندهار رسید و امتحان در آداب
مهمانداری بذل جهد نمود و از آنجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبه قدسیه
حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نموده سعادت بساط بوس حضرت
شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت و درین آیین عشرت آیین که هنگام
آرایش بهارستان عیش و عشرت و اوان پیرایش حدیقه دولت و اقبال بود در ساعتی که کواکب بنظرات
سعد بر جهانیان افاضه نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان آگهی یعنی جشن سوری حضرت شاهنشاهی
هزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروایی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال
بر روزگار نیک و بد کشوده و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف
اکناف از مکارم پادشاهی خوشدل و خوش وقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای
عالم بجمعیت خواطر بدل شد و از اسامی جهانیان بنظر اشرف گذرانیدند و بانعامات گرامی سرافراز شدند و در عین
آیین بندی آنحضرت بجهة تشحید خواطر و التیام قلوب که رکن اعظم ملکستانی و فرمانروایی است

متوجه

متوجه خواجه ریگ روان شدند و شادمانیها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که او را بگیرند تا بکشتی
گیرند و خود بدولت و اقبال بمیرزا نظر همراز در روز چاشت میفرمودند و آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی
گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا بلوازم کشتی بجا آوردند و بعد از آن بسیار زعفران نثار
بخواجه بسیاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در
نشاط افزایی و عشرت پیرایی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت بنیاد را بجوهر
اخلاص و خدمت بجاگیرهای مناسب حال هر یک و انعامهای لایق هرکدام و خلعتهای موافق هر فریق
شرف امتیاز بخشیدند از آنجمله غزنی و الکه خود را بمیرزا هندال و زمین داور و تیری و الکه دالغ
میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را از خالت و رهبت و بمواجب مواهب
کامیاب فرموده سرآرای ملک صورت و معنی شدند و طوایف انام در سایه افاضه رافت و رفق
الحال شده نشیمن اطمینان گشتند و از جمله قضایا که درین آیین بندی چهره گشت آمدن ایلچیان
شاه والا قدر شاه طهماسب بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لایق و سرکرده آنها ولد بیک
بود آنحضرت او را بعواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه قاسم طغایی بود که بدرگاه معلی از
جانب میرزا سلیمان برسم رسالت و عرضه داشت پیشکش و میرزا التجا و نا آمدن خود معروض داشته
بود بعز قبول مقرون نشد و حکم قضا جریان بر آمدن او صادر گشت که بطریق یکجهتی و اخلاص خود را
در توجه سعادت ملازمت محظوظ دارد و از جمله وقایعی که متصل بانقضای ایام آیین بندی وقوع یافت
آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان و بلوچ بزمین داری و حقیقت ورزی ممتاز بود و
نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هندست اقامت داشت بقدم صدق و وفق اخلاص سعادت
آستانبوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه شد دوکی با مرحمت فرمودند و در همان ایام
اوکنه بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود آنحضرت او را نیز
مورد الطاف ساخته ولایت شال و مستنگ عنایت فرمودند و این دار از آنجا که مرد ناسخته بزودی
رخصت نمودند که مزاج وحشت بر طبیعت این روستا پروردان مستولی شود و آب و هوای طول
مکث بحال ایشان گوارا ناید و از جمله سوانحی که در عقب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار
ناصر میرزا از تیرگی بخت و نادرستی درون عنایات سابق و لاحق را در چشم بخیره همه را

برطاق نسیان نهاد و از روی مکابره بر جاده بد درونی و عناد استاد و بگفت شیلغمان که عمده
آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش داشته پیوسته خیالات فاسده بخود راه میداد چون
چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص عبد الغفار
شیخ که از ایکهای معتبر بود و از گریت در این کنکاش که مورد معاتبه بود و محرمیت و مشارکت داشت
بیرون آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق و تفصیل معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بر آشفت مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان
سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند محصلش آنکه ما را گمان آن بود که ما را درین مرتبه نیازی از عظائم
جرایم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی
کنی کفران نعمت را هم حدی و اندازه می باشد میرزا از خجالت سر پیش انداخته گاهی بسکوت و گاهی
با انکار و تجاهل عارف میکوشید آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم
ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلی که میرزا عسکری در
قید بود نگاه داشتند و از جمله وقایعی که در آن ایام حادث شد فوت ختای سلطان است که جوانی
بود از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و منظور خاص حضرت جهانبانی ملحوظ بحسن
التفات منظور بود در شدن او این جهان را بر خاطر اقدس بغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان الهی کرده
نیاز ارحاصه ذات واجب و قهار الانام ذو الانتقام گردانیده است بمشورت عقل درست اندیش خود بار رضا و تسلیم اقبال فرمود
میرزا ابی در تاریخ او گفته **نظم**

سلطان ختی بود گل گلشن خوبی ۞ ناگه اجلش سوی جنان راهنمون شد ۞
در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ۞ دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد ۞
تاریخ وی از بلبل غمزده جستم
در نار شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه در آن ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد
که سر از فرمان برداری پیچیده اندیشه سروری در سرش میدهد و ازین خیال باطل بیخ ادبار کشت
حضرت جهانبانی اوایل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و
یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که تصرف میرزا بود یکی از
ملازمان درگاه مرحمت فرموده بودند میرزا در تصرف خویش در آورد و چون در حساب

و معامله

و معامله بدخشان تمام بمیرزا ابراهیم سپرد آنحضرت می خواستند که قندوز و آنچه در آن نوبه تعیین داده یکی
از ملازمان عالی جاگیر نمایند در آنچه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان داده
بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند در وجه جاگیر او نیز توسعه واقع شود
بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله ناحقی از ولی نعمت خود روگردان
شده علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایره مخالف
میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنه کابل در کنف حفظ الهی سپردند و در ساعت مختار
برآمدند و بدولت و اقبال در بیرون چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه
و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشها داشتند چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اجلال فرمود
رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجود یادگار ناصر میرزا را از تنگنای هستی خلاصی بخشیده دولت را
در مستقر امن و امان جای دهند که فتیله فتنه و شراره شرارت او نزدیکست که دودمانها بسوزد و
محمد علی طغائی که حراست کابل باو مفوض بود و مقتضی فرمان این مصلحت باو رجوع شد مشار الیه را از
کمال نیک ذاتی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من مرغ گنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید
آنحضرت از ساده لوحی او درگذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند
و او در شب بحلقه کمان خدنگ اجل رسانید و چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت ببدرقه توفیق
الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شد و چون رایات نصرت بجد و اندراب رسید و باغ علیقلی اندرابی
مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از شامت عدم بخت نافرجامی خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیر
گران که از مواضع اندراب است فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود چون این خبر بمسامع علیه
رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از
دلیران کار کرده را پیش فرستادند و در میان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا
سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود و میرزا بیک برلاس با جمعی از تیر
اندازان از طرف داد مردانگی و کارگذاری میداد و میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان جنگهای
نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان از عقب رسیده یاور شدند و ولد قاسم بیک و جعفر بیک و قراجه
و احمد بیک و دو خان بیک کورچیان خاصه شاهی بودند همراه ایلچی درین یورش در ملازمت

در ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطه افتادن اسب بر زمین می آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده
بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت و نبردآزمایان کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قواق و لطفی سهرندی
و سلطان حسین خان و محمد خان جلایر و محمد ترکمان و میرزا قلی جلایر برادر حیدر محمد خان و شاه
قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند بپای مردی عنایت ایزدی از حدی گذشته
شمشیرها علم کردند چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات
این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت دانسته بهزاران سراسیمگی پریشان
شد از هر طرف دلاوران میدان کارزار و هژبران بیشه روزگار قدم بعرصه گاه فتح و نصرت آوردند
و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند که طنطنه فیروزی بگوش هوش رسیده
و زمانه زبان تهنیت مبارکبادی گشود میرزا سلیمان پای ثبات بر جا نماند و از راه ناری و اشکمش
متوجه بکی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا بیگ برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین
مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده بآستانبوس پیوستند میرزا هندال و جمعی از بهادران
را بگرفتن گریختها مقرر فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند اسب بدخشی فراوان
بدست شیردلان موکب افتاد و آنحضرت بآیین بزرگی از راه کتل شتان بدره خواست در آمدند
میرزا سلیمان با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان
و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت هر کدام را فراخور
قدر استمالت فرموده بعواطف خسروانی اختصاص فرمودند بتقریب میوه یخ روز در خوست عشرت آرای
گشته کامبخش خلایق گشتند و شکار مرغابی و کبک دری فرموده متوجه ورسک شدند و در آن حدود
شکار کجنگ هدای که مخصوص الکاست کردند میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از
آب آمویه گذشته با چندی دران حدود سرگردان بود و از سوانحی که در اشکمش
واقع شد آنست که حسن و نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار
نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود و ظاهرا از و حرف نامناسب نسبت بشاه سر
زده بود دوغان بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن
این حرف در بازار کشم بخنجر رسیده گردنش زدند آن حضرت را این خود سری

و از آنجا بکلاوگان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد

ناپسندیده آمد آنها را گیرانیده بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خط
خطای ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان بخاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز
و آنحدود را بمیرزا هندال مرحمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت
منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای
بران قرار یافت که بجهة نزدیکی سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه در عشرت قشلاق در قلعه
ظفر واقع شود باین عزیمت صایب متوجه آنحدود شدند چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه ظفر است
نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شده باین تقریب
قرب دو ماه دران منزل اقامت روی داد و در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض
شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت و مردم محال جاگیر خود را گذاشته
گذاشته آمدن گرفتند و میرزا هندال از محال خود باندیشه ناصواب باتفاق جمعی از یکه جوانان
آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بوده مقید ساخته در
خرگاه خود آورده خود فرش و نشل ایشان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود و در جشن
اندیشی غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی پی نبرفت روز پنجم که عنوان صحت بود افاقت
روی نمود میر برکه بگوش درون آمد چون نظر آنحضرت بر او افتاد میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود
بشکرانه صحت بظهور آورد آنحضرت فرمودند که میر خدای را بخشید میرزا بر نمردگی روزگار و استعانت
قراچه خان شمه بعرض رسانید آنحضرت قراچه خان را طلب داشته ترحمها فرمودند و از شناخت حق خدمتش
اظهار خشنودی نمودند و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت برای آن تازه نهال جویبار
سلطنت و سروبن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی رقم زده التفات ساخته مصحوب
فضیل بیک بکابل فرستادند که مبادا خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال خاطر اشراق آثر
آن نوبر و ره آگهی شود و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه
همانشب که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیک بفرمان عنایت عنوان
رسید و از رسانیدن نوید صحت و مژده عافیت رفع کلفت نموده باعث انتظام و استقامت
احوال همگنان شد و نایره آشوب فرونشست میرزا هندال مراجعت نموده بجای

امرای دیگر بر آمده تا تاراب کوکچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان بجا بجا سر برداشته و قراچه خان باتفاق

خود شتافت و هر کس بجایگیر خود معاودت نمود و از سوانحی که درین سال واقع شد کشته شدن
خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم
باتفاق بعضی از اوباشان که دماغ خرد ایشان پریشان بود بنخوت تعصب نشان مذهب و ملت
بد مذهبان ناقص اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و بمناقشات
لفظی در پیچیده اند نه مشام جان ایشان را از رایحه حقیقت و انصاف حظی و نه نهال فهم و ادراک
ایشان را از ثمار معرفت ثمری در میان آورده ولی دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست
و دویم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه کشادن از آب شمشیر آن ادانی
بشربت واپسین افطار داد و از قهر پادشاهی که انموذجی است از عقوبات الهی اندیشیده راه
فرار پیش نهادند و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن آن بی اعتدالان معین شدند و فرمان
قضا جریان بمتصدیان مهمات ممالک کابل که از مقربان معتمد بودند صادر شد محمد علی طغائی و فضیل
بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند
بعد از اطلاع مضمون برفرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع
شاخدان ناصحتی بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی طاری شد در محفه محفوظ الطاف الهی تشریف متوجه
قلعه ظفر شدند مولانا بایزید که از اطبای بهره مند بود و عملی حضرت شاهنشاهی با فرد و جدا و در ممارست
سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جمله محاسبان رصد بود درین
کاری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد
باندک فرصتی مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه عیش و عشرت بی
ارزو جهانیان در آمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات درین منزل صحت فزا بوده
کامروایی و داد بخشی فرمودند و از انجا شیر افکن ولد قوچ بیگ را که مرد دلیر نیک و با میان عنایت
فرموده رخصت نمودند و از فرط التفات بزبان اقدس راندند که چون موکب عالی بکابل
نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جاگیر تو خواهد شد و آنحضرت بشکار اشتغال کرده بزبان
بدخشان بشکار نهضت کوینه انبساط میفرمودند و از هیبت اقامت آنحضرت بدخشان در تمام توران
زمین خلل پذیرفت و ازبکیه با جمعهم جمع شده در اندیشه مند بودند و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی افتاد

پرده گشایی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل قانونی است قدیم و
عادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را بر فراز مسند فرمانروایی جهانبانی جا دهد
و بر سریر آرایی ملک ممکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارد و چهره تمیز شناخت قدر
نعمتهای نامتناهی که نتیجه او آماده علم غیب است در مبادی آن احوال دولتمند را مورد انواع
تجارب محن و مطرح تواتر اصناف نوایب تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود از لطف
و قهر و بسط و قبض و سرد و گرم نگاه دارد و چنانچه بر دانایان کهن نامهای باستانی و شناسندگان احوال
درین روشن است و چون ذات قدسی و اراده این مجمع کرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت
شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی در بنا و فطرت نامزد مراتب دانایی است و ایزد جهان آرای
بی منت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد دانادل و روشن ضمیر دوربین آفریده است ظهور این
حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفسانیت و بشریت سوختن بود بلکه سلسله ظهور
تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده بمقتضای کمال و اکمال پرده گشایی داشت و لهذا
سنوح این وقایع در عنفوان صبی سن بظهور آمد که در آنوقت خاطر قدسی آثار از دریافت ملایم فراغ
داشت و از دیگر این سخنان حقیقت پژوه بر هوشمند عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان
این سوانح را از افاضات تعلیم و افاضات تفهیم است و از دیده بصیرت حقیقت شناسان از رشح
اشراقات لازمه ذات علیم قدیم و هر گاه یکی از دورماندگان درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته
بجابه بلا بکامش ریزند پیشتر بعضی نکوده در ناصیه قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی
میگردانند و مظهر اقسام بیداد و ستم میسازند تا در عذاب مخلد و نکال موبد اندازند و این تمثال حال
میرزا کامران است که او را ولی نعمت و برادر بزرگ ساخته و برگزیده حق و پادشاه وقت و فرمانروای
عادل دریافته جان و دل و عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آورد
مجملا درین هنگام مسرت که وسعت آباد خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغبالی ابتهاج
عیش بود چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه بی اعتدالی گرد فتنه انگیخته
است و ناگهان بر دار السلطنه کابل ریخته و آنرا در تصرف خود آورده و شیر افکن ناعاقبت اندیشی کرده پیش
میرزا رفت ان خاطر قدسی آثار حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از

۶/۵۵

جهة غمخوارگی لشکر و رعایا که بدایع و دایع جهان آفرین اند و در نظر عدالت ترتیب اینها کمتر از ترتیب اولاد و بنا بر دو سه یوم از ملازمان میرزا او امور مترتبه بر آن را بهم زده گشت و همت آسمانی در تدارک این تفرقه مصروف داشته و در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آورده بود راقم شکسته رقم ابوالفضل بجهة استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از سمت امتداد و طول کلام نموده بجانب عرض می‌شتابد بنابرین اجمالی بطریق جمله معترضه تحریر مینماید که تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بجد و در ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوش وقت شده و از میرزا جدایی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق در رکاب والا سر تسلیم و انقیاد نهادند میرزا از طریق هدایت و جاده ارادت و اطاعت منحرف گشته و در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت مشرف نشده فرار نمود و میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل مذکور شد و چون اثری از میرزا پدید نشد و گردی از راه او برنخاست متعاقبان بموجب امتثال ارشاد مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آن دیار را الحق باوری کرده قلعه غزنین را محکم ساخته در خواهش برو گشودند چند میرزا تزویر کرد بجایی نرسید از آنجا بجانب هزاره شتافت خضر خان هزاره آداب و رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را بتیری آورد و از آنجا بزمین داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و بمردانگی قلعه را نگاه داشت چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین میرزا هندال کرامت فرمودند و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند و علم و نقاره و تومن طوق ضمیمه تفضیل ساخته او را بآنصوب تعیین فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا که بدولتخواهی آنجا آمده است او را همراه الغ میرزا نموده بر سر میرزا کامران فرستند و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنه میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر مساعدة تلافی تقصیرات گذشته متقاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی بمید بر دوی میرزا رسید هزارها پراگنده شده دامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را بکناره کشیده

بجانب

بجانب بکر شتافتند حسن ارغون ایلچی برد و میرزا الغ بیگ کابلی را بکمیر خود استقرار گرفت و یادگار ناصر میرزا را اجازه ملازمت اقدس را احرام بسته و در دار السلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانچه گذارش یافت و میرزا کامران در حدود سند بر بر ده دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود در آورد و روزی چند آنجا درنگ نمود و شنید که خبر شکست ضعف حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روی داده بود شنود و بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم تته کومک خواسته اراده رفتن کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد و بعضی بر بن شد که اول قندهار را بازگیرد بعد از آن متوجه کابل شود چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بیای یلغار شتافت و بجد و ایلغار جمعی از افغانان سوداگر که اسب می بردند رسید و از بی اعتدالی اسبان را کشیده بمردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ قلعه و مستی میکشید زاهد در آن شب که میرزا بغزنین آمد زاهد مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود در آوردند و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بد مستان او را در عین مستی از فراز هستی بنشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت جمعی از مردم بکر سپرد کی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته بود بکومک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد و بحری پی سابقه خبر بکابل رسید اول بدروازه طاقیه درون آمد و محمد طغایی که بحکومت کابل مقرر شده خبر گرفت که در آب و آتش حمامست و همانا که آنجا نیز نخست بمستی او درافتاده غفلت کشیده بود علیقلی بعلی که یکی از قورچیان میرزا بود درون حمام در آمده محمد علی طغایی را برهنه از حمام برآورد و میرزا او را بآب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوان اختر که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرارداد گشود و میرزا درون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد و در آن سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتیم و آمدیم او جواب داد که تمام رفتید و صبح باز آمدید میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را آن حین بزرگی و تمکین بزرگان بخدمت میرزا کامران آورد و میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی احتیاط در رفق ملایمت شد

و انواع مهربانی کرده آنحضرت را که در کنف حمایت مهین جانبخش سلطنت حاضر بودند از کوته رایی و تنگ
چشمی بمردم خود سپرد چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود در آورد و انواع تحکم و تعدی پیش
نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دست تطاول کشاده مهتر واصل مهتر
وکیل را که علاقهٔ خاص با پادشاهی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میر خلیفه که حضرت
بملازمت خود طلبیده بودند و جاگیر او را بمیرزا الغ داده متعلق شده درین نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام
استحکام زمین داور را عطای محمد زاد را قطع کرده بنا خوشترین وضعی بچنگ اجل داده و جوان بهادر را
که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر
از ملازمان تاب طوقت را در بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت
پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد و از انجمله بشیر افکن را بخداع آورد و حسن بیک کوکه
و سلطان محمد بخشی را نیز دربند ساخت ولی حقیقت آن شعله طبع تنک حوصله باندک زمان فایده حاصل
روزگار در کاسهٔ طمع خود کرده راه بی حقیقتی نمودن گرفتند و همانا عمده اسباب گرفتن کابل اتفاق
مردم و غفلت و عدم تیقظ و اشتباه ایشان شد در ازمان محمد علی طغایی از جانب حضرت جهانبانی داروغه
شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط حزم بجا نمی آورد و فضیل بیک نیز برای خود دکان علی حده برچیده دکان استقلال میزد و بایکدیگر از کوته حوصله و نارسایی بمعامله مخالفت بر می آورد و تیشه
بر پای خود میزدند چون کابل بتصرف میرزا در آمد پیوسته در پی جمع سپاهی و سر انجام فتنه اهتمام
نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی در بالای ارک نشسته بود و ولد بیک و ابو القاسم و جمعی
دیگر از مؤرخان شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند بدین میرزا آمده و حضرت شاهنشاهی
نیز بحضور پر نور خود بزم فروز میرزا بودند معتمدان و مخلصان میرزا آمده در پی اخذ و جر شتافته و مردم اطرافی
که در معنی نمکدان دکان حلوایی اند بر بکیه کم میریختند ابو القاسم بنیکو خدمتی بخاطر رسید و ولد بیک آهسته
گفت که حق نمک خوردن آنست که ما این جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه
نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بحزکی برداریم ولد بیک که مرد نبرد نبود
از این اندیشه تعاقد نموده گفت ما مردم سپاهیم ما را بدین فضولی چه کار و چون سر رشته هر کاری
هر کاری بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد **نهضت موکب مقدس**

درشهر

حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصرهٔ آن چون قضیهٔ فتنه و آشوب میرزا
کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه
عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایرهٔ فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت
بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آنحضرت زاده بیتهٔ آدارکی را بتازگی خان و مان کرامت
فرموده بودند و همان محال که گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان کرامت فرموده بودند بخشش آن
میرزا فرق عزت برافراختند و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و اکنده و بجاگیر میرزا هندال مقرر
گشت و بمدرقهٔ توفیقات آلهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز
از تواتر و توالی برف و باران در طالقان ~~متوجه~~ تسخیر شد و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت
عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجای و مقام خود آرام گرفتند و در تمام توران از هراس موکب
عالی سیمی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجه قندوز شدند میرزا هندال لوازم
مهمانداری پرداخت و بجهت گردآوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد
و بعد از عید قربان از آنجا براه کوتل شیر تو گذشته بکوتل ریگ عبور فرمودند و در خواجه سیاران
نزول اقبال روی نمود شیر علی که خود را از معتمدان و پرپایان میرزا میگرفت تنگی آب دره را عظیم محکم
کرده اما از ظاهر با تایید باطن چکار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت نماید آخر
کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال اردوی
ظفر قرین عبور فرموده از عقب آمده بر بنگه و دنبال پیش مانده دست درازی نمود و چون موضع چاریکاران
مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکدهٔ مجدده
منظور نداشته از بخت برگشتگی جدا شده پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی کردند و معنی درکات
تنزل بودند رسیدند مثل اسکندر سلطان و میر سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی آنحضرت در حدود زمه توقف فرموده در تمکین خواطر متذبذب دونان معامله
ناعهم و شر از لزل خواطر آن بی سرمایه حقیقت کوشیدند و میان وعده و خاطر و امانده اشیا را بجای آورده
مجلس کنکاش منعقد ساختند رخصت یافتهای سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر
بند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته کید و دوری و خواجه بسته نزول

اقبال واقع شود تا آزوق بعسکر فیروزی اثر رسیده باشد رای همه برین قرار گرفت و از مر
سوار دولت شدند بعد رای که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه
سیاران مناسب نیست که اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند بسیاری بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی را
بخاطر خواهد رسید که کم توجه موکب عالی براه قندهار قرار گرفته لایق دولت آنست که همت گماشته
شهر بند را متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر و اگرنه هم مردم از ما جدا نمی شوند و هم اراجیف
بارندگی بعد رنگهای حاصل میشود و حاجی محمد خان را اطلاع داشته این مکنون باطن را با او در میان آوردند
او برین رای صایب آفرین کرد و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روان شدند
و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بحدود دیه افغانان نزدیک
روضه بابا شتر رسیده بود که شیرافکن با اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران سر کرده بجنگ آمد
و چنقلشهای نمایان از جانبین واقع شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین بر جای نماند میرزا هندال
پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاده بود داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف
خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنرا باشارت عالی
بنفاذ پیوست که بهمت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند این جماعت بمقتضای اشارت مقدس متوجه
بر دست شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که ازان راه تعیین شده
بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد و شیرافکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند
آن حضرت که معدن مروت و فتوت بودند میخواستند که او را روزی چند در بند و زندان بند حقیقی
پذیرساخته در سلک ملازمان در آرند بموجب التماس قراچه خان و جمعی از دولتخواهان که از کافر
نعمتی ولی حقیقی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه
کابل شدند و جوانان بهادر از موکب پادشاهی تعاقب گریختها نموده بدروازه آهنین خود را رسانیدند
میرزا خضر خان و جمعی از غوریان راه هزاره جات گرفتند و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره
در آمد و آنحضرت آن روز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند و خیلی از مفسدان بد سرانجام که در
جنگ گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند بیاسا رسیدند شیرعلی بی راهه بقلعه در آمد
و مضطربان قلعه را اطمینان حاصل شد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی ازانجا سیر بنواحی دیوانخانه

دارنه

دارنه باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعه کابل مشرف است نزول اقبال فرمودند و توپ و ضربزن را نصب
میدادند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چنقلشهای مردانه میکردند مهدی خان و حلیمه بیگ خویش او و بابا
سعید قبچاق و اسمعیل که ردها مبتلای اوچی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا
کامران رفتند حضرت جهانبانی قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که از روبروی دروازه
یارک جای اردوی معلی مینه که آنجا نزول اقبال صلاح دولت و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و جابجا
قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر بگیرند فرستادها در جست و جوی منزلگاه بودند که سی چهل کس یکبار
از دروازه یارک آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب
مقاومت و ایستادن نیاورده بقلعه گریختند درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده بجانب حاجی
محمد خان چنقلش نمایان کرد و بدست راست او زخم کاری از دست شیرعلی رسید درین
زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را باندرون قلعه گریزانیدند حاجی محمد خان را از
ناتوانی و ضعف برداشته بخانه او بردند مدتی بیمار بود و صحت یافت کرد و بعنایات
سپرده است حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شدن بر ضعا خود را نماید بموجب اشارت
مقدس سوار شد و باز از شماتت اعدا که دریافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان جمشید که داغ
بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت اسب شیخ جلو بود او را برداشته
تا باغ بنفشه آورد و قوی بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و آنحضرت جان
بخشی فرمود و بزندانخانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزادهای پهلوان دوست میربر بودند
والحال هر کدام در خور استعداد ترتیب یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب
عالیه شرف اختصاص دارند و بهشیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم
برلاس بود خود را انداخته در عقابین بپای بوس بود خود را انداخته گرامی استسعاد یافتند
و چون عقابین بجهت سعادت جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بی غایت گشتند و در عین جنگ
و جدل قافله کلان از ولایت بجاریکاران آمد و اسب و اسباب بسیار دران قافله بود میرزا کامران
شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هرچند تردی محمد جنگ
جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و بصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند

و مردم را فرستاده سر راهها بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شوند هم کار شما ساخته می گشت و هم حال ما بتباهی
میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوش در نیاورد و لشکر را برکردگی شیر علی نامزد
ساخت همانا این خبر بمع علیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد که آن طایفه را از تاختن تعدی
و تاراج باز دارد و حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که الجماعت شتابان رفته اند و کار خود ساخته اگر ما
تعاقب کنیم و بایشان در چار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد قلعها و سر راهها و گذرها
استحکام کنیم تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و
اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مخالف اهتمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ
و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب مردم ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیاری از متاع
سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه در آیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر
شد تردی محمد و شیر علی با هم گفتگو در آمد و تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من بیشتر راه
آمده هر چند نجیب و راست نگاه کردند راهی که توانند بقلعه در آمد نیافتند سرگردان شده خود را به
کناری کشیدند و منتظر فرصتی شده که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزی باقی صالح که از یکه جوانان
و دانه حصاری بود طلب شده میرزا کامران از دریچه دروازه اشنین آورد و بگزاف گفت بیک جمله شیر
علی را از همین دروازه درون می آرم چون دروازه گشود جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند و دم جل
محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیک حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبل خان
بسبقت منقا و تعوذ غلام در بندوق اندازی کاری داری کرد جمیل بیک بشهادت رسید باقی صالح
که باعث این فتنه بود بتیر بندوق آتشین جز من هستی او افتاد و جلال الدین بیک را که از معتبران میرزا
بود در خم کاری رسیده اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر از
در آمدن قلعه مایوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خواجه خان و مصاحب
بیگ و اسمعیل بیک دولدی و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیین فرمودند که بپای مردی همت رفته
این بد نهادان را دستگیر کنند فرستادها در کوتل بجاوند بشیر علی رسیدند و جنگ در پی
وسعت و لشکر پادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسبان بدست افتاد
و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان

پناه برد و فرستادها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند و سوداگران تاراج
شده که التجا بدرگاه معلی آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسب خود شناسد بگیرد و اکثر اسباب
و اسباب بصاحبان مال رسید و این باعث تازگی دولت و اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر چشمها
آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود
میرزا کامران چون از همه دروازهای تدبیر آمد و شد نمود و از هیچ بابی بر کام خود ظفر نیافت و بجز ناکامی
راهی نگشود دست ناقص خود را بسیاست کودکان معصوم و طفلکان بیگناه و آلودگی پاک
دامنان مصروف داشته زن بابوس را با اهل بازار سپرد و چون سه پسر او که یکی هفت ساله دوم
پنج ساله و سوم سه ساله بود بعذاب تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراجه خان بیگ
و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراجه بیگ و خداداد دست پسر مصاحب بیگ را از کنگرهای قلعه
بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده خرابه منید یار را اراده نمایید بر روم یا پادشاه را از محاصره
برخیزانید و گرنه پسران شما را همچون پسران بابوس خواهم کشت قراجه خان که دران زمان
وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند جان ما و فرزندان
ما که عاقبت در عرصه تلف اندرنا بود شدن ایشان ناگزیر چه ازین مهابهتر که در راه صاحب
و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای آنحضرت است ازین اندیشهای نادرست بگذر
و از عالم دولتخواهی و راه بحر کی آمده ملازمت کن که سرمایه نجات و پیرایه حیات تو همان
میتواند بود تا آنچه از خیرخواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و اگر نه ما را از کشتن فرزندان چه میترسانی
اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن با تسانی میسر است آنحضرت قراجه خان و مصاحب بیگ
را طلب داشته ملاطفهای نمایان خوشوقت ساختند و بعنایتهای تازه نوازش فرمودند
میرزا در عرض و ناموس مردم دست داده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد و
محمد قاسم خان موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا ظاهر ساز و خود بود بر مخالفتی که بظاهر
با حضرت جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با دادار جهان آفرین پیش گرفته بود و همچنین
ستیزه کار هر کاری که اختیار کند الای الهیچ درست نیاید و بسر در افتد و سر
انجام کار موجب خسران دین و دنیای او شد

ظهور کرامات علیا از حضرات شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بی خردی برای محافظت خود آن نوباوه بوستان سلطنت و باکوره بهار
ستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در جائی مقابل که از قلعه اندازان
لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگاه داشت این چه آدمیت و مروت و آئین کدام دد
و دیوساریست زبان گوینده این گفتار چگونه لال نشد و دست برنده این کار چرا از کار نگرفت که
این دوحه اقبال را این نیت برگیرد و باین قصد نشانه جنبی که حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر
بزرگ و بجای پدر بزرگوار ولی نعمت او بود نه بیند جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در
قباب عزت مختفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبا تواند دید ولی که از انداز چه بپایمال خشم
بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد سواطع نور آلهی که در مظهر شریف مودع بود چون در
پایه کسی که راه صلاح خود نمیبیند چگونه مصلحت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار
غیب است در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت
و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و متصدی انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این
بدسگالان ستم کردار را در ساعت بجزای اعمال و جزای افعال خویش رسانید بلکه اراده و مشیت
پروردگار در حق آن حق ناشناس بر این وجه مقدر شده بود که در کشتی روزگار برده و در چاه گمنامی
و ذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه مرتبه مرتبه در کنارش آورد و کردارهای ناهموار آن ستم اندیش را
بتدریج در کنار پاداش او نهند تا ازین راه آن عقوبت عاقبت عبرت سایر حق ناشناسان گردد و
هر آینه چون بدیده بصیرت نظر میرود این قسم مجازات و مکافات که بمدارج و مراتب بظهور آید
در انقلاب و ایام سخت تر و جانگداز تر است و چون این امر ناپسندیده از آن طایفه بی باک بظهور آمد
دست قدر اندازان دراز شده و تیرها براه اعوجاج رفت و فتیلهای تفنگ افسرده گشت سنبلجان
بی آتش در مزاج حرارت امتزاج خود نیز برودتی تمام احساس کرد و بخود نجنبید که این از چه رهگذر
بود سبحان الله آنچه بدکاران تیره رای آنرا منفعت خیال کرده در ستیزه ملکیت ید آن و سعی کرده
و دست آویز راحت میشود چنانچه این حال مصداق آنست اول در چنین جای خطرناک از آسیب
بندوق اندازان کم خطا و آتش افکنان بحر پرداز در حفظ ایزدی بود و سرمایه حجاب اندیشان
سیاه دل و پیرایه هدایت ستیز شدن آگاه درون شود و ثانیا باعث ظهور چنین خرق عادتی گردد آتشها

برودتی نماید و فتیلها درنگیرد و چون سنبلجان از نظر بر مسقط تیر افتاد حدید البصر بود حضرت
شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از هیبت این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت
کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدیع را سنبلی نژاد دریافت که سرد شدن
آتشها را سبب این بوده در ساعت دست از کار توپ بجانب باز داشت و فرقه مسترقه با عجیبه زمانی از
توپخانه عالی بجانب کوه نیافتند و هرجا که حفظ آلهی حارس حال برگزیده او شود مکاید بشری را چه
یارای آنکه با او ستیزه نماید اگرچه بخود این شعلها بسعید بظهور آورد اما حکمت آلهی مقتضی توضیح
سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این حکمت کرامت کرد تا هر کس فراخور
فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از رهیافت خیر و شر دریابد و بالجمله
دهقان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که باشان متوجه بود گردانیدند و در
میان حقیقت شناسی این حرکت را سبب قرب زوال آن سیه ادبار ان شمردند و درین اثنا میرزا الغ
بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان شیبانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود
شاه قلی سلطان که به بیرام خان خویشی داشت از قندهار و جمعی از بدخشان بملازمت شتافتند
آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازه بارک عنایت فرمودند و این جماعه سعادت منش در ادای
خدمت کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگ
گرفتند و چون همانا فتیلهای او نادرست آمد از راه تملق پیش آمد و بوسیله قراجه خان بموقف
عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده
تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گذار آنحضرت را بخود
مهربان کرده ام اکنون جایزه ندامت و صله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در
حمایت مروت آنحضرت باشد آنحضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را
بپایه قبول داشته در مهام استمام سخت گیری بتجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا
هندال و قراجه خان و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص
نصیب تمام نداشتند معتقد گرسیاه کار مرخود کشش رکمینه عمدا آشوب
طلبیت نخواستند که میرزا بملازمت آید از اخلاص و حقیقت چگوییم که آن گوهریست بی

بها و جوهر نیست کم یاب اگر بوترابیان که آنچه نایابست کم یاب شد چه عجب عقل معامله فهم نور در گرد و سود
و زیان ظاهری خوب نشناخته نداشتند تا پاداش نیکی نیکی میکردند این کورکاولان در برابر نیکی اسباب بدی
سرانجام دادند و این زیان بتر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری و خونریزی با جق آماده ساخته تا بدین
تباه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود روزی فراخ سرمایه آشوب و فتنه گشتند که عنقا هم آغوش
ایشان بود و چه خیال‌ها میرزا بنو داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص میدانستند که چه دولتی در دست همراه
این نوع زیان بخود می‌پسندیدند اگر از فواید العقل اخلاص خبری نداشتند از بازار معامله دانی چه شده
که بدین گروه خبری نرسیده اگر گوش هوش ایشان نمیشنود کاسکی و بال دل آزاری دانستندی
نیز خیس بر پای خود نزدندی باری این جماعه بیگناهان را در دست میرزا رها نیده و گونه فرستادند باید که
که در قلعه می‌باشی و کدام امید مبارکه می‌آید روز بروز اسباب قلعه گیری آماده تر می‌شوند باید که
خود را از فلان مورچل و فلان مورچل حسن علی آقا نشان دادند بیرون رو میرزا باشارۀ این جماعه
از دروازه دهلی برآمده بجایی که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه
و چهار طریق فرار نموده متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد بمدد
اوزبک کاری تواند ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان را با جمعی را بتعاقب
میرزا تعیین فرمودند و خود بتائید ایزدی دارالسلطنه کابل را که وحشت سرای بغی و طغیان شده
بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال وار
استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت
بشرف بساطبوس عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را دیدار گرامی حضرت
شاهنشاهی در دیده و دل نوری و حضوری تازه روی نمود و کدام نعمت ازین زیاده تر
تواند بود که دیده یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیرد و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان
جگرگوشه دل چنین صاحبدلی آرام گیرد بشکرانه این دولت قدسیه و فرخندگی احوال شریفه
نذور و نیاز و صدقات اخلاص تقسیم رسید که بدلهای افگار خلایق که از نهیب حوادث خون
بود مرهمی تازه آمده و هر یک بصد گونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت و
ویرانکده‌های دلهای دردمندان بعمارتی بدل شد و بر سریر نصرت و مسند عزت و دولت

بشکوه

بشکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند حاجی محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب کامران
میرزا فرستاده بودند اگرچه باو رسیده بودند اما بافسون و افسانه کهنه محیله سپه دولت او را وا
گذاشتند اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و
از روی عدالت حقیقی بازپرس کیفر یک فراخور جریمه بسزا رسید از آنجمله سلطان علی بکمه و ترسون میرزا خویشی
عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند
بیاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرده بمردم خود قرار داد که بکوه استالف رفته پناه
میگیریم و لشکر آماده کرده اسباب جنگ آماده میگردانم و خود با علیقلی قورچی آخر شب از راه سنجد
دره بنیان متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزاره جات با هزاران خواری در
سوای راه پیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیرعلی باجنیدی در نواحی ضحاک
بمیرزا ملحق شدند بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند او در
جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی که شعار بدگوهران است نمی‌آید میرزا خواست که از غوری بگذرد
یکی از قلقچیان میرزا را دشنام داد که همراه این چه میشوید و اشارت بمیرزا کرد که اگر غیرت
نسبت و رگ حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی کم نشستی و او را
نگذاشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا این حرفه گویی میکنی و حساب نمی‌فهمی من از پی سر
انجامی نمایان اندیشه مند شده باین روش میکنم اگر در شما سامان جنگ میبود که چنین میکنید شما
دیوانه بار سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرده شکست از جانب حاکم
غوری افتاد و غوری بدست میرزا درآمد و میرزا بقدر سامانی درآمده بم رسید شیرعلی را آنجا گذاشته
بدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که کمر آنها باعانت و
امداد کمر موافقت بربندند ایشان برهنمونی عقل صایب دولتخواهی پادشاه را از دست ندادند
و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران سید قرا و ما هم با طلبه متوجه بلخ شد که
به پیر محمد خان التجا برده بکومک او بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراچه خان را ببدخشان
تعیین فرمودند که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا
کامران را بدست آورند یا آواره سازند قراچه خان ببدخشان آمد و باتفاق میرزایان

میرزایان متوجه قلعه توری شده در آنجا شیرعلی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شده جنگهای مردانه
در پیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از آنجمله خواجه نور که از موکب بهادران کارزار میرزا هندال
بود داد مردی داده و از مبارکی که از منظوران میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر بیدرقه محصوران
علوفه تاب نیاورده امان قرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت درآمد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد
خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشتاب جبال باز گشتند و قراچه خان بصوب کابل روانه شد
و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان معطوف ساختند
چون بغوربند معسکر خیام نصرت اعتصام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود بجهت
آنکه اسباب قراچه خان در مراجعت بتاراج اویماقات رفته بود در حضرت دار السلطنه کابل گرفتن آن
نموده زود بموکب عالی پیوندد و آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند کوچ کرده بموضع گلبهار نزول اجلال
فرمودند که تا آمدن قراچه خان دل مشغولی بسیر و شکار داشته باشند و بعد از آنکه قراچه خان آمد اگرچه
وقت گذشته بود آنحضرت همان عزیمت اول راسخ نموده بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت
ایزدی باین یورش نرفته بود کوتل هندوکوه از برف سنگ راه شد و یورش عجبی در آن کوتل
بدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تصمیم یافت که در موسم
بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که در آن ایام روی نمود

چون در گنجینه علم الهی که لوح محفوظ رقم ازلی و ابدیت و جمیع
معقول و تمام در آن حریم حضور اطفال مکتب تعلیم آدم مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی
را در جادهٔ ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بنابر حقایق و افکار و تجارب انجام فراهم
آمده در آرند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک آن معقول فرمایند و در هفتم شوال این سال
که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز گذشته بود بآیین و رسم
عادت آن آموخته درسگاه الهی و رموزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری در آوردند و ملازاده
ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان آموزش
فرستادند اما در دیده دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت پایه والای آموزگاری بردند و از غرایب
آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم میرسیدند باتفاق ستاره شماران

و مفهوم

باریک

باریک بین و اسطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرمودند
که در آن دو از ای عظیم شوانند رسید چون ساعت مختار رسید آن مودب بآداب الهی در لباس بازی
در آمده در پرده احتجاب مختفی شدند و بآن همه توجه و اهتمام پادشاهی هرچند تکاپوی فرمودند پی
بآنحضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند
خرد والا که مخصوص بتعلیم ایزدیست بعلوم رسمی روزگار مشوب و منسوب نشود تا در هنگام ظهور این
خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم موهبی است
نه از جنس کسبی و با وجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه از آنچه
رقم زده قلم اهل فنون شده و چه از آن نکات و اسرار که از مبدا فیاض بتوسط تعلیم و تعلم بر باطن انوار
فایض گشته جلوه ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و ارباب فنون
صنایع کلی و جزئی چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسایی خود در خجالت بگریبان تامل
فرو برده حیران میمانند القصه چون چندگاه پیش آن افادت انتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن
اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تغییر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره
را معزول ساخته خدمت خود را بمولانا بایزید مقرر ساختند و ندانستند که کار فرمایان ابداع استغنا دارند
که ضمیر الهام پذیر آن نوزیر در دائره وی در محل انعکاس نقوش مرادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری
نگردد بالجمله حضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنه کابل انتظام بخش ممالک بودند
توجه کشورگشایی بیورش بدخشان و بآخر رسانیدن کار میرزا کامران مبذول میداشتند میرزا کام
ران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال نا امید شده بخیالات فاسده متوجه بلخ شد که باستعانت
پیر محمد خان بدخشان را بتصرف درآورد و چون بموضع امید رسید حاکم آنجا نیک پیش آمده نگاه
داشت و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود سید محمد خان مقدم میرزا را مغتنم دانسته
مردم معتبر را باستقبال فرستاده و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورد و لوازم مهمانداری تقدیم
رسانید و خود همراه میرزا شده به بدخشان آمد میرزایان بقرار داد خود کهمرد و تنگ بدخشان رفتند
و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد پیر محمد خان جمعی را بکومک میرزا گذاشته خود
مراجعت نمود و میرزا لجه و کشم و طالقان آمده در قشیق کوکه و خالد بیردی را باجمعی از جماعتی

داو زنگ بروستاق تعیین کرد و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعیت کولاب بهم رسانده بر
سر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و طالقان رسیده با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کرده و بسر
نوشت آسمانی شکست خورده باز بجهود رالجه و کوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل عشرت
پیرای باطن انور بودند و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و
چون دلهای ملازمان بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف
می ماند درین ولا که قراچه خان خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بی غایت شده بود از آنجا
که ظرفش تنگ بود و باده فراوان و پیمانه حوصله اش لب ریز شده و حساب کار و بار و پایه حالت خود و
مرتبه والای صاحب نشناخته پا از جاده اعتدال بیرون نهاد تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازم حال اطوال قامتان
بی اعتدالیست سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از نشاه غرور بر زبان آورد از الجمله استدعا
نمود که خواجه غازی را که بجایزه نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود دست
نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش من فرستند تا گردنش بزنم و منصب او
بخواجه قاسم تولک عنایت فرمایند چون امثال این امور از حضرت جهانبانی که مسند رعدل و رأفت
بود صورت نمی یافت از آنجا که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست از تیرگی
بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد و بابوس مصاحب بیگ
و اسمعیل بیگ دولدی و علیقلی اندرآبی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه خضری و قربان قراول تا قریب
سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب دادهای او بودند از راه کوتل شبرتو ببدخشان بادیه ضلالت
پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که بمحافظه نفس نفیس خود توجه فرموده این
بخت برگشتگان را که از قبله اقبال سعادت روگردان شده اند تأدیب فرمایند بملاحظه ورود
ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن سیه دلان
امر فرمودند و همچنان هر کدام از ملازمان یکجهت می آمد دفعه روانه می ساختند چنانچه تردی بیگ خان
و محمد منعم خان و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافته و نزدیک
نیم روز که ساعت مسعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند نصرت شده
از عقب جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بجنداول آن خودسران گریزپای رسیده و شمشیر دلیری بکار

نمودند و آخرهای روز در سر جوی موری بقراچه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب در میان
جان این تاریک دلان در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را
ویران کردند و جمعی که بتعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند مراجعت نموده در قراباغ شرف
آستانبوس استسعاد یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بر آن قرار گرفت که موکب عالی
بکابل مراجعت نماید از آنجا سامان و سرانجام یورش والا بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند کوته
اندیشان فرار نموده تمر علی شغالی را که وکیل قراچه خان بود در بخیه گذاشتند که در آنجا بوده
اخبار کابل میرسانیده باشد خود را از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا ملحق شدند و حضرت
جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعی ازین
شوربختان را که حقوق موائد تربیت پادشاهی نشناخته بحرام نمکی سر بر داشتند بسزاهای مناسب حال
نهادند چنانچه قراچه قرالجت و اسمعیل جرس مناسب منافق و بابوس دیوس مشیر اقبال
بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده مستظهر بورود موکب
عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین زود خود را بعتبه بوسی رساند درین ایام که
استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود چند وقت بکهن سالان خردمند و برنایان
دانشور که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان می تافت مشورت میفرمودند جمعی که نه دل بخرد
قرین و نه خرد دوربین داشتند برفتن قندهار ترغیب میکردند تا از آنجا سامان و سرانجام لشکر
نموده متوجه دفع میرزا کامران شوند و گروهی که منشور فرزانگی باطغرای مردانگی بدست داشتند در
رفتن بدخشان رای جهانگشای پادشاهی استحکام مینمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند که تو
چه میگویی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است
همانا که در آمدن این حدود پیش دستی نماید چنان بخاطر میرسد که اگر مواکب پادشاهی پیشتر
از کوتل هندوکوه گذرد فتح از جانب اولیای دولتست و اگر نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد
نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران اگر شامل همگنان شده اگر
او مغرور است ما بدرگاه الهی نیاز مندیم و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند نظم

مبادا کس بروز خویش مغرور ٭ که مغروری کلاه از سر کند دور ٭ و فرمودند توقف ما چه صورت دارد

انشاء الله تعالی درین زودی از کوتل غنبور خواهیم فرمود **نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت
آشیانی به بدخشان و فتح فیروزی و رجوع بکابل** چون پیش نهاد همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب
بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین بر همه امری لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نهصد
پنجاه و پنج ساعت مختار بصوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولیک چالاک انجم
اقبال شده و بعد از دو سه روز از آنجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند تا دوازده روز بجهت مصالح
ملکی درین منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفایی او اشتهار یافته بود هوا
خواهان بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود نیز باستانبوس شتافت
و بنظر التفات بر او کامیاب شدند و درهمین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان
الغار کرده بدولت بساطبوس سرفراز گشت و انواع عنایات خاص بر ناصیه روزگار دولت او تافت
و از عجایبی که مژده رسان فتوحات بی اندازه تواند شد آن بود دران ایام که نهضت عالی بصوب
بدخشان قرب رسیده بود آنحضرت در افغانخانه ایستاده بودند ناگهانی بخاطر قدسی آنحضرت خطور نمود
که اگر این مرغ سفید و آن مرغی بود که همواره درین کارخانه میبود در کف ما برآید آوازه کشتن ان
فتح و اقبالست بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بپروانه آمده و همای وار بال زنان بر کتف
عز و شرف نشسته سایه سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکر گزاری فرموده در پایش او
حلقه نقره انداختند و از سوانحی که مقدمة الفتح را سزاوار باشد دیباچه اقبال روزافزون ظهور
سویست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی تخیر رسید تمر شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی تخیری
با قوم و قبیله خود با میرزا اتفاق نموده و میرزا ابراهیم با تمر شغالی جنگ مردانه کرده و بشمشیر خون
آشام کام او تمام ساخت و ملک علی تخیری را الجهة احتیاط همراه گرفت که بملازمت حضرت
جهانبانی آورده و این دولتخواه شده بود بیکبار نقش زمینداران از همراهی میرزا ابراهیم تخلف
نموده بجرم بیهوده و بعد از مبالغه بجنگ درآمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دستبردی عظیم نموده چون
خود را باستانبوس والا رسانید در روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت
معذرت نموده سر تمر شغالی را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت
دادند منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مرحمت شده و رقم فرموده

که میرزا

که میرزا ترا انشناخت دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات نصرت
شعاع بالجند و رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده
فرزند خواندند و حمایل اشفاق پادشاهانه را اساس حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان
را بر جمیع لشکر و نظام مهام بردارد و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان مخیم سرادقات اجلال
خواهد شد چون موکب اقبال بجند و طالقان رسد باستلام عتبه عالی مبادرت نماید و حضرت مهد علیایی
مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دین سلطنت و گلبن بهار خلافت را از موضع کلبهار رخصت دار
السلطنه کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را به اردوی کابل ناظر کرده بهمراهی حضرات و تسیه
رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت کابل اهتمام
مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان تخیر نزول اقبال شد حاجی محمد قشقه و قاسم
حسین سلطان و تردی بیک و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان میر لطف و حیدر محمد جوبی
را برسم منقلای فرودند بجد و آنکه فرستادها از کوتل هندوکوه گذشتند و تردی بیک و محمد جنگ
جنگ و طلیعه که در قلعه اندراب بودند و بگریز نهادند و بموجب حکم مطاع تردی بیک و محمد
قلی برلاس بخوست شتافته که اهل و عیال این جماعه تیره روزگار که فرار نموده بودند آنجا بدست
آورند میرزا کامران سرمست باده غرور بود و قلعه ظفر بود و امرا افراز نموده در طالقان برجنید
بمیرزا در حفظ مملکت و سدکابل طریق اهتمام نموده بجایی نمیرسید و ملا خورد زرگر که در اول
بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین باب هر چند کوشش عظیم
نموده سودمند نیفتاد آخر قراجه خان و الجماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را
از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکری از کابل دررسد و این مردم اسیر شوند و مقارن
حال تردی بیک و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را پران آورده بطالقان
بردها ناگرایین که عمده اعاظم عین کرده باشند و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا
هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر آورد و حضرت جهانبانی
میرزا را بعنایات گوناگون عزت بخشیدند از الحمد که حکم شد که سهواره احراز دولت ملازمت
نامیه و بخشی ازین سه گذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین بدخشان

چون کار و بار میرزا کامران در انجا رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته از مستی غرور پیوسته میرزا
بی ادبانه سلوک میکرد و در باب قید و گرفتن میرزا هندال بر آوردن اهتمام مینمود تا آنکه میرزا
او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت برحش الکه شی پیاده بسیار
از لشکر قندوز گرد خانه او گرفتند و او گرفته خود را در جوی آب انداخت و یک دست او شکست و کمینه
کیه خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانبانی آورد آنحضرت نظر بر اعمال
ناشایسته او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه کرامت نموده عوزی را نامزد او فرمودند
چه خاطر دوربین را نظر بجوهر آدمی بود و دریافت اندازه کار آمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی
برای یافته بودند از جمیع این تقصیرات عظیمه که هر کدام که مستوجب سیاست بود گذشته بنوازش چنین
اختصاص بخشیدند چه در زمان قدرشناسی اسباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند و
بعد از آنکه میرزا هندال بتوجهات پادشاهی معزز شد حکم جهان مطاع بصدور پیوست که حاجی محمد
خان و جمعی دیگر برسم منقلای پیش روند و میرزا را سر کرده آنها باشند و جمیع مردم از اطاعت
میرزا که هر آینه موید دولت خواهد بود عدول ننمایند و در لوازم نیکوخدمتی بتقصیر از خود راضی نشوند تا هر یکی
فراخور همت و خدمت بارزوی خود بهره مند گردد و در اواسط جمادی الاخری نهصد و پنجاه و پنج الکه
قامشان که از مواضع اندراب معروف بسراوقات مجد و جلال گشت قاضی اندراب و مردم توقبای و
نیقابکی و بلوچ و جمعی از سپاهی و اویماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ بشرف استانبوسی در
یافتند و مشمول عنایت پادشاهی شدند و از آنجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطالقان
روی نمود و اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران
آنجا متحصن بودند بمیرزا هندال و امرایی که همراهش تعیین شده بودند حکم معلا شد که از آب
بنگی گذشته دستبردی شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر
و کشم بالغار خود را باین گروه وخیم عاقبت رسانید در روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری
در مبدی که او را طلبان میگویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب پادشاهی
از آب بنگی نگذشته بود و بعد مسافت در میان هراول و قول مانده بود که بمقتضای
حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شد و از آب گذشت و گروه

مخالف

مخالف دست بغارت و تاراج کشادند و میرزا کامران با معدودی بر سر جان بلندی ایستاد درین
اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند که از روی مخالف از آب عبور
فرمایند بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب چجه است نیم کروه از انجا بالاتر
آسیایی هست و آن زمین سنگلاخست عبور از انجا بسهولت لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت
متوجه گشتند چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند
بجمعی از طوبقاران که سر جلو میرفتند حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بزنند چندان مشت و لگد
زدند که بر نظارگیان یقین شد که خان تیره اش را تعلق ببدن نماند انگاه اسمعیل بیگ دولدی
را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جان بخشی فرموده بشفاعت منعمخان جرایم او را بخشیدند
و باو سپردند متوجه مبدی که میرزا کامران آنجا بوده شدند فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول
ساخته با جمعی از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانه در پیوست و فتح الله از اسپ جدا شد
و مقارن این حال کوکبه پادشاهی که مقدمه جهانگشایی و طلیعه کشورستانی است پیدا شد و میرزا بی
دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام
مبانی ضبط کوشش نمود و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و بر سر اسباب کار قلیچان
بتاراج کشیدند آنحضرت حکم عمل فرمودند یعنی الحکیه هر کس را دست افتاده از و باشد و دیگری طمع در آن
ننماید و درین فتح هیچکس را سر موئی زخم نشد مگر علیقلی خان که زخمی بار رسید و اسحاق سلطان
و تردی بیگ ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور پیش نهاده
بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران بدرگاه والا آوردند و آنحضرت
بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص
دادند و سجده های نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که خداوند ضعیف و معین بیکس است تقدیم نمودند
و روز دیگر بشرایط محاصره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند روزی از مورچلی که میمن و محمد قلی
برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و بندوقچیان بر دم قلعه می انداختند بندوقی به
مبارز بیگ رسیده قالب تهی کرد آنحضرت که معدن مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و بر زبان
اقدس گذشت که کاش مصاحب بیگ بجای او کشته میشد و آن حضرت به مقتضای شفقت

۱۲۴

برداری بل موجب رافت عامه با وجود تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمده فرمان موعظت نشانی که نمودار بازوی دولت و اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصایح بزرگان این عبارت مسطور شده بود که ای برادر بدخواهی عزیز جنگجو از بهر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار و مردم بشمار رست بازای و بر مردم شهری و لشکر رحم نمای امروز این همه مردم که کشته میشود فردای قیامت **نظم** بود خون آن قوم در گردنت ۰ بود دست آن جمع در دامنت ۰ همان به که بر صلح رای آوری ۰ طریق مروت بجای آوری ۰ و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند چون میرزای مست غفلت روگردانیده و اقبال و پشت داده دولت بود نصایح سعادت لوایح مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت این بیت بر زبان راند **شعر** عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ۰ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد ۰ بنصیب رمال حقیقت او با میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه شرف سعادت امتیاز یافتند و چاکر خان ولد قیس قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت و درین مدت کمیاه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیای دولت گشوده ترمیشد و عقده مهمات میرزا کامران بسته ترمیشد و کارها برو تنگتر میگشت تا آنکه از اقسام حیله گری و کید ورزی ناامید شده از کومک پیر محمد خان اوزبک که از کوتاه بینی بچشم میداشت مایوس شده بی اختیار دست بدامن اطاعت انقیاد زد و بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استدعا در میش آورد و روزی خطی بر سر تیر بسته در اردوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را نشناختم دیدم آنچه دیدم اکنون از کرده پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایید تا از معصیت بغی و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امیدوار از عواطف آنست که این دولت بوسیله میر عرب که متشخص شده از جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتصام بود لشکر دعا را آرایش میداد و چون عرضه داشت تضرع او بمسامع عز و جلال رسید میرزا طلب نمود

درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت الملوک یا اهل القلعه الاخلاص والسلامة فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاص در اخلاص است و سلامت در اطاعت و انقیاد و سلامت بر کسی که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران از مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود و حضرت جهانبانی را از آنجا که کرم و مروت لازم ذات قدسی صفات ایشان بود میرزا رخصت فرمودند که میر بقلعه رفته لوازم تبیین حق که در مشارب عقل از زلال عذب شیرین تر بود در اذواق حسی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب سخنی که میکرد میرزا چون از صداع خمار بدمستیهای خود متنبه گشته بود بود سر تسلیم پیش افکنده تعذر تقصیر میکند و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفتند چاره این کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی یا حیله پردازی روان شد و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود دید که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافیست ایستاد و بمیرزا گفت چون شما بارادهٔ آستانبوس قدم نهادید از دایره بغی درآمدید و از بغی نجات یافتید اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبه آنحضرت بخوانید و عاجزانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که پابوس را امر نفرمایند که از کرده پشیمانم منت میخواهم که تلافی آنچه بد کرده ام درین سفر حجاز نمایم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانید اعلی جرایم میرزا نمود و آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیدند و آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعه مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از آنجا سوار شده بباغی که در آن نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند و رحلها برطرف شده و حکم عالی نفاذ یافت که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا با معدودی که مقرر شده برود و تا برآمدن از قلمرو حافظ حدود گردند و علی دوست خان بارسگی و عبدالوهاب و سید محمد علی شیخ کان و لطفی سهرندی و جمعی را تعین فرمودند

که دروازه قلعه را محافظت کرده امرا اقرار نموده بیایند و میرزا را با همراهان محبوس گذارند بموجب
قرار داد میرزا برآمد و در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسب خود را شناخت که یکی از خدمتکاران
میرزا کامران سواره میرفت و این را بمیرزا ابراهیم گفت میرزا کسان فرستاد که این اسب کشیده آوردند
چون بسمع مقدس حضرت جهانبانی رسید از تنگ سیرتی این معنی ناپسندیده داشته اعراض فرمودند و
و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجی بی رخصت برخاسته بخیمه و حشم رفت و حاجی محمد نیز مصاحب شد که
چون مرا نسبتی تو این بی حرمتی بمیرزا رسید از تنگ سیرتی زمان عطوفت که متضمن معذرت باشد خلعت
و اسب مصحوب خواجه جلال الدین محمود و میر سوغات فرستادند و چون برخی از شب گذشت قراجه خان را
شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آرند گناه
او را بخشیده بزمین بوس مفتخر ساختند و بترکی گفتند عالم سپاهیگری است امثال این خطاها شده آمده
است و در پایان دست چپ تردی بیگ خان ایستاده حکم شد که بایستد و بعد از آن مصاحب بیگ را ترکش و
شمشیر بگردن بسته آوردند چون نزدیک بمشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند و همچنین سردار
بیگ ولد قراجه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانانست خردان چه گناه دارند و همچنین سایر امرا را
نوبت بنوبت می آمدند و بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بنوعی خجالت زده
سر افکنده می آمد کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند که تراچه بلا پیش آمد و چه تقریب رفتی او نیز بترکی
جواب داد روی جمعی را که دست قدرت ایزدی سیاه کرده باشد از اینها چه باید رسید و حسن قلی
سلطان مهردار که همه وقت راه سخن داشت این بیت را در آن مجلس خواند شعر چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد بیت و تمامی امرا بتخصیص قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند
روز دیگر از آنجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که الکای ولکت بود نزول اجلال واقع شد و روز
چهارشنبه هفدهم رجب بیدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساطبوس مشرف
شد و شرح این قضیه مجمل آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با میرزا عبدالله زنان با لشکر
عنایت پادشاهی التجا نموده و از چندین بادیها که از حوصله میرزا بیرون بود که زاری و ابرام
در گذشتن سبب تعجب او شد میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید
گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری که بایداش آن توان شد

دولت

در دست ماست که اگر بجای آورند چه شود میرزا گفت آن کدامست گفت امروز بجای هیچیم که دست
پادشاهی بما نرسیده مناسب آنست که با معدودی الغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم و بجهت
شکر تقدیم آورده عذر گناهان بخواهیم و خدمت پسندیده بجای آریم میرزا کامران قبول این معنی کرد
و با معدودی روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد پابوس را بملازمت فرستاده از آمدن خود
خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ
خان و میر منشی حسن قلی مهردار و بابوس بیگ تواجی بیگی و تاجی بیگ و جمع دیگر بروند و بعد از آن قاسم حسین
شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند و سیوم
مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و در همین روز میرزا عسکری را
بند از پای برداشته بودند و صباح آن بقانونی که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان و امرا مراسم لوازم
احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند میرزا
کامران بطریق آداب شتافته بدولت بساطبوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و تحیات اخلاص
بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن توره تقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه
دریابیم و بعد از آن از روی فرط راحت و شفقت میرزا را که در بر گرفتند و گریه های زار زار کردند چنانچه
تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا را بانواع اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی
در جوانغار نشست و بترکی فرمودند که نزدیک بنشینند میرزا سلیمان از دست راست بر انغار نشستن و همچنین
میرزایان بترتیب رتبه و حالت خویش بر انغار نشستند و جمعی از نزدیکان بساط دولت مثل
حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ اخته در دکل قرار گرفتند و جشنی عظیم انتظام
یافت و قاسم چنگی و کوچک نجکی و مخلص قنبری و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و
حافظ مهری و سرایندگان جادو منش نزدیک بنوبت نشسته نغمه پردازی نمودند و ازبکها که کار علی
دوست هم بیگ جلایر و تولک قوچی و جمعی دیگر عقب قورچای یافتند و میوه و طعام گوناگون بادا
پادشاهی کشیده شد درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید شنیده ام که در حضور
شما مذکور میشد که ریش میر محمد خان سکیفه اند که هر که یک تار ریش مرتضی علی ندارد او را
مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید که خدا را بنده باشد که برابر هندوانه بعضی ریش باشد

میرزا بسی درهم شد و گفت پس مردم را خارجی تصور کرده باشند و همچنین از هر جانب سخن گذشت و
حضرت جهانبانی بهواداری کلمات گوهرفشان بوده‌اند تا آخر روز از مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل نشاط
میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه
و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه استاده شد روز دیگر در باب رفتن بلخ
با میرزایان و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی در میان آورد حضرت فرمودند
که چون موکب منصور بناری رسد هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید و ناری موضعی است از بدخشان
که یک راه ببلخ دارد و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل سعادت بخش کوچ فرموده شب در میان
بر چشمه‌ئی که نزدیک اشکمش است نزول اقبال فرموده مجلس انبساط ترتیب عیش و عشرت
گذرانیدند و دران سر منزل عبرت افزا حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در باب نزول اجلال
این موضع و جنبش و آمدن برادران و اطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ را بر تخته سنگی
نقش فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهتگاه رسیدند بر سنت سنیه حضرت
گیتی ستانی تاریخ آمدن برادران و اطاعت نمودن ایشان برسم نشان خود ملازمت کردن میرزا
کامران و مجتمع شدن برادران در آنجا نیز ثبت فرمودند این هر دو تاریخ از پادشاه بزرگ
منش بر یک لوح سنگی بر مثال کتابه ایوان روزگار مانند بر صفحه لیل و نهار ثبت در گردن یکدیگر
یادگار است و از آنجا بموضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند
ختلان مشهور بکولاب تا سرحد کوک و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان را
امیر الامرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری را نیز همراه میرزا ساخته
قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند اگرچه میرزا کامران ازین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه آنکه جان
بخشی جهانبانی مضایقه کرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر
داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و ناری را که بمیرزا هندال مرحمت فرموده
شیر علی را همراه میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول
تفقدات پادشاهی گردانیده بتصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجالس آخرین عهد و مواثیق که شعار سلطنت
سلسله صوریست در میان آورده هر کدام را بجدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر رسیده جهت

دادند و از روی عطوفت برادری پیاله شربت طلب داشته اندکی از آن تناول کرده بمیرزا کامران
مرحمت فرمودند و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش پادشاهی بخورند و پیمان
یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی با وجود تحقق اخوت عهد صداقت و خلت نیز بستند و
هر کدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبه اعتبار بشرف عزت و کرامت استقلال بخشیدند
و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطومن طوغ اختصاص یافتند و میرزایان ازین منزل بجاگیرها
رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شد و در آنجا که نزهتگاه عشرت بود اقامت فرمودند
و از راه پریان متوجه کابل شدند و پریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان
کتور اساس نهاده بود و آنحضرت بتازگی نظر تعمیر انداخته نام از اسلام آباد نهادند و رایات
اقبال چون بآن سرزمین رسید بپهلوان دوست برادر حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح
نماید و استحکام آنرا بمرافقت کشد ده روز آنجا معسکر دولت بود تا آنکه باستحکام پهلوان
در یک هفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت میر
میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه جمع شد
بر سر کان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان برابر می آید و از آنجا به آب
بحیره نزدیک کوتل استرگرام محل سرادق دولت اعتصام شد و اوایل زمستان که زمین از
برف بنیاد روی سفیدی کرده بود عرصه حدود دار الملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی
فروغ یافت و بجهه اختیار وقت و انتظار ساعت سعد روزی چند در نواحی شهر توقف
افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آنحضرت اقبال دار
استقبال فرمودند اتکه خان و جمعی از نزدیکان دولت ملازمت مشرف شدند و آن
حضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت و غرة الوجه جلالت که سعادت کونین
از جبهه ایشان می تافت مبتهج و منبسط گشته ناصیه اقبال بالحمد شکر جلای جاودانی
دادند و در جمعه دوم رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایه دولت در شهر
انداختند و بر زمین نیاز جبهه سای گشتند و آوازه مبارکباد از اولیای دولت رسید و در
همدرین سنه از کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد

و در عریضه داشت منزلت و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بعبارتی دلکش اندراج داشت و در التماس سیر و گلگشت همیشه بهار آن عرصه دلکش مبالغه پرداخت و در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریص همت جهانگشای نموده بود و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطن بتسخیر هندوستان وران دو سه پچه هوشمندی ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره بر تمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزی که دواعی اوقات مستدعی بود و مصالح ممالک مقتضی برای صایب همت گماشتند از الجمله قراچه خان و مصاحب بیگ که سرکرده موافقان نوآیند بود و مستوجب انواع سیاسات شده بودند ایشان را رخصت سفر حجاز داده که شاید در اوقات غربت که سوهان زن ناهمواریهای نفس است از ایام دولت یاد آورند و قدر آن یک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و ایشان روان شده در میان هزارها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایه قبول بخشیده و درهمین ایام بجهت تشیید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمه فتوت و مروت است فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ ولد میرزا محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود و چون نزدیک رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را جدا کرده بر سر هزارها برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره برهزنی و عارتگری اشتغال دارند نماید و ازین تدبیری که نه از غرور جوانی و جنون پندار باشد آیین سپاه منظور نداشته بجنگ جرات نمودند میرزا از جام شمشیر شربت واپسین درکشید آنحضرت تردی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور را که جاگیر او مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند و درهمین سال ایلچیان عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بنوازش و مشمول عنایات شده رخصت یافتند و درهمین ایام سعادت برای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود باستانبوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت

وهمراه

وهمراه او اسباب ساخته بعفت نقاب گل چهره بیگم که همشیره حرم آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایع که درین سال روی نمود شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از استر گرامی که جاگیر او بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در فتنه و عصیان کوکی عم حاجی محمد خان میرزا محمد سلطان کشته کمین کرده در سر آن کوتل تیری زد و میرزا را از آن عقبه بدرجه عالیه شهادت عروج داد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل به بلخ و رجوع عالی از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرا به کابل

بجهت تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور رجحت ملک کشایی از واجبات اقبال روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تصمیم یافته بود و تهیه آن فرموده مقدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا رو باعتدال آورده بود و بالتو بیک را که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام داده که موجب قرارداد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت جاوید دانسته هنگام وصول رایات عالی ببدخشان خود را باسعادت تمام قرین موکب والا گردانند و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رسانیدن شرف اصدار یافت و بدولت اقبال نهضت رایات عالیات شد و بجهت تمشیت امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین عزیمت کامل در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران باردوی معلی رسانند و خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان حال بود از بی رشدی او خواجه غازی مهمات را بکاردانی خود پیش گرفته بود و خواجه مقصود قلی که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود و چندی دیگر بوسیله میر برکه تزویر خواجه غازی و میرزا اندر کردند و منعم خان و محمد قلی برلاس و فریدون خان و مولانا عبد الباقی صدر بجهت تشخیص معامله تعیین شده و حسن قلی سلطان که از مقربان درگاه بود بمحصل این مهم شده و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندهای

بیکاه

متعقب را گرانیده و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نموده و خواجه سلطان علی
که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خانی ممتاز شده بود از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص
یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستانبوس نموده و بعنایات ممتاز شد و بعد از
فراغ خاطر از مهمات ضروریه این یورش موکب عالی بایستالف نزول اجلال نموده و در اینجا عباس
سلطان اوزبک فرار اختیار و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند چون روان شدن
میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع جاه و جلال رسید از راه بجهیرغان عزیمت معطوف
ساخته اندراب را مخیم سرادقات عزت فرموده در منزلی که حضرت صاحبقران در آنجا اسب لغزیده
بود بنه روز برسم نهضت آنحضرت کامروایی فرموده و آنجا بنا بر اتفاق منزل افتاد و از کوتل
تاری گذشته بسیر دشت پیل برگ بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز اشتهار دارد توجه فرموده در
نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساطبوس دریافته و محفوظ اصناف
الطاف گشته و بالتماس میرزا سلیمان سعادت بساطبوس میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت
که در حفظ ولایت اهتمام نموده و سزاولی سپاهی این دیار نیز کند و از نواحی تعلقان میرزا هندال و
میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند که ایبک را که از
توابع بلخ است و بمعموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص سازند
در اثنای آن شیر محمد بکه که یکی از پهلوانان بود ملکی را بتیر زده ملازمت آورد و حسین قلی محردار
بعرض رسانید که ترکان بر سر لشکر هازدن ملک را خوب نمیدانند و معروض داشت که چون
بیرم اغلی معتمد ساختن پیش کیستن قره حاکم بلخ آورد و در چهلگزی میمنه استعداد رفتن هری مینمود
نحمی ملک زده آورد و بجهت همین لشکر در توقف افتاد و حضرت گوش بدین سخن ننهاده همچنان توجه
بتسخیر بلخ مصمم داشتند و روز دیگر لشکر پیشین خود را با ایبک رسانید پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باق
اتالیق خود را با جمعی از مردم کارآمدنی مثل ایل میرزا و حسین سعیدی و محمد قلی میرزا و چوچک میرزا
بجهت احتیاط با ایبک فرستاده بود که در آنجا دو لوازم احتیاط بجا آورد و رسیدن ایشان
با ایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد امرا بعد از در آمدن در قلعه ایبک و مستحکم
کردن چاره دیگر ندیده آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر

تسخیر

تسخیر قلعه کوشش فرمودند مرحله ها قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده باستمالت
بوسی والا شتافتند و ایبک بدست اولیای دولت قاهره در آمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب
داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنکاش طلبیدند اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور
از مایان پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیداست آنچه بخاطر تو رسد بی
ملاحظه بعرض رسان مشارالیه معروض داشت که مردم کارآمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند
این جماعه را از صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بی جنگ و
جدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آیین فتوت نقض
عهد از اهل کمال نستوده است خصوصا از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر میباشد این
گروه را امان داده ایم دیگر خلاف آن چگونه در معدلت سرای ضمیر گنجایش باشد اتالیق معروض
داشت که اگر حضرت این کنکاش درست و رای متین را بعمل نمی آرند پس مرا نگاه داشته مصالحه
فرمایند که از جمله انجاب ملازمان درگاه مقرر باشد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در
ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیت ازلی و ارادت قیومی بر خلاف این
روش رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود و چند روز اقامت واقع شد
اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و
خردمندان پیش بین حساب از روی یقین می گفتند که اگر این توقف نمیشد پیر محمد خان را طاقت
مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود هر آینه مستاصل میشد یا بر حسب دل خواه صلح میکرد اگرچه عبد العزیز
خان و دیگر خانان اوزبکیه بکومک نتوانستند رسید چون توقف بامتداد کشید این جماعه فرصت
یافته بکومک غنیم آمدند و امرای اوزبک را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص
که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجه
بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال فرمودند
روز دیگر نزدیک آستانه که سر منزلی است مشهور معسکر دولت آراسته گشت
و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسر کردگی وقاص سلطان و شاه
محمد سلطان حصاری بر آمده اند آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب

ظفر اعتصام نهضت نمودند و در میان قراولان اندک جنگی شد در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد حصاری با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد یکه و محمد خان ترکمان بنهایت مردانه قدم پیش نهاده نبرد و ستیزه کردند چنانچه کابلی افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و اوزبکی را که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان و سید محمد یکه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستبرد بخود میکردند حضرت حقیقت حال از اوزبکی استفسار فرمودند کمتر اگر فرود آورد اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول او شمشیر این مرد از اسب جدا شدم و چون خود را راست کردم و استادم این مرد دیگر و ایما بسید محمد یکه کرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعراض فرمودند که او انداخته محمد خانست تو بی مروتی کرده که نصیبه دیگری شمشیر انداخته خلعت بمحمد خان عنایت فرمودند و اوزبکی را به سید محمد اخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کنند و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بی اخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور می ساختند و در میان خود شهرت میدادند اگرچه تعبیه که میرزا نسبت کنند که از پس گذاره کابل بود راست مینمود اما اینجا خلاف واقع بخان بر روی بستند القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده بتمام و کمال آماده جنگ و مستعد پیش دستی شدند عبد العزیز خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد خان برانغار و سلطانان حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را جابجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار و میرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند و قراجه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از تمیز و تسویه صفوف و آراستگی افواج با تمام رسید و تا شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبردآزمای عرصه همت نموده داد دلاوری داده هراول مخالف را بر داشته راندند و از جوی بار گذرانیده در کوچه بند بیخ در آوردند و حضرت جهانبانی بمقتضای فطانت متانت آرای خود خواستند که تعاقب نموده رایات را از جوی بار گذرانند رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت کوته بینان سه و لت کردند

رای دشمنان اختیار کردند و گمان داشتند که از جوی بار گذرانند و مخالفان نادرست کم همتانه در میان آورده گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و احتمال اسیر شدن اهل و عیال و سپاهی و گاه اشتغال بر دن بتقریب میرزا کامران و امثال این خبرها اسباب ساخته مراجعت را تحریص مینمودند و آخر با هزار مجادله با نفس خود باین راضی شدند که بجانب دره گز که از گریوه‌های محکم است شتافته روزی چند در آنجا باشند و یاقات آگنده و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید و در تقدیر وقوع یافت رفتن میرزا بکابل ما را با تخیه و کافتن مناسب وقت نیست و بعد ازین بخاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ما وراء النهر باسانی میسر خواهد شد و بتایید الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و هم عنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می آید بهر حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاهداشت خواطر جمهور بی علاج شده بانصوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را از بی اتفاقی همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را نهبه بر کرده از هول از آب گذشته و اوزبکیه از اغره در تخته بند در آورده بودند فرستادند میرزا سلیمان و جمعی کثیر از بهادران نامی را چنداول تعیین فرمودند و چون همگی نیت حق ناشناسان نیز درون بر همزدن سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز بحسب تقدیر بخرابی واقع شد و اتفاقا رو بکابل داشت مصادفت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنه عوام مشهور شد مردم روی در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند و هر چند حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود و جمعی دیگر از معتبران بجهت برگردانیدن آن جماعه پریشان روزگار تعیین فرمودند و چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده مند نیفتاد و الحق رقم مشیت حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آشوب خطاپیشگان بمحفوظی گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته تکیه‌گاه دادوستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردد و چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصه سخن آنکه ایزد جهان آرا این حضرت را در لباس جلال که موجب ازدیاد عبرت و حیرت هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب .

حکم و مصالح را سر انجام داد و چه اگر این واقعهٔ نا ملایم بظهور نیامدی در مشاغل تسخیر ما وراء النهر
بجا رکان هندوستان در تعویق ماندی و سر انجام این ممالک که ما بین متوجهان هفت اقلیم است
در حجاب تأخیر افتادی و بالجمله چون مخالفان ازین قضیهٔ نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم خورده خود را
انتظام داده بتعاقب در آمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارز نهاد و شکرف و محاربتهای بزرگ
که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار او بیاچگی بخشد بظهور آوردند و دران بیشهٔ شیران نبرد لخت جهان
کرد و این فام که رشتة الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هراة پیشکش کرده بود و آنحضرت بران
سوار بودند زخم تیز افتاد و حیدر محمد خان اسپ خود پیشکش آن مسند آرای دولت و دین نموده
باین خدمت سربلند گشت و حمایت آزادی آن صاحب سریر سروری را نگاهبانی کرده بامن رسانید و
اکثر همراهان آنحضرت روی همت را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتی دون همتی بر هر طرف پراکنده
شدند تفصیل عمدهای موکب عالی رقم زده کلک بیان میگردد میرزا هندال میرزا سلیمان
قراچه خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان
محمد قلیخان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبد الله خان اوزبک
حسین قلیخان مهردار محب علیخان میر خلیفه سلطان حسین خان بالوس سلطان مصاحب بیگ
شاه بداغ خان شام بیگ جلایر محمد قاسم موجی شاه قلی نارنجی لطف الله
سهرندی عبد الوهاب اوردچی باقی محمد یراولجی خالد بیگ و بعد از سه روز بسیج چهارشنبه اتفاق
نزول افتاد و درین منزل محمد علی شیخ نگان که براه راست افتاده بود بجز موکب معلی یافته ملحق
شد و درین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تتق عصمت که در دار
الامان کابل بودند مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند و برشید خان
حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم
اشرف را نگاشته بودند که برادر ربی محمد کامران بمقتضای طبیعت کج نفاق بر جنس وفاق
ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهی را بالکلیه فروگذاشت و بسیاری از همراهان را تهمت
یاوری نکرد و لاجرم ازین سفر بخاطر خواه احیای دولت میسر نشد بلکه باعث مزید و
ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتی کرده نصیحتهای ارجمند

که تسلی بخش خواطر محبت اشتمال توانست شد دران مفاوضهٔ قدسی سمت اندراج یافته بود و ازانجا شب درمیان
بغوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و ازانجا بتوایاغ و از آن
جا بمهوره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک
ملازمت گرامی فرمودند مشمول نظر عنایت شدند و ازانجا بساعت مسعود و بخجسته اقبال سایه گستر
دار الملک کابل گشتند و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و میرزا هندال بقندوز شتافت
و منعم خان نیز همراه میرزا بقندوز آمد و امرا همه پی هم بکابل رسیدند و شاه بداغ که داد
جلادت و مردانگی داده بود در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی
و میر محمد منشی و میرجان بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمد امین ککّ را که خبر همین حال پیش آمد
و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیه که در اینک بدست
افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم پادشاهی بیان کردند پیر
محمد خان در تعجب ماندند هم دم پادشاهی که پیش او بودند بسلوک آدمیانه روانهٔ دار الملک کابل ساخت
و آنحضرت بمستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت را از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته بر
انتظام مهمات دین و دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت
پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهة بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود و فرستادن
او را برطرف کرده بازپس طلبیدند و خواجه عبد الصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانهٔ
آفاق و نادرهٔ ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند
و خواجه سلطانعلی را الخطاب افضل خانی اشتهار داشت از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سر
افراز ساخته دیوان خرج گردانیدند و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا
کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمهٔ میرزا کام
ران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی و ولد سلطان ویس بیگ را
همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل بر افراشتند و وقتی نگذشته که میرزا چاکر بیگ
بدسلوکی نموده او را ازانجا اخراج کرد و آنچنان بخششی والا را بر طاق نسیان نهاده اندیشهای
تباه را بخود راه داده مترصد فرصت بود در هنگامی که حضرت جهانبانی در کابل

عدالت برای بود نه همیشه بوعده‌های دروغ آمدن خود را معروض میداشت و آنحضرت از رهنمای طویت و نیک کامی که شیمه کریمه بزرگ نهاد داشت سخنان نا راست او راست انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این وقت را غنیمت شمرده اراده کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت و اندیشه بغی و فتنه که مخمر طینت او بود از نو یکبار بظهور رسید و سلسله مکر و امرای تنگ مایه اخلاص و تنگ حوصله ارادت در آن یورش چنانچه گذارش انواع نفاق بعمل آوردند و چون آنحضرت مراجعت نموده طبل عدالت بدار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بی جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیک را در طالقان سپرده خود متوجه قلعه ظفر و بدخشان گشته بوده و بموضع جرم رفته منتظر بود اش آگهی نشسته بود میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بنحوی فراغ حاصل کرده متوجه قندز شده و بمیرزا هندال اولا از راه فریب و دوستی نامه در آمده حرف یک جهتی در میان آورد و میرزا هندال اولا به او فریب سخنان او را گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد و میرزا کامران باستعداد تمام قندز را محاصره کرد و میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کاری نتوانست ساخت با وزبکیه متوسل گشته از ایشان کومک خواست و جمعی کثیر از اخلاف کومک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهة اختلال و بازی دادن مخالفان که در معنی رهنمونی ش راه مقصود است تدبیری پسندیده انگیخت و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بر دوش بخته کاران آن فریب نامه را بقاصدی داد که عمده خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعه آن برهم خورده محاصره گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیک کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است و میرزا سلیمان و اسحق سلطان یکی شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده‌اند و اسحق سلطان را که با و متفق شده بود مقید ساخته

میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده و از کار قندوز نا امید گشته شیر دولت و بابوس را با جمعی برسر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجد و کولاب شتافت چاکر بیک خود را بکناره کشید میرزا عسکری بر آمده میرزا کامران را دید میرزا موی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و از نو یک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که سردار ایشان سعید بیرتادلی آمده بودند که زنهار ادو میرزا افتاد و تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبد الله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اغرق را با عزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست و میرزا هندال را و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا هندال بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بحضرت متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را بر میان هزاره کشد و از آنجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بجد و دیگر قرار دهد و امرای نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریص آمدن کابل میکردند و از فرط فریب و فسون الحیا ز ادرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود از آمدن من آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آنحضرت ارشد کبیرم امید که تقصیرات و جرایم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد **بیت**

باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم ۀ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم

امید که درین مرتبه بوسیله نیکو خدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم آنحضرت از صفای طینت سخن رانده او را بسیار زر خالص و اگرفته بصدق مقرون پنداشتند

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه با میرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بجد و کابل نزدیک شده جمعی از دولتخواهان دور بین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک کامی راحدی و نهایتی می باشد هر گاه مکر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپرده اقبال بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین استعداد در اصل نمایند هر گاه آمده این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردهای ناصواب خود پشیمان شده راه یک جهتی پیش گیرد و بغرض ملبوس استعداد بهر آینه بعفو و عطف

بادشاهی اختصاص خواهد یافت اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکن است
ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس
عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط بهمن و پنجاه و نهصد هلالی
از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن والا گوهر گرامی یعنی حضرت شاهنشاهی
را از فرط مهربانی در کابل صدر نشین اورنگ راحت و مسند گزین چهار بالش عافیت ساختند و حل و عقد
کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان
روشن برون که وسوسه انگیختن بکوشش و آشوب بخشش نهاد و همت فتنه سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات
حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل تحریص ساختند که ما با جمعی کثیر آمده میپیوندیم و مردم بجهت
بادشاهی را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی ملک کابل خواهد آمد بوالعجب کاری که از کمال
ناانصافی و آنچه از اقران و همسران انجا دروا میدارند از عهد شکنی و بداندیشی و نادرستی همه آنرا
بی محابا بصاحب و ولی نعمت خود بعمل می آرند و چشم نابینای خود را بر قبح آن نمیگشایند بلکه آن قبایح
را از محسنات می شمارند و از تدبیرات و گریزهای خود حساب میکنند در حینه اخلاص و درست
معاملگی را فهمیده اند و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته اینچنین تردد
دغلبازی و بیوفایی با چنین صاحب پاکبازی می بازند عجب و صد هزار عجب آنچه تدبیر دولت و آنچه خیره رایی
انگاشتم که جلایل خوبیهای و شرایف بزرگیهای این ذات قدسی را درنمی یابند معامله فهمی رسمی چه
شد آنچه از ملازمان خود توقع دارند بان مقدار احسان خودها که مورد چندین الطاف و عنایات اند که
یکی از هزار اتمام عمر برای حق گزاری کافی نیست با صاحب و ولی نعمت برخلاف آن سلوک میکنند و از بی فکری
و بدرایی در برابر چنین پیش می آید آری کسی که بمخالفت و شرارت سرشته شد ظهور امثال این امور از وجه
بعید و کور مادرزاد را از پرتو خورشید چه طرب و چشم اخلاص این قوم بسبب نفاق بی نور شده و سینه
محبت این فرقه بورم حقد و زنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت و قدر احسانهای
ولی نعمت را کی توانند ادراک کرد و چه جای شکرانه نعمای نامتناهی توسن نفس اماره
این خودکامان نه آنچنان خود رایست که بزور بازوی سرزنش لجام او را
توان کشید یا بنیروی سرپنجه نصیحت عنان آنرا توان تاب داد باری

بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده قراباغ محط موکب مقدس ساختند و از آنجا بچاریکاران و
از انجا بآب نهضت فرمودند اتفاقا درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره اسب راندند و جمعی از ملازمان
که در نواحی بودند از ملاحظه نیک و بد زمین باطراف رفته تک مسالک خویشتن داری گشتند
آنحضرت این یورش ناخوش پسندیده بجهت سرزنش این فرقه تزویر آیین شرح اخلاص جانبازان
فدای شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن روباهی بر نشیب زمین انداخت
بخاک برابر شده و بنای یکتایی و جانسپاری بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند بر زبان
اقدس راندند که آن صالح آن حضرت در حق بندگان خود در ان مرتبه و فکرهای کوتاه خویشتن
داری تیره روزگاران و باین درجه القصه قراچه قراخت و مصاحب منافق و گروهی دیگر
که شعله افروز شرار شرارت بواسطه و بی واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه
درمیانست و شغب جدال منعقد و میرزا با معدودی خواهد بود دولتخواهان جانسپار را براههای
مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و بمجرد خیال آن بداندیشان آنکه سپاه فراهم
آمده را پراکنده سازند تا کار میرزا این سرانجام پذیرد حضرت جهانبانی که از لطافت
سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند تدبیر این حرام
نمکان شوربخت بر صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکه و میر برکه و میرزا حسن خان
و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و جلبی بیگ و محمد خان ترکمان و شیخ بهلول
و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و منعم خان و
جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را براه سال اولنگ تعیین فرمودند و قراچه و مصاحب و حسین
سلطان و جمعی که در ملازمت اقدس مانده بودند روز دیگر نامچه احوال اقبال قرین بادشاهی
را نوشته روز بروز میرزا کامران میفرستادند و پیوسته با هم فریب و فسون و عرض
حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا درین مرتبه عزیمت خدمتگاری اری دیگر مصمم ضمیر
نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت کم ماندند و هنگامه اهل و نفاق که در لباس
عقیدت جلوه پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه بادشاهی و وفور
لشکر در تیه حیرت سرگردان بود نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت

داشت از نفاق این گروه بی شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب
دره قبچاق که از توابع غوربند است توجه نموده و پیش دولت مقدم کوکه با باسعید را ابراول ساخت
و خود غول شد و مجموع مردم خود را دو فوج کرده روان شد نیز در پی بود که یکی از جاپای آمده خبر
از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع اجلال رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم
گوش داشتن و براجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم انجاع میشود و اگر به
موجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر آینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از
داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست
او بتواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق و ته دل این منافقان تاریک درون برآت باطن
پرتو اشرف نیفکنده و در خاطر اقدس جز کار نیک امری دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن مخالف
بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعی که همراه اند سوار شوند و خود بدولت
و اقبال همت در رکاب سعادت نهادند در اندک فرصتی معرکه قتال گرم شد میر محمد اخته که از فدائیان
درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از کمیای جانسپار پیشتر روان شدند و میر محمد اخته که تشنه
جگر زلال جانسپاری بود قدم در دایره دار و گیر آورده جوهر جانستانی اعدا تیغ پیکار ر
را آب داد که هم در سر این کار رفت دیگر میرزا تقی رخش رستمی در میدان کارزار جان جولان داد
که دمار از روزگار آن زمره بی دولت برآورده دست دراز و حام کشاکش زخمی از اسب
جدا شده دوست محمد او را بانجام دشمن شواست دیر نفس دو بود و در حیات میرکار غنیم
او را تمام ساخت و آن مقدار تردد و تحقیقش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی بر
بلندی برآمده اندازه کار سپاه موافق و مخالف میدیدند تا آنکه از نظر گذشتن ملازمان درگاه و روان
شدن ایشان نوبت بجانب مخالف و حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره
روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمده سنان
جانستان آرسته تر و غلبه غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند و فوج دشمن از هیبت
و شهامت آن بادشاه والا شکوه متفرق شده از گوشه تیری بر اسب خاصه رسید
و تک بابی کو لابی دانسته از عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر برو

انداختند

انداختند و همان نگاه تیز دست از پا خطا کرد و بهتر سکای که بقوجت خان مشهور است آمده آن بیدولت
را گریزانید میرزا نجات اسب ابلقی که سوار بود بنظر اقدس درآورد و آنحضرت بران رخش سعادت
سوار شدند و اسب خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوهاب که از سپاهیان معتبر
بود آمده شرح پیوستن او بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختن است
از ازل آزال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال مالامال است و گاهی از گردش چرخ دولابی
گشته روی بزیر نشان دار و داری تقدیر ازلی که منتظم سلسله درویشی و پادشاهی و مرتب
دایره سعیدی و ناسعیدی است بستگیها را کلید کشادگیها داشته و سرمنزلها را نتیجه اقتدار کیها کرده است تا در
ظلمت سرای شبهای تاریک نکنند راه نهند که رهبان از نور خورشید عالمتاب نه‌اند تا طالب نشوند آب
حیات طلب نکنند بسیرابی چشمه مقصود نرسند مصداق این حال و منطوق این مقال واقعه آنست
که روزگار سانح احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد و آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی
کثیر از امرای اخلاص سرشت را در آن صوب فرستاده بودند متوجه شدند عبدالوهاب فرحت
خان و محمد امین خان و سید لطیف خان و جمعی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند محمد امین و عبدالوهاب
حکم شد که جدا اولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف بسیاری تردد اسب زخم خورده را از بالای
والای خود آورده به سید لطیف خان سپردند و ارشاد نمودند که را جنیبه خاصه را انداخت روز دیگر
بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روز شنبه براقی ان
و تولک قوچین و مجنون خان قاقشال که مجموع آن دو نفر بودند بجبدالی و جنه کری کامل
روبه فرستادند غیر از تولک قوچین هیچ کس برگشت داد و دران روز میرزا امتیان مشمول عنایات
گشته بمنصب قوربیگی سرافراز شد و جمعی از معتبران را طلب داشته کنگاش فرمودند حاجی
محمد خان که غزنین جاگیر او بود و نفاق را لجه تراز دیگران در کانون دل میداشت رفتن قندهار صلاح
دید و پایه قبول نیافت و گروهی از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا [illegible]
و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و حاجی از
بهادران جانسپار روا خود پر دلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز میرزا کامران از باده در آمیز
نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاری فدائیان

عرصه حقیقت گذاری در قدم حضرت ایستیم دیگر که ام روزگاری می آسائیم لایق دولت اگر همه یک
دل و یک جهت شده در رکاب نصرت متوجه کابل شویم امید واثق که بی رفتن بدخشان مهم میرزا کامران
ساخته و پرداخته آید چون قوپ و تغاق جمعی کثیر از تربیت یافتگان درگاه و تبارزکی معلوم شده بود
اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت
فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم خود در چنین وقت رخصت یافته بغزنین فرستاد و آن
حضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند که بهر وضعی که تواند رساند
و زبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین
رسانند و تا هنگام مراجعت ما که ان شاء الله بزودی میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله
نمایند هرچند مخلصان صادق بعرض رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقتی جدا ساختن
عنان اعمال نفاق بدست این بی ثباتان سپردن است و صلاح کار بدخواهان معنی بعمل آوردن و همه کنایه
و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد و خود میخواهد که جاسوس در خانه
فریب ده ساده لوحان عقیدت شود آنحضرت برین معروضات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند
و روز دیگر بجانب کهمرد و غوری نهضت معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند
و جمعی که یکتا میان جد و اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بوده کمر
خدمت بعزم درست بر میان وفا ورزی بستند درین راه بعد از سه روز کلا نژاد یباق توکلچی
و سایقانچی که درآنجا وطن داشتند از اسب و گوسفند آنچه مقدور ایشان بود پیشکش آوردند
در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیکی یورت آنگروه اتفاق افتاد
و چون صباح آن مهر دولت سوار شد خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی
سبزواری رسید سوداگران عراق و خراسان از اسب و اسباب فراوان همراه داشتند
بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آمدنهای روزنمه های کاروانی سعادت
تعجیل رکاب دولت سرافراز شدند و رو داد این نمود غیبی مقدمه فتوحات آسمانی شد
و سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد آنچنین والاحضرتی را سرمایه سعادت روزگار
خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و آنحضرت این را از تاییدات ازلی دانسته معنی

اسباب

از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه موثر فرموده گرفته بجمیع ملازمان رکاب دولت
موکبان بسا طاقت قسمت کردند و بخشش هر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند بهمان جماعه
واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بروند روز دیگر کهمرد مورد موکب شد طاهر محمد پسر
میر خرد الجنا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته خدمت شناخت اما از رخنی که داشت یا از
سامانی که نداشت در آداب ضیافت غرق شده مندگی را از جبهه عبودیت پاک نتوانست کرد و از آنجا
شب در میان کنار آب چکی نزول دولت فرمودند و در آن منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز
برداشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه هست چون این آواز بسمع مقدس رسید
فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید و از وی پرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان شما از پادشاه
چه خبر است او جواب داد که من فرستاده نظری سلطان الکلم که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده
و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه برآمدند دیگر کسی از ایشان نشانه ندیده مردم میرزا
کامران جبه خاصه پادشاهی که در آن روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین
واقعه خوشحالی کرده و بزمها آراسته حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا
می شناسی بعرض رسانید که از وی پوشیده نمی ماند گفتند برو و نظر جز خویشش برسان
و بگو که مستعد و آماده باشند که وقت مراجعت در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند
روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوی جنجان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال بدولت
ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز و از آنجا اندراب مخیم سرادقات اقبال شد
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شدند و لوازم اخلاص عقیدت
بجا آوردند و چون سخن بانجا رسید بیشتر از آنکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجه
تسخیر کابل شوند گزارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای قریب تا برآمدن او از کابل که
مقدمه فوز کار اوست ناگزیر است تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل آن سیرابی حاصل
شود چون کارگران قضا و قدر رخنه تشیید مبانی دولت ابد پیوند پادشاهی و تخریب مبانی
اصحاب نفاق انگیزان فتح در لباس کسر و آنطور رشادی در روش غم از کمین بطون بوقت
ظهور آوردند و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جان سپار متوجه ضحاک و بامیان شدند

میرزا کامران از شنوح این امر غریب که در مخیله او نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق و تذبذب
آمده بدیدند و آن معامله نافهم از آمدن این بزرگان بر تو فاسد گرم و خوش وقت گشته دست
جفا برای که کمال اعتصام بدرود اخلاص پادشاهی داشتند کشاد و در همان محل بجاریه با
باسعید قراچه قراچه خان را زخمی پیش میرزا آورده و میرزا یک پیش آمد از حقیقت حال و وخامت مآل او
پرسید جواب داد که با سعید تاو انسته زخمی بمن رسانید آخر تبعقدات ناپدید آن بکار ربو فارانسلی
داد و بعد از آن حسین قلی سلطان محردار که از مخلصان فدایی بود و با دولت بیاول جمعی گرفته
آوردند و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود گردن شمشیر زد و فرمود تا در حضور او پاره
پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتی و حیات شدنی را نبعد وفا
بیع نمود و تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان حقیقت منش گشت و تاجی بیک را که از امرای
معتبر حنفی در گروه اهل حقیقت معدود بود آوردند بی ملاحظه او را نیز تیغ گذرانید و بعد از آن بیک
بابای کولابی آمد حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از شگفتگی شکفته شده بیس
دولت و معدم کوکه و جمعی بتعاقب تعیین و قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی
در آن روز داده بود از ترس وهم که منافقان نادرست را دامنگیر است پناه بدامنه کوه برده
ایستاده از سنگی نه روی رفتن داشت و نه رای گریختن حسن صدر و جمعی را فرستاده بدکاب
و هوا آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد و در اینجا تکمه جبه خاصه آنحضرت
پیش میرزا آوردند و میرزا ازین آوردن جبه اندیشهای تباهی تر را بخاطر راه داده از فرط شوق
در جامه نگنجید و از آنجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود و قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت
شاهنشاهی بود و از استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نمود و هرچند میرزا او را ابوعبید کاذبه
صدق نما فریب میداد حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمیگسیخت تا آنکه اراجیف جانگداز
را درین میان شهرت داد و جبه خاصه آنحضرت را فرستاد و بسبب عهد و پیمان نادرست و حرف و
حکایت فریب آمیز بازی داده قلعه را گرفت و این نوباوه چمن کاینات و گلدسته بهارستان
آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که بر دایح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر می
بخشید و انوار خلافت ایزدی از مرآت ناصیه اقبالش می تافت از نافهمیدگی و کوتاه

بینی

بینی مقید ساخت اما حمایت ایزدی مقارن احوال دولت آنحضرت بود برسم قدیم آن بصورت خورد معنی
بزرگ را از روی معنی در کنف حراست و نه از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته
نگاهبانی میکرد و میرزا کامران در دار الملک کابل بود مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر
می بود و میرزا عسکری چوبی شاه که اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال
آباد مشهور است جاگیر کرد که این موضعی است دلکش و بزرگی است میان هندوستان و ولایت
مشتمل بر خوبیهای هند و میرزا از خوشیهای ولایت که منعم خان بنام او درش منسوب ساخته بود
و الکای غزنین و آنچه در ابتدا قراچه خان داد و عوض آن نواحی بر بیسن دولت موتر ساخت
و همچنین مردم خود را جاگیر و علوفه تقسیم نمود و با اولیای دولت پادشاهی در مقام گرفت و گیر شد
خواجه سلطان علی و بوایز امعیت ساخت و دست تطاول کشاده بزور زر جزین مردم نقد و جنس گرفته
و در سرانجام بد سرانجامی خود شده پیوسته از توجه موکب پادشاهی اندیشه مند بوده روزی
بقرار و آرام نگذرانید و مدار مهمات بر قراچه و خواجه قاسم بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی
ساعی گرسرپی ساما نیها باشد بهم رسانید غافل از اینکه مصـ درم بر دوستانان ریز بیت ده
بنای عمر کنانند و بام قصر اندای ه قریب سه ماه باین حال گذرانید تا آنکه طنطنه نهضت موکب
عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا ارشهای زمین داراز هزاره
و غیر آن فراهم آورده باستعداد تمام روان شد با وجود جنگ و دلماشغالی را در کابل گذاشت و
حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیه دولتش بمثابه هویدا بود که در ادراک
و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بود و بجهت خجستگی
ذات و میمنت قدم بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست که ایزد جان بخش
جهان آفرین خجستگیهای کونین را که در ذات اقدس او ودیعت سپرده و برکات او هم دوستان عاید است
و بر دشمنان که را از از تو بیاچه فروغ چون کلام طفیلی با نجام رسید سلسله معتقد و جنبانیدن و بعضیه
سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را برشته احاطه کشیدن ناگزیر است **معاودت موکب مقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و فتح و فیروزی و نزول اقبال بکابل**
بسعادت روز افزون و همت جهانگشای همه اندرابه مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد

و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت
شتافتند چنانچه بنگارش یافت آنحضرت در اندک فرصتی سامان و سرانجام لشکر و سرانجام کارزار نموده
با خاطری حق شناس و دلی نظام بخش از راه کوتل هندوکوه عزم توجه مصمم فرمودند چون گروهی از منافقان تیره
رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهة انتظام خواطر و اطمینان ارباب خواطر از آسمان نصرت فرود
آمده بر زمین طبیعت روزگار نشسته سوگندی که در نظام پرستان سلسله صورت معتبر است در میان آورده در
مقام آن شدند که هر گروهی را بطرز مخصوص سوگند دهند که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند فرمودند
که اگرچه نگارنده صور حقایق اشیا قلم صنع الهی است و پدیدارنده اوضاع اهل وفا در استقامت
و ثبات بر جاده صدق و صفا توفیقات ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمعیت لیکن میخواهیم که
دلهای اهل روزگار که جز سبب در نظر نیارند اندکی بحقیقت گراید و چهره راستی در آئینه احوال
ایشان جمال درستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص
گزین بعرض رسانید بطوری که حکم میشود همه سوگند لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه ما
دولتخواهان از عالم خیراندیشی صلاح دولت در کاری ببینیم و بعرض رسانیم گوش توجه داشته
بعمل در آرند میرزا هندال که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فهمی نصیبه داشت گفت حاجی محمد
این چه طرز حکایت گفتن و کدام قسم حرف زدنست هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان
امثال این سخنان گفته اند آنحضرت که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد بهر طور
که خاطر حاجی محمد خواهد و از عالم دولتخواهی بعرض رسانید آنچنان کنیم بعد از شنیدن مبانی عهد
و تاکید معانی میثاق از الجه بدولت و اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک پنج اشترگرام
رسید میرزا کامران هم بدستور معهود از نامعامله فهمی آماده پیکار گشت و جمعیت سرانجام داده روی
بموکب عالی آورد چون مسافت اندکی ماند حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته
میرزا شاه خویش میر برا که از اجله سادات ترمذ بود پیش میرزا فرستادند و نصایح ارجمند که
گوشوار گوش هوش اهل دولت و اقبال تواند شد فرمودند خلاصه اش آنکه همواره طریق
مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگی دور است حیف باشد که بر سر کابل
این همه نزاع شود و حقوق قدیمه و جدیده را مراعی داشته طریق مصالحت و سبیل مخالصت پیش گیر

و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزیند آداب رسالت را بوجهی ادا نموده صلح و
صلاح را قرار داد و اما بشرط آنکه چنانچه قندهار با آنحضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط و عهد
در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند
فرستاده را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستادند و پیغام دادند که اگر در
راستی را آهنگ مصمم است و میخواهی که راه یکجهتی سپری صبیه رضیه خود را در حباله ازدواج
گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در آر تا کابل را بتحفه عنایت فرمائیم و ما و تو از روی
وفاق و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم و آن ممالک را که محل شرور و آفات
شده مقام امن و امان سازیم هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان میرزا می خواست
پذیرای نصایح هوش افزا گشته مواعظ دولت افزای پادشاهی را بگوش جان جای دهد
لیکن قراجه خان که مدار کار و بار میرزا بر او بود قبول نکرد و گفت سر ما و کابل القصه درین روز
چون لشکر بیدوز مقابل میرزا بود که تجارب دانان اختر شناس مواجهه این جنگ کردن خود را
بدست خود شکست دادنست میرزا المطالیف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر
فیروزمند خواهان جنگ بود لیکن حاجی محمد خان نمیخواست حضرت جهانبانی را مراعات خاطر او
بوده در جنگ توقف داشتند و دولت خواهان حساب دان همت در نصرت بسته عرصه آرایی
نبرد راستی مینمودند درین اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر که در جنگ قپچاق از ملازمت دور افتاده
بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند و مذبذب و برهم خوردگی لشکر مخالف را
بموقف عرض رسانیدند نیمی از روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بتسویه صفوف
و ترتیب جنگ از میمنه و میسره و قلب و مقدمه توجه نموده سامان شایسته فرمودند غول عساکر والا
بوجود معدلت پادشاهی مجد و جلال یافت و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت
و جوانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم
منتظم شده والتمش بتردد حاجی محمد و جمعی دیگر از نجبا در آن کارزارها مستحکم گشت و از جانب
قلب میرزا کامران بود و میمنه میرزا عسکری و میسره آق سلطان و هراول قراجه خان افواج طرفین
بمثال کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند مهتر سنباکر و جمعی از ملازمان اخلاص

انتساب که بضرورت بعد از قضیهٔ قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند جلوریز یکسر رانده
داخل لشکر ظفر انتظام شدند و نوزوک چوی موری اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی نمود
بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب در آمدند و سپاهیان جانسپار از جانبین در آویخته بجلهای
مردآزمای سرگرم کارزار شدند درین اثنا سرو اوج فراخت بر دمید و پیش رخش جهانبانی زور آوردند
و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند حکم عالی شد که سر شوریده این حرام
نمک را از دروازه آهنین کابل در آویزند که موجب عبرت خودسران نفاق پیشه گردد و الحق او بزبان خود
فال بد زده بود که سرها مست و کابل آن قول بعض در آمد و از ثقات چنین مسموع شده که محمد ولی
از مخاذیل میرزا این فتنه اندوز را گرفته میخواست که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد
که قنبر علی بهاری که از ملازمان میرزا هندال بود و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود از عقب میرسد
و طاقیه او را بر داشته شمشیر بر فرق او میزند و میشکافد و سر او را بریده بملازمت می آرد و درین
عرصه دار و گیر و مصاف زد و برد که اولیای دولت آخر این کار دانسته بجانبازی کمر همت بسته
بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد و از کوتل بادج بجانب افغانستان
آواره شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان آوردند و اعدای دولت
اسیر کمند سطوت و قتیل قهرمان گشتند و جمعی نقاب عرق خجالت فرو هشته و اشک ندامت را شفیع
خود ساخته بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافته و میرزا عسکری بدست بهادران
عسکر اقبال افتاد و چنین فتحی که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه تواند شد بتائید کارساز از پرده
غیب روی نمود و سرمایهٔ هزار گونه شادی دست می شد اما خاطر قدسی مناظر از رهگذر آن گوهر تاج شهریاری
و اکلیل تارک تاجداری حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند که این
نوبت میرزا کامران آن والاقدر عالی شکوه را همراه آورده است و باطن اقدس از تنوع
بهیچگونه تسلی نمیشد تا آنکه حسن اخته آن گلبن گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس
در آورد و مقدم آن نور دیده را مقدمهٔ سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدات
شکر را بجای آوردند و از غایت شوق بی اختیار آن نور پرور و آگهی را در بر گرفتند
و بعد از ادای آداب شکر بجای گزاری صدقات و خیرات که شکر عملی است اقدام نمودند و دلهای غربا و فقرا

وآرام

و ارامل و ایتام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند و هر یک از بندهای جانسپار را جار کمند
کامیابی دیدار آن قرة العین خلافت و چهره گلدوی نیکو خدمتیها تفقدات حسنه و اثرهای امتیاز
بلند ساختند و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوباوهٔ چمن خلافت
جدایی نکنیم که قدم سعادت اثر و هزاران دولت و میمنت مطوی است و درین یورش این فتح ارجمند
از میامن قدوم این گوهر والا میدانیم و مقارن این حال مسرت طراز دو شتر صندوق بار بی ساربان
در جنگ گاه پدید آمد حضرت فرمودند که هر کس الجه میکرد و الجه ما همین دو شتر باشند پس خود بدولت
متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتر را بخوابانند و بار بگشایند و ببینند که درین صندوقها
چیست از اتفاقات حسنه آنکه کتبخانهٔ خاصهٔ پادشاهی که در جنگ قبچاق از دست رفته بود بتمام
و کمال درین چند صندوق بود و دیباچهٔ هزار شادمانی شد و خواجه قاسم میر بیوتات که افروزنده
آتش فتنه بود در اشتعال نایرهٔ این قتال بآتش اعمال خود سوخت و موجب تسکین سورت
شور و شر گردید و در آن روز فتح و فیروزی در باغ چاریکان مجلس آرای عشرت بودند چون بمیامن
توفیقات ایزدی ابواب نصرت گشوده گشت و شورانگیزان فتنه اندوز سزا یافتند
بساعت خجسته دیگر روز کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادت جاودانی شد اول در
ارک کابل نزول سعادت اتفاق افتاد و مخدرات تتق عصمت سعادت حضور دریافتند و کامیابیها
بظهور رسانیدند و بعد از آن بطریق معتاد ارته باغ را بقدوم میمنت بخش طراوت بخشیده بسرانجام
ولایت و رعایت رعیت و مراعات نیکو خدمتان تکمیل و برانداختن منافقان دورویه اهتمام
فرمودند درین وار بیک و حیدر دوست و مغل قابچی و مست علی قورچی را که بکرات از ایشان
حرام نمکی ظاهر شده بود صلاح حال آنطف در دم منظور داشته بیاسا رسانیدند و
همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند و میرزا سلیمان را مشمول شرایف
عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز
نگاه داشته بعد از تمهید بساط آمیزش نشاط افزای مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده
ببدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود بآیین شایسته عفت قباب بخشی
بانو بیگم را که صبیهٔ قدسیهٔ خاندان خلافت لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید و مهر

جهان آرا بتمشیت انتظام مهام حال و آمال داشته هر کدام از ملازمان عتبهٔ خلافت را بفنون
مهربانی شرف اختصاص بخشیدند

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهی

درین ولا که بتائیدات الهی دار الملک کابل مقر اورنگ سلطنت و مهبط
انوار خلافت شد بجهة انبساط خاطر موضع چرخ را که از توابع لهوگرست نامزد حضرت شاهنشاهی
ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند کارشناسان آگاه دل ازین عطیه
غیبی بزبان برداری چرخ فال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه کردند و وکالت در
خانهٔ اعظم ترتیبها داشته شرف خدمات بحاجی محمد خان مقرر فرمودند و اصلاح مزاج او بود اما ازانجا
که او از تنگ حوصلگی بدمست شجاعت و مزور اعتبار شده بود و اندیشهای نادرست او را همواره در
زندان غم میداشت و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار که کار ستانست
بظهور می‌آورد و حضرت جهانبانی از علو همت و فراخی حوصله که جهانی بیکران بود میگذرانیدند چه حقیقت
جز آن فرمانده کامکار آن بود که بعضی از جوادات را که دست پرورده صنع یزدانی و نهال برومند تربیت
جاه و جمن تقدیر است بلغزشی از پای نتوان افکند علی الخصوص کسی که در میان اقران بفزونی عقل
یا فراوانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات کمال و صنایع شریفه امتیاز داشته باشد اما آن
بدگوهر بیدولت از تیره بختی و بیخردی این را زبونی انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت
و آنحضرت همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند و بالجمله دران ایام سعادت
فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر که سر رشتهٔ نظام عالم و عالمیان بآن
مربوط و منوط است گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده سر پیرای فرماندهی و فرمان
روایی بودند و میرزا کامران بعد از شکست در موضع اشترگرام بدترین حالی که از تاریخ
ناحق شناسی توان شمرد و از ثمرات کافرنعمتی توان داشت با هشت نفر که آق سلطان
برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قپچاق و ترمش اکه و قتلق قدم و علی محمد و حولی خان
و ابدال و معصود قورچی باشند از جانب ده سبز خود را اسپه اسپه در میان افغانان کشید
و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه و جمعی که بتعاقب آنها شتافته بودند اهتمام لایق
در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند میرزا
باندیشه آنکه کسی نشناسد چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد مندراوری
که از ارباب معتبر لمغانات است رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات
احوال میرزا شد و میرزا این حوادث که هر یکی نزد هوشمندان تازیانه ایست قوی از بهر عبرت
گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن اصلا متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت و طایفه
از نسناسیان آدم صورت که دل حق شناس داشتند و نه چشم حق شناس داشتند و چشم
حیا سرشته و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی بود از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند
چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد در چنین
وقتی که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود حاجی محمد خان بی رخصت ساخته بغزنین رفته
حضرت جهانبانی بمقتضای زمانه سازی و کمال قدردانی این چنین حرکت شنیع را نادیده انگاشته
التفات نفرمودند و بجهة دفع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبهٔ علیه مثل بهادر خان و محمد
قلی برلاس و جمعی کثیر از بهادران جان سپار را تعیین نمودند چون بعسکر اقبال نزدیک بمیرزا
رسید میرزا خود را بسر درهای علنگار و علیشنگ کشید از تعاقب افتادند میرزا
آن حدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد و پریشان روزگاری چند که بر او
گرد آمده بودند باز از هم پاشیدند و افواج قاهره از موضع غوزشهیان بفتح و نصرت مراجعت
نمودند و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهة مزید استئناس میرزا سلیمان
و ازدیاد عواطف خسروانی نسبتی بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عتاب بی
بی فاطمه را بجهة خواستگاری خانم صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند که چون
این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن می‌شود و میرزا سلیمان را
اتفاق و التیام تازگی استحکام یابد و میرزا عسکری با و سپردند که بمیرزا سلیمان رسانند
و میرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محصول سفر حجاز بندد و میرزا سلیمان
مقدم فرستادها را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشت و امتثال امر عالی
نمود و میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از خجالت بودن این دیار رجوع و قرار
نتوانست داد و برادر و راحلهٔ ناشکیبایی قدم در مرحلهٔ این سفر دور و دراز نهاد

در سال نهصد و شصت و پنج در میانه شام و مکه جماعه صحرا او بر سر شد و مسافت زندگانیش آنجا بسر
گشت و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانبانی را آمدن مقدمات یکان و رسیدن ارکان دولت
و کلان سال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه داشتی مشتمل بر عجز و انکسار آینه ها را
باحترام باز گردانید **توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطفای نایره فتنه میرزا کامران بار دیگر**
از انجا که عادت را طبیعت خامسه گفته اند هر که بعادتی معتاد شده مثل گژدم در نیش زدن
بی اختیار است کثیف جمعی که در همه وجود بد اندیشی و شرارت انگیزی واقع شده باشند و در
مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد بنا برین مقدمه حق ناشناسی میرزا کامران
باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیله سزای خویش گردانید و جمعی
از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباش که یکی از بد جبلتان شوند گرد خود همراه ساخته در
مقام تاخت و تاراج در آمد و حضرت جهانبانی که آرام بخش زمین و زمان بودند فرو نشاندن این
شورش را از عبادت دانسته عزیمت توجه بر اسپ قرار دادند خواجه اختیار و میر عبد الحی را
که از مقربان بساط عزت بودند پیش فرستادند که منشور عاطفت رسانند حاجی محمد را از ظلمت
بد اندیشی بنور حق شناسی هدایت بخشند و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن ساحت
غزنه و جلال رسید که میرزا کامران با جمعی از اوباش بی سر و پا قلعه را که نزدیک چارباغ در حوالی
جلال آباد است محاصره نموده آنحضرت بآمدن حاجی محمد خان مقید ناشده و بسرعت تمام بصوب
جلال آباد توجه فرمودند میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نموده و بار دیگر خود را
بدرهای کوه کشید و از انجا براه بنگش و گردیز شتافت که شاید خود را بحاجی محمد تواند
رسانید که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکی داشت و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش
قریب رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت و فرستادهای
پادشاهی را بحرف و حکایت ناراست و وعده آمدن دروغ رخصت داد و قاصدی پیش میرزا
کامران فرستاد که ناحیه در کوه و دشت سرگردان باشید و خود را بغزنین رسانید
تا باتفاق کاری ساخته آید قضا را بیرام خان که از قندهار بعتبه ملازمت روان شده بود بغزنین
رسید حاجی محمد که با خان مذکور توافق بود باستقلال رفته گربزانه اظهار محبتی نمود

١٤٩

که بهانه ضیافت درون قلعه برده بند نماید و خان متوجه قلعه بود میر حبش که همراه حاجی محمد خان بود
اشارتی بخان کرد از ان اشارت بر غدر و کید او مطلع شده عذری پیش آورده و فسخ رفتن قلعه
نمود و بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطایف حیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل
برد و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آمدن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت
شنیدند که میرزا کامران نیک منزلی کابل رسیده و رسیدن خان خانان و آوردن حاجی محمد خان
شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید روزی که حاجی محمد خواست که از دروازه آهنین
بکابل در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل باو مفوض بود نگذاشت که درون قلعه
در آید و سخنان درشت پیغام داد و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرده بهانه شکار قراباغ روان
شد از کوتل منار گذشته بیابان قوچ قار رسانید و از دامن کوه بهزادی و للندر بطریق ایلغار بغزنین
شتافت مقارن حال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران
متوجه کابل شده بود در سیاه سنگ نزول اجلال فرمودند و بیرام خان بشرف پابوس سر
بلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسی در نیاید که تعاقب میرزا مینمائیم تا مبادا که
خلق خدا از تفرقه هر روزه نجات یابند لیکن چون خاطر از محمد خان جمع نبود اتفاق اهل دولت
برین شد که اول حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا کامران باید شد آنحضرت بشهر نزول
دولت ارزانی داشته بیرام خان را بجانب حاجی محمد تعیین فرمودند و چنان ظاهر ساختند
که تا بطریق مدارا کار ساخته شود بهره از روی کار بر گیرد بهر رنگی که بر آید حاجی محمد را بیارد و بیرام
خان بتدبیر شایسته او را بخود رام ساخت و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع کلکا
آمده خان خانان را دریافت و خان او را همراه گرفته ملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذر
خواه آورده استعفای جرایم او نمود و بعد از ان چهار پنج روز بجانب لمغانات که گریزگاه میرزا
بود نهضت عالی اتفاق افتاد با وجود آنکه تا زکی چند بی تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند آن قلیج
خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه در کام جرات نهاد و حرکات شنیعه بظهور آوردن
گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساخت و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم
در گذرانیدند و چون رایت اقبال بجلال آباد رسید میرزا اتنگنهای کنر نورگل گریخت

و هر کدام از متمردان فتنه انداز بگوشه خزیده خانخانانرا با جمعی کثیر بسر میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بودن در حدود کشور نو زکل بجوذ قرار نداده بجانب پیلاب شتافت و خانخانان مراجعت نموده در درگاه بزمین بوس کامیاب شده و درین وقت نظر بر مصلحت کل و رعایت عام و حصول امن انداختن و حاجی محمد و برادرش شاه محمد که در بدآموزی و بی اندامی استاد و حاجی محمد تواند بشد حکم گرفتن فرمودند این دو برادر حق ناشناس که در خدمات جز بزوال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و از طریق ناشناسی سپرده و در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشت از کفران نعمت می نمودند گرفت را دیار خود آمد آنحضرت بمقتضای عدالت فرمودند که این خدمت فروشان بیت نظر در رفت ملازمت بطوع یا کره خدمتی کرده باشند در طوماری بعلم آرند و یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جرایم و گناه ایشان را در کتابت آرند تا بمیزان عدالت حقیقت این دو بدسرشت بر عالمیان هویدا گردد نامه اعمال حسنه ایشان نانوشته ماند و از سیئات آنچه در محل تحریر آمد صد و دو گناه بزرگ بود که هر یک از آن باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد سبحان الله یک آدمی است که از نیکو خدمتی سر افکنده لرزان میباشد که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد و یا سهوی روی را مطلع خدمت فروشی باید گشتی در حق او استوار گردد هر چند شایستگی خدمت افزون تر اندیشه این کار فراوان تر و یک آدمی است که ناکرده را ببهای کرده میفروشد و بد کرداری را به نیکو کاری آرایش داده و از ابله طراری چشم بر احسان داشته در مقام خود آرایی در آید و چون بدین محاسبه حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد که این دو سیه دولت سزاوار باد افراه بهای خویشند و وقت است که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود و نقش بهیمی و سبعی را که در پیکره هیولانی ایشان سر بیان داشت بند گسلند از پیکر آدمی صورت انسلاخ داده بمحل لایق جای دهند و ایشان را که عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین بهادر خان قرار گرفت و تتمه جاگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در الکه و بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند و داد و ایل موسم بهار که هنگام اعتدال مزاج عناصر بود افغانان بی اعتدال که همواره در آنکه‌اند و تمرد سر برداشته

فتنه

فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند جمعی با دراک دولت ملازمت و احراز سعادت استانبوس سرافراز گشتند و گروهی بوسیله عرایض و پیشکشهای لایق در زمره اهل طاعت در آمدند و گرد فتنه و آشوب میرزا فرو نشست حضرت جهانبانی از راه بادیج بآب باران نزول سعادت فرمودند در آن شب که موکب عالی بنواحی بادیج بود برف و باران عظیم شد و جمعی را آسیب رسید و بعد از استیفای سیر و شکار دار الملک کابل مستقر دولت شد بیرام خان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام خان مرخص شد و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوکر بمیرزا هندال مرحمت فرمودند و قندوز که میرزا داشت بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت میرزا هندال بغزنین مرخص شد و میر برکه بقندوز رخصت یافت وجوی شاهی و آنجه و لمغان بخواجه خان قرار یافت پیشتر از آنکه میر برکه بآنجا رسد میرزا ابراهیم قندوز را محمد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود و میر برکه برگشته بکابل آمد و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا شفیع معامله او ساخته آن محال را باو واگذاشتند و درین ایام بوسیله خواجه عبد السمیع شاه ابو المعالی در مجلس معلای پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابو المعالی خود را بسادات ترمد انتساب میداد و حسن صورت او نیک سیرتان خیر اندیش را در اشتباه نیک ذاتی می انداخت و بی باکی او بر شجاعت محمول میشد و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه مجملی از بدمستیها و سرکشیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران بار دیگر و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و کم نامی بسر میبرد تا آنکه درین ولا باز بخاطر آرمید از خبر شور انگیز او بر چشم خوردکی پیدا کرد و از صحرا در آمد و بمع علیه رسید و باز از حدود پیلاب مراجعت نمود و باتفاق طایفه از اوباش در حدود جوی شاهی سر فتنه بر داشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیرداران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساطبوس مشرف گشت و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان لشکر پیرای گرد آمدند و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام

سرافراز

والا فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا کامران ناکامی خود را گوش کشیده و در زمانی که رایت
اقبال نزدیک سیه‌خاب رسید حیدر محمد آخته بیکی را با اکثر مردم از یکهای اخلاص پیشه بمنصب هراولی اختصاص
یافته پیشتر از اردوی معلا در کنار آب سیاه آبی که در میان سیه‌خاب و کنک واقعست فرود آمده بود
میرزا کامران که در مقاومت جنگ صف نمیدید بر وی شبیخون آورد و حیدر محمد از روی هنرپروری
جوهر دلاوری و مردانگی نموده کارزار مردانه نمود و زخمهای نمایان که طغرای نسخ روایی صوری
و معنوی باشد برداشته ثبات پای نموده جای خود را نگذاشت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج
رفت میرزا کاری نساخته سراسیمه گشت و بعد ازین شیوه روزگار موضع چپریار که از تومن ننگنهار است
مضرب خیام دولت شد از آنجا که حزم و احتیاط از لوازم آگاهیست مرحلها قسمت شده خندقی
و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزا کامران
با گروه افغان قصد شبیخون دارد حضرت جهانبانی آیین آگاهی بجای آورده هر جا مردم تعیین
فرمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذی قعده نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود
که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفر قرین ریخت حضرت شاهنشاهی را پیش
خود طلبیدند ملازمان عتبه علیه هر کدام در مرحل خود قواعد جراءت و مراسم شجاعت به — جرأت
تقدیم رسانیدند و پای تمکین مستقیم و دست اهتمام گشادند و آتش محاربه و قتال اشتعال
داشت و در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب بیدل که در ملی رها گشته اهتمام میکرد
تیری باو رسیده شهید گشت و همچنین بدین زار محاربه گرم بود تا آنکه ماه منیر که آیینه دار عالم است
از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را به پرتو شعشعه جهانتاب روشن ساخت و نور
فتح و نصرت از ناصیه دولت از درخشیدن گرفت و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده هر کدام
پریشان و پشیمان از گوشه بکنار بدر رفت و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لوای جمعیت برافراختند
خواطر همگنان باطمینان گشته بود که ناگاه خبر ناخوش در گذشتن میرزا هندال خراب آباد جهان
بمسامع عز و جلال رسید عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل گشت آری رسم
این جهان فانی همین است اگر نفسی بشادی بر آمد زمانی دیگر دود اندوه از سینه سوختگان علم بر آرد م
فلک چشم از صبح روشن نکرد ٭ که شام از شفق خون بدامن نکرد ٭ نه شادی یاوران مجال

مهلتی

مهلتی و نه اندوه را دوران رخصت اقامتی میرزا اگرچه ازین جهان بی ثبات گذشتنی و ازین سرای
بی بقا گذشتنی در گذشت اما سعادت شهادت دریافت هم نیکنام ملک صورت شد و هم در عالم
معنی بلندپایه گشت زهی اندک پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین دولتها بخشد — پایدار
آنحضرت که معدن حق شناسی بود از فوت چنین برادری ارجمند آنمقدار متحیر و متاثر شدند و
عبادت و اشارت در نیابد و از آنجا که خود والا دیده دوربین قرین روزگار آنحضرت بود از جزع
و فزع بصبر و تحمل گرائیده بنزهتسرای رضا و تسلیم چاره گر آمده خود آمدند و شرح این سانحه
جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبیخون اهتمام مرحلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده
بود که غوغای افغانان برخاست در هر مرحلی چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که گفت
در نگنجد و جمعی کثیر از افغانان و دران مرحل میرزا در می آمدند شب تاریک بود میرزا بدفع این گروه
سیه روزگار اهتمام مینمود و سراسیمه بخبرداری اسبان خود شتافته و درین اثنا میرزا
خود رو بر روی افغانی نشد و لوازم کوکه و چندی دیگر شرمنده نامردانگی و خجلت زده بدخدمتی
گشته و کار از تیر و کمان گذرانده یکی نفس بنفس آویخته و بزور بازوی همت آن از ناورد بر را
انداخت و برادر آن تیره بخت جرنده نام افغانی از قبیله مهمند میرزا را ام و ملک نعش
ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان بدگوهر شست او دیری
کوشتهای خاصه میرزایی در آنجا بود گرفت و پیش میرزا کامران برد و ندانست که با که
این زده ولی باخته است و تقریر واقعه نمود میرزا را که نظر بر آن شست آویز افتاد
دانست که قضیه چیست دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده
است القصه روح میرزا دران تاریکی شب بنادانستگی بعدم آباد و شمشیر ملنبکرد و همان
طور قالبش افتاده بود و درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجه
ابراهیم بدخشی را بنظر در آمد که افتاده قلماقی سیاه در بر دارد چون
شب تاریک و شورش باقی چندانچه باید متوجه نشد بازبجا طرش رسید که میرزا هندال
جبه سیاه پوشیده بود و نه بر میگردد و ملاحظه میکند میرزا را می شناسد از روی
صبر و آهستگی که شعار خردمندان است میرزا را برداشته بخرگاه ایشان

آورده و آخر امرا بر بان سپرده‌اند و از حسن تدبیر در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشیدند تا در چنین
شورش و آشوب اعدا فرصت وقت و چیره‌دست نشوند و اولیای دولت بی‌دل و خاطر شکسته
نگردند و اظهار کردند که میرزا را درد دستیاری کرده‌اند و ضعف مستولی شده دارند و بقید زخمی رسیده
کس درین نواحی شور و غوغا نگشته خود بر بلندی بر آمده از جانب میرزا مبارکبادی فتح
میرسانند و بر خاطر اشراق‌پذیر حضرت جهانبانی پرتو این معنی تافت القصه تابوت میرزا در جوی
شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند در گذرگاه نزدیک بمرقد مقدس حضرت
گیتی‌ستانی فردوس مکانی پایان آنحضرت مدفون ساختند و ملا خواجه زرگر از منتسبان میرزا بود
مرثیه گفته مطلعش اینست **بیت** بهندال محمد شه فرخنده لقب شبی چون جگر بردم چشم شبخون زد
سیاه دیده از آمدشد خون خیمه بیرون زد ۰ و این تاریخ نیز ازوست **شعر** هندال محمد شه فرخنده لقب ۰
ناگه ز قضا شهید شد بر دل شب ۰ شبخون بشهادتش چو کردیم طلب ۰ تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب ۰
و میرامانی منجم بطریق تعمیه این تاریخ گفته که **نظم** سروی از بوستان دولت رفت ۰ ولادت میرزا در
نهصد و بیست و چهار بود درین باب گفته **شعر** کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال ۰ و حضرت جهانبانی
روز دیگر ازانجا کوچ بهبود نزول اقبال فرمودند که خاطر جهان پیرای یکبارگی از شورش فتنه
سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را بنزول موکب عالی مهبط امن و امان سازند **اختصاص**
ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت که خدمت والا
چون آثار بزرگی و فرمانروایی از پیشانی نورانی آن نوباوهٔ حدیقهٔ سلطنت و اجلال گلدستهٔ حدیقهٔ
خلافت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از صغر سن در عنفوان حال ظاهر بود درین زمانه که از
عمر ابدپیوند آنحضرت سال دهم بود جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین و غیر
آن نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند تا ورزش فرمانروایی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف
و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشق عمل جزوی استعداد آرای کل باشند و از
غرایب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در شکارگاهی از دهاتی که در ملازمت حضرت
جهانبانی سوار دولت میرفتند دستاران نوردیدهٔ دولت که افسر تارک سعادت
کونین تواند شد جای خود گذاشته بود میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز

تاج

تاج بختیاری خود دران ازدحام عام از سر خود برگرفته بر فرق فرقدان‌سای آنحضرت نهاده
و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفأل جستند ایام تاجداری و فرماندهی شاهنشاهی را
نزدیک شمرده مسرت‌پیرای خاطر بودند حق جل و علا از یمن این تحفه عمل میرزای فرخنده
مال را بدرجهٔ شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت ازانست سربلند گردانید و حضرت شاهنشاهی
را که نور ایزدی در آگهی اند درگردآوری دلهای مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی
و آدم‌شناسی بظهور آوردند که آنمردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد و بمسرت جاوید
کامیاب شدند **بیت** الهی تا جهان از آب و رنگست ۰ فلک را دور و گیتی را درنگست
ممتع دارش از عمر جوانی ۰ ز بهر خیرش فزون ده زندگانی ۰ و عمدهٔ ملازمان میرزای مغفور که در
ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در سلک پیش‌قدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی گرامی
ایشان برین تفصیل است محب علی خان ناصر قلی خواجه ابراهیم مولانا عبدالله آدینه نقابایی
سانچی عزغوچی جان محمد توقبایی و تاج الدین محمود باریکی و تیمور تاش و مولانا ثانی که فی
الحال بخطاب ثانی خان سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست مدد که میرزا با او توجه تمام داشتند
و میر جمال که او نیز نظرکردهٔ میرزا بود و دیگر خالدین دوست هماری بابا دوست از ملازمان
میرزا بود لیکن چون در قانون تربیت هیچ چیز به تر از صحبت نداشته اند او را از خبث
طینت همراه نساختند و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما بواسطه
آنکه قند وزرا نتوانست نگاه داشت مردود نظر حقیقت‌بین شد و درین یورش سعادت
همراهی نیافت و چون درگاه این فروغ‌بخش گیتی عیار جوهرافزای نیت است ازین مردم که
نیک‌سیرت پاک‌طینت خیرنهاد بود کارش روز بروز بهتر شد و بمقاصد عالیهٔ خود رسید و امید
چنانست که دران نشأه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام شود و هر که بدگوهر بود برده
از کار او برداشته شد و کارش بجایی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت و
چون موضع بهبود مخیم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده [illegible] فرمودند و حضرت
شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که [illegible] بوده
ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی نمایند خود بدولت و اقبال پیوسته در آنجا کامیاب

نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشته و قریب بخشیده آن سرزمین جلوه گاه
موکب عالی بود میرزا از بی استطاعتی هر روز میهمان قبیله می شد و هر شب بزمین داری پناه
میگرفت و از منقصت فطری در حجاب پندار مانده از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی نعمتی
محروم بوده همواره اندیشهای فاسد و خیالهای محال بخود راه میداد و در همین اوان طایفه طامعه
میان که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند از نشاء آباد باطن غافل بوده کلمه حضرت
شاهنشاهی نظر بر نشاه ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصایح و مواعظی که مدلول آن محض رافت
و عاطفت و منصب ابوت باشد نه بر وجه تنبیه و احتیاط رقم زده کلک عنایت چه تربیت یافته
دبستان ایزدی را نصیحت جهانیان چه احتیاج و خداوند را با مثال این پند نامها چه
رجوع و دران منشور عاطفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود **نظم** غافل منشین نه وقت
بازیست ٥ وقت هنرست و کار سازیست ٥ اول پیش ملازاده ملا عصام الدین درس میـ
خواندند آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود و ملازمان عتبه حضرت شاهنشاهی ازین آخوند
شکایت کردند آنحضرت او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید فرمودند و او باین
خدمت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این آدب پرور خاص خود را نمیخواست که بعلوم
صوری رسمی آلوده کرده خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار نمیساخت و ظاهر بینان
تقصیر ارباب تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند و آن مردم چون خبر اندیشان آن
ملک ذات بودند سخن شکوه بدرجه قبول نمیرسید تا آنکه در همین اوان از پرتو اشراقات
الهام ربانی چنان بخاطر رسید که بجهت تعلیم آن ادب آموز مکتب ربانی قرعه درمیانه
ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید انداختند تا نقش دولت بنام هر که
برآید او در آخوندی ممتاز بوده بسعادت این خدمت سربلندی یابد قضارا قرعه سعادت بنام
مولانا عبدالقادر افتاد و فرمان مطاع بر عزل مولانا بایزید و نصب مولانا قادر بر این خدمت
شرف ارتفاع یافت بر خردمندان دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیین معلم در اینجا
ارباب رسوم و عادات است نه از قسم اکتساب کمالات و اگرنه دانش پرورده
ایزدی را بتعلیم از مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس

شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند و آنحضرت با وجود آگاهی و دریافت نور باطن حضرت محـ

وباطن

وباطن مقدس متوجه تعلیم صوری نبود و عمده حکم و مصالح بی میلی آنحضرت بحرف آموزی و رسمی
آنکه در زمان ظهور انوار فیوضات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی
نیست داد الهی است که تکاپوی بشری را دران مدخل نبوده و آنحضرت دران زمان بجهت دوری ظاهری
و دواوای دولت صوری اختصاص داشت از اظهار کمالات معنوی خود تجاهل عارف نموده اکثر
اوقات ببازی می پرداختند و در نقاب خاکساری هوشمندی میکردند بطوری که دوربینان روزگار
را بران نظر نمی افتاد و ازانجا که همت بلند نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری میساختند
و دل در کاری می بستند که اگر بچشم اهل ظاهر حسن آن هویدا بود اما اهل معنی ازان حکمتهای در
یافتند ازانجمله پیوسته بر خلقت شتر عجیب فطرت نظر گماشته تفرج گری عجایب قدرت میکردند
و در شکل و شمایل اعجوبه شتر که بزرگترین جانوران آن سرزمین است نظارگی و تماشایی
مینمودند و در اطوار سلوک درویش نهاد او از بارکشی و بردباری و فطرت رضا و تسلیم
کمال اطاعت و انقیاد و اگرچه مهارش بدست کودکی باشد و قناعت بر خار خوردن و صبر کردن
بر بی آبی اندیشهای معنوی در صورت بازی و پرده مجازی میفرمودند و همچنین خیل خیال
بر عشرت اسب تازی که اعظم اسباب ریاست و سرافرازیست میگماشتند و گوی کمالات
هنرپردازیهای صوری و معنوی بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی میربودند و گاه از بال کشایی
همت در فضای هوای حق شناسی هوس کبوتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده جهت دلربایی
دلهای رمیده دانه می افشاندند و از شوق و وجد ظاهری این مشتی بال و پر بمواجید و ذوقی
شهودی ارباب کمال بی پرده شوق پرداز عالم معنی بودند و از طیران این طایران اوج علو دل
بر بلند پروازیهای تیز پران سمای مقدس داشته در لباس تازی کار عبادت سامان
میفرمودند و گاه بسگ دوانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند بصورت سگبازی
بر بود بمعنی نفس آرایی بظاهر دل بسگ بسته بودند و بباطن او را اخلاق ملکی او حاضران بساط را
راهبر میگشتند و هرچند در پرده بیگانگی تکاپو میفرمودند خود را بلباس ارباب ظاهر میداشتند
اما خوشبویی و روشنایی را نتوان پوشید پیوسته فر ایزدی از ناصیه سعادت
برای آنحضرت می تافت و شمایل پیشوایی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده حق

هویدا بود روزی بدامن کوه سفید سنگ بسیار استقبال داشته بدست هر یکی از خدمتکاران
نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که تسقاول باشند و جمعی را بر بالای کوه تعیین فرموده بودند
که آهو از آنجا بپایان آرند و چون آهو بتسقاولان رسید جمعی کثیر که بسگان نفس شوم گرفتار بودند
از کوتهی دریافت صغر سن صوری آنحضرت را پیش نظر داشته بخوردی مشغول شدند و شکار آهو فوت
خود کمند اشته چون بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمده حکم فرمودند که گردن
آنطایفه را چون سگان بطناب بسته در تمام لشکر بگردانند و جابجا برسند تشهیر کنند کهن سالان
کاردیده متنبه شده انگشت حیرت در دهان ماندند چون این واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید
خاطر اشرف انبساط عظیم یافت که عنقریب بسلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جاودانی میشوند
شاهم خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی بمن حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال
بهارستان اقبال چه میکنند و در چه کارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند
روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر چنان مینماید که بخواب رفته اند و در باطن بمقدسان
ملاء اعلی در گفت و شنودند و دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می در آید چنانچه از ارباب شهود
در حالت مواجید بظهور میرسد و گاهی در همان حال از زبان گوهر فشان بظهور می آمد که انشاءالله
سبحانه خلاصه معموره عالم را در حیطه تسخیر در آورده دم و حاجت مستمندان هفت اقلیم بر آرم خان
مذکور میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسیده فرو رفته حیرت
شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد آنجا نتوانستم ایستاد و گوشه گرفته متحیر بودم و چند
مرتبه بدستور مذکور حرفها ادا فرمودند و در آن ایام وضع پسندیده آنحضرت از کمال
دوربینی و بلندفطرتی بود چنان که هرگاه کسی از خوش آمد گویان تیره رای که جز سود زیان خود
نشناسند بلکه سود خود از زیان خود دانسته اظهار کردی که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شود
یا فرمانروایی زمان گردند بغایت ناخوش می آمد که ایشان و میفرمودند که این طایفه بعقل ناقص خود را
دولت خواه می نمایند حاشا که از خانه دولت خواهی چیزی داشته باشند تشنه غبار شدن
حضرت جهانبانی بد می اندیشند و سود دنیای خود را از زیان دین می اندوزند بلکه آشوب در ملک
عافیت انداخته سر شور افزایی دارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنحضرت همیشه

نیت

نیت و خواهش و اعلاشان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند
که هر کس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود
بازند خرد و الا که طینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را و بالجمله بزرگی
و بختیاری از نظر زمانه نبود و نشئت وخامت آنحضرت میدرخشید آنچه بزرگان تجربه آموز
بسعی و فکر و نظر در سالها بدست آرند این پرورش یافته نظر ایزدی را بادنی توجهی در بدیهه
میسر بود و هر دانش و حکمتی را که آموختگان و ورزش کنندگان از نهایت دشواری فراهم رسد این مظهر
غرایب قدرت رایی تامل و تفکر دست میداد حکمت بالغه ازین نور باصره سلطنت و خلافت چشم
امید روزگار را روشن میساخت و بر استقامت طبع و متانت این نور پرور دانش آگاهی خواهان بود
و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوعه محتجب و مختفی بوده همواره در حسن معنوی
و عز آگاهی از وحدت کرو گنبد خواهان این زینت میکرد

عزیمت حضرت جهانبانی جهت استیصال ازنهبود برسر قبایل افغانان که کمینگاه فتنه میرزا کامران بود و فرار او بهندوستان

چون در موضع نهبود موسم زمستان باخر رسید و صولت سرما بانتها پیوست و معلوم شد
که میرزا کامران با معدودی در قبایل افغانان بسر میبرد اگر چه مرا بدین شد که اکنون میرزا را قوت
مقاومت و قدرت منازعت نمانده مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران
کار دان آگاه داشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازید و وقت از دور میان سپاه
قرب معروض میداشتند که چون هوا رو باعتدال نهاده اگر رایات نصرت ارتفاع
نهضت باید و قبایل افغانان بتاخت و تاراج روند هر آینه مصلحت وقت خواهد بود و تا
این گروه بد اندیش که سرمایه فتنه و فساد اند تنبیه بر اصل تا بیند بصوب کابل توجه فرمودند
از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران که درین طوایف پنهان میگردد و اسباب تفرقه را آماده
میسازند بدست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر برکنده می آید حضرت جهانبانی
را این رای قوی تر نمود و این شق را مراجعت رجحان داده بیدرقه فتح و نصرت سوار سمند دولت
و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبایل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند
و جمعی از بهادران مشهور و تیغ گذاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد

خواق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را با تشلیق سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر کرده اند
و در آن شب مواعده بر وقتی داشت و راه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم در میان راه فرود
آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند و چون قبایل جابجا پراکنده فرود آمده بودند معلوم
نبود که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این راه هاشم علی قلیخان و بابا خواری که از جانب میرزا
کامران پیش ملک محمد مندراوری میرفتند بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا
استفسار نمودند که در کدام قبیله است هاشم علی بسیار در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در
آنجا بود نشان داد و بابا گفت او رسیده است نمیداند که چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و
من سرکرده میبرم در اول صبح صادق پیش روان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده به تاخت و تاراج
پرداختند و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند و زن و فرزند آن قوم فتنه نهاد را اسیر
کردند و در خیمه که میرزا بخواب رفته بود چندی از بهادران در آمدند و شاه قلیخان نارنجی از دیگران این
معنی است که در آمده آن خیمه من بودم و دو کس در ان خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگری
نمد استام خود را بیرون انداخت چون پرتو صبح در پرده دری آمد ظاهر شد که بدست افتاده یک
ملوکت که میرزا را با او رابطه نظری بود و میرزا بدر رفته بود و چندی از افغانان اوباش مثل شیخ
یوسف کررانی و ملک مسکنی و چندی دیگر بجنگ ایستادند و خاک رسوایی بر روزگار خود کرده رو بگریز
نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد و پیشتر از آنکه رایات اقبال برسد
فتحی چنان روی داد و میرزا الجوذ فرار بودن اختیار نموده متوجه هندوستان شد و چون خاطر
اشرف از تادیب اهل تمرد و شقیه ارباب فراغ یافت و بعنایت ایزدی فتح غریب که مقدمه فتوحات
تواند شد میسر آمد از این سرزمین ظفر آیین دو سه مقام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال
فرمودند و چون بیقین پیوست که میرزا الحال بسزا وار ناسپاسان حق ناشناس تواند بود
برآمده متوجه هندوستان شده است حضرت جهانبانی از آن منزل بسعادت کوچ فرموده
بباغ صفا که بهار چمن آرایش طرب فزای خواطر و صفابخش نگارستان بواطن
توان گفت بزم افروز جاه و جلال گشتند چون ایام شکوفه بود و آغاز کوکبه بهار
و طراوت خیابان و لطافت جویبار گلگشت صفا پرتو جمعی از مخصوصان را به اردوی

علیقلی

علیقلی اندرابی بدار الملک کابل فرستادند که آن شکوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را
باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس آورند تا بوسیله شمامه
بدایع نوبهار و مطالعه صحایف گلزار سبزه پرده شناخت نقشبند ازلی محرم گشته اساس شکر ممهد
دهند در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور رسیده ورود سعادت فرمودند و
آنحضرت شکر مواهب نامتناهی که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی است بجای آوردند و بعد از بسط بساط
انبساط و اظهار شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتی بدار الملک کابل نزول
اجلال فرمودند **توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع
آسمان بخشیدن** چون حضرت جهانبانی روز بروز لایحه رشد و کاردانی از ناصیه اقبال حضرت
شاهنشاهی در افزونی مییافتند و درینولا که زمان آسایش روزگار بود رای جهان آرای
بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباوه چمن خلافت را بظاهر روزی چند از خود جدا
تجویز فرمایند تا هم عیار بزرگی این گوهر والا گرفته آید و هم فراخی حوصله سپهر وسعت معلوم
کنان شود و هم در آداب فرمانروایی ورزش بهم رسد چه در هنگام صغر سن و آنگاه در ایام
جدایی آنکه در هوشمندی را پیش خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگان نماید و بزرگی خود را منظور
نداشته بعاجزان و مسکینان طریق نصفت و معدلت سپرد و بافضال معنوی اکتفا فرموده از دورباش
صوری ملول خاطر نباشد هر آینه آن ذات بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود و چون جلایل
صفات مذکوره از لوح پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه والای حضرت
شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند و اتکه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمام
ملازمان میرزا هندال درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند سر رشته سرانجام
جمیع مهمات صوری برای رزین خواجه مفوض بود و مدت شش ماه بآگاهی و شادمانی گذرانیدند
و چون پیدایی صورت و معنوی از ناصیه اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده
و خصال ستوده که در سلسله بزرگی از سالخوردان جهاندیده پدید نیاید از ان جوان بخت
فرخنده طالع بظهور می آمد و پیوسته نیت درست از حق پرستی گرد دلها میکشتند و هم
واره بگرد آوری پراکنده دلان سلسله صورت توجه عالی میگماشتند و پیوسته

در استرضای طایفه که در شهرستان تجرید تصرف عظیم داشتند در تهذیب اخلاق و شناخت
ایزد کمر اجتهاد دربسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از راحت و الم و مدح و ذم عالم یکسو
شده معامله خود را با یکتای بی همتا درست کرده اند آهنگ میفرمودند در غزنین در آن زمان بابا
بلاس از مجذوبان حق شناس مستغرق بحر شهود و دوام محو استغراق بوده در کنج عزلت و زاویه
خمول بسر میبرد دیگر ره بدین او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانه تقدیس پیشوای صورت
و معنی از سواطع پیشانی معامله نموده پادشاهی ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود و بشارتهای طول
بقا و مژدهای علو مراتب میداد و چون خاطر اقدس از سیر و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد
بموجب اشارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمستقر جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت
فرمودند و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته در کابل اشتغال بمهمات بودند و اوقات گرامی
تقسیم و توزیع فرموده لمحه از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند با وجود داد بخشی و
دلجویی شکسته دلان و سایر کاروبار سلطنت بملاحظه مزید شوق و انبساط سیر و شکار نیز توجه میداشتند
روزی بجدوره که موضعیست از مواضع دلکشای کابل برسم شکار سوار شده بودند بحسب تقدیر
از اسپ جدا شدند عضو مقدس آنحضرت آزردگی تمام دریافت از آنجا که هوشمندی قرین دولت خجسته و از
روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت ۱۱۶ اصدار یافت
فرمودند بعد دم میمنت آثار آن قدسی نژاد که جمیع ذرات در قدمش تعبیه نموده اند
عضو قدسی آنحضرت را کمال صحت و عافیت کرامت شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب کردن گردنکشان و لوای عزیمت افراختن بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران و مراجعت بکابل و دیگر سوانح

در زمستان اواخر سال نهصد و
پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش اراده مصمم گشت که آنحدود نسبت کابل قشلاقست
و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثر معلوی ضمیر جهانگشای
بود و بجهت خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی
را در این یورش دولت افزای چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت
فرمودند و طوایف افغانان متمرد تنبیه و تادیب شایسته یافتند و اموال و اسباب
بدست سپاه نصرت اقتران افتاد و اول قبیله که تاخت رفت قبیله افغانان عبد الرحمانی و آخر
افغانان برمزیدی بود و فتح شاه افغان که از حمق و نادانی کلان و انانی بر خود کرده در اضلال گمراهان
بود و از صدمات افواج قاهره پادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر میرفت و جمعی کثیر که از جلال
آباد متوجه موکب عالی بودند و جارستد جمیع اموال و اسباب او نصیبه این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخته
و در اثنای زد و گیر تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکر که سردار گروه گکران بود عرضداشت
او را آورده شرف بار عزت یافتند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان با محدودی آمده است
و مرا که هوای دولتخواهی در سرشت نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد اگر امید و مخیم
سرادقات اقبال گردد او را بشرف بساطبوس مشرف ساخته جهت تدارک جرایم گذشته ملازم
عتبه دولت گردانم و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده نماند که گکران از طوایف بسیارست و در میان
آب بهت و سند بوطن دارند در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم
کابل نسبت داشت آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان میگرفت و بعد از و ملک کلان پسر او
جانشین پدر شد و بعد از و پسر او پیر نام کلانی الوس خود یافت و بعد از و تاتار نام قبیله
خود شد و او را با شیر خان افغان و سلیمان پسرش منازعت عظیم روی داد و خود را از
منسوبان این دودمان میدانست و چه در زمانی که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید
علی الخصوص در جنگ راناسنگا جانفشانی نموده و او را دو پسر بود سلطان سارنگ
و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید و پسران سارنگ
کمالخان و کالخان گکر متابعتی نفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم جوکی
خان که از خدمتکاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نموده عرضداشت میرزا مشتمل
بر عجز و زبونیهای بیکرانه رسید محرر این مجموعه هوشمندی ابوالفضل که مباشر تسوید واقعات
این دودمان کرامت چون همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت پیرای حضرت شاهنشاهی
بسته و از جهت سیرابی تشنه لبان این داستان گرامی از آدم تا این دم که عهد ولیعهد عالمست
ارشد علیه این دودمان خلافت بتطفیل می آرد ذکر مجملی از ناکامی میرزا کامران و نزول مکافات یافتن او

از کردار خودش ناگزیرست اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندترست که امثال این امور
دران اندراج یابد اما برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرایست بر مسامع مستمعان
این سوانح عبرت که هر یکی ازان واعظ منابر قدسیست پوشیده نماند که چون میرزا کامران درین جنگ
گردش طالع شکست یافته در هزاران تک و پوی خود را از دست تیغ هزاران صف شکن خلاص ساخته
بدر رفت دیگر بخود قرار بودن نداد و از تباهی خود که نتیجه حق ناشناسیست با وجود چندین هزار ادبار
که همیشه هادی شاهراه سعادت تواند بود خود را بملازمت انجمن خدیو مهربان بسیار بخش نرسانید
و درین هنگام که بایستی گرد ندامت و پشیمانی بر چهره احوال او نشستی و بوسیله عجز و خجالت
خود را باستان بوس مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمودی از بخت واژگون متوجه هندوستان
شد که پیش سلیم خان پسر شیرخان که مغزان نخوت ذاتی از باده غفلت و سرجوش غرور آشفته
دماغ بود رفته کومک او با خود آورد سبحان الله چه غفلت این که بدشمن جانی خود رجوع کرده
که کار چنین دولت بزرگوار تباه سازد و خوار بیابخود قرار داده پیش آورد که خواهد بمددکاری
او باولی نعمت خود ستیزه کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا را بر آن آورد و با معدودی
راه هندوستان گرفت و از نواحی خیبر شاه بداغ خازن را پیش سلیم خان فرستاد
و او در حوالی قصبه بن از قصبات پنجاب بود فرستاده میرزا آنجا رسید و ادای رسالت
نمود سلیم خان انجام مرام میرزا را از حوصله خویش افزون دانسته مدارای پیش گرفت و جزوی
فوج مصحوب او روان ساخت و قرار داد که در حالتی که بوده اشتغال ورزند کومک از دنبال
میفرستم و جزوی تعیین میکنم هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش
سلیم خان روانه کرد بعد از درازی سخن که کوتهی ازان لایق چون میرزا بچهار کروهی رسید پیرآواز
خان و ملا عبدالله سلطانپوری و جمعی از امرا را باستقبال فرستاد و بر وجهی که لایق دشمنان
و سگان درگاه نباشد میرزای ناعاقبت اندیش آن وضع سر کرده افغانان را دریافت
همراهان میرزا بابا کوکه بود و ملا شفایی و بابا سعید قپچاق و شاه بداغ و عالم شاه
و رحمن قلی سلطان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد اسپ و تمرتاش و غالب خان
و ابدال کوکه و جمعی دیگر از اوباش فتنه ساز روزگار که نامهای ایشان نابرده به و چون

کرد

کردار حق ناشناسان و اندیشه کافر نعمتان بر صواب نیت و عاقبت وخیم دارد هرچه این
گروه را پیش آمد نتیجه اعمال ایشان بود میرزا از بدسلوکی این گروه بی دانش آزرده دل
و همواره در خلوت شاه بداغ را که بتحریص و ترغیب درآمدن کرده بود سرزنش کردی و چون سلیم خان
خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا که چشم نگاه میداشتند و پیوسته
اظهار رخصت میکرد و صورت نمی بست بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد باندیشه آنکه در
یکی از قلاع حصینه هندوستان مقید سازد میرزا از کومک مایوس و از رخصت ناامید
چون دانست که حال چیست اندیشه گریختن بخود قرار داد و جوکی خان را که از معتمدان میرزا
بود پیش راجه بکهو که در دوازده کروهی ماچهواره بود فرستاده در استخلاص و استعانت
زد و او فرستاده را بشایستگی پیش آمد بنای میرزا قرار داد روزی که سلیم خان از آب
ماچهواره گذشت میرزا در جامه خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته با بابا سعید قرار داد که
که تا زمان دراز چیزی می خوانده باشی تا مردم دانند که میرزا در خوابست و خود تغییر لباس
داده و برقع بر رو افکنده از طرف سراپرده برون رفته با من قرار داد شتافت و راجه
او را آنچنین لایق دید و چون خبر آمدن لشکر بتجسس میرزا شنید پیش راجه کهلور که در آن
نواحی محکمترین محال بود فرستاد و او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را
بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت و راجه جمو از دوراندیشهای زمین دارانه میرزا
نگذاشت که بولایت او در آید میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت شد و نزدیک
بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانان که اسپ جلاب
بودند بجانب کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکر را دید که شاید این
جماعه را بخود متفق ساخته کارها ساختی از پیش برد و او دولت خواهی درگاه منظور داشته
بلطایف الحیل میرزا پیش خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و میرزا
نیز چون علامات نومیدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریز
شتافته از راه احتیاط عرضه داشت چنانچه گزارش یافت ارسال
داشت و هرچند میرزا را تدبیرها انگیخت که شاید کار از رفته اندوزی

باخود متفق سازد صورت بست از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که معوقی نداشت و میرزا از عوات
این قوم وا زده ماند که خویش بدر رفتن او دشوار میدانست ناچار همت در برای این گروه بسته
روزگار میگذرانید و پیداست دولتی را که تائید ایزدی آرایش دهد و حمایت الهی نگاهبانی نماید
بدخواه تیره رای مراندیشه تباه که در حق او نماید خایب و خاسر گشته در نکال ابد فرو ماند
و هرچه آرزو کند و خود اندیشد زیان بیند و مصداق این حال احوال میرزا کامران است چنانچه
مجملی گزارش یافت و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش بدخشان
تا ولایت لگران مصمم شد و خواجه جلال الدین محمود را الجا است و حکومت ولایت کابل فرستاده
خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی
و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کامران
را بانجام رسانند و عالم را از شور و شر او ایمن سازند و چون اعلام نصرت اعتصام
بکهمرد رسید قاضی حامد را که قاضی اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایه
قدر او را بادراک بساطبوس سربلند گردانند و بمیرزا نصایح و مواعظ هوشمندانه گوید زنگ خلاف
و شقاق از آئینه دل او بزداید خاطر نشان سازد و بعد از آنکه رایات اقبال از آب سمند
عبور فرمود نشری از سلطان آدم بظهور رسید همانا که اندیشهای زمینداران ناصواب
پیرامون خاطر او گشت آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که سخنان دلاویز دلاسا نموده
بشرف ملازمت آورد و بمیرزا نیز سخنی چند که راهبر سعادت او بود رسانند و مکنونات ضمیر این
را از چهره حال تفرس نموده حقیقت جنایت سرایر او موضح دارد و منعم خان رفته کارنامه
دانش خود بظهور آورد و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا همراه خود گرفته
در نواحی پریاره بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت و آنحضرت را شب را زنده داشته
انجمن آرای عشرت شدند و میرزا کامران با وجود چندین جرایم که هر یکی را مستوجب عقوبت عظمی توان بود
مشمول انواع التفات شدند جمیع امرای دولتخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که
اگرچه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند که گناهان
بزرگ درگاه معلی طیلسان عفو پوشد اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که

ستیزه

ستیزه کار مردم آزار را بجزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهره سلامت عالمیان رفع
شود شایسته دوراندیشی و دوربینی آنست که آسایش ظاهری کمی را که بدخواه باشد بر آسایش چندین
خلایق که بشرف دولتخواهی اختصاص یافته باشد نگزینند اگرچه چندین خاطر شکسته دلان بملاحظه
واندمال جراحت سینه ریشان نقش فاسد ظالمی از نگارخانه عالم محو سازند دیوار معدلت را
چه اختلال خصوصا در ضمن این صلاح هزاران کار مندرج باشد هر آینه محو ساختن این صورت
بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود آنچه رکن آن نعمت و طغیان و فتنه
نشده است که بامید بهبود بارها بحال او پرداخته کرده را ناکرده را انگارند کار از اندازه گذشته است
و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلایق آنست که او را بملک عدم باید ساخت تا خلق
خدا از هزار گونه بلا نجات یابند و نامه اعمال او سیاه تر نگردد چه مدتی مدید میگذرد که از آشوب این
شر انگیز فتنه سرشت اموال خلایق در معرض نهب و غارت حادثات آمده و عرض و ناموس عالمیان
بباد فتنه رفته و جان چندین مردم خاک تباه گشته و جوهر اخلاص که زیور اعناق زمره خواص در غبار
آشوب ناامید شده اکنون صلاح وقت که اینچنین کسی را از چنگال وبال این عقوبات
خلاصی بخشیده خلایق را در ظل معدلت آسایش بخشید حضرت جهانبانی نظر بمصلحت مسبب الاسباب
انداخته در این امر اقدام نمیفرمودند که مبدع جهان آرا با وجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا
نماید البته مبتنی بر غرض و مصلحتی است و این مبارک مبنی بنصایح حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار برارتکاب ایمعنی نمیدادند و امرا باز از آنجا که انواع خون
ریزی و فتنه انگیزی ازان سفاک بیباک دیده بودند مکرر در مجلس خود اهتمام و اجتهاد نمودند
و درین باب استغاثه کرده بسجلات مفتیان مسجل و محضر باحتیاط اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت
مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند حضرت جهانبانی از آزارش میرزا کامران فرستادند
میرزا چون نامه اعمال و محضر مکافات افعال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این امرا
که امروز بر قتل مهر کرده اند هم ایشان مرا باین روز نشانده اند حضرت را عرق مهربانی بحرکت
آمده بگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدتی مدید
سر بگریبان تامل و تفکر داشتند عاقبت الامر بجهة مصلحت جمهور انام در حق او حکم خاص واقع شد او را

حکمت و

از نظر انداختند و بجهت این کار علی دوست باربیگی و سید محمد پکنه و غلام علی شش انگشت مأمور شدند
اینها بخیمه میرزا درآمدند میرزا استفسار کرد که بقصد کشتن من می آیید درساعت مشت کشیده دوید علی دوست
گفت میرزا آهسته باشید حکم بقتل نشده اضطراب از برای چیست بر مقتضای عدالت که شما پیش
ازین سید علی و جمعی دیگر را بی گناه نابینا ساخته بودید بچشم خود آن مکافات را ببینید میرزا که این
سخن شنید حکم آنحضرت را بدیده قبول کرده دراز کشید تا آنکه میل کشیدند هر دو چشم میرزا را کور ساختند
دل فتنه سرشت او بود از منیش معزول ساختند و این مخلصان فرمانبر جهت احتیاط نیشتر هم
بیشتر زدند میرزا بشکرانه جانبخشی دم نزد و آنحضرت از عطوفت ذاتی رقتها فرموده پیشتر
روان شدند و بسا سخنان بلند مهر افزای بر زبان حقیقت ترجمان گذرانیدند و این قضیه در آخر نهصد و
شصت بوقوع آمد و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه نیشتر یافته بود و میرزا هر روز
کس پیش منعمخان فرستاده که می خواهم بهر زبانی که دانی و بهر روشی که توانی بیک ملوک را
برای خدمت من از حضرت التماس کنی آنحضرت ملاحظه ملتمس میرزا مبذول داشته روانه
خدمتش ساختند و میرزا کمال توجهی که باو داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد
و این بیت خواند **شعر** هرچند که چشم برخت پرده کشیدست ° منت بخشی که بسی روی تو دیدست
و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس بتنبیه زمره بی راه جانوهه که سرکشی کرده بودند
مصروف داشتند و آن بی سعادتان که گردنکشی کردن ارادت را از قلاده اطاعت خلاص داشتند
و بیابان نفرت پیشه کارزار کرده بویرانه عدم آواره گشتند و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی
و جمعی دیگر بپایه شهادت سربلندی یافتند و چون خاطر از ینجهت جمع شد یورش کشمیر الهام گون
ضمیر اشراق تنویر بود مصمم گشت و امرا مصلحت وقت ندیدند و آنجا را بزندان تشبیه داده در مذمت
کشمیر سخنان میگفتند گرد ملال بر خاطر اقدس ازین یورش بازآمد درینوقت که از استماع طنطنه عساکر
اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان بهم آمده سلیمخان با استعداد فراوان متوجه پنجاب
و از هر طرف استعداد جنگ حال چنانچه باید و شاید بعمل میآورد اگر پیشتر رویم و لشکر افغان
نزدیک رسیده راه را گذاشته رفته بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر دیر
کشد و درین صورت اگر افغانان تنگه و راه سر و رها استحکام نمایند کار بکجا

بی انجام

بی انجامد لایق دولت آنست که از اندیشه این یورش بگذرند و چون اهل نفاق از میان دور شده اند
متوجه دار الملک کابل شد و بر اصل تهیه جنگ نموده قدم همت در رکاب نصرت درآورند و بمدد دولت
اقبال روزافزون بآسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآرند آنحضرت بعد از استماع این
سخنان اصلا گوش بر گفتارش و مصلحت بینی گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی را جهت
حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرموده خود عنان عزیمت کشمیر معطوف
داشتند میخواستند که نهضت فرمایند بدآموزی امرای سوداگر مزاج که جز بر منفعت خود نظر نینداختند
اکثر ملازمان و سپاهیان امرا صاحبان خود را گذاشته متوجه کابل شدند و در ملازمت حضرت غیر از
اشخاص امرا دیگر کسی نماند ازین حرکت شنیع که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود جمعیت آباد
خاطر اشرف متفرق گشت و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را نگاه دارند
و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند قصه یوسف
صدیق برآمد و از رخصت یافتهای سخن که در ملازمت بودند هر کدام در تعبیر این سخنی میگفتند و تاملی داشتند
خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر گفته اند که حکم چاه و زندان دارد راست
بوده است چه قصه یوسف ازین هر دو معنی مخبر است روشن چون بی اتفاقی همراهان بوضوح پیوست
بی اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند و چون کنار دریای سند مخیم اقبال
شد میرزا کامران التماس صحبت نمود و چون درینوقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر
جهان آرای بود مرخص ساخته شبی که رخصت میفرمودند از آنجا که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوش
نماست با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و
مراسم احترام اول این بیت خواند **نظم** کلاه گوشه درویش بر فلک ساید ° که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر او °
و بعد از آن این بیت بر زبان میرزا رفت **بیت** جانم از تو هرچه رسد جای منت است ° گر ناوک جفاست وگر خنجر ستم °
اگرچه مبنی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریافت که از شکایت لبریزست آنحضرت که جهان
کرامی و مهربانی بود و بدینها ملحوظ نداشته رقتها فرمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار
و الخفیات آگاه است که این کار نه باختیار من واقع شده بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت
نسبت بمن پیشتر ازین شدی که میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازه کس °

خود و مقدار مراحم خسروانی دریافت و در مقام نیازمندی و شرمندگی در آمده از حاجی یوسف پرسید
که در اینجا در چه حال نشسته اند حاضران مجلس عالی را نام گرفت تردی بیک خان و منعم خان و بابوس بیک و بو
خواجه حسین مروی و میر عبد الحی و میر عبد الله و خنجر بیک و عارف بیک میرزا الغ یاران همه گواه باشید
که من اگر بینایی خود داشتمی در چنین وقت شریف که آنحضرت تشریف دارند تجمل کردمی اما یقین است
که مرا استحقاق هلاک بود جانبخشی کرده رخصت سفر حجاز میفرمایند بر تفضل و منت آنحضرت هزار شکر
بجای می آورم که هنوز بقدر جرم و بدعهدی من مکافات ننموده اند بعد از آن بسفارش فرزندان
خود پرداخت و آنحضرت بگشاده رویی و خوشخویی قبول نمودند و میرزا را مشمول عنایت
پادشاهانه ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اظهار رقت کنند خود را
حفظ میکرد همین که حضرت متوجه دولتخانه شدند میرزا های های گریست روز دیگر حکم شد که هر که از
ملازمان میرزا اگر همراه میرفته باشد منع نیست درین تنهایی همراهی نماید هیچکس اقدام ننمود و آنانکه لاف
دوستی میرزا میزدند ترک آشنایی کردند چلمه کوکه که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی خطاب
خان عالم یافته رخصت همراهی را حرف کار ولی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای
خود گفته آید ایستاده بود و در سلک سرپچی آنحضرت و منظور عواطف خسروانی بود حضرت
جهانبانی فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا میرود بایستی پیش ما می باشد با وجود سبق خدمت درگاه
و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداری بر لذت صوری مقدم شناخته بعرض رسانید که لایق
بحال خود چنان می بینم که درین تاریک روزهای بینوایی و تیره شبهای تنهایی در خدمت میرزا
باشم آنحضرت که در محک آدم شناسی و میزان حقیقت سنجی بودند حرف وفاداری او را بغایت
پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود رخصت دادند و آنچه در نقد و جنس برای
اخراجات سفر میرزا او آریافته بود حواله او نموده پیش میرزا فرستادند و یک طوق بان نسبتی
که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسیده و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسند آمد و
با قبول صورتی که داشت مردود نظرها شد و میرزا از راه دریای سند بتته رفت و از انجا به
مقصد شتافت و سه حج دریافت و در یازدهم ماه ذی الحجه در سال نهصد و شصت و چهار به
گویان اجابت دعوت حق نموده محل عدم بست چون سلسله سخن میرزا کامران

درهم نوردیدن آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که چون موضع بگرام که بپشاور شهرت
دارد مورد خیام نصرت شد قلعه آنجا را افغانان بعنف ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه
را تعمیر نموده جمعی را از دولتخواهان گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند که سرانجام این قلعه
مقدمه فتح هندوستان است و امرا که مشتاق کابل بودند نمیخواستند که بهیچوجه در اینجا توقف
واقع شود و حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین گماشته در اندک فرصتی آن قلعه سعادت
اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میربر بحکم عالی مرحلها را بجمیع امرا قسمت نموده برودی
صورت اهتمام پذیرفت سکندر خان اوزبک را آنجا گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه
کابل شدند و بعد از آن افغانان هجوم عظیم بر آن قلعه آوردند و سکندر خان داد مردانگی و قلعه
داری داد و افغانان بی بهره و پریشان گشتند و چون اوایل سال نهصد و شصت و یک
کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز
یافته مبارکبادیها فرمودند آنحضرت بر زبان مخدرات تتق عصمت بشرف ملا اقدس انداختند که مبارکبادی
آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود نیست اما قضیه میرزا کامران مبارکباد دارد که بدست خود قصد چشم
خود کرده ایم و با اولیای دولت ما منشیر عطوفت شرف صدور یافت و بعبد الرشید خان حاکم کاشغر
که پیوسته ذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال نوشته مصحوب
کاروان روان ساختند و در همین ایام که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرمودند و ملاحظه
و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه
پانزدهم الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از شبستان معلی ماه جوجک
بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت او را محمد حکیم نام نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را
ابوالمعالی و بعضی ابوالفضایل یافته بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی
و مسرت کشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی از مقدسه دودمان عصمت
جانشین مهین جوجوق میرزای خوارزمی فرزند بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم نهادند و
بزودی آهنگ عالم قدس نمود نظم بود برقی ز نیسان کرم ه زادن و مردنش بهم نزدیک توجه موکب
مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتهیه اردو مراجعت بدولت و اقبال در عنفوان زمستان آیین

سال لجهة آنکه جمعی ارفته اند و از آن جانب بیرامخان خانخانان خبر واقع بمواقف عرض حضرت جهانبانی
رسانیده بود و بعزم رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند و حکومت کابل
را بعلیقلیخان اندرابی تفویض فرمودند و نور پرور دیده ایزدی قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت
شاهنشاهی تا غزنین بمتابعت تشریف سعادت ارزانی داشتند و وکلای آنحضرت که منظم مهمات
غزنین بودند بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن
تازه نهال حدیقه اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند
بیرامخان که خلعت سعادت تشریف طراز ارادت داشت موکب گرامی پادشاهی را از عظمتهای عظمی
داشته آداب شکر بجای آورده با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بدو فرسخی قندهار بموضع شور
اندام بشرف زمین بوس سربلندی یافت و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گوشزد انداز صدق پیوسته آمده
و در ساعت مسعود قندهار را از فر موکب عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای دلکش
ترتیب یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابو المعالی و منعم خان و خضر خواجه خان
و محب علیخان میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد اخته بیگی و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت
خواجه حسین مروی و ملا عبد الباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان
در آداب خدمتکاری و لوازم نیازمندی دقیقه فرو نگذاشت و تمام زمستان در قندهار بعیش
و عشرت گذشت و درین مدت آنچه بجهه سرکار خاصه پادشاهی درکار بوده بود همه را بیرامخان
سرانجام نموده منت بر جان خود میداشت و جمیع ملازمان درگاه را بمنازل نوکران خود فرود آورده
لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود و همیشه حضرت جهانبانی در آن
چندگاه در تنزهات حسی و عقلی و تطرفات صوری و معنوی بوده التذاذ می گرفتند
و همواره بزم آرای خاطر پر عشق و عشرت بهای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان
و کلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت می نمودند و از حالات و مقامات ایشان
استفاضات رو میداد و از آنجمله بصحبت مولانا زین الدین محمود کمانگر
که از مبارزان سرکشی نفس اماره بود میرسیدند و کلمات مرشدیه از طرفین مذکور
میشد و اشارات و بشارات بحصول مهمات و مرادات عاجله و آجله

می

می گرفتند و خواجه غازی که برسالت ایران رفته بود و پیشتر از قدوم موکب عالی با تحف
و هدایا بقندهار آمده بود بشرف ملازمت سربلند گشت و از یگونه خدمتی بمنصب اشراف دیوان
امتیاز یافت و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالی مشرف
شد و مهتر قرا که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود
و عریضه عقیدت بنظر اقدس در آورده مشمول جلایل التفات شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط
خاطر در نواحی شور اندام طرح شکار قمرغه افکندند و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد
و تفاؤل بصید مرادات گرفتند و از قضایای ناملایم که در قندهار سانح شد کشته شدن شیر علی
بیک بود بدست شاه ابو المعالی و مجملی ازین سانحه آنکه در آن نزدیکی کرده بود و شاه ابو المعالی
شیر علی بیگ پدر بقار بیگ میر شکاری برخصت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت
بدست باده تعصب و مدهوش جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دایره اعتدال برون
نهاده بدمستیها کردی و از آنجا که تعصب جنگ اهل خروج دماغ عقیدت او را پریشان ساخته
بود کمر را در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این رافضی را خواهم کشت و آن
حضرت از توجهی که داشتند این را مطایبه پنداشتند التفات نمیفرمودند تا آنکه شبی آن بد
مست باده تعصب قصد آن بیگناه کرده و خون آن مراد بخاک ریخت و آنحضرت را
بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاص مجازی که با محبوبت آنحضرت را از مجازات
آن تباه کردار متقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرامخان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن
شد که بر جاده اطاعت و نیکو بندگی ثابت قدمست بخشش قندهار را که مکنون ضمیر عطابخش
آن بود که به منعم خان مرحمت شود از آن اندیشه عنان گردانیده به بیرامخان مستقیم
داشتند و زمین داور را از خواجه معظم تغییر فرموده به بهادر خان برادر علی
قلی خان عنایت فرمودند و چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت
بنیت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرام خان رخصت یافت
که سرانجام این یورش نموده بروزین وقتی خود را بموکب والا رساند و ولی
بیگ و حاجی محمد سیستانی را که همواره مردم از ایشان بخانخانان نقل کرده اسباب
شورش فراهم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند و نزدیک بغزنین حضرت

شاهنشاهی نور پرور و سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرموده بنوید قران السعدین اعظم
یافت و محمد قلیخان برلاس و آلمه خان و جمعی دیگر بشرف ملازمت استسعاد یافتند و در اواخر سال
نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدوم والای آن فرمانروای زمان و سعادت
بخش زمین و آسمان گرفت دران ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی پایه امتیاز بلند
ساختند اگرچه نظر برسم و عادت این نام بران برگماشتند اما در معنی آن پیر اطفل و ابجد خوان
دانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند منعم خان آداب شکر این عطیه عظمی بجا
آورده جشنی دلکش آراسته گرد و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسباب نشاط و اعتبار خود را
سرانجام داد و درین سال الغ بیگ سبه ملین سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و
هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد و آنحضرت بوسته بلوازم داد و دهش پرداخته
در سرانجام یورش هندوستان بودند در اثنای این اندیشه جهانگشا یکی از درویشان
که بولایت اشتهار داشت جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند
که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفأل گرفتیم چه زبانزد عوام شده که ترکستان سر و خراسان
سینه و هندوستان پایست و فرمودند که این تفأل نیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و آن
چنین است که دران سال از ماوراء النهر بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور
باندخود رسید سکی اتانام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت
حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده اند درویش سینه گوسفند را برسم ما حضر آورده
پیش آنحضرت گذاشته است آنحضرت بمقربان بساط عزت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح خراسان
تفأل گرفتیم چه خراسان را سینه زمین گفته اند و دوم عید رمضان بود که بیرام خان بشرف
ملازمت استسعاد یافت و آنحضرت بجهة مزید انبساط و فرط خوشنودی که با و داشتند مراسم
عید را اعاده فرموده دلکشتر از عید ترتیب فرمودند و درین روز بهجت افروز که عیار چابک
سواران و بادپیمایان و تیراندازان موشکاف میگرفتند آن شهسوار میدان اقبال نونهال
بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را
بقبق اندازی مشغول دارند و تیزدستی و تیراندازان خود را برظاهر بینان هویدا ساخته

صورت

صورت پرستان عالم جسمانی شاهراه عقیدت خوانند و قیاول قبق را که کاردانان تجربه کار
در زدن آن عاجز بودند نشانه تیر توجه ساخته عقد گوی زرین را بخدنگ موشکاف دوختند از وقوع
این امر غریب از حاضران بارگاه عزت برآمد امثال این امور در دیده ظاهربین بدیع نماید اما آنان را
که با بخت بیدار بدیع معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو عالم می نمایند از دیده امثال این
امور چه تعجب آنکه معدن بوالعجبهای معنی باشد از ظهور عجایب صوری چه قدر کار باشد و بیرام
خان درباب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض
اقدس رسانیده این مطلع ازین قصیده است **بیت** عقد گلگون نمود خدنگ تو از کمال ۞ گرد از
هلال صورت پروین شهاب کمال ۞ و درهمین ایام انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر
اولیای دولت جلوه میداد عرایض ارباب اخلاص از هندوستان آمد و خبر گذشتن سلیم خان
و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید **مجملی از سوانح و حوادث هندوستان**
در ایام هرج و مرج روی نمود چون رشته کلام باینجا کشید ناگزیر است واقعه نویس آنست که
برسم اجمال احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ گذارش یابد تا نخل رسان انجمن معنی را حالت
منتظره در پیش نماید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول نهصد و پنجاه
دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزدهم روز بتغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده
بعدم خانه شتافت پسر خرد او سلیم خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت
سال و دو ماه و هشت روز نکنامی رایت میمونه لختی اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان
خواصخان پرداخت او از غلامان شیرخان بود و با مطراری و گربزی و تصرف کردن اموال
مردم و اندوختهای عالم را آبادی و اسافل داده درخاطر کرده عوام بولایت خود را مشهور
ساخته بود و چون مخالفت با آقای خود هر چند او باطل باشد میمنت ندارد ارباب خلاف را
کار بجایی رسید و زمان با طبقه نیازیان که ایالت پنجاب داشتند در کرده آن مردم هیبت
خان افغان بود زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر درهلاکوک فرو
رفتند و شطری اوقات بنزاع طبقه گکران مشغول بود و چون این طایفه از ملازمان این طبقه
متغلبه بودند و تیر دم از دولتخواهی این دودمان میزدند کاری نساخت و دستی بر ایشان

یافت و بنای قلعه رهتاس که اساس شیرخان نهاده بود باتمام رسانید و در میان جبال سوالک
فال بجود زده نامی و بناهای نگاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد و زمانی دراز از اوباش افاغنه در مبادی
خود متوهم شده در قلعه گوالیار بسر میبرد و اگرچه با رعیت سلوک نیکو میکرد اما سپاهی را
بغایت آزرده میداشت و بتاریخ هشت و دوم ذی قعده نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که
در یکی از اعضای سفلی از انصباب ماده حاده روییده بود درخت هستی بربست بوصیت او فیروز
خان نامی پسر او که خردسال بود جانشین شده و بعد از چند روز مبارزخان که خالوی این فیروزخان
بود این بی گناه را بزاویه عدم فرستاده خود دم حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد و او
او پسر نظام خان که برادر خرد شیرخان مذکور است بود از غرایب آنکه این نظام را یک پسر و سه
دختر بود پسر بحکومت رسیده و شوهر آن سه دختر بپایه ایالت رسیده اعلا یافتند یکی سلیم خان
مذکور بود دوم دیگری سکندر سور و دیگری ابراهیم سور که احوال این دو برسم اجمال مذکور خواهد شد
و همو که از بدگویی و بداندیشی و سعادت در مزاج روسای جهان که متفحص احوال جهانیان میباشند
خوش می آید بمرتبه که آن خوش آمدن عیوب بدنهادی و شرارت ذاتی را از نظر دوربینان
می پوشد از بادیه ادنی بمدارج علیا رسیده بود و کمالات این ستم پیشه را که پیوسته ملهو
لعب و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان
پدید آمد و سخن بانجا کشید که شمه مجملی از احوال همیوی مذکور بیان را شاداب کردن مناسب مینماید
ای جویای بدایع قدرت الهی نظری دور انداز و عبرتی از احوال همیوی مذکور بیان را شاداب کردن
او نظاهر نه حسب داشت و نه نسبت نه از صورت بهره و از سیرت نصیبه همانا که سیرت بچون او را
بجهه کمال معنوی که از دیده دوربین بالغ نظران روزگار پوشیده بود بپایه بلند رسید یا بواسطه
سزا دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت آن بدقیافه که نه قدر او را از اندیشه در ربوات
که از قصبات میوات در زمره بقالان فرومایه مسلک بود و از روی نسب در جماعه دهوسر که
فرودترین طایفه بقالان هندوستان انتظام داشت در پیش کوچه بازاران پی نمکی
نمک شور فروختی تا آنکه بلطایف الحیل خود را در سلک بقالان سرکار سلیم خان که اندکی از
احوال او گذارش یافت و بکارنامهای گزیرت رفته بسلیم خان خود را بدگویی و کاردانی

روشناس

روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت پیوسته مردم را در بلا انداختی بظاهر وانمودی که برای صاحب
خود دولت خواهی میکنم و بباطن برای خود باز از اخذ و جر گرم میداشت و خانه خود را از مال مظلومان
می آراست حاشا حاشا که برای آقای خود اسباب وبال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود
می زد اینجا بزرگان دینی را بسیار خطائی افتد چه این گروه فراوان مشغله چون جویای احوال مردمند
بر ذواتان سخن چین را چه برای دانستن احوال مخفیه مردم و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش
خود جای میدهند اگرچه عهدی در باطن خود میکنند که بوسیله سخنان اینها قصد عرض و ناموس
مردم نیک اندیش دولت خواه نشود اما این طایفه ظاهرآرای خراب باطن اوقات را دریافته
برای فایده خود بچرب زبانی قصد دولت خواهان مینمایند و این طبقه علیا جاها بواسطه افزونی
مشاغل از آن عهد غافل شده بگفت و گوی این بدنهادان که فرصتی از کمال غلط نمایی در خاطر
سلیم خان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخلی پیدا کرد و چون پیمانه عمر سلیم خان پرشد
و نوبت ریاست بدکاران هندوستان بمبارزخان مذکور که پسر عم سلیم خان بوده قرار گرفت
این مرد راینجا از کار جهان یافته جمیع کارخانه حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید و
از مبارزخان که در افواه و السنه بعدلی اشتهار دارد جز نامی نماند نصب و عزل داد و ستد از
پیش خود گرفت و از دور پنجاه که داشت جز این شیرخان و سلیم خان و فیل خانه اینها را بدست
آورد در پراگنده ساختن اندوختهای افغانان دست دراز کرد و از بدنهادی پست فطرت
نامعامله فهمی او را پرستش فزونی رواج کار او سعی میکردند روزی چند بخطاب نسبت رای سر
نخوت برافراخت و لختی اسم راجگی دانسته بهم نامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهی
مغزی و کوته حوصلگی نام بزرگان بر خود بست و از دوراندیشی نام سلطنت بر عدل ابقا نموده
با مخالفان او محاربات عظیم کرد و از جرات و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمد و کارنامهای
شگرف در هر قسم یکی را از ظهور رسیوست و شجاعت و کار سرکردن زبان زد مردم شد
تا آنکه رفته رفته کار او بجایی کشید که روی جرات و جلادت بموکب عالی حضرت شاهنشاهی
آورد و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادانست عیار این قلب گرفته
آمد و بانوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او فرونشست چنانچه بجای خود گذارش

آن بد دولت خواهان [illegible] و در انتها [illegible] و [illegible] بدنامی درو نهاد

بجای

ظلمت وجود او فرو نشست چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و چون از هزار یکی از احوال
خسران مآل هیمو گفته آمد اکنون بشرح تتمهٔ احوال هندوستان میپردازد که چون مهمات خلق به
مبارز خان مذکور قرار یافت کار هندوستان از آنچه بود بیشتر مختل شد الحق این مدبر بی پیر در انتظام اسباب
روزگار سلیقه موافق داشت حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را بسر برد و کرد نداکرای این
دو کس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض
می شد و اهتمام سرحدها به پسر او نامزد می بود هرآینه خیر آخر حرمانی گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته
زندگانی که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند یافتندی اینچنان کارکنان را اینچنین کارفرمایی بایستی و
ریاست عامه که بچنین حرام نمکی بدست آید دانایان کارشناس زیستن چنان را ابتر کمتر از مردن دانسته
جهان جهان نفرین نثار میمانید و بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارز خان آنچه از
ظهور کرد کس مکناد احمد خان سور زنهٔ سلیم خان که ریاست پنجاب باهتمام او بود مدعی فرمانروایی
شده خویشتن را سکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت قریب بشیر خان داشت و حاکم بنگاله بود سر
بریاست عامه برافراخت و ابراهیم خان سور را هم به نسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد
و شجاعت خان که بسجاول خان در السنهٔ عوام اشتهار داشت در مالوه سر خودسری بلند کرد و آتش
افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب گشت و سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده قصد
دار الخلافه آگره کرد و مبارز خان و ابراهیم نیز بهمین اراده برآمدند آخر بر وبال یاری هیمو مبارز خان
و شرق رویه را شتافت و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست ابراهیم شکست
یافته بکوشه بدر رفت و پدر او غازی خان سور که بر ولایت بیانه تسلط داشت بقلعه رفته متحصن شد و کار
سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای گنگ بتصرف در آمد و لشکر فراوان فراهم آورده بمحاربت
که بشرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید درین هنگام
سلطنه توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه
شد و تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعیین نمود و محمد خان حاکم بنگاله قصد
دفع مبارز خان و سایر مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان در حدود چهپرکته بعد از چندین
سه گذشت محاربهٔ عظیم روی داد و قضا را محمد خان درگذشت و خزاین شیر خان بدست

بدست هیمو افتاد و او در تمتعات جسمانی و مستلزمات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا
گرفت و درین میان او را با ابراهیم مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد و همه جا غالب آمد
با وجود آنکه سواری اسب نمیدانست و همواره او را بر صندوق فیل بار کرده میبردند بوسیلهٔ خزاین جهانی
که داشت زرهای مفت بدست افتاده را بی تحاشی صرف میکرد و کارهای شگرف که در اندیشهٔ او
نگنجد بپیش میبرد و چون در حوالی آگره سکندر را استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد
خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و خود را سلطان جلال الدین ملقب
ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت و مبارز خان و هیمو قصد بنگاله داشتند شطری از اوقات
بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند و تفصیل این سوانح کرای گفتن نکند در نهانخانهٔ اجمال که داشته
مقصود اصلی میرود **یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن**
بیامن دولت روزافزون شاهنشاهی بر منظران بدایع آثار و مستمعان جلایل اخبار پوشیده نماند
که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب آن مرز امن و امان که اندکی بر فرو ایا
گذارش یافت بمسامع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید یورش هندوستان که
در مکامن ضمیر پیش بین بتصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع محذرات تتق عصمت او
دار الملک کابل بحمایت ایزدی سپرده و شاه ولی بیگ اول بیگی را اتکهٔ میرزا محمد حکیم ساخته در
خدمت گذاشتند و خدمات حضرت و مهمات صوبهٔ کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده در
اواسط ذی حجه سنه نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر که حرکات افلاک آن اقتضا
نماید و نظرات کواکب بدان مباهات کنند عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان
معطوف میفرمودند و آن نور پرور ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عنصری آنحضرت در آن
هنگام سعادت برای دوازده سال و هشتماه بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطه
احصا افزون مقدمهٔ جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته با دیای اقبال بجولان در آوردند در
روز توجه عالی بدیوان لسان الغیب ترک و تفأل جستند چون امری عظیم از پردهٔ غیب و جلباب
خفا جلوهٔ ظهور مینماید مبادی این بشارت از افق آفاق بهزار زبان طبل آوازه میکردند
از الجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر صفحهٔ ازلی کرسی نوشت پیشانی دولت تو آمد شد

عنوانی منشور فتح نموده که بیت دولت از مرغ همایون طلب و سایه او ه زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود
اگرچه خودمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی بشارتی
شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شده اما دوربینان بارگاه دانش محوای این نظم بدیع
را نوید خلافت کبری و مژده سلطنت عظمی حضرت شاهنشاهی دریافته بود در انتظار طیران علو این
طایر قدسی اقامت فرمودند حضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقی عنایت الهی و استمساک بحبل
المتین بشارت آسمانی نموده اند باندکی از مردم که به هزار نکشند بمعاضدت بسیاری از جنود
غیبی که از شمار محاسبان عقول نگنجد نهضت فرمودند بیرام خان استحکام بعضی از مهمات پادشاهی
و سامان یراق خود رخصت یافته بدار الملک کابل ماندند و حضرت جهانبانی از جلال آباد بآیین عیش و
عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند دویم محرم سال نهصد و شصت و دو عرصه بگرام مضرب
خیام اقبال است شد سکندر خان اوزبک که خدمات پسندیده کرده بود مورد جلایل عنایات گشت
و درآن روز بمنصب خانی امتیاز یافت و پنجم صفر این سال دریای سند که بنیلاب مشهور است که
مستقر رایات نصرت شد و سه روز درین منزل خاطرکش مقام بود و درین مرحله عرض آرای
بیرام خان از کابل آمده سعادت بساطبوس دریافت و در همان روز مبشران اقبال نوید دولت
آوردند تاتار خان کاسی که با لشکر گران بحراست رهتاس متعین بود با وجود استعداد قلعه داری
و استحکام قلعه بمجرد شنیدن نطفه ارتفاع رایات نصرت بجد و دست و پای ثبات از جای داده
فرار اختیار کرده است و آنحضرت نظر بنیکو خدمتیهای قدیم و جدید سلطان آدم گکهر منشور عاطفت
فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند نداشت عذر زمین دارانه
آورده عرضه داشت که با سکندر عهدی شده است و پسر مرا لشکر تمام همراه خود برده اگر من
دولت زمین بوس دریابم هم نقض کرده باشم و هم پسر مرا بیم هلاکت است اولیای دولت بموقف
عرض رسانیدند که مناسب آن مینماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول فکر او کرده پیشتر نهضت
فرمایند که خودسری چنین را درمیان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دور است آنحضرت که معدن مروت
و فتوت بودند فرمودند چون از قدیم این سلسله جان عقیدت و اطاعت بوده است و مجددا خدمتی
شایسته چنانچه نسبا بجا گذارش یافت بظهور آورده درین وقت تنبیه او لایق دولت روز

افزون نمیدانم خصوصیت که در ملایمت و معذرت میزند و چون مواکب عالی بسطوت تمام دریای
سند را عبور فرمود افغانان که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان شده هر کدام راه بجایی
کشید و موکب عالی بتایید اقبال متوجه پیش شد هر روز جای دلکش و سرزمین نشاط بخش پی سپر آمد
و بلاد و قریات در ظل عدالت آمده لذت آرامش و مسرت آسایش در می یافت و چون سخن باینجا
رسید بیشتر از سوانح اسامی بعضی همراهان رکاب نصرت اعتصام که بقرب منزلت و علو مرتبت اختصاص
داشتند نوشته میشود بیرام خان بادشاه ابو المعالی خضر خواجه خان تردی بیگ خان خضر خان هزاره
عبد الله خان اوزبک میرزا عبد الله مصاحب بیگ علی قلی خان شیبانی محمد قلی خان برلاس
خواجه معظم علی قلی خان اندرابی حیدر محمد آخته بیگی بابوس بیگ اسمعیل بیگ دولدی
میرزا حسن خان میرزا نجات محمد خان جلایر سلطان حسین قنقوق سلطان محمد امین دیوانه
شاه قلی نارنجی تولک خان کاکر علی خان باقی بیگ تمرتاش بیگی لعل خان بدخشی بیگ محمد
آخته بیگی خواجه بادشاه مریض کچک خواجه عبد الباری خواجه عبد الله میر معین میر غنی شاه
فخر الدین میر حسن داعی خواجه حسین مروی میر عبد الحی میر عبد الله قانونی خنجر بیگ عارف بیگ
خواجه عبد الصمد میر سید علی ملا عبد القادر ملا الیاس اردبیلی شیخ ابو القاسم جرجانی مولانا
عبد الباقی افضل خان میر بخشی خواجه عبد المجید دیوان اشرف خان میر منشی قاسم مخلص خواجه
عطاء الله دیوان بیوتات خواجه ابو القاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی
خواجه امین الدین محمود ملک مختار و چون موکب جهان آرای بحدود قصبه سعادت پیوند کلانور
رسید شهاب الدین محمود احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند که رؤس منابر
و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب باب فتنه و فساد منشور نجات
جاودانی کرامت نمایند و بیرام خان و تردی بیگ خان و اسکندر خان و خضر خواجه هزاره و اسمعیل بیگ
دولدی و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان پنج بهیه کرده در قصبه هریانه اقامت داشت رخصت فرمودند
و خود بتایید اقبال متوجه لاهور شدند و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان
بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهی
شرف اختصاص یافتند و دوم ربیع الثانی این سال بلده فاخره لاهور که در خصب معنی

سواد اعظم هندوستانست بقدوم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طبقات انام و اصناف
خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود که عمری بر شاهراه امید انتظار آن داشتند رسیده بودند
و اواخر این ماه خبر آمد که شهباز خان نام افغانی جمعی انبوه افغانان را متفق ساخته در دیپالپور اندیشهای
فاسد بخود راه میدهد حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلیخان شیبانی و بیلی قلی خان
اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی از یکههای کار طلب را بآن صوب فرستادند لشکر اقبال بافغانان
رسیده معرکه مصاف را گرم ساخت و از طرفین بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند
و کار بر سید زاده ابوالمعالی که بمستی دنیا و غرور حسن مستغنی داشت تنگ شده بود که علی
قلیخان و یکههای صف شکن بتکیه بر اقبال روزافزون نموده در دلاوری و جان افشانی کارنامها بتقدیم
رسانیدند و گروه متغلبه را شکست داده و بسیاری را از آن مجمع بخاک نیستی برابر ساختند
و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند نمایان سخن آن می خواهد
که مقصود را انجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قرین عساکر اقبال که باتالیقی بیرام خان تعیین
یافته بود نوشته قلم وقایع نگار گردد بر متفحصان سوانح تقدیر مخفی نماند که چون بیرام خان
نزدیک پرگنه هریانه رسید نصیب خان اندک جنگی در حوز حوصله خود کرده فرار اختیار نمود
و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد و عیال آنها بتمام گرفتار شدند
بیرام خان بواسطه نذری که از حضرت جهانبانی شنیده بود چون بتاییدات الهی فتح هندوستان
میسر گردد واقع شود بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم در نیاید خود سوار شده عیال
افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان ساخته پیش نصیب خان فرستاد و از حصول این فتح
که مقدمه فتوح بی اندازه تواند بود تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر نفایس غنایم را مصحوب
عرضه داشت خود بدرگاه جهانبانی فرستاد و شکر این نعمت کما ینبغی بجای آورده از انجا روانه
پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند و بواسطه منازعتی
که در میان لشکر نصرت بود بدید آمد اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر
بردند و اندکی از آن سر گذشت آنست که تردی بیگ خان میخواست پیشتر رفته با فغانان گریخته
خود را برساند بیرام خان صلاح در آن ندیده رخصت نمیداد تردی بیگ خان

بلجة

بلجة ایمنی بالتو خان را پیش بیرام خان فرستاد که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند بالتو خان
آمده پیغام گزاری نموده خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامی چند داد بالتو خان بجوابها
سخت گفت خواجه شمشیر انداخت که بدست بالتو خان رسید چون این خبر بمسامع علیه پیوست
منشور فصیح نگارش فرمودند تمامی سخن را حواله بتقریر افضل خان نمودند او رفته آن لطایف کلمات و نصایح
هوش افزای پادشاهی را بامرا رسانید و الحق صلاح و فراهم آورده و بیرام خان در جلندر طرح
اقامت انداخت و هر کدام را پرگنهای نواحی جدا ساخته جابجا تعیین نمود و سکندر خان چون بجا
حیواره نام مرز و کشت از انجا رفته و قابو خیال کرده پیشتر روانه شده و سهرند را بتصرف خود در آورد
و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک
و جمعی کثیر از لشکر افغان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند بودن را اصلاح حال ندانسته
بجالندر آمد بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال کرده بر آشفت بالیستی پای ثبات و مردانگی
را محکم ساخته در حراست سهرند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد و بعد از آن گفت و گوی بسیار امرای
عظام اعتصام بفتراک اقبال ابد پیوند پادشاهی نموده از جلندر پیشتر روان شدند چون بحدود
ماحیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند
چون موسم باران نزدیک رسید لایق دولت آنست که گذرها را استحکام داده اتفاق نزول افغانان
توقف نماییم چون شدت باران سپری شود هوا و باعتدال آید از آب بگذریم بیرام خان و جمعی از
دوربینان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده بجا آورده آخر تبعی ملا پیر محمد
و محمد قاسم خان نیشاپوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود و تردی بیگ
خان و سایر امرا از آب گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد غول بشجاعت و اخلاص بیرام خان استحکام
یافت و سرداری برانغار بخضر خان هزاره مقرر شد و جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندر خان
با جمعی از تیر دستان جان نثار همراه ولی معین شد از انجا که نیت شهریار جهان بر آیین عدالت
و سایر مرضیات الهی مقصور بود کار منتسبان والا روز بروز در فتح و نصرت افزون گرفت افغانان
که لشکر منصور را گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکری فراوان از راه مبارزت رسیده
آمدند و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قایم شد دانش

میشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بجری جای جنگ را جو قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند و همه بهتهای کارکشا درین نبرد مردآزمای کار پرداز تیغ کردند تا انکه شب در آمد و دران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تر میدند و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد این بود که در ان نواحی دهی واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تا نیدانزدی آتش دران ده که خانهایش از خس و خاشاک بود افتاد و دور معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و تحقیق پیوسته که این تایید الهی که بوسیله سعی اهل خلاف شد و هرگاه لمعه اقبال درخشید انکه اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند سرمایه زیان آن گروه کرد والقصه این روشنایی که طلیعه نصرت بود اولا دران ظلمت شب بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بجدنگهای دولت جانفشان بودند و مخالفان از حال عساکر فیروزی مند غافل بوده شست در تاریکی می انداختند تا انکه قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد و فتح عظیم روی نمود و فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد و تمامی غنایم با عرایض اخلاص روانه درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و بفتح و نصرت رفته در سهرند طرح اقامت انداختند علی قلی شیبانی را که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی پیشتر فرستادند و از عجایب انکه چون خبر رسیدن تاتارخان با لشکر گران و استعداد تمام بحدود ماچیواره بمسامع اجلال رسید با جمعی از معتمدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است تا رسیدن ما دران لشکر هرچه اراده ازلی رفته باشد بظهور می آید پس همان بهتر که پناه بعتبه کبریا برده بدریوزه فتح و نصرت از عطاخانه الهی امداد خواهیم در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان موکب عالی مسئلت فرمودند چند روز ازین واقعه گذشته بود که فتح نامه رسید و غنایم فراوان بدرگاه آورده چون انحصار رفت روز دعا همان روز فتح بود سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند چون سکندر بر سرگذشت آگاه شده با هشتاد هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرام خان از وفور عقل و شجاعت در سهرند ثبات پای ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید و عرایض متوالی بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود و چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانه آفاق از عارضه قولنج آزرده بود بجای خود انجمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال

در رکاب دولت اوست تعیین فرمودند هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داده و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت مصعوبت جدایی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند و برای صواب اندیش کار انتظام بخش زمین و زمان بود مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیک فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه داران صوبه باشند و شب جمعه هفتم رجب سال مذکور بود که سواد و حومه سهرند بموکب پادشاهی نورپذیر شد و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند یازده روز امرای شجاعت آیین در مقابله چنین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد و در باغی که نزدیک شهر بود سراپرده اقبال زدند و آداب شهر بر وجهی که سزاوار باشد قرار داده عساکر منصور را چهار قسم فرمودند یکی بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگری باسم والای حضرت شاهنشاهی شهادت پذیر شده دیگری بشاه ابوالمعالی و دیگری را به بیرام خان معین ساختند از شعوف لشکر اقبال بود که اجتناد بمیان جان بسته مساعی جمیله بجای آوردند و دلاوران جانباز نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردان نبردآزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند و از جانبین از راه مردی و مروت معمول شده بود که فدائیان جانسپار باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده می سپردند کوته بینان اسباب بین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای ناصواب خدوک دلهای ساده می شدند و دوربینان مسبب دان نوید فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پای خلایق میگشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی که جان تمکین و اطمینان بودند هرکدام را بطرز مناسب دل میدادند و جان می بخشیدند

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هرچند حضرت شاهنشاهی صغر سن را نقاب داشته در پرده آرایی می بودند اما ایزد جهان آرا چون می خواهد که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بی اختیار امور بدیعه که هر یک شاهد نیت عدل بر علو استعداد و سمو فطرت عالم

ظهور می پیوستند و از جمله خوارق عادات که دران ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض موطنش
مظهر اسرار الٰهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی است بظهور آمد آنست که آنحضرت
بر بالای بامی از شهر برآمده نظارهٔ عالمگشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا می فرمودند لشکری
با آن عظمت که شکست در اندیشه کس نگذرد فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند
کرد حاشیه نشینان بساط عزت که بدوربینی و پیش بینی امتیاز داشتند و بارها ازان نور پرورد
الٰهی خوارق عادات و بدایع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت فرجام خوش وقت
شده زبان بشکر ایزدی کشودند اداراک امثال برامور این عادت پرستان عالم صورت
بعید مینماید اما حق پرستان معنی بین که سواد بینش نی روزگار روشن دارند این معنی و صد مثل
این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند و درین ایام خواجه عنبر ناظر که از خدمتگاران
قدیم بود از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت
آن نور پرورد ایزدی سپردند و پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هند و هندوستان بموقف
عرض میرسانید و اهل هند را پیش آن یگانه روزگار آرایش میداد و چون طالع اهل هند درجهٔ قوت
یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد و اول بار که آنحضرت
را بشکار چیته میل شد و چیته شکاری در نظر اقدس درآمد اینجا بود که ولی بیگ پدر خان جهان
چیته که در جنگ ماچیواره از افغانان بدست آورده بود و فتح باز نام داشت پیشکش آن شیر
شکار رسید کاه اقبال کرده و در میان کاروان که نزدیک بساط عزت بودند ازین پیکر
بدیع عجب بر فتوحات بی اندازه پی بردند و نگاهبان آن چیته زنده دل نام شخصی بود که از یمن
قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان نامور شد و امروز که این شکرنامه والا نجامه اخلاص شمامه
ذره هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد فتح خان در ملازمت حضرت شاهنشاهی
در میان قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد و آنحضرت که پیوسته خود را در ملابس
ظاهر داشته از غیر می پوشیدند و جمال شوکت را در نقابها گوناگون مختفی
میساختند از توجه این جانور بدیع پرده دیگر جمال نقاب خود گردانیدند اما لوامع
خورشیدی و شمایم مشکی را در حجاب نتوان داشت آن روز که تخت مراد انتش آموزی

و دولتمندی می کشید و بسعادت ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیده الٰهی می
ساخت چه سجدهای شکر بجا می آوردم و ازین دولت ملازمت چه کامیابیها میداشت تا مراتب صوری
و معنوی سربلند گشتم و خلوت سرای نفس دل را از خواهش فضول پاک ساختم اکنون که نوبت
شکرگذاری رسید و میخواهم که نهمید کیمیای خود را در میان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم و
هم چراغ بینش در راه تاریک روان نهاده آید بی تکلف ازین که خدمتم و معامله داد و ستند
درمیان آورده ام کاشکی آشنایی صوری نمودمی و در سلک ملازمان ظاهر منسلک گشتمی تا هرچه
گفتمی و نوشتمی ظاهربینان کورباطن این کس را از گروه خوش آمدگویان ندانستندی و از مجروحی
صوری ظاهری من جهانیان بی مقصود برده کام روا گشتندی سبحان الله سپاس نامهای بیشماری
که در باب ارباب تجربه که غبار خشیه کمالات این خدیو زمان ندارند بلکه بسیار مردم باشند که جز
ظاهرآراسته چیزی نداشته باشند رقم پذیرفته است جهانیان معامله نافهم بواسطه آنکه در
میان داد و ستندی بینت مدح نامهای مذکور را رقم خوش آمد دانسته اظهار حق می فهمند
و امروز که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود و می پی برده مزاج زمانه را باز نافهمیده که
مردم بردوش خاطر بار برکشید اما چون نظر من اول بران افتاد که اندکی از بسیار از شکر لازم
بجای آرم ازین بار مردم آزار آزرده خاطر نیستم و چرا باشم و حال آنکه به نیت درست خود کام روا
شده مشعله دار شکیر گرم روان گشته ام و جمعی کثیر به یاری حق شناس شاهراه صدق را
پیش گرفته اند اکنون ازین ماجرا که آخر شدنی نیست باز آمده بسر سخن که بودم میرویم مجملا قریب
چهل روز حضرت جهانبانی کارفرمای محاربه را چنانچه آیین اقبال باشد بتقدیم میرسانیدند
و لوازم اهتمام بجای آورده آرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتضاد می
بخشیدند تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور که نوبت تردد ملازمان حضرت
شاهنشاهی بود خواجه معظم و اکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند و ازان طرف کالا بهادر
برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورده هرچند در آن روز مقرر بود که جنگ بزرگ سرانجام
یابد اما چون امری از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود رفته رفته نایره اشتغال افزود و آتش نبرد در
پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرایط حزم

مردانه ایستادند نقش مصاف دلخواه نشست **نظم**

چو کوه آهنین از جا بجنبید • زمین کوهی ز سر تا پای جنبید •
دو لشکر روبرو خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •
تراک تیر و چاکاچاک شمشیر • دریده مغز پیل و زهره شیر •

و بیمن اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتحی عظیم روی داد و الجای فراوان بدست اولیای دولت درآمد و جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی شتافتند سکندر خان با جمعی خود را بدامنه کوه پنجاب کشید یکی از دلاوران افواج مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید سکندر چون دید شخصی قصد او دارد برگشت و هر چند دست بشمشیر رسانید شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون آورد آری کار هستان دنیا و مغروران جاه و خود این چه باشد و حضرت جهانبانی در همین کامیابی دنیا که باده مرد افگنست هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد فرمانبرداران سلطان خرد کار بر مرادی می‌سازد اول نیت درست بهم میرسد ثانیا کوشش در کار قرین حال او میشود ثالثا با وجود ظهور کارهای شایسته نسبت آن بخود روا نمیدارند و کارکرد را خداداد دادگر می‌شناسند و خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب سپاسداری بشکر معنوی اکتفا ننموده بسپاس ظاهری پرداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند اگرچه درین مراتب گذشته که فتح هندوستان شد فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامه بود چنانچه سابقا سمت گذارش یافت اما هوشمندان لبیب دانند که مثل این نادره کار نبود فی الواقع از چگونه فتحی که با اندک کسی که با چنین غنیمی بخشیدنی بود والا از درگاه کبریای الهی که چنان در زمان باستانی کمتر نشان داده اتفاق مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد ازین جهت که باعث ملامت گروهی انبوه از ستمدیدهای کافر نعمت بود از مقدمات اولیای دولت توان دریافت و از آیات ادبار ارباب خلافت توان داشت اما از آن جهت که تعاقب این فرار نمودند را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد از قسم اهمال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون بتائید ایزدی چنین موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از فدائیان جان نثار

امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزه خدمت فروشان سخن در میان آوردند که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس رسانند شاه ابوالمعالی که سرمست باده غفلت بود از خیرگی اراده آن کرد که منشور این فتح بر خلاف جمهور موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد جدا خارخار این آرزو میداشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد و دوربینان کارآگاه معنی که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی بو برده و آگهی میدانستند گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشای سخنوران میکردند و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را در روز نوبت منسوب بآن نور حدقه خلافت لمعه ظهور بخشیدند از سخن سرایی مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرموده مسرت برای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند و از وقایع عجیبه که دران ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد که از کوته اندیشی و تباه خودی بسکندر سخنان نالایق نوشته اظهار دولت خواهی او کرده بود آنحضرت را بغایت مرنج نمود از خواجه استکشاف فرمودند چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی بادشاهی اندیشیده بودم و بقصد الخیان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید تا بمن بیشتر التفات مبذول داشته سر براه خدمت شایسته گردانند حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند بعد از سامان در انجام مهمات سهرند از راه سامانه بدار السلطنه دهلی متوجه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلی خان برلاس و اسمعیل بیک دولدی و مصاحب بیک و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دست اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید و سرانجام مهمات صوبه پنجاب بمشار الیه تفویض یافت وجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بملاحظه اشرف رسید که روزی چند دران سرزمین دلکش

اقامت داشتند درین اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدار السلطنه دهلی در آمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند مضمون آنست که بزودی پای تخت هندوستان به بلند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد باستماع این نوید ارشادمانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور در سلیم گده که بر سمت شمالی دار الملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی بزور و اقبال فروغ باصره خلافت شهود دین نیله گاوی را بشمشیر زده شکار نمودند چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد و اصحاب دریافت برکار معقود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن دهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده متوجهات روحانی استفتاح مینمودند امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو پاره خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان حیوانی میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و سجدهای شکر بجای آوردند و جمیع ملازمان عتبه اقبال بمناصب عالی و جاگیرهای لایق شرف افتخار یافتند سرکار و حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد و تفاؤل گیران کار آگاه این را انحصار حوادث روزگار دانسته مجدد ابد دولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند بیرام خان را سرکار سهرند و دیگر پرگنه ای متفرقه عنایت شد تردی بیک خان را بمیوات فرستادند و اسکندر خان را باگره و علی قلی خان را بسنبل و حاجی محمد خان احمه بیکی را بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافه اگره واقع است تعیین فرمودند بیامن قدوم بادشاهی و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت و طبقات عالمیان و طوایف خلایق کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بسر میبردند و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره فرمان برداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته سریرآرای خلافت بودند از سوانحی که دران ایام موجب مزید سرور باطن اقدس شده آمدن شاه ولی اتکه بود از دار الخلافه کابل که حرمسرای مخدرات تتق عصمت آورده خصوصیات

احوال بموقف اقدس معروض داشت و مژده مسرت بخش رسانید که از حضرت مطهره چوچک بیگم ایزد بخشش فرزند گرامی کرامت فرموده است آنحضرت ازین بشارت دلکشا و ازین نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه ولی را بمژدگانی این عطیه عظمی خطاب سلطانی کرامت فرموده بالطف و عنایات بیکران سرافراز ساختند و بمباشر توجه التفات سعادت اختصاص دادند و از وقایعی که دران ایام روی داد آمدن رستم خان بود که در سلک امرای معتبره افغانان داشت مجملی ازین قصه آنست که چون اتکه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شده بودند و در دو ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند رستم خان و تاتار خان و احمد خان و پیر محمد تنکی و یحیی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان و قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار بر آمده عرصه پیکار آراستند با وجود آنکه افغانان قریب ده هزار کس بودند و اولیای دولت قریب چهارصد کس جنگ عظیم در پیوست و بتاییدات الهی فتح روی داد و تا هفتاد کس از مخالف در میدان بقتل رسیدند و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصره آن پرداختند چون آن کار بر وی دشوار شد قول طلبیده دید و رستم خان را با برادران قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص را بدرگاه والا فرستادند و او با جمعی کثیر آمده بدولت استانبوس سربلند شد و بعد از چند گاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را جائیکه مناسب نمایند اما بشرط آنکه فرزندان خود را در بیرام نگاه دارد تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد و هم راه حزم و احتیاط از دست رفته آن ساده مرد کوته اندیش ازین شرط دولت که سرمایه استحکام سلسله عبودیت بود ابا نموده در مقام گریختن شد چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته به بیگ محمد اتکه سپردند و از وقایعی که دران نزدیکی آمد قضیه قنبر دیوانه است و او یکی از گفته کوی بسیار او آفت کرا حاد الناس بلکه از جاهیس اردوی اقبال بود وقتی که رایات نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمودند این قنبر جمعی از اوباش را گرد خود فراهم آورده دست تاخت و تاراج دراز کرده پیوسته غنایم بدست آورده و بمردم دادی و از روی گزاف

پیوسته عرایض نیاز بدرگاه نوشتی و از نواحی سهرند تاخته تا سنبل در تصرف آورده خود در
سنبل نشسته پیر خوانده خود را که عارف الله نام نهاده بود ببداون فرستاد در آنجا خود و حسین جلوانی که از
اعاظم امرای افغانان بود بی جنگ ویران شد و قنبر از آنجا خود را بکلاث کوله رسانید و آن نواحی را
نهب و غارت کرد و در آنجا خود و با رکن خان که از رؤسای افغان بود جنگ بی توزوکانه کرده
شکست یافت و از آنجا ببداون آمد هر چند که این دیوانه عاقل پیوسته عرایض فرستادی و اظهار بندگی
و نیکو خدمتی کردی اما فعل او با قول او هیچ موافقتی نداشت یا از اندازه گلیم دراز تر کرده مردم را از خود
منصب خانی دادی و علم و نقاره جمشیدی تنهاستی و نیاز داشت سودای جنون نیز ضمیمه حالت او بود
بارها از دیوانگی یا دیوانه ساختگی و ابله طراری خانه خود را بتاراج داده بود و همواره ازو حرکات
نامنتظم که ترکت بجا نیز داشته باشد بظهور آمدی چون کمر را این معنی بمسامع عز و جلال رسید
فرمان قضا جریان بعلی قلی خان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد و اگر سر از اطاعت
بپیچد تنبیه نماید و درهمین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون آمده بود علی قلی خان از مهمات
میرته فارغ شده بسنبل رفت و بعد از فراغ مهمات آنجا ببداون آمد هر چند علی قلی خان کس به
طلب او فرستاد پیش او نرفت و گفت چنانچه تو بنده پادشاهی آمدمن هم از خاصیه داران
این موکب والای دولت بزور شمشیر گرفته ام آخر الامر علی قلی خان بجنگ آمد و چون او درین نزدیکی
شکست یافته بود در قلعه بداون متحصن شد و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد چون احوال بعرض
مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را استمال عنایات پادشاهی ساخته بعتبه بوس
سرافراز سازد و پیشتر از آنکه قاسم ببداون آید و این مژده نجات رساند علی قلی خان او را کشته
بود و مجملی از آن سرگذشت آنکه چون قنبر قلعه را مستحکم کرد و محاصره امتداد یافت و کاری پیش
نگشود علی قلی خان محمدی بیک ترکمان و ملا غیاث الدین پیش او فرستاد او این فرستادها را
مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را با خود متفق ساخته و بترغیب و فسون مردم درون قلعه را بدر
آورده و دیوانه را اسیر کردند علی قلی خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این واقعه بر باطن
عدالت مآثر پادشاهی گران آمد و فرمان عتاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد که چون اظهار اطاعت
میکرد و می خواست که بملازمت آید کار چرا بجنگ رسانید و بعد از آن که بدست افتاد

چرا بی حکم کشت و آنحضرت کمر را بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر می خواست که این مرد را
ببینم اگر از سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرمایم
و از سوانحی که درین ولا بظهور آمد ناسپاسی میرزا سلیمانست این سطر اجمال آنست که چون رایات
جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیک خان که اندراب و اشکمش در جاگیر او بود بحکم عالی
سعادت همراهی یافت و مقیم خان از جانب او برای انتظام جاگیر ماند میرزا سلیمان فرصت را غنیمت
دانسته قصد این محالی که بجاگیر تردی بیک خان بود و اولا از راه کربرت در آمد که بنیر کب پردارشی
مقیم خان از الجو دکشد چون آن صورت بست میرزا پرده آزرم برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود
مقیم خان ناگزیر ایل و عیال خود را همراه گرفته برآمد و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل
آمد و از وقایعی که دران ایام بظهور آمد کشتن حیدر محمد آخته بیکی بود غازیخان پسر ابراهیم را که
سروری می خوارید و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به بیانه فرستادند غازی
خان که حاکم آنجا بود تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد و بعهود و ایمانی
که از حیدر محمد ظهور یافت اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب
او دوخته نقض عهد نمود و بشمشیر بی اعتدال او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه
حضرت جهانبانی رسید مستحق خاطر عدالت بود تفقد و چون دور دست بود و اوایل آمد
هندوستان سیاست ظاهری موقوف ساخته فرمودند که او دیگر بکار نخواهد بست و الحق تا میری
شدن او این جبار از اعتبار نظور که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد
خان که میر بیوتات بود بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود بدولت و
اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف
مرضیات الهی میفرمودند نهضت رایات جهانتاب حضرت جهانشاهی بصوب پنجاب
بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی درین اثنا که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی
برادر دهش نظام آرای ملک هندوستان بود خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن
گرفت که از باده ناگوار دنیا بدمستی کرده دراز از خلایق میکوشد و بر ممالک خلاف
حکم پادشاهی سلوک مینماید چون حضرت جهانبانی را باو توجهی بود امثال این اخبار را

خلاف واقع انگاشته براختراع اهل حسد و افترای ناتوان بینان فرود می آوردند تا آنکه خبر برآمدن
اسکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت و نیز تعیین پیوست که آن سیه زاده بدبخت وحشت
خان حاکم لاهور را پای حکم تغیر داده کس خود را بجای او متوجه ساخته است و در خزینه پادشاهی دست
درازی میکند بخاطر اقدس حضرت جهانبانی که آیینه صواب نمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی چنان
معلم شد که پنجاب که از اعظم صوبهای هندوستان است بیامن عزاست و حکومت حضرت شاهنشاهی پرتو
رافت و عدالت آن نور پرور و اقبال رونق پذیرد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و
آنحدود مرحمت شود و نیز چون درین نزدیکی مخدرات تتق عصمت را از کابل طلب فرموده‌ایم پنجاب در تصرف
ملازمان حضرت شاهنشاهی بودن مناسب دولت هرچند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نمایند
لیکن بجهة مصالح ملکی و طبیعی نام کومک مذکور ساخته اوایل سال نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود
که جلوس اورنگ هفت اقلیم را از زیب و سلطنت ابد پیوند بآن افتخار رسانید حضرت شاهنشاهی
اقبال پرورد الهی را بآیین سلطنت و شکوه اقبال تعیین فرمودند و بیرام خان را بصورت اتالیق
آنحضرت ساختند و بمعنی تربیت آن اعتضاد دولت بیامن توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد
و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آن حضرت اختصاص گرفته رخصت
یافتند چون موکب قدسی آن نور پرور الهی بسهرند رسید ملازمان عتبه اقبال که در حصار
فیروزه بودند سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند و دران منزل سعادت
ورود استاد عزیز سیستانی که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومی خانی
شرف اختصاص یافته بود و در فنون آتشبازی و بندوق اندازی قرینه نداشت دولت
ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت از اینجا شد و در اندک
فرصتی چنانچه در هر فن و هر صنف استادکیفه اند استاد این فن بدیع نیز گشتند و کارنامهای غریب
که در دفترها متضمن بیان آن شواهد شد درین روش چون سایر پیشها از آن مظهر کمالات
بظهور آمد و از جامعیت این ذات قدسی منش چگوییم و چه نویسیم که بی شائبه تکلف هر شخصی
که در هر فن از فنون از اقسام دانشوری چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از صنایع پردازان صاحب
هنر چه در امور کلی و چه در اشیای جزوی که سالهای سال پیش استادان دانا

ورزش

ورزش آن روش کرده باشد چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان میرسد و پرسیده خود را
از دید نافزونی دانش کم کرده در مقام حیرت می آید و بخاطر خویش میگذراند که همانا اوقات آنحضرت
بغیر این کار صرف نشده است و باز میگوید که چنین مهارت عظمی کسی را نشاید بود و مو بمو ایضاح داد
و از بدایع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس سیر فرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار
نمی آید حکما و علما و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود در تمامی صحبت دارند این در
یافت بلند و این حوصله فراخ در قوت بشری نگنجد بلکه طاقت ملکی بر نتابد ایزد تعالی این گوهر والا
را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه دارد

ذکر تتمه احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلایل مخترعات و قوانین آنحضرت

چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت موکب
جهان کشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت حضرت جهانبانی پیوسته در دارالملک
دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکی اشتغال میفرمودند و در تسخیر ممالک و
استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرر میفرمودند که چند جا را جای تخت ساخته
نظام هندوستان کوشش میفرمائیم دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج و بعضی دیگر محال
که صلاح افتد و هر لشکری سرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم
که آن نواحی محتاج بکومک لشکری دیگر نباشد و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی
نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بر زنند که در بار
عام شاهزادهای کامکار و مردمی که در بساط قرب بمزید عنایت سرافرازند بموجب حکم عالی نشسته
شرف امتیاز یابند که غالب چنانست که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا که به دستهای اخلاص
نرسیده و در بازار سوداگری درمانده سود و زیان نمیدانند بدادن مال چنانچه صید نشود و تا در اعتبار
و جاه ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نپذیرد و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی
احوال تا حال براختراع امور بدیعه و اظهار حقایق منیعه توجه داشتی از آنجمله در آنوقت که
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت
مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و
مرغزار میکردند و در اثنای راه مولانا روح الله که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته

فرمودند که در خاطر خان پرتو می اندازد که از سه کس درین راه پیش آید بنامهای ایشان فال کرم
و بنای اساس دولت بران نهیم مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا می توان کرد فرمودند ملهم
غیبی چنین در دل القا میکند بعد از طی اندک مسافتی مردی در سن کهولت پیدا شد چون او رسید از
که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که بر دراز گوشی هیزم بار کرده بطریق
میر پیش آمد چون اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که
اگر نام شخصی دیگر که پیش آید سعادت خواجه باشد از غرایب اتفاقات حسنه خواهد بود و کوکب مراد از افق
سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی که گاوی چند می چرانید در نظر در آمد چون پرسیدند که
نام تو چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت قرین ازان کرامت علیا در تعجب و تحیر افتادند
و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند کام
یاب دولت خواهد گردید و چون این مژده غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از جویبار معدلت سر
سبز و تازه گشت اساس انتظام مهام دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان عتبه
اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را به قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافه
سپاهیان را اهل دولت گفتند چه پیداست که بی مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال
میسر نیست و حکما و علما و صدور و سادات و مشایخ و قضاة و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف
و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت این فرقه شریفه
سبب استسعاد بسعادت ابدیست و ارباب بیوتات و اسباب حسن صوری و اهل نغمه و سازها را
اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیانست و هم چنین بقسمت ایام هفته پرداخته یکی از
اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند برینموجب که روز شنبه باهل سعادت تعلق گرفت و درین
روز توجه عالی با ناصحان مناظم علم و عبادات متعلق شد و وجه اختصاص این روز باهل سعادت آنکه شنبه
منسوبست بزحل و زحل مربی مشایخ و خانواده ای قدیم است و پنجشنبه متعلق است بمشتری و آن کوکب
علما و سایر طبقات اشرافست و روز یکشنبه و سه شنبه باهل دولت و سرانجام پادشاهی و انتظام
امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این روز آنکه یکشنبه تعلق به نیر اعظم دارد که
سلطنت و فرمانروایی از پرتو تربیت اوست و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و مریخ مربی

سپاهی است و روز دوشنبه و چهارشنبه روز مراد می گفتند و دران دو روز بعضی از ندما و خواص
و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه
تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با مور بیوتات مناسبتی خاصست و روز جمعه بطریق
نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی بهره ور می گشتند و از مخترعاتی
که در روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه چون سریر خلافت مقر سلطنت می شد و آنحضرت
سریرآرای فرماندهی گشته بزم دیوانی می آراستند توپچیان بصدای بندوق خلایق را آگاه میگردانیدند
و داروغه یراقچیان چند دست خلعت و خزانچیان بدره زر نزدیک بارگاه می آوردند تا داد
بخشش و کامروائی خلق تا چه نمود و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده
مسلح نزدیک بارگاه می ایستادند دیگر از جمله مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که
کنایه است از سهم السعاده و سهم الدوله و سهم المراد ساخته شده بود که بهر یکی از ارکان
دولت و غیر آن تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام می
پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک ازان سهام در تمشیت اموری که متعلق بان سهم
است بروجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب دولت خواهی باشد منظور
عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه ارتکاب جاده بدمستی شده جاده اعتدال
گذاردی بواسطه غرضی نظر از دولتخواهی پوشیده همت بر جمع مال مقصود رساند
تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صفحه حال او کشیده بجزای لایق رسانیده
آید و میر خواند مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعاده
من حیث الاستقلال بعهده اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته
بود و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشایخ و علما و قضاة و ارباب
درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمایم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین
وظایف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود و سهم الدوله بعهده
عمده السلطنه امیر هندو بیگ تعلق داشت و رتق و فتق و بست و گشاد
مهام اعاظم امرا و اکابر و وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان

و با آواز نقاره طوایف مردم را آگاهی می بخشیدند و هرگاه از دیوان بر میخواستند

امور دیوانی و قرار مواجب عسکر و تعیین مراتب و ملازمان درگاه بدو مفوض بود و بسهم مراد
امور بیوتات بامیر ویسی استقرار داشت و او چنانچه باید بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب
تحمل و حشمت و تکمیل موجبات تنعم و عظمت میپرداخت و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تیرست
بدوازده قسم و هرکدام را از طبقات انام را یکی از تیر معین ساخت و اندازه مراتب طوایف
خلایق بظهور آوردن بدین تفصیل تیر دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاست مخصوص
ترکش اقبال پادشاهی بود تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمره از سلاطین
نژاد و آن که ملازم عتبه دولت بودند تیر دهم تعلق بسادات و مشایخ و علما تیر نهم
متعلق بامرای عظام تیر هشتم بزمره از مقربان ایچکیان صاحب منصب تیر هفتم بسایر ایچکیان
تیر ششم متعلق بسرخیلان قبایل تیر پنجم بیکه جوانان نیادر تیر چهارم بتحویلداران تیر سوم
بجوانان جرگه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم
و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند
آتشی و هوایی و آبی و خاکی و جهت تمشیت مهمات هریک ازین چهار سرکار خواجه عمید الملک
وزیری مقرر فرموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموری
که از وجود آتش را دران دخل باشد سرکار آتشی میگفتند و بوزارت این سرکار
خواجه عبد المجید قرار یافته بود و مهمات کرکراقی و باورچیخانه و اصطبل و سر
انجام ضروریات اشترخانه و شترخانه را سرکار هوایی می‌نامیدند و زمام اختیار
آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند و سامان شربتخانه و سوجیخانه و جریان
انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی می‌خواندند و بوزارت آن سرکار خواجه
حسین تعیین یافته بود و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات
سرکار خاکی موسوم گردانیده بودند و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ
منسوب بود و در هریکی ازین کارهای مذکور یکی از امرا دخل داده بودند مثلا
امیر ناصر قلی میر سرکار آتشی بود و همواره جامه سرخ می‌پوشید و از جمله اختراعاتی
که دران زمان ترتیب یافته یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ

در میان آب چون مرتب ساخته در یکی از آن کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی
مرتفع گردانیده و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر وقوع
یافت و در میان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاقی دیگر از خرفوت بفعل آمد چنانچه آن کشتیها حوض
مثمن نمودار شد و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود و حیرت
فزای عقل نادره کاران بود در سال نهصد و سی و نه که حضرت از فیروزآباد دهلی با اکثر امرا و
تمامی دولت و ایچکیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه بدار الخلافه آگره گشتند هم
چنین بازاری آراسته بر روی آب چون روان بود هر کس هر متاعی که می‌خواست بازار می‌یافت دران
و برین قیاس پادشاهی بموجب فرمان باغی بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آن
حضرت جسری روان بود و از جمله بدایع آنحضرت قصر روانست و آن قصری بود مشتمل بر سه
طبقه که از چوب تراشیده بودند و استادان نجار اجزای آن را بروجهی بیکدیگر وصل کرده بودند
که هر کرا چشم بران می‌افتاد می‌پنداشت که تمامی او یکپاره است و حال آنکه هرگاه می‌خواستند او را
از هم می‌گشادند و بهر کجا که می‌خواستند نقل میکردند و نردبان طبقه اعلای آن را بنوعی تراشیده
بودند که هرگاه قصد میکردند بسط میشد و هرگاه اراده مینمودند منقبض میگشت و از جمله
مخترعات عالیه آن قدسی فطرت تاجی بود در رفعت و لطافت بر جماعت ال کویا کلاه
بتارک حاشیه که بر گرد تاج میگردانند مشتمل بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت
و بملاحظه آنکه رقم دو هفت و اعداد دو هفت است موافق لفظ عز آن را تاج عزت لقب داده
بودند و آن در بدخشان اختراع یافته بود و چون بدار الخلافه آگره نزول فرموده بنظر اقدس
حضرت فردوس مکانی درآوردند آنحضرت بغایت پسندیدند و از جمله مخترعات شریف آنحضرت
خرگاهی بود که بعدد بروج مشتمل بر دوازده قسمت بود و هر برجی مشتمل بر پنجرها که انوار کواکب دولت
از شبکهای آن تابان بود و خرگاهی دیگر مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابتست جمیع
جوانب این خرگاه را احاطه نموده بودند چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این
خرگاه نیز از پنجره معرا بود و مخترعات عشرت افزای آن حضرت بساط نشاط بود
و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوایر افلاک و کرات عناصر دایره اول منسوب بود

بفلک اطلس سفید رنگ واقع شده بود و دوم کبود و سیوم بمناسبت زحل سیاه و چهارم که محل مشتری است
صندلی و پنجم که متعلق به بهرام است لعلی و ششم که خانه نیر اعظم است زرین و هفتم که منزل ناهید است
سبز روشن و هشتم که جای عطارد است سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را
با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ
عطارد را الملی گفته اند و رنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بعملی نزدیکتر است و دایره نهم که منزل قمر است
سفید است و بعد از دایره قمر کره نار و هوا بترتیب مرتب گشته پس کره آب و خاک انتظام گرفته
و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود و خود بنفس نفیس دایره زرین را اختیار
میفرمودند و انجمن آرای خلافت می شدند و هر طایفه از کوکبه منسوبات سبعه سیاره در دایره
که بازای آن وضع کرده باشند بنشستن حکم میفرمودند مثلا امرای هندی را در دایره زحل و سادات
و علما در مشتری دایره و مردم دیگر در دوایر می نشستند بانداختن قرعه که در هر جانبش صورت شخصی که
وضعی غیر مکرر مصور بود ماموری میگشتند و از دست هر کس هر صورت بر می آمد بهمان صورت دران
دایره متمثل می گشت مثلا اگر صورت شخصی ایستاده بر می آمد می ایستاد و اگر نشسته بر می آمد می نشست
و اگر مضطجع بر می آمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد و از شرایف اختراعات آنحضرت پوشیدن
لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکواکب آن روز است که مربی اوست چنانچه در روز یکشنبه خلعت
زر می پوشیدند که منسوب بنیر اعظم است و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر است و برین
قیاس و از مخترعات طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمتی می شد یک نوبت چون بر طبل
زدی و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی
غصب کرده بود یا دزد برده بود سه نوبت طبل را بفغان آوردی اگر با کسی دعوی خون
داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند کردانیدی آثار طبع مخترع این خدیو قدوسی نشان
بدایع آفرین بسیار است و هوشمندان آگاه دل را جهت دریافت جوهر گرانمایه آنحضرت همین
قدر که ذکر شد بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته در شرح مقصود در آید پرتو انداختن سفر
عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی و سفر شدن بآن عالم بر ضمایر خبرت گزینان
پوشیده نماند که دران نزدیکی که حضرت شاهنشاه نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند

اگر

اگر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذشت و بر خلاف عادت
پسندیده خویش این معنی را که منافی علم انتظام است مکروه داشته مذکور مجلس عالی نمیشد درین ولا
ذکر آن خوش وقت می گشتند همانا که بر پیشگاه باطن از غیبدان نقش آن پرتو انداخته بود از
الجمله روزی بتصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند
که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود مذکور می ساختند که فلان ملازم من میگفت که هر گاه خوابستان تختی
بنظری در آید مرا میل مردن میبود و در تلو آن میفرمودند که چون دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم او
یاد می آید که چه خوش می گفت و در همان نزدیکی که متوجه ملک بقا می شوند بعضی از معتمدان خطاب
میفرمودند که امروز بعد از فراغ عبادات سحری بخسپتی دست داده بود و ملهم غیبی این رباعی بزبان داد

یارب بکمال لطف خاصم گردان
واقف بحقایق خواصم گردان
از عقل جفاکار دل افگار شدم
دیوانه خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت و تغیر تام در سیمای
نورانی آنحضرت مشاهده می شد و دران نزدیکی که دهلی مخیم سرادقات جلال بود آن فروغ افزای
چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبی بخواب دیدند که شخصی کاکل مشکین مقدس ایشان را بر می آرد
چون بیدار می شوند واقعه را بسمع والده انگه ادهم خان درمیان می آرند ایشان جمعی از معبران
کاردان را طلب داشته استفسار تعبیر مینمایند چون از حضرت جهانبانی میپرسند جواب میدهند
که بلای از سر ایشان دور خواهد شد و بعد ازان باسکتی از قصه ناگزیر خبر داده تسلی میدهند
و همواره دران ایام سخنان میفرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که همه را گذاشتنی است بمشام
دوربینان آشنا نغمت میرسید و جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت از الجمله در طاق رواقی
که آنحضرت می بودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بودند

شنیده ام که برین طارم زر اندود است
خطی که عاقبت کار جمله محمود است

و در قرب انتقال افیون کم میکردند
تا آنکه بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود که یک و سه حب رسیده
خوراک هفت روز جدا فرموده در کاغذی پیچیده به بندهای خاص نمودند و بر زبان اقدس گذشت
که افیون خوردن ما همین است و در روزی که اول منزل سفر ملک تقدس و تجرد بود چهار
حب مانده بود که طلب داشته بکلا میل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و

شاه بداغ و علمشاه بیگ ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند و حسین خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند و پهلوان دوست میربر و مولانا اسد با عرایض منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای روز بالای بام کتابخانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود بر آمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساختند و تا خیلی وقت از احوال مکه معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد از آن جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب مظنه طلوع زهره بود که می خواستند که ملاحظه فرمایند و نیت حق طویت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را بمناصب علیه امتیاز بخشند و اول شام آن روز خواستند که فرود آیند چون بزینه دوم رسیده اند مقری مسکین نام اذان بی هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب و تعظیم از آن همانجا نشستن فرمودند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت و در حین نشستن داشت پای مبارک در دامن پوستین پیچیده عصای اشرف لغزید از پای در آمده در آمدند و شقیقه یمین آزردگی تمام داشت چنانچه قطره چند خون از گوش راست بر آمد از آنجا که ضمیر غیب دان داشتند بجهت تسلی و نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مصحوب شیخ جولی پیش آن نو زیور اقبال فرستادند و از غرایب اشراق ضمیر آنکه در اواسط همین روز بعضی از باریافتهای دولت حضور میفرموده اند که درین روز نسبت یکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد و همانا که ازین جهان در گذرد و دولت خواهان که در حضور اقدس بودند در اخفاء این واقعه هایله کوشیده در فرستادن خبر بجانشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند سعی نمودند تا هفده روز وقوع این واقعه جانگداز را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه مدبران عتبه خلافت خضر خواجه خان و علی قلی خان لطف و میرزا خضر خان هزاره و قندوق خان و قنبر علی بیگ و اشرف خان و افضل خان که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت خواجه حسین مروی میر عبدالحی شیر و خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردی بیگ خان که نقش امیرالامرایی بر لوح خاطر می نگاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خواندند و روزگار درهم شده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید

رسانیدند

رسانیدند هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظام این بودند کامروا شدند و هم کارگزاران عالم عنصر آباد خورسند شدند میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند

نظم

اگر نور عالم رفت بر باد ٥ گلی صد برگ سوری را بقا باد ٥

و بعضی این بیت را نقش بسته اند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته و از غرایب آنکه در همان هنگام کسی از فضلا مصرع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود لیکن اگر گلی یا نوشته شود اگرچه یک طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و در ایام اخفای این امر جانکاه یکبار ملا بیکسی را لباس آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی که نشیمن آنحضرت بود بر آورده رو بجانب دریا بمردم نمودند و طوایف انام کورنش کرده از اضطراب و قلقلی که داشتند بقدر اطمینان یافتند و چون این غایله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی که لازمه این هنگام است برخاست و اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خاطر اطمینان بواطن کمر سعی بر میان همت بستند و آنچه درینوقت تفرقه افزای دوست و دشمن باید کرد کردند در حالیکه روح این افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام نیابد که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت شرف سریر خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله این چنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم خلعت بخش صورت و هم کامیاب معنی بود کجا در دایره وهم عقل دوربین می گنجد که چنین رو داد ازین جهان که زان سفر اختیار فرماید اما چون وقت آن رسید که جهان آفرین عالم کهن را از نو طراوت بخشد و عالمیان را جهانبانی ترتیب داده که در بسیاری از قرون سابقه نبود لاجرم مقتضای اظهار کامل عیاری بزرگ خدیوی که اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا وقوع این قضیه ناگزیر اگرچه در چشم ظاهربین دست آویز سوگواری و ماتم داریست اما در نظر بالغ نظران کار شناس گنجینه سور و سرور توان بود چه از وجود باوجود این گوهر والای سلطنت نتیجه عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت و چار سوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل والای این خدیو جهان بنقطه کمال رسید و اسباب فرمانروایی این بزرگ منش سرانجام یافت قرعه دولت عظمی بنام این خدیو جهان آمد

باوجود ابی الابی معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر فرمانروای زمانرا بواسطه وراثت بنی ویکه
طوبی در قید حیات صوری داشتند بواسطه تبعیت اشرف که در این خردمندی لازم است هم این
بزرگ زمانه تبعیت اشرف این نوز پرور دو فرض عین بودی و چون خلعت پدری خلعیت گرامی از ازل
بچون که تابعیت ایثار شایسته پدر و برخورداری فرزندان خردمندی اباد و فرمان برداری ایشان
سرنوشت قلم تحریر شده ناچار مقدمه این جشن اقبال آن بود که فرماندهی این جهانرا بدرود
نمایند و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت که در دار السلطنه دهلی مجتمع شده
بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجای و مقام خود شتافتند و تردی بیک
خان که باتفاق این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت داشت و اسباب و ادوات
سلطنت و دارایی مصحوب غلام علی شش انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه
فرستاده و اظهار اطاعت و عبودیت کرد و میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران نیز روانه ملازمت
ساخت **سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس
مقدس** مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان
جلوس اشرف آنست که چون رایات اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند
در اثنای راه اتکه خان و سایر ملازمان عتبه دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوسی
دریافته اند چنانچه ایالی باو رفت و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهی که
بکومک شاه ابو المعالی تعیین شده بودند مثل محمد قلی خان برلاس و مصاحب بیک و خواجه جلال
الدین محمود و فرحت خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد و مهتر تیمور شربتچی چون از خبث
بدسگالانه ناهموار این جوان بی اعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی
راشنیده خود را بی رخصت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند
پیش از نزول عسکر منصور سکندر که از کوه برآمده بود از شکوه آرایی موکب شاهنشاهی
خاقانی باز بکوه کشید و میر مذکث که از لاهور بجهت دفع او برآمده بود مراجعت نموده بلاهور
شتافت و چون بتحقیق پیوست که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده
و آن حضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار جمعیت خود در کنار آب

سلطان

سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود و آنحضرت از روی عطوفت و معطوف داشتن الطاف
حضرت جهانبانی در مجلس خود اشارت بنشستن فرمودند و میر مشمول انواع مراحم و مکارم و از انجا
که میر بیگ شراب مست جرعه دنیا شده بود بعد از آنکه رخصت یافته بمنزل خود رفت و پیغام فرستاد
که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگنانست علی الخصوص بخاطر گرامی باشد در قمرغه جونی
شاهی بحضرت جهانبانی در یکجا در هر طرف خوردنی خورده ایم و شما حاضر بودید شما الوش داده اند بی
نظر باین نسبت چون بخانه شما آمدم تکیه نمد برای من چرا جدا انداختند و دستارخوان برای چه
علیحده برای من ترتیب داده شد آنحضرت که معدن دانش و مروت بودند بر بخردی او تبسم
فرمودند بحاجی محمد سیستانی که پیغام آورده بود بسخردی او تبسم فرمودند که توره سلطنت
دیگرست و قانون عشق دیگر آن نسبتی که حضرت جهانبانی را با شما بود مرا نیست عجب که در میان این دو
نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید میر انفعال عظیم کشید و آنحضرت متوجه کوه شدند باستیصال سکندر که
در مانکوت و آن حدود بود بمد بند و چون بنواحی سرمانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدی تیز رو رسید
و بیرام خان از قضیه افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد بیرام خان بیشتر از فتنه را اصلاح ندیده موکب عالی
متوجه کلانور ساخت که روزی چند در آن خطه دلکشا اقامت واقع شود و در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی
رسید و فرمان عالی آورد و مقارن این حال خبر قضیه ناگزیر مع اجلال رسید از استماع این قضیه جانگاه
گریه و زاری که لازم عالم محبت و دوستداریست از آنحضرت بظهور آمد و انقدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی
باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از خیطه خیال بشری بیرون باشد و بیرامخان و اتکه خان و ماهم
انکه معتقدات دلاویز تسلی میداشت چون از فرط محبت بود آنچه او را سر به تسلی میدانستند باعث
فزونی اندوه میشد و این برگزیده معبود حقیقی برای احاد الناس اندوه دلگرانی و توجه مبذول
میدارند و از فوت هر کسی که رایحه از اخلاص و عقیدت و هنرمندی دارد چگونه متاسف
و متالم میشود جای آنست که درین باب در زمان سالف موجب خرسندی و خوشحالی اهل
غفلت میشد بر ذات مقدس چنین حالت روداد اهل عالم که نظر ایشان جز محسوس نباشد
بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند و این اعتراف وسیله اهتدای جمهور انام
شود و این اهتدا ذریعه شمول نور ایمنی و عموم گردد و اگر نه ایمنی نبودی

بوسعت آباد دانش و خداشناسی و حق پرستی این نورپرور اقبال کجا راه داشتی که تقادیر ایزدی بشکایت در ابروی عبودیت بهم رساندی آخر بتائید عقل دور اندیش خود باحسن صبر خود آمده در تصدقات و تبرعات کرمها فراوان عالم بقا سودمند آید اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیها و تاریخها گفتند از انجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه آن نجم آفتاب ترتیب داد و این چند بیت از انست و میر عبد الحی این تاریخ یافت ع ای وای پادشاه من از بام افتاد ه مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم آورد ع واصل حق شد همایون پادشاه ه اما بر رسم خطی که نام اقدس را بی الف نویسند و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشته نظم کشید ع همایون پادشاه از بام افتاد ه این تاریخ یک سال کم است و تفاوت یک سال و دو سال در عبارات تجویز توان کرد در وفیات و جمعی این مصرع تاریخ یافتند ع وارث ملک جلال الدین باد ه کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانه روزگار بیش از انست که بتحریر آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی داشتند علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را پایه بلند بود و همواره با ارباب حکمت صحبت میداشتند و ممتاز آن علم را نیز در پایه سریر والا کامیاب سعادت بودند و آنحضرت را اراده بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند و توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از انجا که طبع موزون از خصایص فطرت سلیمت در خلال اوقات واردات قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز در سلک نظم می کشیدند و دیوان شعر آنحضرت در کتابخانه عالی موجود است و این چند رباعی از ان دیباچه کرامت مرقوم میگردد نظم ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب حال دل خود مگوی با هیچ طبیب ه کاری که ترا بان جفا کار افتاد ه بس قصه مشکلست و بس امر عجیب ه ای دل ز حضور یار پیروزی کن ه در خدمت او بصدق دلسوزی کن ه هر شب بخیال دوست خرم منشین ه هر روز بوصل یار نوروزی کن ه ای آنکه جفای تو بعالم علمست ه روزی که ستم نه بینم از تو ستم است ه هر غم که رسد از ستم چرخ بدل ه ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است ه الحمد لله که ذکر این سلسله رفیعه که چون سلسله سموات تائید الهی و اعتصام قدسی دارد و یک سر این سلسله پیوسته است بصبح ایجاد آدم صفی و سر دیگر بطلوع وجود شاهنشاهی

من

تا بین سمع و طراز اختصار رباعیات تازه که خامه آگه و سیمای قالب انشا نشده انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت وزه هوا سرشت ابو الفضل سعادت پذیر شد و بسیار از رموز و نکات حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت که اگر آن حقایق و اسرار تحقیق از اصل سوانح ممیز سازند کتابی گردد انتخابی لباب از مغز دانش بیت جام می ساختم از خون خویش ه زخم سرگه که گنجینه رشیا ه هست بهر نکته و قابلی سی ه تا بسنجد نکته سنجان کسی اگرچه در نظر مجمع طبان رسمی آنچه تا حال از سه گذشت بزرگان که از پیش یافت طفیلی و اما مده سخن سرا بوده ام اما حقیقت شناسان انجمن تقدس نیکو دانند که درین مجموعه نامه ایزدی از آغاز تا انجام که هر کرم هادیکم آمد حرف بطفیل بنا آورده ام بیان پرده چند که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی انگرده اند و در هر پرده وجهة عمت بوده است حاشا کدام پرده و چه پردگی یک حسن است که چندین تنوع ظهور دارد و باطن یکتا همت درگرد آن حسن جهان افروز روشنی پذیرست شعر دانم از آنجا که سخن دانیست ه کین چه موسوار سخن راندنیست ه هر آنکه دل یکجا کردست کجی خاطر بکوشی گر اید تا بتالیف تاریخ چه رسد چنانچه دو شمشیر در یک میان نه در آید و دو مقصود در یک دل نگنجد پراکنده خاطر آن هر جایی را قیاس مکن که این بیدلان خاک سرشت را دل یکجاست تا قیاس را بشر ولیکن من مسبب بینی را از فراخی حوصله در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوه خاص نموده و این رمیده ملک اسباب را کمند ارادت در آورده و از ژرف نگاهی و دولت هستی مبدع آن قضا کرابواب سعادت را از نیک ذاتی این کس سرانجام میدادند جمال جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر این سلسله علیه نمودار گردانیدند تا عشق حقیقی این بیگانه درگاه آلهی بنگاشتن این داستان در ان شد گرم ساخت هم هنگامه سخن وری گرم شد و هم گلشن نکته پیرایی شاداب گشت و هم فتوری در یکتا دلی این بادیه پیمای حقیقت راه نیافت هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایه ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت اکنون آنچه از آنجا زبان رسمی استظهار میداد انستند سپری شد و نوبت سخن بآنچه هر دو طایفه مقصود حقیقی شناسند در رسید امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم بیت کلکم که سرش زبان غیب است ه گنجینه گشای کان غیب است

زانکس که نگه کند به تحسین ٭ انصاف طلب کنم ز تحسین ٭ این نامه سزای آفرین باد ٭ انشاءالله که اینچنین باد
جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی براورنگ فرماندهی و جهانبانی سلسله انتظام کارگاه
آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است وابسته بفرمانروایی
بزرگ نهادی باید که بار عالم و عالمیان را بازوی تایید الهی بر سر تواند گرفت و کار جهان و جهانیان را
بنیروی کمال آگاهی بسامان و سرانجام تواند نمود و شعشعه عظمت از ناصیه اقبال او نمایان و پرتو آب
از لوح احوال او فروغ ده شاهین ترازوی عدالت ببازوی رایت او استقامت یابد آیین جار
سوی سلطنت بدستیاری فکر و رویت او رونق و بها پذیرد و ذرهای ناب که نقد خزانه آسمانست
بسکه عدل او کامل عیار برآید و گوهرهای شب چراغ که صیقل زده مهره انجم است بتاج دولت او
سربلندی یابد چهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و شش جهت مملکت از ماهچه لوای او
تاب گیرد طنطنه کوس نهضتش غریب حوادث روزگار ستیزه انگیز را بستی و کوکبه شکوهش
عرصه گرد آلود جهان تاریک را مشعله بخشد گرد فتنه را آب تیغ جهانگشای بنشاند و برق حادثه را
بسحاب چتر گردون سای منطفی سازد و پیش طاق درگاهش قطب نمای بادیه گردان آرزو گردد
و بارگاه آستانش قبله گاه زمین بوس گردنکشان میکده نخوت شود همتش بر آبادی خراب
آباد دلها مقصور بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستانی جانها مجبول و مفطور باشد محبتش در نهان
خانه ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام گیرد بلکه
صنوف نبات که جلوه نمایان مقام ثباتند از چشمه سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از
نسیم بهارستان افاضت او نشو و نما یابند و صنوف جماد که ثابت قدمان مقام استیادند هم از آثار عدالت
او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبه وافر بردارند **بیت** همین نه جا تو راز دین و داد تاج وران
وسلق امن و عیش گرامیه زیب و فر گردد ٭ بنوبهار عدالت ده ار سرشک گیاه ٭ گیاه نخل شود
نخل بارور گردد ٭ فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین ٭ که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد ٭ چون
ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی
داشت و تباشیر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می تافت و لوایح مشکبار
جهان آرایی از عنفوان صغر بمشام ادراک عارفان انفس و آفاق میرسید و شکوه جهانبانی

از لوح پیشانی او مید خرشید و فروغ جهانگیری از منظر دوربین او به بلندی می شتافت آثار تخت
نشینی از اطوار نشست او پیدا بود و رقوم خاتم فرمانروایی از خطوط دست او خوانده میشد زمانی
که افلاک در چندین دوار انتظار آن می بردند رسید و دوری که انجم در چندین قرانات فرصت
آن می جستند ظهور یافت انتظامبخشان سلسله کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان
سکنه زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال کشادند **شعر** کای گهر تخت نجابت که ترا
دور شهنشاهی عالم که ترا ٭ گوش فلک بازی کوس تست ٭ تخت هوا خواه قدم بوس تست ٭
بر سر دل تاج شرافت تراست ٭ خطبه چو خوانند که خلافت تراست ٭ در هنگامی که سلطان چار بالش
گردون برج سعادت حوت رسیده نظر عالی بر بیت الشرف انداخته بود که تخت چهار پایه حمل را
بجلوس سعادت منور سازد و غبار آلودگان خط خاک را بفیض عام تازه و تر گرداند نزهتگاه
چمن سایبانهای اشجار سایه افکن شوند و خسرو گل با تاج صد ترک مرصع بلعل و یاقوت
بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز چون خطیبان جلوس پادشاهی طیلسان
شهپر بر دوش و پوستین قاقم در آغوشش بر منبر صد پایه چوبین خطبه شوق بلند کنند سرو و صنوبر
ایستادگان پیشگاه او بنیت سر تعظیم فرود آورند و شمشاد و عرعر که کهن پیران آرزومند برگ
و نوای جوانی رسند بزرگان شقایق و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در پوشند و خردان لاله و
نسرین از شکفتگی در پیراهن نگنجند آوازه کوس رعد بر تارک فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم
اندازد و صیت گوهرافشانی نونهالان حلای عام بچهار رکن عالم در دهد نسایم فیوضات ازلی
از مهب عنایت آغاز وزیدن نهد و حدایق ازهار خلافت الهی بتازگی شگفتن گیرد ماه جبهه
نیاز بسجده شکر میرود و کف الخضیب نورمجیبه قطب دو دیده فرقد از میل زرین شعاع سرمه
سعیدی کشید مهندسان رصد بند و مجسطی کشایان فلک بودند که با سطرلاب دانش راصد کواکب
دولت بودند اختراع زایجه جهانبانی از صحایف زیج استعانی نمودند لاجرم بتایید الطاف
ذوالجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال **شعر** بباغی که بر و آسمان سجود کنند ٭
در عیدگاه حظ دلکشای و ملکشای کلاهوز ٭ که با دقبله اقبال اهل دور ٭ جشنی عالی و مجلس
والا که غیرت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب دادند **بیت** دل افروز جشنی شد آراسته ٭

درهم

درون و برون هر دو پیراستند ٭ نمودند درپیش این سبز کاخ ٭ بساطی چو میدان همت فراخ
سراپردهای مکلل کلاه ٭ کشیده بر و روده جشنگاه ٭ کران تا کران فرش آن سرزمین
پرند خطا بود و دیبای چین ٭ زبس سایبانهای زرینه تار ٭ هوا بود چون پرده زرنگار
فلک را گرفتند در زر ناب ٭ که خوش زیبت در جشن نیلی نقاب ٭ زبس نکهت بزم میرفت دور ٭
فلک نافه مشک بود از بخور ٭ بزرگان درگاه برخواستند ٭ عروسانه تختی برآراستند ٭
که دوشیزه سلطنت را بنقد ٭ بشاه جوانبخت بندند عقد ٭ دو عالم بیکجا فراهم کنند.
بپیوندند و جاوید محکم کنند ٭ زمان میدهد پرده در پرده ساز ٭ که ای تخت با بخت دولت بناز
تهی میکند بر سر تخت جای ٭ که خواهد شدن تخت از و دیرپای ٭ کسی می نشیند بر اورنگ جاه
که خواهد باو بخت بردن پناه ٭ انگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی قریب نصف النهار جمعه
بروایت دوم و بابرا وسط سیوم ربیع الثانی سال هفتصد و شصت و سیوم قمری دهم اسفندار
مذ ماه جلالی سال چهارصد و هفتاد و هفتم یازدهم تیرماه قدیمی یزدجردی سال هفتصد و بیست و
پنجم چهاردهم شباط ماه رومی سال یک هزار و ششصد و شصت و هفتم آن والا دودمان عالی
خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر دولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت
نشست و آوازه مبارکبادی از شش جهت برخاست منبر آسمان منظر بخطبه اقبال بسر
بلندی گرفت و درجات رفعت بمحامد و معالی ارجمندی یافت بیت ایزد کنون بفرق
خدیو جهان نهاد ٭ باری که پیش ازین بر آسمان نهاد ٭ آزاد که در نهاد بود قوتی چنین ٭ بار
دو کون بر سر او میتوان نهاد ٭ شاه جهان که بار جهان برسرش رسید ٭ بنهاد بار بر سر و منت بجان نهاد
هرچند خطیب بصورت پایه پایه فرود می آمد اما در معنی مرتبه مرتبه بلندی می شد چون زبان خطیب بالقاب
اقدس مسامع افروز شد و بنام اشرف اعلی گوهر ریز گشت کلبانگ دعا از چپ و راست برخاست
و نوای تسلیم و رضا بلند و کاست برآمد پیرایه بندان کارخانه سلطنت خلعت زرین بر دوش
خطیب را در زر گرفتند و گنجینه داران بارگاه خلافت از زمین و بسیار گوهر افشانی و زر
پاشی کردند مثنوی زیکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت ٭ که طبق طبق و زر سپر سپر میریخت
هما نوز طغرای فرمانروائی بالقاب حضرت شاهنشاهی رفعت یافت و منشور کارکشایی بنام

دولت

دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام آن روز جهان افروز که فی الحقیقه نوروز بهار دین و
دولت بود سکه سلطنت در دارالضرب اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقسام نقود بعیار عدل او
کمال یافت بیت چون سکه بنام شاه پیراسته شد ٭ در چشم ستاره قدر آن کاسته شد ٭ دینار رخ
روی افروخته گشت ٭ درهم سفید روی آراسته شد ٭ زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن او کنار
ریختند و نقش نقش گنجینهای انعام در کنار از روی عالم افتند صدای نفیر شوق و سرور تازه
شد و کوس عیش و شادمانی بلند آوازه گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت بقرارگاه سلامت
رسید تخت مربع نشین انجمن رفعت شد تاج بسر بلندی جاوید سر افرازی یافت نگین بطغرای جلال
رسید چتر سایه دولت بر آفاق گسترد لواطراز نور علی نور یافت کوکبه را لوای مراد در خم چوگان
آمد تیغ در خلوتگاه نیام آرام گرفت خنجر از تردد آسود کمان از کشاکش او در کار نجات
دید تیر از جگر دوزی اعدا فارغ نشست عقل بلند مقام که بسر بلندی از آسمان گذشته بخطیب منبر
سلطنت گفت بیت دارم خطاب خطبه سرای مدحتش ٭ بیت الولید ساخته اندیشه منبرم
شایسته بی بها گهر گنج شاهراه ٭ لیکن نه گوهری که بگیرند در رزم ٭ چون گر آهوی دام جبهه شیر
شکاری این بیشه است صید دولت او شده و نفس افتخار برآورد که بیت طالع مرا چو بسته
بفتراک دولتش ٭ پس چون کمان برم که شکار محترم ٭ اقبال که سپهسالار قهرمان سلطنت است لشکر
گویان نعره او نمود بیت کز خاک بر گرفته خاقان اعظم ٭ بر آسمان کشیده دارای اکرم ٭ در خدمتش
بظاهر و باطن مکرمم ٭ در صورتش بصورت معنی توانگرم ٭ از فیض اوست این همه سیراب گلشنم
و ز بزم اوست این همه لب ریز ساغرم ٭ دولت که رنگ آمیز صورت خانه گیتی است بر سبیل سخن در
آمده زبان برگشاد که شعر رخسار من ز خال دو رنگی منزه است ٭ الماس بهم منی و یاقوت
احمرم ٭ باغ فریب چشم ملک نقش منظرم ٭ عطر دماغ روح قدس دود مجمرم ٭ تا هست گوهر بخشم
گوشوار عرشش ٭ مدحت سرای تخت و دعا گوی افسرم ٭ آسمان منطقه نجوم بر میان بسته رقص کنان
آواز برداشت که نظم دارم نطاق چاکری و طوق بندگی ٭ در حضرتش مباد جز این زیب و زیورم
تخت برجو ذمی لف صف مرا ٭ کز خیل بندگان خدیو مظفرم ٭ سعادت که هواخواه دولت خانه سلطنت
عرض حال کرد که بیت هر بامداد قبله من آستان اوست ٭ گر شوق آفتاب شرف او بجا ورم

آید گر کلید عنایت بکف من ٭ بر آستانه سلسله بر پای چون درم ٭ جمیع سروران و سرداران و سپهسالاران
و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر بآن والا دودمان بیعت کردند و پیمان
هواخواهی موکد بایمان الهی ساختند اعضاد دولت قاهره بیرامخان خانخانان باتفاق اشرف
وکیل السلطنه شد حل و عقد خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی درایت و کف
کافی درایت او تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سایر بزرگان سلسله جغتائی
چه از انجماعت که بشرف بساطبوس حضور استسعاد داشتند و چه از آن سپه‌کشان که در اطراف
واکناف بضبط ولایات و فتح ممالک تعیین بودند هر یک بیشی از فراخور حالت و
استعداد بعنایت پادشاهی خاص شده بترتیب اختصاص یافت

تصویر زایچه طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

صورت زایچه جلوس اقدس نقش پذیر کارصدق و رقم آرای خامه سداد ساختن از لوازم
وقت تا بینایان دولت را مستوجب مزید روشنائی گردد و کوتاه بینان را چشم دوربین بدست افتد که
مرده روانان را جان بخشد و جانداران را جان جهان بین کرامت فرماید ٭ بیت

زایچه طالع شاهیست این ٭ جدول اسرار الهیست این ٭ لایحه دولت و لوح مراد ٭ فذلکه
دانش و فرهنگ و داد ٭ کوکبه کوکب عز و علاست ٭ کون و مکان را بسعادت صلاست ٭
دیده برین لوح ازل باز کن ٭ بر دو جهان تا ابد ناز کن

دراخ

در اختیار این طالع مسعود سعادت مطالع بدایع لطایف بدیع ملحوظ شده اول آنکه در وتد
عاشر که بیت السلطنه است نیر اعظم افاضه نور مینماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح
خانه عاشر است و انگاه چنین صلاحی که بعد از وقوع آن نگارنده گیتی شده باشد و امام ابو المعالی [illegible]
که از اکابر ارباب تنجیم است فرموده که روا است برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد
افتد که خانه نیر اعظم است والمنة لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر ناشر انوار سعادت و اقبال
آمده ٭ نظم ٭ شاهی که مرادبخش امید بود ٭ رخشنده دلش بنور جاوید بود ٭ چون پرتو او جهان
بزد روشن ٭ آنرا که مربی چو خورشید بود ٭ خانه دوم که خانه مال است سرطان اتفاق افتاده
و نیر اصغر که صاحب خانه است در خانه یازدهم که خانه امنیه فوق الارض وقوع یافته دلالت
کند بر آنکه فعالیه خزاین و کنوز عالم بی سابقه مشقت بدست گنجور اقبال او در آید و خانه سیوم
که تعلق بخویش و پیوند دارد اسد است و صاحب او نیر اعظم در وتد عاشر جمیع اقربا بامور احکام
سلطانی و محکوم او امر شاهنشاهی باشند و خانه چهارم سنبله که آنرا وتد الارض خوانند و منسوب است
بعواقب امور و املاک و صاحب او در بخشم که بیت الشرف است دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات
ممالک محروسه خانه پنجم میزانست که خانه فرزند و عشرت و هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج
شرفست شرف اوست دلالت کرده بر آنکه فرزندان او سعادت پیوند بعطوفت و شفقت پادشاهی
قرین باشند و در سایه دولت و کنف عنایت تربیت یابند و اقداح افراح الخمی سرور بزلال
افضال لبالب باشد و قوافل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار گشاید خانه
ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امراضست صاحب او مریخ در خانه سلطنت واقع شده
علامت بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان وفادار و خدمتکاران جانباز
مشتری اگرچه در قوس است اما بحسب تسویة البیوت بخانه ششم نثار سعادت جاوید میکند خانه
هفتم قوس و وتد غاربیت نظیر طالع و آن خانه اعداست چون بحسب تسویة البیوت از کواکب سعد
خالیست بر مقهوری اعدای دولت ابد قرین دلیلیست قوی خانه هشتم جدی است متعلق به
مواریث و صاحب خانه سیوم دلیلست بر آنکه سعادات موروثی قرین حال کمالات ذاتی
باشد خانه نهم دلو بعلم و دین و سفر منسوبست و عطارد که صاحب طالع است آنجاست

و بنظر تثلیث طالع ناظر آمده افاضه انوار دانش می کند و مجربت از صدق تفکر در امور دینیات و اسباب مدبر در باب سفر و موافقت آن بتقویت دولت **بیت** شاهی که بعقل ذوفنون خویش

در راه خدای رهنمون خویش ٭ هر چند که سایه خدایند شهان ٭ او نور خداست سایه چون خویش ٭

خانه دهم حوت که آنرا وتد عاشر خوانند خانه سلطنت و امهات نیر اعظم و زهره و مریخ الجانست همیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد و اسباب شوکت و ابهت صاحب طالع روزافزون باشد و امهات عالی درجات دولت او بمراد رسد خانه یازدهم حمل مثلث برجا و اسعد قاسمت بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر برج السیر زاید النور الجانست هر امید که بخاطر اقدسش رسد بزودی و بهبودی برآید و دوستان بوسیله این دولت عظمی کامروا شوند خانه دوازدهم ثور است و آن خانه اعداست از کواکب خالی افتاده و مریخ از دهم ناظر دشمنان دین و دولت بصمصام بهرامی خون آشام شوند نیر اصغر در حمل که خانه شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر این فن تصریح کرده اند که در زایچه جلوس اختیار قمر که واسطه افاضه انوار است از اجرام علوی بر اجسام سفلی بر شمس باید این پس معتبر داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشر در هفتم وقوع یافته و خانه طالع هوائیست و اینها دلالت برارسکی عساکر نصرت قرین و بر مزید عظمت تحقق دارد و صاحب او در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق نیت است در هفتم بخانه خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر سعادت روز بروز ممالک و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد و بعضی از مثبت الطالع خانه قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلالت ساطعه است بر کشش کار بطریق بهبود و افزایش دولت بنیل مقصود و شرح لطایف این زایچه بدایع آن از حیطه تحریر و احاطه تقریر بیرونست و دقایق شناسان جداول آسمانی درجات و دانان صنایع سطرلاب دانی برج و حرکت و تقویم فطنت می دانند که از زمان ابتدای جنبش افلاک شده و انتظام عالم منسوب که لب لباب آفرینش است باهتمام اجرام تعلق گرفته این چنین ساعتی بزرگ بزرگی بخش که چنین سعادت ابدی در ضمن آن مطاویست معلوم که چند گذشته باشد و یکی از منشیان بلند نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته از **بیت** از خطبه شاه رفعت منبر شده ٭

در سکه عدل کارها چون زر شده ٭ بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه ٭ تاریخ جلوس حضرت اکبر شد

و مصرع جلوس خداوند عالم پناه نیز مشعر برین سال سعادت انتظام است و عبارت کامبخش نیز تاریخ این زمان سعادت توامانست که مولانا نورالدین ترکان نگاشته خامه صراعت نموده بود **ذکر وضع تاریخ جدید الٰهی از مبداء جلوس حضرت شاهنشاهی** بر ضمایر صافی درونان انصاف پذیر پوشیده نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکنون برین رفته که نظام سلسله عالم بی حفظ وقت و تعیین تاریخ صورت نبندد و تعیین وقایع و تبیین سوانح بتاریخ سنین و شهور تخصیص و تشخیص یابد و سنت ازلی چنان جریان یافته که بعد از چندگاه امری عظیم را مبدا تاریخ سازند و احکام و معاملات دینی و دنیوی بران بنهند و چون جلوس اشرف از فراوانی و فرخندگی و افزونی و خجستگی سزاوار آن بود که غره وجه مرادات بی غایت و مقدمه ظهور سعادات نامتناهی میگردد بالهام ربانی که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود بموافقت رای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بودند این سنه را فرو سنین و شهور را مبدا تاریخ جدید ساخته نوافزای آسمانی و آسودگی گشتند و چون نوروز جهان افروز مقارن و متقارب جلوس اشرف از جلایل نظرات ترتیب نیر اعظم این بیرا که هزاران فتح در ضمن آن چهره گشاست عنوان ایام نوروزی و دیباچه فرخی و فیروزی دانسته مبدا این تاریخ گرامی را از نوروز آینده اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود هم دولت و اقبال بالقای ربانی این تاریخ گرامی را الٰهی موسوم ساختند و دبیران سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر ثبت و مرقوم گردانیدند و اسامی ماههای این تاریخ را همان اسامی شهور مشهور فارسی معتبر داشتند و ملقب الٰهی گردانیدند چون فروردین ماه الٰهی و اردیبهشت ماه الٰهی و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی که داشتند بدین ترتیب اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداد امرداد دیبادر آذر آبان خور ماه تیر گوش دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبادین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مارسفند انیران و چون در بعضی ماهها دو روز از سی زیاده بود آنرا روز و شب نام کردند

و بیامن توجه شاهنشاهی ایام مستقر برافق دوماه چون سال شمسی شد و نیر انور حضرت شاهنشاهی
اقتضای آن فرموده که در سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده ماه باشد لاجرم هر سال مسمی باسم
ماهی از ماههای الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی و سال دوم اردیبهشت
الهی و عمده موسسان این تاریخ قدسی علامة الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی
المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد اگرچه اساس این تاریخ در
سال نهصد و نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار شمار و وقایع و واردات
بتاریخ الهی خواهد بود ثبت این واقعه شریفه در سال جلوس لایق نمود امید که چون دولت و اقبال
این سلسله ابد پیوند از شعبه الهی است فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و
جهانگیر باشد و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد
و نقل فرمان جهان مطاع که از تحریرات راقم این دیباچه سعادت ابوالفضل است و بعد از تاسیس این
تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود اینست **فرمان جلال الدین محمد اکبر
پادشاه غازی** درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که یک قرن از جلوس نصرت قرین
بسریر سلطنت گذشته و آغاز ابتسام حدیقه اقبال است فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت
که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر
و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والای مصروف آنست
که کافه انام از خواص و عوام که بدایع ودایع غیبی اند در ظلال امانی منشرح البال و مرفه الحال بوده
انتهاز اوقات گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و
رقبه عقیدت خود را از قلاده تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رد بران زده اند و
در جمیع ادیان آثار قباحت و وقاحت آن بالمع وجوه ادا می نمایند باز داشته در تحصیل اسباب
تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه بی بدرقه دلیل قدم ننهند و در
مشارع مقاصد خود بغیر او قطیر ابی انابت جهت شروع ننمایند و ضمیر اجابت پذیر را
استکمالا و تکمیلا همواره در حقایق علمی و دقایق حکمی نظر می اندازند و بعنایت و هدایت
غیبی از مبادی عالیه بوسیله الهامات و واردات مستفیض و مستفید ست

واثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند درینولا چون
عبور بر تقاویم متفرقه اهل هند که بزبان این طایفه پتره گویند بفتح با و موحده و سکون تا و
مثناه فوقانی و فتح رای غیر منقوطه و ها ، مکرر افتاد و درین اوراق کثیره مشاهده نمود که مبدای
شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان افزایش ظلمت و آنرا بزبان هندی کشن پچه گویند
و این سیه باطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه بر ظلمت نهاده
و با آنکه بطلان بمحض این عمل بی حاصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر از انست که باستدلال
احتیاج افتد و از مهره منجمین این طایفه چنان بمسامع عزه و جلال رسید و مطابق کتب معتبره
قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورد که مبدا شهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن شدن این
جانب ماه که بجانب ماست بوده که آنرا بلسان ایشان سکل پچه نامند و از زمان بکرماجیت
بواسطه شیوع نامتدینان و وقوع هرج و مرج این روش متروک و مهجور شده است
و معقولیت اول آنکه ماه را از ابتدای ظهور نو گیرند از اجلی بدیهیات است بنابران حکم مقدس سعادت
نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخرجان کل ممالک محروسه در تقویمهای خود ابتدای ماهها
سکل پچه نهند و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرموده
و فرستادیم که برین نمط جاری گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم بساط قدس بموقف عرض رسانیدند
که بر خاطر الهامی مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات
باسانی معلوم شود بنوعی که احدی را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره
کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه قرار داد و تا مبدا معین نباشد
تعیین این مدت متعسر بل متعذر خواهد بود و پیداست که هرگاه از ابتدای تاریخی عهد بعید
گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودنست
و بر واقفان مواقف اخبار ظاهرست که از مبادی احوال تا غایت حال داب سلاطین عظام
و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت
اقتباس مجدد می ساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضایق حیرت نجات می
بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت اجابت

نزدیک بهزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و هم چنین تواریخ اسکندری و
یزدجردی که از الوف و آحاد تجاوز نموده چنانچه مسطور و مزبور ست و نوشتن و گفتن آن در
مطارحات مطالعات بر اهل عالم خصوصا بر عوام الناس که مدار معامله بر ایشانست بسیار مشکل
و ایضا در ممالک محروسهٔ هند در تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتدای حکومت
لچهمن سین است و از ان باز تا حال صد و هشت و پنج سال شده است و در ملک گجرات و دکن
سالباهن ست که الحال یکهزار و پانصد و شش سالست و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف
که الحال یک هزار و ششصد و یک سال شده است و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته
باشند از و ابتدای گیرند و حالات و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران آثار است
و مشخص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق الاساس نیست اگر بمقتضای عموم
رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخی مجدد شود که آسانی خلایق در ان باشد و هم اختلاف تواریخ
هندیه مرتفع گردد و هر آینه مبرات و حسنات این راجع حال و مال آن رفیع الدرجات خواهد بود
و در کتب معتبره و رسائل متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گورگانی مصرحست که مبدا تاریخ ظهور
امری عظیم گردانند مثل ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم و الحمد لله تبارک و تعالی که درین سلطنت
کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و تسخیر قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تاییدات آن
قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشان دارد اما اگر آنحضرت مبدا تاریخ جدید
را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که از اکبر نعم آلهی و اعظم آلای نامتناهی است که از ان ایام
سعادت آثار امروز بیست و نهم سال شمسی است و سی ام قمری می شود فرمایند هر آینه بوسیلهٔ این امر
جزم مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشد
و ایضا در ضمن این عمل خیر گستری بشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است
از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطهٔ استیلای اهل عدوان که محل شائبه توهم نقصان علیل الفطرهٔ قلیل الکیاست
لازم می آید چنانکه در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری اینقدر امتداد نیافته بود و کار باین درجه مشکل
نشده بود بجهت آسانی تاریخ جلال وضع نمودند تا طایفه که در معاملات کار برین مشکل شده باشد
باین وسیله از ان صعوبت بر آیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ما وراء النهر و خراسان

و عراق و غیرها ساری و جاری است و تمسک متشرعان روزگار و متدینان هر زمان بآن تقاویم رایج
بنا بر تکرار التماس این جماعه و مراعات خواطر ملتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شده و حکم مقدس نفاذ
یافت نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبدا تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و کشادهای
گشایند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه
دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند این تاریخ جدید را ضمیمه
آنها ساخته ابواب برکت گشایند و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصا تاریخ بکر
ماجیت که اساس آن بر هیچ نبود آن تاریخ مجدد را ثبت نمایند و تاریخ مشوعه آنها برطرف سازند
و چون در تقاویم متعارفه هند سالهای شمسی و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این تاریخ
مجدد نیز شمسی باشد و چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکر گذاری و سپاس داری
از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلایق
و خوش حالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام
نهاده اند و دران ایام مسرت برای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع
و خشوع بجانب کبریای الهی که خلاصه عبادات و زبده طاعات است مساعی علیه بتقدیم رسانیده
و فقیر و صغیر و کبیر بقدر مقدرت مایده تفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر
خواطر مکروبه و بواطن محزونه اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بر و احسان نموده
اند بنا برین بعضی جشنهای عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد
پیوست و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروفست سیما درین هزار سال معمول سلاطین
عدالت گستر و حکمای حقایق آیین بوده است و درین دیار بواسطهٔ بعضی امور از شیوع
افتاده بود بجهت ابتغای مرضات الهی و اقتفا و آثار رفته آن ایام مسرت فرجام رایج باشند تا هم
که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه اتم و طریق احسن تاریخ گذارند و درین
معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد و ایام نوروز نوزدهم
فروردین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم خرداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی
هفتم امرداد ماه الهی چهاردهم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی

نهم آذر ماه الٰهی هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دیماه الٰهی دوم بهمن ماه الٰهی اسفندارمذ ماه الٰهی
تحریر ایالا مر المطاع **ذکر عاظم انتظام بخشیان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابد قرین
حضرت شاهنشاهی** در ان هنگام خجسته که روز ولادت دولت و سعادت و زمان ظهور عیار نقد
آسایش ملک بدخشان مقرر بود و ولایت کابل و غزنین و سایر آنجه و دارمند و کوه تا آب سند
که نیلاب شهرت دارد بهوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمره سرکردهای این دولت ابد قرین
بداد و عدل همت نبود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا و مخدرات سرادق عفت بحسن خدمت در ان
دیار آسوده حال بودند و قندهار با توابع و نواحی که بجاگیر بیرام خان طراز اختصاص داشت
باهتمام شاه محمد قلاتی که علم شجاعت و تهور می افراخت از حوادث و فتن بر کران بوده مور
دامن در فراغت بوده داود و همان دار الملک دهلی بنقاب تعظیم تفصیل گذارش یافته دار
الخلافه اکره و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبل
بتدبیر علی قلیخان شیبانی بود و سرکار کالپی بسرداری عبدالله خان اوزبک انتظام یافت
و امنیت بخش میوات ملازمان تردی بیک خان بودند و قیا خان در کول جلالی و آنجه درو بوده
لوازم خدمت بجای آورد و حیدر محمد خان دبیانه بود و اجرای احکام پادشاهی مینمود
و تنازکی مناشیر عاطفت بهر یکی از ملازمان درگاه معلی شرف صدور یافت که هر کدام را
بنوازش خسروانه عز امتیاز بخشیده محال جاگیر برقرار که داشتیم تا عیار اخلاص و نیکو خدمتی
هر کدام بظهور آید آن زمان درخور همت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم برآورد
و هنوز چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن میکرد که روزی چند در نقاب
احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آنحضرت را جز نظارگی نباشد چه وجه نیت دور
اندیش حق گزین آن بود که در لباس بی توجهی دنیا عیار مردم گرفته اندازه حال هر کس به
بهترین وجهی بر پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد تا حوصله کوتاه آن مردم تاب دریافت
کمالات قدسی نداشت ناگزیر جهت آسودگی جهانیان بسر میبردند یا برای آنکه دشمنان تیره
رای حیله اندوز خاطر غبار آلود خود را از بد اندیشی گوهر والای عنصر قدسی فارغ ساخته در
تبه کاری خود مشغول باشند یا برای آن که چون نظر دوربین آن نگین خلافت

عقیدت و ارادت بود میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن ابو سعید بادشاه و

چنین

ملک بی منتهای معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند یا بجهة مصالح دیگر که بالغ نظران
دوربین بر وقت آن توانند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی بیرام خان
سپرده خود با مری چند که پرده کمال آنحضرت تواند شد و ظاهر بینان زمانه بی دقایق آن نتوانند برد اشتغال
داشتند **گرفتن شاه ابوالمعالی و بزندان تادیب بند کردن** چون مشیت آرای ایزدی که انتظام بخش
سلسله صوری و معنویت خلعت سلطنتی را خواهد بر دامن بقا بدوزد و نهال ثبات مطرزش در روضه
گران ملک و فتنه سازان روزگار بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن بر اندازد و از این شورش انگیزان
آشوب پیشه امری چند بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد و مصداق این
معنی است که در آغاز صبح دولت ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد که
چون افسر اقبال و شکوه دولت حضرت شاهنشاهی سر بلندی یافت سلطنت بفر عظمت
آنحضرت پرتو سعادت تمتع ان گرفت و مدهوش باده و هی و خیالی شاه ابوالمعالی که از خود پرستی
حسن و مستی دنیا جوهر دماغ او پریشان شده بود و پای اعتدال وا ز مسلک ثبات رفته
چنانچه ماجرای آوازه آغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا اسیری شدن آن مدبر در کار جابجا
گذارش یافته کلک تفصیل شده و درین هنگام که فرمانروای زمان شاهنشاه عالم تعاشق و
گیتی خدیو دوران با چندین حجاب خفا و حجاب استتار از شورش و آشوب دلهای ارباب
بجز و اصحاب تعلق چون این غبار آلوده باده دیرین و رقم خان تقویم پارین را اندیشهای
تباه پریشان تر ساخت و سودای مالیخولیای سروری بشتر موکب فرو دماغ و تیغ مواد
جنون او شدت بود و سنگ کرنید دیوانه بود و نیش عقرب خود و نیز بعضی از کهنه عمله دنیا که از نهادی
جز صلاح خود نمی بینند حاشا حاشا بلکه جز فرف خود در اندیشه تباه نکند رانند از تیره رایی و کور باطنی حق
از باطل نشناخته از اسباب مزید مستی او بوده همیشه داروی بیهوشی در باده غرور او میریختند
درمیان بیرام خان خانخانان که زمام مهام کارگاه سلطنت را بدست کاردانی خود گرفته ناظم آن بار
امور بود اول خدمتی که بعد از جلوس ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد زنجیر دادن این
بدمست دیوانه بود و شرح این سرگذشت آنکه چون این شعله حسن را دود سودا در سر پیچید
و کله گوشه شورش از باد غرور کج شده آثار خیالات فاسده ظاهر شدن گرفت و احتمالات

دادوکه

از پرده روی بدیدن پدید آمد روز سیوم از نوروز جلوس اشرف در همان ساعت دل
گشای مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر اورنگ سلطنت نشستند و امرا
و سروران جهانگشای بآداب خدمت جابجا ایستادند و این مدت را پیش از آنکه این محفل
این هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که جشنی عالی انعقاد یافته و مهمات ملکی و مالی در میانست
و آمدن ایشان ضرورست آن بدمست خودپرست عذری چند بدتر از گناه بجهت خود تمهید نمود و از آن جمله
من هنوز از تعب راه نیاسوده ام و بر تقدیر آمدن سلوک حضرت شاهنشاهی چگونه خواهد بود و در مجلس
کجا خواهم نشست و امرا چون پیش خواهند نمود و آمدن خود را بشرطی چند نهاد کار که چون
چون مبالغه عظیم در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت و شرح نشست و ترتیب بساط اقدس
حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آنحضرت بیان نمود و آمدن خود را بشرطی چند از دور کار
که چون سودای خام او ناپخته بود مشروط ساخت خاطر نشان شد و بجانب دست راست حضرت شاهنشاهی
نشست و وقت آن شد که مائده نعمت و بساط افضال گسترده شود چون شاه ابو المعالی دست
بشستن دراز کرد تولک خان قوچین که از جایگه دستان قوی بازو بود بدستیاری اقبال پیش
دستی کرد و از پس او در آمده هر دو دست او را گرفته دستگیر ساخت و دیگر ایستادگان پایه سریر
والا نیز درین خدمت با او همدستی کرده کار را از پیش بردند شاه ابو المعالی از فرط حیرت بی دست
و پا شده سررشته طاقت از دست داد و مردمی که همراه او بودند چون اکثری از قدیم در سلک دو
لتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش او بمصلحتی فراهم آمده بودند همانروز بتارکی
در اعداد بندگان آمده مشمول عنایت پادشاهی گشتند و اول نخجیری که در دام اقبال افتاد
او بود در آیین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را از آن جهة مستحسن داشته اند که عیار
شوربختان فتنه انگیز گرفته شود چه آدمی که طلسمیست بدیع نما و معمائیست بس مشکل که بیک
ناخوشی که ازو بظهور آید بعدم خانه نباید فرستاد که این بنای عالی لطف وجود دست قدرت ایزدی
تعمیر یافته بنا بران دانش پیشهای انتظام بخش در انهدام و انعدام این کاخ والا
اساس سرعت مستحسن نداشته اند شعر که نتوان سر کشته پیوند کرد د اما آدمی
که حقیقت بدگوهری و بددرونی و شورانگیزی و فتنه اندوزی او

بر نهاد امتحان رسیده باشد بند خانه زندان را بوجود آوردن سزاوار کارآگهانست لیکن از
جهان آرای چون پیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کمال رحمت واسعه خود فرموده است
سررشته تدبیر از دست چنین خیراندیشان گشته اسباب ابقای این جوان معامله نافهم را سرانجام
داده بزندان فرستادند تا در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت قهری داشته باشد بظهور نیاید
اگرچه در بستن اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نمودنست لیکن چون لطیفه بصورت قهر در جشن میمون
نوروز اقبال بظهور نیامد و این دیوانه فتنه انگیز را بحکم گرده بلاهور فرستادند و مقیدان این خدمت
او را بپهلوان گل گز عسس لاهور سپردند و آن معامله نافهم از بی پروایی یاد اندیشی در نگاهداشت
آن بدمست فتنه اندوز احتیاط کم کرد تا آنکه از بند بجا زده فرار نمود و میرزا شاه وجمعی که در لاهور بودند
پهلوان گل گز را مقید ساختند پهلوان از بیم پاداش زهر خورده را از زندان جسمانی خلاص کرد و منعم خان
که فرمانروای کابلستان برای تزیین او منصوب بود باستماع این خبر خوشحال شده میر هاشم برادر کابلستان هم
میر ابو المعالی را که بر دو غوربند و ضحاک و غیر آن بجاگیر او مقرر بود بلطایف الحیل طلب داشته
مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود و از سوانح عشرت افزای این وقت ارسال منشور
اقبال است بدار الامن کابل چون خواطر قدسیه اولیای دولت از مهمات ضروری اینجا و فراغ
یافت استقبال اسکندر که در کوهستان سوالک بسر میبرد و این یورش دولت انتما در اصل از
دار الملک دهلی بجهت آن بود بر پیشگاه همت شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از آنجا
که خاطر اقدس با حضرات بیگمان می فرمودند و نیز اولیای دولت برای دلنهاد برادران
جانسپار که بتازگی در هند در آمده قرار داده بودند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان درگاه را بکابل
باید فرستاد تا اول حضرت بیگم را و ثانیا اهل و عیال سایر ملازمان عتبه اقبال را بر روی
در ممالک وسیع المسالک هندوستان آورند تا ثبات قدم در زمره مردم از اندیشه انتظام بخش
رفتن ولایت که خو کرده اند قدری باز ماند بنا برین اندیشه انتظام بخش محمد قلی خان
برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره
و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب و هدایای گرامی بجهت تقدیم
این خدمت ارجمند روان ساختند روز نهم از جلوس ابد قرین لشکر نادر سایر

رایت ظفرآیت که مطلع صبح فیروزیست مستمال عنایت فرموده بآیین شایسته بجانب کوهستان
سوالک که آنرا هماچل نیز گویند نهضت عالی فرموده اند آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال فروردین از دور اول چون روزگار سلطنت معدلت افروز این نورپرورد
الهی رونق گرفت عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان و شکرگزاران انبساط
ربیعی گردند و ملک صوری و معنوی رونق گرفت و صفای دیگر یافت بهار جان و تن مبارک بادی آمد
و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس تاریخ چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی نهصد و شصت
و سه هلالی نوروز جهان افروز شد و سلطان خاور بارایات عالم آرای بجا ذات حمل آمد نظم
جهان شد تازه از باد بهاران ۵ زمین را آب روا فزود باران ۵ چو نوروز خرم نهاد خوش دو دست
بگلها بر دید از خوبی پیوست ۵ گل از گل تخت کاوسی برآورد ۵ بنفشه بر طاووسی برآورد
زهر شاخی شکفته نوبهاری ۵ گرفته هر گلی بر کف نثاری ۵ نیر اعظم چنانکه افسرده کیهانی
روزگار را طراوت تازه بخشید هم چنان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی رسانده مستبصران
آگاه دل و مستعدان رموزشناس را هزاران نوید جان پرور آورد ملک صورت ابتهاج یافت
عالم معنی رونق گرفت ظاهر هم رنگ باطن گشته روشنایی بر روشنایی افزود کسی را اگر پرورش فیهاست
این نورافزای انجمن صورت و معنی تهنیت گوید دانا داند که چه مبتهجها از درازی عمر و کامیابی
ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در باستانی نامها آغاز آن مذکور
پس اندازه سعادت حقیقی و مجازی نوروز بر وجهی که تهنیت او را بواسطه نسبت
بذات انور بزبان معنی که بهار جهان آرای عبارت از آنست فرماید که تواند دانست و
مقدار برکات این عطیه علیا که یارد شناخت و چون قرار داد دانش منشان حال و گذشته
آنست که هرگاه امر جلیل رفیع الشانرا تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد
اعتبار نموده کم و بیش را منظور نداشته بنابران چند روز پیش از نوروز داخل نوروز
اعتبار کرده مبداء تاریخ الهی ازین روز سعادت افزای قرار دادند چنانچه در منشور ثانی
بتفصیل گزارش یافت و هر جا که تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دلگشای
معتبر است و از اعاظم بخششهای حضرت شاهنشاهی که در فتح این سال المقدس

بظهور آمد بخشش باج و تمغات مقدار آن که تواند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی افزونست
گیتی خدیو بشکرانه عطیات الهی این چنین موهبت کبری فرمودند و قوافل الهی سوداگران که فیض رسانان
بارگاه تعلق و خواطر جمهور مردم که مظاهر عنون قدرت الهی اند بوسیله این عطیه والا خوشنود
شد و این سنت خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطه تغلب آزمندی فرمانروایان
زمان و حرص افزای کارپردازان سلطنت روزی چند اختلال درین اساس خیر راه یافت چون
ذات مقدس شاهنشاهی بر دوام عاطفت علیا بود با وجود آنکه چندگاه این عنایت علیه در پرده
تعطیل و تاخیر ماند برکات و مبرات که نتایج این کردار شایسته بود از کارگاه قضا و قدر بر یک
منوال پرتو ظهور داشت الحمد لله که امروز که جهان آرای خلافت خود بخود کل مهمات سلطنت
میرسد و عیار جهانیان گرفته هرکدام را درخور استعداد کامروا میسازد این بهین عطیه
در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند زر بندهای زبان آور فواید و منافع عظیمه این باب
را بغایت فهمیده بعرض اقدس رسانیدند چون خاطر حق گزین شاهنشاهی از روی دانشگی بواسطه
محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود مسموع نشد و طبقات عالم از
عهده شکر این عاطفت از هزاران عواطف نمیتوانند برآمد ایزد تعالی باندازه برکات ثمرات
این موهبت و مبرات چندین قلوب و نفوس که بوسیله این حیات مور در فاهیت اند در سنین
عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشد و از سوانح آنست که نقاوه
اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نموده
و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد و ولد اعز ارشد او میر غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی
خطاب نقیب خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهی است همراه میر بود و بفنون
علوم و فضایل و لطافت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام
یافت و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند بتشیع و در عراق بتسنن زبانزد روزگار
بود همانا که رفتار میر معصوب دار الامن صلح کل بود که غالب آن هر طایفه او را مطعون
میداشتند چون رایات جهان آرای ظلال نصرت بحوالی قصبه دهری انداخت
بهادران نصرت پیوند و غازیان صف شکن که بسرکردگی شاه محمد خان برسم

بر سم منقلای پیش میرفته اند در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده و بدستیاری ثبات پای
تدبیرات صایبه بتقدیم رسانیده لیکن اعتماد این گروه والا شکوه بر اقبال الهی بوده و اعتضاد سکندر
بر حصن تنوری جنگ نخستین شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت و سپاه ظفر رکاب بمغنمان
فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش شده و رایات عالیات بجهت تشیید مبانی احتیاط لشکر
را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه در آنجا و جهان آرا بوده و اکثر زمینداران باستانبوسی
والا سعادت پذیر گشته شرف اورنگ حضور نمودند از انجمله در چند راجه نگرکوت که بوفور اعتبار
و مزید جمعیت کلاه تفوق بر اقران کج می نهاد بسر نوشت دولت ازلی سعادت زمین بوس عتبه عالی در
یافت و در اقدام این خدمت خود را اسبق مضمار عبودیت گردانید و بشرف انواع مراحم و
توجهات شاهنشاهی شرف اختصاص یافت و از سوانح حضرت آنجا که در آن زمان بظهور آمد واقعه
محاصره نمودن حاجی خان نارنول است و شرح این قضیه آنست که چون قضیه ناگزیر شتافتن
شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان که از غلامان رشید شیرخان بود با جمعیتی فراوان
محاصره نارنول نمود و راجه بارمل کچواهه که بحظ عاطفت شاهنشاهی بشرف اختصاص یافت
از اعیان سلطنت شد و پایه قدر او از جمیع راجها و رایان هندوستان گذشت و فرزندان و برادران و قوم
او بمراتب و مناصب ارجمند رسیده چنانچه مجملی در هر جا گذارش خواهد یافت در آن ایام همراه حاجی
خان و مجنون خان قاقشال جاگیردار آنجا محصور شده کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد راجه
مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی درمیان آمده بصلح قلعه را گرفت و مجنون خان را بدرگاه
عالم پناه روان ساخت درینولا که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروایی شدند
و جهات دار الملک دهلی برای صواب انتمای تردی بیگ خان قرار گرفت خان آیین شایسته بر حاجی
خان رفته نارنول را از وی مستخلص ساخت و بتعاقب آن ناعاقبت اندیش بمیوات
رفت و از آنجا بسیاری از ارباب تمرد و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی
مراجعت کرد و بشجاعت دانش انتظام آرای گشت و در همین ایام شیخ گدای
کنبوه پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود و چون در زمان غربت
در گجرات بیرامخان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجای آورده بود در نوبت خانخانان

اختیار بدست بیرام خان بود بپاداش آن پایه شیخ روزی در افزایش نهاد و بمنصب صدارت سر
بلند شده در میان اقران بتعظیم و ترفع زندگانی کرد و چون ایام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان
خلایق و رفاهیت جمهور انام موکب دولت و سعادت فرموده ساحت قصبه جالندهر مخیم سرادقات اقبال شد
و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت و تا قریب پنج ماه موکب مقدس در آن عرصه
دلکشا بود طاهر ابو و ایلچیان عبد الرشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند
و شرایف تحف و هدایا بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظل الهی شدند و مجملی ازین انکه عبد الرشید
خان پیوسته سلسله قرب و قرابت صوری و معنوی را بحبل وسایل تحریک مینمود و اساس
مبانی یک جهتی را متین نموده و عالی نموده بناهای برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
نیز آداب مروت و فتوت بتقدیم میرسانیدند از آن جمله در آن هنگام که یورش هندوستان
پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبد الباری که از خواجهای سلسله علیه نقشبندیه
بود بکاشغر فرستاده بودند درین ولا مشار الیه باستلام عتبه اقبال معزز گشت و میرزا
شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که هم مراسم تعزیت بجای آورد
و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند خواجه الباری پسر خواجه عبد الکافی است او پسر
خواجه عبد الهادیست و او پسر خواجه است و بواسطه فرزند خواجه احرار است
قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین است پسر خواجه خاوند محمود و خواجه
برادر خرد خواجه عبد الهادی پسر خواجگا خواجه است و میرزا شرف الدین حسین بنابر
مناسبت بهمراهی خواجه عبد الباری آمده دریافت ملازمت علیا نموده و میرزا از جانب
مادر نیز اصالتی تمام دارد چه والده میرزا الغ بیگ بیگم دختر میر علاء الملک ترمذیست
و آن عطیفه دختر فخر جهان بیگم صبیه قدسیه حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید
میرزاست و رتبه میرزا در اندک فرصتی بلند شد و بمرتبه امیر الامرای رسید چه باب
صوری خدمت شایسته ضمیمه آن گردانیده ظاهر را از جهان باطن خود ساخته مدعی
پایه بلند اخلاص شد این درگاهیست که اینجا یکذره اخلاص را بجهانی برابر میسازند
اندیشه تباه سنگ راه تو نشود و نکوهیده که زیاده از پایه او مکرمت فرمودن

از قانون عدالت بیرون آمدنست چه عدالت را امکان نیست دیگر و تفصیل اینکارهای دیگر اگرچه در
امثال این امور ازین خدیو صورت و معنی اعتبار گرفتنیست پیاده نامرد افکن برد و سازد باخاست
و او داشتن اصالت صوری صد خدشه با خود در راه با خود دارد و بر تقدیر رفع آن خدشهای نسبت
صوری و مناسب ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید در رابطهٔ معنوی و پاک نهادی باطنی میباید تا و بر
ملک اخلاص کامل عیار تواند بود ولهذا اجه عالی نشینان خانه ان دنیا در درگاه معلی آمده دعوی ارادت
و اخلاص کردند و چون خاک این آستانه دولت پناه عیار جوهر جهانبانیست و اندک فرصتی نیکند آتی
و بد نهادی بظهور آمده و بجزات آن رسیدند تا آنکه پاک درون بودند و از اصالت معنوی بهره
مند بودند روز بروز پایهٔ ایشان افزود و آنانکه طراز صفای ظاهر را دو پوشش خبث باطن ساخته گندم
نمای و جو فروشی میکردند عاقبت کار بانواع خسران و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند
چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه ارشده است
و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده راه سعادتمندی بر جمهور خلایق گشوده خواهد
کرد و درین هنگام که جا لبند رنجم برافراخت عزت بود کمالخان گکر پسر سلطان سارنگ
که برادر جز و سلطان آدم گکر بود بپشت گرمی دولتخواهی قدیم آمده دولت زمین بوس در
یافت و مشمول مراحم گشته در جرگهٔ امرا انسلاک یافت و در رنجه هیوه مکنوت و عنبر
آن خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت **ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان
و محاصره او نمودن حصار کابل و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت** درین
هنگام سعادت پیرای که موکب معلی کجلندر نظام بخش جهانبانی بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان
بمسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کمک شد تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر وحشت
اثر سفار شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و بدخشان رسید میرزا سلیمان و پسرش
میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه در ان مرز و بوم حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند و چه از معامله
نافهمی و نادانی آنها که از پایهٔ سوداگری فرود آمده خبرانی خود طلب نمیاید و چه از بد ذاتی
و بدرونی که سود خود را در زیان دیگران اندیشند و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش
که جز سود نمای نقد نظر بخت ان نیفتد و تحریص حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات مالی

خسروانی

دیگ

و ملکی میرزا باتفاق او صورت بستی و میرزا را که کوچک دلی او را بر خود مسلط ساخته بود و بجهت
کوته اندیشی غافل بود از آنکه سر بر خلاف بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته از فرمان برداری
و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی که خدمتش سرمایهٔ بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدیست بیرون آمده
سر طغیان بر داشتند و میرزا سلیمان نظر بر هرج و مرج زمانه و صغر سن ظاهری این خدیو جهان که
پردهٔ جمال جهان آرا بود انداخته مدعی سلطنت شد در زمانی که موسم حق گزاری و پاداش نعمت
رسیده بود که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بوسیلهٔ خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانبانی گردد و بنیت درست و
عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان نقادان بصیر رسانده کامیاب صورت و معنی شود و از
فرط تیره رایی و ناشایستگی از تحقیقات ناحق شناسی گشته و فاتر جلال احسان را آب عصیان شسته
بر خاک طغیان انداخت و حقوق را بعقوق مبدل ساخت راه بی آزرمی پیش گرفت و از
کوهستان بدخشان لشکرهای پراکنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهاد خاطر حق ناشناس
خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر میرزا ابراهیم و بولی نعمت مشهور در
مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطهٔ مراسم تعزیت میرزا هندال
آمده بود که حضرات تتق عصمت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیرهای حضرت جهانبانی جنت آشیانی را
ملازمت نموده پرسشش نموده لوازم سوداگری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آنرا
خود را از روی تدبیر چنین وانمود اما در حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
که پسرش رنجیده بر آمده باین اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم و باعث رنجیدن آنکه چون بیگم
بنیروی رای و تدبیر مهمات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت و در نواختن گروهی و بر
انداختن گروهی دیگر استقلال تمام یافت حسد پیشهای تنگ حوصله سخن بسیار از بد ذاتی سخنان
ناشایسته باو نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن ترک ساده لوح
از جای رفته چند ریک برادر خود بیگم را که مردم او را متهم میداشتند بهانه گرفته کشت بیگم
رنجیده بکابل آمد چندگاه در خدمت حضرات بسر اوقات عفت بود و بعد از آن میرزا پایان
از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بود و از کوتاهی عقل

و بتر کی باطن بر ظاهر احوال کابل اطلاع گرفته گرفتن آن را بخود قرار داده در نظر میرزا سلیمان صورت
گرفتن این ولایت را بسهولت چهره گشایی کرد لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطن طامع
بین را مجال آن نمی شد چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافر نعمت در پی راهبر سالک
وبال و نکال گشت منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دور اندیش خود جنگ صف
قرار نداده و بسرانجام اسباب قلعه داری اشتغال نموده دل بر تحصن نهاده بتعمیر شکست و ریخت قلعه
کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه فتنه سگال در حوالی کابل توقف گیرد حقیقت شورش
انگیزی و حد اندوزی را عرضه داشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا از گرفت خود را
وقت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوایل سال اول الهی که اواسط ربیع
بود آمده کابل را محاصره نمود و در صدمهٔ اول آثار تسلط واف و ظاهر ساخته بجنگ و جدل قدم پیش
نهاد و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشیان جرأت نشان هنگامهٔ کارزار گرم شد و آتش گیر
و دار او زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کارطلب از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد دلیری
و دلاوری میدادند و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه می تاختند و اخلاص منشان کابل در
محافظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بی اعتدالان
مینمودند و بهادران شیر افکن چابک پای از قلعه بر آمده داد جلادت و شهامت میدادند و چون این
نبرد آزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی داشتند با وجود افزونی
مخالف مظفر و منصور می گشتند و هیچ اندیشه بخاطر حق گزین این طبقه راه نمی یافت چون حقیقت حال
بوسیلهٔ عرایض منعم خان مکشوف ضمیر جهانتاب گشته توجه بفرستادن لشکر نموده بودند جمعی
بعرض رسانیدند که همان مردم که بجهت آوردن حضرات سرادق عصمت رفته اند برای
این کار کفایت میکنند و هنوز رای جهان آرای بجهت اتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان
قرار بکومک فرستادن نداده بود که بتأیید الهی کار کابل و کابلیان از فتنهٔ میرزا نجات یافت و
گروهی که بجهت آوردن حضرات معدلت نشان رفته بودند اگرچه شریک معامله نشدند اما
چون نزدیک نیلاب رسیدند خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل مشهور شد باعث تزلزل
متحصنان و برهم زدگی خاطر مخالفان گشت میرزا دست در تدبیرات زد و بحیله و مکر پیش

آمد

آمد قاسم خان برجستی را که از مخصوصان او بعلم و دانش امتیاز داشت و از سعادت ذاتی و بختمندی
آخرهای عمر بملازمت تربیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عاکفان عتبهٔ اقبال شد چنانچه
مجملی از آن در جای خود ایراد یابد برسم رسالت فرستاده فنون تزویر در میان آورد مشار الیه
کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کاری نساخت منعم خان برای تزیین خود نگاه داشتن رسول
را صلاح دولت دانسته رخصت نداد و او را مشمول احسان خود ساخته الحق سلوک نمود که فراوانی
آذوق و فراوانی عقیدت اهل حصار خاطر نشان او شد و انچنان تدبیر شایسته بظهور آورد که
با وجود بیسامانی و تنگی بر چنین ایلچی دوربین خلاف واقع خاطر نشان گشته کمال استعداد
و فراخی احوال یقین گشت و الحق بهمین تدبیر دور اندیشانه کار شگرف بانجام رسید بعد از
گاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد که الحمد لله که من با چنین جمعیتی زمان
اعتضاد دارم و در این حصار اکثر مردم با اخلاص مردانه هستند که بیرون شده جنگ میتوانم
کرد و لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم و صد شکر که آذوق و سامان قلعه داری سالها
سرانجام یافته است و با این همه لشکر هندوستان که از مور و ملخ فزونست با استعداد
تمام این هم خواهد رسید از این اندیشهٔ ناصواب برگرد و خود را بکافر نعمتی انگشت نمای
خاص و عام مساز روش بدنامی بر رخسار دولت مکش ارباب نجابت را بوعده
نتوان فریفت چه جای آنکه این گروه والا شکوه بدستیاری دولت از حضیض این مرتبه فراز
شده بآسمان اخلاص سربلندی یافته باشند این طایفهٔ قدسیه را چگونه بافسون و افسانه
از جوی توان برد میرزا که بامید بیوفایی ساکنان آن مرز و بوم و کمی آذوقهٔ اهل قلعه طمع خام
در سر داشت یکبارگی ناامید شد نه رای بود و نه روی برگشتن داشت از همه راه خسته
و ناامید شده دل بر صلح نهاد و قاضی نظام را بقلعه فرستاد مشار الیه چون سستی احوال
میرزا از امتداد محاصره دریافته بود بشرایط عظیمه در صلح زد منعم خان که دل برگشتن نهاده
بود رحم بر حال خود و تنگدلی متحصنان نموده بصلح راضی شده فرستاده چون کاردانی بود
اول شرط صلح آن ساخت که خطبه بنام آن کم نام کوته حوصلهٔ بی ادب معامله نافهم خوانده شود
منعم خان در پی مسلک حق رابطه بر منافقان مخلص نما گذاشته قرار بر چنین سودا داد و شرط

دیگر آنکه آن روی آب و باران بدخشان متعلق بوده بمیرزا منسوب باشد منعم خان بظاهر نه بباطن قبول
اینمعنی نموده رخصت داد که در مسجدی از مساجد بحضور جمعی از مردم خطبه بروشی که قرار یافته
بود خوانده میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور مقدم بیک را آب باران گذاشته بدخشان مراجعت
نمود برگشتن میرزا همان بود و برخیزانیدن مقدم بیک همان و بمیامن بندگان درست پیمان کابل
از چنگال چنین مردم حق ناشناس خلاص گشته و بحکم معدلت منعم خان نظام دیگر یافت و میرزای ناحق
شناس برای او بار خود چه سرانجام داده به بدخشان رفت سبحان الله اولیای دولت
قاهره که متکفل اشتغال شاهنشاهی بودند چه بواسطه وفور ناز و نخوت هندوستان و چه بجهت
سایر عزیمتهای ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان نکردند و اقبال ابد قرین که ملازم رکاب حضرت
شاهنشاهی بود هم چنان در اتمام پاداش بی ادبی او بود چنانچه شکستهای و نکبتهای مرتبه
مرتبه بمیرزا روی داد و ایزد منتقم میرزا که سر از اطاعت درگاه ولی نعمت پیچیده بود سر افکنده
باستانبوس درگاه خلایق پناه آورد و اگرچه متصدیان صوری کارخانه سلطنت در سزا دادن میرزا
اهتمام ننمودند کارفرمایان معنوی در کار خود بوده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه در جای
خود گذارش یابد آخر کار چون کابلیان در حمایت ایزدی بوده از حوادث ارباب طغیان نجات
یافتند قرار گرفت که هودج عزت حضرت مریم مکانی و گلبدن بیگم و سایر مخدرات بارگاه عصمت
بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان شوند و بخیر و سعادت بمراد ادراک صحبت فیض منقبت
حضرت شاهنشاهی شوند و بخیر و سعادت بمراد ادراک صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی نموده
برینهای صوری و معنوی بجدات شکر ایزدی بجای آوردند چنانچه تتمه حالات و اتفاقات برسم
ایجاز و اجمال نقش زده قلم وقایع رقم خواهد شد استماع خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع جلال
نهضت موکب اقبال بدفع آن سیه روزگار هنوز خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید
جمع نشده بود و باطن جهان آرای از برهمزدگی کابل بیجان نگرانی داشت خبر رسیدن هیموی سیه بخت
که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود و داندگی از احوال او گذارش یافت و جنگ نمودن با امرای عظام
و پای ثبات از جا رفتن ایشان و تصرف در آوردن دار الملک دهلی بتاریخ روز سی و یکم مهر ماه الهی موافق
هشتم ذی حجه در قصبه جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید و مجملی ازین سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار

با ابراهیم

با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و همه جا غالب آمد و سلطان محمد را که در بنگاله اسم سروری
بر خود بسته بود شکست داده در جلهای ملک نیستی گردانیده و با تاج کررانی و رکن خان نوحانی
جنگها کرده هزیمت داده و در بیست و دو معرکه با مخالفان مبارز خان نبرد کرده غالب آمده که از پیشهای
که او را روی نموده بود اندیشهای ناشایسته بخود راه داده و دریافت که اگر باطلی بر باطلی از خود بیمی
خویش و کامروا گردد باعث دلیری آن مخذول شد که خود را بر کوه آهنین اساس حق بزند و درینولا که حضرت
جهانبانی بتائید جود الهی فتح هندوستان فرمودند او را شغل دیگر مشغول داشت و اندیشه
باطل از و بظهور نیامد و اکنون که مسند خلافت بوجود جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت خاطر
از مخالفان خود پرداخته باستعداد فراوان از لشکران و فیلان جنگی از حدود مشرق بمبارز
خان را که اندکی از احوال او سابقا ایراد یافت در چناده گذاشته متوجه دهلی شد و امرای نصرت
قرین که به کارها و صوبها نامزد بودند صلاح وقت دیده در دهلی مجتمع شدند تردی بیک خان ناظم
آنجا شتابکشته استعداد پیکار میسر نمودند و هر کدام را به پیستی تر پائی که تسلی بخش پژمرده خاطر از کار
توانند شد فراهم آورده سامان کارزار میکردند و اگرچه جانفشانان تیز دست از اقطار مملکت گرد
آمدند لکن علیقلی خان شیبانی که بحدود سنبل بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت
شوانت خود را با اولیای دولت ملحق ساخت و مجملی از آنکه شادی خان که از امرای بزرگ مبارز خان
بود و اکثر پرگنهای سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت علی قلی خان درین سال که مبدا تاریخ الهی است
و امید که بسعادت نامتناهی مقرون باشد بمدافعه او توجه نمود و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل
محب خان و لطیف خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاده که از آب رهب گذشته منتظر
آمدن او باشند و اینجماعت را باده مردانگی از تدبیر و احتیاط که نخستین پایه هوشمندیست باز داشت
شادیخان نگهانی بر سر ایشان ریخت و این معامله فهمان بی توزک جنگ کرده عنان ایستادگی
از دست دادند و لطیف خان و جمعی در آب فرو رفت علیقلیخان از استماع این سانحه با جمعی از
ملازمان عتبه اقبال که کومک او بودند مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قپچاق و محمد امین دیوانه
مشورت کرده بآیین شایسته بقصد شادیخان روان شد همان روز که قرار یافته بود که صباح آن از آب
رهب عبور کنند نوشته تردی بیک خان رسید که هیمو باستعداد تمام می آید مناسب وقت

آنست که دفع آشوب و فتنهٔ این تیره بخت سیه روزگار را اهم مهمات دانسته در سرعت توجه
ایجد دو شوند علی قلی خان ازان کار دست باز داشته روی بدهلی آورد و پیشتر از آنکه بدهلی رسد بموجب
سرنوشت که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند یا بداجله اندیشهای تباه مولانا پیر محمد شروانی خاطر
ملکه محض آنکه امرای خود فروش خود دوست از افتی بر خدیو جهان نباشد بلکه برای ظهور آثار قدرت
کامله این خدیو اورنگ اقبال فاتح هندوستان اندر نوبت ثانیه بار روی این دولت مؤید آید
سعادی گردد امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و دهلی که پای تخت
هندوستان بود بتصرف در آمد سرمایه بدمستی و نخوت افزایی او گردید و مجملی ازین سانحه
عبرت بخش آنست که پیشتر ازین غلبه آن سیه بخت بر افغانان مبارزان که سرگشتگان مرحله ادبار
بودند او را در اندیشهای تباه انداخته بود درین هنگام که واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت
آشیانی در اقطار ممالک انتشار یافت از کوتاه بینی زمان هرج و مرج خیال کرده آن دلیری باک
بران شد که با موکب اقبال شاهنشاهی که تائید ایزدی متکفل انتظام کارگاه سلطنت این خدیو است
پای دلیری از جاده ادب بیرون نهاد و بیکار نماید آن ظاهر بین نادرست صغر سن این بزرگ عالم
پناه را که پرده نورانی بزرگی این فرمانروای روزگار انداخته بود سرمایه مزید دلیری خود ساخت و فور
خزانه و کثرت لشکر و سایر اسباب جنگ که گذاشته چندین فرمانروایان هندوستان بود موجب
مزید جرات و جسارت او گشته و برآمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک
محروسه سبب زیادتی غرور آن تیره رای شد تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه
و یک کمان و پانصد ضرب زن متوجه این داعیه ناصواب گشت تردی بیگ خان در دهلی بلوازم ثبات
پای و مراسم حقیقت اندیشی بجای آورده تدبیرات مستحسن پیش نهاد خود ساخت و اکثر
امرا که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام این معرکه اقبال نموده هم دل
خود را به شجاعت فروغ افزایش داد و هم درماندهای دلداده را دل بخشید تا آنکه بیست و
چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه غره ذی حجه نهصد و شصت و سه هیموی تیره
بخت با جنود استعداد نزدیک دهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد امرا و خوانین باهم جمع
شده بصحبت کنکاش و بزم مشورت آراستند جمعی شیر مردان از روی احتیاط و طلایه از

شتر

شتردلان از راه بیدلی بجنگ راضی نمیشدند سخن ایشان آن بود لایق دولت آنست تا زمانی
که موکب اقبال شاهنشاهی بایه بهر روشی که باشد قلعه را استحکام داده جویای وقت
شبخون باشیم گروهی جنگ را آمدن علی قلی خان و امرای آن حدود موقوف میداشتند طبقهٔ از بهادران
جان بناموس داده که معرکه رزم در نظر اخلاص گزینان از جشنگاه بزم خوشتر بود میگفتند فرصت
را غنیمت دانسته کارزار نمائیم گفته اند شعر زمانه از انکس تبرا کند ۰ که او کار امروز فردا کند
آخر مصلحتها برین رای قرار یافت و همه دلها بجنگ نهاده کمر همت بستند و روز آدینه بیست و
پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهارشنبه ذی حجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول بشهامت تردی
بیگ خان انتظام یافت افضل خان و اشرف خان و مولانا پیر محمد شروانی که برسم وکالت
از جانب بیرام خان بجهت مهام ملازمان عتبه اقبال بار یافته و بشرارت و برهم زدن هنگامه آراسته
تردی بیگ خان آمده بود هم درینجای قرار یافته بودند حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر
بخشی و علی دوست خان باربیگی و جمعی دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندر خان و جمعی دیگر
جوانغار را زینت داده جویای جدول بودند و عبدالله خان اوزبک و قیا خان و لعل خان و جمعی
دیگر هراول بوده معرکه آرای میگردیدند و از جانب مخالفان نیز بهر روشی که سزاوار بود با شتیه
فوجهای آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای میآوردند مبارزان اردو جانب دل از جان برآ
کارزار مینمودند جان نثاران تیز دست هراول و جوانغار عساکر اقبال سکندر ایلام و انکی بتقدیم
رسانیده هراول برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند چنانچه بکوششهای مردانه
دلیرانهای صاحب همتان این گروه جان نثار روان کارزار استغنه یاد ثناخوان بود و زبان زمانه در ثنایان
سرای هزاران آفرین داشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد و تا حیب رسید
فیل نامی از ضمایم غنایم گشت و رای حسین جلوانی که از عظمای رؤسای مخالف بود بقتل رسید
و زیاده از سه هزار کس درین نبردگاه از مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو رفتند هیموی
مغرور که بهتور را با خدمت جمعی ساخته همواره راه گریز نیز رفت سیصد فیل گزیده با
جمعی از فدائیان جان برزده از لشکر خود جدا شده فرصت گریختن یا وقت
تاختن را منتظر بود درین هنگام که عساکر منصور فتحی چنین نموده در پی گریخته

شتاب داده و گروهی در غارت مال و نهب اسباب کوشش مینمودند و تردی بیک خان که بساط
آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد و هیمون فتنه ساز وقت را غنیمت
دانسته برین فوج میدان آرای تاخت همراهان خواجه سلطان علی که با فضل خان رسیده و میر منشی که باشرف
خان امتیاز داشت و جمعی دیگر هم که کم داشتند هم همعنان پایداری نکردند و مولانا محمد شروانی نیز برای شکست
هنگامه سپاه سالاری تردی بیک خان مسلک فرار اختیار نموده تردی بیک خان را که ایام مکافات
بی اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود زندگانی را عزیز شمرده عار گریختن بر خود پسندیده کاری چنین
پیش رفته و فتحی چنین روی داده کس بصورت عکس ظاهر شده هر کار نتیجه رای چنین و پیرایه روز و اخلاص
و عقیدت یکسو معامله سوداگرانه از دست داده و پاس اعتبار خود کرده معنی نگاهبانی اسباب سلطنت صاحب
دولت نماید هر آینه درهمین هنگامه جهان صورت چرا گویم که خون ریخته شود که آبروی خویش
ریخته گردد و چنانچه صورت حال این زندگانی این دولت عبرت بخش ارباب هوش شد
مرا درین گفت و گو فطرت بلند مخاطب نیست آن گوهر بی بها کمیاب را چون در خاک گداخته
طلبکار باشم انیقدر معامله نافهم نیستم لیکن میگویم که بتواتر گفت دانشوران خرد پرور
بتجربه پیشرفته و صنع پیوسته است که گزیده بیشتر زخم خورده است از آن شیردلی که تلاش پیکار
دارد دوست داران زندگی وگرنه کاش مردگی روز ترا بابل موکب هلاک میکرد و از حریفان
مرگ ولی باکان جنگ آدمی اگر اندکی جا به نگاه دارد و در هنگام غم بخاری و در موسم
شادی و بمستی نماید هر آینه روزنه فیسه جمعی از محاسبان روزنامچه اعمال رسیده ان تردی بیک
خان بعاد چنین از قسم مکافات بی اخلاصی او که با حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مبادی یورش
ایران بظهور آورده چنان مینمایند حاشا که مکافات بی اخلاصی چنین باشد و عمل قبیح را همین
قدر عار و در میزان عدالت گنجد تواند بود چون خدیو زمانه که برای تکمیل صورت و معنی
آورده اند در لباس خسروی دیده در نظر نیاورده میخواست که خود آرای بوده بزرگی نماید ایزد
جهان آرا آن خودپسند را چنین سزا در کنار نهاد های های این چه کوتاه بینی است بلکه کارگران
قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و مستی هیمو را افزایش دادند تا آن همت
بلند ارجمند در نظر کوته نظران جهان که عالم ازین طبقه مالامالست بزرگ نماید آنگاه او را

گرفتا

گرفتار گردانیده بخاک نگونساری افکنند تا خواری او سرمه چشم کوته نظران گردد و مجملات حالات
این خدیو زمان اندکی وارسیده در امتثال احکام او که وسیله انتظام صوری و معنوی است بیشتر اهتمام
نمایند و بالجمله هیمو که لشکر انبوه خود را برهم زده و گریخته بود ظهور این واقعه بدیع را از خزاین غیب دانسته
تعاقب تردی خان ننمود و در همان جنگ گاه غرور افزایی نموده میدان آرای گردید و بهادران صفدر که از
پسین گریخته شتافته بودند چون مراجعت هیمو دیدند حیرت زده برای تردی بیک خان می شتافتند
و هیمو بعد ازین بدار الملک دهلی آمده شور افزای گشت و مستی را با دیوانگی فراهم آورده و چون این قضیه
نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی نیروی خرد دوربین این را از نظر دور
طرز داشتن سبب طغیان و معرکه آرایان صفوف اقبال یرلیغ گیتی مطاع اصدار فرمودند که سرانجام
یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مغرور رتبه رای در کنار او نهاده
آبروی چهره وقار بدست ما نه بلکه برضا و تسلیم برافروخته بسیار التفات بر تمام اشتغال جهانبانی
انداخته و چون خاطر جهانگشا از مهم سکندر جمع نبود و لشکری از بهادران اخلاص گزین را
با شیلقی خضر خواجه خان که از نسل فرمانروایان مغلستان بسعادت مصاهرت این خاندان
عالی اختصاص یافته در امرا رفیع قدر و شان عظیم داشت برای نظام پراگنده های
پنجاب و دفع فتنه سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی برانداز پیش نهاد همت جهانگشای
ساخته و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانیده
بساعت سعد روز بهمن دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی حجه که عید قربان بود
عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند
و فرمان قضا جریان باسم تردی بیک خان و امرا در باب دلدهی و ثبات پای شرف اصدار
یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که بموجب سرنوشت ایزدی از کمین بطون بظهور می
آید دل از دست نباید داد که کارفرمای ابداع رنگ آمیزی می کند از فرط احتیاط و استعداد
در ساعت قصبه نامیر فراهم آمده مترصد وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر بعد
دولت ازین انجمن نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق روز جمعه
هجدهم این ماه عرصه سهرند مخیم سرادقات اقبال شد و امرا انهزام یافته و علی قلی

خان شیبانی پیش از رسیدن منشور دولت بحدود سهرند آمده بودند بعد از سعادت بساط بوس مورد
استمالت گشتند و از سوانح گشتن بیرام خان تردی بیگ خان را و تفصیل این سر گذشت آنکه بیرام
خان تردی بیگ خان را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه
آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرام خان از تخیلات خود داشته در کمین فرصت
مقام داشت و تعصب مذهب دین برانداز را هر کدام از متممات دین دانسته ضمیمه برانداختن یکدیگر
ساخته فرصت می جست و با وجود چنین مخالفت که منشأ آن نافهمی است و سر چشمه این نادانی
یعنی و جه با کمینه گر از راه مکر و تزویر توقان بودند و توقان ترکی همزاد را گویند بیرام خان این وقت
را که تردی بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و
هنگامه صحبت تازه ساخته بسعی مولانا پیر محمد شروانی بخانه خود طلبیده و او را در خرگاه گذاشته
خود بیهانه طهارت بیرون رفت و فرمان بران از پس او کارش تمام ساختند و خواجه سلطان علی
و میر منشی را که گمان نفاق و زرداری داشتند با خنجر بیگ که قرابت قریب بتردی بیگ خان داشت
گرفته مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح و حکم که خود دوربین آن بودند خود را
بظاهر از سر انجام مهام ملکی بی پروا وانمود به شکار مشغول بودند برای آنکه از بداندیشی
کوته اندیشان زمانه ایمن بوده دریافت مراتب نیکو خدمتی و مدارج اخلاص عالمیان
بروجه احسن در آیینه دل دقیقه شناس صورت بندد و فنون بداندیشیهای نادرستان
روزگار بر خاطر نور پذیر بی منت دیگران روشن شود آروز که این واقعه بظهور آمد
آنحضرت برسم عادت بصحرای دلکشای سهرند بشکار باعث عشرت برای خاطر مقدس
بودند چون صورت حال بسامع علیه رسید از فزونی خرد کارشناس و دقیقه دانی بغیر
بر صفحه ظاهر آنحضرت صورت پذیر نشده مکافات آن را با ایزد توانا حواله فرموده بی چنین
شکایت فنون تقادیر ایزدی را تماشایی گشتند و شامگاهان که بدولت و اقبال
از شکارگاه مراجعت فرموده بسرادق عزت رسیدند خان خانان مولانا پیر
محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این دلیری از من غرض از
دولت خواهی درگاه عالی امری دیگر نیست تردی بیگ در این جنگ دیده و دانسته از روی

قریب

قریب و بدنیتی عار گریختن بر خود پسندیده است و بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگنانست که
از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بوده اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود
مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانکشای حضرتست متمشی نمیشود و انکه گستاخی نموده رخصت نگرفته
ام بغایت شرمنده ام و سبب این جرات آن بود که ذات مقدس معدن لطف و منبع عطوفت اند
هر آینه بکشتن او راضی نمیشدند و درین صورت که منع این کار متوهم از آن خدیو جهان بظهور می آمد
خلاف آن نمودن گستاخی را از اندازه بیرون برون بود و امتثال امر موجب خلل ملک و فساد
لشکری میشد امید که بنظر عفو منظور گردد تا موجب عبرت سایر بدوران و دلیر در تقصیر گردد
این خدیو جهان و جهانی و معنی فرستاده بیرام خان را نوازش فرموده معذرت خان خانان را
بحسن عواطف کارآگهانه پذیرفتند و باطن او را آباد از رضا و استمالت و اطمینان بخشیدند و
همت والا بر استیصال فتنه گماشتند **انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی**
برسم منقلای جنگ ن چون مهچه رایات گیتی آرای پرتو فتح بر حوالی تخت سرای کرنده
انداخت حکم جهانگشای شد که لشکر آراسته از بهادران جان بناموس داده برسم منقلای
از پیش موکب معلی روانه سازند لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبد الله خان و علی قلی
اوزبک
خان اندرابی و حیدر محمد آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل خان بدخشی
و مجنون خان قاقشال و بسیاری از نجدان و مبارزان بسرکردگی علی قلی خان شیبانی
پیشتر روان ساختند و بیرام خان از ملازمان خود حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ و شاه قلی
محرم و میر محمد قاسم نیشابوری و سید محمود بارهه و اوذان بهادر و دیگر بهادران
معرکه دیده کار طلب همراه ساخته که هراول منقلای بوده هنگامه دلاوری و جانفشانی
گرم سازند و عیار مردانگی و کارگزاری از یکدیگر گیرند و این دولتمندان در آرایش صفوف عساکر
اهتمام فرموده برانغار و غول و هراول و جبه اول و طرح و تولغمه و اوقچی و التمش را بآیین
جهانگیری و آداب صف آرایی ترتیب داده هر جا را بفروغ خود عقیدت گزینان اخلاص پرست
روشنایی بخشیدند و افواج قاهره را لمعان سیوف نبرد آزمایان جنگ و دست کار
شناس اعتضاد و کرامت فرمودند و گیتی خدیو بعد از سرانجام کارگاه اسباب که بهمین

لطیفه ایست ظفر اشعار در باب رایت عظمی را و سنجیده حضمتی است توکل اساس اقبال منزل ادل
در نیازمندی ایزد جانبخش بر آرنده مقصود و نگارنده اسباب بسته با خاطر آرمیده و بینش نگاه
و دل نیاز گزین و نظری درست و رای راست و حوصله فراخ و دستی قوی و پای استوار و همتی والا
فطرتی عالی و تدبیری صایب و چهره برافروخته و لبی خندان پای در رکاب اقبال نهاده نهضت
فرموده بود در چنین موسم که عنفوان شباب و عنوان طغیان طبیعت آن خدیو والا پیوسته بدور
بینی و فرمان پذیری خردوان ملک آرای بوده خود را در نقاب بی التفاتی و پرده صورت داشته
نگاهبانی جمال آرای سلطنت خویش کرده بی مداخله قاصد و پیغام و سخن ساختگی حرف سرایان
غرض آلود عیار راستانی درست بین و مخلصان حق پسند گرفته و دار و مدار استقلال پادشاهی
را بجا شناسان اخلاص سپرده و بر آمد مقاصد صوری و معنوی را از ایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه
هستی بخش خرد آفرین بوده و دانشوران رسمی اسباب پرست مسبب ناشناس بی تیزبینی
خرد والای این اورنگ نشین خلافت و بزرگی حالت گرای این برگزیده کونین بزرده خود را
از اسباب عظیمه چون گویم فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت می دانستند و لهذا روز بروز کار آن
یگانه معنوی و حقیقی در ظهور روشنایی بخشیده و حال آن ساده دلان حق ناشناس در گو ظلمت
رفته عیار رمیهای زر انده و در گرفته آمد چنانچه ازین روزنامچه احوال سعادت قرین زنگی
سبحان نکته رس روشن خواهد شد و خلاصه حقیقت کار آنکه نور برودی که از ظلمت پرستاری
خلق نجات یافته دل او در روشنایی پرستش ایزدی نورانی ساز دو نوزا فروز کارگاه ابداع
تعهد مهمات کلی و جزوی او را بکرمت علیای خود تفویض فرموده در اشتغال صوری دلتنگ
ندارد و از زدی او را همیه آنچه در حاشیه خاطر فیض گزین او گذشته است و بحوصله زود کار در
نگنجد ساخته در کنار دولت او نهند و او را در کنج نشین ملک صورت و معنی گردانید جهان شایسته
ظاهر و باطن گردانند و هر خاکساری مدبری که گمانی نسبت وا و با راکتش دولت او را فروغ شانزده
پرده پندار پیش دیده بصیرت او فرود آید و در تاریکی ظلمت خلاف در آمده بتکاپوی خود در
خلاب هلاکت فرو رود چنانچه از حال سترگ حضرت شاهنشاهی خاطر نشان منکران
بادیه گمراهی و دلنشین مخالفان تیره رای که باین دولت ابد پیوند انتساب داشتند

کشته

گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محل خود گذارش یافته بود اندکی از خبران زدگی بیرامیان
که اراده مخالفت نموده با ده هزار کس تسخیر کابل آمد و منعم خان خانخانان باستمداد همت علیه
حضرت شاهنشاهی معبود وی جواست الحمد و دم نموده رایت اخلاص برافراشت معلوم هوشمندان
آگاه دل میشود که هرگاه میامن برکات وجه این خدیو صورت و معنی در دوردستان گرد حال زنگیان
ناخجسته عاقبت گراز تیره بختی با نفس مقدس آنحضرت اندیشه ستیزه و پیکار نماید قیاس باید
که چگونه خواهد بود وجود دشمنان مقهور را آثار زیانه آگاهی است سرگذشت هیموست که در مطلع
احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار همه هندوستان گرانی عظیم بدید آمد و در اکثر ممالک
خصوصا در دیار دهلی قحطی بوالعجب شد اگر از زر نشان می یافتند از غله اثری نمی دیدند آدمیان
در مقام خوردن یکدیگر شده چندی باهم پیوسته آدم تنها را می ربودند و غذای خود می ساختند
اگرچه این پاداش اعمال جمهور مردم تا دو سال کشید اما بکمال صعوبت تمام داشت و
هانا که در وی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد تا بمیامن جلوس مقدم بر اورنگ خلافت نا
هموار پیهای زمانه و ناهنجار پیهای روزگار یکبارگی دور شود **فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی**
در محاربه با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن سبحان الله زهی تلون
احکام تقدیر و تنوع آثار قضا هیچ گیاهی از زمین بر نخیزد که حکمت در آن تعبیه نباشد
و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود پس وقایعی و سوانح
که متضمن بر جنبش عالم باشد اندازه مصالح و اسرار از آنکه در طی آن مکنونست که تواند گرفت
و از آنجمله است این بزم رزم نما که هم نظام ظاهر را از اسباب والاست و هم رهبری دلیل
هدایت گمراهان بادیه غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت کبری آنکه هیموی سیه بخت
از فراهم آمدن اسباب هستی چنانچه اندکی از آن گذارش یافت پیوسته در نخوت و پندار
بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیه تردی خان واقع شد لشکر هند و دشمنان
دل بس قوی گشته در جنگ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده بود و شورش غرور در
شریف و وضیع افتاده خیالات فاسد بخود راه میداد چون خبر نهضت رایات اقبال
در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو تجنب نکرده خود را که در کمیت و کیفیت

و کثرت بسیار بود بسرکردگی مبارک خان و بهادر خان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود بقصبه
پانی پت که قریب بسی کروهی دهلی باشد فرستاده خود در استعداد دیگر شده و بخاطرش راه یافته
بود که عنقریب حضرت نیز از دار باستماع خواهند آمد شیر دلان ملکی مهر معلای آمدن توپخانه را بآن قصبه
شنیده فوجی آراسته از تیر دستان نبرد دوست را چون لعل خان مرحتی و میرزا علی او رنگ و سماجی
خان به پیشتر فرستاد که دستبردی نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته فرستاد و علی
قلی شیبانی نیز خود را همی ساخته و خانخانان چابکدست نیروی اقبال شاهنشاهی که پشت
گرمی این دولت عظمی که بکار شیران تقدیم رساند خیال باید کرد که شیران با اعتقادی چنین
استوار چه کارهای شگرف که بجای آورند خلاصه توپخانه را بطرف در آورده و پیش آمدها
از سطوت اقبال لشکر منصور پای جنگ راه گریز پیش گرفته و هیمو خون گرفته از استماع
این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داد دست راست بعهده شادیخان کاکر شوراندازی
گشت و دست چپ را باستم خواهرزاده خود رمیه نام که از دلیران بی باک بود سپرده خود
و خود بجوقی نام و استقلال غیب روان گشته و فیلان کوه پیکر اژدها دم را که اندوخته چندین فرمانروایان
هندوستان بود و برای عبرت ظاهر بینان کوته اندیش برنوشت آسمانی پیش این بی بهره صورت
و معنی گرد آمده همراه گرفت از الجمله پانصد فیل بود که هر کدام در تیز پایی و چرب دستی علم بود در
مستی و دلیری کارنامه دویدن این قوی هیکل سبک روح را دیدن نتوان گفت که اسب عراقی او بود
هرچند گرم روی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت و الحق هر فیلی ازین فیلان نامی برای بر
هم زدن فوجی گران بسنده بود بتخصیص بر هم زدن هجوم سوارانی که اسبان شان هرگز چنین صورت
مهیب و پیکری مهیج ندیده باشند وصف این جبال دونده کی برشته باریک عبارت در آید
عمارات عالی را بجنبش ویران کنند و درختان قوی را با بیخ از بیخ بر آرند و در هنگام
نبرد و کارزار بخرطوم شتابی اسب را با سوار از زمین بردارند و بهوا اندازند نظم

بپویه گرم برند ار کهی که بهم برزند ۵ چو سرمه سوده شود زیر پایشان سندان ۵ و شرح سپاهی او را
چه رقم نماید خلاصه سخن آنکه بایسی هزار سوار کار طلب از راجپوت و افغانان که پایگاه
کرده سرمایه مزید نخوت و استکبار او بود شده بآیینی غریب متوجه فیلان شده و فیلان را

بجهم

بجهم و سلاح آراسته کمر عدو انداز و تحش افکن را بسته پشت آن مهیب پیکران مهیج منظر
جا داده آماده نبرد شدند و هم فیلان را بر روشی که در روز هیجا آراسته و بر خطوط معهود شده و جوبهاتیه
آراسته فیلان تجربه دیده پر دل جنگ دیده و فیلبانان قوی دل پیش داده هر کدام را بجای و مقام مقرر
گردانید و فیل غالب جنگ نام که از فیلان سرآمد نامی بود بحسین خان فوج دار مقرر گردانید
و فیل کج بهوتر که در کمی هزار یکی مثل او کم بهم رسد بسواری میکل خان معین ساخت و فیل جور
منبال که از فیلان زبردست بود باختیار خان داد و فیل فوج سردار را لشکر نام داد و گردن فیل
گلی بیک که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره رای خود بر آن سواری می کرد درین روز برای سواری
جاین نام فیلبان داد و باین فوجداران که هژبران بیشه وغا بودند و از معتمدان او شیر خان
و سلیم خان و بسیاری بر گزیده های خود استمالتها داده سرگرم کارزار ساخت اما اسباب
آرای سپاه با سبب پیشهای ظاهر بین بکار آید با خداوند سبب پرداز که او برای انتظام
و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رسانند بلکه آن همه اسباب و آلات از انجام
سوانحات قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت گردد و نیز مصداق این معنی همین قضیه مرتبت و
شرح این اقبال بدیع نما که بتاریخ روز دی بادین شنبه و سیوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه
دوم محرم نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی لوا در ابر سم منقلای پیشتر می آمدند چون بحدود
قصبه پانی پت اتفاق نزول افتاد قراولان دور بین رسیده خبر رسیدن غنیم و شکوه جمعیت
لشکر دانستند و دانستن بکار بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند و بیقین پیوست که آن سیه
کار آشفته روزگار خود سرانجامی کردار دلیرانه قدم پیش می نهد و پیش از رسیدن بقصبه مذکور
چنان بر آمده روزگار افتاده بود که هیمو لشکری گرانبار گردید شادیخان کاکر پیش فرستاده
است امرای نصرت پیوند از چنان حساب نگرفتند و دل بر اقبال روزافزون بسته متوجه پیش
بودند چون آمدن هیمو با آن استعداد بیقین پیوست از آنجا که بر اعتضاد و معنوی خود نظر
انداخته بودند بوسیله حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکرها از آن خالی نباشد بلکه از انها
لشکرها شود تذبذبی در خواطر اولیای دولت راه یافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت
کار عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت پناه فرستادند و خود تا آمدن جان نثاری شده در بیان

گروه والا شکوه سپاهی ده هزار کس از انجهار مرد نبرد داشت به بهادران فیروزمند و دلاوران
اخلاص منش آمدن غنیم نزدیک دانسته از روی جرأت و دوربینی و حوصلهٔ فراخ که درچنین وقت از هزاران
لشکر کارزار ظهور انگیز رتبت افزونی نظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیم نظر در نیاورده چنانچه رسم
سعادتمندیست افزونی بخت بلندیست که کار امروز نبود انکه از هزیمت به توقف و اهمال فوجهای منصور را
ترتیب شایسته داده جویای پیکار نصرت سرانجام شدند میمنه بشکوه شهامت سکندرخان و جمعی
دیگر از نبرد آزمایان نامور آراسته گشت و میسره بمهابت عبدالله خان و طایفه ارغون و باین جان
بناموس ده رونق گرفت و غول بشجاعت علی قلی خان شیبانی زینت یافت و حسین قلی خان
و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کارزار آرایش هنگامه هراولی معین گشتند بایزن بخت بلند
مناسب آنست که ایستادن در دارالاوز رفتن پیشتر واقع شود تا سخن هیلات کرده ای جویای اخبار
عبرت بخش سر رشته سخن را نگاه داشته ساعتی کوشش بس دارد که آنزمان که حضرت شاهنشاهی بتعاقب
رای جهانگشای امرای نامدار را برسم منقلای از پیش روانه فرموده خود باعساکر فتح و جنود اقبال روم
فرمانروایی و لشکرآرایی را دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و نصرت بودند و درین روز بجهت
انجمت کربو زور فرحی و غیره رایات اقبال از قصبهٔ کرنال که تا قصبهٔ پانی پت ده کروه است
نهضت فرموده بر پیچ کرهی پانی پت نزول اجلال فرموده و از نزدیک رسیدن غنیم بمنقلای در
اردوی معلی خبری نبود و هنوز لشکر نصرت پیوند که در راه از خود نیفتاده ولنفس راست نکرده بود
که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش باس یراخبار ناخوش باهم رسیده چنان ظاهر شد و جمعی را که پای
ازجای لغزیده باشد اما هنوز بازار کوشش گرم است موکب عالم آرا در همان زمان آهنگ رزم
و فرموده ناده نهضت بپیش شد و در ساعت بهادران عقیدتمند و دلاوران اخلاص گزین رایرلیغ
والا صادر شد که سلاح در بر و تائید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند
و در اندک فرصتی لب زیر پایه که در حوز افزین صاحب اقبالان باشد فراهم آمده جویای پیکار
شدند آنحضرت چهره وقار پادشاهانه بجز بسندی افروخته مغفر اقبال ایزدی بر سر و جوشن توکل
الهی در بر مسلح و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت نهادند بیرام خان خانان در پیش
صفها و کردو قشونات و تومنات میگردید و در حفظ قوانین مضبوط و نگاه داشت مراتب جنگ

و می فقط

و می فقطت جای خود استمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم
رزم را ترتیب می بخشید و بعد از ترتیب لشکرها و استمالت دلها فرمانروای جهان بآیین کشورکشائی
و قانون جهان آرای سکاو رباد پای جهان پیما برانگیخته نهضت فرمود و چون هیمو لوای جهالت
پر توزول نزدیک بقصبه پانی پت انداخت طلیعه فتح و ظفر از برابر ظاهر شده آن گرفت و دیگر جوانان
و بهادران پی هم رسیده مژده فتح تمیر سانیدند و شاه قلی محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور
اقدس آورده و بنوازشهای خسروانی سربلند یافت و شرح دیباچه آن نصرت علیا و موهبت عظمی که
کارنامه اقبال تواند بود برسم اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد که رایات اجلال دور است
و چندی از امرا پیش آمده اند عنان از دست داده باستقبال خود را بایشان رسانید باین خیال که
چون انهزام که خلاصه و چیده اند بر دارد و دیگر که کار دشوار بردوات نکرده و بر افزونی لشکر کار
کرده و بر فراوانی فیلان مست اعتماد نموده بغروری از اندازه بیش قدم در پیکار نهاده از نشاء
مستی غرور نتوانست دریافت آنرا که بفیلبان اعتماد نباشد براکه بر فیل اعتماد دارد و هم آن
غلبه روی دهد پس آنکه با مجموع فیل رازنهانی وارد استیلای او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان با و
چه سود مند آید بهر حال آن جاهل تکین خون گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت و دلیران
ازجانبین کوششهای تکلف نموده اند رعد دریبان و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر
می تاختند و دلاوری و جانفشانی بیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم میرسانیدند شعر
دو لشکر چنان برهم آمیخته ◦ که از آب آتش برانگیخته ◦ تو گفتی هوا لاله بار دهی
ز بوباد دهی زه بار دهی ◦ اگر چه از بهادران لشکر منصور در ثبات پای و جان نثاری
تقصیر نمیکردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه و میسره را پای از جای لغزیده چندی از شیران
بیشه پیکار یعنی لشکریان شیر شکار که غبار رزم را گلگونه عروس فتح و غازه چهره اقبال می دانستند
و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام جسته نشاط مقصود بودند مثل محمد قاسم خان نیشاپوری
و حسین قلیخان محرم و شاه قلی و لعل خان بدخشی چون دریافتند که اسبان بروی فیلان نمی
توانند آمد کنداز شرع بانیتهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جست و جوی شکار بحریف
رسانیده دستبرد می نمودند و سواران رکاب را از خانه زین انداخته بخنجر شغل

بادپایان آتش کردار تمام ساختند و گروه گروه افیالان تیرانداز از اطراف و جوانب برآمده داد کار
زاری دادند علی قلیخان شیبانی که لشکر غول بحسن اهتمام او رونق داشت در جایی واقع شده
بود که جوی کلان در پیش داشت که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلاوران پرخاش
جوی و مردان شیر حمله غول بر جای خود پای ثبات افشرده قابوی تاختن می جستند و چندانی تحمل کردند
که فیلان از اطراف و جوانب غول گذشتند بعد از آن از عقب مخالفان درآمده داد تیراندازی و تیغ
زنی میدادند و هیموی تیره بخت در روز جنگ بر فیلی هوای نام که از فیلان سرآمد او بود مغرور
نفس و هوا سواره نظر بر دلاوران تیغ زن و کشش غازیان صف شکن داشت حملهای پی
مبارزان عسکر اقبال درین عبرت دیده جوقی از فیلان مست همراه ساخته هر تزوی که در حوصله
طاقت داشت و بهوری که کمون باطن فتنه سرشت او بود ظاهر ساخته حملهای قوی و پیاپی
عظیم کرده بسیاری از زبردستان عسکر گردون شکوه را از پای درآورد و بهگوان داس که از
برگشتهای او بود در کار بسر داد از تیردستان امتیاز داشت پیش او پیاده شد و شادی
خان جنگ کرده پایمال بادپایان موکب اقبال گشت ناگاه در اثنای گیرودار تیری از کمانخانه
غضب الهی بچشم هیمو رسید و کاسه چشمش شکافته از پس سر او گذر کرده شد و همانا که باد پندار و دود غرور در
آن سیه بخت تیره درون همان بود که از آن روزن برآمد جمعی که در حواشی او کمند ناز داشتند چون
دیدند که تیر اقبال بهدف رسید با بازوی همت شکسته و دل از دست داده بی دست و پا شده
دیگر کمر طاقت نبستند و شکست بر لشکر او افتاد هر کدام خاک ادبار بر فرق بخت ریخته و آبروی جلادت
بخاک انجیده روی گریز نهادند درین هنگام شاه قلیخان محرم با جمعی از شیرمردان کارزار بفیلی که هیمو بر آن سوار
بود رسید نمیدانست که هیمو بر آن فیل سوار است قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل را بطریق الجای از
حمید غنایم خود سازد فیلبان بیچاره که نه مغز حقیقت داشت و نه جوشش شجاعت از بیم جان صاحب
خود را نشان داد شاه قلیخان از ادای این عطیه عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان
انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از
معرکه کمینه کش و چون از مهب عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید
مخالفان سیه روز تیره روزگار یکبارگی پشت داده نجات خود را در فرار دیدند شیران بیشه شجاعت

حس

فیلبانانرا از قلعه آن کوهها جنب تیر و توپ گزند نمی ساختند و فیلان کوه منش را چون باد صرصر
میراندند جایی که سطوت اقبال روزافزون صف آرای معرکه نبرد باشد شیرمردان صفدر را از گزیز
چاره نیست الحق حیوانات بیخرد را چه شکوه همت میماند امرای نصرت قرین را از چنین فتح
که تا انقراض عالم طغرای فتحنامهای شهریاران والا شکوه و دیباچه مفاخر جهانداران عالیمقدار خواهد
بود بتقدیم مراسم شکر پرداختند و سایر عسکر فیروزی مآثر در کشتن گریختگان و جمع غنایم اهتمام
داشتند از کشتها پشتها و از غنایم خزاین آماده و مهیا ساختند تا یکهزار کس در میدان افتاده بودند که بحساب
درآمد و از آنکه در گریختن در راهها پایمال شد که شمار تواند و تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف
اولیای دولت قاهره درآمد طایفه از بهادران نصرت قرین گریختگان را تعاقب کرده بسیاری از مخالفان را
بتیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت پایه سریر اعلی معاودت نمودند و فرمان فرمای زمان ازین
عطیه کبری آداب سپاس داری بجای آورده هر کدام از مبارزان عسکر منصور را بعواطف
بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشیدند و در اثنای آنکه هر یکی از بهادران نیکو خدمت بدولت
حضور رسیده کامیاب دین و دولت میگشت شاه قلیخان محرم هیمو را بسته بدرگاه خلایق پناه
آورد هرچند از وی سخن پرسیدند از جهالت بسخن نمی پرداخت یا توانایی سخن سرایی نداشت یا مغلوب
خجالت بوده سخن را بر خود نبسته بیرام خان خانخانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود
که این سیه ضعف را بدست مقدس خود بکشند و بوسیله این غزا از مدارج ثواب و جزا بهره
آن خدیو خردمندی و خداوند خردمندان که مشرق آفتاب دانش خدادانسته در پرده بیگانگی
بوده از شورش انکار منکران و اعتقاد مخلصان فراغتی داشتند برای رعایت ارباب استعداد و بزبان
حقایق ترجمان کنایه فرمودند که کشتن گرفتاری اسیری علیحده رخصت نمیشود و همانا که در بارگاه
معدلت حضرت احدیت نیز بر چنین کار مثوبتی مترتب نباشد هرچند دولتخواهان بسیار داده لوح
اهتمام و الحاح نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمد بنابرآن این دریافت بنده که در بطون اوراق
آفاق لوازم اثری نیست اما دانش نژاد و آن بارگاه کبریا نشیند و دانند که این جز در نور آباد خاطر مقدس آن
پاکی گوهر بی دست یاد بشری و وسایل علمی از داد دانش آفرین دانا نور پذیر معرفت حقیقی تنده باشد و پدید
چنانچه از صفحه پیشانی این تخت نشین صورت و معنی و سنت و نیز بر معاینه عیان ظاهربین پیداست که هر گاه

بزرگ نهادی خداشناسی دریابد که محجوبی ازوی رسیده باشد و دانم که خلاف رای او که زمین خود را
بر تیغ زنت چه پاسی بشری قهرمان مسرع کل او را بخاک مذلت و مغاک هلاکت می اندازد از دیباچه امروز
بر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال این پادشاه سعادت اساس ظاهر می شود و انجام وحشت انست
که بتوجه معنوی باطنی در خاکساری و وفای ارباب خلاف پردازد و بر تقدیر فرصت زمان در حضرت
حرز همت والای او کجا تجویز آن می کند که دامان اقدس باطن او بچنین غباری آلوده شود و هرگاه معامله
چنین باشد تیغ آلودن بخون انجان خون گرفته ناپاک کجا و آن شخص مقدس کجا و همت اهل روزگار در چه
پایه آخر بیرام خان خان خانان چون دانست که آنحضرت متوجه این معنی نمی شوند خود را ازان باز داشته به
مقتضای عقیده موروثی که از راه تقلید پدران و استادان در آدمی جای کرد ترشحی می کند خود تحصیل
این ثواب موهوم شد و بشمشیر ابدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی که آنحضرت از
پرده برآمده توجه فرمودی یا صاحب حوصله دوربینی دران درگاه بودی تا او را در بندخانه دانش مستعد
معارفت عتبه اقبال اساس فی الحق نوکری شایسته بود و همتی بلند داشت و هرگاه تربیت اینچنین بزرگی
یافتی چه کارها ازو بظهور رسیدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی واگاه ظاهر بینان سر او را بکابل
فرستادند و تنه او را بدار الملک دهلی برده بر دار عبرت کردند عالم از شور و شغب آرمیده و جهانیان را
آسودگی و خورسندی پدید و از بدایع کرامات و غرایب خارق عادات حضرت شاهنشاهی
که درین سال که از کمین بطون بمنصه ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنه دهلی در ایامی
که حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح اسکندر با آنجا تشریف آورده بودند در تصویرخانه بموجب
اشاره عالی مشق تصویر میفرمودند و نادر کاران باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد
شیرین قلم که از یکه دلان این فن اند در ملازمت بوده راه در روش این کار بدیع مذکوری ساختند
روزی دولت نگاه حضرت جهانبانی آن نسخه جامعه الهی بجهة تشحید خاطر مقدس توجه فرموده بیکی
از شهلت صورت آدمی نگاشته قلم الهام رقم ساختند بطریقی که عضو عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود
یکی از دولت یافتهای حضور نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت
که این صورت هیموست و حال آنکه در آنوقت نام و نشان از هیمو نبود دستمان حقیقت
کار دریافته از انکشاف آن باز ماندند و در آخر روز که بیرام خان التماس مینمود و

کوشش

و کوشش میکرد که هیمو را بدست اقدس خود بشمشیر بکشد رانند بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغرور
در آنروز ساخته ام و بند از بند جدا کرده ام و اشارت بهنگام این تصویر فرمودند سبحان الله درین
سن در چه وقت و بچه طرز بزبان مقدس و لسان قول جز این واقعه دولت افزا داده بودند ارای
امروز و فردای دو و حاضر و غایب پیش اخشیجان ظاهر باشد اما نور پروردان ایزدی که گوهر پاک
این سرگردان حق و استادان عقل و مظهر نور الهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده در
حضرت حالت و غایب چون حاضر در شرف حضور کسی که حاضر را حاضر داند دانستن غایب چگونه حاشا
حاشا آنجا غایب نباشد سالک شاهراه ارادت ابوالفضل که راقم این دیباچه افضالست از زبانی
صورت این واقعه کرامت بنیاد را از آنحضرت پرسیده میفرمودند که ملهم غیب جزین بزبان آمده
سر این کار او مجبتر داند درخشیدن نیز حقیقت انجنان دیده که زین نحیف فتنی حوصله عالی
فطرتی که با چنین نمی نهای اقدام باده هوش ربا که پهلوانان راه را نمی ازان بدمستی میسازد
یکی آغاز جوانی دوم باده دولت صوری سیوم شراب سطوت معنوی چهارم باده حسن ظاهری
بجام مدام لطف و باطنی بهوش و الا بوده خود را ندیده دیدبانی الهی بشایسته منصوب او را عاشق
گردانند و دولت را ملازم و طور اعاشق گردانند و دولت را ملازم آستان امید او سازد که معتکف شبانه
روزی این عتبه اقبالم بیاد ندارم که بر کسی نگاه لطف انداخته باشند یا از روی انس مخاطب ساخته خوفی
فرموده که بدمست شود و در نشست و خاست و گفت و شنید با برگشیدهای او تیز روشن نماید بالغ نظران خرد
پرورشیکو دانند که از اندازه حوصله کسی که چنین باده مردافکن بکار برد و هوشمندان آخر ورز او افزون
کرا دکه تواند شناخت لیکن سعادت پیوندان آگاه دل اینقدر دانند که نگاهبان او تربیت حق باشند و چنین
فتوحات عظمی او را باین وجوه دست دهد و چنین موهبتی بزرگ و کار شگرف و مهمی بدیع از روزگاران
کمتر روی نماید و یکی از غرایب کرامات آنکه درین اثنا که از قصبه جلیند رکه بجهة تسخیر هندوستان
و استقبال هیمو نهضت عالی واقع شده روزی با بیر آتش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهة مزید خاطر و تماشای
مردم اقسام آتشبازی سرانجام نمایند و درین میان صورت هیمو ساخته برابر روی کرده در آتش اندازند
کارپردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتی که از آتش سرانجام دادند درین اثنا صورت هیمو نیز آورده
سوختند در ظاهر هنگامه بزم بازی گرم ساختن و در معنی خرمن هستی مخواه سوختن آری کسی که در لباس نشاط

و بازی چنین کارهای والا سرانجام نمی‌پذیرد و ازین است که با چنین مردم در پرده درآمده محافل معنوی خود انجامد
و در کار خود بصورت بی‌پروایی باشند و بی شایبه تکلف درین مراتب که والا نژاد آن عالی همت عزیمت
تسخیر هندوستان کرده کارزار و نموده اند هر که چنین کارنامه بظهور رسانیده چنانچه بر دانشمنده
داستانهای باستانی پایه کتاب می‌شود بعینه در هیچ مرتبه ازین مراتب مسالمه که فرمانروایان
دادگر قصد هندوستان بجنگ کردند هیچ یکی از والیان هند باین شجاعت و داعیه و همت نبود که
در سرانجام ملک خود درمانده بودند بخلاف این در دودمان پیوسته این تسخیر اعالی دور دست را
اندیشه مند بوده سرانجام یورشهای عظیم مکنون خاطر می‌داشت والحق اگر جمهور الجیش مساعدت
کرده بودند فرمانروایان هندوستان را دران اوقات میسر بود از هجوم سپاهیان کارطلب و فراوانی
مبارزان کارزار و افزونی اسباب توپ خانه که جز در ممالک روم ازان نشان نتوان یافت و بسیاری
فیلان زبردست که یکی برهم زدن لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در
مبارزات نامه حضرت صاحب قرانی که در هند بظهور آمد شرح ملاحظات بهادران آن لشکر عظمت
والی هندوستان چگونه بیان می‌کند و تنغا خرم قوم می‌سازد که صد و بیست فیل جنگی دران جنگ
عظیم بتصرف اولیای دولت درآمد و در تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آن زمان روشن است
که نسبت بهیمو کدام پایه را داشت و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار که از وی یافت
هزار و پانصد فیل بدست فرمان پذیران درگاه والا درآمد سایر معاملات را ازین قیاس میتوان
کرد و کمیت خزاین و سایر اسباب و آلات فرمانروایی خود بحساب شماره درآید این میدان فتح و
نصرت همانجایی میمنت گستر است که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سلطان ابراهیم بر دو نموده
رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان در جای خود قلم پذیر شده و درین رو بهجت افزای
که تنها شاید آلهی چنین فتحی بزرگ روی داد و سکندر خان اوزبک را با جمعی تعاقب هزیمت یافتگان
و حراست دار الملک دهلی از آسیب اوباش تعیین فرمودند و او مساعدت نموده خیلی از منهزمان
شریره و اشخاص معطله را از زندگانی خلاص ساخت و ناظم پراکندگیهای ممالک شد و غنائم
و اموال بدست اولیا افتاد و روز دیگر موکب اقبال ازانجا نهضت فرموده بساعتی که اختر شناسان
کاردان گزیده بودند پرتو وصول بساحت فرح ساحت دار الملک دهلی انداخت و نور معدلت زیور

نصفت آن دیار سعادت پیرا روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر و اشراف و هنرمندان هر فن
و نادره پردازان هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان بشکر
گشادند و مجنونهای قاقشال حسن اخلاص راجه بارهمل را که در محاصره مشاهده نموده بود بعرض مقدس
رسانیده و بمقتضای رافت ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته
احراز زمین بوس عبودیت نمود روزی که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخر بخشیده
برای رخصت بپارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند و فیل
از شورش مستی بهر طرف می‌دوید و مردم یکسو می‌شدند و بوقتی این فیل مست بطرف راجپوتان این طبقه
را چون اعتصام کامل را براخلاص خود بود ایستاده ماندند این استقامت نظر دوربین حضرت
شاهنشاهی پسندیده درآمد و استکشاف از احوال راجه فرموده بر زبان غیب ترجمان گذشت
که ترا نهال خواهیم کرد و هم چنان شد چنانکه نگاشته آید شکر ایزد جهان آرای که هندوستان را
بلکه جهانیان را سری پدید آمد که بزرگی او را دفترها بسنده نیاید و دانش او را کتابها کفایت نکند بمیامن عدل آتش
باغ همیشه بهار هندوستان بطراوتی خاص یافت و حق پرستان دادار رسیده را انتعاشی قوی
دست افتاد و بشکرانه این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت و گنجهای انعام در دامن روزگار
افشانده شد عاطفت شاهنشاهی گروهی را که در پیشگاه جانسپاری جولان همت نموده بودند
باصناف نوازش سرافراز گردانیده تشریف و منصب و جز دو بزرگ بجزایل عطایا کامیاب گشتند
ازانجمله علی قلیخان شیبانی را الخطاب خان زمانی سرافراز کردند و سرکار سنبل را با سایر پرگنهای
میان دو آب بجاگیر او مقرر شد بجهت انتظام مهمات آنجا و رخصت یافتند و عبدالله خان اوزبک را
بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خان را خان عالم خطاب دادند
و مولانا پیر محمد شروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته در رکاب نصرت اعتصام داشتند و
قیا خان را بانتظام ممالک در دار الخلافه آگره و آنجا نامزد شد رای ممالک آرای شاهنشاهی
کارسازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیتی فرستاده نظام بخش و آرام ده عرصه الکای هندوستان
شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی لشکر
کردن امتیاز تمام داشت و در الور و آنجا بود دم خودسری میزند و خزینه پدر زن هیمو گرفته و سایر

اسباب و اموال او و ازان سرکار بهت ناصر الملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کار آگاه بآیین
خدمت تعیین فرمودند حاجی خان از صدمات افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه
فرار پیش گرفت و الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و از آنجا که در قصبه اندوری
ماچاری که بنه و بار هیمو آنجا بود روان شدند جای مستحکمی بود تردد و کارزار بسیار شد پدر هیمو را دستگیر
ساخته نزد پیش ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بسوی دین خود راهبری نمود آن پیر کهن سال
جواب داد که هشتاد سال است که درین کیش ایزد خود را پرستیده ام درین وقت ترک دین خود چگونه کنم
و مجبه دیم جان نافهمیده چگونه در طریق شما در آیم مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان
شمشیر جواب داده و از آنجا فتح نموده با غنایم فراوان و پنجاه فیل آمده استلام عتبه اقبال نموده مورد
نوازش خسروانی گشت و حاجی خان از قصبه الور بر آمده بجانب اجمیر آمد و روان شده که حامی برای
عیال خود خیال کرده و سپاهیان گذشته و آماده جنگ و ستیزه گردد رانا که زمیندار بزرگ بود و به
آن رانا بود که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی انطور که مذکور شد پیکار نموده شکست یافته
بود از وجوه‌ها طلبیده و تکلیفات ما لا یطاق نموده کار میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیمی
داده و از حاجیخان مذکور و مظفر خان سروانی که وکیل او بود درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت
کار چون رانا معتمد در کثرت لشکر بود شکست یافت و حاجی خان اجمیر و ناگور را گرفته در تصرف
خود در آورد و چون استیلای حاجیخان بسامع علیه رسید محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمود
بارهه و شاه قلی خان محرم و ظاهر خان و خرم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیین فرمودند
و چون ساحت ولایت دهلی و میان دوآب از خس و خاشاک معاند و مخالف رفت و روب یافت
رای جهانگشای چنان تقاضا نمود که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته آن ملک
وسیع که مرغزار دولت و اقبال است از غبار ارباب فتنه و فساد شست و شو یابد درین اثنا بموقف
عرض رسید که خضر خواجه خان را با اسکندر سور در نواحی لاهور جنگ شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن
نیاورده بلاهور در آمده است و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحایف اجمال شده
بود که موکب اجلال از عرصه جالندر باستیصال هیمو دهلی رویه نهضت فرمود بمدافعه اسکندر
خضر خواجه خان مقرر شده بود و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی خان میر لطف و شاه

قلی

قلی تارکی و خالق بردی بیگ و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند امرای عظام رفته در لاهور
توقف داشتند و در چنین وقت که غوغای هیمو سرمایه آشوب روزگار شده در ایام چنین شکستی
در حدود دهلی ادی نمود ملا عبد الله سلطانپوری که از کثرت روباه بازی از افغانان خطاب
شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود و از فتنه
اندوزی که در سر داشت و آب دورویی که در نهاد خود را او بود بظاهر خود را از اولیای دولت ابد قرین
وانمود و در باطن با افغانان سری داشت بسکندر مقدمات نوشت و او را اغوای بر آمدن از کوه کرد سکندر
جمعی از اوباش ان افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه
بر آمده در پنجاب توجه مال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته
بدفع او بر آمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته ملا عبد الله یقین شد شکنجه پایه داشتن
نمود و همه تن او را بر زمین و بعضی زرهای او را که کور کرده دست گیر بود از زمین بر آورد و
چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبه جاری رسید و فاصله قریب ده کروه مانده بود هشت و هزار
کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته دو بیش فرستاد سکندر فرصت از دست نداده بجمعیت
فراوان روبرو شد و جنگ عظیم درگرفت و آخر دم را برداشت خضر خواجه خان ایستادن
را صلاح وقت دانسته پای عزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت
منفعت وقت دانست ~~پای عزیمت بضبط لاهور آورد و~~ و چون این خبر بسامع قدسیه رسید عجاله
الوقت سکندر خان را با خان عالم امتیاز بخشیده بود بسیالکوت و آنحدود را جاگیر کرده پیشتر
باستعجال تمام روانه ساخته که امداد خضر خواجه خان باشند توجه موکب مقدس شاهنشاهی از دار الملک
دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنه سکندر و تعاقب او و محاصره قلعه مانکوت چون از صادر
وارد چنین مسموع باشند که با سکندر لشکر فراهم آمده باشد تا آنکه اقبال موکب شاهنشاهی عنان عزیمت
بآن صوب منعطف نفرمایند عقده این کار مشکل بآسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت
ممالک شرقیه هندوستان را موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی شده از تفاؤلات
بر سیه آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفأل نمودند اتفاقا این بیت بر آمد
سکندر را نمی بخشند آبی   بزور و زر میسر نیست این کار   دل معنی دوست مخلصان دوربین را انقضای

تازه‌روی داده خاطر ظاهرآرای ازین بشارت ثبات پای بهم رسیده آری چون ایزد جهان‌آرا
اقبال‌افزای این دولت ابدقرین دورمیان انجمن معنی را نظر پرفروغ جلال و جمال آن برگزیده
ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای رسمی روزگار فارغبال میگرداند و گروهی که دولت بالغ نظری نصیب
نیست و درچنین اوقات که باضطراب میگرایند بشال این تفالات مسرت‌بخش دلهای پریشان را اطمینان
می‌بخشند لاجرم فرمان مطاع شرف نفاذ یافت و امرای کبار و نوئینان عظام و سایر آن بهادران
اخلاص‌گزین و دلیران عقیدت‌اندیش بسامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب آسمان
قباب باشند و چون سامان این یورش عالی بروجه دلخواه سرانجام یافت خاطر نکته‌دان از جمیع
مهمات ملکی جمع فرموده بلشکر سر بکمال طمأنینه داشت بتاریخ بیست و ششم آذرماه الهی موافق دوشنبه
چهارم صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلی را گذاشته بهمنونی طلیعه اقبال بجانب پنجاب نهضت فرمودند
منزل بمنزل شکارکنان آهسته آهسته این یورش انتظام‌بخش مسیر مینمودند هم مراسم داد و دهش
بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و شادمانی که ناگزیر شاه تعلق است سرانجام می‌یافت و عالمیان از
اقطار عالم بصیت آثار مکرمت و انوار معدلت وتاجیک و ترک فوج فوج آمده خود را پای‌بند اقبال می‌ساختند
علی‌الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار روزی نبود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده
جبهات نیاز بدرگاه سجده‌گاه سلاطین پناه نورانی میساختند و در اثنای راه از لاهور خبر آمد
که خانه بیرام خان خانخانان از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ هشتم
دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی متولد شده و نام او عبدالرحیم نهادند و مجملی ازین
مقدمه احوال آنکه دران ایام که حضرت جهانبانی عرصه دهلی را بقدوم معدلت‌آرای زیب
و زینت بخشیدند برای تسلی زمینداران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت میکردند
از انجمله جمال خان عم‌زاده حسن خان میواتی که از زمینداران معتبر هندوستان بود بشرف
زمین‌بوس سربلند گشت او را دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان او را در حباله عقد خود درآورده
او را در مفاخرت بمفاخرت نوازش سرافراز بخشیده و همشیره خرد او را در عقد بیرام خان خانخانان
درآوردند و درینولا که رایات شاهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خانخانان مردم خود را بلاهور فرستاده
بود درین هنگام که همت علیا متوجه فتوحات بی‌اندازه است این نوید رسیدن و شگون

او ترک

گرفته

گرفته تهنیت‌افزا گشتند بیرام خان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم بجای آورد و اخترشناسان
بزرگی و شایستگی او را از دلایل زایچه طالع استنباط نموده ابلاغ نمودند که عنقریب بتربیت حضرت
شاهنشاهی سربلند شده بپشت‌گرمی اخلاص خود نموده خدمات عالی بتقدیم رساند و بکارسازی
طالع مسعود بمراتب والا رسد و سواد خوانان صحایف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیه
حال او خواندند بمژده‌های گرامی مسرت‌پیرای دلهای اخلاص‌سرشت شدند و الحق بتوجه حضرت شاهنشاهی
که اکسیر هدایت و کیمیای جوهر سعادتست همانطور بظهور آمد چنانچه روز بروز لوازم والای رشد
و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشود و حقیقت آن بجای هرجا در محل خود نگاشته قلم
تفصیل خواهد شد چون حدود جالندهر مخیم اردوی معلی گردید اسکندرخان افغان که درانولایت
رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک که مقر معهود و مستقر مقرر
او بود کشید که روزی چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد و موکب ظفرنشان
براعیه صواب انتما که گیرا کرفت او را از میان برداشته شود و دفع او پیش‌نهاد
همت جهانگشای ساخت و دشواری راه و صعوبت جا در پیشگاه فطرت عالی نموده بورشی
درست و قصدی جزم از دنبال اسکندر بجانب کوهستان سوالک که عالمیست دیگر و گزیرگاه خود
سران و گردنکشان ممالک هندوستان توجه نموده بوجه دیسوهه نزول اجلال فرمودند
و ازانجا بفضای دلگشای قصبه دمهری بورود موکب معلی گلستان دولت و
بهارستان اقبال شد آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی
یعنی سال اردیبهشت ارذو اول دران منزل فیض محل سرمایه رونق هستی جهان و جهانیان پیرا
آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه‌بخش عالم در بیت الشرف خویش بمرکز اعتدال
رسیده زمین و زمان و کون و مکان را نفحات ربیعی طراوتی نو و نضارتی تازه رسانید
و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاک را
تربیت خاص بشرف سعادت داده جان تازگی میبخشد و الا پایه آن شرف‌بخش اجرام
علوی و اجسام سفلی برترازانست که مکان را خطاب بیت الشرفی آن روشنایی‌بخش انجمن هستی
داده آید و بالجمله این نیر گیتی‌آرای در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل

دقیقه شب چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از حشمه حوت
بتهنیتگاه حمل آمد و نوروز جهان افروز عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد شعر

شکر انصاف بر زبان بهار ٭ گفته بلبل چو مردم هشیار ٭ عنبرین گشته از نسیم صبا
از مشام زمین مشام هوا ٭ دشتها پر لحاف و بی بالین ٭ باغها پر عروس بی کابین
راغها تختهای سقلاطون ٭ باغ پر فرشهای بوقلمون ٭ مرغ نالان فراز گلبن و گل
مست بی مطربان ساغر و مل ٭

همانا که وقوع چنین نشاطی در نشاطگاه مقصدی عالی و کیش است
واضح بر حصول مقصد و مژده ایست بغایت روشن که کارش گرفته سعادت انجام سعادت
یابد چنانچه بعد وقوع این یورش وا دبار سکندر ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که با ننگ و فضیحت
فرار اختیار نموده بقلعه مانکوت درآمد و حضرت شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده بدولت
و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل آن اجمال آنکه دران هنگام که اسکندر از هول مواکب نصرت
قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک درآمده بود در قصبه دهمیری مخیم سرادقات اقبال
گشته پیوسته خبر می آمد که مطلب آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشیده در جاهای تنگ
درآورد و دران تنگناهای حرب کمر اهتمام بستیزه بندد و حضرت شاهنشاهی کوششهای بیکران
نهاده بآیین شایسته پیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران کار طلب تاخت و تاراج
زمینداران آن کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی بنیروی تایید الهی بسیاری
از راجهای آن کوه را تادیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب و اموال را غنیمتهای وقت شمردند
و کوهستان بکوه هر که باندیشهای نادرست با سکندر جمع شده بودند و سنگ تفرقه در جمعیت آباد
آن هزیمت افتاده بی جنگ فرار اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت که دلاوران جابک
دست بتعاقب این گم گشتگان بادیه ادبار شتابند و بنیروی بازوی اقبال سر این مدبران
را بدست آرند و جمعی از دلیران لشکر الغار کرده بعضی از اردوی او رسیدند اسکندر از بی
تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعه مانکوت کشید بقا برای روز بد خود آماده
داشت انداخته پیش دستان سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نموده از تحصن این
مدبر معروض بارگاه اقبال داشتند و قلعه مانکوت قلعه ایست محکم بر چهار قلعه استوار که سلیم خان

در

در هنگامی که بقصد استیصال گروه گکران رسیده خایب و خاسر گشته بود این قلعها را بطرز غریب
بر فراز کوهها که متقارن هم بوده اند بر سر کوچه قلعه بسنگ و ساروج ساخته بود و تمامی آن
قلاع بنظر بیننده یکی حصن زیاده در نمی آید اصل آن جایی که اساس این حصون حصینه نهاده
اند در حد ذات خود جاییست بغایت محکم لشکرها را بآن وصول مشکل و بر تقدیر وصول دسترس بکنار
آن یافتن بس دشوار آبها گوارا و فراوان دارد آذوقه چندانکه خواهند فکیف که در چنین مکانی گر قلعه
خدا آفرین وصف حال او باشد قلاع حصینه برای اساس آن پا بر دارد او را مقصود اصلی از ساختن این
قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود
برای لشکر پنجاب مفری و باطنی باشد و بجز آباد باطن اوی که نشستگاه لاهور را ویران
ساخته آنجا آبادان سازد و لشکری انبوه الحق که از دو تا دوران مامن بسر برده محافظت این
حدود نماینده و باعث بر خرابی لاهور چون آن شهر بیت بزرگ واقع منجاد و روا اصناف مردم که با مد
توجه لشکرهای عظیم را از انجا توان سر انجام داد و دیر اتفاق موجهاد و رسانیدن ازان مهیا توان کرد و با
عساکر اقبال این دودمان ابد قرین انجا رسیده استعداد فراوان بهم رسانند و کار را علاج بکند زود
پیش از آنکه این اندیشه بعین آید بهار نیت ناپایدار از تنگنای هستی برآمد و بالجمله چون فرار نمودن
سکندر و متحصن شدن او بمسامع اقبال رسید از انجا که عزیمت سلطانی بتواحکام نیروی دانش
حضرت شاهنشاهی با عزمی درست و رایی روشن و نیتی حق پسند تاریخ خویش را منظور داشته اساس
جمهور عالمیان از اوج همت جهانگشا گردانیده متوجه محاصره آن قلعه شدند تا شرار آن فتنه انگیز را از
ترکافه انام دور ساخته دولت آرای باشند و یرلیغ مطاع از کمین سطوت ارتفاع یافت که بخشیان
لشکر آرای بآیین شایسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره قلعه را از روی
تمکین مرکز وار در میان گرفته دایره محاصره بر دوران کشیدند و همواره بآداب قلعه
گیری و مراسم تردد و شجاعت کسری پرداخته داد جانسپاری میدادند خان که در بساط
قرب حضرت شاهنشاهی اختصاص داشت روز اول در پای قلعه رفته دستبردی شگرف بروی
کار آورد که کارنامه شجاعت نو آیین شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتی که عساکر نصرت
قرین بپای قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی افغان که بسخی شجاعت

مسکن

شجاعت برکام بهرامی می افروختند کاه دعوی برجیس طاق استکبار نهاده از حصار بر آمدند و تهورهای
خونخواران علم کرده بر ساحت دروازه جولان غرور نمودند و همان کمیت تازی نموده شیر جرأت تنها میان
آن گروه در آمد و بقوت دست همت و زور بازوی شجاعت چند مرد برد ایشان را فرود آورده بخاک و خون
غلطانید و هم چنان بهادرانه و چابک روی باز گشت و بصدای آفرین و تحسین سربلندی یافت و هم چنین
هر روز سران و سرداران و زبردستان کار طلب از مورچلهای خود پیش دستی کرده دستبردهای
نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آیین احتیاط مرعی داشته بضرب توپ و تفنگ هیچ
متنفس را بپیرامون قلعه گشتن نمیگذاشت و دران تنگنای ادبار انچه از دست و بازوی این تیره
روزگار می آمد بجا می آوردند اما بصاحبان هوش بستیزه چه حاصل و بوالیان والا طالع عربده چه فایده

نظم تا تیغ برهنه ایم در دست قضا ° شد کشته کسی که خویش را بر ما زد ° و از جمله سوانحی که درین
ایام محاصره روی داد آنست که بهادر خان برادر خان زمان که در زمین داور گرد فتنه و فساد
انگیخته بود و غبار شورش و آشوب بر سر خود بیخته شرمنده شده و سر افکنده از زمین داور آمده
بزمین بوس سرافراز گشت و بوسیله سفارش بیرام خان خانان سزای اعمال ناشایسته او در
کنار او ننهاده خان خانان اگر چه مهربانی در حق او اندیشید اما در معنی برای او اسباب نکبت
و بدکاری سرانجام داد عطوفت اصلی آنست که آدمی را بد کرداری سزا داده توجهی تربیت
نمایند که پیرامون بدی نگردد و مجملی ازین قضیه آنکه چون رایات نصرت پیوند حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت فرمود قندهار که جاگیر بیرام خان مقرر بود باهتمام شاه محمد قندهاری
که از صدق و اخلاص مورد اعتماد بود آرایش داشت و زمین داور به بهادر خان
تفویض یافته بود چون هندوستان مهبط امن و امان گشت و مستقر اورنگ خلافت
گشت بهادر خان بهوای ذاتی بجوش آمد و خیال گرفتن قندهار مستقر در سرش افتاد
اول خواست که از راه مکر و فریب کار خود کرده قندهار را بتصرف در آرد و از انجا
که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد ازین اندیشه تباه کاری نگشود و شرح این گذشت
آنکه بهادر خان این رمز را با فرخ حسین پسر خواجه قاسم مهرازه که مصاحب او بود درمیان
نهاد و بتدریج چندی از دیوانه سرای تهی مغز را با یراق در خانه پنهان ساخت

و بروز معهود قرار یافت که این کمین کردها بر آمده کار نگاهبانان دروازه بانجام رسانند و بهادر خان
نیز از دروازه ها شوره در آید و هم اتفاق نمودند که کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود در روز
موعد که این پنهان شدها بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس مشرب ازین غدر
خبردار شده بجانب ان قلعه رسانیدند در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند پیشتر از آنکه بر
سر این گروه بد اندیش رسند خبردار شده سراسیمه بدروازه ها شوره شتافتند دروازه مقفل بود
چون دلها بای داده بودند راه شکستن قلعه نیافتند چندین حرکت مذبوح کرده بجنگ دستی
فرو رفتند و برخی خود را از دیوار انداختند بپای خود بر سر آمدند و جمعی گریخته در رسانیدند بهادر خان
تیره رای چون درین حیله اندوزی کاری نساخت درین مرتبه در زمین داور آمده سرانجام لشکر نمود
و اوباش واقعه طلب با خود همراه ساخته با یکدیگر بخیال خام قبضه قندهار کرده آماده جنگ
و جدال گشت شاه محمد چون کومک هندوستان دور دید و در خیال میکرد استحکام قلعه داده ملتجی بفرمانروای
ایران شده نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار بر
ملازمان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب آنست که جمعی را فرستند و هم تدارک طغیان این کافر
نعمت شود و هم قندهار بایشان سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان
و فره و گرمسیر بسرداری علی یار بیگ افشار فرستادند بهادر خان ازین لشکر خبر یافت
ناگهانی بر سر او ریختند و جنگ در پیوست دو بار شکست برگشته از پا افتاد آخر کاری نساخت
رو بگریز نهاد و نتوانست که بزمین داور [illegible] شاه محمد کومک خود را انواع صنع
نموده عذرها در نادادن قندهار درمیان آرد و خالی باز فرستاد بهادر خان خایب و
خاسر شده و ناگزیر بدرگاه گیتی پناه آمد چون این درگاه است مثل عتبه
کبریا اندک پذیر بسیار بخشش و لذت عفو را درین درگاه روزبازاریست کرم گناه
چنین بزرگ بخشیده ملتان بجاگیر او مقرر شد و جاگیردار سابق ملتان محمد قلی
خان برلاس بود ناگوار آمده دریافت و بهادر خان از روی مراحم خسروانی
سرداری یکی از مورچلهای قلعه نمودند و کارهای گرامی پشت گرمی این دودمان عالی ارکان
از و بظهور آمد القصه هرچند متحصنان قلعه در نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند

بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز درجه برمیشدند و بر آوردن سرکوبها و ساباطها و سایر اسباب قلعه‌گشایی اهتمام عظیم مینمودند و درین هنگام نوید دم برکات انتظام حضرات عفایف قدس و شرایف سرادق جلال از خطه دلگشای دار الاقبال کابل ببارگاه عرض رسید که با فواصل شوق در اواخل شعف و نواحی لاهور رسیده انتظار اشارت عالی میبرند

ورود موکب مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش ازانکه خبر شورش میرزا سلیمان در رسیدن او بحوالی کابل بموقف عرض رسید بمقتضای فرمان مشوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی بران یافته بود که مهد معلی و ستر مزکی حضرت مریم مکانی و دیگر پرده نشینان حرم مقدس بهوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند چنانچه مستعد این کار بران رفته بود لیکن بواسطه آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفایف روی در پرده توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان سعادت نفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنه میرزا سلیمان پردگیان حرم احترام را محفوف ظلال محفه مقدسه حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد و بعد ازانکه گرد ستیزه و غبار آشوب میرزا سلیمان بسحاب تایید ایزدی و ضمایر دولت ابد پیوند ازین ممر مطمئن شد چنانچه سمت گذارش یافت و حضرات سرادق عفت چه بمقتضای ایقای نذر که از حضرات شرف ظهور یافته بود و چه بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان سفر هندوستان فرمودند و خانها و کوچهای اکثر شیدائیان جانسپار که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایه محفه محفوف الکرامه آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند و چون فتنه هیموی سیه بخت درانکه وقت زبانزد واقعه طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی آمد تا آنکه خبر فتح داغ پریشان ظلمانی فتنه اندوزان کله دوسه هیمو را آورده از دروازه آهنین دار الملک کابل آویخته نقاره شادی بلند آوازه کردند و بعد از داد شرایط شکر و لوازم نشاط طاعت مسعود متوجه این صوب صواب شدند و منعم خان که ممالک کابل بضبط او انتظام داشت نیز برافزونی دولت و دوام سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات روانه هندوستان شد تا هم در راه همرکاب این قافله معلی شود و هم در هندوستان خدمات

رسید

شایسته بتقدیم رسانده رونق افزای کار خود گردد و کابل را بکاردانی و سربراهی محمدقلیخان برلاس که بطریق کومک از درگاه معلی آمده بود سپرده و میرزا محمد حکیم با والده ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی در نشاط کابل ماند و بخواجه جلال الدین محمود دلجوئی خلوت نشین قرار یافت چون قافله اقبال بعرصه جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق افتاد و درین اثنا منهیان درگاه قضیه استیلای بیرام خان وکشتن تردی بیک خان بتفصیل رسانیدند بنابران منعم خان فتح نوبت هندوستان لایق حال خود دیده و حضرات را بدرقه شده از کوتل ستاره که راهیست و ازانجا رخت گرفته بکابل آمد و شمس الدین محمدخان اتکه نیز و برادران گرامی و خواجه عنبر ناظر و ملا معصوم دنبکالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرت او بودند و چون منعم خان بکابل رفت و محمدقلیخان از حضرت هندوستان داد و بعد ازان امرا و سایر جانسپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام ارادت عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سوانحی که دران راه بموجب تقدیر ازلی روی نمود آنست که دو همشیره اعیانی حضرت شاهنشاهی یکی در حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در کتل ستاره این جهان گذر از ابد رو دگر دند و حضرت مریم مکانی و سایر حضرات بیکان از رحلت این جگرگوشهای دولت روزی چند بسوگواری پرداختند رضا بقضای الهی دادند و شوق مقدس شاهنشاهی جابر عموم و احزان شد و بعد از اتمام آداب این واقعه ناگزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون مژده قدوم حضرات سرادقات عصمت در حواشی حصار مانکوت بسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی جابر جمیع ازین نوید دلکش و بشارت جانفزا سلسله جنبان عشرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انکه را که داد ادهم خان اکبر و نی عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی داشت و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی بوزق منت می سپرد و باستقبال مهد معلی حضرت مریم مکانی و دیگر عفایف سرادق عصمت فرستادند و آن عصمت قباب در دار الملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شد و کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی معروض یافت حضرات عفایف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شد و چون ساعت نواحی

مانکوت مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرمودند خان خانان
بخدمت محاصره دکن داشتند و در یک منزلی حصار سعادت قرین سعدین میسر شد و حضرت مریم مکانی را چشم
ارزو بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصیر و بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی
پذیرفته دم اسم خرمی و خوشدلی از طرفین بوقوع پیوست و صبح آرزو بهزاران کامیابی دمید و کامبخشی حضرت
مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم و حضرت گلبدن و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان
این دودمان عالی و متعلقان عنبر نکهت قرین معسکر اقبال نزول سعادت فرمودند و اردوی
مقدس شاهنشاهی را که از امتداد بخاطر دلتنگ بود از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از اسباب سامان
انبساطی عظیم روی داد و مقدمه گرامی را وسیله فتح و فتوح داشتند بتازگی در اهتمام
افزودند و از سوانحی که در محاصره از اسباب افزونی دولت گشت آن بود که خان زمان از حدود سنبل
رفته بود بوسیله اقتضای این دولت ابد قرین و انتساب او باین درگاه سعادت قران فتوحات
عظیمه روی داد و با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافته بود حاشا حاشا از و تا اخلاص هزاران
فرسخ راه است او مضمون نوکری و آقایی ندانسته بلکه رسوم و عادات سوداگر منشان کارخانه
دنیا که هر نادانی گزیده تر ادراک کرده بود چنانچه مجملی درین شکرنامه احوال وخیم
العاقبه او در جای خود رقمزده قلم وقایع نگار خواهد شد و آنچه درینولا برکت انتساب صوری
او را امور و خدمات لایقه کرد اینکه بجنگ دکن خان نوحانی که از امرای بزرگ مبارز خان عدلی بود
نبرد مردانه نموده او را شکست داد و اکثر متمردان حدود سنبل و گردنکشان آن نواحی
را تا لکهنو ایل کرد اینه و همچنین از کارهای شگرف که دران ایام از و بوجود آمد واقعه حسن خان
بچکوتیست و مجملی ازین سرگذشت بریع آنکه از زمینداران مشهور هندوستان است
هم از روی خویشان و برادران و نوکران امتیاز داشت و هم از راه اعتبار
فرمانروایان هند در جاهای هندستان محکم بوده بوسوسه اندیشهای تباه بجود راه میداد درین هنگام
که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه مانکوت مشغول بود این کوته اندیش مغرور
وقت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورده متوجه
نهب و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سور را که یکی از سرداران کلان

افغانی

افغانان بود با خود همراه ساخت و چون اندیشهای تباه او معلوم خان زمان شد با امرای بادشاهی
که در آنجا بودند نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر لکهنو بمحاربه پیش آمد بهادران این لشکر فیروزی اثر
کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شدند و لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه
اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود بتائید دولت خداداد با وجود آن حال گرانی که از اطوار او از
آنها نوشته آمد بمحض میامن انتساب این دولت ابد قرین ظفر یافته کامروا شد و غنیمی از اندازه
بیرون از هر جنس بدست او افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت و از فیلان نامی که بدست او افتاد
بود سبدلیا و دلسنگار بود که با صورت و سیرت سرآمد هم در صف شکنی بی عدیل بود و هم در گرام
روی صفت یکتایی داشته منظور نظر مشکل پسند گشت در حلقه فیلان خاصه شاهی داخل شدند
چون سرانجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر ذاتی او بظهور پیوست و از سر آن کرده بی
اخلاص گشت و کارهای او را خاطر اخلاص گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم
ازین عرصه منعطف داشتن اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصره قلعه مانکوت از اولیای
دولت بظهور آمد فتح قیاخانست و مجملی ازین داستان مسرت انجام آنکه قلعه گوالیار که از قلاع مشهور
هندوستان است و در استحکام نظیر خود کمتر دارد در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او بهیل
خان نام از غلامان سلیم خان شیرخان بحکومت آن قلعه کلنه کج میمنا و راجه رام ساه که در زمان
سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند با راجپوت بسیار بر سر آن آمده محاصره تنگ آورده بود
قیا خان از آگره متوجه گوالیار شد و راه مسلم قلعه را گذاشته رو بجنگ ریزی به بیکار آورد و دلاوریها
بتقدیم رسانید قیاخان داد ثبات پایی داده جنگهای مردانه نمود و نصرت از جهت جهانگشای
شاهنشاهی جبهه غنیم را برداشت و بسیاری را روانه عدم آباد کرد و بمحاصره قلعه گوالیار
اهتمام نمود و از سوانح بهجت انتما که در اثنای محاصره مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر میرزا
عبدالله مغل که باصالت موصوف بود بحباله عقد آن گوهر یکتای خلافت در آمد بیرام خان ازین
نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در خانه میرزا کامران بود و از کارآگهی میدانست
درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقف در امثال
این امور بغایت ناخوشست و بفروغ خرد خود اهتمام نمود این کار خیر بانجام رسانید

و فرمانبران کارشناس در آراستن مجلس انس در بزم عشرت کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب
دادند این داستان را با بخت که داشته بمقصود می‌شتافتند و تمرد گذشت محصوران قلعه مانکوت پی
نویسند **فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال** از جلایل تأییدات ازلی و بیان
توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع متعلقات صوری و معنویت گشایش کار روی داد و هرگاه ایزد جهان آرا همت
نیت علیا متکفل مهمات منسوبان این خدیو صورت و معنی است در کاری که نفس مقدسش متوجه باشد خیال
باید کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این مقال فتح چنین قلعه‌ایست
که با سپهر سکندر پهلو میزند و صورت آن در اندیشه دانایان نمی‌گنجد و القصه که از رنج محاصره بخیال
کس نمیرسید بوجه احسن سرانجام یافت و مورچلها از هر جا پیش رفته در چند جا سرکوبهای قلعه فرسا برآوردند
از آن میان که مورچلی باهتمام کاردانی ناصر الملک بود از همه مورچلها پیشتر رفت و در آمده در آمد و
برآمدن اینان قلعه بسته شد سکندر هر چند بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال پراکنده
دل چون واقعه‌طلبان فرصت فتنه و شورش مبارزان عدلی که مجملی از حالات او بتقریب اختصاص گزارش
یافته است می‌طلبید مذکور است که سر برداشته از ممالک شرقیه هندوستان دهلی رو به متوجه شود و کار
قلعه ناتمام ماند و او را فرصت شورش مملکت آسوده بدید آید دل از قلعه داری بر نمیداشت لیکن
چون مخالفان دولت خداداد را کاری از پیش نمیرود و مبارز خان را پیمانه زندگانی پرشده و نمونه این
گذشت الکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله خضر خان نام لقب جلال الدین بر خود بسته دعوی
بزرگی نمود بقصد انتقام پدر که مبارز خان در جنگ او را بر خاک نیستی انداخته بود متوجه
شد و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارز خان عدلی در آن جنگگاه کشته شد و چهار
سال و چیزی ایام حکومت او بود و بنابر هر چه دولت عظمی و عنایت کبری که اولیای
دولت یکطرف از اسباب برهم زدن مخالفان می‌شوند و مخالفان در یکدیگر آویخته
فتنه یکدیگر کنند و معاضدت این دولت جاوید می‌نمایند چون این خبر بمتحصنان قلعه رسید
یکبارگی پریشان خاطر و پراکنده باطن گشته سکندر از اعلای اعلام دولت روزافزون
و شکست بر شکست خود را چون مستبصرانه و کار آگهانه دید ناامیدی بر ناامیدی
برو زور آورد بی‌اختیار در سلک زنهاریان درآمد و بدست عجز و اضطرار

جمعی

جمعی از معتمدان کاردان از او فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و
معتمدان بارگاه بقلعه روانه سازند که خاطر بیقرار مرا تسلی پذیر عنایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی گرداند
و آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند از روی مراحم بیدریغ اتگه خان را که بوفور کاردانی اتصاف داشت و پیش
قهرمان بود باین کار فرستادند سکندر از روی خجالت اظهار بندگی نمود که عقل عاقبت اندیشم آشفته
ام و طریق کوتاه بینی سپرده ام دیگر مرا آن حالت نمانده که بجبهه آن درگاه روی سفید توانم کرد
اگر درین مرتبه بیامن الطاف پادشاهی چند گاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال است
اکنون پسر خود را ببندگی میفرستم و امیدوارم مرا جایی نامزد شود که روزی چند آنجا بوده خود را
آماده سعادت آستانبوس گردانم و بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت
از خط اطاعت بر ندارم و طوق این احسان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم
و خاطر فرستاده را بنوید عنایت و مرسوم خدمت رضامند ساخته بناصر الملک نیز که وکالت
خانخانان داشت بلکه وکیل السلطنه بود از نقد و جنس ارسال داشت و مشار الیه از روی
دولتخواهی در انجاح مرام سکندر شفیع خلاصه التماس او را بوساطت خانخانان معروض بساط اقدس
حضرت شاهنشاهی ساخت و آنحضرت که ذات عفو پیشه را از انتقام میداشتند ملتمس خانخانان را
بقبول مقرون داشته بموجب قرار داد نوید و پیمان روا ساخته و دلجویی او مقرر ساختند و او
پسر خود عبدالرحمن نام را مصحوب غازیخان تنورکه از امرای معتمد او بود بدرگاه سلاطین پناه
فرستاد که خدمت شایسته اینها باعث مزید توجه شاهنشاهی نسبت باو بخود و بموجب عزایم
پادشاهانه قرار داد از قوت بفعل آمد و پیشکشهای گرامی با چند فیل گزین که شایسته بارگاه
عالی تواند بود ارسال داشته بتاریخ یازدهم امرداد آلهی موافق دوشنبه بیست و هفتم
رمضان کلید قلعه را باولیای دولت قاهره سپرد و حضرت شاهنشاهی رقم عفو بر جرایم
او کشیده او را سواد صحایف احوال او اغماض عین فرموده او را راه دادند که از زندان حصار
بیرون رفت و بهزاهیم و پرنش خود را الجزیره و بهار رسانید و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت
و چون فتح قلعه مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر را از زنهاریان قهرمان
سلطنت شده سری بسلامت برد و خواست آن باب ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان

موجی قرار گرفت و باستصواب رای اقبال موکب عالی بفتح و نصرت شانزدهم امرداد ماه الهی موافق
دوم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک بصوب دلکشای لاهور نهضت فرمود
تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمایند در اثنای
راه از نافهمیدگی و بعد رعونت نارسیدگی خاطر بیرام خان برهم خورد و شرح این ماجرا آنست
که در اواخر ایام محاصره قلعه مانکوت فی الجمله عارضه در طبیعت خان خانان راه یافته بود و دملی چند
پیدا شده که سواری اسپ نتوانستی کرد در ان ایام حضرت شاهنشاهی بجهة تنشیط خاطر فیض مظاهر
و انشراح باطن قدسی مواطن توجه عالی بجنگ فیل میگماشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت
شگرف را متضمن است روی التفات می آوردند روزی درمیان دو فیل پادشاهی که فتوحا
و لکهنا نام داشتند جنگ بامتداد کشیده اتفاقا دو فیل جنگان غریب بخیمه خان خانان رسیدند و
هجوم خلایق و ازدحام و تماشائیان و غوغای عوام باعث توهم و توحش خان خانان شد و بهم
اش بران داشت که مگر باشارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز ضمیمه پریشانی
خاطرش شد خان خانان یکی از محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاده پیغام داد که درین آستان
سپهر مطاف بخود گمان تقصیری ندارد و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی آید فتنه
سازان چگونه بمن گمانی اسناد کرده باشند که موجب این بی عنایتی شده باشد که فیلان
مست را بچادر من سر دهند ماهم انکه مقدمات تسلی بخش تسکین خاطر شورش یافته او نمود
درینولا ازین جهت که جهان کدخدا از لباس بیگانگی داشته در اخفای احوال توجه میفرمود
چنانچه نه این را در خور دریافت خود بیشتر ازین ارذل بیگانه خیره ده امری بدیع بظهور
آمد که موجب حق ناشناسی طایفه از نمک نهادان گشت و تفصیل این سانحه هدایت بخش
آنست که روزی شاهنشاه جهان آرا بواز دیه کوه بنیان جنگ آمده در جوش شده و قوت
غضبی که از طینت ذاتی باعتدال آفریده و دیعت نهاده دست قدرتست رخصت خشم نمودن
یافت و ازین زمان عتبه اقبال که پیوسته در رکاب سعادت اعتصام می بودند دلگران فرموده
جدا شدند و حکم معدلت شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قباب نباشد تا آنکه جلو
دار و امثال این مردم و حد نگاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبارآلود

نیز کرده بار داشته یگانه تنها و باطن با خدای خود میزیند بظاهر از مردم خشم آلود از معسکر
اقبال بیرون آمدن از اسپان خاصه حضرت شاهنشاهی خاصه حضرت شاهنشاهی طرفه اسپی عراقی
جوان نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تندی و تیزی مثال نداشت و در بدخویی نیز
نظیرش نمی بود و هرگاه داشتی کس پیرامون او نتوانستی گشت و هم اسپی و بد سواری بدست آمدی
آنجناب پهلوان الهی بمقتضای قوت و عظمت فطری پیوسته بر وی سوار گشتی درین شکار روی بران رخش
سعادت پیوند سوار بودند از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده
گرم رفتار شدند چون پاره راه طی شد ناگهانی بجال آن رخش اقبال متوجه ناشده بکاری
فرود آمدند و بموضعی خاص با خدای خود همراز گشتند آن گه اسپ آتش خوی باد پیما برسم عادت خود
تنها یکه کرده گردم دویدن شد تا آنکه در نظر دوربین آنحضرت پنهان گشت چون باز خاطر مقدس
میل سواری فرمودند و ملازمت کسی و نه در خدمت اسپی لختی در اندیشه این کار شدند ناگاه
دیدند که همان اسپ از دور دوان می آید تا آنکه دویده دویده بآرامشی سنجیده در ملازمت
آنحضرت رسیده ایستاد آنحضرت در شگفت عجب ماندند بران وحشی نژاد سوار دولت شده
اسپی که عادت او باشد که بآسانی سواری ندهد و در واشدن این باشد که بدسواری بدست افتد و
آنگاه چنین صحرایی شده و از نظر غایب گردد بمحض توجه شاهنشاهی خود آمده بآرامشی تمام سواری
دهد که هرگز باسانی میسر نیست از عجایب تصرفات این سر برآرای دولت تواند بود آری کسی را که
ایزد بیچون در نوازش باشد و متکفل این کارها شود در وسعت آباد خاطر او ارتیابی چه اندیشه
باشد و اگر ذات مقدس او چون تاج بخشد چه دور اگر ظاهر جهان می نماید که دار خود
آفرین جمال عالم آرای آن پادشاه صورت و معنی را بر خود دلش روشن می سازد لیکن از روی
معنی برای رهنمونی ظاهر پرستان مختصر بین چراغی چند در شاهراه هدایت می نهند تا چنانکه
آنکه او را خداوند صورت و پادشاه ظاهر میدانسته بهتر و بیشتر از آن فرمانروای معنی دانسته
رضامندی او را رضاجویی حق پنداشته بجانش برای سعادت جاوید رسند خوشا بزرگی که جانش
چنین باشد و زهی دولتمندی که او را چنین آگاه سازند و چه کورباطنی حق ناشناسی که با چنین انوار
در حجاب بیگانگی مانده در جلباب نادانی فرو رود و چه باطن تیره ولی که با وجود دریافت این پایه ارجمند

بی را به نفاق و خلاف رفته با خدای جهان آفرین ستیزه نماید سخن کوتاه گفتار شگرف را نهایتی
نیست و گیتی خدیو ظهور این عارفه غیبی و الهام ربانی دانسته فسخ عزیمت شکار روی فرموده باز عنان
گرمی و نوازش نوئینان اخلاص شیوه که در اردوی معلی بودند توجه فرموده سایه التفات بران حدود
انداختند و جهانیان را فروغی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ بیست و پنجم امرداد ماه الٰهی
موافق یازدهم شهر شوال پیش از رسیدن اردوی ظفر قرین جریده بلاهور نزول اقبال فرموده
سلطنت آرا گشتند و پیوسته بانبساط شکار اشتغال میفرمودند و بعد از چند روز اردوی معلی
بتمام و کمال رسید خان خانان از افسون فرمانبرداری سلطان واهمه باز بر سر حکایت رفته و
نسبت شمس الدین محمد خان اتکه گله مند شده اظهار نمودند که همچنانکه چهره اخلاص و عبودیت
من درین دودمان عالی از عیب ریب و ریا مصفاست نظر رحمت و التفات آنحضرت را نسبت
بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمیبرم اما چون گاه گاه حضرت را بی التفات
می یابم از شمه غیبت و سعی شما میدانم از من چه واقع شده که کمر عداوت من بسته آید و تشنه
خون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف می آرید و کار بجائی میرسانید که قصد جان من می
کنید شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطرب شده جمعی را بجو و مصحف ساخته با خویش
و پیوند خود پیش خان خانان رفت و عهود و مواثیق درمیان آورده سوگند آن غلاظ و شداد
یاد کرد که هرگز زبان بغیبت شما نگشوده ام و نخواهم گشود تا آنکه خان خانان را دل بجای آمده شورش
او را اندکی فرو نشست و از سوانح آنکه بهادر خان را بملتان رخصت فرمودند که جایگیر خود را که ناگرفته
بود چنانچه سابقا ایمائی بران رفته بانجام دهد و هم بلوچان آنجا را که سر تمرد برداشته بودند
تنبیه نماید بهادر خان دران ولایت ملک رسیده لوازم مردانگی بجای آورد جمعی انبوه از سوار
و پیاده در برابر او آمده زیاده از اندازه تاب و توان خود کوشش مینمودند و تا مدتی که ده
اداب پیکار از جانبین بتقدیم میرسید و چون سایه اقبال این خدیو جهان پرتو توجه حصول
امنیت او انداخته بود بیامن توفیقات ایزدی پیروزمند گشت و چون ایزد جهان
آرای در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نقاب استغنا بر آمده خود ناظم
پراکندگیهای عالم شود پیرامن آنکه پیوسته لاف عقیدت زدی پرده از روی کار

برداشتن

برداشتن گرفت و او را سالک پرایه ساخت و آنکه پیرامن رفتن او اگر کسی از مردم
هوشمند دریافته آن بود که فیلان پادشاهی را خواهی نخواهی بادعای اعتبار کرده خود تقسیم
نمود تا آنکه جنگی از فیلان خاصه پادشاهی را که پرده عصمت و جلال جهان آرای آنحضرت بود هم گرفته
بهانه آنکه بمردم می سپارد از آنحضرت جدا ساخته آن خدیو جهان نمیخواست که این حکم را تبدیل نماید
لیکن چون کارها بوقت خود باز بسته است و هنوز از زمان رسیدن بود اغماض نظر فرموده
رضا بقضا داد سبحان الله این چه وسعت حوصله و این چه اندازه مدارات و آنگاه در عنفوان
شباب که موسم طغیان طبیعت و مبداء غلیان قوای غضبی است آری بزرگی را که جهان آفرین در
حمایت خود پرورد اینها از وجه بدیع باشد و درین هنگام که عرصه لاهور بفروغ قدوم عدالت
آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکر بزمین بوس رسیده بنوازش پادشاهی
اختصاص یافت و چون در عنفوان در آمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی بفتح هندوستان
شرف ملازمت دریافته بود و توهمی بخاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده مثل میرزا کامران
را که سرمایه چندین شورش و آشوب بود گرفته سپرده چشم مرحمت فراوان داشت
و پیوسته عرایض او بدرگاه معلی می آمد و درین ولا که عالم بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی
یافت و اقبال بکار خود در آمد که هر جا سری و سرداری که باشد موی کشان بسجود آستان استان
عالی آورده سربلند سعادت جاودانی سازد آن دولتمند را نیز داعیه آستانبوس گریبانگیر شد
و از وحشی طبیعی خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراه موکب والا بهندوستان
نبرند بجاتر الطاف خلایق نواز از جا و مقام خود جلاوطن نشوم و یکی از معتمدان پایه سریر والا
را گرفته بدرگاه معلی برد عواطف شاهنشاهی پاداش خدمت شایسته نموده جمیع ملتمسات
او را بدرجه قبول ارتفاع داد و تیمور خان جلایر باین خدمت اختصاص یافت تا او را مقرون
استمالت آورده بسجده درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده از آنچه در حوصله
خواهش او بود بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد و از سوانحی که در ایام توقف عالی در لاهور رخ نمود
ارباب تمرد شد بیاسا رسیدن تختمل زمیندار موست و مجملی ازین قضیه آنکه زمیندار
از شوربختی که داشت بسلطان سکندر همراه شده موجب ضلالت او گشت و از جانبا

و از آنجا که رسم بیشتری زمینداران هندوستان آنست که راه بجهتی گذاشته هر طرف را
نگاه با می‌کنند و هر که غالب آمد و سوار افزون باشد با او همراهی می‌نمایند در هنگام شورش
روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبانزد اقطار و اکناف هندوستان گشت
سکندر سور سر بعصیان برداشت و آن گمراه همراه گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شده و درین هنگام
که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نموده کار را بر متحصنان قلعه بامنظر ار شبه بوسیلهٔ حیلهای زمین
دارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشته بیرام خان چون بر حقیقت کار آگاهی داشت او را بسیاست رسانید
و بجای او برادر او تخت مل را که بهوشیاری و دولتخواهی ورزش بود مقرر ساخت از آنجا که آیین
والای همت شاهنشاهی آنست که خود آینها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند از ضمائر قصور
محفوظ می‌باشند و فطرت مقدس که بهزاران مروت و فتوت سرشته است تجویز آزار این طبقه
نمی‌فرماید ظهور این قضیه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد اما چون نقاب از جمال جهان آرا بر نداشته
بودند بظاهر چندان توجه نفرمودند و چون خاطر جهانگشا از مهمات پنجاب فارغ شد چهار ماه چهارده
روز که دار السلطنه لاهور از نزول سپاه منصور غیرت افزای سپهر والا بود و شرایف اوقات
بشکار غبالی و نشاط عرائی مصروف بوده بظاهر در لباس بی پروایی بکاری اشتغال داشته و
در معنی در غایت پروا بوده عیار ارباب اخلاص گرفته می‌شد چون کارپرداز آن کارگاه خلافت
از انتظام مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض
نموده در ساعتی میمنت بخش بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و
شصت و پنج نهضت اعلام نصرت اعتصام بجانب دار الملک دهلی اتفاق افتاد و از جمله سوانح
که در عرصهٔ قصبهٔ جالندهر که مخیم سرادقات عالی بود بوقوع پیوست قضیهٔ انعقاد خان خانان بیرام خان
با معصمت قباب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل این سخن آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد
جهان آرایی خود آن عفت نقاب را که خواهرزادهٔ آن حضرت و صبیهٔ میرزا نورالدین
محمد بود نامزد بیرام خان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ یکتای
حضرت را که باصالت نسب و جلالت حسب از مخدرات سرادق عصمت و مکنونات
معادن عفت ممتاز بود به بیرام خان سپارند و مرهون وقت مانع بود تا درین

هنگام که عرصهٔ جالندهر از ورود مواکب عالی مهبط انوار شد خان خانان بخاطر برد انجام
این داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعا و استمزاج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی
چون در لباس بی پروایی در آمده راه مدارا می‌سپردند بامضای آن التماس اشارت
نمودند و بآن جشن رفیع ازدواج روی داد و تمام مستورات سرادق سلطنت حضور یافته
اهتمام آنکه در این انعقاد سعی موفور بظهور رسانیدند چنانچه عقد و زفاف در گلشنه صورت گرفت میرزا
نورالدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و او پسر حسن که بخواجه زادهٔ چغانیان شهرت
دارد و خواجه زاده نبیرهٔ خواجه حسن عطار است و ایشان بی واسطه پسر خواجه علاء الدین اند که
خلیفهٔ اول خواجه نقشبند اند و بوسیلهٔ مذکور خواجه زادهٔ چغانیان نسبت دامادی سلطان
محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص داشتند و شه بیگم دختر علی شکر بیگ جدهٔ سیوم بیرام
خان که در عقد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظهٔ نسبتهای مذکور میرزا نورالدین محمد را که آثار اخلاص و حسن
عقیدت از پیشانی او دریافته بودند کرامت فرموده گلبرگ بیگم که صبیهٔ مرضیهٔ آنحضرت اند انتساب را
نمودند و سلیمه سلطان بیگم که بنیک سیرتی او پاک دامنی و فطرت عالی امتیاز دارد از آن
دوشیه بظهور آمده و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند
سبحان الله چه عالم تقلیدست از آنکه سلطان محمود در اعقاب خواجه زادهٔ چغانیان سهوی
رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشند رای حضرت فردوس مکانی بر روی آن نموده نسبت
بمیرزا نورالدین محمد کنند و چه سبب اکنون بتبعیت که شقها این نسبت صورت بندد

آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور اول

الحمد لله که هیکل سال دوم از تاریخ الهی مرصع بجواهر خرمی و خوشدلی آویزهٔ گوش روز و
روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید و کوکبهٔ بهار سال سیوم الهی بسواطع دولت
و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی
سال نهصد و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحویل
نمود عالم صورت را چون جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان

سال نوروزه در نظارتی بخشید ولستان عشرت بظهور شعشعه سعادت این سال آیین نشاط
از سر گرفته و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و آمال دمیده شعر
دماغ عالم از بوی بهاری ٭ هوا را ساخته عود قماری ٭ ز مشک افشانی باد طربناک
عبیرآمیز گشته نافه خاک ٭ زمین را مشک بودن بجا داد ٭ هوا را غالیه سودن ضروار
بنا وردی ز زرفی تاب مهتاب ٭ ز لاله چون چلیپ در سنن آب ٭ بنفشه بهر چشم مستعجل
کشیش در بنا گوش چمن نیل ٭ پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی
ابتهاج سعادت انجام حد انیق الهی یعنی رایات نصرت آیات حضرت شاهنشاهی بعزم ساکه مستری دارالملک
دهلی از قصبه جالندر در جلوه اقبال آمده شکار کنان و نخچیر افکنان نهضت فرموده چون از دریای
ستلج که قصبه بودیانه بر ساحل آن واقع شده موکب عبور موکب عالی اتفاق افتاد مسرعان
کارآگاه خبر آوردند که حاجیخان که اندکی از احوال او سابقا گذارش یافت با فواج قاهره که بدفع او
نامزد شده اند دم مصاف و مساهمت میزند بنابران توجه جهانگشا بران قرار یافت که موکب اقبال
تا حصار رفته نظام کار آنجا و رفتهای مذکور نماید و اگر جمعی دیگر برای استظهار آنجا عه تا بعد فرستاده
فرستاده خاطر عالم آرای را از آن جهت و بالکل جمع نموده بنابرین اندیشه صواب انتما جمیع اردوی
معلی بسرکردگی ناصرالملک حصار رویه روان شد و حضرت شاهنشاهی بجهت احیای آداب محمده و ارتقای
مدارج سعادت جریده بسهرند بجهت زیارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه
و نموده بر موکب دولت سایه گستر شود چه در هنگام شکست امرا و استیلای هیمو خنجر بیگ
و جمعی از ملازمان درگاه نعش مقدس آنحضرت را برداشته بسهرند آورده بودند و تا حال
آن مشهد و مرقد قدسی را المخوف استار خفا ساخته در آنجا بودیعت گذاشته بودند و اندک
زمانی بعد از احراز این امنیت لطیار رفته روشنی افزای اردوی معلی گشتند و بیرام خان
خان خانان نیز بموجب التماس که درین عزیمت همراه بود در پنولاکر رایات اقبال در جالندر بود
میان ناصرالملک و شیخ گدائی نزاعی و نقاری باهم رسید و چون بیرام خان رعایت احوال شیخ
بسیار مینمود جانب او گرفت ناصرالملک روزی چند خاطر غبارآلود ساخته بدرخانه نیامد
و در اندک زمانی جمعی از نیکذاتان در میان آمده صلح دادند و چون طنطنه

عساکر

عساکر نصرت بحاجیخان و آگهی او رسید بی جنگ از هم متفرق گشته هر کدام بجایی بدر رفت و حاجیخان
بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشابوری باجمیر رفته متکفل انتظام آن حدود
شد و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و جمعی از نخبه جباران فرستادند تا در آن نصرت
قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان گردنکش بتیغ عدم را رهبری نمودند
آن قلعه را متصرف شدند و عرصه آن حدود از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد **نهضت موکب
گیتی گشای شاهنشاهی بدارالملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند** چون خاطر جهانبانی
از مهمات آنجا فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شده منزل بمنزل
داد دهان و عشرت کنان راه سپردند و بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی
الاخری لوای گیتی آرای سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت دارالملک دهلی انداخت بزرگان
شهر بآداب استقبال مبادرت نموده غبار مواکب جهان نور را سرمایه آبروی سعادت
خود ساختند انوار نصفت و عدالت و لمعات رأفت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال
خواص و عوام تافت و بدستیاری مدبر اقبال کار سپاهی و رعیت تبارکی انتظام گرفت و در انولا
خان خانان با جمیع امرا و ارکان دولت در هفته دو روز در دیوانخانه شاهنشاهی دیوان بزرگ
میداشت و مهمات و معاملات ملکی و مالی که در آن بارگاه دولت قرار می یافت بعرض اقدس اعلی
میرسید و هر آنچه فرمان گیتی مطاع میشد بطغرای نفاذ مییافت و از بدایع وقایع که بهمه
خیال بازار پرده بوالعجبی بر آورد داستان عشق و عاشقی علی قلیخان زمان بسا زبان سمر
بود بوسیله آن جوهر مرگوهری او روشن گشته نوعی جهانیانرا مورد آمده و تفصیلش بطرز
اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسر ساربانی
که بکمال حسن صوری و جمال ظاهر آراسته بود در سلک قورچیان خاصه انتظام داشت و خان
زمان با آن ساربان پسر بمقتضای خباثت ذاتی و خیانت فطری نظر شهوانی بر دوخته و از
طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام کرده روزگار بسر میبرد و بعد از
واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیگ باتفاق خوشحال بیگ که او نیز داخل
قورچیان بود در جالندر باستانبوس حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته

سرافراز گشته در جمیع قورچیان می بود درین حال خان زمان ارشد ولی و تیره رای کسان فرستاده
اغوای آن نمود آن بی جوهر معنی که مغرور حسن بیمدار صورت بود این را بنقش مراد مصور بمراد بخت
دانسته که بخت چه درین درگاه که بازار حسن معنوی گرمست و برکت حسن معنوی لطف صورت
را جای نمی دهد امثال این مردم بی معنی ظاهر آرا را که میرسد و کجا بنظر التفات شاهنشاهی میرسند
و بالجمله آن بی دولت بخیال فاسد از دولتخانهٔ اقبال گریخته خود را پیش خان زمان رسانید و بازار
حسن فروشی گرم ساخت و این کافر نعمت را که بدمستی ولاوری و دنیاداری ضمیمه بدبختی وی او
شده بود از شورش طبیعت کار بر سودایی کشید و چنانچه خباثت ماوراءالنهر از ترکی دل عظمت سلطنت
و شکوه دولت را منظور نداشته بر ناپاک رکان آلوده دامن اسم بزرگی رانده بپادشاهیم میگویند
آن بیدولت بیرنگفتی و کورانش تسلیم بجای آوردی و از فزونی مستیهای گوناگون کرانه کی گرفته
آید راه سعادت گذاشته بی راهه ادبار رفتی و بلای عظیمه فراهم آمدن خوش آمدگویان نزد او
بود که نظر بخششان جز بر منفعت خودشان نیفتادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدبختیهای او را
توجیه نیک کرده در افزایش کار خود می بودند و هرگاه بدذاتی در پایه بلند باشد و بدمستی چنین
روی دهد و ارباب صحبت از گروه خوش آمدگوی خانه برانداز باشد ظاهرست که دین و
دنیای آنشخص خراب گردد و حال و مال او بخسران انجامد چنانچه چنانچه مصداق این حال و حقیقت
حال علیقلی خانست و چون بی آزرمی و بیجایی این بخت برگشته بمسامع اقبال رسید یرلیغ
موعظت و منشور حکمت فرستاده نصایح و الا لوازم بزرگی بجای آورند و حکم عالی شد که
که درگاه ما دریای عفو و احسانست آدمی زاد از فرمانبرداری آرزو صحبت بمؤاتات
خوش آمدگوی مغلوب سلطان شهوت و غضب بوده مورد انواع ذمایم میشود اکنون
از فردی و حقیقت و نمک شناسی و عقیدت و اخلاص حرفی گفته می شود و سررشته حساب را که
سرمایهٔ نجات عموم مردمست بدست داشته از کرده پشیمان شده بنیکو خدمتی تدارک
کرده از ناشایسته خودنمایی و آن سرداران بیراه درگاه فرستد تا کرده ترا ناکرده انگاشته
بعواطف شاهنشاهی سربلند گردانم و اگر از بیخردی و بی‌ستری پذیرای احکام پادشاهی نشوی
سزای تو در کنار تو نهاده آید که باعث عبرت سایر کوته اندیشان زمست گردد

و درین اثنا که بدمستی و بدگوی علی قلیخان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت رای جهان آرای
اعتنا کرد که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیک او جاگیر کرده شود تا از انزوا و استقلال
برآمده پردهٔ ناموس او دریده نگردد و از انجمله قصبهٔ سندیله را بسلطان حسین خان جلایر
جاگیر فرمودند آن بدگوهر این قصبه را از پیش خود باسمعیل خان برادر ابراهیم خان اوزبک
که با او قرابت نزدیک داشت داده بود هرگاه که سر جماعه بدعملی و حرام نمکی موصوف باشد
پیروان ناگزیر از سعادت بی بهره گردند و لهذا اسمعیل خان پرگنهٔ مذکور را نداده بمبارزت
برخاست سلطان حسین خان مذکور همت گرمی چنین خدیو اقبال از نو بزور گرفت و اباده بعلی
قلی خان برده لشکر بسیار بر سر او آورد و سلطان حسین خان بهمین مردم خود بدفع افغنه
ایشان برآمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت مخالف فیروزی میسر
یافت و جمعی کشته بدترین مردنها که در حرام نمکی جان دادنست بجانکنیستی برابر شده
و شاه بداغ بداغی که از خویشان نزدیک علی قلیخان و از نجبان نامی زمانه بود بهاویهٔ عدم
شتافت علی قلی خان بمقتضای شرارات ذاتی و بدبختی وی خود می خواست که آمده بسلطان
حسین خان روبرو شود و کینه داری در پردهٔ آزرم برآمده رسوای ازل و ابد گردد جمعی از
هواخواهان دوربین او را ازان اندیشهٔ نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات
ناشایستهٔ او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن چون
دولتمندی نداشت آن ساربان شتر از خود جدا نمیکرد و دوارشاپر امور سیه ولتی دست باز نمیداشت
بباطن در اندیشهٔ تباه و بظاهر شروع در ملایمت نمود و ناصرالملک پیوسته نکوهش احوال خیره ان
مآل او کردی و در فرستادن لشکر بر سر او و تنبیه او اهتمام نمودی و بیرام خان خاطر علی قلیخان
نگاه داشته از بزرگ منشی خود گناههای نامحدود را ورا ناکرده می انگاشت و دوستان درخانه
او را اغوا میکردند و آن نکوهیده اعمال چون از کردار خود بار شرمسار آمد خود را الحیله و کمرزده
برج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدرخانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش
درخانه او را علاجی تواند انگیخت دران ایام ناصرالملک صاحب اختیار کل بود و مهمات
مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود و او از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجای آورده ملاحظه خاطر

برام خان نکردی روزی برج علی که از مدهوشان مجلس علی قلیخان بود پیش ناصر الملک رفت
سخنانی که از اندازه او بیرون باشد درمیان آورد چنانچه دل حق ناشناس ناصر الملک بغضب آمد
بفرمود که برج علی را چوبها زده و از برج قلعه فیروزآباد دهلی او را بزیر انداخت در خندق
نیستی فرستادند می گفت که این مردک اکنون مظهر اسم خویش گشت و بیرام خان ازین معنی بغایت
آزرده شد و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و از سوانح دولت افزای که
در دار الملک دهلی درین ایام روی نمود بپاسا رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ است که بسعی اخلاص
سرشت ناصر الملک وقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت حال بر سبیل اجمال آنست
که پیوسته دل او مالامال نفاق بود و سرشت او بخبث و خیانت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی
جنت آشیانی و چه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده ازو
بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی مصاحب موافق می فرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته اورا
و درینولا سفری از اوقات پریشان زاد در صحبت شاه ابو المعالی که زاده درجه ایی مسعود
و لختی از اوقات را بجد و در شرقیه بسر برده از مصاحبان مجلس خباثت علیقلی گشت و پسر خود را همراه
ساخت و چون پیمانه عمر او پر شدن نزدیک رسیده بود باندیشه تباه از آنجا بدهلی آمد و درین
اثنا بیرام خان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه سفر حجاز ساخت و از قدمگاه برآمده متوجه
پیش بود که او را ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت و باعث برین امر ناصر الملک بود و باستیصال تمام
بیرام خان ازان داشت که دو قلعه قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته انداخته شود
تا هر نقشی که از پرده غیب بظهور آید و بر او فتد آنرا فرموده الهی دانسته کار بندیم و همچنانکه اندیشه
بود نقشه موافق تدبیر برآمد و در ساعت کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند و از وقایع نابایسته
که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بجوقست و مجملی ازین سرگذشت آنست
که او پادشاه منشی بود و تواضع بی ترتیب بمردم میکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته
همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر برکشیده های این دولت علیا او را دوست نمیداشتند
و با این حالت عیب هزل و مزاح که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه مطایبه
میکرد و بحرفهای دور از کار در لباس ظرفگی و ظرافت که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاده اند

بر میبرد و هیچ کس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت درین هنگام که خزینین
باستصواب محمد قلیخان برلاس باو مفوض شد ارباب حرص و غرض فرصت یافته هم خاطر منعم خان را
شورانیدند و اندیشه انتقام دیرینه او را تازه ساختند و هم در هندوستان که باعث مزید بر
هم زدگی خاطر بیرام خان شده او را در کشتن بجد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح
دولت صاحب را منظور داشته بندهای کارآمدنی را بجهة اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام
نسازند و سود و زیان خود را از ملاحظه انداخته در برابر کار ارباب استعداد شوند خواجه
چون فسخ عزیمت هندوستان نمودن منعم خان و در مقام کینه کشی در آمدن او شنود در اندیشه
فرار فرو رفت نه روی آمدن هندوستان که خدیو زمان در نقاب بی پروایی و بیرامخان در نهایت استیلا
هرگاه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجهة حرفی ناملایم که ازو سر زده بود منعم فرصت
یافته در حمام تهمت آورده انواع اهانت رسانیده و مغلوب غضب گشته ملاحظه حضرت
جهانبانی نکرد امروز که حال باینجا رسیده باشد و خدیو زمان در نقاب بی توجهی چگونه پیش آید و
ستم منشهای تیره درون چه سعایتها که نمایند و شرارت منعم خان که برای العین ملحوظ او می گشت بودن
و دویدن او را بخود قرار نمیداد و بی وفایی نکوهیده ترین عادتهای او بود بخاطرش راه نیافت که این
دولت ابد قرین روشناسی بمکانتی دیگر و منعم خان جمعی را تبعی او فرستاده و بعهد و پیمان او را
مقید ساخت و بعد از آن بعبارت او نشتری چند در چشم او زدند چون تقدیر رفته بود در روشنایی
چشم اخلاص بین او نقصان نشد و بی آنکه گناهی که او را کور دانسته دست ازو بازداشته بود هم بکش
رو به سبکروی بعنان بخشیدند راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد خود را باستان
دولت رساند و همراه ناگزیر از دشمنان روی دهد یاری دریای قدم صاحب باشد منعم خان آگاه
شده جمعی از تیز روان عرصه تعصب را فرستاده او را با برادر خود او جلال الدین مسعود دست
آورده گرفتار بند و زندان ساخت و در فکر و اندیشه این بود که چگونه دفع کینه آنکوشی جمعی را از سر
آنها فرستاد و خون آن دو دولتخواه را برای غرض شوم خود ریخت و بیرام خان خزینه
فرمانی درست کرده بکشتن او فرستاده بود و حضرت شاهنشاهی که برای اعتلای ارباب
ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند از استماع این قصه خروشش با سطنی

فرموده مکافات آنرا چون سایر اموال نیز دستی بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصله گذاشتند
بر زبان نیاورد الحمد لله که این مظهر بردباری را برای نظام صورت و معنی دیر داراد
توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ و انداختن فیلان مست خاطر دوربین پرده گزین حضرت
شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بوده مهمات مالی و ملکی بعاشقان او واگذاشته هر روز
پرده تازه بر روی احوال دولت ابد قرین خود انداختی و دنیا دوستان خودآرای را باین طرز بدیع
عیار گرفتی در آن هنگام که در کابل نقاب آرائی میفرمودند بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودندی
که در آنجا و جانداری کلانتر از آن نبود و گاهی برای سنجیدن خاطر جهان آرای بسواری اسب و شکار
سگ اشتغال داشتندی دریولا که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت بر فیل
بیشتر توجه فرمودند که صورت و سیرت آن جانوران بدیع است اگر از روی کلانی بکوه تشبیه کرده
کوهی را که نه دیده باشند شناسائی بچشم کاری ساخته باشم آن حسن صورت کو و آن رفتار کجا
واگر سرعت و تندروی او را بباد نسبت دهم آن خشمگینی او وقت در هم زدن ثابت قدمان عرصه
نبرد چون گفته آید در دوربینی و دریافت و فراست اگر بآب مانند گردانم بیان واقع نشده باشد
شرح بدمستی و کینه کشی و کارهای شگرف فیل را کتابی علیحده باید که مرد دانای تکلفات انشا و بهم
آرد و فصاحت و بلاغت تنها درین کار غریب که از قرار واقع گفته آید کفایت نمی کند با وجود آنست
او عمری دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سوار روی
بافوج برهم زدن داشته پذیرای شناخت بدایع این خلقت غریب عبرت افزای تحیر بخش شده باشد
و با این همه خود از شنیده بدیده آمده برای العین لطف و قهر او را به بیند و کارنامهای او را
از راه چشم بدل رسند شاید که اندکی از بسیار او تواند نوشت که حسرتی در دل او از کوتهی بیان
نماند اگر این شرایط بوافقی دست نداده بعبارت آرائی سخن را چه دراز کنم و از مقصود که ادای
شکر قاصر دارم چون بازمانم همان که بهمین قدر از عجایب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کار
خود باشم چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین مهیب پیکر بدیع هیکل افتاده او را توجه
دانسته پرده تازه برای خود سرانجام فرمودند و در معنی ایزد جهان آرا افراجمال آرای این
عتبه کبریای خود فرمود و بمقدار اسباب ترس و بیم ظاهر بینان خلق پرست گردانیده تا این

بتر

خوبو

خوبصورت و معنی گسسته عنان و پریشان اندیشه نموده پا از اندازه خود بیرون ننهند چه ماهران
این فن و استادان این صنعت الحیل زبردستی را رام خود نتوانست ساخت این پهلوان
الهی باین دلیری و دلاوری زبون خود سازد تا آنکه ازو بملاحظه باید کرد و ارباب معنی خدا
پرست را نیز عنوان دیده وری و دریافت عجایب این برگزیده ایزدی شد چه این کارها که
در کارگاه لب و گفت در نیاید و ترازوی قیاس آن نسنجد ازین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سوارهای
فیلان مست آدم کش فیلبانان را با جوئی که آهنین جگران این فن را از تصور آن زهره میگداخت
از ذات مقدس تیر آئین گرفت در آن هنگام که فیل مست بخونی فیلبان خود را کشته
چندین خون کرده آشوب شهر گشته باشد این تائید یافته الهی در حمایت ایزدی بی
درآمده چنانچه در میان چمن و صحن خانه خرامد بی عظمت آرای بر دمان فیل خندان خندان
سوار گشته او را بجنگ فیلان مست عربده جوی می آرد و در عین جنگ انداختن فیلان مست
فیلبانان فیل دیگر را طاقت طاق گشته در نظر می در آید آن شیر الهی از آن فیل برجسته
بر آن فیل دیگر بلطف سوار می شود و این گروه حق پرست را سرمه روشنی افزای از دیده
حالات مست می چه رسیدن نزدیک آن عفریت پیکر جز بحمایت ایزدی میسر نشود و تکلیف سوار
شدن بآن و بازآن را به تیزخوئی داشتن و بفیل دیگر که مثل او باشد بجنگ انداختن از ظهور
این عجایب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام حلقه بگوشی در آمده گرفته بخاطر کسی رسد که فیل
را این می کنند و آلت و اسباب چند تعبیه می نمایند تا سواری می شود و ریسمانی در گردن او
حلقه طور که باعث زیب و زینت او باشد می بندد و تر و یک بگردن نشسته پا را بآن ریسمان
اعتماد می بخشند من چه می گویم سخن همانست که اول گفتم بیان حالات از من نمی آید اگرچه در
در واقعه نویسی ظاهربین و اندکه از درازی شاهراه مقصود کمیوشده به بهانه میروم اما کار شناسان
معنی گزین دریابند که یک قدم از راه بیرون ننهاده و ندانم که فرصتی تاخته می شتابم از جمله
حمایت ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته شطری را در تعجب
و لختی را در حسرت نایافت ایام گذشته آورد و طبقه را آفرین گری دانش خود بوده
هوش افزای گشت آنست درین هنگام که در دار الملک دهلی مسرت پیرای خاطر

اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن ان اشتغال داشتند روزی بر فیل لکهنه نام
که مظهر مدن جلال بود در عین مستی و بدخویی و آدم کشی او بدولت و اقبال سوار شده بفیل هتیاسی
او بجنگ انداختند که کار اکهارا حیرت افزود فیل لکهنه که آنحضرت برو سوار بودند غالب آمده حریف
را شکست داده هر هوشمند ازپی او می دویدند تا کهان پای او که ستون عظیم را ماند در کوی تنگ و
مغاکی عمیق فرو رفت و دران عربده و بدمستی که دخان خشم در دماغ او پیچیده بود حملهای عظیم از کتهای
عنیف بنیاد کرد درین اثنا پیلبانان که برکتف فیل سوار بود چه قاعده است که ردیف این پیکران یکی
از شیردلان کاردان سوار می شود و او را بزبان هندی بهویی می گویند تاب جنبشهای آسمانی
او نیاورده بر زمین افتاد درینوقت که غریو از کان و مکان برخاسته بود دلهایی
اخلاص کیش از جای رفت و ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای
حضرت بر ریسمان گردن فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شد و آنحضرت دستی که کمند همت
بر فلک می انداخت و بچنگ تاییدالهی در اصابع رحمانی آن بود ریسمان را مضبوط گرفتند و
اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروه وثقی عنایت ازلی واثق داشته قوی دل و مطمئن خاطر
بودند و دران جوشش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود و فیل از غایت
قوت و صلابت پای خود را از ان مغاک می کشید و کوششهای غریب نموده از هر طرف پهلو بزمین
می رسانید از یکطرف غریو عالمیان و از یکجانب کششهای فیل در برابر آمدن شخص قدسی نژاد
آنحضرت در چنین وقت که خاطر روزگار آشفته است جمعی از فراخ حوصلهای درست اخلاص پیشه
هوش بر جای آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند و دل بر سر دو عالم آسود و جان از جای
رفته دوران قرار گرفت بندهام که این جمال آرایی در صورت قهر بواسطه ارادت این گزیده
خود بظهور می آرد تا ورا از اندیشه تباه کار رامه بچنین نگاهبانی کوتاه دست سازد یا آن
حد ظاهر و باطن پادشاه صورت و معنی تماشای غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته چنین
جلوه می کنند تا کوری نا توانان بینان خلاف آیین و نورافزایی مخلصان ارادت گزین از یک کار
شگرف از کمین بطون بامن ظهور رسیده و با ذکر فرصتی که آن حضرت خود را از احسم
آن فیل باهتمام خود از مغاک پای خود برآورده شروع در بدمستی نمود و آنحضرت

که

بهان

بهون کشت دکی بشانی و خاطرها زبر همان فیل سوار دولت شده محفوف حفظ و حمایت
حضرت عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند بیرام خان خانخانان از شنیدن صورت این حال که
باجانهای آرمیده ساکنان عالم قدسی را در کشاکش بی آرامی انداخت و باستلام پایه سریر والا رسیده
بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افشاندند و بیان ملا و علیا
و مجلسیان انجمن قدس دست دعا برداشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانبانان بوسیله ذات
این بزرگ آفاق از ایزد بسیار بخشش مسئلت نمودند و بر مستبصران آگاه پوشیده نماند اول فیلی
که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی بخت داده اند دلسنگار نام داشته
که بیرام خان خانخانان آنرا با دیگر فیلان از جمله غنایم حیواره بدرگاه گیتی پناه حضرت
جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته بود حضرت جنت آشیانی آن فیل سعادت
مند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری آنحضرت بآن مرحله
بود که بتخت بر فیلان والاشکوه توانند سوار شد بران فیل که کمال اعتدال داشت سواری شدند و فیلی
که در مرتبه اول بی دستیاری فیلبانان تنها بران سوار شده اند فوج بدار نام داشته و آن فیلی بود
که آنرا نیز از حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده بودند روزی چند که حضرت جهانبانی جنت
آشیانی از ما جواره بسهرند نزول اجلال میفرمودند حضرت شاهنشاهی بران فیل والاشکوه تا
سهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده اند دمودر نام داشت که
حضرت بیرام خان بخشیده بودند و چون بندگان حضرت شاهنشاهی از ساحت دلکشای
دهلی بسیر قلعه سلیکده که در کنار دریای جون واقع شده می رفتند آن فیل را در میانه راه در سایه
درختی بسته بودند از بس که جوهر اصالت داشت در عین مستی فیلبانان دانه پخته در ابت
گرفته بدهن او می نهادند بندگان حضرت را خوشخویی آن فیل خوش آمده بانو توجه فرمودند
و بر ماده فیلی که بپهلوی او بسته بودند سوار شده بر گردن او سوار شده اند و اول فیل
مستی که حضرت شاهنشاهی برو سوار شده با فیل مست دیگر بنا بجنگ
انداخته اند جهلیه نام داشته و آن در ایام محاصره قلعه مانکوت بوده بعد ازان
که جنگ در میان آن دو عفریت پیکر بامتداد کشیده بود منصوبه شطرنج

هر دو قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند و دران هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بهجده
سال رسیده بود و بعد ازین زبردستی آنحضرت در سواری فیلان مست بجایی رسید که بر فیلی مست که
فیلبانان کارکرده در سواری آن پشت دست بر زمین عجز میزدند آنگه مؤید ظفر بی تحاشی سوار میشد
و بجنگ فیلان مست میگذاشت و بی تکلف از صد مرتبه زیاده بر فیلان مست فیلبان کش مردم ربای
که بکوب شهری و آشوب لشکری پیمانه ناشده سوار شده جنگ انداخته باشند ایزد تعالی این تایید غیبیه
ازلی را در قرون و دهور بر اورنگ کامرانی کامبخش جهانبانی دارد و از سوانح دولت افزا آنکه
خواجه عبدالله پسر خواجه محمد ذکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد و رشاد از ناصیه او پیدا
بود با سایر خواجهای بزرگ منش که در قصبه نونه جاگیر داشتند و میرزا حسن ترمذی و قراجه
بیک کاشغری برای چکوره چند که در قلعه جمو متحصن شده بود تعیین شدند و این گروه نیکو
خدمت بآیین شایسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام نمودند و با اعداء دولت قاهره
جنگ عظیم کردند و بپای مردی سعادت سرنوشت و همت خداداد فتح بزرگ روی نمود
و غنیم فراوان بدست افتاد و جوهر نیکو خدمتی و حق گزاری را عیار گرفته اند **نهضت**
موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه اکره و دیگر سوانح اقبال چون عرصه دلکشای دار الملک
دهلی بیمامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی تا مدت شش ماه مامن عدل و رافت بود و مهمات آنحدود
بروجهی که ملهم دولت تلقین فرمود انتظام یافت رای عالم آرا که پرتویست از شعشعه فروغ مهر عالم
افروز نوریست مقتبس از سرچشمه انوار الهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی نهضت دار الخلافه
اکره که از رشک آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجلت نهفت فرماید و خاطر
دریا نشاره بنشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود صاحب اهتمامان مهمات دریا چندین کشتی
و زورق را زیب و رونق دادند و نشیمنهای چوبین را بنقاشیهای فاخره بیرون و درون
گرفتند و در روز اشتاد بیست و ششم ذی حجه آن شاهنشاه دریا دل و دریای بی ساحل
بکشتی نشست و مختصه آبی را قدر دریای محیط بخشید و دیگر امرای عالی
قدر و همه بان سریر والا و سایر بزرگان دولت که سامان سفر دریا
کرده بودند بآیینی که کارنامه دوار اجرام توانند بود بکشتی نشستند گویا

دریا را آیین بسته بودند تا لاله و نسرین از آب سر بر آورده بود و بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت
بدار الخلافه اکره آوردند کشتیها را بدریای ساختند و دران راه دلکشا روی انبساط بشکار
ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که جدا دریاییست از جواهر معانی لبالب بخشش کشتیها ده موج خیز
بذل و عطا بود تا آنکه هفدهم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش مهچه
رایات صبح پیکر شاهنشاهی از مطالع آفاق شهر اکره طلوع نمود و آن مصر جامع دولت و سعادت
را مرکز دایره تخت و مطلع دایره نیر بخت ساخت و حضرت شاهنشاهی ارک شهر که بادلگده
اشتهار داشته بنزول خاص پایه آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سایر ارکان سعادت
را جابجا منازل تعیین یافت اقبال دران ساحت راحت منزل گرفت و سعادت دران گلزمین
طرح اقامت انداخت و در اندک فرصتی ببرکات توجه عالی این شهر دولت اساس گلگونه رخسار
هفت اقلیم شد که شهری که در گرمی و سردی معتدل آب و هوایش با طبیعت سازگار منش بهنجار
و فواکه خراسان و عراق موافق دریای جون که آبش در سبکی و گوارایی کم نظیرست از میان شهر
روان از دو جانب ملازمان عتبه اقبال باغهای دلکشا و بساتین دلکش ترتیب دادند که لطافت
در نیابد و از کمال نظافت و جلالت بتازگی دار الخلافه و مرکز السلطنه شد و چون کواکب سعد بنظر
سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی ناظرست و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم
هر آینه فتوحات غیبی و پرده کشایی مخدرات مقصود بتدریج و ترتیب هر کدام از آنها بر وقتی
که تعلق یافته لاجرم که بهمان وقت صورت گرفتنی است و امید که بی واسطه سعی و کد بی
واسطه جد و جهد موعود وجود گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستی و ازین قبیلست ساخته دولت
اتمام که بعد از آمدن رایات جلال بدار الخلافه اکره پرتو ظهور یافت و فتح قلعه گوالیار بآسانی
روی داد و شرح آن بر سبیل اجمال آنکه پیشتر ازین گزارش که این قلعه را قیاخان و فوجی از بهادران نصرت
قرین رفته محاصره کرده بودند لیکن چون این قلعه متین که در استواری و محکمی کارنامه ایست از قدرتهای
بینش و اثر صنعت بدیع کاراگهان قدیم گرفتن آن بنیروی بازوی صورت نبندد و جز بعون اقبال
روزافزون چنین حصن بوساطت اقبال کاربسته آن گشاید با وجود سعی مبارزان جهانکشا کاری
از پیش نرفته بود درین ولا که دار الخلافه اکره مستقر رایات فتح آیات گشت حبیب علی خان

ومعصوم و علی سلطان و جمعی کثیر را بکومک قیا خان تعیین فرموده بهادر خان در آداب قلعه داری
دقیقه نامرعی نمیگذاشت جمعی از راه نمایان دولتمندی که باو نسبت خیرخواهی داشتند نصایح ارجمند در میان
آوردند که هرچند قلعه محکم و اسباب قلعه داری مهیاست اما تایید الهی و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوصا
وقتی که پناهی نمانده باشد که پشت گرمی آن کاری توان کرد و دست و پای توان زد چون سخن
درست بود و پایه بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در بهمن ماه الهی موافق ربیع الآخر حاجی محمد خان
سیستانی بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافته او را استمالت ساخته بملازمت حضرت
شاهنشاهی آورد و آن سعادت منش کلید قلعه را با اولیای دولت سپردن مفتاح ابواب
مقاصد خود دانست و آن حصن حصین در تصرف مجاهدین اقبال درآمد آنحضرت او را بنفقات گرامی
امتیاز بخشیده انعام و خلعت و جاگیر سرافراز کردانیدند و الحق بایفای وعده الطاف چندین
کار بزرگ را سامان نمی‌آمد و براستی و درستی آن معدن بزرگی عموم خلایق را عقیده دیگر پیدا
شد و سرگردانان بادیه حیرت را اعتقادی تازه بهم رسید و برهم گنان متیقن شد که هرچه درین
درگاه عالم پناه قرار یابد بی‌شایبه فتور و غایله تغیر سمت ظهور خواهد یافت و هیچ تنگ حوصله
کوته اندیشی را اراده بد کرداری نخواهد بود و خویشان نابایان ناجنسیت را نیت قوی شده راه بی
نزهت سرای موانست کرد که درگاهیست که جنس و غیرجنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند
هرکه با پیمان درست با دل اخلاص گزین و خاطری نمک شناس و باطنی معامله‌دان قدم ترتیب داند
از گذارش نحوه‌ای سیاست نجات یافته بنوازش خسروانی امتیاز می‌یابد و از آثار اخلاق اقبال
روزافزون که درین سال فرخنده فال سانح شد کارزار نمودن کمال خان گکر و ظفر یافتن اوست
و شرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین هنگام که در دارالخلافه آگره مخیم شد درواان
سلطنت بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که آنرا میانه گویند در حدود سرونج که در صوبه
مالوه داخلست سر بغی و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند آنحضرت کمال
خان گکر را که آثار جرات و شجاعت از پیشانی احوال او پیدا بود و لیاقت این خدمت
داشت باین کار فرستاده عیار سعادت او را گرفتند او بجمعیت لایق رفته نبرد مردانه
آزمود و مظفر و منصور باستلام عتبه علیه مشرف شد و باصناف عاطفت خسروانی

خلعت

خلعت امتیاز یافت و قصبه کره و قنوج رانسوه و بعضی دیگر بجاگیر او مرحمت شد و از سوانح فتح
که ادهم خان و جمعی را بسر هتکانت فرستادند و شرح این اجمال آنست که هتکانت که در نزدیکی
دارالخلافه آگره از مستحکم ترجاهای هندست و زمینداران آنجا از طایفه بهدوریه و غیر آن
بسیاری و مردانگی امتیاز دارند و همواره با سلاطین هند سرکشی کردندی بیرام خان چون همیشه
از ادهم خان متوهم بود اندیشیده که آن محال بجاگیر او مقرر شود تا باین وسیله از در خانه دور
گردد و متمردان آن نواحی سزا یابند و بیک خیال دو کار شگرف بتقدیم آید بنابران اندیشه او را
بجاگیر مقرر داشته رخصت دادند و بهادر خان و خان جهان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و صادق
خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان و امیر خان و جمعی از بهادران را ازین لشکر نوشتند و بتایید الهی
آن ملک بعون آمد و ارباب تمرد سزای لایق یافتند و از وقایع آنکه شاه محمد قلاتی که حکومت
قندهار از جانب بیرام خان باو مفوض بود آمده بسعادت آستانبوس سربلندی یافت سابقا
بقلم وقایع گزار گذارش یافت که چون بهادر خان برادر خان زمان را شاه محمد قلاتی بیمان بست
بوالی ایران و لشکر آوردن مکتوب ساخت بهمان جونابیناد بنابران حاکم ایران برادر
زاده خود را سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسن بیک الچیک اغلی استاجلو و لله میرزا و ولی
خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرد شاه محمد بپشت گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم
قلعه داری اهتمام نمود و محاصره قلعه بامتداد کشید تا آنکه شبی از دروازه نو جنده سپاهی
از تیراندازان رستم آیین برآمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو ریختند و او را هیچ ساخته جمعی
کثیر را کشتند بعد از دو روز سلطان حسین میرزا کار ناساخته از پای قلعه برخاست
حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد
تا هر نوعی که باشد قلعه قندهار را در تصرف درآرند علی سلطان که لاف‌های کار زده بود آمده کوششهای
سخت در گرفتن قلعه کرد و بتیر بندوق مسافر ملک عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران افتاد هرچند کومک
ظاهری از خدیو زمان نمیرسید اما زمان زمان تایید ایزدی دستگیری میکرد و چنین لشکر بهم میزد
سلطان حسین میرزا را که نه روی بازگشتن و نه رای بودن بهر حال سراسیمه در گرد قلعه نشسته روزگار
میگذرانید درمیان شاه محمد قلاتی عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاده ایستادگان پایه سریر اعلی

برحقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جواب صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی میفرمودند
که چون فتح هندوستان فرماییم قندهار بشاه می‌دهیم چون واقع نشده است و او باین مردم جنگ کرده
و کار تا باین حد رسانیده مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه رساند و عذر خواسته متوجه ملازمت گردد
بنا بر مروت و مردمی را که سلوک از آنجانب در چه مایه و پاداش حق و نگاهداشت نسبت ازین جانب
در چه مرتبه بنا بر حکم عالی همت را قندهار را بسلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالم پناه شده
و درین سال استسعاد ملازمت یافت و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد از بدایع سوانح تجرد گزیدن
و جوگی شدن شاه قلیخان محرم است چه قبول خان نام پسری که فنون رقص دانستی با وی
می‌بود او علاقهٔ خاطری با او داشت حضرت شاهنشاهی چون این طرز را از امرا و ملازمان خود از هیچ
کس نمی‌پسندند هرچند پایهٔ کباری باشد چون متضمن ناخوشی چند است که اهل هوش بهتر دانند
رای جهان آرای مطلقا تجویز این امر نمیفرمایند لیکن آن مغلوب طبیعت ازین کار باز نماند آن
پسر را از و جدا فرموده به پاسبانان سپردند شاه قلیخان از غواشی بشریت و تنگ حوصلگی خود راه
داده بجان و مال آتش درزده لباس جوکیان پوشیده گوشه گرفت بیرام خان در دلاسای او
نغزی گفت در تدارک و تلافی سعی کرد و بار بتوجه شاهنشاهی بحال خود آمده از کرده خجالتمند گشت
و ملحوظ الطاف بیکران شد و از عجایب میامن ذات قدسی درین زمان عشرت افزا آنست
که خدیو معدلت بجد و منزل مهاکر که در شش کروهی دار الخلافه آگره است بنشاط چاشتگاهی مشغول بودند
که چیته قصد آهو بره کرد و او را بدهن گرفته روان شد مادر آن آهو بره از مهر و محبت فطری بیتابانه
خود را بدان دشمن قوی زد و چیته که غرور صید افکنی در سر داشت می‌خواست بقصد مادر آن ماده
آهو بظاهر و توجه خاطر مقدس شاهنشاهی آن چیته بحال تباه بخاک مذلت افتاد و آن غزاله
از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی مادر بصحرانورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرایی
می‌خواست اما حکمت الهی در اظهار جمال جهان آرای حضرت بود و درین ایام دولت افزای
حضرت شاهنشاهی در دار الخلافه آگره همواره در لباس بی‌توجهی بوده عیار اهل روزگار
می‌گرفتند و پیوسته بنگی چیته و آهو و جنگ فیل و سایر اشغال صوری که مردم ظاهربین
آنرا از اسباب بی‌پروایی دانند و هوشمند دوربین آنرا نقاب جمال جهان آرا شناسند

اشتغال

اشتغال میفرمودند و ایزد جهان روز بروز نتایج شایسته اقبال آن برگزیده خود در آسمان
ظهور را مستر می‌ساخت و آنچه آنحضرت از نقاب جمال خود اندیشیده بودند جمال آرای ابداع را
از اسباب ظهور ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان رو در افزایش داشت و همواره شکوه
و سطوت پادشاهی در پاس صوری پرده کش بود و شرح خصوصیات و جزئیات این امور
را وفور و اسعاف مکتفل نتوانند شد و ذرهٔ خاکنشین ابوالفضل که براه استعجال افتاده مجملات وقایع
این خدیو زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کارآگاهان پرسیده فراهم می‌آرد شطری در تعجب سخن طراز
آن کاردانان این دولت ابد قرین فرو میرود که اگر خداوند جهان در نقاب نبوده برای تعلیم جمهور
انام شرح جلایل احوال و غرایب سوانح خود را می‌نویسند این کاردانان قدرشناس را چه غفلت
روی داده بود که سوانح قدسیهٔ این دولت خداداد را باهتمامی لایق فراهم نیاورده اند و مع
هذا من شوریده خاطر را که سر و برگ نشأه ظاهر ندارم مأمور انواع احکام پادشاهی بوده خدمت
گزاری بی وضع منشی عبادت شایسته خود دانسته در مهمات مختلف الاوضاع بسر میبرم
کجا فرصت و کو وقت که بتفصیل آن پردازم آری اگر ایزد عمری شایسته در ملازمت آنحضرت
کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود در تفصیل ادا کرده
درین لباس پرستاری ایزد خود باشم و بالجمله آن گیتی فرمانروای زمان در نقاب بی توجهی
بسر میبرد و روز بروز از قطب عالم فطرت و ارباب استعداد و از مبارزان اخلاص گزین و
بهادران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سایر صنعتگران هنرآفرین گرده آمده بمقاصد
خود می‌رسیدند و در درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده هر طایفه بیش از آرزوی خود کامیاب
و معنی
صورت گشته ضمیمهٔ لشکر اقبال می‌شدند و باغستان دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی
گشته در افزایش بود **آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر
از دور اول** شکر فیاض بی اهمال و مفضل بی امهال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد
و نوبت بآغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دوم جمادی الاخری نهصد و شصت و شش نیر اکبر
و نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت را چون ملک معنی نضارت
بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده شد اسباب انبساط در چشم جهانیان

جلوه دادند کوکبهٔ سلطان بهار جهان شباب و عالم گیر شد طنطنهٔ موکب جشن و گل گوش زمین و زمان
باز کرد فیض نوروزی روح نباتی با جسد و قوالب خاکیان در دمید نفس ربیعی روایح
فوایح منور و با فلاکیان تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهال چمن را جلوهٔ کبک خرام و تذرو حرکت
هوای عالم افسرده کان خاک را التهاب آتش و اثر از آب بخشید نطع بسیط غبرا بوس اطلس و اکسون
بی تار و پود بسته و گل بر ل شد گلوی مرغان چمن پر از نفس نغمه جوده گرفت منقار عنادل کوشمال
موسیقار داد بر منقار طوطی و سبزه مشکی سنبل بر مردم طاوس خنده ریخت بغنچه سرمه بینش
در چشم نظارگیان کشید نرگس و تماشای قدرت باز ماند شکوفه و سنبل پرده کشای
اسرار سفیدی و سیاهی شدند و شقایق و ریاحین کرنگ از حقایق کونی و آگهی گشتند نظم

پیاله ز فردوس جام آمده ٥ ز رضوان بگلشن سلام آمده ٥ شده جلوه گر نازنینان باغ
رخ آراسته هر یکی چون چراغ ٥ شده مشکبو غنچه در زیر پوست ٥ چو تعویذ مشکین بهاروی دوست
برون کرده سوسن زبان خموش ٥ بهم کرده هر دم تقاضای نوش ٥ هوا بر سر سبزه میریخت سیم
فراغت همی بر گل از نسیم ٥ بهر چشمه منقار بط ابگیر ٥ چو مقراض ازین نقطع حریر ٥ بهر شاخ مرغ
ارغنون ساخته ٥ بهر نغمه گلبن سر انداخته ٥ غزل خوانی بلبل صبح خیز ٥ تمنای میخوارگان کرده
تیز ٥ شهنشه در آرایش روزگار ٥ فزوده بهار دگر بر بهار ٥ درین سال فرخنده حال کر عنوان

صحیفهٔ اقبال است همت جهانگشا اقتضای آن نمود که لشکری شایسته ببلاد شرقیه تعیین فرموده
لکهنو و محال متعلقهٔ علی قلی خان از او گرفته او را از خواب غفلت آگاه ساخته اگر بروش سعادت
منشهای اخلاصمندان سلوک پیش گیرد و محمل عقیدت بمقصد روانه سازد و آن ساربان پیر را که
سرمایهٔ نخوت و غفلت اوست بدرگاه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و مطاوعت
و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولت خود گرداند هر آینه مشمول عواطف شاهنشاهی
شود و بخنود اقبال این دودمان عالی جونپور را گرفته و در رفته تادیب افغانان که هنوز باد جوانی
در دماغ افسرده خود دارند نماید و برای خود جا بجا کند درین صورت هم خدمات شایسته
سابق او منظور شود و هم داد خیرخواهی او را درین مرتبه هم کر زانده مدد و کومک داده
شود و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره بر جاگیرهای خود متفرق شده سرانجام

وسامان

سامان خود نمایند و هم مدد و معاون علی قلیخان باشند و اگر آن بدبخت شوربخت قدر این عنایت
نداند سزا دادن و دفع او نمودن سرمایهٔ نخوت اسباب نظام جهان و پیرایهٔ عنایت جهان آفرین
دانسته شود و بنابرین اندیشه قیا خان گنگ و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان جلایر و شاه خان
جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و حلیم خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از بهادران اخلاص اندیش را
رخصت فرمودند و فرمان مطاع صادر شد که لکهنو و سایر محال را بملازمان عتبهٔ اقبال سپرده متوجه
پیش شود و عبد الله خان اوزبک که سرکار کالپی بر او مقرر بود بمنشور عاطفت سر افراز گشت که در امر
مذکور شریک بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم رساند چون هنوز پردهٔ بی آزرمی علی قلیخان یک
بارگی دریده نشده بود در روزی چند دیگر بایستی که پرده از کار او برداشته شود حسن سخن شنیده
لکهنو را گذاشته و درا الجلایران و سایر لشکر فیروزی آثار سپرده خود کمر همت بتسخیر جونپور و ولایت
پیش بست و ابراهیم که ایلچی او رفته درین هنگام که بهادر خان فرو رفت و هیمونا بود دست او
حرکت المذبوحی نموده در جونپور می بود دست را به پیچک از جونپور گرفت و ملک و سمیع بمیان
اقبال شاهنشاهی بدست او در آمد و او را در گرفته و مبارزات و محاربات روی داد کاری
که بصورت شایستگی از و بظهور آمد انکه شاهم را از پیش خود راند اگر این کار از ضمیم خاطر خواهش
می بود بایستی بدرگاه معلی میفرستاد و باری بهر نحو که بود آن سرمایهٔ فساد را از خود جدا ساخت
و اظهار دولتخواهی نموده عرایض و پیشکش بدرگاه معلی میفرستاد و از سوانح هدایت اتمام
که راه غمای سرگردانان بادیهٔ انکار نموده بودند درین سال بظهور آمد کشته شدن ساربان پیر
مذکور است چون ایزد جهان آفرین مشکل نظام سلطنت این خدیو آفاق هر چند که مسند آرای خلافت
خود در پردهٔ بی توجهی بسر میبرد کارفرمایان ابداع در کار خود بوده مخالفان دولت ابد قرین را
یک یک بمغاک هلاک بوده هر کسی را بر کمی خاص سزا می دهند که اولیای دولت را قوت و اقبال
می بخشند و این گروه عالی شکوه را از اسباب آن میگردانند چنانچه از فتح همیو و تسخیر قلعهٔ مکوت
و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدا را بجلتر ده بیجاری آوارگی میرسانند چنانچه از خاک گشتن
میرزا سلیمان معلوم میشود و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند که یکدیگر را
نفه کرده بفنا خانهٔ ادبار میرسانند چنانچه قصهٔ این ساربان پیر است و تفصیل فرو رفتن او

بخاک نشینی درگه همین منصوبه بساط اقبال تواند دانست که چون علی قلی خان صورت اطاعتی نموده
بتلبیس او را از پیش خود روزی چند دور داشت آن سعادت بیان پریشان منوی پیوسته در ان نواحی
بیدمستی گذرانی تا آنکه روزی بقصبه سرهرپور رفت که در جاگیر عبدالرحمن بیگ پسر موید بیگ دولدی
بود که در سلک ملازمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و این ساربان
از آغاز بدمستی با عبدالرحمن مذکور علاقه معشوقی داشت و بر دوستی که جنایت داو را دالهم سوزی
و نه کداری و نه مهری و نه محبتی راه بی جیارتی و بی آزرمی سپرده با هم نرد دوستی باختی با این
نسبت بخانه او آمده و یاد آرام جان کرده و خواست که آرام جان را بار کردانیده بگیرد و قصه آرام
جان آنست که از لولیان بود و علیقلیخان بشوقی تمام که سرچشمه اش طغیان شهوت آن کوچه گرد را که هم
آغوش هزار کس بود و دل هرزه گرد جمعی را با وی پیوسته عقد بست و در سلک زنان خود انتظام داد و از بی
باکی و بی آزرمی در مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم شراب آن زنک را نیز حاضر ساختی تا سرود
و نغمه سرایی کردی و سرمایه فساد و افسردگی تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را با و تعلق خاطر
حاشا رابطه نفسانی شهوانی بهم رسید و چون علی قلی خان مغلوب هوا و هوس بود نوکرانه با و سلوک
کردی تا آنکه ولایت وسیع خود را سه حصه بخش کرده یک حصه را در سابیت خود صرف کردی و دو
حصه بآن روستا پسر واگذاشته خدمت نمودی شبی آن سفله بدمست خواهش نمود خود را در میان
آورد علی قلی خان بی حمیت آن زن نکاحی خود را باو بخشید و شاهم بیگ مدتی شهوت رانی نموده
دل سرد گشته از روی مستی و بیخردی این فاحشه طبع بی آزرم را که بزنی برداشته بود بر نهجی که
خود گرفته بود بعبدالرحمن بیگ بخشید و او آن زن خود ساخته در پرده ستر داشت چون بیداشت
در بیولا که شاهم بیگ میهمان او شد و در عین مستی و بیهوشی یاد آرام جان نموده اظهار
بی آرامی نمود و قیاس حال عبدالرحمن را بر حال علی قلی خان نموده توقع آن داشت که آرام
جان را باو باز دهد عبدالرحمن بیگ که با همه واسطه حمیتی که داشت از قبول این معنی سر باز زده در
مقام امتناع آمد شاهم بیگ که باده مردکی او را آشفته دماغ داشت و بحکم سرکشی معتاد بوده
در غضب آمد و حقوق آشنایی و دوستی یکبارگی فراموش کرد رابطه که بنای آن بر هوا و هوس
باشد همین قدر ثبات دارد القصه مست ملو بیک در شورش آمده عبدالرحمن بیگ را بربست و لولی را از خانه او

برآورده در باغی که نزدیک بخانه او بود برده مجلس شراب و نغمه گرم کرد در بین اثنا موید بیگ پدر
عبدالرحمن بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافته مسلح شده بر در باغی که آن سفله بدمست بود رسید
مردم او را مقام مدافعه شدند و باهم جنگ در پیوست ناگاه در ان زد و گیر در دو بدل تیری بآن
سفله خون گرفته رسید مرغ روحش از قفس تنگ جسمانی خلاص شد عبدالرحمن بیگ از بند نجات یافته
رو بگریز نهاد و باستعجال تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید و این کار شایسته که کیف ما اتفق
بظهور آمد بعنوان خدمتی لایق بفروخت و او بهمین طریق قدر که او بسبب اینمعنی شده است
نوازش یافته میان امثال و اقران ممتاز گشت و علی قلی خان از شنیدن
این واقعه گریبان شکیبایی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت
و بی اختیار تعاقب عبدالرحمن بیگ نموده تا کنار دریای گنگ آمد چون ظاهر شد که او تیز تر
گذشته است ناامید برگشت و لاشه آن ساربان پسر را بجونپور برده در کنار گول آب دفن کرد و در
سر مزار او عمارتی عالی اساس نهاد و بی سعی فرمان پذیر آن اخلاصمند فتنه چنین فرو نشسته
آری هر که با بزرگ کرده آلهی و آگاه چنین فرمانروایی که عالمیان جهان صورت و معنی در
فرمان پذیری او تکاپوی دارند آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت زند بدست خود دشنه هلاک
بر سینه خود زده باشد و همان کردار ناهنجار او برای دفع او کافی است تا وقوع این سرمایه فرید
آگاهی بخت بیداران سعادت جوی شود چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان
بظهور می شتابد و در جای خود اندکی از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت اشتمال که درین سال
ظهور یافت کدخدا ساختن ادهم خان بود و شرح آن برسم اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی
که شامل حال عفت قباب ماهم آنکه فرزندان او بود متوجه کدخدایی ادهم خان که پسر خرد ماهم
آنکه است شد و بتفحص و تامل دختر باقی خان بقلانی که از قدیم بر واجبی میرزا هندال بود نامزد ساختند
و در اندک فرصتی لوازم این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده بآیینی خجسته ارکان
انعقاد و الا دست بهم داد و همت علیای شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابراز مرحمت
تقریب طلبت اینچنین جشن دلکش را واسطه ابراز ان مکارم گردانید **مقید ساختن بیرام خان
ناصر الملک پیر محمد خان را** چون سرای دنیا عبرت بخش دیده وران دوربین است هرچه بظهور آید

هزاران حکمت و معدلت دران ودیعت نهاده است قدرت دیده باید که بیند در دار العداله داور
حقیقی ادبار سوی پرشور رو شده و هیچ دولتی تیره نمیشود و هیچکس را از آسمان عزت بر زمین حضیض
مذلت نمی آرند تا دام کردار خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف میگردد و لهذا درین هنگام که بیرام
خان را پیمانهٔ دولت نزدیک بپرشدن رسیده فتوری در خوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه اندوزان ناتوان
بین و حسد پیشهای سعادت که در معنی با قضا و فلک و با خدا در جنگ اند و از کوته خویی بشادی دیگران
اندوهگین می شوند و بیگانگی افزوده مردم دیگر را دامنی می کنند خاطر بیرام خان از ملا پیر محمد متنفر شد او را
از فرط عقیدت و اخلاص در مراسم دولتخواهی و کارشناسی بود سرانجام مهمات مالی و ملکی نمودی و اعتضاد
بدرستی و دوستی خود داشتی با چنین پیشانی و ابرو که آبروی عنصری خدمت گزاردی و چون ناگزیر
این‌چنین کسی پیوسته مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف عالمیان می باشد و ازین معنی دل
بی حوصلهای حسد اندوز خان میگردد و از تیره رایی مصدر افترا و بهتان گشته کار تنگی می نمایند
بزرگان بواسطهٔ افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص کیفیت و کوته نفسی طبیعتان بر هم میخورد و پیر محمد
خان نیز ملاذ و معاد جهانیان شد و حسد پیشها را خون در جوش آمد و در سخن سازی رفته اند و در پی
کم اهتمام بستند و بیرام خان که از اختلاط او نزدیک بود و سررشتهٔ تدبیر که میرسامان آدمی همان است از
دست داد و خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلندی عالی همتانه زاده و در توهم شده و
بی امری که موجب عز و جل باشد باغوای حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایت نادرستان
غرض گوی مخلص اعتبار داده خود را از پای انداخت و تقریب اقدام برین امر مجدد آنکه
درین هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترک که دربان بود از روی
نادانستگی گفت خبر کنم خان خانان ازین معنی متغیر شد و ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون
آمد و بهزاران تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد و با وجود این خان خانان که بیرون خانه
درآمد همراهان با وی کمتری دانسته رفت خان خانان زمانی بوده چین در ابرو کشیده در فکر ناصر
الملک شد و غرض گویان ناتوان بین واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمدهٔ آنها شیخ گدایی
بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی
از ملازمان نزدیک ناصر الملک فرستاده پیغام داد که تو کسوف طالب علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی

و چون

و چون در آداب اخلاص خود را ظاهر می ساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا بمراتب
و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایهٔ ملایی بمعارج سپه آرایی آوردیم و چون تنک حوصله بودی از
تنگ شرابی یک پیاله زود از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که علاج آن دشوار تر
توان بود بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشه بنشینی علم و نقاره و دیگر اسباب
جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپاری و باصلاح مزاج خود که هم صلاح دولتست و هم مصلحت
روزگار بپردازی تا بعد ازین بر هر چه رای مصلحت اقتضای آن باشد درباره تو قرار یابد بنابران عمل نموده شود
پیر محمد خان بمجرد شنیدن این بشارت چون آزاده مرد بود بگشاده پیشانی اسباب امارت سپرده
و سبکبارگی آن زمان اختیار نمود و بعد از چند روزی بسعی بداندیشان رای بیرام خان قرار گرفت که او را
معتوب ساخته بقلعه فرستند و برین اندیشه جمعی را همراه ساخته ملا را بقلعهٔ بیانه فرستادند و از آنجا بوسیلهٔ
مردم متوسط الاحوال در شرارت و خبث رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد و چون
مشار الیه براه همین بود آمده فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه میداشت و در احترام او می کوشید
درین اثنا نوشتهٔ میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشند توقف نمایند
و انتظار لشکر غیبی برند مشار الیه از آنجا معاودت نموده بنواحی رنتنبور آمده اقامت گزید
و آن ملکی را مضبوط ساخت چون این معنی معلوم بیرام خان شد شاه قلیخان محرم و خرم خان
و جمعی را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند چون این فوج نزدیک رسید در میان نهاد و بادر اطراف [illegible]
بعد جنگ در پیوست چون شب درآمد مولانا پیر محمد خان با معدودی بدر رفت و اسباب و اشیای
او بدست این فرستادها درآمد القصه بیرام خان بواسطهٔ بی پروایی خود یا اغوای حسد پیشهای کوته
اندیش این‌چنین مخلص کاردانی را از میان برکناره ساخت و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد و
حضرت شاهنشاهی چون کار و بار و دار و گیر کارخانهٔ سلطنت بیرام خان سپرده در خلوتسرای خاطر
مقدس عیار جهانیان میگرفتند سنوح این قضیه که مبنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده مکافات
آنرا با یزد کارساز گذاشتند و با فزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظارگی تماشاگاه
عالم بودند و بعد از پیر محمد خان منصب وکالت بیرام خان بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران
قدیم او بود تفویض یافت اگرچه این اسم بود اطلاق شرعا اما شیخ گدایی که بصدارت

امتیاز داشت وکیل معنوی بود جمیع مهمات مالی و ملکی را بر اخلاص ایشان باستصواب او میکرد و او هم از باده مرد
افکن دنیا از جای نرفته تا حوال مساکین و ضعفا می پرداخت و کمتر که بنیاد افکن مذهب و دولتست تا بود و لشان
چون سه پیش گرفته اسباب کمال خود و مربی خود سر انجام می نمود باندک وضعی آنها را آن بظهور
رسید چنان چه نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن حبیب علی قلیج است بتسخیر قلعه
رنتهنبور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای
افغانان سلیم خان این قلعه را بالحکومت جهار خان نام غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال
شاهنشاهی بجهان گیری بلند آوازه شد این غلام سیه بخت بیدولت نگاه داشت قلعه را از اندازه
قوت خود دور دید باین اندیشه نادرست که بدست اولیای دولت قاهره نیفتد بدست رای سور
جن که از ملازمان رانا اودی سنگ بود و در آن نواحی تمکن و توطن داشت فروخت و سورجن در آن
قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرد و مواضع و قریات اطراف را ضبط و تحکم ازو دم گرفت
درینولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرمود و حبیب علی خان را با دیگر سرداران کاردان و بهادران
جنگجوی دستوری دادند این لشکر اقبال رفته کمر همت بتسخیر آن بست و بآئین شایسته محاصره هموار آتش
پیکار در ارتفاع بود و زهره مخالفان از بیم سطوت اقبال آب می شد چون ایزد تقدیر فتح این قلعه
بهمایون توجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر بازبسته بود در قرب این حال تنزل بیرام خان بظهور
آمد و کارآگهان دولت مهمات ضروری بهتر از آن دانسته بآن پرداختند و از سوانح آنست که شهریار
پرده آرا بگوالیار تشریف برد و از آنجا که همت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر سیر
ممالک و شکار قلوب است در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرت برای شکار چیته میل فرموده
و آن آفتاب جلال جهان آرای خود را بدیدی درین ایام عنان عزیمت جنوب رو بصید شکار منعطف
داشته عرصه گوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند در اثنای شکار بعضی آهوبان و مقربان
بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور هند بود از گجرات گاوان
بی بدل که لایق کارگاه شکار پادشاهی باشد آورده اند بنابران حکم مقدس نفاذ پیوست که
سوداگر از اصحاب دلخواه داده گاوان مذکور را بگیرد درین اثنا معروض بساط عشرت گشت
که شیخ محمد و خویشان او بجز ازین گاوان دارند اگر در وقت مراجعت در منزل او عبور

فرمایند

فرمایند هر آینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش خواهد کرد بنابران بظاهر باندیشه این حیوان
و بباطن عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ بصوب منزل او عبور فرمودند شیخ که مواکب عالی را سرمه
دیده افتخار خود ساخته قدم اقدس را از آفت پرامخان داشت و جمیع گاوان را که بر دم شیخ منسوب
بود با تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلویات حاضر ساخت و در آخر مجلس از
حضرت شاهنشاهی درخواست که حضرت دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست وثوق بید الله
داده گنجور گنجینه اسرار صوری و معنوی بوده در اخفای حالات و ارادات خود کوشیده دست
همت را از تهی دستان باز داشته تماشایی رنگ آمیزی عالم بوده برسم ظاهر در جواب فرمودند
که ای شیخ دست خود را دراز کرده دست مقدس آن حضرت را در آگهی گرفت و گفت ما دست شما را گرفتیم
حضرت شاهنشاهی را از فرط مروت و حیا چیزی بهای آن تحف و تبسم کنان برخاستند بندگان حضرت
شاهنشاهی را اکثر در محافل علیه میفرمودند که ما آن شب بمخیم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده
سرگرم نشاط بودیم و بر طریق گرفتن گاوان و طرز دراز دستی شیخ خنده ها داشتیم

بزیر دلق ملمع کمندها دارند   دراز دستی این کوته آستینان بین

سبحان الله این مرد ساده
خود آرای در آن پایه وقت روانی و مروت و مردمی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه که با وجود آنکه
مکرر از عوام الناس بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامه عوام از غلو ناشایسته خود پشیمان نشده با این
روش مباهات میکند گوش نفرموده در تدارک آن توجه نمودند و این شیخ برادر شیخ بهلول است که سابقا
مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید و این دو برادر اگرچه از فضایل و کمالات علمی عاری
بودند اما بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته بدعوات اسما اشتغال مینمودند و آن را دست آویز جاه
و اعتبار خودی ساخته و بصحبت امرا و سلاطین ام ابوسعید ساده لوحان رفته و
فریب رسیده متاع ولایت می فروختند و بطایف الحیل مواضع و قریات می گرفتند و برادر
کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت جهانبانی جنت آشیانی می بود چون آنحضرت را متوجه
ضمیر دعوات بود شیخ را با دعای ادعیه عزت میداشتند و شیخ نیز در خلوات خود با ساده
لوحی چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه بواسطه عقیدت و گاه رابطه ارادت انتساب داده تفاخر می نمود
و در هنگام فتنه شیر خان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود را سپری

کرده بود و اهل روزگار این خاندان را از منسوبان این دولت ابد قرین میدانستند شیخ محمد از توهم
آسیب افغانان بگجرات رفته بود و چون سواد اعظم هندوستان از شعشعهٔ نیر اقبال شاهنشاهی
گرفته دایرهٔ امن و امان شد شیخ با اولاد و احفاد خود در دار الخلافه آگره بمجلس مقدس اشرف شد و
انواع رعایت یافت شیخ گدائی که با وی عداوت قدیمی داشت بتازگی کمر دشمنی بربست و رسالهٔ اورا
که در گجرات نوشته بود و برای خود معراجی نسبت داده از مرعوبهای غریب جذب خواطر
ساده لوحان طلب را سرانجام میداد بنظر خانخانان رسانده خاطر او را برو متغیر گردانیدند و او
بوسیلهٔ بعضی مردم از آسیب خانخانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد تا آنکه در سیوم اردی بهشت ماه
الهی سال هشتم موافق دوشنبه هفدهم رمضان سنه نهصد و هفتاد رهرو ملک بهشتی شد و از قضایایی که درین سال
بظهور آمد فرستادن بهادر خانست برادر علی قلی خان با عساکر فراوان بتسخیر مالوه باشد
نماند که مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتی است خوش و هوا بسیار سرچشمه دیر حاصل بحکومت شجاعت
خان که بزبان عوام اهل هند سجاول خان مشهورست استحکام داشت و بعد از وی پسرش باز بهادر
آن ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیم خان نوبتی سجاول خان بدرگاه سلیم خان رفت
بعد از چند ماه بتوهم و بخاطر خود راه داده بی وداع خود را بمالوه کشید و سلیم خان با لشکر گران آنجا
رفت که سجاول خانرا بدست آورد و او پناه براجهٔ دونگرپور برد و سلیم خان از مالوه کسان باستمالت
او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورد و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتباری خود سپرده و جابجا
کرده سجاول خانرا همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت باو داده بود و بعد از آنکه نوبت حکومت
بمحمد خان عدلی رسید او بتازگی حکومت مالوه بسجاول خان داد تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود و بعد از و
باز بهادر پسرش بجای پدر حاکم شد درین ولا که خاطر جهانگشا در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار
بود بانتظام ممالک مالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر را اگر سعادت
داشته باشد احراز دولت آستانبوس که اکسیر حصول مقدس است خواهد نمود و الا استخلاص چنین
ملکی از دست هوس پرستان بیدادگر لازم دین سروری است باین اندیشه جهان آرای بهادر
خانرا با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملکگشای فرستاد و ذکر این امنیت سعادت
تو بر از قوت بفعل آید و غم خواری غمکسار زیردستان ستم دیده که بر ذمت همت سلطنت و جهت تقدم رسید

بهادر

بهادر خان روی تسخیر بآن ولایت نهاد و چون قصبهٔ سیری مورد لشکر فیروزی شد بهم خوردگی کار بیرام
خان که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد روی داد و او بجهة مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادر خان
و آن لشکر را باز گردانید و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد

آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال مرداد از دور اول باز بهار دلگشا بهزاران
جهان آرایی آمد و سال پنجم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امرداد است
بجاه و جلال و آغاز شد و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه عرفی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه
سیزدهم جمادی الاخری سنه نهصد و شصت و هفت پرتو تحاذات برج حمل انداخته رای رابعه خواران
خواران بساط عنصری صلای روز نوروزی فرو داد و گلهای اقبال تازه بتازه شکفتن گرفت
و از هر برگی غنچهٔ دولت تازه بچشم نظارگیان حدایق سلطنت در آمد نو رسان سرابستان
جوانی را روز بازار افزایش پیدا شد و سودای مزاجان وادی جنون را جوهر دماغ روی
بشورش نهاد بیت

سبطار گل و سبزه گلشن شده ○ چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده ○ گره در دل غنچه محکم زده
گشاده گل لعل جلباب نور ○ نظاره کنان چشم نرگس ز دور
ز آواز دراج و رقص تذرو ○ سبک گشته در خاستن پای سرو
شده فرش گل مفرش بوستان ○ بصحرا برون آمده دوستان

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بشکار و پرده از روی کار بیرام خان بر داشتن درین سال فرخنده که عنوان جمال آرایی و عنفوان
پرده بر اندازی آن مجموعهٔ نقشبند ازل و ابد بود باغ عقل کل گرد غنچه تدبیر شگفت جهان
منتظر را امسال آغاز بر آمد کام شد و آسمان گردنده امور فرخنده نتایج بکابوی خود یافته بارام
هش گرفت آسمانیان نژاد در کار گشادن شروع شده و زمینیان را گل مقصود از جیب
بر آمدن بنیاد کرد از آن جمله بیرام خان که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص
یگانهٔ روزگار می دانست و از هجوم خوشامد گویان او را با خود این عقیده بود که بی وجود او انتظام
مهمات هندوستان صورت نخواهد داشت و بتیره رای هم صحبتان کوتاه بین بی راهه رو تجلد ده اعمال
کار او بنا لیستی سر زد گشت رسمیت باستانی که هر گاه دادار بدایع آرا حکمتهایی کرا و دا
بامصلحتهایی که اندک آن دانایی نیز بی بردگی را در انده وه در انداز نخستین او را

مصدر امری چند کرداند که فروغ رضامندی الهی نداشته باشد پس آدمی که در عالم اسباب جمال
خود جلوه می دهد چو دراکه بهین ترین عطیه ازلیست بهره نداشته بی روی آرزا سرمایه استرضای
الهی دادند و اول چیزی که مردم فراوان مشغله را استمام باید نمود آنست که در صحبت خود خوش آمد
گویان را کمتر دهند و اگر احتراز کلی بوضع روزگار دشوار باشد ناگزیر از روی بصیرت و بعیارت یکید وی
را از ملازمان و آشنایان برگزینند تا در خلوات کلمه حق را که بس تلخ می باشد و در امزجه و طبایع
اکثری ناگوار می آید میرسانیده باشند که خوش آمدگویان زیاده از حد و افزون مشغله را فرصت تمیز
حق از باطل و صواب از خطا کمتر و باده کام روایی هوش ربا از صد هزاران کام روا یکی می باشد
که بفراخ حوصلگی پایه هوش بر جا دارد چنانچه این عطیه عظمی و موهبه ازلی نصیبه خدیو خدا پرور زمان
مسعود ماست که هرچند کام روایی هوش ربا بیشتر و جهانگیری افزونتر پایه آگاهی برتر و رکاب تمکین
گرانتر و خوش آمدگویان اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند اما شهریار دانش پژوه سررشته
تمیز را محکم گرفته بهشیار دلی می گذرانند تا هم پرده ناموس این گروه دریده نمی شود و هم خوش آمد گویی را
اثری مترتب نمی آید و هیچ میدانی که در باستانی زمانها از بی توجهی فرمانروایان خوش آمدگویان چه نهبها
و چه خاندانها که خراب نخفته و خواب نشدند آری بموجب حکمت ازلی در کارخانه انتظام از خوش
آمدگوی ناگزیرست لیکن تا قدر که بنقص خود متفطن باشد و آن منحصر در آنست که در اصول معاملات
فرو گذاشتی نرود و عقل گرانمایه را که سلطان ملک ابدای و فرمانروای عالم اشباح است یکبارگی
از دست ندهد تا خواهش و غضب را که فرمان بران اویند از بی پروایی فرمانروا نشوند **نظم**

جا هست و راه و دیده بینا و آفتاب ○ تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش ○ چندین چراغ دارد و بی راه میرود
بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش ○ دشمن بدشمن آن نپسندد که بی خرد ○ با نفس خود کند بمراد و هوای خویش

و از امور نالایق که باثر مصاحبی از بیرام خان بظهور آمد گشتن فیلبان خاصه شاهی بود و مجملی
ازین قضیه عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی را در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده یکی از فیلان بیرام
خان متوجه شده و آنچنان زد که روده های فیل بیرام خان برآمد بیرام خان است مغلوب غضب شده
آن فیلبان را بیاسا رسانید و درچنین کار که بیرون از ضابطه و ادب اخلاص بود خود را مورد لعن
ارباب خبرت ساخت و ازین بیشتر آنکه روزی یکی از فیلان خاصه شاهنشاهی بمستی

کرده خود را در دریای جون انداخت بیرام خان برکشتی سوار شده سیر میکرد و این فیل از اطاعت
فیلبان بدر آمده بود و روی بجانب کشتی بیرام خان آورد و حالتی غریب بر خانخانان گذشت عاقبت
فیلبان بر فیل غالب آمد و بیرام خان از آسیب آن حیوان بی اعتدالی مصون ماند چون این خبر
بموقف اقدس حضرت شاهنشاهی رسید باوجود بیگناهی فیلبان برای دلجویی و دلدهی فیلبان را بسته
پیش بیرام خان فرستادند خان که ایام ادبارش نزدیک رسیده بود و او را بیاسا رسانید هیچ ملاحظه
نکرد که این فیلبان از قبله دین و دولت اوست و باز آنحضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند
و قطع نظر ازین اندیشه سعادت افزای نخواست که رحمت چه گرفت خصوصا بر حیوان مست
و الحاده بر چنین حیوان عظیم گرفتن که در حالت مستی از فرمان سر پیچد حضرت شاهنشاهی که معدن
مردمی و آگاهی اند امثال این امور ناشایسته که اندکی از بسیار بنوشته آمد بهمان دستور خود در
نقاب بی پروایی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و همگی همت والا متوجه آنکه تا شاید این مردم غافلان
انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص قدمی نتوانستند نهاد و سالک راه معامله دانی نشوند و این گروه
مست سری و سروری نشده و توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز تیره تر می شدند تا زمانیکه نیتی این
ستم اندیشان طغیان نداشت از تنگی معیشت صوری که ملک خدیو زمان از و باز داشته بجوش آمد
گویان خود بخشش کرده بودند و امثال آن بخاطر اقدس نمی رسید و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بیرام خان را اسم اتالیقی برده بودند بارها بر زبان مبارک آنحضرت چنانچه رسمیست که کسان والا را جوانان
دولت منش بابا گویند خان بابا میگذشت آن جهان بزرگی بکس ایمنی داشته امور شایسته او را
می گذرانیدند و بسیر و شکار رسیده گرم بوده و بر تسلیم بر زمین رضا داشته ایزد بیچون خود را می پسندیدند
تا آنکه کار از اندازه بیرون برده باتفاق شوره بختان خوش آمدگوی معامله نافهم مثل ولی
بیگ ذوالقدر و شیخ گدایی که بتو اندیشهای تباه بخاطر آورده خیالات خام پختن گرفتند
چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر صنایع این گروه کافر نعمت آگاهی یافت پیش از آنکه
آن گروه گمراه بکردار خیال فاسد خود ظاهر سازند از راه نسبتی که خود را در میان اخلاص
کیشهای یکجهت مثل ادهم اتکه که بعمق و تدبیر و اخلاص آیتی بود و ادهم خان و میرزا شرف
الدین حسین و جمعی دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب در میان آورده بخاطر خود راه داده اند رسانیدند

کہ نقابی چند از جمال جهان آرا برداشته فکر اورنگ آرائی فرماید و بیرام خان و خوش آمدگویان مجلس
او را سزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی دراز در حسرت کار خود باشند سبحان الله
با آن استیلای بیرام خان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلاف کی بخاطر بشری امثال
این اندیشها راه می یافت اما ایزد جهان آرا می خواهد که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده خود
یک دو پی را برداشته پرده تازه بر روی جهان افروز او کشد و او را بر سریر فرماندهی و فرمانروایی
داد و رنگ کشورستانی و عالم آرایی استقلال بر کمال کرامت فرماید که بر در چنین هنگام اقبال این خواطر
قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آیین راه یافته این کنکاش و نیت
افزا در بیانه که برسم شکار تشریف عبور فرموده بودند اتفاق افتاد و ملازمان عتبه اقبال چه از دی
ضیق معیشت ظاهر که از ستم ترکی بیرام خان کار این پادشاه قدیمان چون حال پادشاهی زمان
بعسرت میگذشت و چه بفروغ اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی اندک آن
بسیار مینمود و در اندیشه صواب پیوند استحکام نمودند هم آنکه راز سربسته را بشهاب الدین
احمد خان که حاکم دهلی بود و برای تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز درمیان آورد و تا آنکه
بتاریخ هشتم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخری نهصد و شصت و هفت
بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان امن و امانست از دار الخلافه آگره نهضت
فرمودند و شکار رکول و اکحذو ظاهر ساخته از آب جون عبور موکب مقدس اتفاق افتاد و در آن شب
چون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنبیل مسرت آرای خاطر اقدس بودند و چون پیوسته بیرام خان
اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران مینمود و همواره برابر ایشان
آن مجلس او را در پیش نظر داشتندی بموجب اشاره عقل دوربین میرزا را از آن روی اب طلب
داشته درین شکار که صید مقصود بدست آید همراه گرفتند تا عصای کورباطنان مرحله عدوان و عناد
دست آویز راه کوباطنان بادیه فتنه وفساد نشود و این تدبیری شایسته بود و همانطور که بخاطر
الهام پذیر القا نموده بودند بعمل درآمد و صباح آن بیدرقه اقبال او را فزون بقصبه جلیسر
نزول اجلال فرمودند و از آنجا بقصبه سکندره نهضت واقع شد باینی تعلاقی خه ادهم
خان آنجا بود ماهم انکه او را طلب داشته محرم راز گردانید آن فرومایه

بسعادت

بسعادت از دولت اتفاق حرمان جست و باین هم اکتفا نکرده این خبر را به بیرام خان فرستاد و
چون وقت سپری شدن استیلای بیرام خان نزدیک بود وهم بران کار آگاه اقبال شاهنشاهی
نقش بست این مقصود الهی بود هم بیرام خان این سخن را مثل سخنان دایم بی عمق دانسته اندیشه را آیین راه
نداد و رایات عالی را از آنجا شکارکنان و نخچیر افگنان بر ساحت کون طلع اقبال انداخت و چون
حضرت مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از آنجا رسیدن ایشان اگر بعد از کهتری طاری مزاج
ایشان بود تقریب ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصبه خرجه شده بسرای تکمیل ورود سعادت
ارزانی داشتند و درین منزل شهاب الدین احمد خان با بسیار برادران و خویشان آمده دولت
استقبال دریافت و مورد التفات شاهنشاهی شد و از آنجا بقدم دولت استقبال دریافت
و مورد التفات شاهنشاهی شد و از آنجا بقدم دولت آمده بودند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم
فروردین ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخری عرصه دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی
و آسمانی یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت
بفروغ خرد خداداد رهنمونی مخلصان درگاه نموده بکارهای شایسته داشتند و بمخصوصان
عتبه اقبال و قدیمان این دودمان عالی مناشیر مطاع شرف صدور یافت که چون بیرام خان از
هجوم مشاغل دیوانی از راه سداد انحراف مینمود او را از نظر انداخته بدهلی نزول اجلال
فرمودیم هر که بحضرت ما روی اخلاص دارد و با معامله فهم است و نجات خودی خواهد و و شمول مقصد
اراده دارد برسیدن یرلیغ گیتی مطاع متوجه درگاه خلایق پناه گردد که هر کدام را مراتب والا و
مناصب گرامی سرافراز فرماییم که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرین ماست خوش بخت بلندی که خود را باین
دولت روزافزون اقبال بخشید از آنجمله شمس الدین محمد خان انکه که در بهره بود منشور عاطفت شرف
صدور یافت که چون بمضمون فرمان اطلاع یابد محمد [illegible] لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیر محمد خان کلان سپرده
بزودی متوجه بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد که صورت حال حضرت قرین بهبودیست و
بهمنوتی اخلاص کامل آنچه حکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان در
باب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیای دولت از اطراف و اکناف احرام این کعبه
اقبال بستند چون شمس الدین محمد خان انکه بشرف ملازمت مشرف شده بنوازش خسروانی پایه

رفعت او از مدارج امید گذشت و در خور اخلاص و والا مراتب علیه که در ساحت وهم نگنجد رسید و علم و
نقاره و تمن توغ بیرام خان را باو عنایت فرموده حکومت و ایالت پنجاب برای رزین او مفوض گشت
تو نیازان درست نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق
جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت می شدند شهاب الدین احمد خان بجهت رعایت حزم و
احتیاط شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود
گرفت در اندک زمانی آوازه تغیر مزاج اشرف اقدس از بیرام خان بگوش نزدیک و دور رسید و در
هنگامه او فتور راه یافت و مردم از و جدا شدن گرفتند و اول کسی که از خان خانان جدا شده روی
توجه بدرگه خلافت آورد و از پیش قدمان شاهراه استقامت گردید قیا خان گنگ بود که در امرای
کاردان و جانسپاران قدیم انتظام داشت و بعد از وی یک یک و دو دو و سه گروه متواتر و متوالی
بآستان معلی میرسیدند و هم آنکه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات را بعرض اقدس رسانده متکفل
وکالت بود و هر کس او وی اخلاص بعتبه اختصاص می آورد باستصواب اینها مناصب و القاب و جاگیرهای
لایق و رعایتهای مناسب سربلند می شد **بیدار شدن بیرام خان از خواب غفلت و چاره کار**
اندیشیدن و راه صلاح گم کردن از آن هنگام سعادت پیوند که رایات عالی از دار الخلافه آگره بشکار اقبال
ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدار الملک دهلی بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل از نیکه و غایتش
برعکس مراد گشته و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده هم چنان با دل فارغ و خاطر آزاد کوس استقلال
میزد و از کمال نشاه غرور اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد و اگر صدق آن معنی در
خاطرش پرتوی می انداخت چون با دیدار در سر داشت آنرا وقعی نمینهاد تا آن زمان که مناشیر
استمالت از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت و غلغله تغیر مزاج اقدس بکاخ صماخ نزدیک و دور بلندی
یافت و یقین او شد که بیکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته
خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شد و
خبر از میرزا ابو القاسم گرفت و امری بغیر از حیرت و ندامت بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده
ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که بحسن خدمت از درگاه
شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبه اقبال فرستاده لوازم

فدویت و نیازمندیها با انواع تقصیر و معذرت پیغام داد که با فسون چرب زبانی کاری تواند ساخت و نسبت
کارفرمای ابداع در اظهار این خدیو زمانست تا از پرده برآمده حجله آرایی خود را در لباس نظام عالم
و عالمیان بظهور آورد و منتظران ملاء اعلی تماشایی قدرت بوده در افزایش پرستش اهتمام نمایند و
زمینیان امیدوار کامروای صورت و معنی گردند و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه دهد
جز خسران دین و دنیا چه بار آرد و سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی رسیدند از شکوه [illegible]
هوش از دست داده و سر افکنده گشتند چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون می داشتند [illegible] رخصت
هم از درگاه عالی نیافتند حقیقت احوال از نوشته اینها و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته
سراسیمه شد و سررشته تدبیر از دست او گسیخته گشت گاه بران می شد که هنوز که بهجوم عام نشده
بسرعت خود را برسانم و علاج واقعه نمایم باز چون تأمل میکرد ملاحظه حرف اخلاص
و عقیدت که بارها بزبان رانده بود پیش راه او میگرفت و نقش افتد بملابس دولت خواهی
نیکونامی نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش نمانده بود عاقبت همین معنی قرار داد و طیلسان
هواخواهی بر دوش افکنده گریان و نالان با سوز و گداز خود را بصف نعال بارگاه عزت جای دهد
چون حقیقت حال را امرای عظام هوشمند بمسامع اقبال رسانیدند جمعی را رای چنان دانند که بیرام
خان بهر وضعی که بیاید خدشه فتنه دران ضمن که بیاید خدشه فتنه دران ضمن مطویست بیشتر از آنکه بیاید
بجانب لاهور نهضت باید فرمود و قرار ملاقات نداد چه جنگ ظاهری را از اسباب فراهم نیامده و نیه این
ملاقات خود چه صورت دارد و اگر بیرام خان بلاهور آید بکابل باید رفت و جمعی آماده جنگ بوده
رفتن حضرت شاهنشاهی را بجایی صلاح نمیدیدند و بعد از سرگذشت بسیار آن شیر بیشه دولت و اقبال
و آن خدیو عالم صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار بر آن دادند که ترسون محمد
خان و میر حبیب الله را فرستادند که بیرام خان را از آمدن ممانعت نمایند و نگذارند که بملابس دوستی پیش
ما آید که درین مرتبه او را نخواهیم دید بیرام خان چون این راه که پیش گرفته بود مسدود یافت
در اندیشه وا رفت و دریافت که بطرز بیکار رفتن منافق و مخالف واگویه دارای نیست اگرچه ولی بیگ
و شیخ گدای که سر بیهوده و لتان بودند کوشش درین کار تباه مینمودند و برین می داشتند که
زودتر باید رفت و پیش از آنکه هجوم عام شود کار را دلخواه خود باید ساخت لیکن بهانه

ملاحظه و بموجب سعادتی که داشت بجنگ واقف نشد و بمعنی همه از دورباش اقبال روزافزون حضرت
شاهنشاهی بود نیز بخاطر مغرور او راه نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان بی او کاری از پیش
رود پس همان بهتر که در لباس دوستی کار دشمنی کرده آید تا یکبارگی رقم بدنامی جاودانی بر صفحه احوال خود
نکشد جمال جهان آرای معنوی حضرت را نمیدید و حاشیه گرد آن بساط عزت را رونق افزای سواد هندوستان
[illegible] بیاران پرداز کار خود بر نمیداشت بلکه از چهره مردم دریافته در مقام رخصت می شد و
دواعی [illegible] تخیل کرده بود و گاه بخاطر خود این رسانیدی که چون بهادر خان از تسخیر ولایت مالوه
فرستاده ام و هنوز با آن ولایت در نیامده و من با جمعی از ملازمان خود در ایلغار خان رسانیده و آن ولایت
فتح کرده و آنجا آرام گرفته فرصت کار طلبم و بعضی اوقات اندیشه را چنان جولان میداد که دار
الخلافه آگره را گذاشته از راه سنبل علیقلی خان را بخود متفق ساخته بولایت افغانان در آمده از روی
جنید در آمده و اسباب جمعیت سرانجام دهد و گاه اسم تجرد بخود انتساب کرده می گفت که مدتی
داعیه ترک و تجرید گریبان گیر من بود که بقیه عمر را بر اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم درین ولا
که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه انتظام ملک شده باشند کدام توفیق ازین بالاتر که نیت
صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل آورده و از درگاه عالی استدعای رخصت نمودم این همه اندیشه تمام و
همگی مقصود آنکه شاید درین صورت بر حال من بخشیده مرا بر گردانند آخر مصلحت خود را بر عزیمت
قرار داده بهادر خان را که متوجه مالوه شده بود بر گردانیده و او را نیز از حضرت زمین بوس درگاه
والا داده در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر مخلص و یکجهت من خواهند بود پس امثال
این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسب و اگر سر چه اشان دارند قطع نظر از آنکه همراه داشتن
این قسم مردم بکار در نمی آید و رخصت این قسم مردم شرط نیکنامی سرانجام کردن و آهنگ تجرد
خود خاطر نشان همگنان نمودن است باری بعد از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیت
حج را گفته و بباطن اندیشه های کج بخود راه داده اول سید اسکندر افغان را با غازیخان تنور رخصت داد که
در ممالک محروسه شورش کنند و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده خود به الور شتافت که اهل
و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و دیگر کار از تدبیر بگذرد و تا گریز بجهت ریاست سامانی شایسته
وقت منازعت ترتیب نماید چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید از آنجا که شیمه کریمه

این

این بزرگ آفاق رأفت عظمی و مروت کبری است رسوایی بیرام خان را نپسندیده فرمان مشتمل بر فنون
مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و در آن پندنامه هوش افزا که بخش در نظر آمده از جمله عبارات
این بود شما تجمعی کرده سبب این رنجش و آزار شده اند مشورت نموده و بحال خود ملاحظه ناکرده بغوا و اضلال
ایشان بیرون آمده باعث هرج و مرج ولایت شده اید و الله اسکندر و غازیخان را رخصت کرده اید
که رفته در ناحیتی شورش نمایند و بمهدی قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان ایشان فرستاده
اید که متوجه لاهور می شویم قلعه را نگاه داشته بکسی دیگر ندهی و به تاتار خان نیز همین پیغام نموده
و باطراف و جوانب خبر فرستاده اند که از هر طرف خلل انداز نموده متوجه او شده آیند که از جانب
لاهور روید اگرچه یقین ماست از آنکه کمال اخلاص شماست بوجودی خود مطلقا هیچ کس از آن
امور راضی نبوده بادی نشده اید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را بانجا رسانیده اند
اما شما خود گویند که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با نهایت اخلاص و ارادات دریافت
انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمرتبهای عزت و دولت نامی را که بواسطه اکرام و احسان ما
دودمان عالیشان را اگر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص اشتهار یافته درین
آخر عمر سر بر آرید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید چون ما با وجود این رنجش و آزار
امور نامناسب ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز میداشتیم و خیریت شما را می خواهیم مناسب حال
می بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما در عقده تاخیر و توقف است اگر شما در آنجا اید و در صحرای دولت
ارزانی داریم بهتر که آنجا روید ارباب اغراض از زبان شما سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر
قدسی خواهد شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده آید
و بدین نیت عازم حجاز گشته متوجه شوید و کسان و نسبتی که وجوه نذری که در سرهند و لاهور گذاشته اید بر
گردد و بایشان رسانند بعد از آنکه بهدایت و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشید و باحرام
ملازمت متوجه شوید در آن صورت بوجه احسن ملاقات نموده آنچه خاطر شما خواهد ارادة ما باشد
مضایقه نخواهیم فرمود و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده چنانچه خاطر شما پیشتر خاطر خواهی
خواهیم نمود و چون نسبت ما آنجا عرض شیم بانجا رسید که نام نیک شما را در میان خلق بدی کشیده و ما بهمینی راضی نیستیم
که شما بدنام شوید زنهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض منحرف نشوید و چون مرد

نهایت و بیرونی رسیده و آیه بدالت دار سعادت آخروی نیز بهره ور گردید بیرام خان که با ساده کوچی
و نادانی عقل معاش لجو و اعتقاد از حد بیش داشت و از باده کافروایی هوش ربای فریب خورده خوش
آمدگویان بود و این منشور بزرگان که تقویه بازوی هوشمندان و تمیزگردان دولت منشان تواند شد
راه نیافت چون کویم درپی را بهم زر گشت و با هم آنکه با فزونی اخلاص و فراوانی عقل انتظام مهمات
را از بیخی گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دست افزار خود کرد و اندیشه در دلاسای آینده او و
جمهور خلایق اهتمام مینمود و روز بروز از اطراف ممالک امرا و کیه جوانان ضمیمه موکب معلی میشدند
و از جمله سوانح آنکه با هم آنکه بجهة مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادر خان
برادر علی قلیخان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه پادشاهی التماس نمود آنحضرت مقتضای
وقت را پاس داشته این خلعت فاخره که بر هر قد راست نیاید بعاریتی پوشانیدند اگرچه فهم تنهای
معامله دانان پرکنه کار نارسیده سخن دراز کردند و لکن هر حق بجانب آنها بود که برای این فهم خطیر
و امر عظیم و قوت کامل و تجربه تمام و دیانت وافر و حوصله فراخ و کد فراوان در کار است و با این
صفات کمال آزادگی باید که از سود و زیان خود گذشته همگی نیت در برآمد کار صاحب خود مصروف
دارد و کشنده بر خود راکه بکار ولی نعمت می آمده باشد باندیش نبوده در رواج کار او کوشیده
و با این همه حالت که عطیه ایست عظمی با جهانیان صلح کل داشته باشد چه پادشاهان زمان که ایزد
جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی بر آورده چنین عالمیان را بدو میسپارد و تربیت چندین
طوایف متلونه و طبقات ملل و نحل برای رزین او مفوض میگرداند اگر وکیل آن خدیو عالم را نشان
چنین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد بودند اهبت مختلفه و ادیان متنوعه را اگر حکمت بالغه الهی
در اختلاف و افتراق آنها رفته بکار رفاهیت حال دست دهد لیکن در نفس الامر مخمن این مردم از ناهمیدگی
بود و این امری بود که مستعار برای مصلحت خاصه مینان و قطع نظر از ان دفع شورش مقصود بود و جمعی
از ترکان ساده لوح قیا خان گنگ و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه با و اتفاق نموده در قصد
شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده بودند رای جهان آرای برای اطفای
نایره آشوب این فتنه اندوز را بمنصب وکالت سرافرازی بخشیده و قیا خان را بواسطه خدمات مستحسن
قدیم او بمراج والکه داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان و جمعی دیگر را [illegible]

بحمد

چند فقره بساخته دستیاری اعانت داده که انشته و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصحرای آوارگی
نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگام این بداندیشان افتاد بهادر خان را تاده جاگیر کرده رخصت فرمودند
و درین ایام هم که اسم وکالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود در معنی خدمت وکالت با هم آنکه
میکرد ای صورت پرست بظاهر چه می بینی درین کار شگرف نظر دیده حوصله والحق این دو صفت با هم آنکه
را بروجه کمال بود ع ای بسا زن که نهد گام فزون از مردانه نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی
بدفع فتنه بیرام خان و دیگر سوانح دولت افزای واداری جهان آرای چون می خواهد که خدیوان زاد ارتقاب
اختفا و احتجاب بر آورده جمال آرایی فرماید هر آینه عقلای زمانه را در سلک مخالف انجمن والاشکوه
رای تیره و بخت خیره گرداند لهذا بیرام خان با هجوم خودمنشیها هرکاری که اندیشه صورت بست تا چار
بتاریخ روز انیران سی ام فروردینماه الهی موافق روز شنبه دوازدهم رجب از دار الخلافه اکره بر آمده
متوجه الور شد و چون شهر بیانه منزل گرد شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه که بجهة دفع فتنه
و فساد در قلعه بیانه مقید بود و بند از اینها برداشته رهایی داد اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه
معلی بروید اما مقصود از رهایی دادن امثال این شورانگیزان آزموده جز فساد و فتنه امری نبود
و چون خبر بیرون رفتن بیرام خان از دار الخلافه اکره بمسامع اقبال رسید و چنان نمود که اراده
آن دارد که از آن غلط انداز متوجه پنجاب شود رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایات جهان
نورد از دار الملک دهلی نهضت نصرت فرموده عرصه حدود دنا کور دو آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال
گردانند تا بیرام خان پای ثبات در آن دیار نتواند فشرد و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته
باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردی بهشت ماه
الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از دار الملک دهلی نهضت اقبال فرمود
و از آنجا که حزم و احتیاط مسلک مستقیم ثابت شاه والاشکوه است با چنان نصایح کتبت آور
کرسی بقا ایراد یافت اکتفا ننموده در منزل اول امیر عبد اللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت
ممتاز بود فرستادند تا بیرام خان را بحقایق مواعظ هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت
و حقایق عقیدت تو درین دودمان عالی قدر معلوم عالمیان است چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس
بسیر و شکار بود بر تو التفات بمهمات ملکی و مالی نمی انداختیم و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت

تو تفویض فرموده بودیم و در نیولا که بنفس اقدس خود بکار روبار جهانبانی و معدلت گستری متوجه
شده ایم لایق آنکه آن فرزند هواخواه که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد این معنی را از عطیات
الهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورد و چند وقتی دامن از شغل مهمات فراهم چیده بسعادت حج که
همیشه این دولت را طالب بود و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق او از این سعادت می نمود متوجه
گردد و از ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد باشد مقرر فرمائیم که کسان او حاصل آنرا
فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردیبهشت ماه الهی سنه مذکوره موافق
سه شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه جهجر نزول اقبال فرمود و درین اثنا شاه
ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود باندیشهای تباه خود را به درگاه معلی رسانید که چون بیرون
کاری نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هر که با برگزیده خدای
اندیشه تباه کند خود را بد خواه باشد و کارش روز بروز درهم بسته شود و برای سیرابی سخن
از ابتدای گریختن شاه ابو المعالی از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا
حال برسم اجمال نوشته می شود که چون شاه ابو المعالی بر تک و ریو و تزویر خود و بی پروائی و بدنفسی
و گرسنه چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیله میر یوسف کشمیری که خدمت
او میکرد خود را بولایت ککران رسانید کمال خان زمیندار آنجا معیت ساخت از حیله سازی
که داشت گریخته بنوشهره که قصبه ایست بهنبر و اچوری رفت و کشمیریان که از غازیخان حاکم کشمیر شوریده
بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مغلان اوباش پیشه تحقیق که دایم کارشان واقعه طلبی و کافر
نعمتی است تا سه صد کس جمع شده و کشمیریان تا هفتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایه نخوت و پندار
او شدند شمس ملک چادوره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
نیز بوده رسیده هنگامه این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازیخان مذکور
او را کور ساخته بود با جمعی از سرداران کشمیر مثل فتح چک و میو بتو و موسو بتو برادر
زادهای دولت چک مذکور و لوهر ماگری خواهرزاده دولت چک و یوسف چک که غازیخان
مسطور او را نیز کور ساخته بود لیکن تندی کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان ماگری پدر
علیشیر که الحال در ملازمت است گرد او مجتمع شدند و از راه بکهادره بد و مای سمنی که آنرا

بزبان

بزبان کشمیری اکو دبوکو گویند بارهموله رفت و از آنجا بسوی پور شتافت و از پیش گریخته در
بلندی موضع پتن بغازیخان مذکور جنگ شد و چون از قبله اقبال پشت داده آمده بود ادبار با و
روی آورد و کاری نساخته بحال تباه از راهی که آمده بود برگشته بهندوستان آمد نزدیک آمد که
بدست کشمیریان در آید یکی از بهادران جغتای که همراه او بود از اسب فرود آمده سرکشی گرفت و
تیر انداختن میکرد تا آنکه تیر ترکش او خالی شد کشمیریان رسیده او را از هم گذرانیدند و ابو المعالی فرصت
یافته خلاص شد و دامنه کوه گرفته بسیالکوت رسید آشفته و پریشان تغیر وضع کرده قریه بقریه می گشت
و سورش را طلبکاری بود تا آنکه بدیالپور که در آنوقت بجاگیر بهادرخان برادر علیقلیخان مقرر بود
رفت و بتولک نام از نوکران بهادرخان که سابقه آشنایی با او داشت پناه برد و مدتی بخاطر
او پنهان بود و اسباب فتنه گری سرانجام میداد تا آنکه زن تولک از دلبری که از شوهر
خود داشت پیش بهادرخان رفت و گفت که شوهر من شاه ابو المعالی را در خانه خود پنهان
دارد و داعیه کشتن تو دارد بهادرخان در ساعت سوار شده بمنزل او آمد و آن خانه را
محاصره کرد ابو المعالی بدست آورد و تولک همانجا بقتل رسید و شاه ابو المعالی مقید ساخته
پیش بیرام خان فرستاد بیرامخان او را بولی بیگ سپرد که او را
بگجرات فرستند و ولی بیگ او را از آن راه بگجرات فرستاد که از آنجا بسفر حجاز رود شاه ابو المعالی
چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت و دیوانگی که در سرش بود حرکت ناشایسته را مقصد رشد
و خونی کرد تا از آنجا باز گریخته بدریای شور قیه گذار کرد و بعضی قبیحان سوی شاید که بوسیله آن بد
درون فتنه انداز کاری تواند ساخت چون آن کافر نعمت در خود کار نمی و سردی
میبرد شاه ابو المعالی را جای نداد و او را پیش بیرام خان و در زمان تذبذب حال بیرام
خان رسید بیرامخان برای اظهار دولتخواهی خود او را مقید ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه در نیولا
که بطالع واژگون بجانب الور میرفت او را از قلعه بیانه بند گسل کرده سرانجام داد چنانچه گذارش
یافت و رایت فتح آیت شاهنشاهی بجهجهر رسیده بود که آن بدمست بی ادب از بیانه ولتی سوار
آمده کورنش کرد آنحضرت آن دیوانه چیز را زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را
بسفر حجاز روانه سازد و آنچنان فتنه اندوزی را درین مرتبه نیز آن خدیو صورت

بخانه

و معنی بلند گشتهای کلمه عمله روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند بایستی که جان معطل
او را از زندان عنصری خلاصی میدادند حاشا حاشا آن پر گوهر ستوده ذات از باز کردن نجات
بخشیدند برای آنکه هم چند نفس خبیث را علاقه جسمانی بامتداد کشید از اعمال ناشایسته بسیار
بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد دیگر ازین گفت و گو باز آمده بسر مقصود میرود
بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرام خان از ورود پیش آمده دولت ازو روی گردانیده
بود موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد اما بباطن تغافل و انزجار میورزید درین روز که عرصه
جنجهیر مخیم سرادقات اقبال شد ناصر الملک پیر محمد خان شروانی آمده خاک آستان اقبال توتیای چشم
عبرت بین خود ساخت مشار الیه هنوز بگجرات نرسیده بود که برهمزدگی دولت بیرام خان شنود چون
هواخواه این درگاه بود برسم استعجال روان شده احراز زمین بوس نمود و آنحضرت بنوازش خسروانی
امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایه عزت او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای حسن
نیتی که مجبول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند **مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبه جهجهر**
و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام خان چون از رهگذر بیرام خان خاطر اولیای دولت
انتظام نداشت در جهت این کار نهضت موکب عالی مناسب عقول شاهنشاهی بود رای جهان آرا اقتضای
آن کرد که ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد و شاه بداغ خان و مجنون خان و جمعی
کثیر را بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع چنین باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد که آوازه
این سفر غنیمت داده خود را به پنجاب که معدن مواد اسباب است رسانند سرمایه شورش گردد همراهی
مبارزان اخلاص پیشه نفاق همت بسته برای او را در کنار او نهند و اگر نه اهتمام نموده از ممالک
محروسه بیرون کنند و ناگور را و تحدید و بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد متوجه این خدمت
سعادت انجام شدند و محمد صادق خان از الجبه دفع فتنه پیر سکندر و غازیخان تنوری که بیرام خان را
در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود این بدولتان با نفاق متربین در صوبه سنبل فتنه
انگیز شده فرستادند و او بقدوم این فتنه انگیز شده فرستادند و او بقدوم اهتمام شتافته باعث
تادیب این گروه گشت و عساکر فیروزی مآثر را بجهة آرایش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند
و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت فرمودند و هشتم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه

یازدهم شهر شعبان عرصه دهلی را بفروغ مهچه رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساختند و ابواب معدلت
و مکرمت بر روزگار گشاده اورنگ سعادت و اقبال گشتند بیرام خان در سه کار مهوات بود که خبر آمدن
افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت یکبارگی رونق هنگامه او فرونشست مردم ازو جدا شدند نخستین
از ولی بیگ با دو پسر او حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ که خویشی بیرام خان داشتند و شاه قلی
خان محرم و حسین خان و چندی دیگر کسی نایستاد و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج روی بدرگاه گیتی
پناه آوردند چون لشکر اقبال پیوند کوچ بکوچ متوجه آنصوب شد بیرام خان را یقین پیوست که دیگر
مجال توقف صورت ندارد و دل را از ریاست وا پرداخته عرضداشتی مشتمل بر شفاعت و نیازمندی
و التماس عذرخواهی فرستاد و دردمندی جدائی را اظهار ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین
نمود و چند فیل و تمن توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بالتفات
شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاد تا شاید از راه نیازمندی کاری تواند ساخت و ازو
که بجای رسانی او نامزد شده بود نوشته فرستاد که برای چه تصدیع خود میدهم خود از دنیا
و کار و بار آن دلسرد شده ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام اکنون عنقریب خود را
بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف شد و برجهانیان کمال ظهور یافت که بیرام خان
سفر حجاز روانه گشت و درهمین زمان شیخ گدائی فتنه انگیز خایب و خاسر برگشته بدرگاه عالم پناه
آمد هرچند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش آمدند و در میان بساط عزت گوشش پرآواز
داشتند که مبادا افزایش باشد و از یکجهتی سر باز کشد که تدارک آن مشکل باشد درین میان
ناگاه آوازه انحراف او بصوب پنجاب در افواه افتاد و گرد شورش و ادعیه طلبان
بر نیت فتنه خویش وقت شد یارب هرگز این گمراهان معتقد رشد **بخی صبح ورزیدن بیرام خان**
و بدره آرزوی کار خود برداشته او روی به پنجاب آوردن خان خانان بواسطه رسیدن
افواج منصوره از ممالک محروسه برآمده به بیکانیر رفت و رای کلیان مل که کلانتر
آن سرزمین بود و پسر او رای سنگ که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد و
در جرگه امرای کلانتر آمده بیرام خان را دیدند بیرام خان که جای توقف نداشت
مقامی دلپذیر یافته چند روز دوران گل زمین گذرانیده و در کمین فرصت بود که شیدا از جای

فتنه کنند و چون اقبال پادشاهی هر تدبیری که اندوخته بود بر خلاف آن ظاهر شد بالبسی که آمده
بپای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیه و اماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین عذر می نهد ولیکن چون
در نفس الامر ساده مرد بود فریب مردم بعضی بدولتان شد و مغلوب غضب و غصه گشت با داغ و درد پندار
درافتاده باتفاق شوره بختان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شده دست از جمیع تدبیرات
کشیده و پرده از روی کار خود برداشته الطاف ربانی نموده با ما مراسله نوشته فرستاد که
متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که در تغیر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره
کرده اند علی الخصوص ماهم انکه که دم استقلال میزند در آوردن مرا بخود منسوب میکرده اند اکنون
همگی همت آنست که یک دفعه آمده سزای بدکرداران داده و باز یکی رخصت گرفته باین سفر
مبارک متوجه شویم امثال این خرافات وهمی نوشته مردم را طلب داشت خواجه مظفر علی را
که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب مظفرخانی اختصاص یافت پیش درویش بیک اوزبک که از امرای
عظام پنجاب بود و تربیت کرده او فرستاد که او را بامیدواری تمام آورد و چون اخبار مع اقبال
رسید از عاطفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش بیرام خان فرستادند که اگر بخت در ره دولت
مدد خواهند بود منیر رای این نصایح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهة مزید آگاهی
و بیننده پذیری هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنس می نویسد **فرمان جلال الدین**
والدنیا اکبر پادشاه غازی خان خانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت
این دودمان عالیشانست و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت و حضرت پادشاه
جنت آشیان طاب الله ثراه بواسطه صدق نیت و اخلاص که ازو مشاهده بودند او را بانتهای
رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم الشأن اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت
از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرموده او از روی اخلاص و دولتخواهی
کمر صدق و جانسپاری در میان بسته متقید مهمات وکالت شد ما نیز بملاحظه سبقت آن خدمات
و یک اندیشیها که بظهور رسیده زمام حل و عقد و رتق و فتق امور را چنان بقبضه اختیار او گذاشته
بودیم که مزیدی بران متصور نشوند بود چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد
و با آنکه درین بحال چندین امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب تغیر خاطر

جمهور

جمهور بود مثل ترتیب شیخ گدائی که با وجود دعوی آنکه زیرکی و دانایی از میان این همه مردم فاضل
قابل بایجاب و سلب امرا مصاحبت و آشنایی خود را انتخاب نمود و با آنکه متعهد منصب صدارت
شده بود در ظهر فتاسیه مهر میکرد و او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال جهل و نادانی در محافل
جنت مکانی او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که بنابر ملاحظه عظمت شأن و جلالت
مراسم احترام و تعظیم بجای می آوردیم تقدیم آورده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان
طیبین و طاهرین میزد و خواری این فرقه شریفه رائمه انجو زمینه و ترتیب کرده خود را که مردود دلها
و مطعون نظرهاست برین طایفه که ترتیب الهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسه این همه بزرگان هیچ
گونه شرم و آزرم نداشت و او را بمراتب رسانیده بود که سواره پیش آمده با مصافحه می نمود و نوکران
خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب خانی و سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و
ولایتهای پرحاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
را که اصالت و حالت و استحقاق ایشان بهمه کس روشنست از کمال بی اعتباری تنها نان محتاج ساخته
بود چه مقصد خون و ناموس همه انصاف داشت و از ملازمان و خدمتکاران بابری که سالها بامیدواری
گذرانیده مستعد رعایت و عنایت شده بودند بتجویز نمیکرد که افق مرتبه و وجه معیشتی داشته باشند
و جمعی که در شکارها و در سوار پیاده ملازمت می گشتند و خود را ابنای بخت و مشفق قرار بخدمت داده
بودند در هر چند روز تعیینات ساخته بخون آنها تشنه بود و آنهایی را که الی وی اندامی میشدند و از
از نوکران او صد گونه کنه مثل خون و دزدی و راه زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور
می آمد و بواسطه میل و هواجس همه را در می گذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک خبری واقع
می شد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان خاطر نمی نمود و تا خبر شدن انواع
جفا و بی آبروی میرسانید و بعضی از کمال دنائت و لیامت خود را بخدمت او
قرار داده بودند و خوش آمدها می گفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر دنگ ساربان و آواز
سادگی آن طایفه را استکو دانسته تربیت می نمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی
بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان
بریدن بلکه کشتن بود و او شنیده تغافل نمود و دنگ ساربان در پیش جمعی

بحضور او آنچنان لفظ درشتی گرفته که او نیز مستحق سیاست بود ولی یک را خود می داند که در میان
قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته بی شایبه خدمتی و اصالتی و حالی بهمین نسبت کرد اما داود
آورده بر جمیع امرای عظام که ذوی الحقوق اند بر سید قلی میرزا که بعلو سیادت و ذات بسلطنت ممتاز
بود تقدیم داد و حسین قلی را که تا غایت بمرغی بچه نزده در برابر اسکندر خان و وجیه الله خان و بهادر
خان رعایت نمود و جاگیرهای آبادان داد و خوانین عظام را بجاگیرهای ویران خرسند ساخت و
درین اوقات در اکثر مجالس ازین چنین امور سر بر میزد که باعث رنجش و خاطر فیض آثار می شد
چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را دولت خواه بیغش این دودمان می دانستیم در قول و فعل او
اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار ناهموار او را از عین خیرخواهی و کمال نیک اندیشی تصور نموده
دیده و دانسته بکرم و حلم درمی گذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن همین جماعه باغیه قصد
دار و گیر همه و وی چند که همراه او بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد و بملاحظه دفع این شرارت از دار الخلافه
آگره متوجه دار الملک دهلی شده ایم و با وجود نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده
که بخاطر اشرف قراریونی یافته که او درین اوقات ملازمت نتواند نمود اگر چه ازو آزار بسیار یافته ایم
ما او را هنوز همان دستور خان خانان میدانیم و می گوییم و بجهت تسلی خاطر او سوگندهای مغلظ یاد
کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون بتمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود
متوجه شده ایم او بحال خود بوده و مدعیاتی که داشته باشد عرضه داشت نماید بنوعی که لایق
دانیم حکم فرمائیم چون در بعضی اوقات عرض میشود که وقت شده است که بدولت و سعادت بمهمات
سلطنت پردازید تصور چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر متردد گشته در مقام تسلیم و رضا
راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان بموقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته
و دارد حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که چهل سال است که در ذمه اوست و من
المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعه مفسدین دارد
که بواسطه اغراض نفسانی می خواهند که او را در جریده اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت
اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت
و خودپسندی که دارند معقول او ساخته او را از راه برده اند و بولد اسکندر پیغام کرده

کر

که بمخالفت و مفارقت پیش آید تتار خان نبیره را نزد کس فرستاده که او در دامن کوه آمده که
جرأت و دست اندازی کرده از آنجا دور آید و خود خیال لاهور کرده در آنجا بنیاد فتنه و فساد
نموده طریق مخالفت سپرد و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان که
برافروخته کف فروغ ازلی و برافراخته دست قدرت لم یزلی است منطفی سازد هیهات که دیده و دیده دار
دیده اعتبار او را کور ساخته و نمیداند بیت چراغی را که ایزد برفروزد • هر آنکس پف کند ریشش
بسوزد • چون نظر بآنهمه اخلاص و اعتقادی که از چهره احوال و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور
مبنی بر سهو و از دوربینی مشهود می نماید باور نمی آید چرا که پرورده نعمت و تربیت این دودمان
عظیم الشان است و اطاعت حکم ما بر او واجب و لازم است بسبیل حجت فرمودیم که خود را ازین
اعمال اعمال قبیحه که ذرابیده این جماعه مخذول العاقبه را که باعث نقض دولت و غرت او شده
بجهت اغراض خود در پی بغی و عدوان او را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد و چون ما درین خیال
ملاحظه خاطر او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده ایم و هرچه عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول
از ضوابط پیدا و پذیرفته ایم او هم این حکم ما را استماع و اطاعت انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه
باین حکم عمل نماید خاطر اشرف بر وصاف ساخته جرایم و تقصیرات او بالکلیه عفو فرماییم و هرگاه
میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود و چون
هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته می خواهیم
که نام او سالها باخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده ببغی و عناد
و فساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره فراجه قرابخت محشور نگردد بنا بر حقوق عبودیت
او را آگاه ساختیم لهذا اگر خیال دیگری بکند و یقین خود داند که از روی جهل و کوته اندیشی
از راه رود و نخوت دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار در آرد بدولت
و اقبال باعث کنصرت اعتصام بعزیمت رفع و دفع او متوجه شده بعنایت بی غایت
الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است درین حالت که عنفوان اقبال
خلافت ما و آغاز ادبار اوست فتح عظیم روی دهد و او مغلوب و گرفتار گشته
شرمسار و گرفتار گردد و لیکن ولی را ازین معنی استدلال نمی نماید که او درین خیال مردم خود را جمع نه

عنایت کردگار بروز واقعه بکار آید و از کوته اندیشی و نادانی مخیل است که دولت وابسته بعنایت
الهی است هرگاه آن عنایت نباشد و نوکر بید دولت بکار نمی آید چنانچه برای العین دو دین می شود که
اطفال اگر فرزند و بهادر می گویند و هرگز باشین کان جدایی نداشت برهنمونی سعادت اکثری ازو جدا
شدند و انا کمه یک یک جدا شده بدرگاه معلی می آیند و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت
درین مقام بغیر تسلیم و رضاجوئی چیزی فایده ندارد **شعر** سر نیاز بباید نهاد کردن طوع ٭ که هرچه حاکم عادل
کند همه داد است ٭ خان خانان که روز ادبار او نزدیک رسیده بود بلکه درشت تاریک ادبار سر
می برد ازین کلمات موعظه که دستور العمل سعادت تواند بود پند پذیر نگشته چون کوهم که باعث
مزید شورش او گشت لیکن دانا دانند که بسعی خود در مهلکه بی ناموسی شتافت و بالجمله از ترکنه بیکانیر
متوجه پنجاب گردید چون در تبرهنده که قلعه ایست بجاگیر شیر محمد دیوانه رسید عبد الرحیم پسر خود را
با اهل و عیال و احمال و اثقال در ان قلعه نزد شیر محمد دیوانه رسید که از مخصوصان او بود گذاشته
ازانجا بگذشت و شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را بجهت دانسته ازو فرار نمود و تمام اسباب و اشیا را
که در تبرهنده گذاشته بود متصرف گشت و اهل و عیال را بجابر رخت آورد و درویش محمد اوزبک
مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز که همت بدولت خواهی
نفس الامری بست و بیامن توفیق صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز
زد و چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبد الله مغول تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد ولی بیک
بر تهاره آمده شکست یافت آری شمع افروخته الهی را هر کس خواهد که فرو نشاند خرمن دولت و
کامرانی خود را آتش درزند و چون هنگام ادبار بیرام خان بود در هرچه سود خود می اندیشید
زیان میدید و چون غرض پرده دیده مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب کار آگاهی
را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندر روان شد ٭ **مثنوی** چون غرض آمد هنر پوشیده شد ٭ صد حجاب
از دل بسوی دیده شد ٭ **فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه را که دولت بر دفع فتنه بیرام خان
و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بهمان سمت و اشتغال نایره محاربه میان لشکر اقبال و
بیرام خان و فتح اولیای دولت** در ان هنگام سعادت انتظام که دارالملک دهلی نشیمن موکب دولت
و معسکر جنود اقبال بود خبر عزیمت بیرام خان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض ایستادگان

بساط جلال گشت عزایم پادشاهانه که توام آثار قضا و احکام قدرت بران قرار گرفت که لشکری
شایسته فرستاده سر راه بیرام خان را بگیرند تا در نواحی لاهور غبار فتنه نشاند اینجا جمعی از
کوته اندیشان بران بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ او شوند جمعی می گفتند
که لشکر اقبال تعیین باید کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول هر دو رای فرموده قرار
بران دادند که افواج قاهره پیشتر روند و بعد ازان آنحضرت نیز متوجه شوند بعد از درازی سخن ماهم
انکه شفقت مادری منظور داشته ادهم خان را نگاه داشت و شمس الدین محمد خان اتکه و پسرش
یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان نیشابوری و علیقلی بن میر لطف و حسن خان خویش
شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خان خانان را بغی آمده نگذارند که به پنجاب
در آید و شمس الدین محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب
پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت گشای خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط عنان
یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه یورش نصرت پیوند که مکنون ضمیر الهام اندیش بود
وجهه همت علیا شد وجهه انتظام ممالک خواجه عبد المجید را که بشرف دیوانی سرکار اعلی سربلند بود پایه
اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرافراز ساختند و حکومت دارالملک دهلی را ضمیمه موکب
منصب گرامی وزارت فرموده گوش هوش خواجه را بنصایح پادشاهانه که مشتمل بر صوالح حال و مصالح ملک
تواند بود بازگرداند و فرمودند که مغرور زر و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیده گی را پیوسته داشته
سربلندی خود را در فروتنی خود منحصر دانی و فرد خدمت را عنایت و تربیت ما دانسته چشم و دل زبان را
از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را بسجده آستان
عالی نورانی ساخت و دل در خدمت بست و آیین اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد و چون
شورش بغی بیرام خان در میان آمد بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسین قلی بیک
صادر شده چندروزی او را بادهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود
بادهم خان فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیک خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود بتاریخ یکم
امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیستم ذی قعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده
از دارالملک دهلی متوجه دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای نیت حق مخبر د توجهی کار را مایه

شگرف که در اندیشه روزگار گنجد زد نمشیت می باید هر گاه خود بنفس نفیس متوجه شوند پیدا است که حال چون خواهد بود و مصداق این مقام تازکی اکثر دوستدارهای اخلاصمند که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که لوازم وقعه طلبان کهنه عمله باشد نپرداختند و تا برکنه دکه از نواحی پرگنه جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است بپای همت در رکاب داشته عنان سرعت باز کشیدند و در ظاهر کوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه بیرام خان بستند بیرام خان در گرفتن جالندر اهتمام داشت که خبر آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید از غروری که داشت اتکه خان را در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخته ولی بیک و اسمعیل قلیخان و حسین خان و یعقوب خان و شیر تمغ و گروهی از مشهوران را مقدمه ساخت و فوجی دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داده و پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و ازینجانب شمس الدین محمد خان پشت گرمی اقبال روزافزون شاهنشاهی صفوف نبرد را بمردان کارزار آراسته و بهادران جنگجو و پردلان پرخاش جو را دلداری داده روان شد و قول باخلاص و اهتمام او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشاپوری استحکام گرفت و جوانغار بشهامت مهدی قاسم خان نیشاپوری انتظام پذیرفت و علی قلیخان اندرابی و قیاخان صاحب حسن و بعضی از کارطلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکه شرف گشتند و فرخ خان با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان قول و التمش ایستاد و چون اتکه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از شروع پیکار یکرویی دل بهم جمع ساختند و بیرام خان اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر بر این لشکر پادشاهی بود که اکثری از بدنهادی و بیدلی و دوزبانی نوشتها میفرستادند و چون این دو لشکر در موضع کوناچور مذکور در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذی الحجه بهم نزدیک رسید کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اوایل کارزار فوجی پیش غنیم خذلان روی تهور بجنگ آورده اکثر فوج لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت اتکه خان با بسیاری از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده از نفاق و بیدلی محروم مردم حیرت افزای بوده استمداد همت از باطن اقدس شاهنشاهی مینمودند درین هنگام که مردم بیرام خان

[illegible] فتح شمس [illegible] ولی بیک

اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده اند و بیرام خان با فوج خود بخیال نصرت تخیل کنان می آمد فوج اتکه خان که در پناه بیشه ایستاده بود پیدا میشود و بیرام خان به آنجا پیش می آید اول فیلی را که سرکرده آن فیلان تخت روان بود میراند و خود از عقب آن روان می شود ناگاه اقبال پادشاهی و تائید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد کشید در میان این فوج شالی پایه بود و فیلان فیلان مذکور دران حجه من در آینه وجود دم هاپیشند و مبارزان لشکر نصرت قرین بتیر زدن فیلبانان متوجه می شوند و بمحض امدادات غیبی تیری بر فیلبانان آن سرکرده فیلان میرسد و از گردن فیل آویزان می شود بیرام خان می بیند که حال فیلان که اعتماد او بود چنین شد اراده می کند که از عقب فیلان برآمده شالی پایه را دست راست داده از جانب خنگی بیاید و بتازد اتکه خان از دوربینی و پردلی داعیه بیرام خان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد و یوسف محمد خان گفته که اکثر مردم خاک بی ناموسی بر فرق روزگار خود بیخته رفته اند چه وقت تاختنست اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند اما اقبال روزافزون شاهنشاهی بجانب ماست و نیز ما را ای کرم نیت امروز روز جانفشانی است یا جان بستانی و یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یکتا دل پیش فرستاده خود با دیگر دلاوران یکجهت آماده نبرد گشته در زمانی که بیرام خان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل در آرد این ناموس طلبان نبرد دست تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج بیرام خان تاختند مردمی که همراه بیرام خان بودند این انحراف را فرار اندیشیده برهم خوردند بیرام خان ناچار برگشت و خجلزده ادبار شد و بتائید ایزدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل بای دادن چنان چنین فتحی که طراز فتوحات تواند شد روی داد و هر کدام از مخالفان تیره بخت چه آنکه بتعاقب گریختها شتافته بودند و چه جمعی که همراه بیرام خان دل بر پیکار بسته بجای بر پراکنده شد و عساکر نصرت اعتصام تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمه تیغ خون آشام ساخت و گروهی را زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان کردند و گروه محبت بدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نموده و اسمعیل قلیخان را زنده گرفته آوردند و مقارن آن خبر رسید که ولی بیک زخمی در نیشکر زاری مختفی است او را نیز تردستان هوشمند گرفتار ساختند

وحسن خان بزخم تیر کور شد ویعقوب همدانی واحمد بیک وبسی از اعیان مخالف گرفتار گشتند
مکافات شدند وغنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد واکبر خان فرط دوراندیشی بکار برده
از پس رفتگان شتافت وبمحض تاییدات غیبی الحسنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از مکمن
اقبال بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بعزمی درست ورای راسخ وخاطر خرسند متوسل بدرگاه
ایزدی بوده بباطن با خدا وبظاهر صید کنان وشکار افکنان نهضت میفرمودند ودر نواحی
سهرند منهیان اقبال بشارت ظفر وفیروزی ونوید دولت بمسامع علیه رسانیدند وجهان جهان
برهم خورده بتازگی آرام یافت لوازم شکر وسپاس بوقوع رسید ومراسم نشاط وشادمانی
بتقدیم رسید مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلهای فراخی مشرب بروی آمد ساده دلان
هیچ مدان از سر رشته دانش بدست افتاد ودولت از دست مغروران خلاص شد پادشاه وقت آزرم
ترکمی ناحق شناسان نجات یافت خردمندان افزایش دریافت نصیب گشت دولت روی نمود
اقبال چهره گشاد عالم طراوت تازه یافت زمین وزمان نضارت نو گرفت کورباطنان حسد پیشه در
مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیر جوان شد انصاف نژاد معدلت
انگار را گشت یک پرده کار از جمال جهان آرای خدیو زمان دور انداخت دیده ای دل کو چه سان شد
حال بزرگان جهان وپایه بزرگی در چه مرتبه رسید این قیاس باید کرد اگر پرده چند لطیفه
از چهره مقصود بر آرند وجلوه چند خاص بخشند چه کارها که نشود وچه اسرار که بظهور آید اما
همانا که رخصت اظهار ندارد بانتظار کی در نظر دور بین او در می آید عمرها بدولت واقبال
باناد که جهان را چنین خدیو کمتر بدست افتاده است این محرر این دیباچه ابوالفضل نفثه مصدور
برآورده معروض میدارد که اگر تعلق نبودی ولباس نوکری نداشتی حرفی چند از دریافت
خود گفتمی لیکن چون در رسمیان مخلوطم از آنکه کورباطنان نتوان پیش این حرف را رقم خوش آمد
دانند بیشتر ازین حرف سرایی نمیکنم واین اندیشه در خلوتخانه منست چه انکار بسیاری
آلوده را نمی باید از طبیعت می گویم نه از فطرت جیب که گذارد آنکه ننگ درویشی است تا بگویم
آنچه فرض وگفتنی است چون آن عرصه سهرند مخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت
از کابل متوجه استانبوس بود با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیک خان وقاسم خان

میر بر وخواجگی محمد حسین برادر او وخواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاه ومولانا عبدالباقی
صدر وماحرز ذکر وپاینده محمد مشکون وفریدون طغایی میرزا محمد حکیم وابوالفتح
بیگ فضیل بیگ ومیر محمد نیشابوری با جمعیت فراوان وسپاهی بسیار بتاریخ بیست وهفتم شهر
لیو ماه الهی موافق دوشنبه نهم ذی الحجه بشرف بساط بوس سرافراز شده ومشمول تربیت
شاهنشاهی گردیده بمنصب عالی وکالت وشرف خطاب خانخانی وخلعت افتخار در بر کرد
وباقی امرا وسرداران هرکس فراخور مرتبه ومقدار خود بمراحم بیدریغ سربلند گشتند ودر
همین منزل ملک شمس الدین محمد خان اتکه وسایر مخلصان نیکو خدمت که بفتح وظفر مراجعت
نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرافراز گشته بتقدیمات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند وجامه
واتو جامی قبا خان بیرام خان را باتکه خان مرحمت فرمودند وبخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند
وسیه دلی چند که در عرصه نبرد دستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون ولی بیگ وپسرش اسمعیل قلی
وحسین خان واحمد بیگ ترکمان ودیگران را زنجیر در پای وغل در گردن با غنایم فراوان بنظر
اشرف درآوردند وعلمی که برای روضه رضویه مشهد اقدس مسکن بجواهر ترتیب داده بود وتوفیق برنشاندن
نیافته بود از جمله بود ورود آن علم سعادت از فواتح تفالات شاهنشاهی شمردند ومحمد قاسم خان
نیشابوری وابوالقاسم برادر مولانا عبدالباقی در آخوند وجمعی دیگر را که پیشتر از ظهور طغیان بیرامخان
رخصت مولتان کرده بودند ومولتان از محمد قلیخان برلاس تغیر یافته بجاگیر این مردم مقرر شده
بود درین هنگام که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبه عالی شد بموجب قرارداد آن
جماعه را بمولتان روانه ساخت واز گرفتاران روز هیجا ولی بیگ که زخمهای کاری داشت
در زندان فوت کرد سر او را بجهت عبرت خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستادند ودیگران
همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسایل مقربان بساط عزت نجات یافته دیگر باره بتقدیم آثار
عبودیت واخلاص مدرجات ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال هریکی بجای خود گذارش
خواهد یافت سبحان الله هر که بدخواه تر خواهد بود فتنه انگیزتر هارا دست قدرت جیده جیده
بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیگ که سرمایه فتنه وفساد بود چنین سزا یافت که تا عبرت
افزونی عقیده راست بینان درست کردار شد بهادرخان از بخت برگشتگی آنچه سرمایه بدایت سعادت

۴۴۶

باشد موجب مزید عنایت و کرامت او شد و چون سرپی منزو بیک را از نواحی پرگنه اتاوه که جاگیر او بود در سر فتنه و فساد در آورده و بیدولتی باطن آن کافر نعمت بظهور آمد آن نواحی را بشهادت رسانیدند و ازان بیدولت چنان حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند بهر امان مهرکرین او را بنواحی رهنمونی شدند خانخانان شناخت دیوانگی اصلی آن بود که مقصد آن عمل شنیع گشت پس بیگناه او را از دیوانگی بهوشیاری آورده چاره کار او ساختند و اولیای دولت که بی شایبه مداهنه و مسامحه نمودند الحق چنین معامله ناحق شناسان را بو شانند اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم دولت خواهی می اندیشند اما در دیده تحقیق این قسم اعمال از نا دولت خواهی عظمت چنانکه باندک تامی معامله فهمانه مخلص نه سرانی کار بظهور می بوند **ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال** چون موهبتی عظیم روی داد و استیصال بیرام خان متیقن شد و اتکه خان بشرف بساط بوس غرت استسعاد یافت رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که لشکر را گذاشته برسم نت طلبکار متوجه لاهور شوند که هم بتدارک احوال اه مورث نیابد و هم شهر لاهور مجددا بقدوم گرامی آنحضرت رونق و بهای پذیرد بنابرین اندیشه صوات اتماع کرفیروزی آثار ابسرکردگی منعم خان دراتکه و گذاشته نهضت عالی فرمودند و بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم ذی الحجه نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بشرایف ضیافت و جلایل جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف خسروانی پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه پنجاب بدو و برادران مرحمت شد و درین ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو بقاید اقبال متوجه لشکری که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند شدند **نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرام خان** چون بیقین پیوست که بیرام خان مینی اجه گیس در تلواره که در میان کوه سوالک جای مستحکم است پناه جسته دران جبال متحصن است بنابران خدیو صورت و معنی بجدهم مهر ماه الهی موافق سه شنبه دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت هلالی بتایید توفیق ایزدی متوجه آنصوب شدند که بی مداخله مکر و تزویر ارباب غرض آن مهم بانجام رسد و جهانیان

دولت

دولت ابد پیوند آسودگی بخشند از روی معلی درماچواره انتظار موکب عالی میبرد و گیتی خدیو با عزمی حق اساس کوچ برکوچ سایه عاطفت بران حدود انداخت منعم خان و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و از انجا بتایید توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در قضیه تردی بیگ خان فرار نموده سفر حج اختیار کرده بودند بشرف آستانبوس استسعاد یافتند و چون حوالی سوالک مقر رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عسکر نصرت قرین چون اقبال پیش دستی نموده بتحاشی تنگنای کوهستان درآمده داد دستبرد دادند و بسیاری از جنود مسعود و روسای ایشان از زایان و راجهای کوهی علم مدافعه برافراختند میان این مردم و عسکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور سعادت دریافت تایید الهی بکشت بر جا افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند و بسیاری ازین سیه بختان کوه نشین علف تیغ عسکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان بیرام خان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در گریبان ندامت و خجالت برد و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرایم خود فرستاده بزبان عذرخواهی درآمد که از وقوع بعضی امور که بطریق اضطرار نه بسبیل اختیار بوقوع آمد عرق انفعال بر جبین و روی ندامت بر زمین دارم اگر بامان اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تارک نیاز منت و خاک آن آستان جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرانید و بزبانی نیز خلاصه معتقد را معروض داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبتی عظیمی عذر ناسموع او را اصغا فرمودند و از انجا که فطرت عالی از عفو التذاذ میابد گشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرایم او رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با چندی از مقربان بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند که خاطر بیرام خان را بنوید عفو و مژده التفات مطمئن ساخته بعتبه بوسی آورند و تمامی شرایط موعظت بجای آورند تسکین تسلی بیرام خان شد و گفت که من از کرده خود خجل شده و سر افکنده ام مستوجب هر گونه سیاست گشته ام مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان جنابستی

و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان درست و عهد نکو کند در میان آرد بوسیله او میتوانم از عصیان بغی برآمده بسجده آستان اقبال نمایم و رخصت حاصل کرده بقیه عمر را در مکه شریفه گذرانم و دست آویز تضرع و تخشع بر تدارک و تلافی جرایم و آثام خود کوشم چون بخراسان درجوش بود این ملتمس او نیز بقبول موصوف شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور که نزدیک دامنه کوه مذکور در میان آب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرام خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمئن ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها با چندی در آن تنگنای وحشت که پناه برده بود رفتند بحجوم زمینداران شده بود و جمعیتی که در میان زمینداران ممالک هندوستان مجتمع گشته بود ایشان را اقرار داده ایستاده بودند فرستادها مضایق را طی کرده در قلعه که بیرام خان بود رفتند چون نظر بیرام خان بر منعم خان افتاد دلش بجا آمده دانست که آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانند بیان واقع بوده است آرزوی امیدواری بیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت رفت نمود منعم خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده بیرام خان را متوجه عتبه عالی ساخت بابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان آویخته بنیاد گریه و زاری کردند که عذرت [illegible] شما زده منعم خان و سایر فرستادها هر چند دلاسا نمودند سودمند نشان نیامد و تا که ایشان را اندیشه از خود بود لهذا چون منعم خان گفت که شما امشب در همین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع کرده متوجه ملازمت خواهید شد این هراسندها بیرام خان را گذاشته و از همراهی تخلف نموده ماندند و بیرام خان متوجه قبه اقبال شد لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بود و انتظار میبرد و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این آخره پیدا شدند و غریو از لشکر پادشاهی برخاست و خوشحالی از روی نمود و فتنه انگیزان از روز ازل دوباره آمده آخر روی سیاه گشت و از آنجا روی متعلی بدرگاه آورد در آن ماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و هشت رو پاک در گردن انداخته بسجده ندامت و خجالت بجای آورده و سر خاکساری در پای فلک سمای حضرت شاهنشاهی نهاده چه ارسند در دو چه از شرم گناه و چه از شوق عفو بهای های بگریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس بیرام خان را از زمین عجز برداشته در آغوش کرامت گرفتند و طراز

کردن

گردن او بر داشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند و بزبان عذرپذیر پرسش احوال فرمودند بقانون که در ایام وکالت جای بیرام خان بر دست راست معین بود بهمان قانون در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند و منعم خان را در پهلوی بیرام خان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر و منزلت مقام گرفتند و بزبان کرامت و مرحمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت از صفحه پیشانی او بکلی زایل گشت اما همان سخنست که مصراع اگر گناه ببخشند شرمساری هست الحاصل از بارگاه مقدس خاسته خلعت فاخره که در برکرامت پرور داشتند بیرام خان التفات فرمودند و از روی خسروی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دور اندیشی که اساس هر کار خاصه مدار دار الملک سلطنت بر آنست ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را همراه دادند تا که اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت بگذرانند ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی از حدود ناگور مراجعت نمودند در یکی از روزها بیرام خان زبان طعن گشوده بحاجی محمد خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفایی همگنان گله نیست گله از تو که این همه حقوق قدیم را فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آنچه دعوی اخلاص و فدوی و تربیت حضرت جهانبانی جنت آشیانی و آنچه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بینی نموده شمشیر کشیده بدر روی داد و آنچه روی داد من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرام خان ششدر منفعل شده هیچ نگفت و از ثقات شنیدم که بیرام خان پیوسته درین راه ازین سخن نفس اعتراف دردمندی کردی الحمد که جوهر بزرگ نهادی عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطرنشان جمهور عالمیان گشت و این نساده مرد مغرور رشتی عنت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته از گرداب بغی برآمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار فتنه اندوزان کساد گرفت هم روزبازار رونق تدبیر آمد و هم زمانه را امیرت روی داد و عریضه از خان اعظم اتکه خان بنظر در آمد چون خبر از بعضی سوانح مید اکبش آز ادرین اقبالنامه در آورد تا سرمایه عبرت اهل هوش عرضه داشت کمترین بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی مذروه عرض میرساند که چون این دولتخواه

در دهلی شرف استانبوسی رسید و بندگان عنایت و التفات بتدریج پادشاهی را دربارهٔ
این دولتخواه مبذول داشته بعلم و نقاره و طوغ بیرام خان سرافرازی داده حکومت و حراست
سرکار پنجاب را عنایت فرمودند واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخور آن عنایت و سرافرازی
خدمت بتقدیم رساند که هیچ یک از دولتخواهان در رعایت بنده سخنی نباشد و خبر رسیدن که
حرامخواران فتنه جویان بخبط و جبر بیرامخان را در نواحی فیروزپور آورده اند حکم شد که ارکان
دولت جمع شده و آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض رسانند دران مجلس
کتابت بیرام خان که بدرویش محمد خان فرستاده بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بنده
آن حضرتم امیدوار هم که اشفاق آن را از وکلای آنحضرت بکرم هر یک از دولتخواهان زاد و مجلس آنچه بخاطر
میرسید جهت دفع بیرام خان میگفتند چون دران دو روز اسباب حشمت خان مذکور بامن دولتخواه
عنایت شده بود بخود قرار داد که مصدر خدمتی لایق گردد در مجلس بحضور ارکان دولت که خود
وکلا حاضر بودند دراز نفسی و فضولی کرده او اطلب سید که مهم بیرام خان را بعون الهی و توجه
نامتناهی پادشاهی بتعبیر رسید که هر جا در حوزه یاور روشود اگر پای کم آرد از کنیزان و حبشی
کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرام خان مهم کلانیست مادام که بندگان حضرت خود بدولت
متوجه نشوند صورت گرفتن آن محالست چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده
بران دراز نفسی نکرده بمخادیم عرض نمود که محمد قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه
اندیشه اند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیشتر رود و هر چیزی که ظهور یابد
روز بروز عرضه داشت نماید واجب العرض بنده دولتخواه درجه قبول یافت حکم شد که باتفاق امرای
عظام متوجه بیرام خان شود و نیز حکم شد که هزار کس کومک نویسند از ملازمت رخصت یافته چهار فرسخ
روز در نواحی رهتک و بکنه بهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را بمخادیم
عرضه داشت نمود از جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند چون اثری از کهنه سواران
در میان بود منازل اینجا کوچ بالات سپاهیگریست هر یک را از اندیشه نیز بخاطر میرسید چون آب
ولای موسم باران نیز در میان بود چند روز در رفتن توقف شد و مردم والی را بی واسطه
ساخته صد هزار حکایت بعرض رسانیدند که اگر هر روز دو گروه کوچ کرده از ترس میش نمیرود و از دست او

کاری نمی آید جا بجا و علوفه او را تغیر باید داد و الا ده بیست مردم علیحده بملاحظه خاطر و حق خدمت
بیست ساله منظور نداشته هرچه میگفته بعرض رسانیدند چنانکه بحضرات و آنحضرت فرزند عزیز محمد کتابه
سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت کرای خواده سخنان مردم مارا هلاک کرده هرچه
نصیحت شما بوده باشد همان خواهد شد بهر حال تعجیل متوجه بیرام خان شوید این دولتخواه دانست
که عرض حسبت توکل بعون عنایت الهی و تکیه بر دولت پادشاهی کرده متوجه بیرام خان شد اکنون که مهم
بیرام خان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطانان را که همراه او بودند بقتل رسانیده و اوباش
او را تمام دستگیر کرده بدرگاه آورده با بنده اگر مهمات برعکس میشد معلوم بود که کار بکجا می انجامید
و حقیقت آن مهم را بیرامخان خود نیز بعرض رسانیده باشد و بعد از فتح بیرامخان هر یک از دولتخواهان
که دران معارک بوده اند و خدمت هر یک معلوم آنحضرت شده چندان بعنایت و التفات پادشاهی
سرافرازی یافتند هنوز دولتخواهان که در جنگ بودند هیچکس را پرسیده نشد که حاجی محمد سلطان
بهسودی را در روزی که در قلعه جلندر بود سفارش نموده خطاب گرفتند و غیر او ده چند از
خود سرافرازی یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند چون بعد از همه نوبت باین دولت
خواه و فرزند یوسف محمد که در چنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید مهربانی که کرده اند آن بود
که روز اول جنگ کردند که نام الکه را در فرمان بنویسند عالم پناها این دولتخواه از آنچه چشم داشت
مادری دارد و غیبت نمیکند خدا دارد این دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت جان برکف دست نهاده
فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر بیرامخان و ده بیست از اقربای او
و ملازمان و سلطانان او در آمده شمشیر زد و هیچ یک از امرای عظام از برکه خود بکومک
نیامده و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را بیرام خان عرض کرده باشد
انچنین سلوک با این پیر غلام کنند و جماعه قورچیان بیرام خان که بجاسوسی ملازمت حضرت گذاشته
بود بدولت آنحضرت خطاب یافته دو کرور سه کرور علوفه یافتند و یوسف محمد خان در برابر بیرام
خان و بیست خان و سلطان او در آمده شمشیر رسانید و آنحضرت خطاب خانی عنایت
کردند مخادیم علوفه او را یک کرور پروانه بر آوردند و او را هم تن نمودند و بنده را که بخطاب
خان اعظمی سرافراز ساختند یک کرور جلدوی عنایت کردند مخادیم از آن جمله

چهل لک فیروزه پود دادند عالمیان همه مردم این دولت خواه عمریست با برادران و فرزندان
بامیدواری خدمت میکنند و الحال بدولت آنحضرت هر یک بخطاب خانی و سلطانی سرافراز شده
اند چون علم و نقاره و تومان طوغ بیرام خان را باین کمینه عنایت فرمودند و بعد از فتح بیرام خان
جامه و اوقه و خلعت قباحی و اسباب حشمت را عنایت کرده مرتبه دادند امید دارست که منصب او نیز
تعلق گرفته باین کمینه داشته باشند **نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافه اگره
و ظل اقبال بدهلی انداختن و از آنجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن** چون حضرت
شاهنشاهی بنیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک پرده از روی کار خود برداشته نظام
مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر را که ان بیهوده
آمده بیکسو شده و سر افکنده بگوشه رفته و بتاییدات آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ
شده بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدار الخلافه اگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت
توجه افزوده عالم افسرده را طراوتی تازه کشیده آید و قوانین چند قرار داده شود که دستور
العمل ناظمان حال و آینده تواند شد و چون رایات اقبال بسهرند نزول اجلال فرمود
حکم اشرف نفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست بسمت دهلی روان سازند و موکب
عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی آثار گشت
چابک روان عرصه شکار بعرض اقدس رسانیدند که درین نواحی بیشهای پر رنت که آنرا بزبان
هندی چیته میگویند و طریق صید کردن آن جانور درنده بدیعه فنون شکار است بنا بران ضمیر
اقدس که شکارین سرای لعبتان صوری و معنویست متوجه تماشاگری این بساط نشاط شده حکم
گیتی مطاع از نشاطگاه باطن بترتیب این کار شرف اصدار یافت فرمانبران خدمت و ارکان
فرصتی آلات و ادوات آن سرانجام داده گویی که چیته او را بزبان هنداوی گویند بطرح جاکن
کنند و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده موکب اقبال بجانب دهلی منصرف ساختند اگرچه در شکار
اعلی پیشتر ازین چیته بسیار جمع آمده بود اما آنکه چیته را بجلو راندن صید فرمودند درین مرتبه
بود و روز یازدهم آذر ماه الهی موافق سه‌شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت هلالی دار الملک
دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحت دلکش نزول سعادت فرموده

سرمایه آسایش جهانیان شده بود و از سوانح که درین ولا بظهور پیوست و فرستادن جمعی است
بسرکردگی ابو الفتح برادرزاده منعم خان بصوب کابل و شرح این رسم اجمال آنست که دران هنگام که
بمقتضای فرمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده
او را بجای خود نصب کرده و در تقویت و تمشیت مهمات حیدر محمد آخته بیگی را آنجا گذاشت که مساعد و معاون
او بوده مهمات آنجا و انتظام دهد از کوته حوصلگی طرفین و تلخی مشرب جانبین ناهنجار کاری پدید آمد
درینولا که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرموده عرضه داشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه آمده رضای
حیدر محمد آخته بیگی بظهور پیوست بنا بران باستصواب منعم خان حیدر محمد را امثله طلب صادر شد و
بجهة کومک غنی خان و اعانت او شکون پسر قراچه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد
حسین برادر محمد قاسم و جمعی کثیر را بسرکردگی ابو الفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساختند
فرستادها رفته روزی چند در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شد القصه حضرت شاهنشاهی
چند روزی در خطه دلکشای دهلی افاضه عدل فرموده روز آذر هشتم دیماه الهی موافق روز جمعه دوم
ربیع الثانی بتصمیم عزیمت بدار الخلافه اگره نمودند و از راه دریای جون بکشتی سوار دولت شده توجه
فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بمقدار گنجایش کشتیها و زورقها سامان آرایش
داده متوجه گشتند و از اردوی بزرگ از راه خشکی متوجه آن سمت گشت و روز فروردین نوزدهم
دیماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافه اگره مستقر رایات جلال شد و ریاض
آمال ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت یافتگان روزگار را مرهم شایسته پدید آمد روز
بازار عدالت گرم شد راستان را بخت در کنار گرفت مستعدان را وقت خوش شد نهال دولت
در بالیدن آمد غنچه اقبال در شکفتن آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در ترتیب ملک صوری و معنوی
در نقاب بی توجهی توجه فرمود و درون قلعه که بهترین منازل آن شهرست اقامت واقع شد
و بنازکی طرح منازل دلکش صورت بست عمارات عالی اساس یافت و خانهای بیرام خان بمنعم
خان خانخانان عنایت شد و هر یک از معتبران بارگاه سلطنت و محظوظان عتبه خلافت و سایر
ملازمان در کنار آب جون دو طرفه عمارات خاطرکش اساس نهاده زینت آرای شهر شدند
درخلال این حال منعم خان خانخانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات ورود

آنحضرت نموده ملتمس منعم خان درجه قبول یافته و یاتوق ادبتو معتمد حضرت شاهنشاهی با برسالی یافت خان خانان در مقام خدمت نقد جان بر کف ایستاده تحایف و نفایس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس درآورده مجلس آرای شد و از سوانح عبرت افزای که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت منشان نجت آور را سرمه دیده وری کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او بدرگاه جهان پناه است از آنجا که نیت حق اساس شاهنشاهی مشتاق دولت و اقبالست پیوسته هر که دم مخالفت و مخالفت زند با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانده بظاهر در فکر آن نشوند کار فرمایان ابداع سزای او را در کنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند که نتیجه سر شورش برداشتن و علم تکبر افراختن آنست که او را سزای لایق داده در مذلت آباد احتیاج آورند تا از خواب غفلت بیدار شده بتکاپوی خدمت نماید و مصداق این مقال حال میرزا سلیمانست چون در مبادی سلطنت اطوار حرکتی ناملایم بظهور آورده که بیشتر گذارش یافت ایزد جهان آرای جزای آنرا در کنار نهاده این چنین شکستی عظیم پیش او آورد و آرزومند این درگاه ساخت و عرضه داشتی مصحوب یکی از معتمدان خود که بمزید کاردانی امتیاز داشت فرستاد درین ایام ایلچی مذکور بدار الخلافه آگره رسید منتظر کورنش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او باریافته بشرف زمین بوس سر بلند شد و عرضه داشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق نظر اقدس درآورد خلاصه مضمون عرضه داشت شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم والتماس امداد و اعانت در انتقام او بود و کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان این دولت ابد قرین بی راهه رفته تخم ادبار خود کاشتند اگرچه ایشان را در محاربات اوزبکیه مرتبه غلبه روی داده که باعث مزید غرور ایشان شد از الجمله بدست افتادن سید عباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب ترخان حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده تاخت نمودی تا آنکه پیش ازین سانحه که شرح داده آمد لشکر بر سر حصار برده قلعه بیرونی را متصرف شدند و ترخان در ارک متحصن شده روزگار بتحمل میگذرانید و انتظار کومک اوزبکیه که در اطراف و جوانب طلب داشته بود میبرد و میرزایان کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند و در سال پنجم الٰهی موافق نهصد و شصت و هفت نیز میرزایان لشکری از لوکر او دیاقی فراهم

آورده

آورده متوجه بلخ شده مذکار آگهان دوربین با این لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرونست چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده و در سرداران ایشان بیش از سرداران با مبارزان کارشناس لشکر اندک را با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و هرگاه در بدخشان

میرزا ابراهیم

از ده کس بیش نیستند یکی میرزا سلیمان و دیگری در لشکر غنیم پیر محمد خان و چندین سلاطین نژاد آن دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود هر چند حساب دانان سخن آن موجه گفتند چون مدهوش باده پندار بودند بگوش هوش در نرفت بلکه فرط غرورت گشته در رفتن بیشتر اهتمام کردند و حقیقت معامله اینست که کارپردازان ابداع بخواستند که سزای اعمال ناشایسته اینها که بنسبت حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند بدهند تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در کوه هلاکت انداختند و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسیده در ساعت هم کس بطلب کومک خود روان کرد و هم ایلچی معامله دان پیش میرزایان فرستاده دم مصالحت زد و مقرر ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان بمیرزایان گذارد و میرزایان میرزا ایبک برلاس را که از معتبران قدیم بود برسالت فرستادند که اگر خلم و ایبک پیر محمد خان بدهد و اساس صلح برانهد قطع خصومت نموده آید و خود چون از ولایت بدخشان در آمده قرار داده اند که بر سر بلخ رفتن بر وجهت مناسب نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده ایم دیگر آنکه اویماق بلخ را اگر بالارود یا او بجانب [illegible] رفته بخود همراه سازیم و بدست خود در آوریم از آن زمان کار بلخ باسانی صورت خواهد گرفت و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهم آورد و آخر با این نیت دامنه کوه گرفته بلخ را پس گذاشته بسوی چیچکتو ظاهر خراسان روبراه رفته اویماق صحرانشین آنحدود را بدست آوردند درین اثنا خبر رسید که میرزا ایبک کشته شد و پیر محمد خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد است و شرح این قضیه آنست که میرزایان خراسانرویه قریب پول زردک که بیان جاریک موسوم است از چشمه کاران گذشته پیش رفته بودند هنوز عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا ایبک از منزل پیر محمد خان مهمانی کوته کرده برآمده بود که باشارت پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او میزند که ما چه زبونی داریم که ولایت خود میداده باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روزگذراندن و جمعیت خود فراهم آوردن بود اکنون که

کمک رسید چون براهه رفته سر راه میرزایان گرفتند چون میرزایان این خبر میشنوند این کنکاش در
میان آید مردم کاردیده میگویند که مناسب آنست که اریب شده بالغار برباط میر روزه دار فرود آییم
اوزبک عقب می ماند اگر جنگ شود هم خوبست و روبرو رفتن مناسب نمی باشد میرزایان این قول را نا کرده
روبرو آمدند اوزبک با استعداد تمام کنار چشمه کارزار که اریج افتاده است فرود آمده پیش
خود را خندق نهاده و دیوارها کرده بندوقچی و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ میشوند میرزایان
بسرعت فوج راست کرده غافل ازین استحکام میرزا سلیمان از بالا رو به این آب و میرزا
ابراهیم از بالا رو به نزدیک بچشمه میرسند میرزا سلیمان بغنیم رسیده کاری نمیسازد و چون
جای کار نمیدید اندر میگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان و آنخود و در رفتن بای خطر گرفتاری
چه نتیجه دهد بازگشته باهتمام تمام از جرها پیش آمده از ازغنیم گذشته بجانب دشت چون که بدخشان
رو به راست روان میشود و مردم بسیار ضایع میشوند و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده
می تازد اما کار نمیتواند ساخت عنان گرفته می ایستد و بتیر و تفنگ بسیار از مردم او ضایع
میشوند محمد قلی شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادنست بیرون برآمده رفت میرزا از مردم
خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از بهادران میگویند که برآمدن پس دشوارست
مناسب آنست که همین جا جنگ کنیم هر چه پیش آید محمد قلی درشتی میکند و میگوید که مقرر
سپاهیانست که هرگاه سپاهی از غنیم بقید کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوارست برای
چه تقریب میرزا را در هلاکت می اندازید بعد از گفت و گوی بسیار میرزا از آنجا برآمده مراجعت مینماید و
و در ولایت غنیم می افتد مردم را از خود جدا میسازد در سر و ریش پراکنده با معدودی راه پیش
گیرد که شاید باین طریق توانند بدر رفت چون قدری راه میروند اسپان از راه می مانند پیاده شده
دو روز دیگر قطع مسافت می نمایند و با زیلوها پای بهم رسانده بموضعی میرسند که فکر خور دیگ نشسته
درین اثنا برادر کلانتر میرزا را میشناسد و باتفاق مردم ده مقید ساخته بعبداله ارد
و بحکم الکه خلاص میان زم جانب ماوراءالنهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا البیار می آیند
پیر محمد خان متوهم شده در کشتن استعجال می نماید تاریخ این قضیه کوراک گشت یافته اند کورک
نام علاقی بود میرزا سلیمان کو نخل امید برتاریخ یافته بود و بیشتر از این قضیه

قضیه بد و روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش اینست **بیت** رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ٭
آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل ٭ و از غرایب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده
بود پیوسته مترصد گزندی بوده در امید و بیم میبود و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت
که شبی بملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیدیم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شده
مستغرق آن فر ایزدی شدم گاهی آرزوی آن صورت بخاطر میرسید شبی در عالم مثال که تابع
عالم خیالست دیدم آن را با آن صورت یافته شگفتگی میکنم چون دست بمحاسن خود میبردم همه را پوشیده
یافتم که از هم میریخت تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و شره ریخت درین غم بیدار
شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود همانا گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون از پیش
جدا میگردد براه رخش و پایان محمود متوجه بدخشان میشود و بمیانه اخشام هزارجات
با معدودی افتاده ترددهای نمایان میکند و داد شجاعت داده گشته میتازد چنانکه
سی و دو مرتبه بر میرزا راه گرفته اند و خود تاخته نجات خود را جسته است و چون ببدخشان رسید
خبر مصیبت میرزا شنید و ابواب اندوه بر روی روزگار او گشوده گشت علی الخصوص
حرم بیگم که دختر سلطان ویس قبچاق و مادر میرزا بود در ماتم در از افتاده جامهای کبود پوشیده
تا بود پلاس لباس گذرانید و یکی از فضلا این رباعی گفته بود **شعر** ای لعل بدخشان ز
بدخشان رفتی ٭ از سایه بخورشید درخشان رفتی ٭ در دهر چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی ٭ آری هر که قدر صاحب زمان نشناسد از باده ناکوردی چنین
بدست شود او را چنین روز پیش این اولین نزست که پیش آورده اند گوش بمن دار که در مواضع
وقایع ادبار میرزا سلیمان را خواهم نگاشت تا سرمایه عبرت ارباب هوش شود خلاصه سخن آنکه در آبرو ز
که منعم خان خانخانان بزم نشاط آراسته بود المیان را از نظر گذرانید و چون وزاری و عذر تقصیرات
گذشته میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرمت معذرت پذیر گشته آمدها را
بعواطف پرسیده در آید کار میرزا مرحمت فرموده اند و بختان بلند بظهور آمد و تمام آن دور
بهجت افروز نشاط صوری و معنوی گذشت و درین سال خجسته میت داد و دانش خدیو
زمانه را شنیده جمعی کثیر از مستوران ترک اوطان نموده روی توجه باستلام عتبه اقبال نهادند

و بمقاصد خود کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند از انجمله قدوم
برکت لزوم معارف ایاب حقایق نصاب خواجه عبدالشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار
دارند و ایشان پسر خواجه ناصرالدین عبیدالله اند که بخواجه احرار مشهور اند و خواجه عبدالشهید را با آراستگی
ظاهر آرایش باطن دامنگیر همت حق شناس بود بشرف وصول بمجلس اشرف اعلی که اکسیر
سعادات صوری و معنوی است دریافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درس
آموز مکتبخانهٔ الهی است باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و ایضا جناب مولانا سعید ترکستانی سر دفتر
موالی ماوراءالنهر که عمری در صحبت مولانا احمد جند استفاده نموده و از اکابر علمای آن دیار بود
بادراک صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود اگرچه در دقایق
حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی وجدانی خوض نموده بود اما علومی که در ماوراءالنهر متعارفست
ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت پرتو التفات حضرت شاهنشاهی اضاءت یافته در
قبضهٔ اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال در آمده بود اقسام طبقات انام و هر مشتهایی
هر دیار آمده کامروای صورت و معنی گشتند و بیامن توجهات ظل اللهی کار و بار سلطنت
علیا بالا گرفت و کار پرداز از آن بازار رایج گشت دین را اساس بلند نهاده آمد و بنای دنیا آراسته
تر شد ارباب ملل را اعتصام بهم رسید و اصحاب نحل را کساد بر خاست خلق پرستان را
چشم بینا بدست افتاد و خدا پرستان را صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و
ملک صورت رونق گرفت و از سوانح قضیهٔ ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاهی
خجسته نیت که از نقوش ظاهر اسرار باطن دریابد پیوسته کردهای را که بمزید خدمت و ازدیاد
عقیدت بنظر اقدس می درآید و بزرگی نسبت ظاهری عظیمه علو حسب معنی میشود بفنون مراحم
خسروانی امتیاز بخشیده بپایهٔ اعتبار می سازند و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه
مستبصران احوال میرزا بیند چه بینش حق اساس شاهنشاهی آنست که مبادا از دوری که
لباس راستان پوشیده در صف خاصان درآید و رتبه رای او در ارکان سلطنت قصور و فتور
رو دهد بطوری که رسم کاردانان باستانیست که از هرکس خواهند پرده اشکاف راز دل کردند
باده عقل را در کام هوش آویخته مست گردانند تا آن تنگ حوصله از مستی هرچه از

مکنونات

مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد   مردان باده بتجربه کردند مرد را   و چون اندیشه
حقانی باشد چنین باده دادن بفتوی دانش اندوزان دوربین محض ثواب و چنین عقل مزور را از پای
انداخته عیار او گرفتن لازم دین جهان آرایی است بهمان طور دیدن و آیین این شاهنشاه جهان
آرا آنست که چون میخواهد مدارج احوال و اخلاق یکی بداند باده دنیای مرد افکن سرشار داده او را
دیوانهٔ دنیای مست کاره میسازد و بدیدهٔ بصیرت معاملهٔ صحایف احوال او مینماید کوته نظران که نظر شان
بر معقول نیفتاده در کول آباد غفلت سرگردان شده اند زبان طعن دراز میسازند که بی تجربه چندین
اعتبار داده اند برای حیثیت و آنها که شناسای مراتب تکمیل اند این معنی را مراتب احوال
دانسته تماشاگر این عیار گرفتند از انجمله میرزا شرف الدین حسین را که بنسبت صوری از امرای
کبار بود آنحضرت بنظر ترقی بخشش دیده بلند مرتبه ساخته بودند تا اعتضاد سلطنت گردد و از اسباب
که فرط تقرب و اعتبار میرزا مشار الیه عالمیان بود و بعضی از اولیای دولت قاهره که نظر شان
جز بر علو مراتب ظاهر نیفتد از درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین عصمت
ثمرهٔ قدسیه سلطنت بخشی بانو بیگم که همشیرهٔ قدسیه حضرت شاهنشاهی بود بآیین بزرگان
در حبالهٔ ازدواج میرزا در آوردند و باین نسبت علیا پایهٔ اعتبار میرزا را زیاده از اندازه
افزودند در آن نزدیکی او را رخصت سرکار ناگور که اکنون بجاگیر او نامزد شده بود فرمودند و از وقایعی که
درین سال سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قرابهادر خانست که برادر میرزا حیدر کورکان بود بتسخیر
کشمیر چون در آیین معدلت گستری و قانون کشورکشایی امریست لازم که هرگاه والی ملکی و حاکم ناحیتی
بعیش و عشرت خود مشغول گردد و بکامروایی نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد و بر رعیت
پروری و غمخواری ستمدیدگان و بر انداختن جور ستمکاران نپردازد خدیو زمان که ایزد توانا قدرت
تصرف داده کارفرمای جهان و جهانیان گردانیده است لازمست که بجهت سپاسداری ایزدی
در استیصال آن متسلط متغلب کوشیده ساکنان آن مرز و بوم را بدادمنشان خود پرور
سپارد و آنرا دیباچهٔ عبادات گزیده تصور نماید بنابرین مقدمهٔ حق اساس درین سال فرخنده چون
شور و شغب کشمیر بدان شور انگیز آشوب بیش و بیدادی غازیخان حاکم کشمیر مع قبایل
حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر که عارف الحدود دست لشکری

آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کشمیر کومک او نامزد شدند درین ایام غازیخان پسر کاجی چک
فرمانروای کشمیر بود که بعد از پدر بریاست کشمیر بار رسیده و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر کاجی
چک است چون پیمانهٔ عمر حسن چک پر شد کاجی چک از طغیان آز و فرط هوس یا از جهت انتظام
دنیا زن حامله او را بعقد خود آورد و بعد از دو سه ماه انعقاد غازیخان متولد شد الغرض قرابهادر
چون کاردان و کارطلب بود پس از مکث طویل متوجه این خدمت شد و در سرحد کرناپوری
رسید و نصرت خان و فتح چک برادرزاده دولت چک و کوهر داکری و یحیی رینا برادر سعید
رینا و یوسف چک پسر ریکی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون حال این لشکر را منتظم دیدند
نصرت خان و فتح چک و لوهر داکری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بجهت آمدن کومک در موضع لالی
کهو کهر نزدیک بهنبر توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمله بودند دیر ترسیدند در آمدن بکشمیر
از هیچ قسم نیست که باین آهستگی و گرانپایی میسر شود چه مسالک آن ملک از آن قبیلست که اگر
چند روز پیشتر از در آمدن بیگانی آنجا واقف شده تنگیهای راه بگیرند اگرچه لشکری از هزاران
رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود غازیخان که آمدن لشکر شنید
و چند ماه برین گذشت آنچنان طریق و مضایق را استحکام داد که فرمهیران منصور نباشد و پایهای
خود را از کریوهای مستحکم پیشتر فرستاد و میرزا قرابهادر در نزدیکی راجوری لیبه از مقابله
محاربه چند روزه شکست یافته برگشت تنها استیلاء استحکام کشمیریان این کار نکرد
موسم برف لرزه و آغاز باران و نارسیدن کومک عمده اسباب شکست شد و درین روز جنگ غریب
در پیوست از یکطرف بندوقچیان و از دیگر طرف تیراندازان دستبردی مینمودند و مردم
پادشاهی اگرچه کم بودند اما بجنود تائید آسمانی پیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام از [illegible]
دلی از پنجاب ترددهای نمایان که کارنامهٔ دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون امری چندی در
نبود و کارفرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلکشا موقوف بزمان دیگر داشته بودند که شهنشاه
جهان پرور بپرده از جمال عالم آرای خود بر داشته انتظام مهمات را بی شرکت ارباب تهمت
و عنا دنماید درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیامد قرابهادر لوازم
اهتمام بجای آورده از روی اضطرار بقلعه دوازه نزدیک راجوری در آمد و کوچک بهادر را

تری

تیری رسید او را زخمی گرفته پیش غازیخان بردند چون رستمی او مشاهدهٔ کشمیریان شده بود غازیخان
او را استمالت کرده آنچه در باب علاج بسر برد و علاج سودمند نیامده بیعلاج راه نیستی پیش گرفت
و روز دیگر قرابهادر از آنجا برآمده بنوشهره رسید و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی
بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافه آگره در لباس بی توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس
جلایل نعم الهی بودند که روز بروز تازه اقبال و میامن دولت بظهور می آمد چه بهر طرف کشایش ملک
میشد و نوید فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم میرسیدند دولت
در افزایش و بخت در آرایش و عقل در دوربینی و مردم در عقیده گزینی استماع امثال این
امور که قرابهادر را چنین روی نماید در آن بزم مقدس چه پایه داشته باشد در آن حرم معلی چه
جا گیرد انگیزه از سوانح آنست که خبر درگذشتن بیرامخان بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس
منبع فتوت مردمیست با وجود آن سرگذشتها که اندکی از بسیار گذارش یافت از ظهور این سانحه عبرت
بخش تاسف فرمودند نمیدانم که این واقعه اعمال یاد اش گذشته اوست یا هنوز باطن او غبار
آلوده اندیشهای تباه بود و بد دعای او باجابت پیوست یا آنکه آن بیکسر در اعانت ایزدی از بارگران خجلت
خلاص ساخت والحق بیرامخان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و بواسطه بد مصاحبی که بدترین
آفات آدمیزاد است اول حسنات او بنظرش افتاد و از افزودنی خوش آمد مستی افزود چه هر که نظر بر
نیکیها و هنرهای خود دارد در پیشگاه خاطر او بازار خوش آمد گویان گرم گردد و هر خوش آمدی که باو
رسد از اذعان واقع اندیشیده خود پرست خود آرای میشود و لهذا بیرامخان این روز خوش
آمد حسن معنوی خدیو زمان که در پرده صورت حسن و عدم اشتغال بمهمات ملکی پوشیده بود و از جستجوی
عیب دیگران بمطالعه عیوب نفسانی خود پرداخت و از خوش آمد گویان خانه او انقدر خراب شد
که از راست کرداران معامله فهم که دوستان کوته عقل او بودند یاری بعد از درازی سخن چون
در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود بقلاوزی دولتمندی کارش در بغی و طغیان بسر
نشد و در همین زندگانی او را پشیمانی حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش و بخشایش
استعداد یافته پادشاه جهان ازو راضی و خشنود گشت و بعد از آن با ناموس و اهل و عیال
و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و چون بشهر پتن که نخستین شهر

گجرات است و پیش ازین بنهرواله موسوم بود رسید چند روز دران ساحت دلکش بجهة آسایش محمل اقامت کشید و دران ایام حکومت شهر بموسیخان فولادی بطریق استقلال تعلق داشت از طوایف افغان بسیار او هم فراهم آمده شور افزای آن دیار بودند از الجمله مبارک خان لوحانی که پدر او در جنگ ماچیواره بسر کردگی بیرامخان کرد و نیز زن کشمیری سلیم خان پسر شیر خان با دختری که ازو بود درین قافله همراه بیرامخان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرامخان آن دختر را به پسر خود بکیرد و ازین رهگذر نیز افغانان سر شورش داشتند بیرامخان درین ایام که در پتن بار اقامت گشوده بود همواره بسیر باغین و منازل آن شهر میرفت روزی بسیر کولابی بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهرست و نشیمنی در میان دارد بکشتی انجا میروند رفته بود در هنگامی که از کشتی برآمده سوار میشد آن جاهل حق ناشناس با سی چهل افغان بدولت بقصد بیرامخان برکنار کولاب آمد و خانرا نمود که بدیدن آمده بیرامخان که انجماعه را طلبید چون آن بدنهاد پیش گرفت بی محابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر پشت بیرامخان زد که از سینه اش برآمد و بی دولتی دیگر شمشیری بر سر انداخته کار او تمام ساخت درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه در آرزوی آن میبود و به دعای سحری میخواست و از اهل الله استدعا مینمود فایز شد روزی در عین حکومت او یکی از سادات ساده لوح از مجلس او برخواسته گفته بود که بنیت شهادت نواب فاتحه بخوانیم بیرامخان تبسم کرده گفت میر این چه اضطرابست و چه عجلت ما شهادت میخواهیم اما نه باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه ناپسند متحیر و متوحش شده هرکدام بجانبی شتافت و بیرامخان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالی مقبره شیخ حسام الدین که از مشایخ وقت خود بود سپردند و در روز بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاولی نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت **شعر**

بیرام بطواف کعبه چون بست احرام ❊ در راه شد از شهادتش کار تمام ❊
در واقعه هاتفی پی تاریخش ❊ گفتا که شهید شد محمد بیرام ❊

و لاشه آن بسعی حسین قلیخان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و دران حادثه غریب اوباشان

پتن

پتن و بی اعتدالان فتن دست تاراج باردوی بیرامخان دراز کرده در تطاول چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوبی عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق بیرامخانست و دران هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتکاران ازان حادثه گاه برکنار برده باحمدآباد روان شدند جماعت افغانان بیدولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتگاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلایق پناه روان شدند و پیش ازانکه باستانبوسی رسند خبر حادثه بیرامخان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از مکمن اعزاز عز ورود یافته بود در هنگام بینوایی و ماتمزدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان غمگساری نموده کشته امید آنرا چاره گر آمد و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بباید که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت و چندی از حقیقت کیشان چون بابا زنبور و یادگار حسین آن نوباوه اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوایل نهصد و شصت و نه در دارالخلافه اگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پرورده گرفتند و باندک فرصتی بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیدند و روز بروز آداب ادب و وزری و بزرگ منشی از نشست و خاست او بظهور آمدن گرفت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی رسیده و پایه اسنای خان خانانی ارتقا یافت چنانچه در محل خود گذارش یابد و در اواخر این سال دولت آغاز عشرت انجام عصمت قباب ماهم انکه که کمال رابطه صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت درین ایام ببرکات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی و دانش و بینش او مفوض بود عزیمت کدخدایی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر باقی خان بقلانی را باهمین نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند بزمی دلکش بجهة قدوم اشرف اقدس ترتیب داده برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای پرداخته و چنانچه آیین بزرگ همتان والا

فطرت باشد سامان آن طوی و ادهمنر مندان چابکدست آستین خدمت بالا کرفته در ترتیب
منازل و تزیین مجالس چابکدست و هنرنمایی بجای آورند و بموجب التماس این دولتخواه پسندیده
خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط مهر و انبساط بنور حضرت خود آن نگارستان عشرت را زیب
و بها بخشیدند و لوازم مراسم دل افروز زهره و زلطف بزفاف مرتب میشد و مواد بهجت و خرمی بخاص
و عام میکشت و از سوانح غم افزا آنست که درین ایام شره چند از جدری طاری بدن مقدس حضرت
شاهنشاهی شده مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی و آبه خاطر کشتند بالغ نظران و دوربین
پوشیده نماند که حکیم قدیم که شهد راستی و بیماری آثر مشیت اوست و اندوه و شادی
مظاهر عدل و سویت او بمقتضای مصالح و حکم بنده را که خواهد بپایه والای بزرکی رساند
نکلشن سرای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی کرداند پیشتر ازان بجهة آکاهی
یا بجهة دفع چشم بد او را مورد امری منافر طبیعت سازد تا بپاداش آن تضاعف بر مدارج اهل
نموده بمسرت ابدی فایز کردد بنابرین مقدمه خردپسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت
شاهنشاهی قدری کم و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میلی نمود و اهل اخلاص را چکویم که چون دلها
خون شده و جکر کداخت و سوداکر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده کشت و بعد از
چند روز آبله چند که سپند کردار ماند بر سطح جلد برآمد و ایزد نعم جراحت آن بزرک ساخته خود چاره
باید فرمود و در اندک فرصتی آن جوشش فرونشست و آن نقاط کزند محو شد و صحت کامل روی
داد عالم بیمار تن درستی یافت خاطر افسرده نیکخواهان جان تازه از طراوت پدید آمد بجهة سپاس داری
عطاهای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید احتیاج از ملک درویشان برخاست
آرزو از دلهای نیازمندان فرونشست اولیای دولت ابد پیوند نقد رحالت و
عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند **فتح ولایت مالوه بشمشیر**
بهمت عالمکیر اقبال هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لازم و طاعتی واجبست و عبادتی که بر ذمت
کرامی خانواده سلطنت لازمست و شکری که فرمانروایان دادکر را آن مورند آنست که پیوسته
در اندیشه آسودکی رعایا بوده همکی همت خودوانی را صرف ترفیه حال زیردستان شکسته
پایان سازند و بار کران سایه ستمکاران و فتنه سازان از سر این سوختکان بردارند اولا

بتدبیرات

بتدبیرات لایقه تعیین مهمات و درست کفتار یکرنگ اندیش نمودن داکر چنین کرده دیر بهم رسند
انوار مختلف را بی تعارف یکدیکر نیروی خرد دوربین مقرر داشتند و باین طریق اینق احوال
خرد و بزرک جهانیان دانستن و ثانیا نظر تفرس را که فروغ آکهی دارد بکار بردن و در لطف و قهر
ملاحظه درست فرمودند و ثالثا بهر روشی که خرد والا ایشان فرماید نیروی نظر دوربین وصله
فراخ بعمل آوردن و رابعا ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره مند باشند قوت و قدرت
دادن و پایه اعتبار ایشان افزودن و پاسبان اعتبار خود کردن در استحکام بزرکی بچشم خرد دیده
نذیدند و باکروهی اخلاص در خور حالت هر کدام پیش آمدند و ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب
برداشتند بمقتضای هوا و هوش خود افساد را اصلاح دانند بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت
فرمودن و فرمانروایان والا چنانچه این بهجه عالی اساس در معموری الکای خود معروف دارند
همانطور در ولایات دیکر همت معدلت پژوه کمارند و بنای تسخیر ملک و جهانکشایی را برین بساط
آکاهی اساس نهند تا روز بروز از نتایج این ملکات والا قدر در رعیم دولت و نشاط و فراخی مملکت افزودنی
آید و چون این صفات جهان آرای در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی فطریست نه کسبی درین ایام
سعادت انوار که صحت مزاج روی داد و دبدبه ابتهاج بر عالمیان کشود قدری روی توجه بانتظام
کارکاه سلطنت آوردند و باد و بد عالم تیره را روشنی بخشیدند کرفتند و چون حقیقت ستم رسیدکان
ممالک مالوه و بیداد کرایی باز بهادر که حقیقت احوال او مجملی پیشتر کذارش یافت بعرض مقدس رسید
معدلت شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکری آراسته که بهمراه آن بهمت حق ناشناس فرستاده
شود و طبقات خلایق آن دیار را که ودایع بدایع الهی اند از آسیب حوادث روزکار استخلاص نموده آید
بمتکفلان اشغال یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری کران از امرای ارادت کیش شجاعت پیوند بانیا
خدمت علیا کمر همت بربندند و در اندک فرصتی بمقتضای اندیشه صواب اساس کارپردازان
سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اواخر سال پنجم الهی مبادی نهصد و شصت و هشت
پیرمحمد خان و عبدالله خان و قیا خان ککر و شاه محمد خان قندهاری و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب
علیخان و حیدر قلیخان و محمد قلی توقبایی و قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده محمد
خان مغل و محمد خواجه کف کیر و مهر علی سلدوز و بیرم ارغون و شاه فنایی و دیکر بهادران

اخلاص اندیشی و یکجهتی عقیدت گزین را بسرکردگی ادهم خان تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش
نموده افاضه داد و دهش نمایند و مرهم جراحت ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران
بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهوشی شود او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته
باستانبوس عالی سربلند سازند تا بدانچه لایق حال او باشد مخصوص گردد و اگر باده بیخودی او را نگذارد
که بشاهراه اطاعت و خدمت شتابد سرای او را در کنار او نهاده حال او را سرمایه عبرت سایر
گردنکشان خودسر گردانند عساکر منصوره مطابق همت بآداب خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت
شدند و بآیین شایسته قدم درست براه نهادند نه چنان تیز میرفتند که اردو بازاری نتواند رسید
و چنان کند هم نمیکردند که کسی را در حق این طایفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد بیت ره رو آن نیست
که گه تند و گه آهسته رود ❊ ره رو آنست که آهسته و پیوسته رود ❊ آغاز سال ششم از جلوس مقدس
شاهنشاهی یعنی سال شهریور ماه از دور اول درین ایام دولت انتظام کوکب موکب نوروزی روشنی افزای
صورت و معنی شد و علم صبح نوبهاری آیینه نمای چهره دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت و پنجاه
و نه دقیقه از شب سه شنبه عرفی و دوشنبه حقیقی بیست و چهارم جمادی الاخری سال نهصد و شصت و
هشت قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولتسرای حمل انداخته در مملکت افزای شاهنشاهی
درآمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی شهریور آلهی آغاز شد عساکر ریاحین جلوه انبساط نمودند و نظام
بساتین در دماغ عشرت پیچید شعر ❊ باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار ❊ ابر نوروزی علم بفراخت
باز از کوهسار ❊ این چو پیکان بشارت برشتابان در هوا ❊ وان چو سلطان جواهر کش خرامان در قطار ❊
مرحبا بویی که عطار آشنا شد در میان ❊ حبذا نقشی که نقاشش نباشد آشکار ❊ اجرام علوی کوکب مکان از
ظلال سلطنت روز افزون بشارت امن و امان دادند و ارصاد زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید
اقبال آرای رسانیدند عساکر منصوره که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک بولایت
رسیدند و مدهوشی و بدمستی باز بهادر که بتغلب و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست
بترتیب صفوف نبرد و تزیین افواج و غا بنمط لایق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای
قول شدند و برانغار ببهادرخان و عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد و جوانغار بشهامت قیا خان گنگ
و دیگر بهادران کار کرده رونق گرفت هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان

استحکام

استحکام پذیرفت و این باز بهادر از بیخودی ذاتی و بیجوهری فطری بمهمات ملکی و مالی نپرداخته و باده را
که حکمت اساسان قدری معین و زمانی مشخص قرار داده بملاحظه تربیت ترکیب عنصری نسبت ببعضی
طبایع و امزجه فرموده اند مستغرق لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز
از شب نشناخته پیوسته بآن اشتغال مینمودی و نغمه و اسباب طرب که دانش پروران دوربین
در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار و بار خلایق بهم رسد بجهت کسب انتعاش
طبیعت و انبساط حال توجه فرموده این مفسد مدبر آن را از مقاصد عظمی اندیشیده همواره
اوقات گرامی که بدل ندارد بآن گذرانیدی و نخوت مستی و تکبر مستانه اسباب بیسعادتی را سرانجام
میدادی غافل از آنکه گفته اند نظم درین مجلس چنین کن پرده سازی ❊ که باید تخته در شمشیر بازی
و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود در رسید آن زمان از خواب
گران مدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه رویی از سارنگپور برآمده سه کروه پیشتر منزل
کرده لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب را بنقد ناسره وجود خود زراندود ساخت سلیمان
خاصه خیل که حاکم رای سین و چندیری بود کار فرمایی دست راست او مقرر کرد و آدم را بسردار
دست چپ گردانید و تاجخان خاصه خیل و صوفی را که در دل تهور در دماغ داشتند هراول کرد و
لشکرها از طرفین بمسافت دو سه کروه آمده برابر هم نشستند و پیوسته دلاوران رزم آزموده
از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای آوردند و مراسم احتیاط بر فرق خرد کاردان لازم ساخته آداب
مبارزت بتقدیم میرسانیدند و هر روز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طرز دانان خلاصه
که بافزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد شد مترددان علی الخصوص
نقله غله که بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند بستی و بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت
شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنایی و مهر علی سلدوز
و سمانجی خان و محمد خواجه کفگیر بود پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور
این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد و بالضروره جنگ در پیوست و چپقلش عظیم دست داد و
چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیا خان گنگ و جمعی کثیر جلوریز رسیده بمزید جنگ
شدند اگرچه اول بار آدم برآمده جنگ رستمانه کرد و لشکر منصور را بر داشت اما صادق خان

وجمعی بمقتضای کاردانی و فراخ حوصلگی جرگی را گرفته پای ثبات افشردند و افواج نصرت پیهم رسیده
هنگامه مخالفان را بر هم زدند و میان قیا خان و سلیمان جنگاش شد قیا خان مظفر و منصور برگشت و
صادق خان با قیا خان باهم ملحق گشته بازبهادر را که روبروی خود برداشته صف آرایی میکرد برداشته
یکپاس و چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت و غنچه نصرت از گلبن امید
شگفتن آغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی و حسن نیت خدیو زمان چنین فتح سترگ که طراز فتوحات
گرامی تواند شد بظهور آمد و بازبهادر رخسار آلود ذلت روی بجانب خاندیس آورده بطرف برهانپور
شتافت و جمیع اسباب و اموال و حرمخانه او با اکثر لولی زنان و پاتران که سرمایه نشاط
و پیرایه حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد و آن بیدولت در حین عزم مقابله عساکر
نصرت چنانچه رسم هندوستانست چندکس اعتمادی خود را بر سر زنان و پاتران داشته بود
و قرار داده که اگر خبر شکست من شما را بتحقیق شود تمام زنان و پاتران مرا بتیغ بیدریغ بگذرانید
تا بدست بیگانها اسیر نشوند و چون صورت عزیمت بازبهادر در آینه مراد نمودار گشت
آن دیو نژادان بموجب قرار داد نقش چندی از آن لعبتان پری پیکر را بآب تیغ از صفحه هستی پاک
شستند و رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بکلک بیداد محو ساختند و چندی زخمی شده رمقی
از حیات بردند و جمعی را نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره
بختان را آنقدر رخصت نشد که بران بیگناهان دست توانند یافت و سردفتر آن زنان روپ متی نام نازنینی
که بحسن و دلال انگشت‌نمای عالم بود و بازبهادر را با او علاقه غریب داشت اشعار هندی پیوسته
در عشق او گفته دلی خالی کرده و بیدادگری که بر روپ متی گذشته بود تیغ بیداد علم کرده بر سر
آن جمیله آمد و زخم چندکاری بر وی زد و در آن وقت عساکر اقبال در آمد و آن طاوس نیم بسمل نیمجانی
بدر برد و بعد از فرار نمودن بازبهادر ادهم خان بقصد دفاین و خزاین و حرمخانه و پاتران و لولی
زنان که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان در آفاق انتشار داشت روانه شد و دلستانهای نازک کرشمه
آن دلربایان در کوچه و بازار شبستان میکشیدند خود را [illegible] سارنگپور
رسانید و بر تمامی اموال و اسباب بازبهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شد و کسان
بجست و جوی روپ متی فرستاد چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا بجوش آمد و پیاله زهر

هلاهل

هلاهل بر دوستکانی بازبهادر مردانه درکشید و ناموس او را بنهانخانه عدم همراه برد و ادهم خان چون
باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاه ذاتی او افزود و از باده غرور کرشمهای آن نادانی و تجربگی
کلاه نخوت او کج شد و دماغ پریشان پیرمحمد خان که واعظ بمغز او بود هرچند در مقام نصیحت شد سودمند
نیفتاد و خود در یاد داشت این چنین فتحی بزرگ در مقام سپاسداری در آمده لوازم شکرگزاری باندازه
قدرت بتقدیم آوردن گرفت و بجهت نشاط خاطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای
همت خود بجمیع ملازمان عتبه اقبال که همراه او بودند بخششها کرد و انگاه جمیع آن ولایت مفتوحات
قسمت یافت و مندو را چون پیرمحمد خان که سردار معنوی او بود مقرر شد و سرکار هندیه بقیا خان
مفوض گشت مندسور را آنجه و بصادق خان نامزد کردند و عبدالله خان بکالپی که جاگیر او بود مراجعت
نمود و ادهم خان جمیع شرایف نفایس اشیا و ذخایر و دفاین آن ولایت را که گرد کرده در کار آن
بود و چندین پاتران و لولیان مشهور که در نغمه گردان آوازه خوبی و صیت رقاصی آن لعبتان
پری طلعت پیچیده بود و چندین سازنده و نوازنده نادرکار را پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت
مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرایض فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاد و از
جلایل فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانانست
اگرچه علیقلی خان زمان از مشرب عذب بی نصیب بود بلکه از معامله دانی و رسمی و فهمیدن
سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده از
کرم روان گریوه برای بود لیکن چون پرده از کار او بر نداشته بودند خود را از هواخواهان این
دولت ابد قرین ظاهر میساخت بیمامن اقبال روز افزون بهر ناحیتی که
عزیمت مصمم میساخت کامروا میشد و درینولا که بیرام خان از میان رفت افغانان تیره رای کوته
اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان را که بعدلی اشتهار داشت بسری و سرداری
برداشته شیر خان نام نهادند و باهم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته
او را از میان بردارند خان زمان اراده مخالفان وخیم العاقبه را دانسته در سر
انجام استحکام قلعه جونپور شده امرای آنحدود را از حقیقت کار آگاهی بخشید و غیر از
اسکندر خان اوزبک جمیع امرای آن ناحیت را مثل بهادر خان و ابراهیم خان

اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکر و دیگر جاگیرداران بخدمت خود
فراهم آورد و چون غنیم بسیار روز بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت
پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند افغانان تیره بخت فرصت را غنیمت دانسته بلشکری
گران و استعداد تمام بجونپور آمده برکنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع شده منزل گرفتند
و در روز سیوم مدهوش باده غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند شیر خان و فتح خان
و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو
و سید سلیمان و سلیم خان کهرار و جوهر خان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازه
لعل فرستاد و حسن خان بچگوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از اوباشان زیاده بر
بدست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان زمان را تزوک و یاسای لشکر
منصور پرداخته آماده پیکار شد و بآیین شایسته هنگامه رزم آراسته کرد جوانان دل برکف جان بر
ناموس ده از هر طرف برآمده جنگهای مردانه بجای آوردن گرفتند بهادران والا شکوه
پیش دستی نموده بر حسن خان بچگوتی رسید و از صدمات تیراندازان موشکاف عدو
گریختن را بر خود پسندیده درین اثنا پسر شیر خان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده نبردی مردانه
نمود و این گروه نصرت یافته را برداشته تا کوچهای شهر در آورد و افغانان تیره رای آثار فتح شمرده
روی گردان متوجه طرف دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی از یکه جنگان کارزار را پیش
گرفته کار از دست شده را پیش برد و از عقب غنیم تیز زده درآمد و هنگامه بطلان افغانان را پریشان ساخت
و بتائید الهی که موید این دولت قرین است در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان
نامی بدست اولیای دولت درآمد هر گاه منسوبان دولت ازجمله که بپاک باطنی و درست نیتی مشرف
نیستند بمحض انتساب چنین دولت فیروزی مرتفع گردانند اندازه فتوحات اخلاص نهادان عقیدت
گزین کی شناسد که تا چه درجه خواهد بود

ایلغار کردن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن بر ان ساحت نشاط و رجوع بمستقر خلافت

ایزد جهان آرا هر گاه قوایم دولتی را تائید آسمانی استحکام
دهد بد اندیشان او را بهر طریقی از پای درآورد و نخستین گندم نمایان جو فروش را با عدای ظاهر و
باطن از اندازه تا قاعده الاهم فالاهم مرعی گردد اول میعادتان صورت و معنی پایمال خاک مذلت ساخته

آواره

آواره و خراب آباد عدم گردانید و تا بنیاد دولت معنوی که از ده باره بازی در لباس دولتیان اخلاص منش
درآمده کار دشمنی سرانجام داده‌اند در غبارستان مغاک حرمان فرستاده عالم را صفا بخشد و بالجمله
چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علی قلی خان را سرمایه بدستی افزوده غنایم این فتح آسمانی
را که هدیه الهی بود بدرگاه معلی فرستاد خاطر جهانگشای شاهنشاهی متوجه است که موکب عالی بدیار
شرقیه نهضت فرماید تا مستی او بدیوانگی نکشد لیکن اصلاح احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در
فساد داشت اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار که از مواهب جلیله ایزدی بود بخاطر
مقدس مصمم شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در مبادی حال نظر بر خواتیم هر کار میدارد و منظر
دوربین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می اندیشد اقتضای آن فرمود که نخستین
یکران عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد تا کار آن تباه رای از چاره گذرد و لختی ازین اندیشه
صوابنمای که بهادرقلی خان خود را بعتبه دولت پناه رسانیده از حقیقت کار آگاهی بخشید آن عزم مسعود
مصمم تر گشت و متکفلان اشغال سلطنت سرانجام این یورش اقبال مامور شدند و خاطر جهان آرای
بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرمود و تماشای آن ملک دلکش و انتظام
مهمات آنحدود دلنشین آن حضرت و درین گشت منعم خان خانخانان و خواجه جهان و جمعی را در دار
الخلافه آگره گذاشته بی آنکه با امرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص بساط اقبال در
ساعت سعادت اساس روز سروش هفدهم اردی بهشت ماه الهی موافق روز پنجشنبه یازدهم شعبان
نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشایی نهاده
این یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساختند چون نزدیک بقلعه رنتهنبور که رای سرجن حاکم
آنجا بود عبور مواکب گیتی نورد اتفاق افتاد منظر جهانگشای بتسخیر آن نینداخته بیشتر نهضت نمودند
رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده آداب
بندگی بجای آورد و چون ساحت حوالی قلعه گاگرون که از قلاع حصینه ملک مالوه است محل ورود
موکب عالی شد بظهور پیوست که بازبهادر آنرا بیکی از معتمدان خود سپرده
و عساکر اقبال هنوز دست بتسخیر آن نکرده اند و چنان بعرض مقدس رسید که ادهم خان بی حکم
خود قصد فتح آن دیار در روزی که موکب سعادت محیط آن قلعه شده

وبها دران ملک کشای فرمان پذیر گشته آن کمین متانت را حلقه شد چون حاکم قلعه دانست که رایات
شاهنشاهی باقبال روز افزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از انجا که کاردان و دوربین بود بمستیاری
سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی سربلند دولت شد
و بنوازشهای شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحراست آن حصن حصین گذاشته
در آخر همان روز متوجه پیش شدند و شب همه شب قطره فرموده صبحگاه که هنگام گشایش دلها و افزایش
جانهاست بنواحی سارنگپور نزول اجلال فرمودند چنین راه دور و دراز با چندین نشیب و فراز
بالشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز ابان دوم خرداد ماه الهی موافق بیست و
هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و از غرایب انکه
درهمین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعه کاکرون از سارنگپور برآمده دو سه کروهی راه قطع کرده
بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هر چند ماهم انکه قاصدان تیز رو فرستاده
بود که از نهضت اعلام سفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آماده خدمات شایسته گردانند
اما ایلغار آنحضرت اینچنان بود که مه خان خیال هم تک آن نتواند گشت تا بقاصدان چابکدست
چه رسد ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کاکرون روبه می آمد که از دور کوکبه جهانتاب
موکب عالی همایون شد با آنکه معدودی از عساکر اقبال آیت در رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند
اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تایید
چندان جمعیت وانبوهی رو داده بود که در نظر ممکن ان اندازه و شمار بیرون مینمود و چندی
از لشکر گزین ادهم خان که پیش پیش او می آمدند ناگاه بموجب والا نزدیک رسیدند چون نظر
ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار خود را از اسب انداخته روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند
ادهم خان که مردم خود را چنان دست و پا گم کرده دید که سراسیمه خود را از اسب انداختند حیران گشت که
یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان او بکیست و درین تعجب تیز راند تا قدری قریب شد و نظرش در
شعشعه جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذره مثال مضطرب یافته از
مرکب بر زمین ادب فرود آمد و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده برکاب بوس عالی سربلندیت و از آنجا
که آیین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است او را بنوازشهای گرامی اختصاص بخشیده سایه

هانی

همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند تا هم او استمالت تمام یابد و هم دیگر مقربان بساط اقدس که با او
شریک همت بودند سعادت زمین بوس دریابند و از انجا بر خنگ اقبال سوار دولت شده روی
توجه بسارنگپور آوردند و دران مصر سرور منزل ادهم خان از السعادت ورود اقدس غیرت پیش
طاق سپهر ساختند ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفایس و لطایف بنظر اقدس
می آورد لیکن چون قدر تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازه حال بیرون نهاده بود باطن انور
که جام حقایق نمای آگهی است با او نمی شگفت آیین اخلاص آنست که در زمان غفلت صوری حاضر
معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را در رضای
ولی نعمت محو سازد من چه میگویم اخلاص که هر بیت بی بها بهر سر نباشد و بهر دلی نشانی از حساب
دانی کجا رفت و طرز سوداگری چه شد و در برابر چندین تربیت و عاطفت دکانچه تمرد و تلبیس آراستن
آیین کدام معامله گذارست هر که از تیره رایی زر دغا در بساط پاکبازان باخت هر آینه خاک ادبار
در کاسه عرض و ناموس خود کرد چون ادهم خان تملقات را پایان نمیکرد خاطر گشاده آن شاهنشاهی
انبساط نمییافت و هر کاری میکرد پسندیده خاطر اقدس نمی آمد از انجمله لباسها حاضر ساخته
بود که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون از گرد غباری بر دامن ضمیر
مقدس مصفی از رنگ کدورت نشسته بود بر لباس تلبیس او پرتو توجه نمی افتاد ادهم خان ازین ممر در
اضطراب و اضطرار می طپید و از فرط بیقراری بهر یکی از منظوران بساط قرب توسل جسته
تضرع و تبتل مینمود آخر کار آنحضرت که معدن مردمی و آزرم اند بر پریشانی حال او بخشوده و بزرگی خود
کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که آورده بود پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند و چون
در آخر روز بردگیان سرادق عفت و عصمت مانده قرین موکب اقدس رسیده بودند آنحضرت در انشب
بر پشت بام ادهم خان تکیه فرمودند و آن پلیدذات بدنیت در کمین بوده منتظر فرصت میبود
که شاید آن قدسی منظر را غفلتی بر حرم خانه او افتد و آن مدبر این معنی بهانه ساخته قصد نماید
و خاطر مقدس آنحضرت که گلشن سرای معنی است ازین خیال خالی چون راه دور قطع فرموده
بودند بر بستر راحت استراحت فرمودند و آن خردپرور عفت سرشت را چیزی
که بخاطر راه نیافت حرم خانه شوم او بود و چون حراست و حمایت ایزدی

همواره نگاهبان آن قبله صورت و معنی است آن برگشته بخت تیره رای قذارت و فرصت یافت و در پاس سلطنت صوری و معنوی درین شبهای محافظت فرمود و روز دیگر ماهم انکه محمل قدسی را که عقب مانده بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد و داد مهمانی بجای آورد آنکه بانوی کاردان از خواب غفلت بیدار شده و قدم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته داد آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود مجموع آنچه از نفایس کار بازیها بدست آورده بود از صامت و ناطق با تمام مهاو یابوان و لولیان بنظر اشرف گذرانید و آنحضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را باز عنایت فرمودند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خورداد ششم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافه اکره برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود و بیتا بجور موسوم بود ادهمخان اندیشه صواب بخود راه داده خجسته ره از اول وا بگشت و چون خاطر ماهم انکه بیش آن قدردان خدمت و جوهر شناس عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند و تفصیل این اجمال آنست که ازانجا که نادانی و کور باطنی ادهم خان مقرر بود با جمعی از خدمتکاران والده خود که خدمت حرم سرای پادشاهی میکردند در ساخته وقت کوچ دو جمیله نادره را از حرمهای بازبهادر که تا آنروز نظر اقدس گذرانیده بود از سراپرده شاهنشاهی بگریزانیده چنین نقش بر آب زده که در چنین وقتی که هرکس بردار و کوچ سرگرمست هیچ یکی پی بسر رشته این کار نخواهد برد و با این خیال بیهوده دانه چنین خالی خیانتی بر ناصیه دولت خود پسندیده و داغ لعنت آن ابدی بوده شرمنده جاودانی گشت و چون این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک روان بجست و جوی گمشدگان شتابند بطرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شایسته شدند و تیز روان خدمت دوست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند و ماهم انکه بملاحظه آنکه هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته خواهد شد و نفاق پیرش از پرده بیرون خواهد افتاد بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند که سر بریده آواز نکند و خدیو زمان که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز بر نداشته بود از نظر رحیمه عطیه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت

بازم

بازم حوصله دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت و بسیاری رأفتش چنین خطاهای ناخوش را ناکرده انگارد و از آن وقت که نوید نزول موکب عالی با برای ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از محل خود روی اخلاص بآستان سلاطین مطاف آورده درین روز که عرصه بیرون سارنگپور مضرب اقبال خیام اقبال بود پیر محمد خان و قیاخان و حبیب علیخان و دیگر امرا و سرداران رسیده سعادت زمین بوس سربلندی یافتند و حضرت شاهنشاهی همه را بتراحم مراحم و جلایل الطاف اختصاص بخشیده پایه سعادت اینها را بلندی دادند و ادهمخان و پیر محمد خان با سایر امرای مالوه بزمین بوس رخصت سرافراز ساخته بجایگیرهای خود توجه شدند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نموده گیتی خدیو کوچ بکوچ صید کنان و شکار افکنان برسم ایلغار نهضت عالی فرمود و چون ماهچه رایات عالیات پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعه نرور انداخت و اثنای راه ببیری که پلنگ گردون از مهابت آن در هراس بود با پنج شش بچه از بیشه خود برآمده سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت اسد اللهی در بازو و درع جرأت زبانی در بر دارند بیمحابا بشتاب شتافته با آن سبع آهنین موی آتشین خوی متقابل شدند خوی متقابل شدند و از مشاهده این حال موی از تن نظارگیان بر خاسته و عرق از مسام بینندگان روان شد و آنحضرت چابک پایی و سبکدستی برشیر او رفته یک حمله شیر شکار را نه بشمشیر آبدار کار او تمام ساختند

شعر

کسی را که ایزد کند یاوری ٭ که یارد که با او کند داوری ٭
اگر حمله بر شیر و دد آورد ٭ بآسانیش پوست بر تن درد ٭

و سبعی بآن شدت و صولت و درنده بآن عظمت و هیبت و قوت دل و نیروی بازو بیباک و خون افتاد و عزیواز چهار طرف آن اول سباع بود که آنحضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچهای آن ببر را جمعی از جوانان و دلاوران که قرین رکاب عالی بودند بتیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جمله سوانح اقبال پادشاهی که دران راه بظهور رسید آن بود که محمد اصغر میر منشی الخطاب اشرفخانی پایه قدر او افزود ذوالفقه جهان آرای داد که بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دیبدین بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان سنه شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دار الخلافه اکره را بورود موکب سعادت عشرت سرای مراد ساختند

ابواب کامبخشی بر روی روزگار کشادند این یورش عالی در یک ماه و هفت روز در انجام شانزده
روز در رفتن و چهار روز در سارنکپور توقف فرمودن و هفده روز در بازگشتن بجگاه درین یورش
مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی
فرموده و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند **شرح قصه بدیع و سانحه منیع که بحضرت شاهنشاهی**
روی نمود چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که فرمانروایان دادگر تا هر قدر که قدرت
بشری وفا کند بی مداخله ریا و اغراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه خرد خرده
بین تجویز نایب و وکیل در مهمات جلایل جای میفرماید که بآن کار خود نتوان رسید و بیشتری از کارگزاران
معامله نظر بمحض تجویز خیانت نموده خود عیش دوست گشته کار را بر رجا بیازاده بیکران گذاشته
اند حضرت شاهنشاهی از دوردانایی و عموم عاطفت و شمول مهربانی را زیاده از آنکه در حوصله
بشری گنجایش داشته باشد خرسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات
خود بذات مقدس میرسند و چون یکی از عمده مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از احوال خلایق و
وحال آنکه از جمیع کارهای جهان درین صورت فریب بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثری بر ارذل
و ادانی که بیشتری بخیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که امروز
در بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد درین جزو اوان دون همتان کجا چشم داشته آید آنحضرت درین کار
بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه فرمایند و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که دائما
فرمانروایان جهان آرای در هزار حصن آهنین بوده ناظم معاملات باشند خدیو زمان تکیه بر حفظ
الهی کرده و همت از زجر دیگر تنان جدا پرست خواسته بسا اوقات بطرزی که احدی نشناسد و جایی
که کس نداند بر آمده سیر میفرماید و بر خبایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات عالیات
اهتمام دارند و بتوجه خداشناسان صحرانورد که نشان حمایت ایزدی است از خطرهای این راه چون
سایر مواقع خوف محفوظ و مصون میباشند **بیت** حمایت را کهن دامان درویش ∴ رصد بشکند قوتش پیش ∴ وچون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر ناغبار را گو داعراض کوشش می دار
که در قصبه بهراج مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده تربیت
در هندوستان که خلایق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته با تردد فراوان بآن موطن

و همچنان خلق کثیر از دار الخلافه آگره در آن موعد بر آمده نزد شهر اجای صید شب میکنند
و ازدحام عظیم میشود و مردم صالح و طالح فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت ابوالفضل روزی
از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنید شبی که در نواحی دار الخلافه آگره این هنگام گرم بود بموجب
شیمه کریمه بطرز خاص عبور ما بانجا اتفاق افتاد و بر شیون احوال مردم خاطر تماشایی بوده که ناگاه
یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت چون من برین معنی مطلع شدم بی شایبه کث و تانی چشم خود را
گرداینده کاج نما ساخته و تغییر روی بوضعی کردم بطوری که آنها نفهمیدند تماشایی بوده نظارگی فنون تقادیر
بودم چون آن مرد بیک بمن نگاه کرد بجهت آن تغییر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی پادشاه
را نیست و من باهستگی از آن معرکه بر آمده بمحل مقدس آمدم و آن طرز را در حین نقل این حکایت
غریب نقل با یمن فرموده تعجب افزای شدند والحق چنین کاری بس شگرف بغایت بدیع بود و از برکات
خدیو معلی آنکه درین ایام در نواحی آگره بحضرت شکار مشغول بودند ناگاه شغالی غزالی را قصد کرد
و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند ما در آهو بره بر حقیقت کار آگاهی یافته در شکنجه اضطراب
در آمد و همت گماشته بجانب او دوید و کمران حملهای شیرانه برده آورد شغال را روز تیره شد وجود را
در گول آبی انداخته آب را حصار نجات خود ساخت چون پرتو توجه مقدس بران تافته بود غزو از بارگاه
حضور بر آمده در پولاکه رایات اقبال شاهنشاهی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود اگرچه نظام
باقسام شکار خصوصا شکار چیته که از بدایع الهی است میل فرمودی و آنرا پرده جمال خود ساختی
اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت بر آوردن و بلند ساختن مسندان اخلاص منش و
برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار هر یکی گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم و اخور حالی
همت گماشتی و دقیقه از دقایق کلیات معامله فرو گذاشت نشدی تا آنکه جزم همتی خاقان
زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت بتسخیر آن دیار منعطف داشته توجه بآن حدود و صلاح
دولت نمود **یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و زمین بوس نمودن خان زمان**
و مراجعت نمودن بدار الخلافه آگره بر دیده وران دور بین که نبض زمانه دریافته و شناسای مزاج روزگار
مشتون شده تماشای این بزم دلکش مینمایند پوشیده نیست که کامروایی و نصرت
بر مخالفان و فراهم آمدن معاونان کار و جمع شدن اسباب دینی در زمانی که

باصالت معنوی اتصاف دارد و بنیک ذاتی و چیز اندیشی موصوف بوده پیوسته روزنامچهٔ
احوال خود مطالعه مینماید باعث افزونی نیازمندی میشود و سرمایه فزد آگاهی گشته در لوازم شکر ولی نعمت
بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را از متممات شکر دانسته در مراسم یکجهتی می افزاید هم با خالق متقرب
تر میگردد و هم با خلق متواضع تر میشود دوم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید با نوکر از روی قدر
دانی حسن سلوک بیشتر نماید اما شخصی که از آدمیت جز صورت بهره ندارد و از اصالت جز اسم نصیبه او
نیست خلاف این همه نتیجه می دهد و باندک اعتبار بر آمد کار پایه خود بر طاق نسیان نهاده اول روش
سلوک خود را با هستی بخش خود فراموش میکند دوم با ولی نعمت و صاحب خود که خدای مجازیست از
تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشهای تباه بخاطر میگذراند سیوم با همراهان و همنشینان خود راه عظیم
پیش گرفته مستانه میخرامد و جبابر انام از روی ستم و عنف سلوک میکند آن بیدولت بزعم باطل خود
اسباب بزرگی خود ترتیب میدهد و دانا داند که برای ادبار و اهلاک خود معرکه می آراید و مصداق
این معنی مجمل احوال علیقلی است که بخطاب خان زمان اشتهار دارد چه شجاعت صوری که دارد و
بجز دوران شریک غالب شد آنرا سرمایه ترفع و استکبار خود گردانیده نخوت افزا شده استیلای
خود را که پرتوی از اقبال خدیو زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب فریب غفلت ساخت چنانچه
سابقا ایمائی از بد مستیهای او رفته است درینولا که سپه عدل را که جمعی کثیر از اوباش افغان بر
گرد آمده بودند جنگ کرده شکست داد غرور آن بدگوهر افزوده نزدیک شد که پرده از روی کار او یکبار
برداشته آید عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که برسم شکار بالکهنو توجه فرمایند
و بر زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت بران بد سرشت مانده و از خواب غفلت بیدار
شده بزمین بوس موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرماییم
که نهالیست که ما کاشته ایم و گزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه بخشیدنست
گر آدمی زاد بمحجوبیت از مستی و هشیاری سررشته و اگر سعادت رهنمونی او نکند و از دولت
ملازمت نماید پیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته آید و ساکنان
آن مرز و بوم را از دست ستمکاری چنین خلاص کرده شود و بنا برین اندیشه نشاط بخش
شهریور چهارم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذی قعده

نهصد

نهصد و شصت و هشت قمری بیدرقه جنود تایید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه
حراست دار الخلافه آگره بمعین الدین احمد خان فرنخودی قرار یافت و منعم خان خانخانان و خواجه
جهان و اکثری از ملازمان عتبه اقبال در رکاب حضرت قباب سرادق همت بر میان همت
بسته بودند و آنحضرت بظاهر بشکار و بباطن بافکار افاضه انوار معدلت فرموده بآیین شایسته
منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبد الله خان اوزبک بوسیله
مقربان بساط اقبال التماس نمود که سرافرازان ملک صورت و معنی پرتو التفات بحال فرومایگان انداخته
کلبه این طایفه را بفر مقدم عالی عزت دایمی و فخر ابدی کرامت فرموده اند اگر آنحضرت را این سر
افرازی بخشند از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد آنجهان مردمی ملتمس او را بدرجهٔ
قبول رسانیده او را بانوار قدسیه روشنایی سپهر برین دادند و آداب عبودیت بتقدیم آورد
تمام روز آنحضرت بمنازل او که بر کنار دریای جون واقع شده بود جشن آرای بزمی خوشدلی
گذرانیدند و از آنجا عنان توجه بصوب شهر آگره که کنار آب گنگ است منعطف ساختند و چون
ساحت بیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت گشت بشکار آن نواحی توجه فرمودند و روزی
چند دران گل زمین طرح اقامت اتفاق افتاد خان زمان و برادرش بهادر خان چون خبر
زمان پرده دری ایشان رسیده بود از خواب غفلت بیدار شده متوجه استلام عتبه عرش
ارتفاع شدند و دران منزل بدولت آستانبوس سربلند گشته نفایس اجناس و ظرایف پیشکش
بنظر اقدس در آوردند و فیلان مست نامور مثل دلشکار و دلبد و سیدبیا و جگموهن که هر یک
از انها آسمانی بوده در عالم خود از ضخایم پیشکش ساخته ندامت کشیده و خجل شده خاک آستانه
اقبال را توتیای دیده سعادت خود ساختند و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس
اعمال ناشایسته گذشته او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند و بر زبان
حقایق ترجمان گذشت که شجره بدیعه انسانی نهال برومند ایزدیست در بر انداختن اشجار باغی
چه ناخوشیها که روی نمیدهد پیداست که از پا انداختن چنین درختی چه ثمره خواهد
داد و همان ضراعت و خجالت نقد او را شفیع اعمال او دانسته عنان بخشش را بجوشش
آوردند و هم درینولا عبد المجید آصف خان را با بسیاری از مبارزان بصوب پته

بر سر راجه رامچند فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و غازیخان تنوری و جمعی از ادبار پیشها را که
با نخود در رفته‌اند گرفته بدرگاه والا فرستند خود بطوق اطاعت و بنیکو بندگی بنده وار در استلام ساحت حضرت کسب
سعادت نمایند چون موسم برسات در میان در آمد راجه در مقام نخوت ایستاد و مجاهدان اقبال آخر
بجاگیرهای خود آمدند و بعد از آنکه بیست روز در آگره معدلت آرای بودند و خاطر انشراح بخش از
مهمات آنحدود جمع شد طنطنه رجوع بسریرگاه خلافت بلند ساختند و این دو برادر تا سه منزل
در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده مشمول مراحم بی اندازه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت
و اقبال خود بسرعت ده روزه قطع مسافت دور دراز فرموده روز بهشت ازدهم شهریور ماه الهی
موافق جمعه دهم ذی حجه نهصد و شصت و هشت قمری بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و در
یکماه و چهارده روز این عزیمت خجسته اثر بانجام رسید در رفتن چهارده روز و بودن بیست روز و آمدن
ده روز و چون سایه چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عرصه دار الخلافه مبسوط گشت عالی همتان
عنان طلب بعزم اظهار عقیدت و استفاضه انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و
هرکدام درخور استعداد خود کامیاب سعادت گشت عدالت را در بازاری دیگر پیدا شد جهانرا بهای
تازه روی نمود زمان و زمانیان نشاطی خاص در سر افتاد اولیای دولت را در اکناف
و اقطار مملکت رسم خدمتگذاری بهم آمد از هر طرف احرام حریم عزت بسته متوجه استلام
آستانه اقبال شدند و اواخر آبانماه الهی این سال موافق اوایل ربیع الاول سال
نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود
از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و عبادات قضا شده را در ضمن ملازمت
خداوند صورت و معنی ادا کرد و شرایف پیشکش باندازه اخلاص خود گذرانید و بجلایل نعمای
شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین
خود گرفته محفل آرای عتبه اقبال شد و ماهم انکه که بجنس خدمات و فزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل
السلطنه باستقلال می پنداشت ازین معنی آزرده خاطر گشت و در منعم خان خانان که بنام
وکیل بوده آرایش مسند وکالت مینمود نیز بسم زدگی باطن راه یافت آن انصاف
و فارغی خاطر و ناحسابی مشاغل دیوانی کجاست که وجود انچنین شخصی که بار شغل

کسے

کسی را برداشته بر سر خود نهد و متکفل اشتغال مهمات گردد از اعظم عطیات الهی دانسته شکر
بجا آرد تا درین اعظم برشد و کاردانی و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت سعی آن
و ماهم انکه این از امتدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای آوردند نه چنین افکار
نادرست و آزرده دل میگشتند چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت
داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانشور آن حق پرورست که دیگری که ناظم کار تواند شد
بظهور رسیده باشد و رضای ولی نعمت در سربراهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال
باو مفوض باشد و چون همان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت
گزاری سرکن کارها بهم رسید دیگر آزرده بودن سرمایه رفتن و خود را مغلوب خواهش
داشتنست بلکه خویشتن را از پای انداختن و بدست خود خراب و از سوانح ارتفاع
اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سمه در چشم ساده لوحان مستعد سعادت
کشیده آنست که چناره که حصنی است حصین بتصرف اولیای دولت درآمد و الحق فرماندهان گیتی آرای
را بر دولت شکر و فزونی کمر بربست افتد چه سپهر دنیا را از ارتفاع و استحکام حصن دست
بدان نرسد و در دنیا را از بسیاری مآکل و مشارب احتیاج بیرون نشود و مجملی ازین
سانحه دولت افزا آنست که چون پسر عدلی آواره بادیه ادبار شد قلعه چناره که مسکن
و مأوای او بود بدست فتو نام از خاصه خیلان او درآمد و آن حصار منیع را مأمن خود ساخته
در استحکام آن میکوشید درینولا که رایات اقبال از قصبه کره مراجعت فرمودند و بدار الخلافه
آگره نزول اجلال سعادت نمود خواجه عبد المجید آصف خان بتسخیر او نامزد شد فتو خان چون از سعادت
بهره داشت و قدری بحساب معامله مرسید دانست که روزگار با افغانان رسیده است ناگزیر جمعی را
فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض داشت
که اگر شیخ محمد دست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند هرآینه بدل جمع قلعه را
باولیای دولت سپرده خود را بفتراک قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میبندد التماس
او بموقف قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را باستیاری مراحم خسروانی بملازمت
آورد و پیشانی سعادت او را بسجده درگاه گیتی ملاذ روشنایی بخشید آن حضرت

پایهٔ او را بتفقدات گرامی افزوده مرتبهٔ امارت کرامت فرمودند و بحراست آن قلعه حسن قلیخان
ترکمان مقرر شد و از سوانح که درین ولا بظهور آمد سواری حضرت شاهنشاهی است بر فیل هوایی
و جنگ انداختن او با رنجبخش جهان آرا و زیر و زبر روشی نو و طرزی تازه ارتفاع مدارج علیای
این دولت ابد قرین میفرماید و مراتب کامیابی صوری و معنوی این یگانه بارگاه احدیت خاطرنشان
ظاهر بینان کوتاه نظر میسازد و هر چند ضیق زمان تشکرانه معنوی اکتفا فرموده پرده آرایی صوری
بکار میبرد چون بمشیت ایزدی پرده از جمال جهان آرایی او برداشته میشود بنوعی مدبر دور
اندیش خود بر ده چند لطیفه و بدیعه ترتیب میدهد هم تماشای فنون تقادیر ایزدی میفرماید و هم انتظام
جهان بخوبتر آیینی میدهد با باطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانی جهانبانان بیکرد و در ظاهر
بشکار و جنگ فیل که نادانان آنرا از قسم بی توجهی بامور سلطنت انگارند و دانایان آنرا از زمرهٔ حکمت
عملی شناسند متوجه میباشند در همان نشاء غلط انداز ظاهر بینان مقصد را امری چند میشود که عجایبات
صورت پرست را بی اختیار بشاهراه حقیقت آورده سالک مسالک دریافت حقایق معنوی میگرداند
ازانجمله قضیه بدیعه مذکور است و شرح این واقعه عبرت بخش گوش هوش گشا آنست که هوایی
نام فیلی والا شکوه که در فیلان خاصه انتظام داشت در تیز گردی و تندروی و بدمستی و بدخویی
بروزگار رعنایی بود و فیلبانان زبردست تجربه کار که در سواری امثال این فیلان عمر دراز گذرانیده
اند بدشواری سوار شده اند تا بجنگ انداختن چه رسد آن شهسوار عرصهٔ دلیری و شیر
شکار بیشه دلاوری روزی در میدان چوگان که بیرون قلعه دار الخلافه آگره برای نشاط خاطر
مقدس ساخته بودند بران فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و غلیان آشوب بیمحابا بنیروی
قدرت معنوی سوار شده کارپردازیهای جرئت بخش بظهور آوردند و بعد ازان بفیل رن باگه
که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود جنگ انداختند بر مخلصان و معامله دانان حاضر حالتی
گذشت که بر هیچکس نگذارد چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانکاه مضطرب شدند
مجال عرض نداشتند بیتابانه از روی حیرت زدند یکی چاره این کار دران دانستند
که اتکه خان را که صدرنشین بارگاه اقبالست آورده بالتماس و استغاثه او آن
حضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهره شیردلان آب میشود بگذرانند اتکه خان

سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سررشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت
و چون ماتم رسیده زاری و الحاح میکرد و خرد و بزرگ و اطراف و جوانب دست دعا برداشته
سلامتی ذات مقدس را که سرمایه امن و امان عالمیانست از جهان آفرین میخواستند و چون
نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب اتکه خان افتاد فرمودند که این همه تنگ دلی نباید اگر ازین
طرز باز نمی آیید همین زمین خود را از بالای فیل می اندازیم اتکه خان کمال توجه شاهنشاهی درین
امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشته و از روی ملاحظه باطن شورش زده بظاهر آرمیده فراهم آمد
و شاهنشاه شیردل تمکین دولت با آن کار عبرت افزا اشتغال داشتند تا آنکه بزور بازوی
معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوایی بر خصم خود غالب آمد و رن باگه حبل المتین تماسک را
از دست داده روی بگریز نهاد هوایی پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده
پی گریخته را گرفت باد دامن میرفت و آن گروه بیوقار بر همان شتاب نشستنی تماشا کرشمه فنون ایزدی
بود آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده جسر بر کنار دریای جون افتاد و بر سر آن دریای عظیم
جسری بکشتی سرانجام یافته بود رن باگه از سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت و فیل هوایی که آن شیر بیشه
اقبال بر وی سوار بود از پی او بران جسر بر آمده دوید و کشتیهای جسر از گرانسنگی آن دو کوه
پیکر در آب فرو میرفت و گاه بالا میشد و از دو جانب جسر ملازمان عتبهٔ اقبال خود را در آب انداخته
شناوری میکردند تا آنکه تمام آن جسر را گذاشته آن روی آب رسیدند درین زمان
که امر غریب را ظاهر بینان تماشا میکردند در ساعت حضور زمان فیل هوایی را که با آتش هم خوی و با باد
همتک بود نگاه داشتند و فیل رن باگه جان خود را بتک و دو بدر برد و عالمی را جان نو بتن در آمد و خاطرهای
پریشان بتازگی جمع شد دلهای بهم خورده اطمینان یافت بعضی کوته اندیشان که همین بخاطر میرسید
که فرمانروای زمان و زمین را چه گذشت ، درستی این کار در تاریخ آن تواند بود در رسانیدن
درین خیال دور از کار باز آمده دریافتند که از فنون عقل بدایع نگار آنحضرتست که بنوبه
از عجوبه نماییهای کارخانه باطن بظهور آورده بی راهه روان تیره دانی را بشاهراه دانایی میخوانند و نابینایان را
چشم می بخشند و دیده وران از سرمه جواهر در چشم میکشند بارها در خلوات انس که این رقم سعادت با
یافته دولت خطاب استسعاد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است که اینکه دیده و دانسته بر فیلان

صحبت خونخوار سواری شویم با آنکه پیش از آن ساعتی فیلبانان خود را با پایان آورده و باعث احیای
بنای انسانی شده اند وجه تنبیه و تنبه همت آنست که اگر در نارضامندی ایزدی هم آهسته
قدمی نهاده باشیم باید از شکستگی نفس در آنچه مرضی او باشد برآورده آن فیل کار ما تمام سازد که
در پی رضای الهی بار هستی نمیتوانیم برداشت سبحان الله این چه دید است و چه محاسبه با خود
میرود باری در جمیع اوقات چه هنگام خلوات مقدسه و چه در زمان مشاغل کثرات چه در
رزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان سررشته معنوی بوده بظاهر با خلق و باطن با خالق
در یک زمان ناظم اسباب صورت و معنی گشته پیشوایی دو گروه والا میفرمایند و غرض که درین
این دولتخواه که آراسته اورنگ آرایی عالم ظاهر و باطن میکردند و از سوانح رسیدن ادهم
خان است بزمین بوس درگاه مقدس درین هنگام که دارالخلافه آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی رونق و بها
یافته بود در آیینه رای جهان آرای چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیر محمد خان سروانی
باستقلال باشد و ادهم خان بخدمت حضور استسعاد تشریف منشور عاطفت این مضمون شرف نفاذ
یافت ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده و ممالک مالوه را به پیر محمد خان
سپرده روی عزیمت باستانبوس آورد و در اندک زمانی برسم استعجال رسیده استلام عتبه علیه
نموده محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انگه از فراقت فرزند گرامی خود متفرقه
مند بود و از اهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از ستم شریکی خلاص شده کامیاب امید گشت
و هم جمهور رعایای صومعه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشته و هم ادهم خان را
از اسباب بیخردی باز داشته اولا از چندین وبال نگاهبانی فرمودند و ثانیا عزم اصلاح حال او
مرکوز خاطر مقدس گشت و درین لاحق بو عالم مقتضای شیمه کریمه خود پیوسته بظاهر بشکار پرداختی و بباطن
با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اساسهای عالی در هر کاه نهادی و آیینهای نیکو در ملک و دولت ترتیب
دادی و با وجود عنفوان شباب که بیشتری از بزرگان سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت
محاسبه احوال نفس نیافته اند آنحضرت خلاف همزمان شباب را از اسباب خداشناسی کرده اند
لحظه از اهل بودی و کامروایی و سریرآرایی و دوستنوازی و دشمنگدازی که هر یکی در بزرگان
گذشته ساغر هوش را پیل جبه عید مستی بوده در ذات مقدس حضرت

از ان

شاهنشاهی

شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هشیاری و فراوانی خاطر دل میشود
و بجهت مصالح و حکم نامتناهی ایزدی چون بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را
از نظر دوربین خوددانش پوشیده میداشتند چنانکه بارها ایشان در زمان خردی که درس علوم اشتغال
داشتم از پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده زاویه انزوا اختیار
نموده بودی شنیده ام و بعد از دانشمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهل ارباب
فطرت است خود نیز دریافتم و بجهت این معنی که حسن جهان افروز معنوی این خدیو زمان در پوشیده بود
و آنچه از خود پیش بالستی حجت و نگار اهل عالم بر ده هدایت سراسیمه گردان بادیه ضلالت نمود از
دیگران طلب فرمودی و پیوسته در طلب الهی که صحبت کامل همان تواند بود پیرامون خاطر مقدس
گشته باطن اقدس را بیقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد نشاط است از اسباب در طلب
ساخته تنها راه شهر و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را در گرد آگو دکان صحرای
بی تمیزی که بیشتر ازین بزرگان معنوی درین لباس تماشایی اندر جستی با هر ژنده پوشی از جوگی و سناسی
و قلندر و سایر مفردان خاکنشین و تجرد گزینان بی تعیین صحبت داشتی و از پیشانی اطوار و تمامیه
کمالات او مغز معامله حال او دریافتی همانا سطور را از اصحاب عمایم و ارباب تقدم که پای بندان سلسله
علم و جاه و کانگاه آرایان مدرسه و خانقاه اند طلبکار حق بودی و با آنکه تا سرکی و قلبی مزوران این
طبقات دانستی آن را بحوصله فراخ خود سپردی و تلبیس این ابلیسیان خاکپوش کردی این
منتسبان حق را بنزدی و با وجود این امور هرگز دهنی و فتوری در طلب آن شهریار جهان نرسیدی
بلکه در تکاپوی افزوده در جست وجوی طبیبانی نفوس که راه نمایان طریق یافت مقصد بیشتر از
شدی شعر سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ٭ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ٭ اگر شرح همین
باب کرده آید کتابی علیحده باید نوشت تا آنچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام بنگارم یا بسیاری
بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت بپردازم شبی موکب مقدس بقصبه شکار از
دارالخلافه آگره عزیمت فتحپور را دیده داشت نزدیک مندآگر که دیهی است در میان راه آگره و فتحپور
عبور اتفاق افتاد و جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب را در مفاخر و مناقب خواجه بزرگ
خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند و بارها ذکر جلایل کمالات

و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن گرفتند آنحضرت را که جویای حقا
حقیقت اند از فرط طلب بما فوق ملک تقدیس توسل جستی و استمداد همت نمودی شوق زیارت
مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زده و جاذبه توجه گریبانگیر شد خواجه از سیستان است و اورا سجزی
نویسند که معرب سکزیست در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت در زاویه
قناعت مشغول بود درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر بر وافتاد و از میامن نظر او
در طلب دامنگیر همت خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت قدری
بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما در آنجا یافت و در هارون که از توابع نیشابور
است ادراک صحبت شیخ عثمان هرونی نموده دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات
شاقه کشیده سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت
و بالجمله از اکابر سلسله چشتیه است بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه
بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان برخصت
پیر خود آمده در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت الحق
خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بوده و با نفس ابنای زمان جهاد عظیم روی نموده بود اگرچه خوارق
عادت از ایشان بسیار منقولست اما کدام خوارق عادت روشنتر از مخالفت خواهش این نفس
بوالفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در بغداد در ماه رجب سال پانصد و بیست
و دوم در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد کرمانی
و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت و شیخ فرید شکرگنج که در پتن آسوده
اند مرید خواجه قطب الدین مذکورند و شیخ نظام اولیا که پیر میر حسن اند دست ارادت بشیخ
فرید داده اند سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس
الله اسرارهم و بالجمله چون باطن قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلبکار
مدارج حقیقت اساسانست در عین شکارگاه عزیمت صید معنوی مصمم شده و هرچند معتمدان رکاب
اقبال در نارفتن بعد راه و ناایمنی آنحدود و تبعیه و فراوانی ارباب تمرد مذکور ساختند چون شوق
قاید راه بود گوش قبول بران ننهاده بیشتر توجه عالی مرعی داشتند روز

روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاول با معدودی از مقربان بساط
حضور که در شکار همعنان بودند متوجه اجمیر شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که سرادقات
را از راه میوات باهم اکه سرکرده باجمیر آورده بموجب فرمان معلی باهم آنکه بطرز مامور بجانب اجمیر
شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد چغتی خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت
دولتخواهی راجه بهارامل که در الوس کچواهه که گروهی عظیم از راجپوتانند ریاست داشت بعرض
اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت و پیوسته آداب دولتخواهی این
دودمان عالی بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است و در دهلی ادراک آستانبوسی
نموده خود را از پایستگان فتراک علوی اعتصام میداند و مدتیست که از بدسلوکی شرف الدین حسین
میرزا منهزم شده بشعاب جبال تحصنت اگر پرتو التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او
افتد و او را از خاک برداشته از شداید روزگار نجات بخشند شاید خدمات او بنظر اقدس که
اکسیر سعادتست پسندیده آید و مجملی از قصه ستیزندگی او آنکه چون میوات و آنحدود بجاگیر میرزا
شرف الدین حسین مقرر شد میرزا قصبه انبیر را که در ولایت ماردار که جای بودن بزرگان راجه بامل
از شرارت ذاتی و طلب ریاست خود میرزا دیده مقدمات شورانگیز در میان آورده و بدینها میرزا
بر سر ایشان لشکر کشیده و چون وقت مقتضی نبود جمعیت چندانی نداشت صلحگونه
کرده و مبلغی بر سر ایشان مقرر ساخته پسر راجه بارهمل جکنات و راج سنگه پسر
اسکرن و کنکار پسر جکمال برادرزادهای راجه را گرو گرفته که بزبان هند اول گویند از آنجا
متوجه اجمیر و ناگور شده است درین سال عزم مصمم داشت که لشکرها فراهم آورده
استیصال این جماعه نماید چون حکایت دولتخواهی این گروه قدیم الاخلاص بموقف
عرض رسید عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت آوردن راجه داد و چون موکب
اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود از هیبت موکب جهانگشای اکثر مردم این قصبه
فرار اختیار نموده بودند آنحضرت فرمودند که ما را بجز عنایت و رافت نسبت بجمهور
عالمیان امری دیگر مقصود نیست باعث ویرانی این گروه چه تواند بود همانا که این
صحرانشینان وادی توحش از آزاری که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند

بران قیاس هراسان شده اندازهای روز حیل سبر و بسی براد راجه بهارمل که کلانتر این
سرزمین است آمده بوسیله مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت و بعرض اشرف رسید
که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت در می یابد حضرت فرمودند که آمدن او محسوب نیست باید که راجه
مقدم گرامی را عطیه عظمی الهی دانسته خود را از استلام عتبه عالیه نماید تا چاره روشنی خود
خاک آستانه اقبال را توتیای چشم سعادت خود گرداند و بنوازش پادشاهی سربلندی یابد
و روز دیگر چون قصبه سانگانیر مضرب خیام اجلال شد جغتی خان راجه بارهمل را با اکثری از خویشان
و اعیان قوم بنیر راجه بکونت داس پسر بزرگ راجه که بسر عیال گذاشته بود آورده به بساط بوس عالی
سرافراز گردانید و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهره احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین
جوهرسنج مشاهده فرموده بمطایب الطاف صید خاطر او کرده پایه قدرش افزودند و راجه از دست
اندیشی خرد و سربلندی بخت چنان اندیشید که خود را از زمره زمینداران برآورده از مخصوصان
این درگاه سازد و برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیه بزرگ خود را که فروغ عفت
و دانش از ناصیه او میدرخشید بوسیله محرمان عتبه خلافت داخل پرستاران سرادق اجلال سازد
و از آنجا که غریب نوازی شیمه کریمه حضرت شاهنشاهی است ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را
از همان منزل باجغتی رخصت فرمودند که رفته سرانجام این نسبت که سرمایه مباهات جاودانی خاندان
اوست نموده زود بملازمت آورد و یکی از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روز افزون شاهنشاهی
که باعث آسودگی و آرمیدگی جمهور متوطنان آن دیار شد نزاد و نه حیة بآنست و شرح آن بر سبیل
اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را که یکی را از نقاب جمال جهان آرای خود حشم
و طمیل ظاهر ساختی و اکثر نشاط شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور شده
پای آوازی زرگری گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آواز بگوش بندگان حضرت
رسید و حقیقت حال ظهور یافت آن دادگر بیداد که از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود
که او را گرفته آوردند و حکم بریدن پای او نفاذ یافت و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و
وحشت نهادان صحرای غفلت را سرمایه هوش بدست افتاد و ایمنی در آن دیار شهرت
گرفت و دیگر کسی را که چنین آوازه بخاطر رسید و آسایش و آرامش دران

دران مملکت پدید آمد و چون قصبه سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت
ملازمت دریافت و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی جگنات و راجه سنگ و کنگار
که میرزا بگرو نگاه داشته بود طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بارهمل از دغدغه برآید میرزا قبول این
معنی نموده اما وقت را بهانه میگذرانید و حضرت آنرا راست پنداشته منتظر آمدن آنها بود
و هم درین منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و از آنجا که موکب عالی بسرعت هر چه
تمامتر متوجه اجمیر گشت و بساعت مسعود دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرموده و زیارت روضه منوره
حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت گشتند و هم آنکه محل اقدس را با یمن
لایق از راه میوات در اجمیر آورده بجشن خدمت کرامت توفیق یافت و رای جهان آرا تقاضای آن
فرمود که باستعجال معاودت واقع شود شرف الدین حسین میرزا که بتسخیر میرته با معوض یافت
برای انصرام مهم مذکور باز داشته استدعای آن نمود که حضرت بشکار آنجا نهضت فرمایند و
چون ناسزگی این اندیشه خاطرنشان او شد درین خیال افتاد که روزی که او نیز چند صباح مخیم
سرادقات اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمعی از امرا که در آن حدود
جاگیر داشتند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین
شیخ و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافه آگره شدند و حکم عالی باهتمام تمام صادر
شد که میرزا شرف الدین حسین گروگانهای مذکور را حاضر سازد و چون رایات اقبال بقصبه
سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا جگنات و راج سنگ و کنگار را بملازمت اقدس آورد و راجه
بارهمل بصدق نیتی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجهی سامان نموده
آن صبیه سعادت سرشت را بحفوف سرادقات محفه عفاف درین منزل گرامی بدولتسرای
عالی بعقد افتخار روزگار خود بآیین بزرگانه رسانید و بجهة اهتمام مراسم این جشن دلکش یکروز
در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد و هم آنجا میرزا شرف الدین حسین را شرف رخصت ارزانی
داشته خود بدولت و اقبال بر دیای سکجام گرانمایه سوار شده ایلغار فرمودند و چون
عبور موکب عالی نزدیک بسواد رتن افتاد راجه بارهمل با جمیع فرزندان و خویشان
بسعادت زمین بوس سربلند شد و مانسنگ پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بارهمل درین

مرتبه پرتو سعادت اثر سرافرازی یافته بشرف خدمت دایمی ممتاز شده راجه بارهمل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل او را بمقدم اقدس سربلندی بخشیده تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد چون آنحضرت عزیمت وصول بدار الخلافه آگره مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس بود افاضهٔ این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف اطاعت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مانسنگ و جمعی کثیر از اعزه و اقربای او در افتراق رکاب دولت اعتصام ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مانسنگ همه روی توجه بمستقر خلافت آوردند و تباشیر اقبال آن راه دور و دراز را در کمتر از سه روز قطع فرموده منفرد در روز اسفندارمذ آلهی موافق روز جمعه هشتم جمادی الاخری بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر بمقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو ناصیهٔ اقبال فروغ انجم یافت و اردوی معلی نیز آهسته منزل بمنزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گذاری آلهی بجای آوردند و خدیو زمان بر مسند فرمانروایی نشسته دقایق ملک آرایی بظهور آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد از آنجا که اقبال روزافزون رونق افزای سلطنت عظمت روز که نو میشود دولتی خاص روی میدهد و نظامی بدیع پدید می آمد چون بخت فرمانروای زمان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار سعادت پذیرش میشود هر طبقه در خور قابلیت رواج می یابد و مستعدان جهان کامیاب استعداد میگردند

آغاز سال هشتم آلهی از مبداء جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول درین ایام که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای ربیع شد و صورت چون معنی بزم افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه اتفاق افتاد و قوت نامیه در اهتزاز آمد و فیض بر عالم بتازگی بازشد موکب سبزه و گل از گرد راه رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود مرغان باغ و زاغ نوای باربدی و سرود نکیسایی بلند ساختند ابر بهاری در رسیده دامان عساکر یا چمن را شست شوی تازه داد

شعر

شکر عدل بهار پیش آگه ٭ دل گل را دهد زبان گیاه ٭
وز پی نقشهای جان آویز ٭ اختران نقش بند و رنگ آمیز ٭
شاخ مانند عقد پر لو لو ٭ غنچه مانند نافه آهو ٭

و ازین تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک وسیعی

فیض خاص رسید و ظاهر همرنگ باطن گشت دانش و آگاهی انتظام یافت و سال مهر که سال هشتم الهیست آغاز شد و دست قدرت از چهره اقبال پرده برانداز گشت امید راست میان درست کرد ارادت کرایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را از زمان دراز کام روای صورت و معنی گردانیده سال بسال سرمایه افزونی عمر و دولت سرانجام دهد تا عالم از تخالف و تنازع زمینیان متفرقه روزگار مصون ماند ه بعدل و داد این یگانه آفاق و شایسته خلافت کل انارت و اضاءت یابد و حقیقت انتظام اسباب سلسله کونی و آلهی بظهور آید و عبادت کبری که کثرات ربع مسکون در رشته وحدت کشیده شدن است بتقدیم رسد هم ملک ببالد و هم معرفت افزاید یک جهتی روی دهد اخلاص رواج پذیرد گرد آلودگان صحرای بی تمیزی که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند بظهور عرصه تمیز بیرون خرامند استعداد را روز بازار گرم شود مستعدان بمتاع بینش نقد مقصود بدست آرند از جلایل عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعه ظهور داد منع بند بود عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان درآمده بودند از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را اسیر میکردند بفروخت و تصرف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزدشناسی و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یکی از مبارزان عساکر فیروزمند پیرامون این معنی نگردد و هرچند جمعی از وحشی مزاجان معامله نافهم تحکم جابی خویش را ضمیمهٔ نخوت خود ساخته تحریک پیش آیند و بمقتضای اقبال روزافزون شکست یابند اهل و عیال این گروه از صدمات افواج گیتی کشا محفوظ باشند و هیچکدام از سپاهی از خرد و بزرگ بند نکنند و بگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانهٔ خویشان و آشنایان خود روند و از اجله بواعث برین معدلت آنکه خود پژوهی سرآرایی فرماندهی درین معامله امعان نظر فرموده نگاه بدقت انداخت که هرچند کشتن و بستن و زدن مستکبران نخوتمند و تادیب و تنبیه گردنکشان نافرمان پیشه از لوازم دار و گیر ملک نتفت و حکمای انصاف گزین و صاحبان نوامیس بدان اتفاق دارند لیکن تعزیت زنان و اطفای یکباره را را تادیب آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلت اگر شوهران راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر و اگر پدران طریق مخالفت

گزیده نشده زنهار خواه گشت علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب پیکار
و ضمیمهٔ این اندیشهٔ حق نهاد حقیقت اساس آنکه بسا حرصمندان کوردل بمحض تخیلی واهی یا مجرد افترای
بد اندیشی یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم ایل نموده دست تاراج میکشادند و در هنگام
بازپرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه حکم علی الاطلاق بر ترک
این عمل نفاذ یابد و دیگر ایلی بگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نمیشود چون نیت والای شاهنشاهی
محض عنایت و معدلت بود بیمامن و برکات آن جمیع وحشیان و متمردان اقصای هندوستان
حلقهٔ ارادت در گوش انقیاد کشیده از جملهٔ اسباب نظام عالم گشتند و هم کار دین منتظم شد که
خلاصهٔ آن معدلت آرائیست و هم مهم دنیا نظام یافت که عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیانست و از
شرایف سوانح فتح قلعهٔ میرته است بنیروی عساکر اقبال لله الحمد که اورنگ نشین خلافت ایزدی
جهان آرا نیت کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد و در مقیاس قیاس نیاید بدو
گزینش معنوی را که عبارت از اخلاص درست است تقویت بخشد هر کاری که پیش نهاد همت عقیدت
گزین خود سازد بخوبترین وجهی انجام یابد و کاری که فرماندهان روزگار را بدشواری دست دهد
او را بآسانی میسر گردد دمی منی که منسوبان ظاهری که از دولتسرای اخلاص بهره ندارد چون بکاری
قدم برمیدارند ایزد توانا محافظت نسبت صوری این برگزیدهٔ خود فرموده ایشانرا کام روا
میگرداند و مصداق این حال قضیهٔ فتح نمودن شرف الدین حسین میرزاست قلعهٔ میرته را که در آغاز
این سال فرخ فال صورت بست و صورت این واقعهٔ دلکش آنکه سابقا رقمزدهٔ خامهٔ وقایع
نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی که در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیهٔ اجمیر میرزا شرف
الدین حسین را بفتح قلعهٔ میرته و تسخیر آن ولایت فرستادند و جمعی از امرای عظام را کومک او همراه
ساختند درین هنگام قلعهٔ میرته در تصرف رای مالدیو بود که از رایان و راجهای با حشم و در رسم هندوستان
بمزیت اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت و او این قلعه را بجیمال نامی که از سرداران بزرگ
او بود سپرده بود و دیوداس نام جیوتی را که در جرات و همت پیش دست این طبقه بود با پانصد
راجپوت چیده بکومک جیمال گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت چون رایات
عالی از دارالبرکهٔ اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دارالخلافهٔ آگره نزول اجلال انداخت

میرزا

میرزا شرف الدین حسین که مجددا در آگره بشرف رکاب بوس سعادت پذیر گشته بود و
پشت همت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر بآن سمت لشکر کشیده
تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت افواج قاهره قریب بآن قصبه رسیده همچنان گرد آن
برچیدند و با دیابان در آب و آتش غرق سلاح تردد پوشیده و علم تهور برافراخته یکجا بپای قلعه رسیدند
اهل قلعه در حصار بیم خزیده مجال سر برآوردن نداشتند درین میان از دلیران کارطلب چهار
سوار که تازگی بخشش همت پای جرات پیش نهاده تیری چند بر در دروازهٔ قلعه زدند ناگاه در آن هجوم
از صدمهٔ تیر بیدار شده بر دیوار حصار برآمدند و کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه وار از خشت و
سنگ و تیر و تفنگ انداختند و روغن جوشان از بالا ریختند از ان میان دو سوار سعادت
شهادت دریافتند و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح
در آهستگی دیده در شهر میرته مقام کردند و جابجا منازل گرفتند و بتدبیر و تامل در مقام استعداد
سواد قلعه گیری شدند و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچلها بآیین شایسته تقسیم
نمودند و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه نشینان نیز هر روز هنگامهٔ پیکار گرم داشتند و گاه گاه
فرصت پای جلادت از دروازه بیرون می نهادند بقدر همت دستبرد نموده باز خود را به درون
می انداختند تا آنکه نقبی که تا ته برج چون نقبه علاج از هم ریخته شد و رخنهٔ عظیم در حصار افتاد بهادران
عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافته پیش دویدند راجپوتان ستیزه جوی دست از جان شسته
گرم قتال گشتند مصادمهٔ عظیم و مقاتلهٔ قوی اتفاق افتاد و تمام آن روز بازار جنگ
گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت دادند مجاهدان غازی جرعهٔ شهادت کشیده
حیات ابدی یافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونابهٔ ممات چشیده
دست جام فنا گشتند و چون پردهٔ شب درمیان آمد هر کس بمورچل خود بازگشت و
مخالفان شباشب آن رخنه را محکم ساختند اما حصاری را که نیروی دولت
گشاده باشند بحیلهٔ مدبران نتوان بست و اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شده
و قلعه بر ایشان زندان گشت هر چند جمعی بپایان آمده از روی عجز زنهار میخواستند
و راه بیرون شد میجستند میرزا شرف الدین حسین راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت

بسیار و صلاح دید امرا ایران قرار دادند که اسباب و آشنایی خود گذاشته تنها برروند و چون قبول عجز نمایند
از اداب مملکت گیری نیست بموجب قرارداد به دران افواج قاهره از پیش راه برخاستند و از دیگر
جگمال پنهانی گرفته بدر رفت دیوداس ارشیه بختی و تیره رایی دل بمردن خود نهاده از روی غاد
جمیعی اسباب خود را سوخت و چون نادر خود بجیه ده و از آتش درون برافراخته از قلعه برآمد و
متهورانه با چهار صد یا پنصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت جمعی از راجپوتان مثل جیمل و کوکرن
در سپاه منصور بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم
نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته اند قرارداد آنکه ابو که اسباب را گذاشته برروند و چون
پیمان امان ثابت نمانده این طور بدر و نان تیره جان را بسلامت گذاشتن در چنین وقتی که مغلوب
شده باشند از دوراندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را
آراسته کرد در قول خود ایستاد و جوانغار بشاه بداغ خان و عبدالمطلب پسرش و محمد حسین شیخ
مقرر شد و برانغار رحیمل و کوکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخته از عقب دیوداس درآمدند و آن
چون بر نهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوست
که از داستان رستم نشانی بر روی کار آورد ملکه آن کهنه اوراق را درهم پیچیده بر طاق نسیان نهاد
و بپایان کار از اسب خطا شده بر زمین افتاد و گروهی انبوه بر او ریخته پاره پاره ساختند و عساکر
منصور به فتح و فیروزی مراجعت نمودند و بعضی گفتند که دیوداس ازین جنگ گاه زخمی بدر رفت و بعد از
ده دوازده سال ازین واقعه بلباس جوکیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول کردند
و برخی قلم رد کشیدند مدتی در حیات بوده در بعضی حوادث کشته شد القصه باقی راجپوتان نیم
جانی از ان معرکه بیرون برده خود را بجالور رسانیدند و قلعه میرته تمامی آن ولایت بتصرف اولیای
ابد پیوند درآمده داخل ممالک محروسه شدند **بیت** چشم فلک ندیده نه بیند بعمر خویش ۵
این فتحها که شاه جهان را میسر است ۵ هر فتح کاسمان شمردش منتهای کار ۵ چون بنگری مقدمه فتح دیگر است

جنگ پر دیکه که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرمودند دادار دادگر برای هر کرداری را بمقتضای حکمت
بالغه خود بوقتی خاص و تقریبی مخصوص موقوف ساخته جهان آراست دانا دل دوربین بر اینمعنی
قدری وا رسیده در افزایش دانایی میباشد و نادان تیره خاطر در سورستان صحرای

ضلالت

ضلالت افتاده و بخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد چنانچه حال جهان افروز
که چشم صحیح المزاج را مورث مزید بینایی گشته او بانواع نعم ایزدی شناسان می بخشد تا بینا
براسم شکرگذاری شیفته تر گردانیده پوینده تر و جوینده تر میگرداند و بوم نادان شوم را که بمای
دیده باعث مزید نابینایی گشته کم نام خمول نادانی و نابینایی میسازد و سبب که نقیض روشنی است
معین دیده دران بیت خیالستان کوتاه همت بوم صفت در پرده ظلم مبتلا میگردد و کوتهی بخت سکنه قریات
قصبه سکیته که از دارالخلافه اگره قریب بی کروه باشد در تمرد و ناسپاسی عدیل ندارد و علی الخصوص
هشت موضع آن پرگنه که مشهور بایتکنیه اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بی باکی و بی اعتدالی
چشم روزگار مثل ایشان ندیده که هم خود قلب اند و هم محال و مساکن قلب دارند و بهتر گونه که نا
دان آزار مردم آگاهی نشمارد زیست میکنند همواره حکام و عمال آنجا دوران بیداد در فریاد داشتند
تا آنکه درین ولا رایات جهانگشای شاهنشاهی برسم شکار متوجه سمت این قصبه شد و دران هنگام
آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بخشی مقرر بود برهمنی نام بوسیله قراولان بار یافته شرح
بیدادی این متمردان بعرض اقدس رسانید که بیگناه پسرم را کشته اند و اسباب و اموال
بغارت برده اند پادشاه صورت و معنی که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت گردانیده
باستماع ناله مظلوم بقهرمان جلال در جوش است از فرط عدالت فرمودند که صباح بتادیب آن فرقه
متمرده متوجه میشویم سحرگاه بهمین مردم معهود دستکاری توجه فرمودند جمعی را پیشتر روانه ساخته بودند بوقت
دمیدن صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید جمعی کثیر که پیشتر متوجه شده بودند
آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند آتش
سطوت معدلت برافروخته تر شد و حکم مقدس نفاذ پیوست که جانسپاران تعاقب نموده هر جا که نشانی
که متمردان یافته برند دست باز نداشته از پی شتابان باشند که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم
و آن حضرت نیز پی آنها گرفته رخش توجه بجولان درآوردند در اثنای راه قراتاق میر شکار رسید
که من از پی ایشان رسیدیم یکی که به پیکار من ایستاد تیغ ادبار بر خاک نشست و دیگری بقید گرفته
دولت پادشاهی مقید ساخته آورده ام چون مرا حکم عالی نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم
حضرت از انجا که مترجش سعادت راندند یک دو نیم پاس روز گذشته بحوالی موضعی دیگر

که بر دکه نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین موضع
آورده اند آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی از آن مردم آمده ملازمت نمود و آمدن آن متمردان را
اظهار کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود بآن کس فرستادند که این گروه تیره رای را راست رهنمونی
نماید چون پیمانهٔ عمر این بدمستان جام خودسری پر شده بود و در مکافات اعمال چندین ساله در
رسیده موضع خود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند مقرر است که از پیاده و سوار همراه
موکب عالی در آن شکار زیاده از هزار کس نباشد و اکثر مردم بر تعاقب گریختها شرف صید دریافته
بودند بهادران جانسپار هر طرف رفته متفرق شده بودند و قریب دویست در رکاب دولت سعادت
حضور داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیشتر بود
حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد جانسپاری و جانفشانی داده
کامیاب صورت و معنی گردند که معرکهٔ زد و خورد گرم شد لیکن چون مخالفان بسیار بودند و
مخلصان حقیقی در رکاب حضرت کمتر سعادت حضور داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر اقدس درآمد
که از شدت هوا و آتشی که در اطراف موضع افتاده بود جمعی از سپاهیان رکاب اقبال پناه بر جیتان
برده طلبکار گوشهٔ عافیت اند قهر پادشاهی بجوش آمد جایی که آن گروه را شدت بایستی نمود بمقتضای
عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود را در آن وقت که بدولت و اقبال بر فیل دشمنکار نام سوار
دولت بودند متوجه شدند چون پیش موضع آتش بسیار بود و در آمدن فیل دشوار از رعب آن
موضع فیل کوه شکوه را راندند از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه افروز گشت که نقل این سرگذشت
میفرمودند چون فیل در تنگنای دروازه شد بنظر درآمد که جبه زردی بالای بام برآمده چون دانستم خان
عالم لطف و رحم داشت بخاطر اقدس چنان گذشت که مراد باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک بان
بام رسانیدم درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ میبارید حمایت ایزدی که جوشن مبارک
شاهنشاهیست و همواره نگاهبانی میفرماید و بیشتر از همه محافظت میفرمود چون نزدیک رسیدم
ظاهر شد که آن جبه پوش مقبلان بود که بالا رفته یکی از گردنکشان کشتی میگرفت و میخواست که او را از بام
بر زمین اندازد و جمعی از بی اعتدالان بهر داد دیده بود که کار مقبلان تمام سازند درین اثنا حضرت
شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند و بمردم هم آواز دادند که بالا بر شوید

بنده

بنده علی قوربیگی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد و آن سیه دلان
فرار نمودند و بسهولت کار غنیم را اتمام کرد درین وقت دست فیل پادشاهی در چاه غله فرو رفت
چنانچه جهار خان فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار بود آمده بر بالای حضرت افتاد و آنحضرت بزور
بازوی یداکبری فیل را از آن مغاک بیرون آورده سعی داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان
مضبوط شده بودند رسانند درین زمان هیچکس از ملازمان در رکاب نصرت نبود غیر از راجه بهگونت
داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح بودند هندویی
شمشیر کشیده انداخت صدمه بر حلقهٔ آهن که دندان فیل را بجهت نمود و استحکام می پوشند
رسید و از اصطکاک شمشیر با آهن شراره جست و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز را در زیر
کشیده پامال ساخت و درین اثنا از بالای بام تیر باز زده از اضطراب خود را بر فیل پادشاهی
انداخت جهار خان فوجدار میخواست که او را هم گذراند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند
و چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند که فوجداران خاطر آگنده در رسیده اند از بسیاری کار متحیر
ایستاده اند از آنجا نهضت فرموده دیواری فیل راندند راجپوتی تیراندازی میکرد دهشت تیر بر سپر
خاصهٔ شاهنشاهی رسید میفرمودند که هیچ تیر از سپر گذشت پنج انگشت در انگشت و دو دیده
در سپر نشسته و نگذشت حراست ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد و علاول خان فوجدار حضرت
را نشناخته اراده و تعریض کنان فریاد میزد که توکیستی که بجای تو پیش حضرت میکنم حضرت ادبی
خود را از نقاب برآورده او را نمودند و آن سعادتمند را شکرگزار آداب بندگی ساختند و
مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که با دشمن درین ستیزه یاران کجی
جهار خان با واعتراض اعراض کرد که چه وقت فتنه بود کردن و نام بردن آخر حضرت
شاهنشاهی همچنان فیل سوار دیوار انداخته درون حویلی در آمدند و چه چند دیگر فیل
نیز باین خدمت پیوستند و جمعی کثیر از آن سرکشان بی باک بقتل رسیدند و بسیاری
در خانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ یافت سقف خانه را شکافته آتش در زدند
و دود از دمار آن تیره بختان نزدیک هزار کس بفروغ شعلهٔ آتش قهر
الهی بعدمخانه شتافت و یکپاس روز نمانده بود که ازین عبادت کبری فراغ
دست داد و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیده عبرت باز گشت

تعیین فرمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه دادار جهان آفرین چون خواهد که جمال جهان
آرای یکی از برگزیده‌های خود را خاطرنشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روزافزون
او را ترتیب دهد و هم مفیض رحمت عام شده کافهٔ خلایق را که نه عقل دوراندیش دارند و
نه دیدهٔ دوربین براه راست آورد و در بعضی از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه گونه بدید آرد
و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام انتظام بخشد لاجرم جهانیان آنرا برسم و عادات اتفاق
محمول ناساخته بر بدایع عقل دوراندیش اعتراف نمایند و مصداق این معنی محو اغرق شدن پیر محمد
خان و استیلا یافتن بازبهادر و منتظم ساختن صوبهٔ مالوه است بار دیگر و شرح این سانحهٔ اقبال
آنست که چون ادهم خان بموجب اشارت شاهنشاهی روی توجه بدارالخلافه آگره آورد مبشران
اقبال خبر آوردند که بازبهادر در حدود داس آمده سرانجام میدهد پیر محمد خان که تهور
داشت و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی بهزیمت آنجا آورد بازبهادر
پیر محمد خان را که خیال کرده در برابر آمد و پیکار در گرفت و باندک زد و کیر شکست یافت
و غنایم فراوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر قلعه بیجاگده شد در آنجا
اعتماد خان نامی از ملازمان بازبهادر بود و همت در استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در
حد ذات خود برفعت و متانت علم است محاصرهٔ آن بامتداد کشید جوانان کارطلب مثل حاجی دیوانه
و یار علی بلوچ و اکم کلکاش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آفاق یورشها می ورزیدند و
خود را بدروازه رسانیده داد جلادت میدادند روزی محمد میر کابتهم چیت و چابک تاخت و موجب
تحسین همگنان گشت تا آنکه سحری حمزه شاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند
تعبیه کرده بر قلعه فرا شد و دویست جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق
برآمدند متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند
آغاز دمیدن صبح اقبال بود که محخ الطان حاضر شده رو بجنگ آوردند و صحبت نبرد در میان
آمد و جوانان نبرد در میان آمد و جوانان نبرد آزمای یورشهای پسندیده بتقدیم
رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرق شدند درین
اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان می‌آمد که خود را به پسر محمد خان رساند
تیری باو رسید و بعدم شتافت همراه او چون اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده

تا توانست

تا توانست جانبازی کرد و مردانه فرو رفت و جمعی کشتهٔ علف تیغ شدند و بقیة السیف امان
یافته از آن ورطهٔ جانگداز برآمدند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت درآمد و پیر محمد خان
روزی چند بجهت سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطانپور روی عزیمت آورد و بازبهادر
جنگی آنرا داخل ممالک محروسه ساخت و از آنجا که معاودت نموده بار بقلعه بیجاگده آمد
و در آن قلعه خبرها یافت که بازبهادر در نواحی خاندیس میران مبارکشاه پناه برده است و میران لشکر
خود را با و همراه میسازد پیر محمد خان زود اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا نهار چون کارطلب
همراه گرفته ایلغار نمود تا گرکهانی یا سیر و برهانپور رفته کار انجامها بانجام رسانیدند از آب نربده
گذشته جیل کرده بکشت راندند در دو کروهی آسیر قلیچه بود در آنجا فیل مستی بسته بودند
آن قلیچه را در ساعت بدست آوردند و فیل را از ضمایم غنایم کردانیدند میران از قلعه آسیر جمعی
را بجهت محافظت قلیچه فرستاده بود در وقتی که پیر محمد خان قلیچه را فتح کرده متوجه برهانپور
بود در خاندیس که جای نشین خانگست ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد و پیر محمد خان حمزه
شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم فرستاد نامبردها باندک فرصتی آن
جمعیت را پراکنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانیده مراجعت نمودند صبح آخر روز به برهانپور درآمده
در آن شهر عظیم نهب و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست هرکس افتاد میران در قلعه آسیر
محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد درین هنگام خبر رسید که بازبهادر
با لشکر خاندیس نزدیک رسید او لشکر را با خود همراه ساخته بعقب بیجاگده رفته بود چون
در آنجا در رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی تیز دستی نموده متوجه آسیر و برهانپور
رفته است در اندیشه در از نامده متوجه آن صوب شد و در حینی و وقتی که مردم غنایم موفور
بدست آورده معاودت نموده بودند و جمعی متفرق شده بودند و خبر قرب بازبهادر رسید شیخ گشت
پیر محمد خان ارباب جرئت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد اکثر مردم متفق
شده گفتند درین وقت جنگ صلاح نیست چه فتح عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و همه
گرانبار غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آب نربده بگذریم و
بهندیه رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود

محمد خان بسخنان صدق آیین ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست همراهان لوازم همراهی بجای
نیاوردند و باندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ جلو پیر محمد خان را گرفته از جنگ
گاه بعنف برآورد که دیگر چه توقف چون بکنار نربده رسید نزدیک شام شده بود هرچند همراهان
گفتند که غنیم دور است امشب اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود و مسرعان اجل
بیقرار ساخته او را بران داشتند که از آب نربده اسب شناکرده بگذرد هم او را عنان تدبیر
از دست رفت و هم بسخن حسابی چراغیان که همچون گوش او جایگیر نشد همچنان اسب را بیباکی خود را
بعربده در آب نربده انداخت اتفاقا در میان آب قطار استری که تیز میگذشت نزدیک رسیده
بابش پهلو زده آب نیز چون عقل او از جای رفت پیر محمد خان از اسب جدا شده در آب افتاد جمعی که
باو نزدیک رسیده بودند از دوروئی در بر آوردن او ازان ورطه هلاکت دست و پای نزدند
بمجازات ستمهای که درین یورش کرده بود یا بمکافات اعمال که در کار تردی بیک
خان لطمها آورده بود یا بواسطه امری دیگر که هم غیب دان داند غریق بحر فنا شده و بسر
نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی جوانمردی عالی همتی را این واقعه پیش آمد **بیت** بجایی که تقدیر زد دورباش
توانا تری ناتوانا ترست ٥ چه روآورد روز در تیرگی ٥ دو چشم جهان بین کند خیرگی
ولهذا با وجود حکمت و اسباب شوکت پیرایه تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد
قیا خان گنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمعی از امرا که در آن صوبه جاگیر داشتند دل از دست
داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافتند و باز بهادر
بر مالوه دست تصرف یافت اقبال جهانگشای شهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی
قدر که باوفور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد بضبط و ربط
آن ولایت نامزد فرمایند بنابران عبدالله اوزبک که در سلک جانسپاران بزرگ منش انسلاک
داشت و پیشتر هم آنجا رفته بود و بطرز آنجا آشنا شده بتسخیر مالوه مامور شد و بحکم عدالت
پیرای قرار یافت که امور سیاست و دارگیر برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی
را که برشد و کاردانی از وزرای دیوان پوتان ممتاز بود بخطاب خانی سرافراز نموده نیز همراه
ساختند که نسق و نظام ولایت و تشخیص جاگیرداران و تعیین عمال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه او

ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند و حکم عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه دلکشای
آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند عبدالله خان همانجا بوده در ملکگستری بکوشد
و معین خان و بتمهید دلهای ساکنان آن ملک را از وضیع و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی
قوی دل ساخته و بتلافی تفرقه که از ممر مرور مواکب جهان نورد راه یافته باشد بپرداخته بامرای سایر
ملازمان بادشاهی که باین خدمت تعیین یافته اند آنچه مبنی بر صلاح دولت ابد قرین باشد تقسیم جاگیر
نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیه متوجه شود بموجب حکم معلی عبدالله خان با امرای عظام
بسپاهان شایسته در اوایل این سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر از نهضت عساکر اقبال
آگاه شده پای ثبات از دست داده و تاب مقاومت از حوصله همت خود بیرون یافت پیش از آنکه
لوای جنود دولت سایه امن و امان بران بلاد اندازد ولایت مالوه را بچندین حسرت گذاشته
بگریزگاه عافیت شتافت رعب دولت صولت شاهنشاهی و مهابت شوکت عساکر اقبال
و شهامت مواکب عالی نه چنان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آیین در هراس
آمده بیقرار نگردند ازین ثبات تا امثال این حکام چه عجب بالآنکه تیغ صاعقه ریز بلا گردد و تیر باران فتنه
ببارد لشکر ظفر قرین بولایت مالوه در آمد جمعی از جوانان کارطلب از روی پیش بینی باز بهادر را
تعاقب نموده بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند و باز بهادر خود را در پناه تنگناهای کوه درخت انداخته
عمری بآوارگی بسر برد چند گاه پناه برانا اودی سنگ برده روزگاری میگذرانید چون لطف طینت
غریب پروری و محبت ترتیب خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک
انتشار یافت عاقبت کار برهنمونی سعادت از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد آستان
معلی رسید و بنوازشهای خسروانی سربلندی یافت چنانکه در محل خود معروض مستمعان
این روزنامچه اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه تبارکی در قبضه تصرف و حیطه اقتدار
اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان بموجب حکم اقدس شهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود
بروساده حکومت بطریق استقلال متمکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت
بامرا تقسیم یافت و اولیای دولت باوجین و سارنگپور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام گشودند و معین
خان بعد از سرانجام ولایت و انقسام جاگیر روی توجه باستانبوس عالی آورده و بشارت ارادت

شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت شده مورد مزید قدر و علو حال گشت و از سوانح آنکه
راجه گنیس زمیندار ندون که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است بر حاجی
محمد بهسودی که جاگیردار پرگنه که در ان نواحی بود از تیره رایی آمد و او چون در اصل بدنهادی
بود توفیق نیکوکرداری نیافت بلکه مال و ناموس خود درین کار بر باد داد و اسباب و اشیای
او بتاراج رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت بدست آن مردم در آمد و چون حلم و علم ذات
اثری ازو پدید نیاید غالبا بانگ چشمان سیاه دلت بطلب مال و زن آنجا نهانی بعدم فرستاده باشند و همانا
که ایزد بیچون تزلی بجهت مکافات اعمال آینده فرستاده است چون بامرای پنجاب این خبر رسید خان
کلان و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر بسر او رفته تنبیه لایق نمودند و آواره شد بوسیله راجه تو
درمل بدار الخلافه شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکو خدمتی کارش سپری شد و از سوانح
آمدن ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسب صفویست چون رسمیت قدیم که بزرگان دولت منش از برای
تحصیل میامن دینی و دنیوی و مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبالمند بخت آور انتساب جسته مبانی
یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بحسب طالع خداداد انتساب متحقق است در تشیید قواعد
آن انتساب میکوشند و سرمایه نظام دولت خود را باین طرز بدیع سرانجام میدهند و لهذا شاه
رفیع مکان شاه طهماسب که ایران بمیامن معدلت او دل افروزست بموجب ارتباط صمیمی که از زمان
سابق در میان این دو دودمان عالی ارکان و آن طبقه قدسی نژاد سعادت وثوق داشت پسر عم خود
سید بیگ ابن معصوم بیگ را که در بساط عزت او بمنصب وکالت ممتاز بود بجهت پرسش واقعه ناگزیر
حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت
فرستاد و تحف و هدایا آرایش نهادان عربی و بادپایان عراقی و رومی و نفایس اقمشه و بدایع اشیا
مصحوب او ساخته بود و چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس چندی از امرای عالیشان
باستقبال رفت و او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهار صد لک دام نقد که
موازی هشتصد تومان عراقی باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند و بعد از چند روز که از ماندگی
راه برآسود در رخصت بار و شرف کورنش یافته بزمین بوس منور و محترم شد آنگاه دعای شاه
رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود بدست ادب

بخشش

پیش آورده بگوشه تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی
از کمال مسرت و انبساط بزبان تلطف و توجه از احوال گرامی شاه پرسیدند ایلچی را بنوازشهای
بی اندازه مخصوص ساختند **سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی** ایزد جهان آرا چون خواهد
یکی از یکتایان بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت علیا سرافراز
نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا فرماید تا همواره ناصح بی غرض او باشد آنگاه چون حوصله
فراخ که تاب برداشت چندین ناملایم روزگار داشته باشد کرامت میکند بمعاونت فراخ حوصلگی
از دید ناملایم سررشته تدبیر از دست نداده پس گوهر بی بهای معدلت می بخشد تا آشنا و بیگانه
را در یک میزان داشته گرانباری اغراض نفسانی معاملات کارخانه ایجاد دریافته باطن مقدس
را دار العلم سازد بسا دانایان که در عیار دانش صوری نداشته اند در هنگام حوادث از کوته حوصلگی
تنگدل شده عنان فکر از دست داده اند و از جولانگاه تمیز از پا افتاده و چون شناخت و برداشت
بروجه لایق صورت بست آثار عدالت از قوت اعتدال که ودیعت نهاده دست قدرتست بی تکلف
دنبال بظهور آمدن گرفت و لله الحمد که این جلایل نعوت و شرایط صفات فطری جبلی حضرت شاهنشاهی
که بی آلایش تعلم ظاهری و آرایش استفاده بشری از ذات خجسته افاضه الهی فایض شده
لیکن آن دانای رموز آفرینش و مصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته بلباس بی تعینی
زیست مینماید و بچندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در سرانجام پرده چند دیگرست که دیده وران
دوربین پی بآن نتوانند برد اما مشیت الهی غالبست چون خدای خود که عالمیان را از حسن معنوی
او آگاهی بخشند نقاب آرایی چه سود کند هر آینه او را چهره گشای اعمال عالم گردانند
تا دور ماندگان قربگاه سعادت بدولت سرای ارادت رسیده صدرنشین بارگاه قبول گردند
و تمثال این معنی اظهار جلالت و افاضت عدالت حضرت شاهنشاهیست که با این عقل کامل و صلاح
ملک و دولت در دار الخلافه آگره بوقوع پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خورد عفت
قباب ماهم انکه که نه عقل درست و نه بخت سعادتمند مست جوانی و مدهوش دولت شده
همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان که نیز ازین بیماری دردمندی
عظیم داشت پیوسته مقدمات دور از طوری که کس کمتر پی برد در میان آوردی

و ادهم خان را فریفته وعده تحریک نمودی تا آنکه روز اسفندارمذ خرداد ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم
رمضان که هنوز اعتدال از دو بهشت در بسیط زمین پیران داشت غریب امری از اعتدال دور سر
برزد روز دیوان در دولتخانه پادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان
دیگر نشسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از بی اعتدالان کوته‌بینان
دران بارگاه دولت در رسیده حاضران مجلس تعظیم او برخاستند و اتکه خان نیز نیم قیامی نمود بمجرد
رسیدن بیمحابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شده و بخوشم اوزبک که از ملازمان او بود و دیگر بی باکان
که باین خیال کمر فتنه جهت بسته بودند خشم آلود اشارت کرد که چه ایستاده اید خوشم بیدولت خنجر
کشیده زخم کاری بسینه آن صدرنشین وساده سعادت رسانید اتکه خان از کمال اضطراب
سراسیمه بجانب دروازه دولتسرای پادشاهی شتافت و متصل آن خدابردی رسیده دو مرتبه شمشیر
انداخت و آن برگزیده دولت در صحن دولتخانه بدرجه شهادت رسید ازین حادثه ناگاه غوغای عظیم در بارگاه
والا برخاست و دهشتی غریب دران فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت و آن مدبر خون گرفته با وجود
چنین بیباکی گستاخانه باندیشه تباه که بدمستان را بآن رهنمون شد متوجه حرم سرای مقدس شد
و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بدولت بیدار بخواب کرده بودند آن سیه بخت تیره
رای از دولتخانه ببالای صفه که از بیرون قصر از چهار طرف بارتفاع یک و نیم قد آدمی اساس
یافته بود شمشیر در دست برآمد و قصد درون نمود نعمت خواجه سرا در سرا درشتی نمود که در کشاد
صورت نبست و ایستادگان خوشی عتبه سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بدمست را در
مرتبه اول که اتکه خان آن معامله کرد بسزای آن کار در کنار او نهند و بازار بیهوشی و بد
دلی حاضران آن بساط چگونه درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده
قصد درون سرادقات اقبال دارد چرا خونش نریزند و تنگنای مذلت برابر نمی
سازند و اگر آن همت در نهاد ایشان چرا هجوم عام نموده نمیگیرند این خود
چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت کسی نبوده باشد
همانا که حکمت در پی نوشتی این کرده آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت
شاهنشاهی خاطرنشان خرد و بزرگ دانا و نادان شود بالجمله آنحضرت

ازین

ازین غوغای بیدار شده استفسار فرمودند چون هیچ یکی از پردگیان سراپرده دولت
اطلاع نداشته آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف احوال نمودند رفیق چهار منصب
که از قدیمان درگاه والا بود حقیقت ماجری معروض داشته حضرت این حرف موحش شنیده
از فرط تعجب باز پرسیده اند رفیق اشارت بقالب خون آلود آن مرحوم نموده باز همان حرف
مکرر ساخته حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده بقهرمان جلال برافروخته اند و از الهامات
ربانی آنکه از جانب دروازه که آن بخت برگشته خیالات فاسد بخود در راه میداد برنیامده از راه
دیگر برآمده اند درهنگام برون شدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتگاران سراپرده عزت شمشیر
خاصه بدست اقدس داد آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن طبقه سیر فرموده
بطرفی دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه لاده
اتکه ما را چرا کشتی آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت و گفت
تفحص کشیده غوررسی فرمایند و اندکی تلاش شد ناظران حرافت دریافته راجه بگوش کم که هیچ
گواهش در خورشان نیست آخر حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر خود باز داشته و دست را از
چنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز فرمودند درین اثنا آن مردود ازل و ابد دست
از آن حضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شد حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتی بر روی او
زدند که آن عادی عفریت پیکر معلق زنان افتاد و از هوش رفت و درینولا فرحت خان و سنگرام
هوسناک و در آنجا سعادت حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده اید تماشا
میکنید این دیوانه سر را به بندید آن دو کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم
عدالت آیین شرف اجرا یافت که آن پا از اندازه خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته بیندازند
اینها مردم از کوته اندیشی و ملاحظه که بی ملاحظگی ازان بهرا بیشتر چنانچه لایق باشد نینداختند
نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که آن سرگشته را باز بالا آوردند درین مرتبه چون موی کشان
آوردند باز بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خودسر
شکست و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و باین طرز آن سفاک هتاک از روی عدالت
بقصاص مکافات یافت مشت آن جان پهلوان الهی چنان رسیده بود جمعی که ازین

بزخم گرز اشتباه داشتند منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان که در اینجا بودند از صولت
غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند یوسف محمد خان پسر بزرگ اتگه خان از
واقعه پدر گرامی آگاه گشته با اتگه خیل سر راه ادهم خان و ماهم انگه گرفت ازین غافل که صورت
و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انگه گرفت را منظور نداشته آن خون گرفته در پیشگاه قهر
بجزا رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر از آن بشری بود خاطرشان
عالمیان شده جابجا از انقیادی عظیم بهم رسید ستم پیشها در شبستان خمول پنهان شدند
ستم رسیدها روز بازاری خوش بر آمد نادانها دیو ضلالت را چراغ دانایی پیش راه نهادند
تا بزرگی صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده براه اخلاص مهتدی شدند اتگه خیل
هنوز نسبت ادهم خان قرب و قرابت ماهم انگه برابر داشته و این سخن را ازار اصیف پنداشته در کمین
انتقام بودند اما چون بر زبانها افتاده بود بوسیله مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون این
عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین و دنیا را جان مرده بما نمایند تا خاطر بشری از وعده غم بر آمده
مرهم پذیر جراحت گردد آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشان را بموقف قبول داشتند و شیخ
محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دیده و شورش خواطر این طبقه دولت خواه و سلسله
سعادت منتش فرو نشست و هزاران هزار سپاس داری و شکرگزاری بجای آوردند و عالمیان
یکبارگی از شور شرارت انگیزان کوباطن نجات یافته در دامن آسودگی و راحت رحل اقامت کشیدند
الحق برای این معدلت عظمی اگر آفرین آسمانیان نخستین زمینیان پیوند دارد کی از حقوق آن ادا
نموده الا ذرات کائنات زاده انس را کی توانایی که شکرانی عدالت عظمی تواند کرد و هم سپاسگزاری
است که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند و هم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت آباد
دلها نورآرا دنت و شگفته اخلاص نورانی میگردد و هم کور باطنان سبیل رسیده را دارو بینش است
و هم تیره نشینان ره پذیرفته را سرمه نور و هم لنگان عرصه عقیدت پای طلبت و هم سست قدمان
راه ارادت را عصای همت و هم لشکر شکسته دلان را حصار آهنین است و هم خاندان ناشکیبایی را
پاسبان بیدار و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی درون حرم سرا تشریف
ارزانی داشتند ماهم انگه که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده بود می شنود که ادهم خان

چنین

چنین بی اعتدالی کرده است حضرت او را مقید فرموده اند مهر مادری او را برداشته بملازمت اقدس
آورد که شاید پسر خود را اخلاص ساز داند آنحضرت ماهم انگه را که دیدند فرمودند که ادهم انگه ما را کشت ما هم او را
قصاص فرمودیم آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید لیکن ماهم انگه را یقین نبود که پسر بسیاست
رسیده است باشد در الحال بی بخته یکی از دستگیران از خانه ادهم خان آمده صورت واقعه را بماهم
انگه گفت ماهم انگه پرسید که بچه طریق کشتند گفت نشان زخم گرزی بر روی او پیداست دیگر نمیدانم
و آن اثر مشت حضرت شاهنشاهی بود که بقوت تایید غیبی در مرتبه اول بر روی او رسیده بود ماهم
انگه را چون بتحقیق پیوست که پسرش بسیاست رسیده اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ آداب حضور
اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درون او بهزار زخم جانستان مجروح شد و رنگ از رویش رفت
و خواست که بر سر نعش فرزند رود و حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام خدمت او فرموده دلداری و تسلی
بخشش قدری تسکین نموده اجازه رفتن فرمودند و فرزندی اعتدال جو ذرا این نمط نمیدید بموجب
حکم عالی همان روز آن دو نعش را بدهلی روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی در کرداد [illegible]
خاطر آن عجوزه دانش سرشت نصایح بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر جهت خاطر [illegible]
فرمودند آن عاقله ماتم رسیده تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی درداد و در خانه خود
آمده بسوگواری نشست و ناله و شیون آغاز کرد مرضی که داشت روی در ترقی آورد و ارکان عافیت
در تزلزل آمد و بعد ازین واقعه چهل روز در تیر ماه الهی موافق شهر شوال بمقتضای سرای نیستی شتافت
و خاطر پرور و مهربانی گزین حضرت شاهنشاهی از قضیه آن عفت قباب بنهایت اندوهگین شده و عظیم
رقت فرمودند و بآیین اعزاز و اکرام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و بسعادت خود هم قدمی چند برفاقت تمام
مشایعت آن نعش فرمودند و تمامی اعیان سلطنت و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت و آداب
مصیبت پرداختند و بموجب اشارت اقدس عمارت عالی اساس بر سر مزار ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند
و همچنین در ماتم داری خان اعظم اتگه خان تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران
گرامی فی التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و ترتیب این طبقه عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسله
اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند **بیت** اگر زینسان عزاداری کسی را ٭ بمردن میل خواهد
شد بسی را ٭ و روز دیگر از شنوع واقعه خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب

الدین احمد خان بمسامع جلال رسید بندگان حضرت شاهنشاهی حمل بر سبکرایی و کوته اندیشی اینها فرموده اشرف خان را بر مثال عاطفت و منشور استمالت فرستادند تا این مغلوبان سلطان واهمه را مطمئن ساخته باستلام قوایم سریر عالی سربلند ساخت و با افاضه عنایت شاهنشاهی عرق خجالت اینها بآبروی کونین بدل شد

ترتیب فرمودن اعتماد خان و انتظام ممالک خالصات باو تفویض نمودن

حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که بسنوح این سانحه ناگوار که حسب اقتضای حکمت ایزدی روی نمود بموجب شناخت طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان بانتظام مهمات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج دیگر بخشیدند اگرچه پیش آمدهای بخود مغز در روزبازار کسادی پیدا شد اما مستعدان اخلاصمند که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند بفروغ دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند از آنجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سراست و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان اشغال سلطنت از بی وقوفی یا بدمستی و یا بدنیتی در معموره خانه خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مینمودند و در تحصیل خزانه معموره شاهنشاهی تا بتعمیر و تکثیر آن چه رسد اهمال میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده پوشی بودند و چه بجهت آنکه مخاطب بدست نمی افتاد ازین مشغوله حرفی نمیفرمودند و درین باب قانونی انتظام نمی یافت و با وجود آنکه منسوبان بیوتات عالی را [illegible] گره کشایی این کار را بوقت دیگر حواله فرموده با پیشانی گشاده و خاطر شگفته تماشای فنون تقادیر مینمودند درینولا که سنگی بر شیشه اعتبار بزرگان آمد و بعضی از ارباب دولت و اصحاب خدمت پیش آمدند خواجه پهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیمخان پسر شیرخان افغان بجوهر رشد و رشدی که داشت که باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه در سلک ملازمان عتبه اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم میرسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاد و مزاج اقدس شاهنشاهی دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن بمقدمات معقول معروض داشت و آنحضرت پایه شناخت او دریافته کلمات هوش افزای او قدر فرمودند و او را بخطاب اعتماد خان اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود بدو مسلم داشتند چنانکه رای شاهنشاهی در بهم رسانیدن خزانه معموره اندیشیده بود اعتماد خان بحسن تردد و لطف کفایت بجا آورد و آغاز اینکار

و در اواسط بظهور آمد نقد ربایان نادرست دست کوتاه کردند و تیره رایان خود خواه کناره گرفته پای در دامن عزلت کشیدند و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند و خزانه که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت بازوی سیاست بر وجهی که لایق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدایع قوانین و غرایب احکام که هر کدام دستور العمل رفاهیت عالمیان باشد و سود بر سود از خدیو زمان بظهور رسید آمد اندکی از بسیار که در رواج و رونق خزینه عالیه بخاطر اقدس گذشته اعتماد خان بعمل آورد چه کارهای شگرف که بظهور رسید و چگونه این مهم از پیش رفت اگر همچنین فرمان پذیران عتبه خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی تا ساحت این ربع مسکون که عبارت از معموره عالم است بتصرف اولیای دولت می درآید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جایی ست بس مختصر شایسته کمال توجه ندانسته همواره دل در رضیات الهی بسته میدارند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزارم حصه دریافت شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر که در پیش ظاهربینان از اعاظم امور است باندک توجه صورت دلخواه بستی و هم حکمت الهی را درین کار نظر ناست و از سوانح گریختن منعم خانست و دستگیر کرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی آدمیزاد را او امر غریب در نهاد دست اول طبیعت که نه تمیز دارد دوم چشم عقل و درین کار شناس و بیشتر آدمیها از بی پروایی گرفتار اندیشه تباه شده خود را که کارفرمای صلاح اندیشیت موصل خرد فرمانبرداری طبیعت میکنند و کاری که دشمن بصد تکاپوی تزویر بر نتواند ساخت آن را داد و یک سیخکری بر فکری برای خود بهم میرسانند و تمثال این حال تباه رایی خان خانان منعم خانست که با وجود جلایل عنایات پادشاهی که پایه افزای منزلت او بود از آنجمله طلب او از کابل بعنوان چندین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خان خانی و دیگر القاب عالی و منصب وکالت و حکومت کل قدر این همه نعمتهای گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخار خار این بیم که در واقعه خان اعظم ادهم خان او را بشعله افروزی این آتش متهم میداشتند با وجود قرار بودن نمیتوانست [illegible] در آنروز هم فرار نموده بود اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله خود این معنی را دانسته بود که حل و عقد این کارگاه دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی بی شرکت احدی بحیطه اختیار و اقتدار او باشد و این معنی صورت نمی بست لاجرم همواره سودای خام

وعزیمت ناصواب مصمم میساخت که از درگاه گیتی پناه که وطن گاه سعادتمندان هفت اقلیم است گریخته
خود را بسرعت با کابل که پسرش غنی خان در انجا حاکم بود برساند و دران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب
فراغ باشد تا آنکه در امرداد ماه الهی باین نیت نادرست از دار الخلافه فرار نموده راه دامن کوه
پیش گرفت و محمد قاسم خان میر بر همراه او بود چون آن قضیه بمسامع علیه رسید آزادوقی زاده
فرمودند که منعم خان جایی نمیرود زود خواهد آمد و هرچند ساعیان فرصت جوی وقت یافته در ضبط
اسباب و اموال او بالحاح تصریح عرضه داشت نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی و قدردانی
خدیو جهان خواهش ارباب سعایت صورت نبست و بدولت فرمودند که اگر بفرض منعم خان بکابل
رود آن هم ملک ماست و او هم ملازم این درگاه تنگ دلی او را برین داشته نه دولتخواهی اگر نیاید اسباب
و اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ کس پیرامون خانه او نگردد قضا را بعد از
تکاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنه سروت که در جاگیر میر محمود منشی
بود اتفاق عبور ایشان افتاد قاسم علی سیستانی نوکر میر محمود که شقدار آن پرگنه بود خبر
یافت که دو کس از امرای پادشاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیه حال ایشان پیداست باتفاق بعضی
از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که از میامن خدمات
پسندیده در جرگه امرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزت بود و دران نواحی جاگیر داشت
ازین قضیه آگاهی یافته آمد و منعم خان را بخانه خود برد و وقت غنیمت دانسته در آداب مردمی و خدمت
کوشید و باعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد و آن حضرت
برخلاف اندیشه مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش بداندیشان که هرگز زمانه از آن تیره
عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران افتخار بخشیدند و همان نمط منصب والای وکالت و خطاب
خان خانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه فرمودند دل برسم خورده او را اطمینان حاصل
شد و فتنه اندوزان بداندیش کناره گرفتند و عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود
بر تارک کسی که تیغ سیاست متوقع جهانیان بود تاج رأفت نهادند و از سوانح آمدن تانسین
است بدرگاه مقدس شاهنشاهی و تفصیل این اجمال آنکه چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع
مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهیست چنانچه در استحکام سخن و ظهور معامله صاحبان

هر فن را کمال آن میشود که ذات مقدس غیر این فن بامری دیگر توجه نفرموده و همگی فطرت عالی
صرف این کار شگرف شده آنحضرت در دقایق موسیقی چون سایر فنون دانش چه از اقسام
نغمات و شعب فارس و چه از اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل یگانه ادوارند چون صیت
نغمه پردازی تانسین از کلاونت گوالیار در صورت و عمل منفرد زمان بود بمسامع علیه رسیده بود که
مجلس اقدس نمیشتابد و او زاویه آسایش خیالی کرده در پیش راجه رام چند بسر میبرد خاطر اقدس توجه
فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال باشد جلال الدین قورچی را که از مقبولان بساط قرب
بود بجهة آوردن تانسین با منشور استمالت پیش راجه فرستادند راجه از التفات شاهنشاهی
سر افتخار باوج عزت رسانیده مقدم فرستاده را پیرایه سعادت خود دانست و مصحوب او پیشکشهای
شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند باین پسندیده تانسین را
سامان لایق نموده خال رخسار پیشکش خود خیال کرد و درین سال اسعادت زمین بوس
افتخار یافته کام دل شد و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقود انعام در دامن او ریختند
و کلاه عزت او از همگنان برافراختند چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت
و حضور بساط نشاط شاهنشاهی ترتیب یافته در نغمه سرایی مضامین بستن ترقیات عظیم
ارزانی او را روی داد آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور اول
درینولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته دوستداران این بزم را
انبساط بخش بود نغمه مقدم نوروزی بگشایش دل و جان افروزی بلند آوازه شد و عشرت زبان
حال ترانه زن این مقال گشت بیت وقتست که بوستان دم از نوشش زند ٭ صد نغمه ز بهار بر
گوشش زند ٭ از آتش گل که باد صبح افروزد ٭ خون در رگ مرغان چمن جوش زند ٭ طبایع مرکبات
بفیض جان پرور بسایط در آراستن از نشو و نما آمد سرو در مرغان چمن در گوشش گلهای بهار تجدید سامان
دولت جرعه شوق بتازگی در کام روزگار ریختند عندلیبان نیم مست بمضراب منقار زیر بط نوای
آغاز نهادند شعر بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته ٭ بهر نغمه گلبن سر انداخته
ازان نغمه کو غارت هوش کرد ٭ مغنی ترنم فراموش کرد ٭ نیر اعظم بمنزل ارزانی
فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت دهی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم

رجب نهصد هفتاد به برج شرف تحویل نموده آغاز سال آبان الهی که سال ششم از مبدأ تاریخ جلوس
همایون است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد
در مفتتح این سال فرخنده بتائید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت ابد قرین است خواجه عبدالمجید آصفخان را
در جنگ راجه رامچند و غازیخان تنور نصرت روی داد و ملک پته بدست تائید رفته او مفتوح گشت
و شرح این قضیه دلکش آنست که خواجه عبدالمجید دیوان که از وفور کاردانی بخطاب آصفخانی خلعت
امتیاز یافته بود از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام
داشت سرکار کره که ولایتیست وسیع جاگیر فرموده بودند او بمقتضای کاردانی و کاردانی
و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک پته را که ملکیت سر خود بتصرف درآرد و نخستین برامچند که از راجهای
نامور ممالک هندوستان و پدر بر پدر فرمانروایی آن ملک کرده اند نصایح ارجمند پیغام داد
که کلاه خودسری را از تارک نخوت نهاده حلقه عبودیت در گوش اطاعت افکنده
در سلک خراج گذاران ممالک محروسه درآمده کامیاب امن و امان گردد و غازیخان تنور را که برهنمونی
ادبار مسلک بغی نموده پناه باو برده است بدرگاه گیتی پناه که مأمن عالمیانست فرستد رامچند
چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیه بخت او نتافته بود نصایح آصفخان را که گوشوار گوش دولت او را
شایستگی داد بپنبه غفلت ساخت و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از
بخت برگشتگی آماده جنگ شد آصفخان که تائید یافته از سطوت دودمان این دولت بود با سامان
شایسته بر سر او رفت و او باتفاق غازیخان تنور و لشکری انبوه از راجپوت و افغان بجنگ
پیش آمده و دلیران و بهادران جانبین دست از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامه کارزار گرم
کردند **بیت** دلیران به تیغ و کمان تاختند ۞ همه نیزه و تیر انداختند
جهان گشت پر زیر الماس تیغ ۞ شد از خاک و خون باد شنگرف بر ۞ و بعد از دو گیر بی اندازه آصفخان
غالب آمد و غازیخان تنور را با بسیاری از سرداران بزد طعمه شمشیر خون آشام ساخت و رامچند
شکست یافته بقلعه باندهو که مستحکمترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنایم بی پایان بدست اولیای
دولت قاهره درآمد درین اثنا بوسیله استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدوام خدمت حضور
در بساط قرب پذیرفته قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که راجه

رامچند حلقه بندگی در گوش کرده و قرار بدولت زمین بوس داده است او را از زمره بندگان عتبه
مقدس شمرده پیرامون ولایت بموجب منشور اقبال آصفخان از آنجا مراجعت نموده بجاگیر خود آمد

ذکر تعیین نمودن منعم خان خانخانان بکابل و سوانحی که روی نمود

چون باطن جهان آرای شاهنشاهی
همواره توجه اقدس بانتظام کابل و آنحدود و استخبار سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید
که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق امیر ابوس و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و سیونج سیدی بابی
و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عنان تاب ماه جوجک بیگم والده میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی
غنی خان اطلاع بخشیده در برآوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده او را از
و منعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه
فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت اما در گربزی و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت برادر
زاده خود به پیوسته پیچ و تاب داشتی غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت
منشی بی نصیب بود و با آن همه سرمستی ریاست او را از پایه اعتدال انداخته بود و بمصاحبی که برزبان
آفات آدمی زادست کمند ادبار او را از فراز سعادت بنشیب شقاوت میکشید از آنجمله میرابابی
و کلبا با بهرزه گویی و نژاد خانی پسنگ راه سعادت او بودند تا آنکه آنجماعه مهد علیا بیگم را با خود متفق ساختند
و در اوایل شهریور ماه الهی سال هشتم غنی خان بسیر فالیز بجای مزینه رفته بود شهر را استحکام
نموده در حصار را بروی او بستند و او بسیار آراسته در برابر دروازه دهلی بر پشته سیاه سنگ
ایستاد و کاری نتوانست کرد پهلوان عبدی کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بمکر و تزویر
کاری بر زند بهم برد او را جواب دادند که از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا تعیین نمودند
مردم از ستمکاری و بی اعتدالی تو بتنگ آمده بودند اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روی و اگر
بخواهی که باز بر ریاست این ولایت برسی بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را درست کن و منشور
والا از دیوان خلافت گرفته بیا تا بموجب آن عمل نموده آید درین گفت و گوی بود که مردم ازو
جدا شده راه گرفتند و چون ایستادن او بامتداد کشید و دانست که رفتن در درون شهر
صورت نمی بندد و نزدیکست گرفتار شود آخرهای روز برهنمونی خسرو عرب و میر جیش
الدین نیشابوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال او را در شهر

غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین آمد سرگذشت تولک خان قوچین است و شرح این قضیه
برسم اجمال آنکه غنی خان که مستی جوانی و اعتبار او را ضمیمه شقاوت ذاتی شده بود سود خود را در زیان دیگران
دانستی و بستیزه کاری و هرزه درایی بسر بردی و پایه قدر مردم ندانستی و بدمستانه سلوک کردی از آن جمله
تولک خان قوچین که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود
بی سببی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد   چه با تولک آنکه بد کرد   آن بد بیقین بجای
خود کرد   تا آنکه بعضی از ارباب صلاح در میان آمده خلاص کردند تولک خان از بی آبروئی
که روی داد بموضع ماما خاتون که جایگیر او مقرر بود رفته و پای جرات در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام
می جست در خلال این حال قافله از بلخ می آمد غنی خان جهت قافله بچاریکاران رسید با معدودی باستقبال
قافله و انتخاب و اسباب میر خواجه سیاران که سر منزلیست خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت
و آنجا بزم بدمستی ترتیب داده ترانه خودپرستی ساز کرد چون تولک خان که پیوسته در کمین انتقام بود
از برآمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت
نیم شبی بر سر غنی خان که خود را بشراب و تن بخواب داده بود رسیده بخت بکام و صید بدام یافت
و او را با شکون پسر خواجه قراجه خان دستگیر کرده در بند کشید و بسرزنش زبانی دل شوریده خود را
که از آشوب غم و غصه پر بود خالی ساخت و بگمان آنکه چون حاکم را بقید آورده است شهر را هم تواند گرفت
از آنجا عنان تاب شده و احشام کابل را با خود متفق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی
کابل است فرود آمد فضیل بیک و ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند و تولک
خان دریافت که قصد او بجایی نمیکشد و دست او بشهر نمیرسد بمصالحه قانع شده حرف صلح و تقسیم
ولایت درمیان آورد فضیل بیک نیز بسبب استخلاص برادرزاده خود این معنی را غنیمت شمرده
اکثر بهسود را باو نشاند و از معموره پای منار تا ضحاک و بامیان که قریب بنصف کابل است
باو مسلم داشت و القصه آن مایه آشوب کرده غنی خان را از چنگ او خلاص کرد نظم

در انجمن ای حکیم ارکار ایام ۵ که پاداش عمل یابی سرانجام ۵ سلامت بایدت کس را میازار
ادب را در عوض نیز هست بازار ۵

غنی خان بجای کرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان
و کمیت تمام بقصد انتقام بر سر او روان شد تولکی ن صلاح وقت در بودن خود ندانسته

بخویشان

بخویشان و مردم خویش بود بدرگاه جهان پناه آورد شاهراه هندوستان پیش گرفت غنی خان
با لشکری گران تعاقب نمود چون تولکی ن تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفته قریب
بموضع تنگه که از گذرهای آب غوربند است لشکر کابل بدو رسید و جنگ در پیوست آخر تولک خان
تاب نیاورده با پسر خود اسعید یار و معدودی از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر برآمد و با
قوچین و مسکین قوچین و چندی دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند و از آنجا غنی خان کامیاب برگشته
بکابل آمد و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد
و بخودرایی و خودآرایی پرداخت با آنکه حقیقت میانه سرکار میرزا محمد حکیم معلوم بود پروای
آن نکرد و مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین امر متملل شده باتفاق فضیل بیک و پسرش ابوالفتح
که جهت رفع او مستعد بودند اتفاقا در همان ایام در قریه معموره فالیزها بکمال رسیده بود و هوای سیر
فالیز از خاطر او سر برزد غافل از آنکه گفته اند   تو خربزه خور ترا بفالیز چکار   چون هنگام ادبار
او رسیده بود بسیر فالیز روان شد و شب آنجا توقف کرد ابوالفتح بیک و دیگر نامداران شهر فرصت
یافته میرزا محمد حکیم را ببالای دروازه آهنین آورده نقاره و نفیر بلندآوازه کردند غلغله عظیم در
وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی که همراه او بودند بجانب
شهر شتافت چون بآن حوالی رسید دید که منصوبه طوری دیگر نشسته ابواب موافقت مسدود
و مداخل مخالفت مفتوح و کارها از پیش نمیتوان برد و اگر دیگر تعجیل کند همراهان او بعیال ایشان
در شهر است او را تنها گذاشته بروند بلکه دستگیر کرده برند حیران و مضطرب برگشته بسیاه سنگ
شامیانه زده بایستاد و اهل قلعه توپ بجانب او انداختند بحسب تقدیر یزدان آن شامیانه رسید غنی
خان از مشاهده آن هراسان شده بصد داغ حسرت و حرمان و هزاران درد ارزو و ارمان دل از
خان و مان حکومت کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان عفت
قباب مهد علیای ماه جوجک بیگم مهمات کابل را منتظم ساخته وکالت میرزا حکیم را نامزد فضیل بیک
نمودند و چون نظرش از سرمه بینایی پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش بنیابت پدر مهمات و معاملات
فیصل میداد و او را هم چون شایستگی بزرگی نبود و عقل دوراندیش معاملهدان نداشت در تعیین
جایگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بخود و پسر خود از همه بهتر آنکه جایگیرهای

حیدره را برای خود و موافقان مقرر ساخت و جاگیرهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده ظالم غریب برای سامان نمود از الجمله غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داده بابوس بیگ را مقید ساخته باو سپرد و تمام اموال و اسباب باقی مانده آورکرفته ناکامی گشت دهر که نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رو دوه دیده بینا کرا از دید احوال دیگران عبرت گزین شود و نه مصاحب خیراندیش دوربین که نصیحت او اقتدار نماید هر آینه درین سرای مکافات سزای لایق در کنار او نهاده آید ولهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والده میرزا و طاهر خان تبدیل تا باین ستم ترکی دستیره کاری ینا زده کمر عربده بستند و عامه از آن مردم مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عبدی سرمست و جمعی در قصد فضیل بیگ همداستان شده مترصد فرصت نشستند تا شبی بهمین داعیه او را بدرخانه طلبیده در خرگاهی کرد که در صحن دیوانخانه چهل ستون منصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش در آوردند از شب تا نیم شب بانگ نوشانوش بود درین اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگ برخاستن رفتن اهل مجلس تملق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند و این بدمست خون گرفته بیخبر از سنگ اندازی دوران چون وقت به نزدیکی شب کشید و کیفیت شراب زور آورد در فرد دختکی خواب با وهم آغوش شد جمعی که خونریزی او بخود مخمر ساخته بودند شمشیرها کشیده بخرگاه درآمدند و بضربات تیغ جانستان کار او تمام ساختند و میرم بهادر خویش شاه ولی سر او را بر سر نیزه علم کرده جسدش را از بالای حصار بپایان انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد چون که گذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود بمدد میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره که پسر این سنجر بیگ زن نام بانسبت دامادی داشت بار کرده خواست که خود را بابوس هزاره رساند و باین اندیشه برآمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آورده آواره صحرای عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بیخردی عادلشاه خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب خانخانی داد و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد و از خودسری و بیخردی بتعهد که پادشاهان بندهای خود کمرمت و فایده دادن گرفت و بسعی خویش در زنهای خود اهتمام نمود و درکمین

وضتی

فرصتی بیگم قصد غدری او فهمیده بعدم آباد فرستادند و برای رزین خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را که آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساخت بجهت تدبیر این بی تمیز برازی کشیده بالجمله چون خبر برآوردن غنی خان و کیفیت بی سروسامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل مهوش را بسیار میخواهد مناسب آنست که او را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که انتقام پسر خود را کشیده و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید و هم قدر عنایات و مرحمت شاهنشاهی بهتر از پیش دریابد بنا برین اندیشهٔ ناصواب اتمام منعم خان که بر سر راجه در کور نفس نموده بود از آن باز گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی از امرا مثل محمد قلی خان برلاس و حیدر محمد اخته بیگی و شاه حسین خان تکذری و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان نیز تعیین شدند منعم خان چون از تربیت رای قدر دولت حضور زمین شتافت و پایه عنایت شاهنشاهی بیک درمی یافت و از کابلیان اعتباری نگرفت این نقش را فوزی عظیم دانست و بجد درجهت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید و چندین توقف کرد که امرای کمک تمام باو ملحق شوند محمد قلی خان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی از او پیدا نبود و بیگم باستماع آمدن منعم خان با عیان کابل کنکاش کرده قرار دادند که اهل کابل را از سپاهی و ایماق فراهم آورده و میرزا همراه گرفته متوجه پیش شویم که در لمغانات جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم از آنچه بهتر و اگر نه گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می آوریم و خود را بحمایت درگاه والا می سپاریم و اگر نه خان خانان بسیاستهای گوناگون انتقام برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان بده غلامان رسید خبر آمد که عبدی سرمست بجلال آمده در استحکام آنجاست تمر یکه و خواجه کلان و جمعی را بسر عبدی فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خان خانان متوجه محاصره جلال آباد شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمد حکیم و لشکر کابل رسید جبار بردی بیگ را که در زمره نامداران حضرت

فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری میگذرانید و درین سفر همراه شده بود
پیش میرزا رفت که شاید بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد
روبروست تیمور بکیه از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم اندکیست بفرمانید از اندکه شاید غنیم
از جانبی بدر رود کار دار اشود خان خانان بکوشش خود و استمداد حیدر محمد خان که هر دو عاشق
کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفتند درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول
بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید و قاقشالان و جمعی که در برانغار
بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی توپچی که کابلیان او را خطاب رومیخانی داده بودند
در گرداب خود تعبیه آتشبازی کرده بود تیر ازان بجبه حصاری رسید و از هم گذشت چون از کشته
شدن خواجه کلان دل باییے داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در کار
نماندند و نزدیک چهارباغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت مجازات و مکافات نادانستن
قدر جهان لنعمتی با دافراه و غرور نکوهیده ترین خصلت انسانیست شکست بر منعم خان افتاد و جمعی بجستی نمودند
بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعمخان بتاراج رفت بایزید بیک که یکی از معتمدان منعم خان
تقریر میکرد که مقداری لک تنکه از جنس و نقد همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج
مشغول شدند منعم خان هم گرفتار میشد منعمخان بال و پر ریخته بکرام آمد و چند روز در انجا
بوده صلاح کار خود بجهت آخر یاری تواجی باسیخی را با عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه
فرستاده التماس نمود که روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت مکه معظمه یابم که گرد تقصیرات
خود را دران ارض مقدس پاک ساخته شایسته آستانبوس گردم و چون از بیطالعی قدر عنایت
پادشاهی ندانستم دیدم آنچه دیدم و اگر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون درین میانه
راه یافته چندگاه در پنجاب قدری جاگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمینبوس
دریافت و چون عرضه داشت را روانه درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود از انجا بکنار رسید
و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حدود ولایت گکران آمده نفس راست کرد و روزی
چند در انجا توقف نمود سلطان آدم لوازم آدمیگری بجای آورد خان خانان در مقام حیرت
آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت سراسیمه روزگاری میگذراند حضرت شاهنشاهی چون

پرتو

پرتو اطلاع بر حقیقت احوال او تافت برخلاف عقلهای دوربین روزگار منشور عاطفت فرستاده
بنصایح گرامی و مراحم کرامت به او را از کلفت برآوردند و در جواب عرضه داشت او در باب جاگیر
پنجاب حکم مقدس نفاذ پیوست که از روی عواطف پادشاهی جاگیرهای سابق که کمتر از
جاگیر پنجاب نیست از سرکار حصار فیروزه و سرکار انباله و خیرآباد و دیپالپور و کلانور
و جلندر و اندری و غیر آن را نیز نداده ایم و اگر معامله یورش گکران درمیان نمیبود و در لاهور
هم هیچ مضایقه نمیرفت اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد منعم خان بعنایات پادشاهی
مستظهر شده متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم الهی و اواخر
نهصد و هفتاد قمری بشرف بساطبوس استسعاد یافت عاطفت شاهنشاهی او را ممنون بحر
مرحمت و معمور بر امتنان ساخت و از چهره حالش گرد خجالت و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای
پادشاهانه اختصاص بخشید منعم خان شناسای مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه
رفتن کابل از سویدای دل برآورد و یکدل و یکرو گشته کمر همت بخدمت والای شاهنشاهی
بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم خان را میخواست و او از ناشناسی دنیا سببها
دلنهاد نمیشد آخر پیرایه صلاح خود دریافته بسعادت نیازمندی معتکف عتبه اقبال شد و ستاره
کوکب بختش روزافزون گشت و بدرجات دولت عظمی ارتفاع نمود و از سوانح آنست که
خاطر عشرت پیرای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب متهره شد با جمعی از خاصان
بان صوب نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه شد از انجمله روزی هفت شیر شکار شد
آن شیر شکار پنج را بتیر و تفنگ و ناوک و خون برابر ساختند و یکی را آن سرمایه افتخار دلاوران
و دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت و دیگری را جمعی از امرا در ان دل
اتفاق نموده بدست آوردند درهمین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت
آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیر باز رست که در هندوستان رسم
شده که ازین طبقات که در معابد بجهت اقامت عبادات و تقربات می آیند حکام
آن سرزمین باندازه حالت و ثروت مبلغی مخصوص میگیرند و کرمی مینامند بفتح کاف و سکون را
شاهنشاه خرد پژوه از فراخ حوصلگی و دوربین دوراندیشی تمام آن نقود را که کرورها میرسید

بخشیدند و چنین اخذ اموال را ناستوده انگاشته بمنع آن یرلیغ مقدس بممالک محروسه اصدار نمودند
در زمان باستانی از نارسایی بعضی و حرص اندوزی طایفه بمجرد تقلید از دادپرستان خویش
بی‌جای نموده و بارها بر زبان اقدس گذشت که هر چند بطلان کردی مشخص کرد و چون برهمه رفتن بدان
جا مشخص نیست در هر جا آز او جا توجه بعتبه کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جان آفرین
مینماید چرا خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستوده خرد خرده داشت که هر آئینه آن نشان
نارضامندی ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از آن کار واپرداخت عزیمت آن شد که این بچه
گروه پیاده شتافته دریگر و خود را بدار الخلافه اگره رسانند این عشرت پرور اقبال با مخصوصان
قدم همت در راه نهاد یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیفخان و شجاعت خان و میر
علی اکبر و حکیم الملک و دستم خان و شمال خان و طبقه دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفتند
ازین ره نوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر همپایی
نتوانست کرد **فتح ولایت گگران و ایزدی عساکر اقبال** چون عالم عنصری سفلی منتظم به
صلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین بوالعجب کارانست که انتظام مهمات ملکی و مالی و پادشاهان
والاشکوه بنیت درست و اندیشه راست که نمونه عالم علویست منوط و مربوط می‌باشد هر اقبال
پناهی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جای نرفته در آبادانی دلها استحکام مبانی
و اهتمام بر رفاهیت خرد و بزرگ کارد و همواره از دولتمندی ذاتی بنقد رنجانش مطالبت
بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را بر آورده هر چند گرداینده روز
بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها
کشیده و باقسام نکبت و انواع بلیت گرفتار گشته سر در گنج عدم فرو برند و هر کرا شهرستان باطن
که نمونه ملک سماویست باندیشهای تباه هوا و هوس خراب باشد هر آئینه بخلاف آن نتیجه بخشد
چراغ دولت او چون شعله حس کم بقا و نهال اقبال او چون سایه درخت رو در زوال باشد
دانادل را در امثال این مقدمات خردافزای دولت بخش احتیاج تمثیل نیست لیکن چون مقصود
ازین محمدت نامه الهی رهنمونی عامه است بجهة ترتیب سرمه بینایی غبار را آورده چشمان
کوتاه بین که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم ازیشان پر باشد بجای دور زمان گذشته بنزد

واقعات

واقعات خدیو زمان خود را رقمزده کلک تمثیل میگردانند و مجملا آنکه درین سال مبارک
بظهور آمد موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته نظران گشت و تسخیر گکرانست که
میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اطلال و اغوار واقعست چه در زمان پیش سلاطین هند
با لشکر گران و استعداد فراوان رنجهای دراز صرف حصول این امنیت نموده اند بر خاطرها
بیشه اندراسته اند و نیات ایشان بصحت نه پیوسته بود مرادشان بر نیامد و این عقده باهتمامشان
گشوده نشد چنانچه ایمای بدین در پیش رفته است و اکنون که عالم بحسن نیت و صفای عمل حضرت
شاهنشاهی زیب و زینت یافته است از وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان نیازمند کامروای
صورت و معنی آمدند این کار بزرگ که از فرمان فرمایان هند پیش نرفته بود بوسیله اهتمام اقبال
شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و شرح
این عطیه کبری آنست که چون الوس گکر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزد آن معدن مروت
و فتوت چشم التفات بران نمی انداخت هر چند در آداب خدمت آنست که بزرگان دیار پیوسته
اگر در ملازمت نباشند گشته بسعادت زمین بوس استسعاد یابند سلطان آدم گکر که زمان
آن ملک که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بود اصلا لوازم خدمت بجا نمی آورد لیکن آنحضرت پاس
اندک خدمتی که در وقتی از آدم سلطان بظهور آمده بود داشته چندین تقصیرات ازین طوایف میکند
و ازان بارگاه اورنگ جهانبانی بفر ذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش نو یافت
کمال خان بمقتضای سبق خدمت و سابقه عبودیت این دودمان عالی که نقش ضمیر این
مردم بوده روی ضراعت بدرگاه معلی آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیله زمین
بوس والا مجد و تاسیس داده دوام اختصاص رکاب سعادت قرین نمود و پرتو عنایت
برو تافته جاگیرهای لایق یافت هنگامه محاربه خان زمان که با پسر عدلی روی
داد در سرکار لکهنو پرگنه هنسوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود نیز بموجب حکم معلی جمعیت شایسته
همراه برده شریک خدمت شده در آن جنگ مردانه‌ها ازو و کارنامهای بظهور آمد و چون حقیقت
حال از راست گفتاران درست کردار بعرض اقدس رسید موجب مزید توجه
عالی و باعث اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات فرمودند که کمال خان خدمت

خدمت خود را بجای آورد اکنون وقت عاطفت است بر مقصدی که داشته باشند کامیاب خواهد شد
در یوقت سعادت پرتو بسبیل واتفاق بساط قرب معروض داشت که حضرت شاهنشاهی در باره
من زیاده از حالت من بظهور آمده است اکنون از عواطف پادشاهی بمقتضای حب وطن امید واثق
بپدر خود دارم که قضیه ناکامی مراد درپیش آمد و در بند سلیم خان افتادم ملک موروثی مرا عم من آدم
متصرف شد و ازین غم هزاران عقده غم دارم و شرح این قضیه مجملی آنست که سلطان سارنگ با شیرخان
جنگهای مردانه کرد آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال خان بدست افتادند سارنگ
بقتل رسانیدند کمال خان را در قلعه گوالیار محبوس ساختند و باوجود چنین فترت ملک اینها را آدم
نتوانست آورد و حکومت الوس گکران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت و چون کار شیرخان
سپری شد و نوبت سلیمان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود و سودمند نیامد
واز غرایب آنکه نوبتی سلیمان زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد که هر زندانی که
راکه داک کرده و پر داروی تفنگ ساخته آتش دادند قوت آتش باروت زور آورد که خانه را از جا
کنده و باز ندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت کمال خان در آن میان بود
قادر بیکمال او را از آن آسیب محفوظ داشت و در گوشه خانه که او بود دودی از آن آتش
نرسید و چون سلیم خان برین حراست ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت و از آن
وقت سلطان آدم عم او باستیلای مطلق در ولایت خود یافت و از روزگار رنجها میکشد
تا درین ولا اورنگ آرایی حضرت شاهنشاهی خود را البته فتراک دولت ابد پیوند ساخت و عمری
که اخلاص بسته عرصه جانسپاری بود و چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس موطن قدیم
نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو صدور یافت که ولایت گکران آنچه سلطان سارنگ
در تصرف خود داشته و اکنون سلطان آدم دارد بدو بخش ساخته یک بخش باو مسلم دارند و
دیگری کمال خان متصرف گردد و باین منظور مناشیر سعادت بخان کلان میر محمد خان و مهدی
قاسم خان و قطب الدین محمد خان و شریف خان و خان محمد خان بهسودی و راجه کپور دیو وغیرهم
امرا که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان آدم درین حکم ایستد
افواج قاهره ازین جانب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرمانی در کنار آن بد دولت

نهضت

نهند تا عبرت جمیع صحرا پروردان وحشی سرشت گردد کمال خان بمیامن مشهای آمال از عتبه علیا بجانب
آمد امرای عظام بر طبق فرمان اقدس سلطان آدم گذارش حکم عالی نمودند آدم و پسرش لشکری
نام که حل عقد کار و بار پدر با او بود سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه
درمیان آوردند و راضی نشدند که این تسلط مستقر را اندکی فرود آیند و کمال خان نیز ملک موروثی
خود کامیاب گردد امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند مجددا
منشور عدالت مشحون بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبه اول رابطه
عبودیت گسسته انقیاد ننموده بود با وجود آن از آنجا که شمول عنایت پادشاهیست اگر نیمی
از ولایت را ببرادرزاده خود گذارد و نیمه دیگر را باو گذارند و اگر هم چنین بر نافرمانی ثابت قدم باشد
تادیب او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج
قاهره نهضت نموده بولایت گکران در آمد آدم هم چنان بر جهل ایستاده در مقام مدافعه
عساکر اقبال شد و در حوالی قصبه هیلان جنگ عظیم در پیوست و همین که جراءت و جلادت
در سرشت طبقه گکران مذکور است قتال و جدال دست داد اما از آنجا که همواره تایید ازلی قرین
موکب اولیای دولت ابد پیوندست شعشعه تیغ نصرت نیام زنگ زدای عرصه که ضلالت گشت
و آن وحشی نژادان سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و اقبال شاهنشاهی فتح که طراز فتوحات
عظیمه تواند بود روی داد سلطان آدم بدست زبردستان عساکر والا دستگیر شد و لشکری پسرش
گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چندگاه از خیل گمگشتگان بود در اندک فرصتی او را
نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان تسخیر
ننموده بود بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال
که بتازگی رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکران را بکمال خان داده او را در تمامی
آن ولایت باستقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند
کمال خان از آنجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود
بدولتی که در خیال او نمیگذشت کامیاب شد لشکری را بجایی که قدم بازپس
آمدن نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید نگاهداشت تا حیات طبیعی سپری

کرد که اگر حکم پادشاهی را که آینهٔ انوار ارادت سماویست گردن می‌نهادند این روز گرفتار نمیگشتند
و اگر بنصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کلی مبتلا نمیگشتند نافرجامی و عدم انقیاد حکم پادشاهی
کفران نعم الهیست اساس زندگانی خود و خانمان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین پسر
خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساطبوس شاهنشاهی استسعاد یافت المنة لله که بمیامن
اقبال روزافزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز چنانچه آثار افزونی دولت
و کشور ملکها معموری ولایتها و ایمنی راهها و ارزانی نرخها بظهور می‌آید طبقات طوایف
از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و علما و درویش و سایر اقسام انام از هفت اقلیم مشتاقی
نیاز بدرگاه عالمپناه سوده کام روای صورت و معنی میکردند از آنجمله درینولا از حدود
کاشغر سلالة الاصفیا خواجه معین الدین آمده بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر
خاوند محمودست و خواجه خاوند معین الدین آمده بوصول بساط اقدس مشرف
شد خواجه بسر اشتهار دارند و بسه واسطه هدایت مآب ناصر الدین خواجه عبید الله و خواجه
خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بزینت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود و در ایام
شباب بعد از استیفای علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و پای همت سیر عراق و خراسان
نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضهٔ علوم حکمیه در حوزهٔ درس علامة الزمانی مولانا جلال
الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت و در قرات ماوراء النهر بجانب ترکستان و مغلستان
رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طرفان بکاشغر
آمد و از آنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدار الخلافه آگره رسید و بتوقیر
و تعظیم پادشاهی صدر نشین محافل قدس گشت و در ایام تفرقهٔ هندوستان
بکابل آمده اقامت فرموده خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگر خواجه معین و
خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته مقرر و موقر بودند عبد الرشید
خان بن سلطان سعید ارادت خانهٔ سنگ پشت که بسنگ یشم مشهورست بخواجه تکلف
نموده بودند خواجه چون اعتبار ربیبهٔ خود را امیرزا شرف الدین حسین از اندازه برون
شنید و درین سال عزیمت حج را وسیلهٔ زیارت کعبهٔ آستان مقدس ساخته متوجه

مالک

ممالک هندوستان شد و میرزا شرف الدین حسین مذکور که از جملهٔ جاگیر بود باستقبال شتافت
و همراه پدر بدرگاه معلی متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافه آگره رسید بموجب اشارهٔ
والا اکثر امرا باستقبال خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس
بقصد پیشواز برآمدن و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساخته و بنوازشات تمام
بدار الخلافه آورده بودند و در منازل خرام فرمودند و بمکارم شاهنشاهی مراسم درویش
نوازی بتقدیم رسید و خواجه نفایس امتعهٔ خطا و کاشغر بنظر اقدس در آوردند و مدتی پدر و پسر
بشمول عواطف قرب کامران بودند و از سوانح عبرت افزا فرار نمودن میرزا شرف الدین حسین است
از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان آگهی و فرمانروایان دیده ور دل درویشان
و درویش زادها را بانواع تفقدات بدست آورده اند و این قسم سلوک را که هم بهوش
داروی مراد افگنست و هم نوشداری اهلیت گاه بملاحظهٔ انتساب آبای کرام این مردم گاه
بواسطهٔ عیار گرفتن جوهر حقیقت خود شان نسبت بطایفه ظاهر ساخته اند و اگر دیدهٔ انصاف
نظاره گی شود بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی که نسبت
این پدر و پسر بظهور آمده هر دو امر که منظور نظر دور بین بوده است و لهذا در اندک
فرصتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین حسین برداشتند
و حقیقت بحقیقتی و بی جوهری او بر عالمیان بظهور پیوست و چون ایزد جهان پرور میخواهد که ساحت دولت ابد
قرین را از تیره درونان بد نیت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت آرایش دهد نقشی که بهزار
تدبیر بنگاشته لوح وجود نشود خود بخود بآسانی صورت می بندد و اصحاب نفاق بپای کوشش خود
از عتبهٔ اقبال رفته در وادی ادبار میزنند از آنجمله حال خسران مآل میرزا شرف الدین حسین است
که از بادهٔ مرد افگن دنیا ثبات پای نورزیده از جای رفت و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا
در سرش افتاد و بتاریخ بیست و سیوم مهر ماه الهی بتوهم محض و اقتضای خبث باطن که طینتش
بدان مجبول بود از عتبهٔ قدسیه که ملاذ بزرگان هفت اقلیم است گریخته بجانب اجمیر
و ناگور که بجاگیر او مقرر بود شتافت بعضی تاریخ این سانحه را اشتر صغر یافته
بودند و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلی شد کمال تعجب و استبعاد

فرمودند و هرچند منشاء این توحش و رعب وا زدهای همنشینان او استکشاف نمودند
خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده برون نیامد مگر راهبر زبان حقیقت گزار گذشت که اراده
تربیت او پیش ازین داشتیم اما حوصله تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود از هم رفت
و عیار جوهر حقیقت او گرفته آمد آنگاه صلاح دید ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی جهان آرا آن یافت
که یکی از خاصان بساط اعتماد در اثر او تعیین فرمایند که مبادا اعوجاج زاده بدمستی جوهر
بهجوم خوش آمدگویان خانه برانداز فتنه در آن ملک برپا کند و غبار تفرقه در خاطر سکنه آن ولایت
گردد و چون پایه قدر مخلصان افزونی اعلام دولت بلند ساختن است و برانداختن سلسله
کافرنعمتان فتنه انگیز و پاس جمهور رعایا که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن بلکه آن سیه
درونان تیره رای را از شمع هدایت درست راه گذاشتن حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ
پسر ولی بیگ ذوالقدر را که در پیشگاه بساط قرب منزلی بود و به قابلیت مزاج ذاتی و اداب خدمتگاری
امتیاز داشت پایه اعتبار افزوده بمنصب خانی مفتخر ساختند و جاگیر میرزا شرف الدین حسین را
باو مکرمت فرموده گوش نصیحت نیوش او را بنصایح دولت آور در خاطر پر ساخته بجانب ناگور
که مقر و مفر میرزا بود وداع فرمودند و جمعی از مخلصان صفا کیش مثل اسماعیل قلی برادرش
محمد صادق خان و محمد علی توقبایی و میرک بهادر و چندی دیگر از بهادران جان سپار را کومک او مقرر
ساختند و حکم معلی شرف نفاذ یافت که سهو خطا لازم نشاء بشریت اگر میرزا از خواب غفلت
بیدار شده از کردارهای ناهنجار خود خجل گردیده باشد او را مستمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه
بدرگاه مقدس آورند و اگر داعیهای مدبرانه کافرنعمتانه باشد در خیال افتاده باشد سزای
او را در کنار او نهند تا بمعنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد حسین قلی خان اهل و عیال
خود را بقلعه حاجی پور فرستاده آماده این خدمت عالی شد و بآیینی شایسته متوجه ناگور گشت
چون لشکر موید باقبال رسیده آمد میرزا ادبار رسیده را وقت سرانجام فتنه که اندیشیده
بود بدست نیفتاد ناگزیر قلعه اجمیر را بترخان دیوانه که از معتبران او بود سپرده بجانب جالور
که در تصرف خود آورده بود در رفت انتهاض فرصت می جست جنود دولت بنواحی اجمیر
رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده به سرعت متوجه شوند ترخان دیوانه

عاقلانه

عاقلانه پیش آمده بعهد و قول داخل عسکر منصور شد و حسین قلی خان قلعه را بمردم معتمد
خود سپرده پیشتر روان شد شرف الدین حسین میرزا که دین و دنیی را پشت داده بود
رو برو ایستادن را بر خود قرار داده از ممالک محروسه برفت و ساحت آن ولایت از غبار او صاف
شد و قلعه میرته که از محکم‌ترین قلاع آنجاست و چون باستصواب میرزا انجا میه دیو بدست حسین قلی
خان افتاد و بموجب فرمان پادشاهی آن قلعه را بجگمال سپرد و چون خاطر اولیای دولت ابد پیوند
بکلی از کار شرف الدین حسین جمع شد همت در تسخیر قلعه جوده پور که مستحکم‌ترین قلاع آن مملکت
بستند پوشیده نماند که رای مالدیو از اعاظم راجهای هند بمرتبه جاه و افزونی نوکر و بسیار
ولایت ممتاز بود جای نشست او این قلعه بود و بعد از انتقال او از عنصر هستی چندر سین
پسر خرد جانشین او شده بود این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصره او پرداختند و رام رای
پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شد و از آنجا باستلام عتبه عالیه که بوسه گاه
سرافرازان آفاق است سربلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر را
همراه ساخته بکومک حسین قلی خان فرستادند تا بتایید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد
از سوانح آنست که پایه قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی و خلعت وزارت دیوان
کل ارتفاع یافت و تفصیلش آنکه چون بیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه
و رزانت و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسله ابد پیوند سلطنت انتظام تازه یافت و کلای
امور جهانبانی و نفاذ مهام جهانگشایی سامان و سرانجام یافت با وجود کمال دریافت فراخ دو
و جامعیت مراتب گوناگون آگهی عدم ملال در اشتغال بمهمات صوری و معنوی و نا احتیاجمندی بوزیر
و وکیل بجهت پرده گزینی و اختیار رسم نشینان که سرمایه چشم عوام است و بجهت دوربینی و مزید
احتیاط رای جهانگشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان بوجود فردی اخلاص نهاد
خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا ذات مقدس بحسب آن در نقاب بی توجهی که بهمین طرز عیار جهانست
بوده مهمات ملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی بر سیاق حق و سیاق صواب فیض یابد و ساحت
ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رقمش طراوت پذیرفته و
توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل این سال الهی برای این کار

بزرگ خواجه مظفر علی تربتی را برگزیده زنگ زدای جوهر استعداد او شدند خواجه بر جمیع این خدمت
سربلندی یافت و خدمتگاری دیوان بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز پیرایهٔ
والا گشت و او شکر این نعمت جلیل را درخور استعداد خود آمده گشته در لوازم درایت و کفایت
کارپردازیهای نمایان بظهور آورد و در تزویج معمورآباد خزانه که راس المال سلطنت است و
ترفیه احوال رعیت و انتظام سپاهی چنانچه بمکنون ضمیر قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید
و از نیکو خدمتی علم وزارت او برابر امارت کشید و بوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد خواجه
ملازم پر امتحان بود در هنگام تفرقه او در دولتش او زمیب خواجه مقید ساخته پایه سریر اعلی فرستادند
هرچند کوته بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلایل و براهین اهتمام داشتند اما آنحضرت که جوهر
شناس نقود انسانی اند در خواجه استعداد کاری یافته جانبخشی فرمودند و چندگاه عملداری
پرگنه پرسرور با او مفوض شد و از حسن کفایت بمرتبه دیوان بیوتات رسید و از انجا
باین رتبه عالی استسعاد یافت بنازم جوهرشناسی قدردانی را که از خاکستان لعل و
یاقوت بیرون می آرد و آنرا پیرایه بخت و دولت میسازد **آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر**
بفتنه انگیزی نمودن و آواره صحرای ادبار شدن چون ایزد جهان آرا میخواهد
که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمان را خاطرنشان خرد و بزرگ گرداند و پایهٔ
اعتلای اعلام دولت روزافزون او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هم نشان ظاهر انجام
دلپذیر یابد و هم گمراهان بادیه ضلالت اهتدا بشاهراه سعادت یابند لاجرم بیشتر ازان بد
خواهان این دولت را بکوشش نیستی و نشیب زبونی درآورد و چون افسر آرای سلطنت را
معدن مروت و مردمی گردانیده از استلذاذ عفو جرایم خوشوقت دارد ناگزیر بمقتضای
قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد را باهتمام خودشان در گرداب هلاکت و موج خیز شقاوت
اندازد و مصداق این سه بدیع که جز دانا بآن پی نبرد حال خسران مآل شاه ابوالمعالی است
که نه مرتبه خود می شناخت و نه قدر عفو پادشاهی میدانست نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله
دان در وقایع سابق گذارش یافت که این بدبخت تیره رای مکررا مصدر اعمال ناشایسته شده و بمحض
مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت و بجهت اصلاح حال او

وارهش

وارهش خلایق او را بمکه معظمه فرستادند درینولا ازانجا که شقی بنیه بایستی حسنات تحصیل کردی
شراره شرارت در خرمن اعمال اندوخته و مورد سیئات گشته بازبانه بینشهای نادرست بممالک محروسه
که بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیزی در اطراف
دیگر اقامت توقف ناکرده بسمت اگره دهلی روانه گشت و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین
را که او باریافته دین و دولت بود دریافته در فنای خود تیزتر شده در تخیل باطل سری و سر
کشی بشته اهتمام نموده شرف الدین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته تا سعید کس خوب
خود را همراه ساخت مثل بهادر علی بلوچ و میر علی کولابی که رفته در میان ولایت سواری و شوبی انداخته
فتنه برپا کنند قرار داد که اگر درهمین جا بهم پیش رفت من هم خود را میرسانم و اگر اینکار
از پیش نرود خود را بکابل رسانده والحذر و دراماء من خویش دانسته فرصت جوی شود شاه ابوالمعالی
ببطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شده که عیال حسین قلی خان و
سایر امرا آنجا بودند چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دستبرد نیافت چه احمد بیگ و اسکندر
بیگ خویشان حسین قلیخان بموجب رخصت درگاه معلی از عقب آنجا رسیده بودند و این جوان
پریشان دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نارنول تافت
و دران هنگام نارنول از تغییر خالصه شریفه بشجاعت خان مقرر شده بود و قویم خان
پسر او حکومت آنجا داشت و میرکیسو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانه با دستاویزی
که آنجا بود برداشته بدرگاه معلی آید و بواسطه اختلاف کاشتکاران معمول و معزول لوازم
احتیاط ازدست داده بغفلت میگذرانید تا آنکه صبحی که ظالمان مهمات آنجا در خواب غفلت
بودند آن کافر نعمت با چندی از اوباشان رسیده آمد قویم را همت یاوری نکرد و غار گریختن
برخود بستند و میرکیسوی توفیق جان نثاری نیافته گرفتار شد جزوی از نقود دیوانی
مدبران قلاب افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این بدمست آگاه شد صادق خان
و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا آن شقی با غزو نق او گذر حاجی پور رسد
فرستادها باهتمام خود را چون بجد و حاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت برگشته
بجانب نارنول شتافته است بانصوب متوجه شدند احمد بیگ و اسکندر بیگ جیره فوج منصور

شنیده خود را بعسکر اقبال رسانیدند چون بدروازه کروهی نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی که او را بزبان عامه شاه لوندان میگفتند از جاگیر خود برآمده بدیدن برادر رفته بود شنید این طور حسیدی در رقبه اولیای دولت در آمد شاه ابوالمعالی رسیدن بهادران نصرت قرین شنیده از نارنول فرار نموده دلاوران با صولت کوه صلابت تیز تر راندند چون بمقام دهه سور رسیدند دو شتر بار زر رسید که از عقب آن سیه بخت می بردند بدست مردم اسمعیل قلی خان و احمد بیک افتاد و میان قلیچیان زر دوست بر سر آن نزاع شد و بآن کشید که میان صاحبان ایشان گفت و گو بمیان آمد چون روز راه بسیار رفته بودند در قصبهٔ دهه سور فرود آمدند و احمد بیک و اسکندر بیک بواسطهٔ غبار خاطری که طاری شده بود بیشتر رفته منزل گرفتند وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن صادقخان و اسمعیلقلیخان همراهی ایشان مقید نشده ایلغار کردند بعضی از بدبختان و جمعی و جمعی از ماوراء النهریان عار تحقیقی و ننگ بیوفایی را از تیره رایی برگزیده اندیشهٔ غدری بخود راه دادند و مردانه قلی نام حرام نمکی جبلت شده تعجیل پیش رفت و خود را بابوالمعالی رسانید کیفیت حال را خاطرنشان کرد ابوالمعالی در میان درخت زاری توقف نموده اشخاص مرحمت بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت گزین از کمینگاه برآمده تاخت و آن نفاق منشهای بیوفا بموجب قرارداد خود بهم متفق شده بر روی صاحب خود شمشیر کشیده و احمد بیک و اسکندر بیک داد مردانگی داده جمعی کثیر را از نمک حرامان بداندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت والسین شهادت کشیده نیکنام ازل و ابد شدند و شاه ابوالمعالی از آنجا قهقره رو بگریز نهادند چون بپرگنه جهجنون رسید شقدار آنجا دروازه قلعه را بسته بمجادله برآمده و فدای راه نمک شناسی شد ابوالمعالی از انجا بحصار فیروزه آمد و بایزید بیک ملازم منعم خان در حراست آن قلعه اهتمام مستحسن بجای آورد و آن سگ دیوانه از انجا هم خایب خاسر شده بی راهه بکابل رویه روان شد درین اثنا موکب اعلیحضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرای متوره که در یازده شانزده کروهی دار الخلافه آگره است نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی و کجروی بدکرداری او بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدت منش شاه بداغخان و تاتارخان درویشی خان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را بدست نیاوردند پای از تکاپوی باز ندارند

ابی کر

تا غبار

تا غبار فتنه یکبارگی نشیند و عالمیان بآسایش گرایند نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر و رسیدن خار چشم زخم بگلبرگ عنصری شاهنشاهی و بسهم قران سعادت گذرانیدن و قرین حمایت ایزد بودن چون در جمیع اطوار آرامش عالم و آسایش عالمیان پیش دید ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است و خلاصه نیت در معاملات عرفیه مثل شکار و غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق پی بدخایل اصحاب غرض و شوایب ارباب کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بر لوازم دلخواه صورت بندد درین ولا که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بیست و هشتم دیماه الهی موافق شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی موکب گیتی گشای بجانب دار الملک دهلی نهضت فرموده روز ماراسفندارمذ بیست و سیوم دیماه مذکور موافق بیست و پنجم شهر مذکور آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و ابوالمعالی از راه سطوت شاهنشاهی و علو اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار فتنه انگیزی نتوانست داد و بار ادبار بکابل کشید و فتنه که بر هم چشم بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام دولت روز افزون دست بدامان فلک زدند چون روزگار کج چشم در رواج باطل و رونق ناحق شناسان کمین جوی فرصت طلبیست پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خدا شناس را از آن پیش بین چشم زخمی رسد و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق براعم ایشان اهتمام فرماید سنت الهی بران رفته که هرگاه خواهند که یکی را دولتهای بی منتها اختصاص دهند و دولتهای بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشند نخستین او را مورد اندوهی و مظهر دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید و آن غم سپند جمال آرای او باشد و اظلال این معانی آنکه حضرت شاهنشاهی در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده مسرت پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمنماه الهی موافق چهارشنبه بیست هشتم جمادی الاولی بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیای قدس سره توجه فرموده بودند از انجا مراجعت نموده روی بمخیم اقبال داشتند چون بچهارسوی شهر آن شهسوار دولت رسید یکی از خونگرفتهای کافر نعمت نزدیک مدرسه ماهم انکه ایستاده بود چون ازان بدخواه بداندیش بیشتر توجه نموده بر غدر

نهم

ارکان فتنه پرکش کرده بجانب آن قبله عالم که پشت و پناه دولت و اقبالست انداخت چنانچه
برکتف راست آنحضرت رسیده و قریب یکپ وجب نشست و غریو از نهاد زمین و زمان برخاست کان
سیاران بر سر آن خطا بین کج نظر ریختند و میخواستند که تشخیص حال او نموده آن بیدولت را بجا
فانشنند اشارت عالی نفاذ پیوست که او را دواز دهسم گذرانند که مبادا جمعی از خانواده
اخلاص را درین کار متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره ساختند هر چند
خاطر ارباب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهر بین شرحه شرحه شد در چاره سازی اضطراب داشتند
اما آن پادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده تسلی خواطر اخلاص نهادان میفرمایید
و مقربان رکاب جاه و جلال را بشارت سلامتی تیر را بر آوردند و از زبان اشرف شنیده ام
که میفرمودند نخست چنان متخیل شد که کسی از بامی نادانسته شخصی ریزه سنگی انداخته باشد
و با وجود چنین زخم کمال ثبات ورزیده بدستور سابق بر سمند گران رکاب سواره بدولتخانه
توجه فرمودند و چون حراست ایزدی و دعای مقبولان الهی حافظ و حارس بود زخم کارگر
نیامد و جراحت قوی نیفتاد و حاذقان عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی
الخصوص خضر خواجه خان و حکیم عین الملک هم اتفاق نموده آن جراحت تازه را بخنگ بند قرار دادند
و هر روز فتیله تازه می نهادند تا آنکه در یک هفته روی باندمال و التیام و صحت کامل بعضو قدسی رو داد
نمود و از غرایب امور یک پادشاهیت و آن ماده سگی بود مهو نام و درین بر آمدن از دولتخانه
اگره در محل مقدس می بود و از تاریخ این سنوح این قضیه تا مدتی آثار ملال و وحشت از و بظهور
می آمد و هنوز از این قضیه خبر نرسیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن
باز داشته بود و مظنه چنین حقیقت و واقف گشته آری هر کرا نظر بر جمال جهان آرای این
برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور از دریچه غیب علی الخصوص از سگ که بتحقیق
وفا مشهور آفاقست چه دور باشد اگرچه حضرت شاهنشاهی بمقتضای دور بینی در پرده پوشی
رخصت آن ندادند که تشخیص حال آن تیره کار نموده آید اما این قدر مشخص شده که این بیباک
آهنین دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بوده قتلق فولاد نام داشت و آن بدک
بحرام او را از جانور باندیشه تباه همراه شاه ابوالمعالی ساخته بود و چون او را از هندوستان

زار

زار نموده روانه کابل رو به میشد این بیسعادت را باین کار فرستاده برای هلاک خود ناوک فتنه
برکمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد غافل از یمنی که هر کرا ایزد بنده نوازد
اندیشه تباه بیدولت نژاد در سرادق حیات او چه مجال گذار باشد بلکه اگر از بد اندیشی بخاطر شان
راه یابد وبال و نکال آن هم باین نشاه بانها رسد و چگونه نرسد که اثری از ناموس و عرض
گذارد و نه قدری از جان و مال و خان و مان از وحشت ده چنانچه دیده وران انصافمند که روزنامچه سلطنت
بی گزند این خدیو مقدس مستبصرانه مطالعه کرده اند حال تیره لغان این دولت خداداد را نیکو [illegible]
که چگونه هموار گونه بلا گشته بمغاک هلاک فرو رفته اند اگر یک یک بشمارم دران باب کتابی علیحده
باید پرداخت اگرچه درین شگرفنامه در هر جا ایمایی بمآل این کور باطنان و مکافات اعمال ایشان
رفته چون صحت کامل وارد مزاج اقدس شد یازدهم بهمنماه الهی موافق جمعه ششم جمادی
الاخری موکب عالی بدار الخلافه آگره نهضت فرمود و باهستگی منازل قطع میشد با آنکه جراحت اندمال
یافته التیام تمام حاصل شده بود بملاحظه آنکه هنوز قدری روی زخم تازه بود و تاب حرکت
سواری اسپ نداشت بشتری در سکاسن کشتی برنشسته آرام گرفته طی مراحل میفرمودند و چون
ظل چتر نور پرور بر ساحت حدود دار الخلافه آگره نشاط افزای شد عالمیان بفر قدوم سعادت
پیوند شاهنشاهی تازگی جان تازه یافته بفر قدم اخلاص شتافتند و بدولت استقبال فایز
شده نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات معدلت سمات شکر مواهب الهی بتقدیم رسانیدند
و آنحضرت در بیستم بهمنماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری بدولتخانه مقدس نزول
سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده و در مبانی سلطنت و رعیت پروری قوانین رفیعه
نهاده جهان آرای بودند و مستعدان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از مکمن
قوت بمواد فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای میگشتند و سیه روزگاران بدرای
خود یافته بکتم فنای شتافتند و جهان از خس و خاشاک بی اعتدالان پاک شده اعتدال
طبیعت بهار یافته بود آغاز سال هشتم الهی از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال
آذار ازدوادل در قرب این هنگام که از هنگام ورود موکب اقبال شاهنشاهی بمستقر خلافت گلستان
روزگار بتازگی برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس بمرکز اعتدال آمده

در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بشارت طرازی در آمده تهنیت صحت عنصر مقدس رسانیدند و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شب شنبه بیست و هشتم رجب نهصد و هفتاد و یکم نیر عالمتاب به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت تحویل نمود و طبیعت عالم بطراوت تازه گرائید **بیت** دوران بهار زنگ غم بود داد ◦ گلدسته بدست آرزو داد ◦ گل کرد بهار عشوه سازان ◦ جوشید دماغ عشق بازان ◦ سیراب هوا چو مغز دانا ◦ دوران چو مزاج دل توانا ◦ زانگونه در ابر در چکانی ◦ کز مغز خرد چکید معانی ◦ و از جلایل بخششهای والای حضرت که در عنفوان این سال دولت افزا بظهور آمد بخشیدن جزیه است در وسعت آباد هندوستان اندازه مقدار این مبلغ که تواند گرفت چون نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در امضای این حکم که سرمایه انتظام عالمیان تواند بود توجه فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور چندین منافع و گفت و گوی بسیاری از نافهمان معامله فهم این فرمان معلی تمشیت یافت و ازین عطیه کبری هزاران مهم را کمند بر گردنکشان روزگار سر انجام پذیرفت در زمان پیش که سلاطین سلسله صورت تجویز این نموده بودند بواسطه آن بود که از مفاسدات صیمی دل در اهانت و قتل گروه مخالف ملت بودند برای انتظام ظاهری و برآمد حاجت خویش معاوضه آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کام روائی مقصود خویش کردند تا منفعتی نیز حاصل شده امروز که از میامن فطرت خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان آنانکه در کیش دیگرند چون یکجهتان یک دین از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را اساس آن بمحض تقلید است و اراده شد و عقیدت در آنها نقد بدان کرده سابق که عداوت جانی در میان بود قیاس نموده در قتل و اهانت این طایفه کوشیده آید و نیز باعث عمده بر افزاین وجه در زمان پیش فرط احتیاج سلطان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بود تا بدین روش دستی در معاش پدید آمده امروز که هزاران گنج در خزینه انتظام بخش جهان پدید است و هر یک از بندگان عتبه اقبال را غنای و سیری عظیم حاصل چگونه منصف دانای ممیز دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید و از جلایل وقایع سنه اولی فتنه ابو المعالی است شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرای آنست که چون ابو المعالی به نیت شاه کابل رفت و عسکر

منصور

منصور که تعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این بی از حوالی سند عرضه داشتی متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بماه جوچک بیگم والده میرزا حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران احوال خود را ضمیمه آن ساخته بو نیضه باین بیت معنون گردانید **بیت**

ما بدین در نه پی عزت و جاه آمده‌ایم ◦ از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم ◦ و ماه جوچک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای این عریضه در وادی اوهام اعتقادی خود دلکش نمود جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بیدولت خیانت در مشورت نموده خاطرنشان بیگم کردند که شاه ابو المعالی از سادات کرام ترمذست و فرمانروایان مغولستان و سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند کرده‌اند لایق دولت آنست که چون او پناه بدین دودمان عالی آورده است التجای او را استحکام تمام بخشید و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند بنحوی که در نظرها گرانقدر شود و صبیه خود که همشیره میرزا حکیم است باو نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد و کارها را بروی تدبیر خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغه تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل ساده بیگم از سخنان فریبنده این مردم برین اندیشه نادرست مایل گشت و مکاتبات ملایمت ترجمان در جواب شاه ابو المعالی نوشته باعزاز و احترام تمام به کابل آوردند بی آنکه حقیقت حال بدرگاه حضرت شاهنشاهی عرضه داشت نماید از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلاله دودمان دین و دولت را بآن بدگهر جوی بد اندیش پیوند کردند و نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت ناعاقبت نگر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست ابو المعالی که همواره آثار کوته خردی و سبک حوصلگی و سایر خصایل ناستوده از فحوای احوال او ظاهر بود چون در آن خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پی حوصله خود نگنجید و از اصحاب اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث افزود و از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلا حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایه بیگم پند پذیر نمیشد و راه حق شناسی و حقیقت ورزی او را بظهور رسید و بعضی مفسدان تیره رای مثل شوکن بیگ و قراجه خان و شاه دمان

کسانیکه از بیگم رنجشی داشتند درینولا با ابوالمعالی پیوستند و چنان وانمودند که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه ولی اتکه ترا ضایع خواهند کرد صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش دستی کنی و میرزا محمد حکیم را که هنوز خرد سالست موافق اراده خود نشو و نما دهی نهادی پیش دستی کنی و میرزا محمد حکیم را اگر هنوز آن نکوهیده سرشت ناعاقبت اندیش گوش سخنان بدآموز داشته باینچنین کاری اقدام نموده کلید عقلی که نداشت در تیه جهالت گم کرد و خرمن حقوق را بباد عقوق داد و جفانهای را تازه بیگم را بیست یازدهم ذیقعده خون که بدترین انواع عقوق است در کمین نشست الحاصل آن سیه دولت شوم کون وقایع نزاده لعبت خیمه ماوراءالنهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد ابوالمعالی از راهی و آن دو سیادت از راهی دیگر بدرون خانه درآمدند جماعه از عورات در آن خانه بودند بغلطی یا تو بی را خون ناحق ریختند و چون ظاهر شد که خطا کرده اند و بیگم نموده اند باز از پی تفحص بیگم بر حقیقت کار آگاهی یافته در خانه بر روی ظالمان بستند ابوالمعالی باتفاق این دو سیادت در را شکست و باندرون درآمده بیگم را بشهادت رسانیده و باین تیره رای رایت ظلمت ظلم برافراشت و این سانحه عبرت بخش در اواسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خونریزی بیگم متفحص میرزا حکیم شتافت و او را از میان خردسالان آورده در دیوانخانه بپهلوی خود جا داده و مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند و دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدر درین دودمان عالی از امرای بزرگ بود و او درینولا بر در خانه میرزا منصب وکالت یافته کارگزار ملکی بود و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانیدند و برادرش محمد قاسم را مقید کرد محمد سید اسیری و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن ابوالمعالی کردند عهدی بستند از میان آنجماعه خبر بابوالمعالی رسید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده قتال شد و آن غیرتمندان از روی قدرت و استیلا از راه در است بقلعه در آمدند و از جانب ابوالمعالی پیش رفت و در میان نقش جنگ

نشست

و نشست و کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیدند و جماعه ابوالمعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب پرده ظلمت را بین الفریقین فرو داشته هر کدام بجانبی متفرق ساخت قاقشالان بغوربند شتافتند و میان آن طرفین میدان بسپردند حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند و محمد قاسم که در بند بود نجات یافته راه بدخشان گرفت و حادثه کابل و فتنه انگیزی آن سیه دولت بمیرزا سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود سالی از واقعه والده خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولت خواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جویی انتقام شده و استدعای آمدن او کرد و میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره کره طمع آن بر باد میزد و از روی حکومت آنجا بی سیر اوهام و خیالات دور پیش دیده همت خود ساخت و لشکر و حشر بدخشان جمع کرده باتفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد ابوالمعالی خبر میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر و احشام کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از بیخردی بخود متفق الکلمه گشته و دست آویز خود دانسته بنیه پیش رفتن نموده پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر گذشته تا آب غوربند رفته و سر پل را گرفته بر ساحت انتظار نشست از انطرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلوریز بر سر پل رسیده و فریقین مقابل یکدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراستند در خلال این حال فوجی از جماعه که بیان از جانب میمنه سپاه گرد ابوالمعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت و بعد از درآویختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان با بوالمعالی رسید او میرزا حکیم را در غول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده خود بکومک هزیمتیان رفت در چنین حالی مردم میرزا حکیم وقت را غنیمت دانسته جلو اسب میرزا گرفته بآب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراکنده شده هر کدام روی بجانبی نهاد ابوالمعالی چون باز آمد و بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطرار دل از معامله جنگ بر کنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشیان بپای مردی همت تعاقب او نموده در حوالی موضع چاریکاران بآن مدبر بی باک پیوستند و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا

سلیمان با استبشار تمام با حکیم میرزا بکابل در آمد و بعد از دو روز آن بی اعتدال را مقید و مشکش پیش میرزا فرستاد میرزا فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس را بروز آدینه غره خرداد ماه الهی موافق عید رمضان که میمنه مکافات از خلق بر کشیده قصاص نمودند **بیت** بچشم خویش دیدم در گذرگاه ۵ که زد مرغی بجان موری که راه ۵ هنوز از صید منقارش نپرداخت ۵ که مرغ دیگر آمد کار او ساخت ۵ چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ۵ که واجب شد طبیعت را مکافات ۵ در هنگام حلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور آمد و عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری و نگونساری چند روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بغیر از ظهور جوهر بی جوهری امری دیگر در آن مترتب نگشت و قالب ناپاک در اشتغال نعش بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند الله که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بپای سعی و اهتمام خود بمهالک شتافت هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را باین دولت و هواخواهان نسبت فنا بود گرداند اگر از چنگال اولیای دولت بدر رود منتقمان اقبال مخالفانرا بروزگار رند تا بجهة عبرت هوشمندان دمار از روزگار او بر آرند بعد از آن میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد و صبیه خود را که طلبیده بعقد ازدواج میرزا حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرد و امید علی را که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا محمد حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود ببدخشان مراجعت نموده حرم بیگم چه بود که میرزا حکیم را همراه ببدخشان برد و کابل را ببدخشیان سپارد میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که غایة الوقت صورت یکتائی ندارد و بمرور ایام صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر کرد و جاهای حیدر را بانها داده و یک حصه بمیرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را توطئه گرفتن کابل دانست **فتح ولایت گدهه کتنکه بتیغ همت خواجه عبد المجید آصفخان** خواجه عبد المجید آصفخان اگرچه تاجیک بود و از ارباب قلم اما باقتضای این دولت ابد قرین کارها ازو بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادند ای هوشمند آنها که تصحیح ذات نسبه نمایند بکار عامه آیند خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند و بمقتضای اعمال شایسته نیک ذات می گویند

و بالجمله آصفخان از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابد قرین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گدهه بیک جولان او و اهتمام میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فتح هندوستان ملکیست که او را گونداره گویند یعنی جای آبادان شدن قوم گونده و ان گروهی بیشمارند بیشتری در صحرا بسر برند و جا بجا توطن گزیده در مآکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند و آن قومیت فروتر از هنود آنجماعه را از بول بشمرند و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت متصلست بر تن پور که داخل ولایت جهارکند ست و مغرب آن اتصال دارد برایسین که از مضافات صوبه مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت پنه ست و جنوب آن دیار دکنست عرض آن هشتاد کروه باشد و این ملک را اکثر گدهه کتنکه گویند مملکتیست وسیع مشتمل بر حصون و قلاع منیع محتوی بر بلاد و قصبات معمور چنانچه ناصحان صحیح القول روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گدهه آبادان بوده از آنجمله گدهه شهر کلانست و کتنکه نام موضعی بوده آن ملک باین دو اسم مشهور گشته و دار الحکومت آن بلاد قلعه چوراگده است و والی آن ولایت در زمان باستان یکی نمی بود بلکه چندین راجها در ایام انجا بسر میبردند امروز که آن ملک بواسطه حوادث روزگار آن نظام و نسق نمانده چندین راجه اند مثل راجه گده و راجه گرد لا و راجه هریا و راجه سلوانی و راجه دانکی و راجه کهتولا و راجه کمده و راجه منذلا و راجه دیوهار و راجه لانجی و بیشتری در آن ملک پیاده جنگی باشد سوار کمتر دارد از اول ظهور اسلام که فرمانروایان والا شکوه تسخیر هندوستان کرده با وجود استعداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ یکی از این تخت نشینان بر کرد شرفات آن قلاع متین و حصون رصین نتوانست پرید و نعال سمند خیال این جهانگشایان در فضای تسخیر آن ممالک نواخت زمین سای شد درین ولا که آصفخان جاگیردار سرکار گدهه گشت و فتح ولایت پنه نمود ایالت آن ملک بدرگاوتی نام زنی که مشهور زنان بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایه بلند داشت و بوسیله این صفات گزیده تمام آن ملک یک قلمه ساخته از مردم با وقوف که آنجا بوده اند شنیده ام که بیست و سه هزار موضع آبادان در تصرف او بود از آنجمله شقدار نشین او دوازده هزار موضع بود و تتمه ایل و مطیع بودند کلانتران الوس غاشیه داری او میکردند او دختر راجه سالباهن راجه مهوبه از قوم چندیل

و راجه مذکور او را بپسر آمن داس دلپت نام نسبت کرده هر چند او از قوم اصیل نبود ولیکن دولت صوری
داشت و راجه سالباهن روز بد پیش آمده بود ناگزیر این نسبت تحقق گرفت این امن داس از سلطان
بهادر گجراتی چون در فتح رای سین معاونت شایسته بجای آورده مرتبه اش افزوده خطاب
سنگرام شاهی امتیاز بخشیده بود و او پسر ارجن داس و او پسر سکن داس و او پسر کورکداس و او پسر کهرجی است
اگرچه از قدیم بزرگی در خانه حاکم گرهه بود ولیکن چندان اعتباری نبود این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان
دیگران ملک پیشکش گویان چیزی میگرفت و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمده
پسر او سکن داس تدبیرات پدر را بکار برده رتبه خود افزوده پانصد سوار و شصت هزار پیاده
او را جمع شده و از قوم راجپوت بسیاری از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کارگزار
دانشور بهم رسید یکی از ذات کهرجی ارسکان بیم پور دوم از ذات پرهار و بفروغ عقل شان
ریاست عظیم آن ملک یافت و بعد از و حکومت آنجا بپسر او ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از و
بامن داس مذکور کلان ابنا قرار گرفت این امن داس بد ذات بدکردار حیله انگیز بود
همواره خلاف رضای پدر رفتی و برای خود خسران ابدی سرانجام دادی پدر بمقتضای حسن عطوفت
او را چندگاه محبوس داشت و باز بعهد و پیمان برآورد و آن بیسعادت باز بر عادت
خود در فتنه کارهای ناشایسته پیش گرفت و گریخته برسنگدیو پدر رامچند راجه بته رفت و راجه او را
پسر خواند و برسنگدیو بملازمت سلطان سکندر لودی می آمد و او را پیش پدبهان بد راجه را انجمن
که خرد سال بود گذاشته متوجه شد و از آنجا رشد ظاهری بهم رسانده پدر را و ارجن داس خان
ازین بیدولت ناخشنود بود و ولیعهدی خود را به پسر میانی خود جوگی داس مقرر ساخت و او نسبت برادر
کلان را منظور داشته قبول ایمعنی نمیکرد که با وجود برادر کلان این مهم بنام من شایسته سعادت نیست
امن داس بیدولت تیره رای از شنیدن آنکه پدر پسر میانی اعتبار میدهد الغار کرده بدزدی
در خانه ها در خود آمده پنهان شد و باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با او نسبت داشت شبی
جسته قصد پدر کرد و مردم هجوم کرده او را مقید ساختند و کس پیش آن پسر میانی فرستادند
او قبول ایمعنی نکرد که قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من نمی آید و چون او خسران
ابدی برای خود سرانجام داد درد او راجه نیز هر چند مبالغه کردند سودمند نیامد و تجرد گزیده

داد

راه صحرا گرفت و آن دو مصاحب حقیقت اندیش بر جاده وفا ثابت بوده اختیار [illegible]
نکردند بلکه حقیقت حال را به راجه برسنگدیو نوشته تحریص گرفتن این ملک کردند و راجه از سلطان
سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام بآن ملک رفت و امن داس در شعاب جبال متحصن شد اگرچه تاب مقاومت
راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از دلشکستگی و خبط دماغ قصد پدر کردم اکنون بعد ازین دیگر
دیگر چون بکار برنامم چون راجه آن ملک را تسخیر نموده بکسان خود گذاشته مراجعت نمود امن
داس مذکور در اثنای راه بامعدودی آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه او را
بخشش نموده همان ملک را باو سپرد و او همیشه گریستی و از کار خود بر خود نفرین کردی و معلوم
نیست که این معنی از ابله طرازی او بود یا فی الواقع بربدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی
ظاهر میساخت چون بنشینی خانه شتافت نوبت حکومت به دلپت پسر او رسید هفت سال سر
کرده جهان آباد رو کرد چنان مسموع شد که سنگرام را پسر نمیشد از گوبنداس کچواهه که از ملازمان او بود
خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل درون حرم من بکند اگر دختر شود از آن تو
و اگر پسر شود آنرا بنام خود منسوب گردانم و کسی برین سر اطلاع نیابد گوبنداس مذکور
فرمان پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه بپسری خود برداشت نام او را دلپت نهاد
رانی درگاوتی را باین دلپت نسبت نهاده و چون دلپت را عمر سپری شد پسر او بیرنراین پنج
ساله بود رانی درگاوتی باتفاق ادهار کایت و مان برهمن اسم راجگی بر پسر بسته معنی بزرگی
را خود متکفل شد و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نگذاشت و بعقل و اندیش کارهای
غریب کرد و بارها با باز بهادر و میانها او را محاربات عظیم دست داد و همه جا غالب آمده تا بیست هزار سوار خوب
در جنگها همراه داشتی و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود و خزاین راجهای آن ملک بدست او افتاده
تیر و بندوق خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکاری را ببندوق زدی و عادت
او بود که هر گاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا او را ببندوق نزدی در بزم و رزم از
درهندوستان داستان و داستانها است لیکن عیبی بزرگ داشت که از هجوم خوش آمدگویان بکام دل
صوری مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبه شاهنشاهی بجا نیاوردی چون آصف خان ملک
بهته را فتح کرد درگاوتی مذکور بر لشکر و شجاعت و عقل خود مغرور بوده اینچنین

همسایه اندیشه‌مند بود آصفخان در ایام قرب جوار ابواب ملایمت و موانست مفتوح داشته
حریفان جاسوس نهاده تا جوان هوشمند بولایت او میفرستاد و استکشاف داخل و خارج
آنرا بواقعی مینمود و چون حقیقت وفور جمعیت از خزاین و دفاین این عورت اطلاع یافت هوای
کدخدایی آن مملکت در خیالش افتاد و میل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش جنبید در ابتدای
حال بلهو و لعب پیش آمد دست تخطی از ملک و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات
سرحد مینمود تا درین سال الحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیاده فراوان بعزم تسخیر گرهه کمر عزیمت
چست کرد و محب علیخان و محمد مرادخان و وزیرخان و قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمعی
کثیر از جاگیرداران آنحدود بامر عالی همراه او شدند و رانی مست باده غفلت بوده بکام فراخی
سپر بود تا ناگهان خبر رسید و از شهرهای معتبر ولایت او دست سنگ تفرقه در هنگامه غرور او افتاد
و لشکر او بجهت گردآوری و بامنی رسانده عیال خود متفرق شده و زیاده از پانصد کس پیش
او نماند مجرد استماع این واقعه رانی از جرأتی که داشت متوجه عساکر منصوره شد و از راه
تهور که بیشتری از غرور خیزد کارزار را استقبال کرد داماد که متکفل اشتغال حکومت او بود
از متفرق شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی چنانچه خیراندیش دولت گوید پرده از چهره
سخن برداشته گفته رانی جواب داد که این برهم زدگی لشکر از بی وقوفی تست و من که
سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت من گریختن کی گنجد مردن بناموس خوشتر
از زیستن بعار است پادشاه دادگر اگر خود می‌بود دیدن من صورتی داشت اکنون آن قدم
قدر مرا چه داند همان بهتر که بمردانگی فرو شوم چهار منزل گروهی لشکر منصور آمد آصفخان که باین
تندی و تیزی می‌رسید در دموه توقف کرد و رانی تا دو هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او
متفق شده گفتند که قرارداد جنگ مستحسن است اما سررشته تدبیر از دست دادن نه از آیین
شجاعت و فرزانگیست روزی چند در جاهای محکم بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقه لشکر
بجمعیت گراید رانی این سخن را استماع نموده متوجه درختستان شده مغرب رویه
گرهه برآمد و بحسن تدبیر شمال رویه گرهه به رخسار دیگر در آمد آهسته آهسته در آن مغاوز
میرفت تا آنکه بموضع نرهی که مشرق رویه گرهه است رسید و آن جایی است راه برآمد

و درآمد او بس دشوار از چهار طرف او کوههای سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد
گور نام و یک جانب او دریای نربده میرود و دو گریوه که از گذشتن آن آب واقعست بعد از عبور
از آن گریوه باین موضع رسیده میشود پس یکچند در دموه ساکت آصفخان که خبر آمدن رانی را شنیده
در دموه توقف کرده بود یکبارگی از رانی بیخبر شده هرچند تجسس و جستجو نمود از او نشان نیافت چون ملک
غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت آخر خود را بگرهه رسانیده مواضع و قریات را بتصرف در آوردن
گرفت و چون از رانی اطلاع یافت جمعی را در گرهه گذاشته خود بدنبال او شتافت چون خبر
برانی رسید که لشکر آمدن بران لشکر خود را طلب داشته مشورت نمود که اگر جای دیگر مصلحت
میدانید تا هم فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود و خاطر من خود خواهان جنگ است تا چند
پیاده برحست خواهم برد هر که می‌خواسته باشد برود رخصت که جنگ من شق ثالث ندارد
یا معدوم فرو رفتن است یا بهره‌مند شدن آخر همه همدم او گشتند تا پنجهزار کس جمع شده بودند
دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سر گریوه را که محل درآمد است نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر
از بهادران بزور گرفتند و ارجن داس بیس که فوجدار قیلان بود در آنجا بمردانگی سفر عدم
پیش گرفت رانی صلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با انبادران مستعد
جنگ با بهن لایق آهسته می‌آمد و دلیران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیز جلوی کنید
و نگذارید که حریف در میان آید تا از هر طرف آماده جنگ او شده لشکر را بر داریم همچنانکه اندیشیده
بود بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین بسیاری بخاک افتادند تا سه صد مغل بدرجه
شهادت رسیدند و رانی علیه تعاقب گریختها نمود و از گریوه برآمد و آخر شده بود
اعیان ملک خود را طلب داشته مشورت نمود که صلاح چیست هر کس در خور دریافت و مقدار
مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی گفت مناسب آنست که امشب بر آن لشکر شبخون آوریم
و کار او بسازیم و اگر این را قبول نمیکنید همین جا که آمده‌ایم شب بروز آورده آماده جنگ
باشیم و اگر نه صباح این سر گریوه را آصفخان خود آمده خواهد گرفت و توپ بکار به استحکام
خواهد داد و کار آسان شده مشکل خواهد شد رای هیچکس بران قرار نگرفت آخر موافقت
جمهور کرده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت و بر پشته با تمام رسیدها خود درآ

و چون بجانه آمد بعضی از یکجهتان خود اندیشه شبخون در میان نهاد هیچکس را هم برغبت خود نیافت چون صبح شد همانطور که رانی برای خود دریافته بود بظهور آمد آصف خان با توپخانه خود سر گریوه را محکم کرد و عساکر منصوره در گریوه در آمد رانی با استعداد جنگ بر فیل گران سر سبک پای سارملا نام که سرآمد فیلان او بود سوار شده برآمد و بآرایش صفوف پرداخت و فیلان مست را بهر جا در مقام خود باز داشته اماده پیکار گشت و بعد از التقای افواج کارزار تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه بیرساه پسر رانی که اسم راجگی بر او بود حملهای مردانه نمود و کارنامهای غریب بجای آورد و شمشیرزنان میانه و مبارزان تیغ دست بردهای دلیرانه کردند تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعی گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود سه بار راجه بیرساه فوج پیروزی مآثر را برداشته در مرتبه سیوم زخمی شد رانی چون بر حال پسر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود فرمود که او را از رزمگاه برآورده بامنی رسانند فرمان پذیران ادای امتثال امر نموده او را بگوشه بردند و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند و فتوری عظیم بلشکر رانی راه یافت و زیاده از سه صد کس پیش او نماند اما در عزیمت وهنی پدید نیامد و همچنان بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیر از کارخانه قضا بر شقیقه راست او آمد و از روی جرأت آن را بزور کشیده بیرون انداخت و پیکان آن در درون ماند و بر نیامد و همان او تیری دیگر بر گردن او رسید و او را نیز بدست همت خود کشید و از افراط درد غشی بر او استیلا یافت چون رفته رفته بهوش آمد آدهار که از قوم کمبیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت در پیش فیل او سوار بود او را مخاطب ساخته گفت همگی همت در تربیت و رعایت تو داشتم که بیکروز بکار آیی امروز آن روز است که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس و ننگ گردم و بدست مخالف در آیم حق نمک بجای آورده باین خنجر آبدار کار من بساز دل یکجهت او برین سنگدلی قرار نداد گفت دست مرا کی توانایی آنست که باین کار پردازد دستی که عطایای ترا برداشته چنین کاری دور از کار چون تواند کرد از من اینقدر میشود که ترا از معرکه بجایگاه بیرون برم چه برین فیل بادرفتار اعتماد زیاد دارم رانی از استماع این سخن که نرم دلی خیز درهم شد و دشنام داد که بر من چنین عاری میپسندی و خنجر

کشیده

کشید و کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بر بست و جمعی کثیر از یکجهتان او درین وفاداری فرو شدند خصوصا کنار کبیلان بکهیلاه و کهربان کهرجلی و خانجهان و کنت و جباک و بعضی بوفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند و فتحی بزرگ که طراز فتحهای سکندری تواند شد بظهور پیوست و تا هزار فیل با غنایم نامحصور بدست اولیای دولت افتاد و هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد مدت حکومت رانی مذکور شانزده سال بود و چون برق حکومت رانی فرو نشست و دعوی حکومت رانی دست ادبار خاک فنا بر سر آن عورت والانژاد بیخت آصف خان بعد از دو ماه که خاطر از جبانه ولایت جمع نمود روی بتسخیر قلعه چوراگره آورد و آن حصار مملو بنفایس دفاین و نفایس جواهر بود که عمرهای دراز اجداد پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند و آن را سرمایه استقامت خیال کرده و عاقبت همه باعث هلاکت و نکبت ایشان شد سپاه نصرت رایات بعزم آن حصار زرین کمر همت بست و دیوانی آن خزاین دست از جان شسته در خدمت آصف خان شتافت پسر رانی که از جنگگاه برآمده بود در آن قلعه تمکین داشت بآمدن عساکر اقبال جنگ پیش آورد و باندک جنگی قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه فرو رفت و بجهت انتظام مهام جوهر بهوج کایت و میان بهیکاری رومی را مقرر ساخته بود چه رسم راجهای هندوستانست که در چنین وقایع از چوب و پنبه و حس و روغن و امثال آن جایی تعبیه میکنند و عورات را خواهی نخواهی آورده میسوزند و آن را جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبانان ناموس بودند این خدمت بتقدیم رسانیدند و هر که از کوته عقلی تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان بهوج مذکور از هم میگذرانید و از عجایب قدرت آنکه بعد از چهار روز در آن محوطه آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود و چون در آن را کشادند دو کس زنده برآمدند که چوبی بزرگ حایل آنها گشته از آتش وقایه کرده بود کملاوتی نام خواهر رانی و دختر راجه پراگره که برای راجه آورده بودند و هنوز بزفاف نرسیده بود و این دو زن که از آن طوفان آتش زنده برآمده بودند بزمین بوس عتبه شاهنشاهی آبروی دولت یافتند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لالی و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس خارج از

تسخیر

اندازه حساب و قیاس بدست آصفخان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از
جمله اموال و خزاین جواهر اکبر که آصفخان تصرف یافته صد و یک دیگ اشرفی علایی بود و چندین
اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ احصا و احصار بیرون بود و چون آصفخان زیب عدت بخت بلند که
از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود چنین دولتی روی نمود و آن جهان کشتی میسر آمد که
صاحب خزاین و جواهر نفایس شد رتبه اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید چون تعقل درست
درست نداشت آن بادهٔ هوش ربا حوصلهٔ او را ظاهر ساخت یکبارگی راه صواب گذاشته
هیچ از آن نفایس اجناس و ظرایف جواهر که لایق نظر قبول گوهرسنج شاهنشاهی تواند بود بموقف
ارسال نرسانید و ندانست که این جواهر و لآلی را اقبال نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته خود را
درمیان دیده غبار ادبار بر فرق عزت خود بیخت و آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از اخلاص ساده
بود بلکه از رقوم انصاف حرفی بلکه نقطه بران ننهاده از جمله یکهزار زنجیر فیل که بدستش افتاده
بود همین دویست فیل بر رسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد و دیگر همه نفایس و لطایف را [illegible]
و بر وسادهٔ حکومت گره کرده تکیه زده عمری بغفلت میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب
همت جهانبخش نظر بران اسباب نفرموده از خیانت او اغماض عین فرمودند و چون نهضت رایات
جلال مرتبه سیوم بقصد تادیب علیقلیخان زمان بصوب جونپور اتفاق افتاد آصفخان را بحضور
اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی را امتثال نموده متوجه آستانبوسی شد و در حینی
که عرصه جونپور مخیم موکب منصور بود سعادت استلام عتبه قدسیه دریافت و تفصیل آن سانحه
بجای خود رقم پذیر خواهد شد **اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت**
بخواجه معظم اقتضای منصب والای سلطنت و بازپرسی معاملات آنست که دست تعدی
خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلومان دهند و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند خاصه مخصوصان
دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایه ستم و ستیزه نگردانند و اگر
عیاذاً بالله از بدمستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه مند بوده
درعرض احوال ستم رسیدها دلیری نمایند الحمد لله که این بجهه علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی
جهان گونه اینست که قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این فضیلت جهان

صبح

سعادت آیین محمد

جهان پروری بی تضییع و مداخلهٔ ریا در نهاد اقدس ودیعت نهاده دست قدرتست طبقات عالم
پشت گرمی این شیمهٔ کریمه همواره در عاقبت آباد مسرت بوده و طاعات و عبادات و قضا و معاملات
خود کامیاب امن و امان اند در اوایل این سال آلهی و اواسط نهصد و هفتاد و یکم که عنفوان زمان عدالت
روایی و عنوان دیباچه دادوهی بود خواجه معظم که برادر اعیانی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود
و چون از نسبت معنوی رایحه نداشت این نسبت صوری داروی بیهوشی آن بدمستی بی اعتدال
شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته میساخت در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
چون مقتضی گشت مدارا بود آنحضرت مراعات مهد مقدس فرموده از و میگذرانیدند چنانچه
در سال پرورش بدرخشان قصد خواجه رشیدی دیوان آنحضرت کرد و تیغ بی اعتدالی خون
آلطون عزیزی ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد و بار دیگر بطبقات
مقربان بساط قدس بار یافت و مجدداً مصدر اعمال ناشایسته شد تا آنکه او را اخراج کردند و بسفر
حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد و همان ذمایم اخلاق بروی کار آورد
روزی در دولتسرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند با میرزا عبد الله
مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود بی جهتی جنگ کرد و بتقریب حکایتی بر سر او دوید
و او را در تشت دلگد گرفت و مرتبه دیگر بیرام خان بدرستی پیش آمده دست بکار برد
و باز او را اخراج کردانند و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود روزگار بهم میگذرانید
از بدخویی و پریشانی حال آنجا نتوانست بود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورد و در
اوایل مرتبه که در دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت شده بدولت ملازمت سربلندی
یافت و بعنایت و رعایت ممتاز آفاقی شد و از آنجا که نهاد او بی اعتدالی سرشته
بودند بصدد بی باکی و ملاحظی سابق پرده کشای جوهر فطرت خود گشت پیرامخان در این مقام
که او را بولی بیگ بسپارد که از راه بگجرات روانه سازد و درین اثنا تفرقه او روی نمود
و خواجه بوسیله انتساب این دودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت اما بدست خود گرفتار
بود بصدد بی اعتدالی پیش زلیست میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که از دودهٔ
حضرت جهانبانی جنت مکانی بود و در سر اردوق استمان مکان حضرت

شاهنشاهی نیز پایه اعتبار داشت و زهره آغا دختر او در خانه خواجه بود و پیوسته از ناجنسی و بد
خویی او در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد که
سر کنده او و دختر مرا همراه بردارند خویی و بدگمانی که در طینت او ست قصد آن عفیفه بیگناه
کند و مکرر این حرف را بزبان آورده در دار الخلافه از معدلت شاهنشاهی اندیشه مینمود
مرتکب این امر نمیشد اکنون که او را بجای دیگر برد حال چه خواهد بود آنحضرت بزاری آن عورت قدیم الخدمه
ترحم فرموده تسلی بخش خاطر بیقرار او شدند و بر زبان اقدس گذشت که بدولت عزیمت شکار داریم
بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه آمده ملازمت کند نصیحت او کرده عاجزه
ترا از بردن مانع خواهیم آمد بعد از زمانی آنحضرت از ارک تخت نهضت اجلال بکشتی سوار شده از آب
جون عبور فرمودند بجانب خانه خواجه معظم بالخصوصی چند که از بیست کس زیاده نبود روان شدند
از آنجمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان و مقبل خان و شمال خان و بخشی و خان
و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت و
پیشرو خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بشاهراه استقامت
آورند و رستم خان و مقبل خان نیز بعد از آن روان شدند که اگر خواجه بمقام خود در بیجادت دیوانگی
باشد سادن طاهر محمد خان آن دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان و بخشی و خان شنوده
که حضرت باین روی آب گذشته اینها را فرستاده اند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت
نمی آیم و خشم آلود متوجه حرم سرای خود میشود زهره آغا از حمام بر آمده در جامه خانه لباس تازه
می پوشید که آن عاجزه حیا سرشت را تمام میکند و سرمایه خسران ابدی خود سرانجام میدهد و سر از در
خانه بر آورده جایی که رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود را انداخت و بآواز بلند میگوید که این
خون او بحکم رفته بکو رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود او را برداشته بحضور اشرف آورد
حضرت شاهنشاهی چون برین ستیزه آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده درون
خانه آن بی اعتدال در آمدند و آن دیوانه شمشیر حمایل کرده و دست در قبضه شمشیر زده روبرو
پیدا شد بندگان حضرت از قهرمان عتاب فرمودند که این چه رو است دستی بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت دهی
دانسته باش که چنان بر سر تو خواهم که پیروا از آید که آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهی دیده

دست و پا کم کرده در سطوت پادشاهی فرو رفت و حاضران بساط معلی آن دیوانه را مقید ساختند
و یکی از کجراتیان شمشیری بر کمر عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود آنحضرت از چشم و ابروی او دریافته
بقتلق قدم خان فرمودند که بزن دقیقه شناس بیک حرف مکنون ضمیر اقدس را دریافته تیغی به
سبکدستی زده که سرش از تن جدا شده پای او هم آغوش شده آن قامت بی سر زمانی بر
پا ایستاده بود خون سیاه از عرق گردنش تیزک میزد آنگاه از خواجه بی اعتدال پرسیدند
که خون این عاجزه را چگونه ریختی آن سفاک بیباک زبان بسفاهت و هذیان برکشاد تا آنکه بکد و
مشت او را خاموش گردانیدند موی کشان و لگد زنان در پای و بیرون کردند دریای غضب آن
محیط عدالت در جوشش آمده بموجب حکم معلی طارمان او را که همواره در بدمستی و آشفته دماغی همکار
بودند دست و گردن بسته غرقه گرداب مجازات ساختند و آن بدکردار تیره دولت را هر چند
در آب غوطه داده می آمد بدبخت جانی نموده از هر ضربه گویی باز نمی آمد و سب ارکان دین را نیز
از خاطر پادشاهی دانسته دران اهتمام مینمود هر چند یقین بود که درین ورطات قهر لطمه موج
فنا هلاک خواهد شد اما از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند بمقتضای بیدل سپردند و آن آشفته مغز را
بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساختند و دران محبس مالیخولیا بروز در آورده تلف دماغ از
عالم رفت و در ظاهر قلعه انجا بیسته الیت مدفون شد و از انجا بدهلی آوردند سبحان الله رسیدن
اقبال فتنه سوز و عدالت آشوب گداز از انجا که منتهای نیت حق اساس جز ظهور آثار عدل
و نصفت و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست بمیامن این نیت همواره دولت در روز افزونی
و بخت در دولت افزاییست و از سوانح دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن علیقلی خان
زمان است بر فتح خان پنی و شرح این داستان آنست که فتح خان و حسن خان برادر او موخان
و جمعی کثیر با لشکری آراسته از قلعه رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه
خان زمان را در تصرف آوردند و پسر سلیمان را که آواز خان نام داشت بسروری برگزیده سر شورش
برداشتند خان زمان و دیگر امرای الحند و دوستی بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان توجه
اطفای نایره فتنه شدند چون افغانان پر زور بودند خان زمان جنگ را اصلاح
ندیده کنار دریای سون محل اندو یاری قلعه اساس نهاده استحکام داده

بود و ریبولا مولا علاء الدین لاری و ملا عبدالله سلطانپوری و شهاب الدین خان و وزیر خان
از درگاه معلی آمدند چه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بنصایح ارجمند رهنمونی
خان زمان بشاهراه سعادت نموده و بعواطف خسروانی اختصاص بخشیده در سلک عقیدت راسخ
گردانند و سلیمان کررانی حاکم خود را که بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان
پیوسته بود و خطبه شاهنشاهی خوانده او را نیز مستمال الطاف بیدریغ گردانند و اگر مصلحت وقت
باشد باستانبوس این درگاه که اکسیر اهلیت صوری و معنویست رسانند این فرستادها در پای
قلعه بخان زمان رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و معنوی تقویت افزوده او را درین حین
اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند روزی فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند افغانان
تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست معرکه برهم زن را اعتضاد خود ساخته متوجه قلعه خان
زمان شدند و او نوجها آراسته معرکه آرایی میکرد که تهور نهادان مدبر شکست مذکور رسیدند
و بمجرد آمدن افواج قاهره خان زمان را بر داشته اسم بور دیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج
منازل و محال ایشان مشغول شدند درین هنگام که کار برین نحو تمند و دشوار گشته بود اقبال
روزافزون شاهنشاهی حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدایع نگاری
درآمد و بجلی ازین نادره کاری آنست که خان زمان با معدودی در پناه قلعه خود در کمین فرصت
بود که کار پای لب از دیا کوته بکر دحسن مینی بر فیل بخت بلند نام سوار شده با جمعی روبرو شد
مردم فرار نمودند و او با چندی که مانده بودند قرار مردن بخود داده بیکی از برجهای آن قلعه رفت و دیگی
که دران تعبیه کرده بود خالی کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست عربده کنان می آمد توپ
را سر داد و سر دادن توپ همان بود و رسیدن بر سر فیل همان چنان را گردانده بزمین هلاکت انداخت
و این فوج رو بگریز نهاد و از نتیجه ایزدی مقارن این عطیه الهی کوه پاره نام فیلی که بیرام خانی
در حینی که بهادر خان بملوه تعیین میکرد داده در انجا در دست طارق معتمد سلاسل عربده جویی
در اثنای انهزام فوج خان زمان فیلبانان افغانان آن را کش ده سوار میشدند که او در مقام
بدمستی درآمده یکی از فیلان افغانان که دران نزدیکی بود بر خاک هلاکت انداخت و شورشی
غریب پدید آمد افواج افغانان این را شورش عجیب را اقبال دانسته فرار نمودند

وافغانان

و افغانان که دست بتاراج برداشته بودند یکبارگی سررشته تدبیر از دست داده رو بگریز
نهادند و باستماع این تایید غیبی فرار نمودند ما از پی هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت نمودند
غنایم وافر و فیلان نامی بدست افتاده و بمحض اقبال شاهنشاهی چنین فتحی عظیم روی داد و بعد از ظهور
چنین نصرتی خان زمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از راه نیز فرستادهای شاهنشاهی بجدّ
تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی
مجمع نادره کاران روی زمین است چه از نفوذ ذات شاهنشاهی را مستجمع جمیع کمالات و جامع فنون
فضایل و حاوی اقسام فواضل ساخته است متفردان همت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی
بتوجه باین درگاه مقدس آورده کامیاب سرور میگردند و از عجایب آنکه دانش اساس هر حکمتی
و صنعتی از حکمت الهی تا در و دگری که در کار خود یگانه عصر باشد و چون نصیحت فیض منقبت حضرت
شاهنشاهی میرسد چندان سخن دقیق دران هنر و پیشه می شنود که از استادان این فن بگوش
او نرسیده باشد و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی مصروف همین است بس فراخی حوصله و
بزرگی حال دران پایه که از مرتبه اعلی تا بدرجه اسفل در جوهر مخاطب بی کلفتی صعود و نزول فرموده
مخاطب خویش را کامروای صورت و معنی میگردانند از انجمله سید اجل میر مرتضی که از اسباط
علامه جرجانی بود و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف حرمین شریفین نموده
محل اقامت بعتبه علیه که کعبه موعود برکات و مشعر فواضل سعادتست گشوده و باین لایق ادراک محفل
عالی نموده سعادت پذیرشد و خدیو زمان که قدرشناس جوهر انسانی است آمد میر را مغتنم دانسته بجلایل
مراحم و جزایل عطایا اختصاص بخشیدند نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب لوه شکار فیل نمودن
و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن و بفتح و نصرت باز گشته بشکار فیل پرداختن و طلوع رجعت
بر مستقر خلافت انداختن چون بر ذمه والای سلطنت فرض دانسته که همواره از احوال ملک
و اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند بتخصیص خودسران تنک حوصله که کامیاب دولت شده از جوانی
سر بدور رفته باشند تا پیشتر از انکه کار ایشان و حال اهل ملک بعیب دانجامد بفروغ تدبیر و لمعان
رای چاره آن نموده و آن شیوه در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد
چنانچه دانا از دریافت ان عاجز آید پیوسته استطلاع حقایق ملک میفرمایند و هر چند

بشکار و امثال آن لطایف اشتغال دارند اما آنرا پیرایه احوال خود ساخته لحظه وقت گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیکنند و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند لهذا چون درین ولا بمسامع اقبال رسید که عبدالله اوزبک که نمک پرورده این مائده اقبال است و در مالوه سر شورش دارد و دوار بستگی طرف بار عاطفت کبری را میخواهد برانداخته کفران نعمت ورزد بنابران شکار فیل را پیش نهاد عزیمت ساخته یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند و تاریخ الهی روز بهرام سیوم تیرماه الهی موافق روز شنبه بیست و یکم ذی قعده در موسمی که فیلان کوه خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین انداخته بودند و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب از فراز نمیداشتند و از سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر چنگ برق نمیشدند رایات عالی بجانب نرور و سپری که منشای فیل دارد نهضت فرمودند و چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی دریا در طغیان بود بجهت اردوی معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق بکشتی گذشت و دران هنگام که حلقهای فیلان خاصه ازان دریای طوفان خیز شنانه میگذشتند فیلی لکهنه نام از فیلان نامی در عین مستی بآب فرو رفت و ازانجا عرصه گوالیار مخیم موکب اقبال شد و ازانجا فضای جان پرور حوالی قلعه نرور مضرب خیام فلک ارتسام گشت و چون بیشه فیل ازان مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبه اقبال چند فوج اعتبار فرمودند و بر هر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد را همراه کردند و طنابهای سطبر استوار که زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد تهیه فرمودند و حکم اقدس بنفاذ پیوست که هرجا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرایی از ماندگی دست و پا گم کند انگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یک طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند و آن فیل را کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لاین فیل صحرایی از راه ملایمت قریب تر شوند و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند و منشا در رام شدن هر وحشی ملایمت و احضار آنچه ملایم طبع اوست از کاه و دانه و آب تواند بود و از دیگر قبایل این قسم شکار اسهل اوضاع فیل است که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را بفیل قوی تر ازو یا مثل او مامور و منقاد خود سازند و

اورا

اورا از خود دور دارند و باین تدبیر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و بالجمله آنحضرت بتوجه فیل بند شکار در بیشه نرور ترتیب آیین شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب شیرانه دران بیشه نشاط افزای درآمدند و آنروز بعد از تکاپوی عظیم و جست و جوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند و هنگام بستن او هم پسر ملای کتابدار در زیر دست فیل آمده بقدر مالشی یافت اما افغان دیگران بسلامت برآمد فردای آن روز عید قربان بود منعم خان خانخانان که درین شکار رهی لشکر قراکی دار قرین رکاب سعادت بود با اعیان دولت و ارکان خلافت که دران نهضت سعادت ملازم موکب عالی بودند روی بان کعبه اقبال آورده زمین بوس مبارکباد بجا آورد حضرت شاهنشاهی بحیاز السعادت التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق آوردند و فوجی بهر ناحیه که مقرر شده بود روان شد آنروز بعد از سعی تمام گله فیل ماده که دو سه فیل نر هم داشت نمودار گشت حضرت از نظاره آن عشرت عید را تازه کرده باین معهود که مجموع آنرا که نه فیل بود صید اقبال فرمودند روز دیگر در سرادق اجلال بوده بنظام مهمات ملک که صید معنویست پرداختند صبح سیوم باشراق صبح دوم سوار دولت شده در آن بیشه که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان گله فیل که از هشتاد زنجیر زیاده بود عبور اقدس افتاد انبساط عظیم فرموده بتعاقب و صید مقاصد عظیمه گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع فیلان را به بیشه درخت راندند پای هر فیلی بر درخت بستند و بر هر فیلی چند کس دیده بان نگاه داشتند و طنابها از اردوی معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز بی سیر آدمی نشده بود و پای مرکب روان و هم و خیال ازان عبور نموده بودند دران شب بورود موکب عالی غیرت افزای مصر جامع و بغداد خلافت شده بود فراشان کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقرلاطهای رنگارنگ درگرفتند و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسند نشاط و سریر عشرت آرام گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر و جلبه خان که بخان عالم مخاطب شد و میر عنایت

الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف افتخار دارد و دیگر مقربان و مخصوصان در حوالی آن نشیمن
قدس دوره دولت زدند روز دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز بر افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی
صید مقصود بدام و ساغر مراد بکام بران تخت سعادت بدولت نشستند و حاضرانرا از فرط التفات
حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصه امیر حمزه از داراب خان استماع
نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقه فیل با طناب بسیار از اردوی معلی رسیده
عالی شرف نفاذ یافت و ازین فیلان دو خوک شدت سرکشی و صولت زور آوری داشتند هر فیل را در
میان دو فیل پادشاهی بطنابهای محکم بر بستند و بآیین شایسته رانده تا تماشاگاه بحوالی اردوی
معلی آوردند و طنابها چون کمند عیاران بران کوه هیکلان انداخته بآیین شایسته مقید ساختند
و بجهت سامان این کار فردا روز دیگر آن سرمنزل مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان
دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافته و از امتداد برف و باران
و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل و لای لزج و کثرت کوه و مغاک که در زمین مالوه می باشد کار بر کار
روان شاهراه اقبال دشوار شده بود و اسبان آبی شنا کرده می آمدند و شتران چون جهاز
عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصد دشواری ساحت ظاهر قصبه رنود مخیم اردوی معلی گشت و قریب
کذشت بارندگی دو روز متوالی دران سرزمین که مهبط فیوض آسمانی بود مقام شد و ازان منزل
براه سارنکپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت وحل خلاب بادپایان آتش خوی را
پای در سینه تا وحل فرو میشد و شتران بیچکسی را هم مویشان گرانی میکرد و بهزاران جر ثقیل کشش
میکردند درین روز خیام مواکب منصوره که بیابانها از ازدحام تنگ دانست در عقب ماند بغیر از خیمه و
سراپرده پادشاهی و یکخیمه خان خانان و خیمه عزیز میرزا کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا خیمه هیچ
یکی از بندگان درگاه نتوانست رسید لاجرم یکروز در انجا مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت
بجانب مندو افراختند و فضای ظاهر قصبه کهیرا ربیع منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین ایام
چارپا دانه نیافته بود اما سبزه های تازه و تر که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت
از فرط طراوت و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را از طبایع حیوانات برده بود و همه سر در سبزه زار
برده از آن علفهای خوشگوار سیر میشدند و دران سبزه زار شوق گستر مستانه گام میزدند حضرت

شاهنشاهی

۷
مهرآن

شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را دران منزل نشاط آرای گذاشتند
و چندی دیگر از امرا را بران گماشته خود همعنان دولت و همرکاب اقبال بر توسن سبکخرام بصوب
مندو که خود سران بود ایلغار فرمودند و در اثنای راه اشرفخان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند
تا عبد الله خانرا که از اعمال ناشایسته خود متوهم و خایف است نوید عنایات پادشاهی داده بملازمت
آورده دیگر نگذارند که آواره صحرای بیدولتی شود و بجناح تعجیل از قصبه کهیرا که بلده سارنکپور نخستین
شهر مالوه است و بیست و پنج کروه مالوه که از چهل کروه معمول دهلی زیاده مسافت دارد در چندین
آب و گل یک منزل نهضت والا فرمودند و بحدود سارنکپور محمد قاسم خان نیشابوری که حکومت
آن نواحی باو تعلق داشت تبارک ادب شتافته دولت استقبال دریافت و از آنحضرت
التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب هشتصد اسب و اشتر
از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید و آنها را بامرا و ملازمان موکب والا که درین یورش نصرت
فرجام بتدریج میرسیدند قسمت نموده سعادت پذیر شد و هنگام سفیده صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب
ظلمت است بدولت سوار شده متوجه اجین که در سوالف ایام تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصه آن
شهر بیامن قدوم موکب عالی غیرت فزای آسمان شد و چون هوای دهار و رود موکب والا عطر بیز گردید اشرف
خان و اعتماد خان از نزد عبد الله خان آمده ماجرای او معروض داشتند و بظهور پیوست که هر چند
این مخلصان دانشور گرم نفسی کردند با باطن نفاق اندوز نگرفت و بهیچگونه تسلی نیافت و بنده بار
خود از قلعه بیرون فرستاد و تا شام توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعضی التماسات
واهی گفته اینها را از سر خود وا کرد مثل آنکه خزانه مالی و جانی باز رسد و ولایت مندو بدستور سابق
بدو مفوض باشد و بنوکری پیردی و خانقلی و ایشان بختی را با او همراه گذارند و منعم خان خانان
در وثوق بر عفو شامل و حکم کامل نموده التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت
رقم عفو بر جرایم جرائد او کشیده ملتمسات او را بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن میثاق و عهد
و انجاح مقاصد و مطالب او مصحوب اعتماد خان و در بار خان مقرر ساختند و درین هنگام که رایات
جلال بمستوطنان قصبه دهار گسترده بودند ظاهر این قصبه معسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بفریاد
آمد که محمد حسین قوربیکی عبد الله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانه مرا تاراج برده است

حضرت بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش که عنقریب او را
بسیاست عظیم خواهیم رسانید از غرایب دوربینی حضرت شاهنشاهی آنکه اول کسی که گرفتار شد و بسیاستگاه
عدالت سزای خود یافت او بود درین هنگام بموقف عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار عالی بعبد الله خان
رسید ازانجا که خاین خایفست هلاک خود را یقین پنداشت و خویشتن مقتول و مقید تیغ قهر و
غضب شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورد و از مندو بجانب اوانی شتافت و حضرت خدایگانی
بدولت و اقبال توجه اقدس را صوب مندو مصروف فرموده همت بر تعاقب آن مدبر گماشتند جمعی از
امرای اخلاص نهاد مثل میر معز الملک مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و شاه فخر الدین و شاه قلیخان
محرم و رستم خان و معصوم خان و چندی دیگر را برسم هراول پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته
سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با چندی از مقربان سریر اعلی در ایلغار شتافته برگشتند
و آخر روز دین بیست و چهارم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم ذی حجه وقت شام
بموضع لوانی نزول اجلال فرمودند آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود شب بدولت و اقبال
درانجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان که برای رهنمونی آن گمراه نامزد شده
بودند رخصت یافته بودند که آن گم شده بیابان نادانی را بنصایح هوش افزا بسالک مسلک شاهراه سعادت
گردانند و صبح آن از لوانی پیشتر نهضت واقع شد و در اثنای راه فرستادها برگشته آمدند از انجا که
روزادبار او دست حرف موعظت را بر خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقا
قاید فتح و نصرت نام برده‌ها را که برسم منقلای نامزد شده بودند بموضع بابغ هدایت نموده از انجا معلوم
شد که آن شوریده بخت بنه و بار خود را پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضا را هم در اول
بواسطه شیب و فراز زمین از پیش یکسو افتند و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه
قلیخان محرم و سماجی خان و خواجه عبد الله و میرزاده علیخان و سید عبد الله پیش رفته کار طلب نبرد شدند
و غنیم را بشبیه تیز گرفتند و عبد الله خان تیره رای غافل از خود و غبی از بخت برگشتگی برگشته بجنگ آمد
با هم امان خود گفت که موکب عالی درین وقتی از راه دور ایلغار کرده و کمی کم رسیده است
و با مردم بسیار یم و برز و همت بسته متوجه پیکار شده و باین اندیشه ناصواب روی بجنگ آورد
و با نجاعه راه ستیزه و کارزار پیش گرفت و این مویدان اقبال داد دلاوری و جانسپاری داده معرکه

بر دار آویخته بودند که منهیان چابک دست حقیقت حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات اقبال تیز
در نهضت تعجیل نمود درین روز خاک سلطان از نامعامله فهمی و غرور دانستن ناقص خود صرف بارستان
از ایلغار بموقف عرض رسانید فرمان پادشاهی در جوش آمده دست بشمشیر کردند و از کمال غضب
بجانب او متوجه شدند و آن بی عقل از اسب پیاده شده در دست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد
و حضرت نیز بدولت از اسب فرود آمده باو رسیدند و شمشیر بر انداختند چون آن تیغ کهانده هندی
بود تا بهم رسیده و قهر پادشاهی چون او را بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت فرموده
دست ازو باز داشت و الحق این غضب لطف سرشت پادشاهی بر جا چنین بود تا هر کس رتبه خود را
دانسته در خور آن عرض نماید چه مقرر حد و دور ازین نیست هر که نوکری را شایسته باشد خدمت
حضور را نشز ده و هر که ملازمت حضور در او در خور بود لایق بساط عزت نباشد و هر که سزاوار بساط
اقبال شود در خور نشست نتواند بود و هر که بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد و اگر نگاه
بجد یو عالم و هم که رخصت سخن سرای یافته باشد شایسته نیست که در مطالب پادشاهی مبالغت نماید
محل جرات در تعبض ارجمند پادشاهان و خلاف رای این بزرگان رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده حرد
گر وقتی که این بزرگان عالی نهاد دکی ارزد در بنیاد بساط عزت را بدریافت خویش این پایه
عالی داده او را از ملازمان خود ممتاز فرموده باشند آنزمان اگر حقیقت حال را در لباس نیاز مندی
بموقف عرض رسانند هر آینه حق خدمت بجای آورده باشند و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات
اقبال را که طراز فتح و فتوحات بران معقود و مربوط بود حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گسترده
و خود بدولت و سعادت بجولانگاه نصرت در آمده بجایی رسیدند که تیر مخالفان از بالای سر حضرت میگذشت
و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپر دی میکرد بدست راست خانخانان و بدست دیگر اعتماد خان
پای ثبات افشرده بودند و درین هنگام که نایره پیکار اشتعال داشت بالهام غیبی حکم عالی شد که نقاره
فتح بلند آوازه سازند و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر سر غنیم باید رفت
و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک بگذارند خانخانان را زبان عجز بعرضه داشت که خوب بخاطر اقدس
رسیده است اما جای کمی تازی نیست اینک مجموع ملازمان فدایی کمی شده می‌باییم درین اثنا حضرت بخشم
آلوده در مقام تاختن شدند اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت بر داعراض شده پیشتر توجه فرمودند در قوت

غنیم شکوه پادشاهی و حمله معرکه ربایی شاهنشاهی که کوه تاب آن نیارد برای العین دیده پای از جای و دل
از دست داد فر الهی و شکوه ایزدی که همعنان این شهسواران میدان همت بود آن بید ولتان سیه گلیم
را بر داشته زیر و زبر کرد و چندی از معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند و بسیاری ازان تیره بختان بهزاران
خواری و نگونساری دستگیر قوی دستان معرکه اقبال شدند و فتحی که کارنامه زمان و وارث بمحض جنبش
اقبال بظهور پیوست درین روز فتح معلی الخبر از ملازمان عتبه اقبال و اعیان عقیدت گزین همپایی
کرده همراه موکب منصور رسیده بودند ازسیصد کس زیاده مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز
کوکلتاش و سیفخان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و میر معزالملک و میر علی
اکبر و شاه فخرالدین و اعتماد خان و خان عالم و اصفخان و لشکرخان و شاه قلیخان محرم و رستم خان
و معصوم خان فرنخودی و قلیچ خان و رحمن قلیخان قوش بیگی و خرم خان و قتلق قدم خان و خواجه عبدالله
و حاجی محمد سیستانی و عادل پسر شاه محمد قندهاری و مطلب خان و جگتی خان و راجه تودرمل و رای
بترداس و خاک رو و زیر جمیل و مراد بیگ با وجود آنکه لشکر منصور در غایت کمی چنان راه درچین و قسمت قطع
کرده و بر سر جا از رنت آمده و لشکر غنیم انجه روبرو با ستعداد تمام آمده بودند هزار سوار زیاده بودند
تایید ایزدی فیروزمندی روی داد و جایی که اقبال بکار خود درآید کثرت عدد را در حد اعتبار
نماند و زمانی که کارفرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان خاک رد را چه یارا که در برابر توانند در آمد القصه
بعد از انهزام آن منکوب الهی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت شب دران منزل اقبال
قرار گرفته چندی از سرداران جانسپار را بسرکردگی قاسم خان نیشابوری بتعاقب آن بدبر گمراه
فرستادند و چون دران شب باران عظیم بارید جمعی که نامزد این خدمت شده بودند نتوانستند که پیش
از جلدی نخ کرده راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرمودند کسان بهر دم تیغ و تفنگ
هرنوع که باشند دست جلادت از آستین جرات کشیده بکار به پیش آیند جانسپاران کام سرعت زده
روی همت بشاهراه اطاعت آوردند و صباح روز اشتاد بیست و ششم مرداد موافق دوشنبه
بیست و سیوم ذی حجه رایات همایون در سواد بیرسپور بالی رسید حکیم عین الملک که براجه ای معرفتی
داشت او را بشرف ملازمت آورده و مشمول شده بمبارزان حقیقت مند ملحق شد و درین روز
که ظهور عیار کاردانی و مردانگی و حقیقتمندی مردم بود تیمور بکه شتر دلی نمود خدیو جهان

اورا اسب خاصه مرحمت فرموده بجز آوردن پیش تعیین کردند آن بجوهر را همت یاوری کرد و بیماری
دروغ را عذر نامسموع خویش گردانید پاسی از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شد و چون هوا گرمی گرفت
زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند و خوش خبر خان را تعیین نمودند که بزودی رفته از مردم
پیش خبر آورد و بی بدولت تشریف ارزانی داشتند که خوش خبر خان مژده ظفرمندی اولیای دولت
بیاورد خلاصه سخن آنکه زمینداران آن ناحیت از روی دولتخواهی ضمیمه لشکر فیروزمند شده
دل در خدمت بستند و دلاوران افواج قاهره شورش می انداختند و نزدیک گریوه که جا بنا بزاران
میمون دیرار و دی عبدالله خان میریزند و آن سیه روی بی حمیت سراسیمه شده زنان خود را در جمیرا
پرتافت و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی و بار حضه صاحرها
و فیلان او را بدست آورده دران منزل توقف نمودند و میر معزالملک باتفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا
شده بتیغ کرده دیگر این بیدولت را تعاقب نمود و این مویدان اقبال چیت و چابک شتافته
باو رسیدند و بسیاری از مردم او را جا انداختند و میر معزالملک و چندی زخمی شده سرخ رویی
گشتند و آن بیسعادت خایب و خاسر نیم جانی ازان مهلکه مردآزمای بیرون برد و چون هستی نفسی چند
ازان تیره بخت باقی بود بروز سیاه درو کار رتباه خود را بسر گجرات انداخت و چون حکم گیتی
مطاع نبود که آن عرصه جولانگاه جنود اقبال گردد لاجرم عسکر منصور بفتح و اقبال دران سرحدگاه
توقف نمود و چون این بشارت بمسامع علیه رسید بهمعنانی اقبال بهمرکابی نصرت متوجه پیش شده
بان سرزمین که مورد فتح بود رسیده شکر الهی بجای آوردند و امرای اخلاص اندیش بساط بوس
حضور سربلندی یافتند و غنایم فراوان از حرم و فیل و اسب و دیگر نقود و اجناس و نفایس اسباب
و اشیا بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت ازانجمله فیلی
آب روپ و گج گهن و سمن بود که هرکدام منشا اکمال توجه عالی شد و الحق هریکی کارنامه آفرینش
بود حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده از همان منزل بدولت و اقبال کوس
مراجعت بجانب مندو بلندآوازه کردند و آن مسافت را سه منزل کرده بتاریخ روز مار اسفند
بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و هفتاد و دو قمری
منازل دلکشای قلعه مندو را بیمن نزول عالی مورد وفود سعادت ساختند و از انجا

فرمانها بممالک محروسه خصوصا بدار الخلافه آگره که خواجه جهان و مظفر خان آنجا بانتظام کارگاه سلطنت
اشتغال داشتند فرستادند قریب یکماه دران مصر سعادت در استحکام بوده انتظام آن
ممالک برطبق مهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلی را بقدر ترددات و خدمت پایه قدر افزوده کامیاب
دولت ساختند از انجمله مقیم خان که درین یورش اقبال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت
خانی خلعت افتخار پوشیده و چون طنطنه انتصاب رایات نصرت آیات در ولایت
مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمانرا باز کرد تمامی سران و سرداران آنحدود و جبین
ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران بزمین بوس والا ادراک سعادت
خود را افسر دولت دادند و دران مقر جلال معروض بارگاه معلی شد که عبد الله خان منهزم شده
پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلی فرستند یا از ان ملک
بدر آواره سازد لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند چنگیز خان منشور
عالی را تا قریب جانپانیر استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجا آورد و پیشکش لایق با عرضه داشت
تذلل مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه من بنده پادشاهم و
از فرمان پذیری گزیر ندارم از انجا که حضرت خطاپوش عطا باشند اگر درین گناه او را بخشیده نوازش
فرمایند تا او را بدرگاه عالی فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس پایه قبول
نیابد آن زمان ناگزیر آن بیسعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد و بعد از یک روز که رایات اقبال
سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین
الملک با پیشکش چنگیز خان ادراک زمین بوس والا نمود و از جمله سوانح آنکه خانقلی نام که
یکی از معتمدان شجاع عبد الله خان که او را در سرکار مندو بجا گذاشته بود معروض شد که هنوز
در آنجا در ورطه امید و بیم مانده است اگر بنوید جانبخشی سربلندی یافته در سلک غلامان
درگاه در آید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان استمالت از کمال افضال صادر شد
و او منشور دولت را حرز حیات و تعویذ ذات ساخته با جمعیت خود متوجه آستانبوس شده سعادت
پذیر بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه مقرب خان که یکی از امرای دکن بود از راه ولایت برار
کمر بندگی بر میان جان بسته و بفرق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف

شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار مندو بجاگیر او مقرر و از جمله سوانح آنکه میران مبارکشاه والی
ولایت خاندیس که از قدیم الایام با منتسبین او و از آبا و اجداد ایالت و ریاست داشتند
از کمال اطاعت و اخلاص عرضه داشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرایف پیشکش را نثار
موکب عالی ساخت و بوسیله مقربان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد
میران آنست که صبیه خود را در سلک پرستاران حرم سرای اقدس در آورده بسعادت این نسبت ظل عاطفت
آنحضرت را ایمن حوادث ابدی سازد و از آنجا که کامبخشی شیوه حضرت شاهنشاهیست ملتمس میران را درجه
قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا که از معتمدان بارگاه قرب بود
همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف و شرایف انعام روانه آنحدود
کردند اعتماد خان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران بتارک ادب شتافته بسعادت
استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و این عاطفت والا را
از سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را با آیین و آرایش شایسته روانه سرادق عظمت
ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و آداب فرمانپذیری و لوازم خدمتگاری تقدیم رسانید
اعتماد خان در هنگامی که موکب والا از مندو نهضت فرموده بیک منزل نزول اقدس نموده بود
بزمین بوس عتبه علیه سربلندی یافت و آن قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید و شرح اطاعت و
عبودیت میران معروض داشت و حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله
سوانح آنکه از انجا که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی مفطور بر جرم بخشی و غریب نوازیست حسن خان خزانچی
و پاینده محمد بیخ بیه و ضیا ابردی یتیم را با منشور عاطفت بجدد و کر پور فرستادند که باز بهادر
حاکم مالوه را که دران نواحی سرگردان بادیه حیرت و غربت بود مستمال ساخته بدرگاه معلی آرند چون
فرستادها نوید بخشش و نوازش پادشاهی رسانیدند باز بهادر را ایمنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت
ملازمت نمود و دم سعادت حیث کرد که متوجه آستانبوس گردد درین اثنا خواجه سرای پیر عقل او از دار الخلافه
آگره آمد و بعضی سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بیدولت است گفته او را از شرف همراه دولت
باز داشت و چون سواد سیه گلیمی هنوز از طالع او بر نداشته بودند بی اختیار شد و بعذرهای چند
نامسموع از ادراک سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی از

بوقت دیگر باز بت و وارد این اقبال را با عرضداشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت
و این فرستادها در دار الخلافه بشرف استانبوس استسعاد یافتند القصه قریب یکماه قلعه منده در ظلال
رایات عالی مسبط انوار جاه و دانی گشت و چون ضمیر اشرف منجش شاهنشاهی از عمده ضوابط و روابط
این ممالک مطمئن شد و بیامن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعت مسعود
که سعادت موافقت معاودت را موافق باشد اعنی اواسط شهریور ماه الٰهی مطابق اواخر محرم بدولت
و اقبال بجانب دار الخلافه اگره عنان توجه تافتند چون ساحت قصبه نیلچه مخیم موکب عالی شد نواب بهادر
خانزاده دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور را بحکومت منده مقرر ساختند و فرمان اقبال مطاع
شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هر کس درین ایلغار از همراهی موکب اقدس محروم و ممنوع بوده
غبار تقصیر بر چهره خدمت پسندیده است مجازات و مکافات او همانست که در منده و همراه قراولان بهادر خان
بوده بخدمت گذاری قیام نماید و چندی که از بساط حضور محروم ماند و روز دیگر بتقریب این مهم دران
منزل توقف افتاد و در روز سیوم در عین بلندی بر دولت و اقبال کوس مراجعت بسمت دار الخلافه
بلند آوازه ساختند و همان سیلاب اهتمام موکب عالی شد در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان
مست سوار میشدند و این کوه پیکران چرخ دست را مغلوب نیروی عظمت صوری میداشتند روزی بر فیل گنهای
رای که بمستی و زبردستی و خودسری و بدخویی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند
آن فیل آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی دپای ثبات برجای
نمی ماند از روی اختراع عالی کج ناکه بر سر زده نوک آن در سر فرو برده دسته اش بر فیل محکم دادند
دیگر که دیگر بر دست تایید یافته خود داشته در وقت سرکشی بر سر او میزدند و باین دو تنبیه قدرت
او را از حملهای بدمستی باز داشته روی براه می آوردند و باین فر و شکوه قطع مسافت نموده بمنزل
نزول اقبال فرمودند و حاضران صفوف عزت که ناظران بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمده و این معنی را
محض تایید الٰهی که آن فیل نامور پذیر بتقدیر او ست دانسته زبان اخلاص بدعای دوام دولت ابد پیوند
گشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیلاب ریز عرصه اجین مخیم سرادق شده از آنجا
چهار منزل کرده در سارنگپور نزول اجلال فرمودند و یکهفته دران بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت
بوده از آنجا ساحت قصبه کهیرار را مورد موکب گیتی نورد ساختند و در دو منزلی آن کوهستان عجیب

وبیشه

و بیشه انبوه پیش آمده و روز آن هر بر جان شکار را دران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود
درآمد و ازانجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبه سپری نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل شوق قراولان
عرصه شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه ایست عظیم و دران گله فیل میگردد حضرت شاهنشاهی بشوق
شکار در هنگامی که خسرو خاوران بخیط ابیض صبح در بحید متوجه این صید شدند تا هم اسباب
سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک آن بیشه رسیدند تا مقصد فیل نظر
اقدس درآمدند از انجمله یک فیل کلان خوش بختی پدید آمد شیران عرصه شجاعت تقاضای آن
احاطه کردند بدستور مقرر و آیین معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی
پاره راه رانده آمدند و ماده فیلی ازان میان از گله برآمده رو بسواران کرد و بشاه فخر الدین رسیده
او را از اسب انداخت و متوجه اسب شد و میر از افتاده گذشت درین اثنا بهادران تیز دست در
رسیدند میر از غایت اضطراب سر رشته عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده اشارت بخاموشی
نمود و مدتی این ادای میر موجب انبساط طبایع بود آخر روز گله فیل از میان بر رفت همگی توجه بتعاقب
بگرفتن فیل مذکور شد تا آنکه او را بکمند درآوردند و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار نموده
بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند محرر این کارنامه قدرت ابو الفضل از زبان کوه شمار حضرت
شنیده که میفرمودند آن فیل صحرایی بود از حکام آن ممالک سر کشیده بر آمده بود حضرت شاهنشاهی
نام اکبر اکهیری سنگ نهادند روز دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند تا که پنج ماده
فیل نمودار شد و متوجه صید و قید آن شدند و بتوجه عالی سه ماده فیل را ازان میان بر دست مهوت بسته
مسرت پیرای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبه سپیری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که
قراولان گرم رو لوازم تکاپو و دیده وری بجا آورده در پیدا کردن آن گله فیل کوشیده و در پی آن گرفته آیند
کمال اهتمام بجا آیند آخر روز بود که یکی از وحشی نژادان آن صحرا که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانه مقدس
آمده ازان گله فیل نشان داد و این کس راجه جگمن و ندیده بود و بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر
بر ولایت او نیفتد آن گله را ازانجا رانده بودند و نیز مقرر ساخته که اگر حسب تقدیر گذر موکب عالی دران
نزدیکی واقع شود تا گزیر رفته خبر کنند که جگمن باردوی دولت خواهی قراولان بتقریب شکار گذاشته است
چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت

محدود آورده تا آنکه کوه پیکران بنظر اقدس در آمدند قریب بهشتاد فیل در قطار بودند در آن میان
فیلی مست در غایت شوخی و رعنایی خرامان میرفت بادران سحاب هجوم برق کردار از اطراف در آمده در آن
گرفتند و آن فیل را از غایت مستی و غرور نگاه نکرده ماده فیلان از گله جدا شده قصد دلاوران اقبالمند میکردند
و درین تماشا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر سعید بدخشی را از اسپ انداخت و زیر دستان زیر کرده برد نشسته
مالش داد و نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد درین اثنا دید که سواران رسیده
آمدند آن ماده فیل او را بدهن و خرطوم گرفته و بید چون سواران نزدیک رسیدند او را انداخته تیز رو شد
انداختن همان بود و برخاستن و دویدن همان این معنی باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بر فنون
قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش نماند و بالجمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود و حکم
مقدس نفاذ پیوست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه شاهی آورده بآن جنگ اندازند و او را
ازین سرکشی فرود آورند بیرون نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده جنگ انداختند حملهای عظیم
و صدمهای قوی در میان آمده بیرون چیره دست بسیار کرده بود روی خود گردانید و بعد تدبیر آن فیل
صحرایی را از دو باز داشتند درین اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجیب و طریقی انیق رسید که با سهل وجوه شکار
فیل توان کرد و آن چنین بود هرگاه گله فیل نمایان شود سواران بتیز دست از دور گرد گیرند چنانکه فیلان
بران مردم نظر نیفگنند و آواز طبل می آگاهانیده باشند که جمعی در عقب اند و فیل گرفته را فیلبانان
ایشان بطوری که نمایان نشوند سوار شده بمحلی که میخواسته باشند برده آن فیلان را در حیطه
در آورند آهسته آهسته میرانده باشند تا از تقلیدی که از طبیعت جانداران سرشته اند بهر آئینه
آن گله فیل آن دو فیل را دیده راهی میشود و بسعی خویش درانجا آمده پای بند میگردد چون تدبیری ساخته
که تا حال بخاطر هیچ کس از بزرگان نگذشته بود محظوظ باطن اقدس شده باعث انشراح عظیم گشت
و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت آگنده از اطراف و جوانب درآیند و آن فیل
صحرایی را با آن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپرند امرا فرمان پذیر گشته دامن خدمت بر زدند چون
بقلعه سپهری رسیدند گله را بدرون قلعه راندند چون تمامی گله با آن فیل بزرگ بقلعه در آمد آن سرکش باز بنیاد مستی گردن
گرفت آنحضرت بجهت تادیب او فیل کهاندی را که عدیل او بود آورده بآن بدمست صحرایی او برو ساختند این دو کوه پیکر
بصدمات جنگ در هم آویختند و تا یکپاس بر برد و ستیز سرگرم بودند و قریب بآن رسید که کهاندی آن فیل

وحشی را

وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی بمثل صواعق کردار کهاندی را از جنگ باز داشتند و فیل صحرایی
بصدمه شکن دیوار سنگین حصار رنجها رنگشته راه صحرا پیش گرفت آنحضرت یوسف خان برادر
بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند آن فیل را که مانده شده است مقید گردانند و خود
بنفس نفیس متوجه عالی بر بستن فیل گماشتند و فیلبانان قوی دست از هر جانب فیل صحرایی در آمدند
و اشارت عالی بران یافت فیل لن بیرون را که از فیلان مست زبردست بود در قلعه فیلان خاصه
اختصاص داشت برده سر راه بران فیل بگیرند باز این دو پیکر یکی شده در هم آویختند و چون فیل
صحرایی جنگ عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود فیلبانان هجوم آورده او را بپای درخت
بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای زنجیر قوت را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند و باندکی
رام کردند و رفته رفته در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت و گج پتی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل
دلستانها را انبساط از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت ارتسام بمستقر خلافت کرامی فرمودند
و مهر موکب بسمت نزد گوالیار انعطاف افتاد و تمامی عظما و کبرای دار الخلافه طنطنه قرب موکب عالی
را که نوای ارغنون عشرت ابدیست شنیده مسرت کنان بلوازم استقبال شتافتند و بنقود
اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند و با نظار عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و
معنوی گشتند روز میاد بیست و هشتم ماه الهی موافق شنبه سیوم ربیع الاول ظلال ورود دار
الخلافه ذاکره گستردند و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و جهانیان بشکر
این نعمت عظمی ابتهاج روی نمود و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت توام خسرو
شاهنشاهی بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت فرمود و آنحضرت بر وساده عیش و خرمی نشسته حضور دولت
و انتظام بخش عالم صورت و معنی پایه افزای دین و دولت بودند از ماثر الطاف دادار جانبخش جهان
آفرین دو گوهر نایاب از یک منبع ظهور کرد و دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود و چشم پرور جلا
یافت و دو گوشواره اقبال اعتلا گرفت و دو عقد ثمین درخشنده و دو بازوی قوت بریک گشت و دو
باره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن اشارت در آمد و دو گوشش بار شه نیوش شه
زاده قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شگوفه
دولت دولت شگفت و چمن چمن گل عشرت خندان شد لب طرب و انبساط از کرانی تا کرانی کشیده عالمیان

لعبه ای نشاط خواندند آواز کوس شادی در نه گنبد گردان پیچید و نواحی ارغنون کامرانی در شش جهت فضا
نظم چنان کلبانگ نوشانوش برخاست ٭ که چرخ از صبح نوشانوش برخاست ٭ و آنحضرت یکی ازین
دو گلبن باغ عشرت را بتفال بر سعادت دو جهانی گرفته شکرگذاری بتقدیم رسانیده یکی را بحسن
و دیگری میرزا حسین تسمیه نمودند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت **بیت**
شد شاه یکی نه را دو فرزند خلف ٭ آمد دو گهر ز درج مقصود بکف ٭ دوران پی تاریخ ولادت بنوشت
بنمود دو ماه روی از اوج شرف ٭ و این دو گوهر یکتای قدس بعد یکماه از ولادت بفسحت سرای عالم قدس
و نزهت آباد مقام غیب خرامیدند و نقد حیات خود را نثار پدر والاقدر کردند و آنحضرت از رحلت آن دو
باکوره قدسی قدری قرین هجوم هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه در دو
پیمان بارگاه کبریا از قضای مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست
و از سوانح طرح معموره نگرچین انداختن و چوگان نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کار
خانه بدایع عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی را بمشیت
کامله و قدرت جامع چنان خواسته است که در مهانی مظهر کمال آسمانی گرداند و در هر مکانی جمال
جمالی را مخرج ایجاد آثار ممالک آرایی سازد بنا برین مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای آن
حضرت بآراستن و پیراستن موضع عالی گکران توجه فرمود آن گل زمین را در لطافت آب و هوا و طراوت
زمین و صحرا منظر بر بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد و از ان مقام تا دار الخلافه آگره یکیم و سنگ
راه است و در نزول اکثر چنان بود که موکب عالی برسم سیر و شکار از صحرای برآمد دل صافه آن
حضرت اکثری بآن ناحیه دلکشا میکشید و در آن سرزمین بیغمی بساط نشاط گسترده میشد و بتقیید
وحش و طیر در آن مرغزار فیض بخش خاطر اشرف میپرداخت درین هنگام که رایات اقبال از
ممالک هند مراجعت فرموده بمستقر خلافت متمکن شد و معمار همت عالی اساس اقتضای آن فرمود که
در آن فضای دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازند بنابران در ساعت مسعود
و طالع ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط ازینه مهندسان سحرکار و طراحان جادو خیال
منازل دلپسند و عمارات خاطر نشین که قوالب ارواح شوق توانند شد طرح انداختند و در اندک
فرصتی بنایان چابک دست و معماران کارگزار بطوری که مذکور رای خیر رفاه ضمیر انور بود تمام کردند

و هم چنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبه علیه بمقدار حال و فراخور رتبه
منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند و در ایام معدوده معموره جلوه نمود که کمال رخسار
شهرهای آفاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی و باکوره غیبی را نگرچین نام نهادند یعنی شهر
آرایش و آسودگی و بیشتری در آن ایام بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال میربودند و بسیر و شکار
داد خوشدلی و کام ستانی میدادند و درین سال ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسب با گلدسته تحفهای دیار
تنسوقات آن دیار برسم ارمغانی آورد سلطان محمود بکری که همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی آن
افتاد که منصب خانخانانی که خان خانی باشد از درگاه معلی یابد چون امرای کلانتر او نبودند که از مرتبه
شناسی و بر حال پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر نرسانیدندی کامروای این امنیت نگشت
مبلغهای زر برسم پیشکش شاه غفران پناه فرستاد که شاید بوسیله سفارش ایشان این دولت روزی
گردد شاه ملتمس او را قبول فرموده اشارتگونه بدان رقم پذیر کرده کلک محبت ساخته بودند لیکن چون
خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معدلت آرایی بودند و ایالی استحقاق بودند رواج سفارشکه مثل منعم خان
باین منصب الا اختصاص داشت بنابران استدعای شاهی را معذرت خجسته فرموده آمده را باین بزرگان
رخصت فرمودند **التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی در استخلاص کابل از میرزا سلیمان و**
دیگر سوانح اقبال در مطاوی احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابو المعالی
بخت حیران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشی نژاد در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق نعمت این دودمان
مقدس ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف
خود در آرد و میرزا محمد حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگر
چه بقدری پی باراده میرزا سلیمان بهمان معلوم پیش اکتفا کرده برخی دیگر را بتاخت ریخ فرستادن
گرفت و دفعه عبد الرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه لشکری بسرداری قوتش بیگی را
با جماعتی روان ساخت کابلیان زادگان خود یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند عمده ارباب
اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و بیسه بیگ و علی محمد اسپ و بنده علی میدان بایر
میدانیان و خواجه خضریان و یار محمد آخند و فیروزه و خلیفه عبد الله بود حقیقت معامله را بمیرزا
محمد حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا که از تنگی معاش و بیسلوکیهای

بدخشیان تنگ بود و این اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت غزنین که
میرزا سلیمان بقرابیتم و ابن حسین کابلی داده بود آن را تغیر داده بتقاسم بیگ یوانچی داد و بنگش و الخد و د
از خواد خواجه کشیده بتنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد و الخد و در اتاییلاب که میرزا سلیمان بقاضیخان
و سفید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان داده بود گرفته بخالصه خود مقرر ساخت و بتدریج که تسلط
بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را ازان ولایت بیرون آورد و اهل بدخشان منکوب و مخذول
روساخته بخدمت میرزا سلیمان رفتند و غازیخان در کوتل هسند کوه میرزا سلیمان که متوجه کابل
بود ملاقات نموده بشرح و بسط انچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد
و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرد و طایفه از
مردم کارکرده بتجربه یافته که محل اعتماد بود همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف
جلال آباد رفت و روی بغزنیت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز
دران منزل مقام کرد که لشکر از ترد سفر برآساید و چون معلوم او شد که میرزا بطرف جلال آباد
رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف
جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم ~~برگشته بکوهساران شتافت~~ بد که رسید خبر غلط شهرت یافت
که میرزا سلیمان از عقب می آید میرزا محمد حکیم برگشته بکوهساران شتافت و دختر میرزا سلیمان که در
جلال آباد بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شد و در جوی
شاهی لب دول آمده ملاقات کرد و عذر تقصیرات خواست و در همین منزل یقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه
این حدود شد و آن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بقریب خانه رسید و از انجا بعلی مسجد و از انجا به پشاور
در نواحی قبیله حبیب فرود آمد و در همین زمان ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا محمد حکیم رسید که تمام
دام فرجی [illegible] سرانجام نمود میرزا سواری او را دیده وداع کردند و خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان
خود متوجه هند و نیلاب شد درین اثنا خاکی کله بان که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود آمد و خبر رسانید
که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه این حدود شد
میرزا محمد حکیم باستقبال از آب سند عبور نموده عرضه داشتی مشتمل بر اظهار الکه و افتقار مصحوب
حاجی غالب بیگ و طوفان و دوجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاد و سرگذشت کابل و

مستمندی

مستمندی خود را معروض داشته استمداد و توجه و هر گونه استعانت نمود و خود بر کنار سند
ساکن توقف کرد و چون دران ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین و عمده اخلاص میر محمد خان
برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود و معصوم جوهری را پیش او فرستاده مدد
طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا
فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سند شنوده بود گذشته از پشاور برگشت
و از راه کریوه متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه با فغانان شنواری جنگ روی نمود و جمعی از بدخشیان
مسافر ملک شتافت منتشر شدند و بعضی اسباب اردو بازاری بتاراج رفت و بهرون شنواری که
کلانتر این قوم بود بعدم خانه شتافت و در جلال آباد قنبر و جمعی را گذاشته متوجه کابل شدند و از زردی
استیلا رفته محاصره کابل کردند محصنان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم کارآگاهی بجای آورده در استحکام
قلعه اهتمام تمام نمودند و در هنگامی که خبر چنین از فر ورود حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود به ملتان
میرزا محمد حکیم رسیده بوسیله افغانان بپایه سریر سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندی یافتند و عرضه
داشت میرزا بمسامع علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال کوته نظر عنایت خسروانه شامل میرزا محمد
حکیم شد و چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا از نابودن اتالیق خردمند خیراندیش بود حضرت شاهنشاهی که از
فرط دانش انتظام بخش شهرستان مروت و مردمیت اند اتالیق فرموده قطب الدین خان را که بعقل و
تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که علاوه
لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا محمد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ملک متمکن
سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل توقف نماید و امرا بجاگیرهای خود
بازگردند و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان
و مهدی قاسمخان و ججن و صوفی سلطان و جان محمد بهسودی و کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان
و کلان آن دیار عز اصدار یافت که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی او بسر میرزا سلیمان
رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی
از خزانه عامره با دیگر اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت و چون مناشیر
اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته باعث کمر سرعت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند قطب الدین

خان و کمال خان و خاص خان و محمد قلی خان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا زیب و فر دیگر یافت و از گذر کمانکش
گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته کمک دولت ابد پیوند بمیرزا
رسیدند و هر یکی از امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انواع تفقدات پادشاهانه
که بر وجنات احوال میرزا تافته بود مهمات میرزایی رونق و طراوتی که هرگز میرزا را در خواب خیال در نیامده
بود نیز پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی امید بجانب کابل آوردند و تا جلال آباد
عنان مبادرت باز کشیدند و چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را بقنبر نامی از کسان خود سپرده
بود میر محمد خان اولاد ساقی ربانی و عارف بیک را بنصیحت فرستادند و او از بیدولتی گردن از طوق
اطاعت پیچید و چون آن خون گرفته جاهل بر جان خود نبخشید بنا بر آن لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند
یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجه مردمی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل بآسانی
بگشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و بتقدم همت و علم نهمت بر معارج قلعه گشایی طریقه عروج پیش
گرفته نردبانها و سیبه رفیع ترتیب ساختند و بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع در بر آمدن کردند
اگر چه بدبختان بقدر قوت و توانایی در مقام مدافعه شده دقیقه از دقایق قلعه داری نامرعی نگذاشتند
بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمربستگان قلعه گشا حمله می آوردند و خاک و خاکستر عناد بر سر شجاعان
در روز فتح می بیختند اما آن بر دلان را غبار بر آیینه دل نمی نشست و احیانا اگر خارج مناهج زخمی ساخته
پایان می انداختند نه آنچنان شوق قلعه گشایی داشتند که از ملاحظه حال آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه جرات
بر عزیمت خود بیشتر از دل نموده و پای همت بر سر او نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی
آن قلعه در فرصت یک ساعت نجومی مفتوح شد و قنبر مذکور با سیصد جوان که همراه او بودند هدف
سهام سیاست و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از آن اجل رسیده ها بر رهگذر سفر سر دادند
تا واقعه احوال قنبر و تمام بلا رسیدگان بیدولت را که یک جا بچشم دیده اند بمیرزا سلیمان
خاطر نشان کنند و سر قنبر را بارمغانی لشکر قلعه کابل فرستادند و بباقی قاقشال و مردم کابل
استمالت نامها روانه ساختند بوصول لشکر اقبال خوش وقت گردانیدند و چون خبر
عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مژده فتح حصار جلال آباد بکابل
رسید غلغله شادی بلند آوازه شد سر قنبر را زیب کنگره قلعه کابل ساختند و آوازه

فتح جلال آباد و صیت طنطنه وصول سپاه ظفر آیین میرزا سلیمان را اگر چه پای قرار از جای رفت
اما بتکذیب این خبر دلهای پراکنده خود را تسلی میداد که این حرف و صوت کابلیان اصلی ندارد
تا آنکه این دو خبر آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطر نشان نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را
از آن خبر رشته صبر از دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست و هم پریشانی حال در باب جنگ با لشکر ظفر
قرین با مراجعت بصوبه بدخشان کنگاش نموده بعد از رد و بدل قرار بر فرار دادند روز دیگر میرزا سلیمان
نقل و اثر کوچ زده از گرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعه جلال آباد روی نهاده بخواجه ریواج آمد
و شهرت داد که بجنگ میرزا میروم و چون شب در آمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت ببدخشان آورد
و در هنگام گذشتن از آب پرزدان سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسباب و برتال بدخشانیان را برد
و بهزاران محنت که بحالی که بکس مبیناد خود را ببدخشان رسانید ع اگر نه شست اعتصام بجبلک
رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا محمد حکیم باتفاق امرای قرین بکابل در آمد و اهالی
آن خطه سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته و غلغله شادی و
طنطنه آزادی بسپهر والا رسانیدند و عموم خلایق و جمهور رعایا آیین شیفتی تازه کرده بدعای دوام
نصاب رایات اقبال که ظلال دولتش بر دور و نزدیک سایه عدل گستر است ترانه سنج عشرت گشتند
و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کام ستان عیش شدند و بعد از چند روز قطب الدین
محمد خان بغزنین که وطن مالوف او بود رفت و کمالی را همراه خود برد و در آن خطه که مولد و منشا
او بود تمام قصیده سعادت نژاد او بود بخوشی و خرمی بسر آورد و تمام اقوام و اجابت دور و نزدیک را
تفقدات کرده و از منزل و باغ و بقایع خیر که از آنها برسعادت و اسباب ذکر جمیلت طرح انداخته
برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تیره رایی وکالت میرزا را بخود و صلاح امرا شنیده
در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند و سکینه بیگم بانو همشیره
خود میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه هندوستان
شد و بدرقه قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیه سعادت پذیر شد و چون سعادت ذاتی
در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بودند او را عقل مصلحت بین می افزود و نه ملازمان
اخلاص مند سعادت منش بهم میرسند در بیولا که بیمامن توجهات انتظام بخش شاهنشاهی

مهم کابل انتظام یافت و خان کلان بسر برای مهام آنجایی اشتغال داشت و فتنه‌های کابل بمقتضای جو
هر خود در مقام فتنه اندوزی شدند و محمد حکیم میرزا با وجود حداثت سن از عقل معامله رس بهره وافر
نداشت همواره کوشش بر سخنان دای میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود
بود براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار به شدت میرسانید بنابران او را با میرزا کار بیان
نقش بازکاری نشست و میرزا محمد حکیم نیز اگرچه اظهار رنجیدگی کم میکرد اما بسیاری از مهمات بی
بی استصواب خان کلان سرانجام میداد از ین قسم یکی آن بود که خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر میبرد
میرزا همشیره خود را که سابقا والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بود بی استصواب حضرت
شاهنشاهی و بی گفت و گو و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه چون چنین نسبتی عالی انجام یافت
مهمات در خانه میرزا از پیش خود سرانجام نمودن گرفت و اموری که باو مناسب نبود میساخت و اکثر مردم
در خانه میرزا سخنانی که ملایم طبع خان کلان نبود می گفتند و میر محمد خان که با وجود شورش طبع مردم مزاج
دان و قیقه سنج باریک غور بود در روزنامچه امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد و از نامساعدی
بخت برای آسایش خود خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت دیده دولت دانست آنچنان او زبونش آمده
و چون دانست که عاقبت با خوشی خواهد کشید نظر بیش بینی انداخته در شبی از شبهای انگه کسی و
قوف یابد از کابل کوچ کرده در شاهراه هندوستان پیش گرفت و عرضه داشتی متضمن حالات
دار و گیر در خانه میرزا و قایع بیست و بیت کابل بشرط و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال
داشت خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان راه رفت با بستنی که از روی مزاج دانی روزگار
و بعض شناسی عالم خواجه حسن و یار محمد اخند و فیروزه و چندی دیگر را مصحوب امرا بهندوستان
میفرستاد تا هم کار میرزا بفساد نمیرسید و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد و لیکن چون
مشیت الهی بامری میرود بیشتر از آن عقلای دوراندیش را بنادانی منسوب میگرداند
و آن مکنون عالم مشیت در جلوه گاه ظهور میشتابد و الحق بیش بینان ملک دانایی را در امثال
این امور جز تماشایی بودن و بر فنون تقادیر الهی آگاه شدن چه کار باید کرد و از سوانح
قتلغ خانست برهتاس باستمالت فتح خان مجبش انکه در صوبه بهار از قلاع والا
ارتفاع مند و قلعه ایست از بدایع صنایع آفریدگار رهتاس نام مصون از

وهم اختلال بر زبر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن از پنج کروه زیاده است و از زمین هموار
تا سطح آن قلعه یک کروه شرعی ارتفاع باشد و از غرایب آنکه بالای قلعه بآن بلندی هر جا که دو گز کاوند
آب شیرین می برآید و از مبادی بنای آن قلعه هیچ فردی از فرمانروایان برای استیلا نیافته مگر شیرخان
که بتزویر در لباس زنان جمعی را در آورده متصرف شد چنانچه مجملی پیش ازین گذارش یافت
و از آن باز بدست فتح خان تبنی که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیمان بود افتاد و چون کرنی
چان قلعه با سلیمان حکومت بنگاله یافته بود مساهمت و مفارغت میزد و از دوربینی پیوسته با ارسال
عرایض خود را از دولتخواهان این دولت می شمرد درینولا که آثار بیسعادتی از احوال علیقلیخان
زمان بدوره نزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیج خان را پیش فتح خان که پیوسته ارسال عرایض نیاز
اظهار بندگی میکرد فرستادند که بر چگونگی احوال او آگاهی یافته او را بر جاده اطاعت و خدمت
راسخ کردند و مقرر سازد که چون رایات اقبال بحدود جونپور رسد احراز دولت ملازمت نموده بعقیدت
خود را بسعادت حضور اشرف رساند هر گاه جوهر خود را خاطرنشان دور و نزدیک نماید قلیج خان بسرعت هر چه
تمامتر برهتاس رفت و او را بر جاده مستقیم بندگی راسخ گردانیده حسین خان تبنی برادر خود را
بملازمت آورد که برای تلقی جلایل مراحم خسروانی را دریابد دران ایام که موکب مقدس از شکار
فیل از کرهه و نرور که شرح آن عنقریب گذارش یابد بمراجعت بمستقر سلطنت نزول اجلال نموده
بزمین بوس معلی سرافراز شد و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید و در اوایل این سال عفت
قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی و دختر طغایی و والده حضرت ایشان بود
و الامان میرزا از بطن مطهر مقدس ایشان بر کنف ظهور آمده بود بموجب نیت شریفه متوجه طواف
حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بروجه احسن ترتیب داده
وداع فرمودند هر چند خاطر اقدس مفارقت آن قدسی سرشت نمیخواست اما اراده باطن گرامی ایشان را
مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند و جمعی کثیر و باین وسیله کامیاب این امنیت شدند **نهضت موکب**
مقدس شاهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار فیل و غیره خدیو عالم که همواره باقسام شکار
و انواع مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری پردازند بیننده چنان خیال میکند که مگر جز این کار
اندیشه دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده

سلسله ظاهر و باطن اند همیشه ظاهر را چون ظاهرپرستان صورت بین و باطن را چون خردمندان معنی قبله آراسته
میدارد درین ولا نقاب آرای خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهی موافق رجب
رایات عالی را بجانب نرور و گوهره را نهضت دادند بجاذبه سلطان شوق بجانب دهولپور شتافتند
چون آب و هوا اعتدال بود فیل سوار از دریای چنبل با مواکب عالی بسعادت و اقبال عبور نمودند
و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت چون عرصه حوالی نرور جولانگاه موکب حضرت شد قراولان
نوید عشرت آوردند که در بیشه نرور چند گله فیل میگردد امر عالی شرف صدور یافت که اردوی معلی در همان
ساحت دلکش مقام نماید و حضرت شاهنشاهی با بعضی از ملازمان کامگار بعزیمت آن بیشه در آمده و دور دوران
بیشه سیر و تکاپو نموده بگله فیل رسیدند و آنرا بآیین سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده
و فیلان وحشی را در میان گرفته باردوی عالی آوردند و از پیرایه شکار نشاط قرین آنست که روزی
در معاودت حدود نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر مقدس بر اژدهایی که قریب هفت گز اکبر
شاهی بود افتاد که بعضی از چیتل را که نزدیک بآهو باشد فرو برده بود و بقیه را در فرو بردن
بود ازین صورت بدیع نظاره کارگاه تقدیر فرموده آن موذی را از هم گذرانیدند و در زمان آن
شرارت سرشت مکافات خود را باز یافت و در روز دوران عرصه دلکش منتظم امور جهانبانی بوده
لشکرخان میر بخشی را بولایت گرهه پیش آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگی و دیگر نفایس آنچه
که بنیروی اقبال پادشاهی در جنگ رانی بدست افتاده بود آنچه لایق درگاه معلی باشد
بیارد و فرمان عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکرخان خدمت او بتقدیم
رسانند و خود بسعادت سرگرم شکار شدند و بساط شکارگاه بورود نشاط پیرایی آیینی بسته

آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین یعنی سال اودئیل درین شگفته زمان و خجسته زمین که هوای شوق
در مغز اقبال پیچیده بود نشاط بهاری در دماغ روزگار راه یافت و مقدم نوروز جهان افروز زندگی
فیض بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم بجالبین در آمد و گلهای صد برگ انبساط شگفتن
گرفت **بیت** گل برون شد که پر از برگ برون آید باز ۰ تا کند بال فشان همره بلبل پرواز ۰ غنچهای گره
بیم شگفت از سر شاخ ۰ ببرد دل بردن مرغان چمن چنگل باز ۰ از نشاطست که گره و سبزه و گل می بالند
که ره عشق بهرگام نشیب است و فراز ۰ بنده وصل غنچه ایاغ شوم ۰ صد زبان در لب و اگر بخموشی دمساز

گویا

گوییا مقدم شاهیست که انداخته اند ۰ از پر گل و دیبای سمن پای انداز ۰ بعد از گذشتن نه ساعت و بیست
و یک دقیقه از شب یکشنبه هشتم شعبان نهصد و هفتاد و دوم هلالی تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل
روی نمود و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند یعنی سال دی از دوره اول بخرمی و شگفتگی شد
در بهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود و آنحضرت در همان مرغزار دلکش
که نقشبندان بدایع نگار بهار آیین بسته بودند کامیاب سرور و حضور صوری و معنوی بودند که روز
دیگر قراولان بیشه نرور دهامونی بیان رسیده مژده عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه ایست
بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوش وقت گشته بهمان آیین و دستور شایسته
صید آراسته فرمودند و فیلان را شکار کرده بعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آنشب را در آن
بیشه کامرستان شوق بودند و فردای آن روز باردوی معلی نهضت فرمودند در اثنای راه قراولان
باز نوید سرور آوردند که در شش کروهی موکب عالی بیشه ایست که زیاده از دویست و پنجاه
فیل بخود کامی دران میگردند بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه
عنان تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه پیکران رسیدند بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب
دولت آن جنگل را گرد کرده بسمت پانوه راندند و بعد از شب گذشته آنکه درون حصار رسانیدند
و بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامه موکب عالی حوضی بزرگ که این پیاده نهاده
آنرا سیراب توانند کرد و از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خویان دریا آشام را
از چشمه سار فیض کریشه تا فیل را افاضه اکسیر است شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان را
بطناب رفق و کمند مدارا صید فرموده چندی را بطرف نرور و چندی را بجانب گوالیار و بسیاری
را باردوی معلی روان ساختند و بتقریب انتظام آن کار دو روز ظاهر حصار پانوه مخیم بارگاه
اقبال بود و الحق از سنوح این سانحه نشاط افزا که درین عرصه دلکش هندوستان نزدیک
بآن نشان نمیدهند انواع شگفتگی و فنون تعجب بر ناظران این بزم مقدس روی داده
والاست و چه رای عالی که خدیو عالم بمقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید در آورده
و از آنجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی گرهه مقام داشت عنان تاب گشتند و قریب بیست روز
آن سرزمین جولانگاه موکب عالی بود و چون ایام امتزاج فصلین بود و هوا روی بحرارت

و بالجمله چون آب و هوای آن ولایت گرمسیر خیل ظفر را موافق امزجه و طبایع ادمیان نبود اکثر اهل اردو فتوری را بتغییر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید آنحضرت نظر مرحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را بشکار بقیه فیلان گذاشتند و بدولت و اقبال سنگی را کلان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند و از انجا بواسطه مخالفت هوا و کثرت قرة نقد حرارتی طاری مزاج اقدس شد و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی سر زده تا مزاج اعلا باعتدال مبدل شد و نبض اقبال باستقامت گرایید و مزاج نشاط بانتظام پیوست و بعد از پنج روز از حصول شفا موکب عالی متوجه دار الخلافه اکره شد و بساعت سعادت پیرای با یمنی که گزین انجم و افلاک بود ظل ورود و نور نزول بران مصر اقبال انداخت و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای بنای قلعه رفعت اساس دار الخلافه اکره بتایید معمار اقبال بر ضمایر رقم سنجان هندسه ادراک و جدول شناسان افلاک مخفی نماند که چون ایزد جهان آرا وجود مقدس شاهنشاهی را بجهة تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین و زمان میفرماید پیوسته ضمیر خرده دان دران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکامن قوت بمظاهر فعل آمده رنگ آمیز دولت گردد دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی و آب دهی بکمال ان رسانده اسباب امیری سرانجام میدهد و دفعه جهة حفظ اموال و اقوات و حراست نام و ناموس و نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تحصیل فرماید بنابران در بلدة دار الخلافه اکره که بمنزله مرکز هندوستانست بجهة مصالح ملکی و مالی باساس قلعه عالی که در خور آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشاره فرمودند و امر مطاع نفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطه توالی ازمان و تقادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده تهدم بردارند و دران محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده اساس نهند و چون بنای دولت این دودمان عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال موبد پایدار باشد بنا برین در ساعتی که ثبات کار و اساس حصار را مختار بود مهندسان علوی قیاس و معماران دانش اساس طرح این بنای عظیم کشیده و کار حفر را هفت طبقه زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوار سی گز بادشاهی

مقرر شده

مقرر شد و ارتفاع آن شصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیمن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سه هزار کس و چهار هزار کس از بنایان چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله بر دوام کار میکردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در صفا آیینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخ اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی در درز آن راه نیافت و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بحر بفیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرموده که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و بینش و راستی و درستی و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد نامزد گردد تا همواره بوسیله او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلام عتبه علیه استسعاد یافته در خور حالت و استعداد بوظایف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و باین طریق خواطر این طبقه قناعت گزین که لشکر دعایند بجمعیت گرایید و بدل جمعی در اطوار عادات و عبادات خود ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگرچه این گروه در هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی ازین طایفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشترند ناگزیر کسی که متصدی مهمات این طبقه باشد اول باید که سیر چشم بود تا این منصب عالی را وسیله اخذ و جر نسازد و در مال فقیران دل نبندد و در حق هر کس نظر از داشتن خود را بخره خاص و عام گرداند نست و چه میعادتی که از راه معده حرص خود را خواهد که سیر کند دوم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد تا بسفارش ستمگران و مشاطگی مردم نافهمیده کی خود ترجیح مرجوح واقع شود و هر کدام در خور استعداد اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردد سیوم بیدار طبیعت باشد تا اوقات شریف را ببطالت نگذراند و مهمات فقرا در پرده توقف افتد بلکه جد آوری باشد که روز از شب نشناخته انجاح مهام مسکینان و محتاجان را گزیده ترین عبادات شناسد چون این اندیشه حق اساس پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای انچنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد یا آهنگ

آراستگی داشته در تکاپوی اهلیت بیقرار باشند مظفرخان که حل و عقد مهمات سلطنت بدست صواب او میشد از نخستین مداهنان نادرست و حرف سرایان ظاهربین از جای رفته این کار بزرگ شیخ عبد النبی را مقرر ساخته بموقف عرض مقدس رسانیدند و آن خدمت شریف را برای او التماس نمودند خدیو زمان از حسن نیت و نیک ذاتی که در حق مردم بغیر از آنکه نیک نمیفرمایند بر دانش مظفر خان اعتماد فرموده این خدمت را باو نامزد کردند و او دکان خود را بتلبیس و تزویر آراست و خدیو زمان که بار الامن حسن ظن اقامت داشته نقش طلا آرای بود نه توجه فرمودند در اندک فرصتی بهجوم خوش آمدگویان غرض آلود و استیلای نادانان کوتاه بین طالب علمی او بفروخته آمد علم ظاهر او بعلم باطن او تبدیل یافت او یک واسطه پسر شیخ عبدالقدوس است که اهل هند را باو گمان ولایت بود و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک جواهر عالمیان ساخته است عیار این مردم بیزر گرفته آمد و پرده از کار ایشان برداشته شد چنانچه در جای خود گذارش یابد

نهضت موکب موید ساختن شاهنشاهی بر دفع فتنه بغی خان زمان علیقلی و دیگر سوانح اقبال که در آن یورش عالی روی نموده

بر دریاکشان معنی نه هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد که آنچنان نیز آنچنان تر میکند اگر آدمی سعادتمند فراهم آمدن امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و موردات آرایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایه هزار نیکی میسازد و برای رعیت حال و دخیره سبب آخرین اسباب نتیجه میدهد و اگر شانی بخت نکی سیاه باشد در فطرت بدگهر و تیره درون هر آئینه دنیا داری او سبب خسران و نکال گردد و آن بدنهاد بر پیوسته ذخایر دنیا را سرمایه هزار وبال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین ازار جهانیان سازد و روز بروز دل تیره اش تیره تر شود و بلای ضلالتش افسرده تر گردد و نه قدر نعمت داند و نه حق گاه در کم دیده و بیراو از کار گذرانند گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زند و مصداق این حال احوال خسران مآل علیقلی خان زمانست از آغاز رآمدن دشمنان زدای این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می یافت بمجرد اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات شنیع گشتی و از تمکن ظرفی آثار بدمستی بظهور آوردی چنانچه از آن رقمزده کلک وقایع نگار رشد و همواره حضرت شاهنشاهی بنوازی حوصله گذرانیده از صفوت ذات رقم زلات

ضلالت

ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی و آن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت ندانسته اسباب شورش و آشوب سرانجام دادی چون بمسامع اقبال رسید که اسکندرخان اوزبک بر تمیز بغی و طغیان زمام اختیار از دست داده اعراض فرموده در هنگامی که رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت نرور نهضت والا میفرموده اشرف خان را مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندرخان فرستادند تا او را بشرایف الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته باستانبوس والا سربلند سازد و از اندیشه تباه باز داشته سالک شاهراه سعادت گرداند اشرف خان بمراسم چون سواد آورده که جاگیر اسکندرخان بود رسید سکندرخان باستقبال منشور مطالع مبادرت نموده اشرف خان بمراسم اکرام دریافت و آداب تعظیم پیش آمده بمنزل خود برد و چون بر فحوای مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمانبرداری آمده از روی ظاهر داد استعداد دریافت ملازمت شد و در نهان بر پیچید که را نبوده در باطن با نفاق مشتها خیال دیگری بخت عاقبت کار با اشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آقا شقا که رئیس سلسله است و خوب جوار دار دفته او را می بینم و باتفاق او بدرگاه متوجه میشوم و بدین عزیمت از سپرور که جاگیر ابراهیم خان بود رسید و از آنجا پیش علیقلی خان شتافته مجموع این جماعت تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باعلام عصیان خفی و اظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پرده شرم بیرون آمدند و با وجود در میان آوردن گوی ایام موکب معلی مسافت بعیدی کرده بشکار فیل توجه دارد و دو جوق میشوند اسکندرخان و ابراهیم خان از راه لکهنو بفتوح شتافته در آنجا دخل می انگیزند و قلیچ خان و بهادرخان از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جاگیر دار آنجاست رفته نایره شرارت اشتعال میدهند و این تیره شاید کاری از پیش رود و چون فکر ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان را برین سودای فاسد آورد اشرف خان را در میان خود تا آئین محرمان پاس میداشتند و تا بین راه روشن ابراهیم خان و سکندرخان بسمت لکهنو و علیقلیخان و بهادرخان بجانب کره مانکپور شتافته وجویای هیبت عصیان حرام نمکان و اتفاق شوریده بختان بیکدیگر امرای آن سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیرخان و محمد قلی امین دیوانه و سلطان قلی خان و دیگر نواحی دست ظاهر بد صحیح برادرش شاه خلیل الله و گدا علی توکلچی و جان قلی

ساربان و یوسف ملتانی و دیگران شنیدند سامان جمعیت نهاده سر راه بر باغیان گرفتند و میان ایشان
و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبه نیمکار آتش کارزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه قبول
سپاهی راه ناخته چندی را بر زمین ادبار انداخت و در عین تاخت و باخت اسپش سکندری
خورد و او از پشت زین بر روی زمین مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند و شاهم خان
و شاه بداغ خان اگر از معاینه حال محمد امین قدری دل بباد داده بودند اما چاره کار آن بود که
فدائیان قدم جلادت پیش نهند و کوشش در کشش نمایند بی اختیار پیش آمده نبردی مردانه نمودند
چنانکه دلاوران کارطلب از جانبین در جنگ گاه افتادند و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند
اما امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نیمکار گشته بدان تحصن جستند و صورت ماجری معروض
عتبه والا داشتند و علی قلی خان و بهادر خان عنان بصوب مانکپور تافته دست فتنه دراز کرده و دست نهب و
غارت دراز کردند و مجنون خان قاقشال که مرد معرکه دیده و تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان لایق
حال ندیده بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصف خان فرستاده او را طلب داشت
آصف خان بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از سپاهیان خود را بحراست ولایت گده مانده و
بسیاری از مردم کار کرده همراه گرفته در کره رسید و در انجا از اموال و اشیا که در ان چوراگره
بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخشش کرد و مجنون خان را نیز بنقد کرامند مساعدت نمود و چون مخاذیل
باعانت آصف خان قوی دل گشته مشارالیهما اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون فرستادند با افواج علی قلی خان
نبرد مردانه میکردند و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال بوسیله قاصدان چابک
رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور از مهم کابل مراجعت فرموده
در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بوده عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید چون دفع فتنه
و فساد شوربختان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش کافه خلایق است هر آینه عزیمت
این کار شگرف و آن را اهم مقدم داشتن همت والای فرمانروایان عالی شکوه موجب
فرموده سلطان خرد که نایب دارالقدره الهی است امریست از جمیع فرایض مفروضتر و مثوبات این
عبادت کبری از جمیع ثواب اجابت گزیده‌تر چون مضمون عرایض امرا متضمن طغیان این سیه بختان بر زبان
روزگار رسیده بعرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که کلید جهانگشایی

چنان اقتضا فرمود که درخت خاردار بغی و عصیان ایشان از آنکه سر بهوا کشیده و پای استحکام
فرو برده بصدمه تند باد بطش و صرصر سطوتش از بیخ و بن بر کنند بنا برین حکم عالی مطیع باحضار
و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت و بمقتضای آنکه تاخیر در امور این امثال نگنجد پیش از آنکه
شان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد منعم خان خانخانان را با بسیاری از بهادران رزم
منقلای تعیین فرمودند و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر نفس مقدس
سامان این مهمات سپاه ظفر تابید داده تهیه چشم نصرت پیوند میفرمودند در اندک فرصتی لشکری
آراسته شد که شبدیز تیز گام اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر
در سایه سنجق گردون سای فراهم آمد متوجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست جنگی و دیگر
فیلان نامدار در عرصه عرض آمدند و بنظر در بین از انجمله دو هزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی
گزیدند و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دارالخلافه آگره بترسون خان
تفویض فرموده روز تیر سیزدهم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال [illegible]
در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند و چون موسم باران گرمای مفرط بود عساکر کیهان
پوی شبها کوچ میکرد تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان
که بطریق منقلای پیشاپیش میرفت دران منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت
و قیا خان که از طالع ناخجسته در زمره عاصیان درآمده بود درین هنگام چون دولت ازان بدنیتان
روی گردانید بوسیله شفاعت خانخانان بساط بوس سریر والا استسعاد یافت از آنجا که شیوه
جانبخشی فطری آنحضرت جراید جرایم او بگرداب عفو انداخته بپرسشهای تفقد آمیز نوازش فرمودند
و از بارگاه تفضل داده پایه اعتبار بسابق رسانیدند و از انجا بعرصه ساحل گنگ فرود آمده
ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب مقام شد درین وقت مهیان دولت خبر آوردند که اسکندر
سیه بخت با آنکه طنطنه نهضت موکب والا در گوش او پیچیده همچنان قدم شقاوت افشرده در لکهنو
بر جای خود است از استماع این جرات و جسارت قهرمان قهر شاهنشاهی سطوع سطوتش شعله الهی زبانه
داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را بنقد نقد در کنار او نهند بنا برین اندیشه خواجه
جهان و مظفر خان و معین خان و جمعی دیگر از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته بودیم نیم شب بجولان اشهب جهان نورد

گیتی خرام ایلغار فرمودند و یک شبانروز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت روز آینده که سپیده صبح
از افق شرقی برآمد غبار موکب والا از عرصه لکهنو برخاسته توتیای دیده اقبال شد و حکم والا شرف
ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین که
هراول بوده پیشتر رفته باشند و اسکندرخان که از تهی مغزی و بیدلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود از
خبر پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبه والا خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت
بندگان حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظل اقبال انداخته سریر آرایش گزیدند و چند سر از بهادران
کارطلب را بتکامشی نامزد فرمودند و این شجاعت نشانان از دنبال شتافته بهر که ازان مدبران برگشته
بخت می پیوستند شمشیر ادبار خاک درکاسه سر او میکردند اسکندرخان نیم جانی بسلامت برده
و امانده خود را بعلیقلیخان و بهادرخان رسانیده و بهادر از ماندگی اسپان باعث برایستادن شد
علیقلیخان و بهادرخان و با مجنونخان و آصف خان مقابله داشتند ازین واقعه آگاه شده پای ثبات
خود را متزلزل یافتند از محاصره مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجانپور رسانیده
و بی بار و بنه خود پیش انداخته از گذر زهن از دریای گنگ عبور کردند و آن روی آب بزمینهای ناطلب
پناه بردند و موکب جهان پیما بدان قدر در عرصه لکهنو قرار یافت که اردوی معلی رسید و جنبش موکب منصور مقارن
آن اتفاق افتاد رایات نصرت طراز بجونپور راسته و پیوسته طی مراحل مینمود آصف خان و مجنون خان و
دیگر امرا که با علیقلیخان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند چون سنگ راه از میان برخاست در
شاهراه ارادت تبارک اخلاص شتافته در دو منزل جانپور سجده درگاه سربلندی یافتند و پیشکشهای شایسته
بنظر اقدس درآوردند از انجمله پیشکش آصف خان که مشتمل بر نفایس آن ولایت بود با فیلان مست
و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول و استحسان شد و شمه توجه شاهنشاهی شد تسخیر ولایت
که هم گرده و بر خزاین و دفاین چوراگهر منصرف شده سپاهی گزین ترتیب داده بود که توجه اشرف را
شاید جهت اعرض خدمت التماس نمود که آن سپاه رزمخواه بنظر اقدس درآرد و ازانجا که اجابت
ملتمس ارباب ارادت شیوه مرضیه حضرت است استدعای او بپایه قبول گرفت و انوار افضال بساحت حال
و عرصه آمال او بخوبترین صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور بر سر چهارم نورفزای عرصه غبرا شد و سپاه
ظلمت شب راه گریز گرفته آصف خان لشکر خود را قریب پنج هزار سوار در عرصه چون چون کیف همت

صاحبدلان فراخ و چون پیشانی حوصله ارباب کرم گشاده بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف
شاهنشاهی و فردای آن روز که سی و دوم تیرماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذی حجه بود لوای موکب
والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت و منازل رفعت اساس درون ارک که بر رود [illegible]
خوابگاههای سعادت و اقبال شد و توجه عالی بر اصلاح آن ممالک که از دستبرد ظلم آن مفسدان بی اعتدال
خراب آباد محن شده پرتو انداخت و چون علیقلیخان و دیگر اهل بغی و عصیان صدمات سطوت موکب والا
روی بفرار آورده از آب گذشتند اشرف خان را با بعضی از امرای نامدار و سپاه کارطلب چون مجنونخان
و شاه محمد قندهاری بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستادند و جهت احتیاط و حفظ سطوت سلطنت و تزک
پادشاهی باهتمام وزیر جلیل مقرر گشت که تا بخشی عساکر منصوره باشند تمام امرا لوازم کورنش
و آداب تسلیم بتقدیم رسانیده سرگرم خدمت باشند علیقلیخان و امرای ادبار یافته تا دیگر جای
و بر روی آب جایی طلب رفته مستحکم شدند و با افغانان سیه بخت چون سلیمان کرارانی که حکومت
بنگاله باو رسیده بود و فتح خان پتنی و حسن خان برادر که ایالت رهتاس داشتند استظهار
نمودند و این طایفه سیه روزگار در مقام استمداد شده بر گروه عناد و طغیان ایستادند رای دولت
فزا مقتضی آن شد که یکی از معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان کرارانی به بنگاله فرستاده او را از
معاضدت و مظاهرت علیقلیخان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد سیستانی را باین خدمت روان کردند
که بکاردانی و سخن پردازی اتصاف داشت چون بنواحی رهتاس رسید جمعی از خودسران
افغان که با این طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علیقلیخان روانه ساختند
و چون حاجی محمد خان را با علیقلیخان سوابق روابط بود بمقتضای رابطه قدیم و لطیفه که از مواهب الهی
باشد با شوکت و عزت و حرمت پیش آمد چون آثار نومیدی از لوح پیشانی او خواند از آنجا
که بیدولتی دامنگیر او بود او را مقید طور کرد اما حاجی محمد خان سررشته حقیقت و بندگی
از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش هوش او زدی و انصاف آنکه توقف حاجی محمد خان
درمیان اعیان جهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظوره و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت دخل
عظیم داشت چنانکه عاقبت کار او را بوالده خود همراه ساخته بعتبه والا روان ساخت چنانچه بعضی از آن
نگاشته خامه عرض کرده و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی است بولایت ادیسه که در اقصی

سمت شرقی جنوبی سواد اعظم هندوستان واقع شده. از آن هنگام که هندوستان فتح شده پرتو لوای
هیچ یکی از سلاطین بران سواد نتافته و همواره فرمانروایان ولایت اودیسه علیحده ممتاز بوده اند
حتی حالا راجه که درین هنگام فرمانروای اودیسه بود و از آن مدت که فرقه افغانان دست استیلا بر بنگاله
دراز داشتند پیوسته نخلین تمنای اودیسه در ریاض همت خود می‌نشاندند ولیکن درخت امیدشان بار
نمی‌گشت چه در حواشی آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و پست و سنگستانهای بی حد و مر و بیشه‌های سخت دشوار
چندانست که دست تصرف پادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذر و خاک آن زمین بی سر عساکر شدن
متعسر است بلکه هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه براجه جگنات میبرد والی بنگاله را برد
دستی نبود ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور است براجه جگنات ~~میبرد والی بنگا~~ پناه آورده و آن
راجه باجینی از دلیسه الطریق مساعدت داعیه سلیمان کرانی بآن تسلط جهد نمود دفع نتوانست کرد بلکه
پیوسته ازو هراسمند می‌بود. درین هنگام که بلده جونپور مستقر موکب والا گردید بضمیر صواب‌نمای
حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب فردا را از روزنامچه امروز استخراج مینماید چنان اقتضا مینمود که یکی از نظر
دانان پایه قرب ایشان را جا اودیسه فرستاده تا بجلایل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان
درگاه والا انتظام دهد. حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیه احوال او پیدا بود باین خدمت اختصاص یافت
و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل خود نداشت باو رفیق ساختند و این هردو باتفاق
عازم اودیسه گشتند. راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تبارک ادب سعادت استقبال فرمانها
دریافت و بمراسم تعظیم و تکریم واردان دولت را بشهر برده و بمنازل شایسته فرود آورد و بخدمات
لایقه اقدام نمود و کمر بندگی بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقه علای آن درگاه در گوش
کشیده پایه آداب عبودیت نگاه دارد و اساس ارتباط و اتحاد بعلی علیان در میان نهد من بجمعیت
خود ابراهیم را که خصم دعوی دار اوست پیش کرده روی به بنگاله می‌آرم و کار پردازی بروزگار
سلیمان میکنم که عبرت جمیع سرشوریدگان فتنه انگیز شود. راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مها
پاتر آداب خدمتگاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه
انتخاب کرده روانه درگاه معلی ساخت و در آن هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرمود
معموره نگرچین معدلت آرای بود حسن خان و مهاپاتر همراه ایلچی راجه مکند دیو که رای پرمانند نام داشت

سعادت

سعادت زمین بوس سربلند شد. از سوانح در هنگامی که رایات اقبال در جانپور استقرار داشت
گریختن خواجه عبدالمجید آصف خانست سبحان الله مستان دنیا که خرد صلاح بین ندارند سعی خود در
هلاک خود میکوشند و آزاده پیر می نامند یکی از اعاظم مباهات آنست که با وجود هستی دم هوش و وفور نعمت
ناشناسی بر دولت خود چون تیشه میزنند و باندک توهمی از جای رفته جایی که هزار دشمن برای‌شان شوند
اندیشید یک چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان را از شتاب زدگی و سبکسری واقعه پیش
آمد که رقعت خجالت آزاده پیر بران روزگار رنجیده نیامد و اگر بمکارم شاهنشاهی بعفو آن زلات چنان
خجالت اورا از غبار جرایم پاک سازد نشان انفعال باقی ماند. غرض از تمهید این مقدمه صواب مشحون
آنکه آصف خان که از درگاه والای شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایه عالی اختصاص یافته مدتها بسپهسالاری
لشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود از آنجا که خیانت گریبانگیر خوف دامنگیر میباشد و بحرف و حکایات
فتنه انگیزان تهی مغز از جای رفته و هم فطرت ابله خود نموده بتوهمی واهی گریخته بجانب گره رفت و
مجمل این قضیه آنکه از آن هنگام که آصف خان ولایت گره مسخر ساخته بر خزاین چوراگره متصرف شد
و از کوتهی خود و خست نفس و کفران نعمت از پادشاه و مربی دولت او از اقلیم بعلم رسیده بود پوشیده
و آنرا ذخیره ادبار خود ساخته بود و همیشه بجوف توهمی راه میداد هر چند آن معامله نافهم بمتشبثان آستان
سلطنت رسولها فرستاد اما از آنجا که معده طمع حریصان جز خاک پر نشود سودمند نیامد و همواره
تخیلات تباه معانی بر مزوایا میکشیدند. درینولا که لشکر شایسته بنظر اقدس درآورده منظور الطاف عاطفت
شاهنشاهی گشت حسد بزرگان بیمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند و
دوستان ناقص درک معامله نافهم و فتنه اندوزان سخن ساز دورویه یکی را هزار ساخته بافسانه بدل
میرسانیدند تا در شب سیوم مهرماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر نهصد و هفتاد و سه بخیال
فاسد و رهنمونی مالیخولیا با برادرش وزیر خان و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت گره که بنهای آن
قوی جثه و اسباب گذاشته فرار نمود و بکیشتی بقصد عنان بازیافت صباح دولتخواهی که همراه
او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معرض درگاه والا ساختند و عرض داشت این مردم در صحرای
دلکشای جونپور وقتی که حضرت شاهنشاهی بانشراح شکار کام ستان بودند بوسیله ملازمان
رکاب دولت بذروه عرض رسید. حضرت باقتضای رای ممالک آرای منعم خان خانان را باشلیقی

و ولی نعمت

آن لشکر نامزد ساختند و شجاعتخان را با جندی از بهادران کارطلب بتعاقب آصفخان تعیین
فرمودند شجاعتخان بمانکپور رسیده متفحص احوال آصفخان شد آنجا خبر یافت که بقصبه کره رسیده
در صدد آنست که خود را بگدهه رساند شجاعتخان کشتیها را که گرد آورده خواست که از آب بگذرد و سپاه منصور
بر کشتیها برآمده از آنجانب آصف خان از آمدن شجاعتخان خبردار شده با لشکری که همراه داشت بدان شتافت
که بر لب آب بر راه شجاعتخان بگیرد کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند آصف خان راه ممانعت پیش
گرفت در میان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامه نبرد گرم شد و آن روز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود
و چون حجاب ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد آصفخان فرصت نهضت را غنیمت شمرده شبا شب راه گریز
پیش گرفت و بامداد دیگاه که شجاعتخان خبر گریختن آصفخان شنید بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب
عبور نمود و جلو ریز در پی او تاخت و کمی را از عقب ماندهای آصفخان رسیده دانست که رسیدن او
در کمال تعسرست عنان مراجعت تافته متوجه زمین بوس والا شد و در جونپور باستلام عتبه
قدسیه سربلندی یافت و از سوانح فرستادن قلیج خانست بار دیگر برهتاس بانفاذ سمت تحریر
یافته بود که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان قلیج خان را فرستادند که او را بلوازم
بندگی راسخ گردانیده مستظهر سازد که چون رایات عالی بجهت جونپور نزول اقبال فرماید متوجه ملازمت گردد
و فیل بخت بلند را همراه آورده در بنولا که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور باز قلیج خان را فرستادند
که او را بشاهراه سعادت رهنمونی نماید و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه رایات والا از دارالخلافه نهضت دهد
سلیمان فوجی بقلعه رهتاس فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت علی قلیخان تواند بدست آورد
لشکر سلیمان باستظهار علی قلیخان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا بلشکر سلیمان
که بمحاصره مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشته پا از دایره قلعه گیری باز کشیدند فتح خان که جز دو
رویی و تزویرکاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گرد آوری ذخیره
و آذوقه اهتمام نموده کامروا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیج خان بملازمت آمده
بود فرستاده پیغام داد که من از ممر آذوقه و ذخیره دل جمع ساخته ام اکنون تو بهر روشی که میسر شود خود را
بقلعه برسان که وقتست حسن خان را چون اطلاع بظاهر دشوار بود خود را بحیله اندوزی انداخت بعرض واقفان
بساط اقدس رسانید که یکی از خاصان درگاه معلی بمن همراه سازند که از آنجا رفته باستمالت پادشاهی برادر را

بکلیدهای

با کلیدهای قلعه باستان عالی آورم بنابران قلیج خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند قلیج خان حکم را
کاربند شده بر پیشان برهتاس پیوست فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملایمتهای منافقانه بتقدیم آورد اما بمقتضای
شقاوتی که در سر داشت بمواعید کاذبه وقت میگذرانید قلیج خان حرف ناصواب شنیده بی حصول مراد
مراجعت نمود چون فتح آن قلعه و جمیع ولایت شرقی تعلق بوقت دیگر داشت آن هنگام توجه بر تسخیر آن پرتو
نینداخت از سوانح این یورش آنکه چون مدتی مدید علیقلیخان ناسپاس در برابر لشکر فیروزی سرشت
و جز خاک خذلان بر سر خود نبیخت درینوقت که زمان پشیمانی و شرمندگیست آن مدبر مخذول در بغی و عناد
که سرمایه بدبختیست بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادرخان و جمعی را از خود جدا ساخته بولایت سروار
فرستاد که از اطراف این شورپختان فتنه اندوز در میان ولایت آمده بتاخت و تاراج غبار آمیز گردند چون
این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان و سعید خان و قیا خان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان
و معصوم خان فرنخودی و جلمه خان و محمد امین دیوانه و بیگ نورین و سلیم خان و فتوری افغانرا
بسرکردگی میرمعزالملک تعیین فرمودند پرتو حکم معلی بران تافت که لشکر منصور سر راه بر ارباب
عدوان گرفته نگذارد که گرد فتنه این تیره کاران بر دامن الکه نشیند افواج قاهره بهمت رفع
اعادی گماشته تا پرگنه خیرآباد عنان مسارعت بازکشیدند و حضرت شاهنشاهی سودای فاسد علیقلی را
چنین علاج فرموده بخاطر مطمئن متوجه الهاباس شدند علیقلیخان که در فرستادن و جدا کردن آن مردم
بخاطر آورده بود که فتوری در عسکر منصور نصرت مآثر راه خواهد یافت از آن داعیه داهیه نا امید گشت و بخیال ناصواب
دست در کمر و تند و برزده اولا بی بی سروقد نام عورتی را که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت
امتیاز داشت پیش منعم خان فرستاده تدارک آشنائی قدیم نمود و بعد از آن دیگر مردم کاردان واقف
ساخته دم مصالحت زد منعم خان خانان از ساده لوحی نیکنفسی که عملهای از استصواب بیگانه داشت
کشیده سخنان مزور او را باور داشته بدرگاه جهان پناه عرضه داشت فرستاده و بفرط الحاح التماس قبول
این داعیه نمود حضرت شاهنشاهی بمقتضای کمال مروت و فتوت هرچند بعین الیقین بدرونی و فتنه
اندوزی علیقلیخان را میدید ملتمس خان خانانرا بموقف قبول داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند
که مراحم خسروانی را خاطرنشان نماید و بر حقیقت امر اصحبت آگاهی یافته دقایق آنرا معروض پایه
سریر اعلی دارد چون منعم خان باین عاطفت کبری اختصاص یافت بعلی قلیخان نوشت مناسب آنست که با

یکدیگر بی قاصد و پیام صحبت داشتند در ماسبق مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام
نموده اید چون دران ایام بشهرت یافته بود که بعضی از ایها دران اخلاصمند شاهنشاهی چون عاد و جلال خان
بموج قرار داده اند که کمین بوده کار آن مدبر را بسر انجام رسانند علی قلیخان در آمدن و دیدن منعم خان
ملاحظه عظیم داشت و میخواست که معامله مصاحبت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد منعم خان از قبول این
معنی ابا میکرد تا آنکه مقرر شد که درمیان دریا با دو سه کس فراهم آمده قرار صلح نمایند بنا بران علی قلیخان
این مژده را فوز عظیم دانسته اهل و عیال خود را در همان محکمه گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر جوسا شد
و بمقام کمبر که آنطرف آب گنگ بود روبروی اردوی خان خانان خیمه زد حسن خان تبتی و سلیمان
منکلی و کالاپهار را از امرای افغان همراه او بودند و برسالت رسل و رسایل نخجیر بلوازم یکجهتی
ازطرفین بظهور آمد و بمقتضای قرار داد روز دیگر از انطرف علی قلی با سه کس خود یکی شهریار گل که از طبقه کردان
بمزید شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد میراب و یک قورچی او که آهوچی نام کرده بود سوار شده
با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میر جان غلام سلطان محمد قتیق که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات
علیقلی شده و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه آرای بودند و چون کشتیها در میان
جزیره آب بهم رسید علیقلیخان برخاست و گفت تیغ کیفیت سلام علیکم و جسته مشتها خود را بکشتی منعم خان
انداختند و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی صحبت بگریه و افسوس گذشت و بار دیگر
حرف خدمت فروتنی گذرانده ولختی در عهود و ایمان زبانی شد بعد از ان قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی بملازمت
حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضه داشت نماید آنحضرت خواجه جهان را که مدار مهمات سلطنت برای
زرین او بود نیز فرستند تا خاطر علیقلیخان بالکلیه جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم جان استحکام دهد
باین قرار داد از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمد و ازین واقعه در اوایل دیماه الهی
بظهور پیوست میرزا غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستادهای
بارگاه مقدس رسانید حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از
ملاقات علیقلی روز دیگر منعم خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانه علی قلیخان رفت شاهم خان جلایر
و میر منشی وحید محمد خان آخته بیکی و کوچک علی قلیخان و تیمور کیه و جمعی همراه بودند
علیقلی جشن بزرگانه داشت و مراسم مهمانی بجای آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت

منعم

منعم خان بمنزل خود آمده و بعد از ان خواجه جهان آمد منعم خان خواست که باتفاق خواجه جهان بمنزل
علیقلی رود خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علیقلی جوان بی اعتدالست و بمن رفتن
خود بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار رنجیده گردی برای یکدیگر تا بهم برویم منعم خان ابراهیم خان
اوزبک را بگروی از علیقلیخان طلبیده آورد روز دیگر منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علیقلی صحبت داشتند
روز دیگر در منزل ابراهیمخان صحبت داشتند و مجنونخان قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا بیگ
نیزدهی وار حیله و تلبیس که در سر داشت باستانبوس قرار نتوانست داد و گفت چون ازین ما بیباکی
چنین بظهور آمده یکبارگی باین دلیری دلیری اقدام نمیتوانم کرد درین مرتبه والده خود و ابراهیم
خان را که ریش سفید ماست میفرستم و بعد از تقدیم خدمات لایق باستلام عتبه علیا شرف خواهم شد
بعد از گفت و گوی بسیار برهمین معنی قرار یافت روز دیگر علی قلی والده خود و ابراهیم خان
را با فیلهای نامی خود مثل بالسندر و اجیله که از فیلان مست زبردست مشهور بودند با دیگر فیلان
پیشکش همراه میر هادی و نظام آقا فرستاد و حاجی خان سیستانی را که معتمد طور بود نیز فرستاد
خان خانان و خواجه جهان افواج قاهره را بر کنار آب در مقابله گذاشته والده علیقلی و ابراهیم خان را
با پیشکش همراه گرفته رو ببارگاه معلی نهادند و ببارگاه مقدس رسیده خان خانان ابراهیم خان را
تیغ و کفن در گردن انداخته و سر و پا برهنه ساخته در بساط حضور آورد و بوسیله شفاعت او جرایم
گوناگون این شوریده بختان قلم عفو کشیده آمد و بر زبان اقدس گذشت که اگرچه ظاهر در آنست که این
واژگون طالعان بعهد خود وفا نمایند اما چون خاطر تو عزیزست تقصیرات ایشان بخشیده آمد
و جاگیرهای ایشان بدستور بیشتر مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی در این حدود
بسیر و شکار مسرت پیرای خاطر باشد علیقلی از آب گنگ باین طرف عبور نکند و چون دار الخلافه آگره
مستقر رایات اقبال شود وکلای ایشان آمده اسناد جاگیری خود را درست نمایند
و بموجب آن مناشیر اقبال جاگیر خود را متصرف شوند خان خانان از ظهور عنایات پادشاهی
تارک مفاخرت باوج عزت رسانید و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آرند
و مژده عفو گناهان را به والده علیقلیخان که در حرم سرای شاهنشاهی روی بر خاک تضرع و زاری
نهاده منتظر نوید بخشایش بود رسانند و چون معامله تا برخورداران سپه دولت

مجلس حاضر شدند خانخانان و علیقلی آشتی داد [illegible] علیقلی در [illegible]

بر متبس بود چنانچه بر آگاه دلان معامله رس پوشیده نمیتواند بود جهان آرا خواست که حقیقت بد درونی
این طایفه کافر نعمت بر ساده لوحان زمان خاطر نشان شود و بعد از چندی که اینها بسعادت زمین
بوس عز امتیاز یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار با یاغیان درگاه معلی رسید و تفصیل این
سرگذشت آنکه چون بهادر خان و اسکندر خان باغوا و صلاح دید علیقلیخان کرد خلاف و عناد بکار برده
انگیختند و در مقام بغی و عصیان ایستاده دست بعبثه و فساد گشادند تا آنکه درین اثنا با آیین شایسته
فوجی بزرگ از مواکب عالی رسید و از استماع شکوه این فوج دست و پا گم کرده خود را مرد این میدان
نیافتند و بی اختیار شده در مکر و تزویر زدند از روی ظاهر بمیر معز الملک پیغام دادند که چه صورت
دارد که در مقابله عساکر منصوره خیال محال جنگ داشته باشیم استدعا آنست که واسطه شفاعت
زلات و جرایم ما گردید و فیلان نامی که باقبال محال جنگ پادشاهی بدست آمده و طبع اقدس بدان رغبت
دارد روانه درگاه معلی میسازیم و چون بظهور رسد که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک شده است
ما هم بدرگاه جهان پناه رفته سجدات عذرخواهی تقدیم خواهیم رسانید معز الملک و سایرا چون رنگ آمیزی
و تزویر این گروه عاقبت نامحمود میدانستند داغ رد بر پیشانی خواهش آن مدبران نهاده جواب نوشتند
که رقایم آثام و جرایم شما را از آن قبیل نیست که جز بطوفان خونی شمشیر آبدار از جریده روزگار محو توان
ساخت بهادر خان باز بمیر معز الملک پیغام داده درخواست کرد که اگر تجویز نماید یکدیگر را دیده سخنی چند مناسب
وقت بمشافهه گفته شود میر معز الملک قبول این اراده نموده با معدودی رو برآمده رفت
و بهادر خان از انجانب با چندی پیش آمده میرزا دریافت و مقدمات از جانبین در میان آمد
چون آثار حیله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت لیکن بحرف و حکایت روزگار میگذرانیدند
چون سرگذشت حال بمسامع جلال رسید حکم والا شرف نفاذ پیوست که لشکر خان و راجه تودرمل بمردم
خود در لشکر منصور رفته اگر صلاح حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در
قبول التماس بنجاح باشد از فضل و رحمت بیقیاس نا امید نسازند و این دولت خواهان سپاه
نصرت قرین پیوسته بآن سیه دلان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما
میرود اگر از لوازم صدق چیزی دارد بعزم ملازمت و خاطری مطمئن متوجه آستانبوس گردند و اگر نه وقت
گذرانیدن دست حیله زدن کار مردان نیست و چون دلشان با زبان موافقت نداشت و سعادت رهنمونشان نشد

دولت

دولت یاوری نکرد از بدبری خود در نواحی جزآباد پای ضلالت بجای جرأت را در دلیری افشردند
و عساکر دولت را چون حقیقت الحاح علیقلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم بود و لشکریان در مماطلت
مساهلت نموده بود راجه و لشکر خان قرار جنگ داده بترتیب صفوف و تسویه افواج همت گماشتند
قول بمیر معز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکر خان و دلتی خان فوجدار
و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیاخان و حسن خان و شیر سلطان و راجه
پرسین و کرمسی علی ولد استاد یوسف و برخی از جان سپاران دیگر ترتیب یافت و جوانغار بباقی
خان و شاه داغ و مطلب خان و فتو خان و ناصر قلی اوزبک و چندی از دلیران نظام پذیرفت
و هراول بمحمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قتلق قدم خان و شاه فنایی و صدر جهان اوزبک
و قلماق بهادر و طایفه از مردان کار رونق گرفت و التمش خان عالم و هندو منعل و رای سال درباری
و رای تبرداس و دادن خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت از انجانب یاغیان
سه فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادر خان و فوجی بسرداری اسکندر خان و فوجی بسرداری
محمد یار برادرزاده سکندر در هراول و هنگامه ~~جنگ گرم شد~~ مقرر ساخته آماده جنگ شدند و در میان
دو هراول هنگامه جنگ گرم شد قدری هراول مخالف غلبه کرده جسته بود که مردم التمش داد دلاوری
داده هراول را برداشتند محمد یار که پیشانی لشکر طغیانی او بود بشمشیر برق لمعان بر خاک هلاکت افتاد
و بسیاری از مخالفان پایمال فنا شدند و سکندر که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آماده عربده بود گرد ادبار
بر روی دولت خود بیخته پشت بر عساکر منصوره داده رو بهزیمت آورد و افواج قاهره کامیاب نصرت
و اقبال از دنبال هزیمتیان در آمده بسی کس از ان تیره روزگاران بخت برگشته و بیر سیده خونشان بخاک
میریختند تا بر لب سیه آبی رسیدند سکندر از بیم جان خود را در سیه آب داده از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری
از سیاه کاران در ان ظلمت آباد فرو شدند افواج قاهره که سکندر را انهزمیت دادند بقصد غارت تاراج
لشکر ادبار پراگنده شدند بهادر خان که با جمعی دیگر در کمین مخالف بود درین وقت بر فوج جوانغار لشکر اقبال
رسید و جنگ در پیوست شاه داغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد و عبد المطلب پسرش توفیق تکاپوی
نیافت ناصر قلی و جمعی از کافر نعمتان تباه خرد خاک بی‌حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند تباه
این فوج را برداشته متوجه قول شده و قول بی جنگ سررشته نبرد از دست داده عنان قرار از اختیار نمود

محمد باقی خان بهانهٔ حفظ اسباب و ابقای اموال خود را بکنار کشید و بعضی از روی نفاق و حرام نمکی جنگ نکرده
پشت بمعرکه دادند و از شومی آنها لشکر فتح کرده را شکست افتاد و راجه تودرمل و قیا خان و اعتماد خان و مردم التمش
جمع شده در میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود کاری بسرانجام نرسید عذر را این شیوه است این معامله
فهمان نمی‌پسندند که چند یوزمان با علم تعیینی چگونه دارا میفرمایند هر کرا اگر دار چنین باشد آنچه ببیند از خود دیده و نیز
دیگر سپاه پراکنده فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شده و سران آن لشکر عرضه داشتی محتوی بر حقایق
باستان معلی روانه ساختند آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت حال مطلع شدند از آنجا
که مجدداً از جرایم ایشان گذشته بودند جریمهٔ عظیمه چنین را ناشده انگاشته امرا را طلب داشتند و
جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب خجالت مانده از سعادت کورنش محروم
گشتند و یکجهتان اخلاص نهاد بوجود ظهور چنین جای لغایات خاص مخصوص شدند و از سوانح آنست
درین هنگام که رایات جلال در جونپور انتظام بخش جهانیان بود شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بشورش
برداشته در مقام تاخت و تاراج شد و زود جزای کردار خود یافت این مدبر بی سعادت از خدمتگاران
خواجه معظم بود و بعد از آن ببیرام خان پیوست و بیرام خان بواسطهٔ حسن سیرت این بیخرد که از زمرهٔ
آدانی بود بتقریب خود امتیاز داد و در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک مسلک تحقیقی
گشت چنانچه مجملی از آن در جای خود گزارش یافته و چون ذات مقدس پادشاهی مصدر انوار عدالتست
هر چند آن بتحقیقی دولتخواهی آنحضرت بود اما چون این سخنچینی در آدمی نکوهیده ترین صفاتست پسند
طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت چندی در قصبه سامانه بسر میبرد درین ایام که علیقلیخان و جمعی
کافرنعمتی نمودند و بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه اطفای نایرهٔ فساد شد این خونگرفته بدولت جمعی
اوباش فراهم آورده دست فتنه بکشاد و ملا نورالدین محمد ترخان که فوجدار آنجا بود میدان دوست
محمد نام شخصی را در سامانه گذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرگنه نموده باشد روزی آن بخت برگشته
ناهموار این دوست محمد را برسم مهمانی بخانه خود آورده در اثنای صحبت بیکانرا سوهان میکرد و مجلس میداشت
که ناگهانی تیر را در خانه کمان نهاده بر سینهٔ آن بیگناه زد و کار او تمام کرد و اسباب و اموال و آنچه در آن پرگنه
بود بدست آورده بجانب پرگنه مال نیز شتافت و شقدار آن پرگنه را که بخالصهٔ شریفه منسوب بود نیز کشته
از اموال آنچه در آن پرگنه بود بدست آورد و اوباشان حادثه دوست و واقعه طلب گرد او بیشتر شدند و در میان

محروسه تاخت میکرد تا آنکه ملا نورالدین را با خود متفق ساخته کمر همت بر دفع او بست و در موضع دهوری
که در حدود سامانه است آن دیوانه بسامان بعشرت مشغول بود رسیدن ملا نورالدین شنوده
و از آن اعتبار نگرفته با معدودی متوجه او شد و بفوج ملا تاخت در اثنای اسپ بتنهٔ درخت رسیده
و افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانه بیدولت را بقتل رسانیده و حقیقت حال
بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضه داشت او بموقف عرض مقدس رسید و مورد عنایات
خسروانی شد و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعه چنار نهضت فرمود از آنجا که فطرت قدسی حضرت
شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان مجبولست بوسیلهٔ الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان
قلم عفو و صفح بر ارقام جرایم و آثام علیقلیخان و سایر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای
قلعه چناده که از قلعهای مشهور هندوستانست از خاطر جهان گشای سر زد و بموجب این عزیمت دولت
افزا روز پنجشنبه پانزدهم بهمنماه الهی موافق روز جمعه سیوم رجب اشتر نجا ز انجاست جانپور کاشته
موکب والا نهضت فرمود و چون بسه منزل بشهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نمانست نزول
اجلال پرتو انداخت افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت ورود واقع شد و اراده
مظفر را حکم توقف در آنجا فرموده با خاصان رکاب مقدس بتفرج چنار توجه فرمودند و درون و بیرون قلعه را
نظر اصلاح انداخته مسرت پیرای ظاهر و باطن گشتند درین میان قراولان نشاط پیام نوید عشرت
آورده از بیشهای فیل که در حوالی قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد
همت اقبال صید ساخته با بعضی از ملازمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی در آن بیشهای انبوه تکاپو
فرمودند و قریب دو گروه جست و جو کرده بگلهٔ فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بر آن تافت که ملازمان
بساط حضور را از هر جانب درآمده این گروه منظر را گرد گرد نهند به ستوری که دستورالعمل صیدگاه
اقبال بوده فیل والاشکوه را در میان گرفتند و گردنهای این طغیانگرا بطناب مدار بستند و با فیلی
الهی تک ساخته بجانب چناده مراجعت نمودند و از آنجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده باردوی معلی که
مشتملی است از هفت اقلیم ورود سعادت فرمودند و از سوانح اتفاق فرمودن حضرت شاهنشاهیست
بر برخان زمان از آنجا که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاهیست از مبدأ فطرت لسان تقدیر بمیامن
مشیت آمده هر چه از حقایق کونی و الهی است پیش از آنکه جلوه ظهور یابد بانوار اشارت و ظلال عبارت

بران پرتوی انداز د چنانچه در انوقت که منعمخان زبان تضرع گشوده شفاعت علیقلیخان میکرد و بر زبان تقدیر
بیان گذشت که ما خود عفو میفرمائیم اما عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان در آمد
فرصتی بظهور آمد چه در ان هنگام که بموجب استدعای خان خانان علیقلیخان و بهادر خان جاگیر
کرمت میشد قبول التماس مشروط باین بود که تا موکب اقدس در نجد و دباشد خان زمان از آب عبور
نکند و چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت رسد وکلا بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت از دفاتر
عالیه بگذرانند و بر جاگیرهای خود متصرف گردند درینوقت که رایات عالی بجانب نارسنگ نهاده
ظلال ارتفاع بر سمت معاودت انداخت علیقلیخان هم از آب گذشته بمحمد آباد رسید و کسان از ابقا بجونپور
و جانپور روانه کرد موکب معلی از نگار مراجعت نموده بساحت نارسنگ نزول اجلال فرموده بود بعرض مقدس
رسید که آن سعادت برخلاف شرط زنته عدول از جاده حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است قهر
قهرجهانگیر شاهنشاهی بجوش در آمد و رقم بیدولتی این سیه بختان که اغماض طرازان شده بود بر پیشگاه
باطن اقدس که آئینه گیتی نمای دولتست جلوه گر شد و در مقام سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای نخستین
این تیره روزگار از زبان مقدس آورد خان خانان از کمال انفعال سر در پیش نهاده زبان
گنگ زبسته و رشته جواب گسسته یافت و خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهگونت داس و جمعی دیگر از امرای
حقیقت اساس ابرار دوی نصرت طراز گذاشتند که آهسته آهسته منزل بمنزل بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت
تادیب و تنبیه علیقلیخان شب دوشنبه بیست و سیوم بهمنماه الهی موافق شنبه یازدهم رجب پای
توجه در رکاب دولت آورده بطریق ایلغار راه نورد نصرت شدند و قرب گزینان بساط اقدس و سایر فدائیان
موکب معلی گرد و پیش چتر والا بوده و بر یکدیگر مسابقت نموده گوی عزیمت از شمال و جبار ربودند جعفر خان تکلو
و قاسم علی خان را برسر غازی پور تعیین فرمودند این بهادران چون بدروازه قلعه غازیپور رسیدند و لشکر
آنجا آگاه گشته از برجی که متصل بدریای گنگ بود خود را در آب انداختند و بمحمد آباد رسیده علیقلی خان را ازین واقعه
آگاه ساختند علیقلیخان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته چون بر لب آب سروار رسید کشتی
چند که بر کنار آب برای چنین روز آماده میداشت با جمعی که با او بودند در آمدند جان سراسیمه را بساحل سلامت
بردو موکب مقدس آنشب که روان شد از دریای جانسور بر فیل سواره عبور فرمودند و آفتهای بسیار برفیل
توقف نمودند و سحرها بگرم رفتن شتافتند قدری از روز گذشته بود که بارودی او پیوستند آن نهاد

خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود بما بقیه سیوم راه میرفتند فیل تخت ادمت بود بدست
در آمد و از انجا بجونگان فاقشال و میرزا نجات یافته خان و جمعی را بشتر رخصت فرمودند روز دیگر
شده بود که از پیش رسیدها خبر رسید که علیقلی در مقام گذشتن از آب سروار است چون راه بسیار آمده
بودند و روز اندک مانده سواری موقوف شد سحر بدولت مشیئه اقبال را پیش راندند درین روز اداز خان
پسر اسلام خان و برادر زخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن
مدبر بساحل آب رسید کشتیها پر از اشیا و اموال که علیقلیخان و کسان او روانه ساخته بودند از مغانی فتح دسته
گرفتند و از اهل کشتی سرگذشت علیقلیخان تحقیق کرده و موکب معلی ساحل آب سروار گرفته نهضت
فرموده عساکر حضرت همگی بوادی و براری را در نوردیده و از ان گم گشته تجارا دیار نشانی میداد
و چنان اتفاق استماع افتاد که علیقلی نخ د در محمد آباد میرفت آن مدبر بدست می افتاد و ها
که منعم خان این نرد دغل باخت و برای رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد اول نگذاشت که
همانشب بر سر او بروند تا بنا او را خبر دار ساخته گریزاند و معلوم شد که علیقلی از راههای پر درخت بقلعه
جلوبار رفته فرود آمده است شهریار دانش پژوه اغماض نظر فرموده بر وی بنیاد و رفتند روز دیگر موکب مقدس
بواسطه آنکه کشتی پیدا نشد و گذرگاه معلوم نشد که آن دریای زخار را عبور توان کرد ازین روی آب
در برابر جلوبار نزول اجلال فرمود سیه و تنها از طرفین سر دادند چون علیقلی دانست که گیتی خدیو خود بدولت
پرتو اقبال انداخته اند نوبت آنجا قرار نداده پیشتر روان شد روز دیگر موکب اقبال از آن منزل کوچ
نمود و کنار دریا گرفته بقصبه مور نزول اجلال فرمود درین راه غریب درختزاری بالای سر مواکب جهان
نورد شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان میشدند و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام
جانور بنظر اقدس میدر آمد و سپاهیان تخت انداز اشارت عالی میشد که بچه نهنگ سندان دوز و
شعله کردار از پا می انداختند و در وقت مرور اردوی عالی شکوه جانوران دریایی شکل نهنگ از آب برون
آمده بر ساحل دریا نمایان میشدند چون از دور گردی سر بر میخاست باب میخزیدند و بعضی جانوران از ان قسم
بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی آمد بالجمله موکب معلی از حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادر خان درین
فرصت بجونپور رسیده مادر خود را اخلاص کرده است و اشرفی را مقید ساخته است قصد آن دارد که بارودی ملحق
رفته دستبردی نماید بنابران موکب مقدس از ساحل آب سروار بجانب معسکر اقبال عطف عنان فرموده و تعیین

این مجمل آنکه چون طنطنهٔ ایلغار موکب عالی بتعاقب علیقلیخان و سکندر خان و بهادر خان رسید و قصبهٔ [illegible] والدهٔ علیقلی در جونپور بود بدست اشرفخان معلوم کردند و دانستند که اشرفخان لشکری چندان ندارد و گرفتن قلعهٔ جونپور بغایت آسانست از جای خود گرم روی کرده بجونپور رسیدند و چون اشرفخان در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام ننموده بود دروازه را سوخته درون شده و طایفه نردبانها بر دیوار قلعه نهاده بر آمدند اشرفخان وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه در آمده بودند بهادر آن اشرفخان را گرفته مقید ساخته والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد با وجود آنکه جونپور عرصی در جاگیر او و برادرش بود و چندین روابط اهل شهر و حقوق خدمات ایشان همه را پایمال کرده افساد کرده دست انداز عجیب نمود و بسیاری از تاجرانرا تاراج کرده به بنارس شتافت و آنجا هم قدری دست بغارت برد و از آنجا بمدن بنارس که بزمانیه مشهور بود رفت و درین حالت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علیقلی معاودت نمود اسکندر و بهادر در راه گذر بر همین که منزل معهود ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند چون علیقلی مطاوعت نمود اسکندر و بهادر از صدمات عساکر اقبال بر رفت و شورش سکندر و بهادر را درچنانچه گذارش یافت بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سروار عنان معاودت منعطف گردانیده متوجه اردوی معلی شد که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیهٔ بساط جمعیت آن رسد و شورنختان باستماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید و از آنجا پرتو توجه بجانب جونپور تافت و روزی که قصبهٔ نظام آباد مستقر موکب جلال بود محفل وزن اشرف اقدس ترتیب یافت و جشن گیتی فروز آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد و جهانیان از فیض عام شاهنشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان شدند و بعد از تقدیم مراسم جشن معلی از آن منزل نهضت فرمودند و عرصهٔ جونپور از فر نزول موکب والا پایهٔ بلند یافت چون این شهر فیض بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت اردوی اهل عظیم از ملازمان عتبهٔ اقبال و در استقبال ارباب بینی بظهور آمد رای عالم آرای درین شهر طرح اقامت انداخت تا بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه بر آید و آسودگی در عالمیان شیوع یابد و بموجب حکم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارات عالی بنیان انداختند و بر زبان اقدس گذشت که تا غبار سستی این طاغیان از دامن امید دور برنخیزد پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود و جمعی از امرا که مرض شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانیده اند جا رسانیدند که بیلغار معهود داخل موکب معلی گردند و تیازکی افواج تازه روز تعاقب [illegible] برای ایشان

تعیین

تعیین فرمودند و حکم معلی شد که تا علیقلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند و چون حقیقت احوال بعلیقلی رسید میرزا میرک رضوی را که از همنشینان خاص او بود بآستان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نموده برای کرام از تقصیرات معذرتی گفته بهزار زبان کمر و چاپلوسی منعم خان خانخانان را بر داشت که باز در مقام استشفاع شد خانخانان که مزاج دان بساط اقدس بود جرأت برین امر عظیم نمیتوانست کرد بنابرین جمعی از ارباب عزت را که حضرت شاهنشاهی از وفور خداپرستی احترام آن طبقه میفرمودند مثل امیر مرتضی شریفی و ملا عبدالله سلطانپوری و شیخ عبدالنبی صدر که بود متفق ساخته پیش آورد و این جماعه بنابر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی بپایهٔ سریر معلی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند و آن معدن مروت هر چند میدانست که باطن ایشان صاف نشده است و ازین مقدمات مقصود اصلی ایشان ابن الوقتی و وقت گذرانیست خاطر این نامعامله فهمان رعایت فرموده مجدد التقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطی که از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود توبه نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و همواره بر شاهراه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون آثار آن ظاهر گردد محال جاگیر ایشان بدستور سابق بمکرمت تجویز شود خانخانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی نزد علیقلیخان رفته ندامت او را بتوبه اسمی پیوند دهند و بنوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند و خود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند و روز بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و اردوی معلی به هفته از جونپور بقصبهٔ مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت کارگزاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یکروز بانجیان دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلی بآیین لایق عبور نمود و درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دار الخلافه بود جنید کررانی برادرزادهٔ سلیمان کررانی بسعادت بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف خسروانی گشت **آغاز سال یازدهم الهی از مبداء جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال ابان از دور اول** هزاران شکر که بهار دولت تازه شد و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم تازگی روی باعتدال آورد و طبیعت عنصری قوت نو گرفت **بیت**

خاک چمن شد از بر مشک تتاری ۰ آتش گل تیز گرد باد بهاری ۰ قرحه که فور [illegible] شاخ شکوفه

آب صفت خاک کرد آینه داری ۵ از پی دوشیزگان حجله گلشن ۵ سنبل مشکین بسوخت عود قماری
غنچه و نرگس رسیده اند فراهم ۵ وقت گل افشانیست و باده گساری ۵ دور نظربازیست حسن پرستی ۵
کوش که دل را بدست دیده سپاری ۵ نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از حضرت اقبال داد در ایام
فیض یزدانی بر زمان و زمانیان بارش شد و بنویدهای فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز گشتند و بعد از سپری
و یازده دقیقه روز دوشنبه هجدهم شعبان نهصد و هفتاد و سیوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم
ببرج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبدا جلوس شاهنشاهی و دور
اول بوقوع پیوست و نادوسه روز عرصه شهر گره جولانگاه موکب اقبال بود و دران فضای جانفزا مراسم جشن
نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبایع شد آنجا خان خانان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت
و ارکان اقبال را بجهة اهتمام مهام خان زمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته بودند گذاشته
بجالبی نهضت موکب اقبال ~~را بجهة اهتمام مهام خان زمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته~~ اتفاق افتاد ۵
برهنمونی عنایت الهی روی عزیمت و اقبال بمستقر جاه و جلال آوردند و بخرمی و خوشحالی روز فروردین
نوزدهم فروردین ماه الهی موافق جمعه هشتم رمضان ظلال چتر والا بدار الخلافه آگره نزول اجلال گسترده
پایه آن زمین سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند و چندگاه دران مرکز عدل کامیاب عشرت گشته بمعموره
شکر چین که دران ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت منازل را
بپرتو نظر سعادت برای جلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر
برکشیدهای خود منظور داشته بدار الخلافه توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در آگره تا آمدن فرستادها
توقف کردند آنکه دم چون نزدیک بعلیقلی رسیدند مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان شرم در پیش آمد و روشی
مخلصان درست را نزد پیش گرفته تسلی اینها نمود و بعهد و قسم کردنت آویزار هاب نفاق و نمودار دورویان سپاه
در روش برجاده دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند منعم خان و مظفر خان از مهمات آنحدود پرداخته
کوچ بکوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند و چون بقصبه اتاوه آمدند مظفر خان بتوهمی که از جانب منعم خان در راه داشت
بود ایلغار نموده پیشتر باستانبوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دورویی این زرکان
زه زابه بیان واضح خاطر نشان ساخت بعد از آن منعم خان و سایر امرا بدرگاه معلی پیوستند لشکر خان را
از بخشی گری منعزل گردانیدند و خواجه جهان معاتب شد و مهر مقدس کلان از وگرفته رخصت سفر حجاز

فرمودند و تنبیه ایشان که مکافات اعمال ایشان بود سرمایه مزید هشیاری منعمخان شد و پایه اعتبار مظفر خان
بلند گشت و بوسیله مقربان درگاه خواجه جهان بخشیده آمد حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه
انتظام مهمات و انساق معاملات شدند و بیامن توجه عالی و افاضت انوار عدالت عالم طرازی دیگر
سپاه گردد از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا را نسبت بملازمان عتبه اقبال ظاهر ساخته در
جمیع پرگنات انداخت و بحکم والا مظفر خان جمیع رقمی قلمی را که در زمان بیرام خان بواسطه کثرت مردم
و قلت ولایت بنام او افزوده برای قریب اعتبار رسیده اند آنچه در دفاتر علیا مثبت مانده بود و دست اقرار
تغلب متغلبان زرینده شده برطرف ساخت و قانونگویان و دانایان جمیع ممالک محروسه بزعم خود
حاصل ولایت را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرار دادند اگرچه در نفس الامر حاصل نبود اما بتصحیح
پیش اگر آنرا حاصل نام نهند در بست و چون رشته داغ که آخرین ذخیره قران دیباچه اقبال بشرح
سمت تحریر یافته بظهور نیامده بود درینولا بجمیع امرا و ملازمان عتبه اقبال بتعیین نوکر مقرر گردانیدند
که هر کدام چند کس نگاه داشته منتظر خدمت باشند و عوام سپاهی که با مرا مقرر شده سه قسم بودند
اول را چهل و هشت هزار دام سالی تعیین شد و قسم دوم راسی و دو هزار دام قرار یافت و قسم
سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک که ادبار یافته
بگجرات رفته بود چنگیز خان بمقتضای قرار دادی که بمصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده
او را از پیش خود راند و او از بیدولتی متنبه نشده سرگردان بادیه ضلالت شده باز بحدود مالوه آمده
سر شورش برداشت شهاب الدین احمد خان که پیشتر از پی سرانجام ولایت مالوه نامزد شده بود لشکرهای شایسته
سرانجام نموده بر سر او رفت و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد بهزار کلفت خود را بعلیقلی خان
و سکندر رسانید و از آنجا بدستیاری ادبار بکوهستی فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچیست و شرح
این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است جمیع طوایف عالم خصوصا
مقربان بساط عزت را بیخواهد که از این دولت نصیبی داشته باشند چون بمسامع اقبال رسید که جلالی
جوانی صاحب حسن نگاه داشته در مقام بی اعتدالیست این معنی بر مزاج اقدس گران آمد او را از جدا
ساختند و آن سبکسر از جاده خرد رفته شبی آن جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان
و جمعی که شیر تعاقب او نامزد شده شدند آن گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه معلی

آمدند و تادیب لایق بحال او فرمودند مدتی در طویله خانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود باز بمقتضای عواطف
خسروانی ندیمی او را که در ان وادی بی بدل بود یاد کرده بنوازش سرافراز ساختند و از سوانح تعیین
نمودن مهدی قاسم خان بحراست ملک گرّه هه پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصفخان
در هنگام خدمت و وقت کفران نعمت ورزیده مسالک تحقیقی شد و درین هنگام که موکب عالی از
جونپور مراجعت نموده بسریرگاه خلافت رسید ضمیر ممالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان که از
امرای کبرای و قدیمیان صاحب اعتبار این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گرّه هه فرستادند که انتظام
آن ولایت نموده آصفخان را که مرتکب چنان قباحتی گشته بود بدست آورد مهدی قاسم خان کمر عزیمت
بسته قدم همت در راه نهاد و پیشتر از آنکه عسکر اقبال رسد آصفخان خبردار شده بخنجر خسروانی سیف
دل از آن ولایت برکنده و آواره صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه به بیشه برد و مهدی قاسم خان
بآن ولایت معمور درآمد و باستقبال آن طرف نموده به تعاقب آصفخان شتافت و علیقلیخان که همیشه در تدبیر موافق ساختن
آصفخان بخود بود این فرصت را غنیمت دانسته خط نوشت و شروع در نقض عهد نمود و آن ساده لوح بخود
از راه رفته و باتفاق برادر خرد وزیرخان بجونپور شتافته بعلیقلیخان درپیوست و مهدی قاسم خان انتظام
انتساب ولایت که همه شد و از سوانح آنکه اگرچه حضرت شاهنشاهی در پرده بی توجهی سیر میفرمایند و بظاهر
برای خود بوده لطف سرانجام میدهند درین ولا که معموره یکسر چین تخت نشین دولت و اقبال شده هم
بجهة مصالح ملکی که دانا دانند و هم برای نشاط صوری که عامه فهمند رای جهان آرای چوگان بازی که در معنی
دمشق جانگیری و ابتیم ستانی است اشتغال فرموده در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت از حریف
رودرکار میبرودند بظاهر بزم نشاط و هنگامه بازی آراسته گرم بود و بباطن مشغول حق بودن
و کار جهان ساختی و درین کار شگرف اختراع بدیعه فرموده نشاط آرای بودند از آنجمله گوی آتشین
بود بوسیله لمعان انوار آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی دست میداد و بچوگان طلای
گوی از کو اگر میبردند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بمعنی اسباب زاد نشت و پایداشت میشد
و مردم را توانایی قوه و تردد که ناگزیر نشأ سپاهیگریست بهم میرسید و از سوانح درگذشتن یوسف
محمد خان کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط باده پیمایی روز پنجم ذی قعده
پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بجلو گمده فنا شتافت و از غرایب آنکه روز دیگر نعش او را

ازکمر

ازکمر حین بدار الخلافه آگره آوردند بنابر کرم بود حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت
و مردمی مناسب شده بفنون نصایح و اقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبایی ماتمیان دل بای شدند و لوازم
رافت و عاطفت بظهور آوردند و از سوانح رفتن مهدی قاسم خان بسفر حجاز است و شرح این واقعه
آنکه پیشتر سمت تحریر یافت که او بحراست و حکومت گرّه هه تعیین شده بود که آصفخان را از آنجا دور آورده
بران دیار متصرف شود چون الملک بی منت سعی بدست او افتاد دلش در درازی ملک و خرابی آن شوانست
سامان آن کرد و خست بر مزاج او غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال بی رضای بادشاهی از آنجا
از سرحد دکن عازم سفر حجاز شده هرگاه بی مناسبت معنوی قرب بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه
اند سودمند نیامد نزدیکی اماکن شریفه که بوسیله آن بزرگان معنی و صورت و اعتبار یافته اند چه
گشاید بسیا که باین مناسبتی نارضامندی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد و چون این معنی بموقف
عرض مقدس رسید بر بخردی او نجشوده فکر الملک فرمودند و شاه علیخان بارخی و کاکر علیخان را
با جمعی از بهادران اخلاص گزین با نجد و تعیین نمودند و فرستادند رفته بر آنکه کیهای آن ملک انتظام
دادند و مورد مراحم خسروانی گشتند **نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه میرزا محمد حکیم
و دیگر وقایع اقبال** درین ولا که نشاطگاه موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که محمد حکیم میرزا
باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین
نمط است که میرزا سلیمان از آن باز که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده ببدخشان
مراجعت نمود همیشه اندیشه آمدن کابل داشته درینولا چون تعیین میرزا سلیمان شد که امرای حضرت شاهنشاهی
همکس در کابل نیست فا بود انسته با حرم بیگم بار چهارم لشکرها فراهم آورده روی امید بهان
آرزو بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بمعصوم که از معتمدان
میرزا بود انگی و فرزانگی ممتاز بود سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کابل بود
از کابل برآمده بلشکر دره و غوربند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از
چندروز که شکسته قوت خود را از لشکر در تسخیر کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند دادن بی حیثیت
که بوسیله تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل
گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا برسالت تعیین کرد و پیغام داد که تمامی

ما را از فرزند صلبی عزیزتر بوده خصوصا که نسبت وصلت ضمیمه آن شده باشد همگی خاطر متوجه است که کمال
یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد و درین مرتبه غرض از آمدن ملازمت که
که ملاقات شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که از اختلال و انحلال مصون
باشد در میانه آید میرزا محمد حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که در قریه قراباغ که در دوازده کروهی
کابلست او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را
پیشتر فرستاد که شرط و عهد پیشینه به مکر و فریب در میان نیاید چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان
غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد و عمل بقول موافق
گرداند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی مقرر داشتند که میرزا بقراباغ بتحریص رفته با بیگم
ملاقات دهند و عقد فرزندی و عقد یگانگی را بکمال وثوق بر بندند بیگم بنیاد خداع را دانسته قاصدی نزد
میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا محمد حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام صلاح است که
شما اردو و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه بایلغار در حوالی قراباغ رسانیده در کمینگاه
وقت باشید که چون میرزا با بیگم بنشیند شما از آنجا برآمده دستگیر کنید میرزا سلیمان از استماع این
جز محمد قلی شغالی که از امرای معتبر او بود با جمعی بر سر اردو بمحاصره کابل گذاشته شبانشب خود را رسانیده در
قرب قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و فرستادهای میرزا محمد حکیم از پیش بیگم که سوگندان غلاظ
شنیده بازگشتند نظر بظاهر انداخته از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بشرح
خاطرنشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم مجد شدند مگر باقی قاقشال که از فتن بالغ
بود و این سوگندها را بر مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان
درآرد و بسوگندان دروغ که دام فریبست در کمند دشمن اندازد و آنچه غدر اندیشی بود باقی قاقشال القا
کننده میگفت و با وجود این حال میرزا محمد حکیم غافل شده با چندی از ملازمان خود روانه قراباغ شد و در اثنای
راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمده بود از ایشان جدا شده خود را بکسان
میرزا محمد حکیم رسانید و کیفیت واقع بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت
مترصد ایستاده است و من امشب بهمراهی ایشان آمده ام میرزا با شنیدن این سخن روی توجه گردانیده
راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا محمد حکیم برین خیال مطلع شده خود را بکناره

کشیده

کشیده تعاقب نمود و بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد و آنچه در دنبال ایشان بود دیگر
باقی قاقشال با برادران عقب میرفتند میرزا بتعجیل میراند و کار بجایی رسید که بعضی بدخشیان بمیرزا نزدیک
میشدند و ملاحظه آن بود که دست یابند باقی قاقشال و برادران بپایمردی مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ
نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و این طریق میرزا را از خطرگاه غدر بدر بردند و میرزا سلیمان
تا سر سنجد دره تعاقب کرد و چون دانست که میرزا محمد حکیم بدر رفته بناچار توقف نمود و اسباب میرزا
و مردم او بدست بدخشیان افتاد و میرزا محمد حکیم چون شب درآمد در یکی از دهای غوربند بسر برده کسان
بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش آوردند و از آنجا کوچ کرده نزدیک بکتل هندوکوه
قرار گرفت روز دیگر از کتل گذشته بمرغ و اشرف که بتصرف اوزبکان بود رسید و از آنجا یک دو منزل دیگر پیشتر
رفت خواجه حسن و مردمی که با او متفق بودند اراده کردند که میرزا را پیش محمد خان حاکم بلخ برند و از و کومک
طلبند لیکن باقی قاقشال که رای او درست بود راضی نشد و گفت پیش میرزا را بدرگاه معلی میبرم خواجه
با جماعه ببلخ رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق داشتند از آنجا بازداشته
میرزا را گرفته بغوربند آمد و از آنجا براه الدجزاد بجلال آباد عبور افتاد و از آنجا بپرشور و از آنجا
بکنار آب نیلاب آمده از آب گذشتند و عرضه داشت تضرع طراز را متضمن بشرح تفرقه که روی نموده
بود مصحوب معتمدان روانه آستان اقبال ساخت و در معموره نگرچین که نزول اجلال عزت افزای
عالم قدس بود ایلچیان میرزا محمد حکیم سعادت بساطبوس دریافتند و عرضه داشت میرزا بذروه عرض اقدس
رسید و از آنجا بدولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان والاست خبر فتور کابل عرضه اجلال شنیده بود
و درون هنگام خان میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از روی عاطفت ذاتی
رخصت کابل داده بودند که چون میرزا خردسال و بی پرواست او رفته منتظم مهمات باشد و میرزا را بشاهراه
خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه اندوز مجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند
و پیش از وصول بمیرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاد و آن وقایع پیش آمد درین وقت که
ایلچیان میرزا محمد حکیم آمدند آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری و شفقت رحمی خوشخبر خان را که از یساولان درگاه
قرب بود با نقود وافر و اجناس وافی و خلعت و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور
یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قرب باردوی

بمیرزا رسید میرزا باستعداد استقبال منشور عالی که دیباچهٔ اقبال جاودانی بود دولت پذیرفته آداب
تسلیم و ارکان تعظیم بجای آورد و بعد از چند روز فریدون که پیش خوشخبر خان بموجب رخصت عالی آمده بود در
آن کوتاه فکر بمقدمات دراز کاری که در وهم هیچ خردمندی راه نیابد میرزا را اکرانده و بمانده بجا آمده بود
ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلباس غیر واقع جلوه داده و سهل گرفتن لاهور را بآسانی خاطرنشان کرد و با تقید
اکتفا نموده میرزای خردسال را بگرفتن خوشخبر خان مراد و شبی طلب داشته وداع کرده و دران هنگام یکی
از نویسندهای بیدولت سلطان علی نام که از مستقر خلافت مردود شده بکابل رفته بود و آن نامراد
را افضل خان خطاب داده بودند و حسن خان از برادران شهاب الدین احمد خان که قبل
ازین فرار نموده در کابل بسر میبرد آن دو بیسعادت بسخنان شورافزای فتنه انگیز کفته درف
واف د بفریدون شرکت مجتمعند تا آنکه میرزا محمد حکیم که نه عقل دوربین داشت و نه دل
حقیقت گزین از سخنان این گزاف گویان از نیلاب گذشته پای جرات در وادی عصیان بسمت لاهور
آورد و مردم میرزا در بهره و آن نواحی دست انداز کردند و چون این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمد
خان و قطب الدین خان و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مرمت حصار کمر بسته شهر را استحکام
دادند و صورت حال بعتبهٔ مقدس عرضه داشتند و نایرهٔ غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه
زدن گرفت و باجتماع بعضی از عسکر اقبال پرتو اشارت یافت و میرزا محمد حکیم باندیشهٔ ناصواب که [illegible]
و فسون امرای پنجاب را تواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی
قاسم خان فرود آمد و روز دیگر کنار قلعه رسیده صفوف ترتیب داد امرای پنجاب اقبال اندیش بوده
راه حصار خود ساخته داد دلالت و جلادت داده از فطرت پردلی بضرب توپ و تفنگ هیچ نفسی را برون
قلعه کشش نزدادند و هر روز بهمین نمط آیین قلعه داری استحکام داده کمال شجاعت و حقیقت بجای
آوردند و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانان را بحکومت دارالخلافه آگره که مرکز دایرهٔ سلطنت
بود تعیین فرموده مظفر خان را با نظام مصالح دیوانی گذاشتند و در شهریور چهارم آذر ماه
الهی موافق بیست و سیوم جمادی الاولی نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت
اعتصام آورده سمند اقبال را جولان دادند و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط
بهار میساختند و بعد از ده روز در دارالملک دهلی ظلال رایات اقبال نور پذیر شد بطن

اغوا نمود و میرزا [illegible] اوضاع دولت و داشتن خیال فاسد فریدون داد و ایشان را [illegible]

معتاد

معتاد و آیین مسعود زیارت مرقد سپهر فرخندکان ملک معنی فرموده و مجاوران و معتکفان آن
حوالی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوش وقت ساخته روی توجه بروضهٔ فایض الانوار حضرت جنت
آشیانی آوردند و دران حریم مقدم مراعات آداب نموده عزیمت پیش و جهت علیا ساخته میرزا محمد حکیم
که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر میبخت و فکرهای بیهوده داشت بمجرد صیت طنطنهٔ موکب معلی
سراسیمه بفرار آورد تا ساحل نیلاب بازپس ندید و از ورود عسکر اقبال کنار آب ستلج ورود اقبال
فرمود مهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند و موکب عالی از دریا گذشته ادای سعادت بلاهور آورد
و امرای پنجاب تبارک ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند و با عنف سعادت اشاعت
منتصف بهمن ماه الهی موافق اواسط رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق افتاد و بمنازل
مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزت و مطالع کواکب افضال شد و فروغ
امن و امان از کران تا کران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره مقاومت با جنود اصحاب طغیان
آداب جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند به پیشگاه تحسین درآمده بپایهٔ برتری تصاعد نمودند اکرام لیاقت
دولت برین بود که تعاقب کابلیان نموده سزای لایق در کنارشان نهاده آید از انجا که ذات
شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت بر کوتاهی خرد محمد حکیم بخشوده تعاقب در توقف انداخت و قطب
الدین خان و کمال خان و جمعی دیگر از امرا را نامزد فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته آسایش
در آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند بیفزایند که درین صورت اخراج
میرزا بروجه احسن میشود این دولت اساسان حکم عالی را کاربند شده متوجه خدمت شدند
و آنحضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند و عساکر اقبال بکنار بهت
رسیده مراعات احوال رعیت نمودند و آنجا ظاهر شد که میرزا محمد حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی
یافته متوجه شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام که بقصد میرزا محمد حکیم المغار
کرد محمد شغالی را با جمعی کثیر بمحاصرهٔ قلعهٔ کابل گذاشت معصوم خان جندی از فارسان مضمار شجاعت
را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامهٔ بهادری نماید این دلیران عرصهٔ نبرد با محمد قلی دستبردی نمایان
نموده او را هزیمت دادند و اشیای بدخشان بغنیمت بردند و تفرقهٔ عظیم در اهل محاصره شد
محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که درین یورش همراه بودند بکار دیوار باغچه که دران

نواحی بود در آورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرد کرده خبر بمعصوم خان فرستادند که اگر
بکرم شتابی دهد و میرسانی اینها را در شکنجه کرده ایم دستگیر کردن آسانست او در جواب نوشت که چون
دختران میرزا سلیمان نشد این سلوک با ایشان از آیین ادب بعید است و کسان خود را طلب داشت میرزا سلیمان
از سخن دور از عذری که بمحمد حکیم میرزا اندیشیده بود محروم و مایوس باز بجوانب کابل آمده در مقام محاصره
شد و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد
درمیان نبرد دو سپاه بر خاست و دها گونه در مردم و اسب نزار افتاد تا که میرزا سلیمان در صلح زده
بوسیله قاضی خان بدخشی محقر چیزی که دست آویز مراجعت و روکش معاودت باشد گرفته
اول حرم محترم خود را به بدخشان روانه ساخت و از عقب او هم خود شتافت و مقارن این حال
میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته اندیشان آنجا سر در گریبان فرو برده بر شمار جنایات
خاسر نشستند و موکب معلی که با بهجت و جلال در لاهور بر افراشته سایه عدل و رافت بر اطراف ممالک
انداخت و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد و جشن والای وزن مقدس نیز در همان ایام
مسعودی ترتیب یافت و بزر و سیم و دیگر نفایس بدستور معهود وزن عالی شد و خیرات و مبرات
بحد بزرگ رسید و فرمانروایان اطراف و اکناف خصوصا حاکم رانان و زمینداران سمت شمالی
فرق ضراعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت خود نثارهای گرامی فرستادند و گروهی که در آن حضرت
سعادت آستانبوسی ادراک نتوانستند کرد فرزندان و خویشان با ایلچیان کاردان فرستاده عرض
اطاعت مینمودند و در همین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان والی تته عرضداشتی متضمن بر دوام
بندگی و فرمانبرداری با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان ارسال داشت و خلاصه مضمون آنکه در این
بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثابت قدمان زمره اخلاص دم میزند و سلطان محمود بکری بخلاف
توره و حکم معلی باستظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بنده کشیده و بواسطه وثوق اعتصام به
فتراک دولت ابد قرین درستی برنجیده نتوانست یافت و پراکنده برگردید امیدوارم که بمیامن عنایت
و اخلاص خود در خیل بندگان هواخواه ممتاز باشیم چنانچه غبار تفرقه یکبار ز بر ساحت
جمعیت من نشسته معروضداشت او بوساطت مقربان بساط قدس بمسامع اجلال رسید و
موافق اراده و التماس او فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان از کمین سطوت و اجلال صادر

شد

شد که قدم از حد بیرون ننهد و از خود و متعلقان باتنگ خان عنان جدال کشیده دارد و الحال کامیاب
عنان تاب شده قرین رخصت گشتند و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی
بممالک شمالی سایه گستر بود عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافه آگره بدرگاه معلی
رسید باین مضمون که پسران محمد سلطان میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال
ممتاز بودند و در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر صحابت
و حواشی دهلی دراز دستی نمودند و بنده بقصد استیصال آنها کوچ کرده تا دهلی بر آمد که آن مدبران خبر
آورد کوتاه بینان این معنی را شنیده براه هندوستان فرار اختیار کردند این محمد سلطان میرزا فرزند رشید
سلطان ویس میرزا که نبیره او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا چون
تفرقه عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
پیوست و منظور نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سریر آرائی آنحضرت جهانبانی جنت آشیانی
رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظل مراحم و عواطف میداشتند و او را دو پسر بود یکی
الغ میرزا و دیگری شاه میرزا و هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند با وجود آن
چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند آنحضرت بموجب مکارم ذاتی رقم اغماض کشیدند
تا الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان
میرزا و بعد از کشته شدن میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایه تربیت بر پسران او
انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا و شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند
و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس همایون حضرت شاهنشاهی مملکت آرای شد آنحضرت
بر محمد سلطان میرزا بنابر وعشت پیرا و نظر عنایت انداخته کامروای فرمودند چون محمد سلطان
میرزا را پیری دریافته بود از سپاهیگری معاف داشته پرگنه اعظمپور از سرکار سنبل
بخرج معیشت او مکرمت فرمودند و در همانجا آسوده بود باشتغال دعا مشغول باشد و او را
در کبر سن چند پسر شد اول ابراهیم حسین میرزا دوم محمد حسین میرزا سیوم مسعود حسین میرزا
چهارم عاقل حسین میرزا و از انجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو فطرت
از دور و نزدیک کامل بمهام طبقات عالمیانست هر کدام ازین میرزایان را بقدر

قابلیت جاگیرهای لایق کرامت فرموده بودند در جمیع یورشها قرین موکب معلی کامیاب سعادت گشتند
خصوصا در یورش جونپور ملتزم رکاب مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا ازان یورش اقبال
واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل بود رفتند درین هنگام که موکب
معلی بجهت اطفای نایره شور و افزای میرزا محمد حکیم از دار الخلافه آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود
والغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا بتقلقل لوای بغی و طغیان افراشتند و گروهی
از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی دست بتاراج دراز کردند
و جاگیرداران آنحدود جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند چون ایشانرا طاقت مقابله نبود روی گریز
بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند و صحبت این خود سران کج رو با آن برنهاد آن شورش طلب
راست نیامد چه از افراد جهت عقل هر کدام سری و سروری در سر میبود و ازانجا بازگشته قصد میان
دواب نمودند گذرشان بپرگنه افتاد ویارشاهی خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار آنجا
بود مدافعه آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدی چون در مقام سخت گیری ایشان بود هلاکت
این گروه درگرو وقت دیگر شد و یارشاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان
از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این بیدولتان بی راهه رو افتاد و همچنین تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتار
خان دهلی را مضبوط کرده منعم خان از آگره بمدافعه بر آمد آن بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بانصوب
شتافتند و در حدود قصبه سنشت بمیر معز الملک که بپنجاب احرام ملازمت بسته میرفت دچار شدند بعضی
واسباب او را غارت نمودند منعم خان تعاقب را صلاح وقت نه مالوه بمحمد قلیخان برلاس مقرر شده بود و انجمع
بعضی مهمات در سلک ملتزمان رکاب دولت انتظام داشت داماد او خواجه هادی که بخواجه کلان اشتهار
داشت اجین را استحکام داد اما تحقیقی چند که همراه بودند بر آمده بمیرزایان ملحق شدند و آنچه در
بساط خواجه بود بغارت رفت و خواجه بملاحظه بزرگزادگی بسلامت ماند در هندیه قدم خان ازا
مقرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا آنجا رفته محاصره نمود و مقرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا ازا
رفته محاصره نمود و مقرب خان دکنی در قلعه ستنی این بود و حسن خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از
شنایعه مهدی قاسم خان که بسفر حجاز میرفت برگشته بستواس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور
آمد او نیز در ستواس پناه برد ابراهیم حسین میرزا بمحاصره آن پرداخت و درین اثنا محمد حسین میرزا

هندیه

هندیه را متصرف شد مقدم خان آزاد گشت و چون سر او را بکنار قلعه ستواس آوردند مقرب خان
بی دست و پا شده آمده دید و حسین خان نیز نزد ابراهیم حسین میرزا هرچند تکلیف نوکری کرد حسین خان
قبول ننموده در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علیقلی خان بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد
یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر شد که محمد سلطان میرزا را اعظم او
بقلعه بیانه برده محافظت نمایند **آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود حضرت شاهنشاهی یعنی سال اسفندار
مذ از دور اول** درین هنگام که عرصه لاهور ورود موکب معلی گلستان اقبال بود و حضرت
شاهنشاهی بگرد آوری خواطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند فیوض بهار احاطه روی زمین کرد
و نسایم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین جولانگاه نظارگیان بدایع صنع شده
شقایق و ریاحین بجلوهای مستانه تکمیل انظار دیده وران انداختند **بیت** برخیز که جلوه کرد طاوس بهار
برخاست ز طرف باغ گلبانگ هزار * بر سبزه تر فتاده هر سو گل سرخ * یا بر پر خود نهاده طوطی منقار
بعد از هشت ساعت و یازده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم
تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبدا جلوس مقدس شاهنشاهی شکار
جرگه و صید قمرغه که دلکش ترین انواع شکار است بظهور آمد حکم معلی نفاذ یافت که اطراف سواد
لاهور را یکطرف متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور برانند و هر صنفی ملکی از
امرای عظام سپرند و بخشیان و تواچیان و یساولان آگهی افزوده بهر جانب یساول میکرده با شصت و چند
هزار پیاده قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکاری معین ساختند و در پنج گروهی لاهور صحرای وسیع
چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن شکار انتخاب کردند در مدت یکماه که امرا و دیگر خلایق
از خواص و عوام سرگرم راندن شکاری بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بمعموری ظاهر و باطن
اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس میساختند تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه
و انبوهی جانوران قمرغه بهم رسید و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بآیین سعادت
بشکارگاه رسیده بر دور جرگه گردیدند و بنظر شمول آن دایره انبساط از محیط تا مرکز نظاره فرمودند
و هر کس از بزرگان دولت و سایر ملازمان بساط عزت درین خدمت نشاط بودند بتقدیم اهتمام
بنوازش آفرین یافته کلاه گوشه مباهات باوج اعزاز رسانید آنگاه بپای دولت در

رکاب سعادت آورده توسن شیرصید آهوخرام در نخجیرگاه جلوه دادند و بزخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان
و ضرب بندوق بنیاد شکار کردند در آغاز عزیمت شکار و در جرگه پیچ کرده بود و روز بروز قمرغه پیش می آمد
و دایره تنگتر میشد درین میان گاه بجولان رخش گرم شکاری را از زمین میربودند و گاه بکمند اندازی
آهوان برق رفتار را بند میکردند و از انبساط طبیعت نشاط برای انواع شکار افکنی بظهور آوردند
از خاصان بساط قرب میرزا علی کوکلتاش در میان قمرغه درآمده در رکاب سعادت بود و امرای پیش
مورچلهای خود سراپرده ها کشیده روز بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب پاس شکار میداشتند
و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق هنگامه طرب گرم بود بعد از انکه حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی
بدولت و اقبال باقسام شکار کامیاب عشرت گشتند و امرای عظام و مقربان حریم قدس پرتو اشارت
تافت که در صیدگاه درآمده شکار مراد کنند و مرتبه مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند
تا آنکه کار بجایی رسید که آحاد و افراد پیاده و سوار درآمده کام ستان عرصه شکار گشتند از عجایب
سوانح که ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حمید بیگ از قراولان بارگاه مقدس بدمستی کرده
یکی از ملازمان درگاه والا نیز در کمان نهاده بر کش کرده بود و آنکس در کمین فرصت نموده در شکارگاه
معروض داشت سطوت جلال پادشاهی اقتضای سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر خاصه را بقلیچ
خان دادند که آن خودسر بی اعتدال را از بار گردن نجات دهد شمشیر را لبه دو مرتبه آن الماس پاره
را بر او انداخت و سر مویی آزرده نشد و بر زبان تقدیر پایان گذشت بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای ه و از یمین سر قضا دریافته جانبخشی فرمودند اما بجهة تنبیه و عبرت بی اعتدالان
سرکشش را تراشیده خرسوار بر گرد صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفرخان است
و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را در بساط مقدس درخواست گناهان او و برادرش نمودن
و بدرجه قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون آصف خان باطلال بخت در کمند خدیعت دام
حجت علیقلی خان همراه بهادرخان افتاد آصفی را صحبت او خوش نیامد و از تکبر بیجا و ترفع
همیشه خاطر او رمیده شده و با این حال علیقلی در اموال او چشم طمع داشت آصفیان منتهز وقت بود
فرصت میجست که از و جدا شود درین اثنا علیقلی آصفی را همراه بهادرخان فرستاد و وزیرخان را پیش خود
نگاه داشت و وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته موعد قرار داده آصفیان بموجب قرار داد شبی از

بهادرخان

بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور پیش گرفت و وزیرخان نیز از جانپور برآمده بهمان راه شتافت و بهادرخان
از حال آصفیان آگاه شده تعاقب کرد نزدیک قلعه جبار با آصفیان رسید و میان ایشان جنگ
در پیوست و آصفیان شکست یافته گرفتار شدند بهادرخان وی را بر فیل عماری درانداخته روان شد و
مردم بهادرخان از پی الجه و غنیمت متفرق شده بودند که وزیرخان بر بهادرخان رانده شده بود مردانه
داد جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و اشارت کرد که آصفیان را که بر فیل
می آوردند از هم بگذرانند نگاهبانان یک دو شمشیر حواله او کرد سر انگشت دست او جدا شد و سر بینی او را
زخمی رسید که ناگاه مردم وزیرخان روز آورده آصفی را خلاص کردند و بجد و کره آرام گرفتند و در
کارزار بهادرخان پیر وزیرخان داد مردانگی داد و باین لقب گرامی بهمین تقریب امتیاز یافت آصفیان
از زمان گذشته ندامت کشید و این حوادث و نکایت از تاثیر حرمان آستان معلی دانسته با گرد
خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد و وزیرخان بدهلی آمد و مظفرخان وقتی
که بموجب اشارت عالی از دار الخلافه آگره متوجه پنجاب میشد فرستاد و وزیرخان بدهلی آمد و مظفرخان
او را بعواطف خسروانی استمالت گردانیده همراه خود آورد و در محلی که حضرت شاهنشاهی مشغول
صیدافکنی منشرح و منبسط بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصفیان نمود آنحضرت ذیل
عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان اصدار فرمودند که کمر استظهار بسته در
حدود مانکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشد و چون موکب اقبال
بمستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرماید بدولت زمین بوس دریافته معمور عوارف بی منتهای شاهنشاهی گردد
و بالجمله موکب معلی بعد از انصرام مهم عشرت انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل
آن واقعست و مهابت عمانی میکرد رسید حضرت شاهنشاهی رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان
توکل بدست داشته بدریا سر دادند و آن بادپای آتش خوی چون نسیم که بر آب بگذرد سبک بگذشت
و ملازمان موکب والا و ملتزمان رکاب مقدس که ناگزیر حواشی رایات اقبال بود اسب سواره خود را آب
زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خوشخبرخان یساول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب
فنا شدند و چون رایات کرامت آیات در عرصه لاهور منتصب شد شرایف اوقات بانتظام مهام و ترویج
قواعد معدلت که وجود اقدس بادشاه معطوف است مصروف بود و از سوانح سرکشی محمد امین دیوانه است تفصیل این

اجمال آنکه او از دیگر جوانان اردوی معلی به بسالت و تهور علم امتیاز می افراخت و پیمانه بدمستی برداشته
اعتدالانه معاشرت می کرد درین ایام که عرصهٔ لاهور معسکر اقبال شد در عالم بیخودی یکی از فوجداران که بر
فیل خاصه سوار بود چار شده و تیری از کمانخانهٔ بی اعتدالی بر کشیده بجانب او انداخت چون این
جرات معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدیم قدس در موقف
شفاعت آمده بزبان تضرع بر کشادند حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص جانبخشی
فرموده بچوب آن ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از ادبار رخت خویش بی راهه سعادت عالش فرار
پیش علیقلیخان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آنکه جنید کررانی که سعادت ملازمت یافته
مشمول مراحم خسروانی بود از سندون که بجاگیر او مقرر بود بتوهمی باطل فرار نموده بگجرات رفت اتا بگه در
نهادستیزه دولت آمده اند چه آنچه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزیده اند بزعم خویشش در افزایش شورش
میکوشیدند و معینی بر کامش خود از دوده خود را بچاه بیدولتی می انداختند درین هنگام که همت جهان
کشای از تعظیم مهمات پنجاب پرداخته پرتو توجه اقدس بمراجعت می تافت عرایض دولتخواهان خصوصا عریضهٔ
منعم خانخانان از دار الخلافه آگره بپایهٔ سریر معلی رسید و از مطاوی فحاوی آن بوضوح پیوست که
علیقلیخان و بهادرخان و اسکندرخان باز سر از خط بندگی پیچیده با علا و اعلان بغی و طغیان کردن برافراشته
اند و غبار انگیزی میرزا حکیم باده از دماغ ماده مالیخولیای آن فاسد نژادان گشته از بیخردی و بیدولتی خطبه
که بنام نامی طراز آگر از سید بنام میرزا خوانده اند این بیخبران بخت برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال
شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسدهٔ خود میرزای ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند
پادشاهی عطیهٔ ایست الهی که چندین هزار شرط گرامی تا هر فردی فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی
عطا نمیشود محض نسب و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کار شگرف کفایت نکند و بر هوشمندان
پیداست که بعضی از آن صفات قدسی فطرتی و والا عطوفتی عالی و حوصلهٔ فراخ و برداشتی فراوان و دریا دلی
بلند و کرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی و افزونی در رشد و جدی عظیم و عملی شایسته و فکری عمیق و
مستحسن و عذر پذیری لایقست و با این مآثر کمال که از بسیار اندکی در یاستانی نامهای حکمت
پروران باغ نظر منضبط مذکور است مدام که این موصوف نعوت را دانش بر خواهش نابایسته و غضب
ناشایسته غالب نباشد سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد و با رسیدن این پایهٔ علیه مدام که صلح

کل

کل نگراید و طوایف انام و طبقات ملل را بآیینه روا داری بنوده بیک نظر تربیت و عاطفت نگاه
نکنند در خور این ریاست عظمی نگردد و لله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال و معدن
ملکات قدسیست و شرح جلایل جزو عالم را دفترها کفایت نکنند ذکر تقریبی چگونه این تواند کرد هر چه داری
بدیده بصیرت بنگر و شمایل پادشاهی جهان آرای پادشاه صورت و معنی را نظاره کن تا بدانی که پادشاهی
حیثیت و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس رسید بر ضمیر اعتدال گزین
آمد میرزا میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بخدمت بهمان زری جاگیرهای علیقلی و بهادر
بدرگاه معلی آمده بود بجانب باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر اراده توجه بدار الخلافه نمود که سزای
ارباب بغی دفرمایند بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب که در میان بود اهتمام فرمودند
و پرگنهای آن ممالک را بآیین شایسته بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران
دو زند سعادتمند و منتسبان آن سلسلهٔ حقیقت کیش و سایر سپاهیان جان نثار تقسیم نمودند
مهمات کلی و جزوی آن سرحد برای رزین میر محمد خان بکلانی مفوض داشتند و روز سیزدهم فروردین ماه
الهی موافق دوشنبه دوازدهم رمضان رایات مراجعت بجانب دار الخلافه ارتفاع فرموده
عرصهٔ راوی دولتخانهٔ مخیم سرادقات اقبال شد که فیل گنجگنجن و فیل بختاره که فیلان نامی بودند در یک روز سقط
شدند جمعی از ظاهر پرستان را دل گزیده شد آنحضرت بر زبان مقدس گذرانیدند که ما این سانحه فال نیک گرفتیم
که آن دو برادر رخت برگشته درین یورش بکورنیستی خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله و دریافت
چه دیرست و چون رایات اقبال بجدد سهرند نزول اجلال فرمود از مظفر خان بیحوصلگی و بیخردی
بظهور آمد که موجب حیرت همگنان گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال
سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهان آرایی عطوفت پذیری و رافت
آنچه لایق بظهور می آرند و مردم را از امور شایسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش
میفرمایند درین لا بمسامع علیه رسید که مظفر خان نسبادهٔ روی قطب الدین خان تمام علاقهٔ خاطر بسته
کرده عنان دانش از دست داده است آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده [illegible]
سپردند که مبادا مظفر خان ازین قوم فریب در بلیهٔ عظیم افتد آن فرتوت خود از کوته حوصلگی و
معامله نافهمی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت و قدر رحمت و تربیت پادشاهی نشناخت

و حضرت شاهنشاهی که بمیزان تمیز و قدردانی بر سنت قدرت کار خود دادند این همه را دانی و بی تمیز او منظور داشته بتفقدات خسروانی امتیاز بخشیدند و آن خدمتکار را پیش او فرستادند و بنصایح گرامی هدایت فرمودند تمامی این راه شکار پرداخته مسرت پیرای عالمیان بودند و چون عرصه قصبه تهانیسر مخیم موکب اقبال شد دران منزل منازعه و مجادله طایفه سناسیان بحضور انجامید تفصیلش آنکه نزدیک آن قصبه کول آبیست که دریاچه توان گفت سابقا آنجا فضایی بود وسیع کورکهیت که نام مرتاضان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوایف این طبقه از اقصای هند در اوقات معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمع عظمی انتظام می یابد درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و در میان سناسیان دو طایفه اند که یکی را کر نامند و دیگری را پری بر سر جای نشستن در میان این دو طبقه گفت و گو شده تجرد گزینی اکثر این مردم بواسطه آنکه کرده ازش نایافت داده است نه ایشان از دل رسته اند لهذا پیوسته آزمند بوده مغلوب شهوت و غضب و مقهور حرص و قهر میگردند و باعث نزاع آنکه طبقه پری در کنار آن کول مکان معین داشتند که درین مجمع نشسته بو ام گدایی میکردند و زایران اکناف ولایت هندوستان که بقصد غسل دران کول می آمدند بآن گروه تصدق گویان میدادند درین روز گروه کر تسلط در آمده جای پریان گرفته بودند و این جماعه را تاب مقاومت کردن نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود سر حلقه ایشان کیسوپوری نام در عتبه اجابت پاسبان بوس معلی آمده دادخواهی نمود که طایفه کران متغلب آمده جای ما گرفته اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می بندیم یا خون خود را بر خاک میریزیم یا این قطعه خاک از ایشان میگیریم و گروه کران بعرض اقدس رسانیدند که اینمعروض اینها نیست چند گاه ایشان می نشستند دیگر ما می نشینیم و تا جان بتن متعلقست تعلق ما باین زمین خواهد بود چون موکب معلی بتهانیسر نزول اجلال فرموده بود در معرکه آنها رفته هر چند جواهر نصایح و مواعظ بر نفوس معطل انفاق نمودند حکم لالی انداختن بر خاک داشت جوهر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر ظاهر شد و بیشتر در عداوت و هلاکت خود کشیدند و بسنت راه شقاوت الحاح و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پایمال نفس و هوا بوده سالک بی راه شقاوت بودند رخصت مجادله یافتند تا باهم روشن سرای اعمال نکوهیده خود یافته متنبه شوند و اتفاقا در آنروز از آن گروه کر و کم راه جمعی کثیر فراهم آمده بودند و جانبین

صفها

صفها راست کرده اول از هر طرف یک مرد لاف زن پیش آمده دوید و جنگ شمشیر کرد و بار دیگر تیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیرباران کردند و بعد از آن پریان بر کران بسنگ دستی پیش آمدند چون پریان کم بودند حضرت از چند نفر از مردمی که جنگ سنگ دانند و یتیم جهای توران و چیرهای هندوستان که همواره از آن طبقه چون سایر طبقات در حواشی موکب معلی میباشند اشاره فرمودند که کمک پریان در جمله پریان بر کران موافقت نموده اینچنان زور آوردند که کران تاب مصادمه نیاورده روی گردان شدند و پریان از دنبال در آمدند و جمعی کثیر از آن خاکستر بازان را بعدم دادند و سرحلقه ایشان که آنند نام داشت رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکسان ساختند و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس را که رنگ آمیز کارگاه تقدیر است از تفرج آن بسطی عظیم روی نمود و فردای آنروز از عرصه تهانیسر نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم اقبال شد آنجا خبر میرک رضوی که در لاهور او را بجان باقی خان سپرده بودند در کمین غفلت و فرصت می بودند از حبس فرار نموده جان باقی از دنبال او بجام جست و جو شتافت و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر درگاه معلی رو بگریز توانست شد و حضرت شاهنشاهی بآیین مقرر بزیارت مراقد المقام فیض اشتمال توجه فرموده همت خواستند و فاتحه خیرات بمجاوران خوشی آن بقاع شریف فرمودند که تاتارخان که حکومت شهر داشت معروض بساط اقدس گردانید که محمد امین دیوانه که از لاهور فرار نموده بود بقصبه موجپور رسیده و شهاب الدین خان ترکمان جاگیردار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده بمساعدت اسب و خرج پیش ارباب بغی و عصیان روانه ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر فرمان جلال شاهنشاهی که از نوایه سطوعش جز بر افق عدالت تابد بلندی گرفت و شاه فخرالدین مشهدی باحضار آن بیدولت دربارگاه عدالت مامور امر عالی شد روز دیگر از آنجا موکب معلی کوچ فرموده چون عرصه پلول مخیم اجلال شد شاه فخرالدین زمین بوس سرتیسی یافت و آن بیسعادت را بموقف جلال آورد و او را بحبس خطای سپردند و در همان منزل بیاسا رسید و چون طنطنه نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران دار الخلافه آگره پیچید و شعشعه مهچه رایات والا بر آگره تافت خانخانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شد و با داب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقایع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت و طومار عصیان علی قلی خان و بهادر خان و دیگر مخالفان

که تازکی سرکرده بودند فرو خواندگی که در مبداء فطرت بر نهاد دلی جوهر اشخاص داد را مراجعت نصیحت سودمند
چون گویم که زیانی کار آید و مدارا و موعظت را بر ضعف و دهن فرود آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان
دانش منش علاج بدکاران و بدورونان را بجز جنس و ضرب چاره ندیده اند و چون این علاج هم در آن
خراب باطنان سیه دولت کارگر نشد بعد مخانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی باحوال انها بیدا آمد
متکفلان اشغال سلطنت و باریافتگان حریم قرب بسیار انبعی رسیده خونریزها را در مرتبه اول نگذاشته
که چاره آن سیه دولتان بظهور آید و باطن اقدس را بر مدارا آورده برداشتن پرده کار را بر تعاقب توقف
ماندند و درین هنگام که موکب معلی باطفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نموده چون این خبر بعلیقلیخان
و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این سیه دولتان بخیال فاسد خود اچنین وقتی را فرصت انگاشته خیالات
فاسد برانگیختند علیقلی از جونپور روانه قصبه سرهرپور که جاگیر ابراهیم خان مقرر شده بود و اسکندر
خان نیز بقصبه همراهی این باقی طاقی از خطه اوده بر آمد و جمیع فتنه سرشتان در آن قصبه فراهم آمده
قرار دادند که علیقلیخان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را در تصرف نماید و بهادر خان
بکره و مانکپور در برابر آصف خان و مجنون خان رود و اسکندر خان و ابراهیم خان سرکار اوده و
آنحدود را متصرف گردد بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علیقلیخان بداعیه شورافزایی بسرکار قنوج
روان شد چون جاگیردار آنحدود سرداری که با او اتفاق نموده مقاومت با آن فتنه انگیز تواند
کرد نبود خود را بقنوج کشیدند و علیقلیخان گرد حوادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسف خان
که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیرگر متحصن شد و خلایق غبار آلود تفرقه گشتند و عرایض دولتخواهان
متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود در آمد **نهضت موکب اقبال شاهنشاهی**
از دار الخلافه آگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان در موکرفتح چون منصب والای جهانبانی ذمه
پاسبانی و نگاهبانی است حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس بر خلاف اکثری از فرمانروایان
گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال میفرمایند و شادمانی خویش را در رفاهیت خلایق میدانند
آری گوهر یکتاست خلافت سزاوار افسر دولت چنین تاجداریست که با وجود این عظمت و ابهت خود را
نیازمند درگاه صمدیت داشته در لوازم داد و دهش تکاپو نماید و راحت جهانیان و آسایش
خویش داند و هرکه از فرمانبرداری اچنین سرآرای اقبال سر باز کشد هر آینه در جهان که

خود

خود اهتمام نموده باشند خصوصا کسی که پرورده نعمت این دودمان والا باشد و اسباب دنیوی و بزرگی
ظاهری بوسیله این خاندان فراهم آورده چه نامردی و نامردانگی و معامله فهمی باشد که آن اسباب بزرگی
را در بغی ولی نعمت خود صرف نماید هرگاه فرمانروای روزگار چنین و مخالفت دولت این طرز لاجرم عنایت
الهی مقارن و معاون گشته در نهضتی نصرتی کرامت میفرماید و نموداراینمعنی واقعه علی قلی خان و بهادر
خانست و استیصال این دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای اقبال از
یورش پنجاب مراجعت فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علی قلی خان
و بهادرخان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست یورش ممالک شرقی و اطفای نوایر فتن
وجهه همت علیا شد و منعم خان خانخانان را بدار الخلافه آگره حراست آنحدود مقرر فرمودند و دو هزار
فیل جنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب نموده پیشتر از آنکه رایات مقدس نهضت فرماید قیاخان و مظفر مغل
و میرزا قلی و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شتافته معاونت میرزا یوسف
که در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز اشتاد بیست و ششم اردیبهشت ماه الهی موافق
سه شنبه بیست و ششم شوال پای عزیمت در رکاب دولت آوردند و بهمت و اقبال عنان نصرت گرفته
سمند همت جهانگشای جولان دادند شکوه عساکر والا زمین و زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبه سکیت
مخیم موکب نصرت شد علیقلیخان که بر ساحل گنگ بمیان دو قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته شقاق و عدوان
آویخته بود باستماع صیت نهضت اقبال روی بهزیمت گریز بجانب مانکپور که برادر او بهادر خان برابر
آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز بود در آورد و موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست در روز دیگر از آن
دریای زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمودند و چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام ظفر پیکر گردید ٦
محمد قلیخان برلاس راجه بیرداد ساخته و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب
خان و حسن خان و قیا خان و حاجی محمد خان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی
و دیگر بهادران نامور دلاوران کارگزار همراه او کرده روز یکشنبه بیست و سیوم خورداد
ماه الهی موافق سه شنبه بیست و چهارم ذی قعده و از همین منزل بر سر اسکندر خان که در اوده
دست فتنه گشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره و مانکپور آوردند و چون
قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عرایض آصف خان و مجنون خان بعتبه مقدس رسید باین مضمون که علیقلی و برادرش بعزیمت

حدود گوالیار دارند و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای بایلغار
قرار گرفت و پیش رفتن بیشتری از حاضران موکب معلی چه از روی پست فطرتی و چه از جهة کسالت
و چه بواسطهٔ تن پرستی و چه بجهة آنکه کار آن تیره رایان بانجام رسد تا باز خود فرودستی آن بیسعادتان
گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند و شاهنشاه دانادل پرده از کار همگنان برنداشته عنان توجه بر
توکل سپرده شب زمیاد بیست و هشتم خرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده از قصبه
مذکور ایلغار فرمودند و از غرایب آنکه از رای بریلی راه متعارف را بواسطهٔ بعد گذاشته راه میانه
که نسبت آن راه نزدیک بود با وجود آنکه بی آب نشان میدادند اختیار فرمودند و از چشمه سار همت
غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهی است آن قدر آب فراوان در راهها پیش آمد چه پیشتر از آن باران
رحمت باریده کولابها پر ساخته بود تمام شب و نیم روز راه رفته بالکهنو نزول اقبال فرمودند و محب علیخان
جاگیردار آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فیروزمند بواسطه آنکه اول شب کوچ شد و کم کسی را ازین ایلغار
آگاهی بود و درختزار در میان آمد متفرق شده از راه راست بر کرانه افتادند و علیقلی در رکاب نصرت
اعتصام توانستند رسید آنکس را که ایزد تعالی تائید بخش باشد او را از کمی ملازم چه اندیشه در
اثنای راه نزدیکی لکهنو آصفخان بسجده عبودیت نورانی ناصیه گشت و همانروز رخصت پیش یافت
تا باردوی خود که در برابر خان زمان نشسته بود و هنوز نگذشته بود که هنو امیوره که از قاصدان تیزرو
و همه عالم اعتباری بود خبر آورد که علیقلی و بهادر در صدد و دیگر نزد سنگرور دریای گنگ را پل بسته گذشتند
چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده با آنکه معدودی بملازمت رسیده بودند
تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده پیشتر متوجه شدند و راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی از اردوی
معلی گذاشتند که بعرصهٔ قصبه کره بروه نگاه دارند و از ده شیخان که مضافات مانکپور است آمده آخرهای روز
یکشنبه از دریای گنگ فیل سوار ره گذشتند و چون اوایل موسم باران و فصل طغیان آب بود در آن
هنگام که بندگان حضرت فیل در آب راندند جوش و خروش غریب از عالمیان بر خاست چه گذار چنین
آب خونخوار محالات بود و بمحض کرامات شاهنشاهی این بحر زخار معدن ولایت را گذر داد و بی دغدغه
از پایاب گذشتند و مستبصران این معنی را از دلایل نصرت و مقدمات اقبال دانستند و در آن زمان
که موکب معلی از دریا عبور فرمود زیاده از یازده کس از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس نبودند

کوکه

کوکه بیستخان کوکه رستمی شجاعتخان عالم خواجه عبدالله دربارخان شهبازخان سید جمال الدین
عادل خان دلاور خان و چند حلقه فیل همراه رسیده و درین روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود
فغ دریا باقدام فیلان نموده شد از فیلان نامی خدابخش و بالسندر با طوفان هستی در رکاب دولت
جوشان و خروشان بودند و این دو فیل در پر دلی و تیز روی و جنگ آوری و صف شکنی انگشت نمای
دیده وران بودند و چون موکب معلی از آب گذاشته بجرام خواران تیز نزدیک رسید فیل خدابخش از مستی
فرود آمده روی بهشیاری نهاد فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند و حضرت شاهنشاهی بالهام
اقبال فرمودند که هشیار شدن فیل مست مبشر فتح و نصرت همعنان و هشیاران درگاه آگاهان و نکته دیگر
آنکه از هشیار شدن فیل مست ما را اعتماد بر فیل و مستی او نماند و منحصر شد و توکل ما بر عون الهی و هر گاه توکل
بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد والحق از آن مظهر کرامات دو نکته بمنصه وجود آمد
که عنوان نامه الهام تواند بود و چون شب در آمد با بخت بیدار آرامش گرفتند و مخالفان تیره رای بیسعادت
یک کروه فتنه گستر بودند آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی فرموده در همانجا صلاح دیدند و همان زمان مجنون خان
و آصف خان بزمین بوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان و جمعی بر آن بودند که بی توقف درین شب بر آن ادبار
آن بخت بر گشتها باید تاخت آصفخان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند ازین هنگام رفتن
لایق نیست و نیز مردم بشرم چشم و آزرم پیشتر کار میکنند رای او پسندیده خرد کامیاب شد و نصایح ارجمند
فرموده آمدهارا رخصت دادند و حکم شد که دریا سی دو بار خبر باز رسانند و در لوازم قراولی اهتمام
نمایند که مبادا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود و از آنجا در روند علیقلی و بهادر که مغرور خود
کامی و مغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آنشب که موکب مقدس نزدیک
رسیده بود بباده پیمایی و شاهد پرستی و بازی شکن شکن سرگرم بودند با این لفظ صبح بر شکست خود فال زدند
و عجبتر آنکه در آنشب مردی نزدیک جا درهای این مستان رفته فریاد بر داشت که ای جمیع بسرانجام در آیند
شوید که حضرت پادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گذشته با لشکر بی پایان رسید و چون پیمانه
هستی آنها پر شده بود آوازه رایات اقبال را از تزویرات آصفخان و مجنون خان دانسته در غرور
در افزودند و جماعه که این خبر از مخلصان نادان بود اندیشه آن داشت که چون بندگان حضرت با مردم
کم از آب گذشته اند و غنیم تا سه چهار هزار سوار متحصن است باین تدبیر سست تفرقه در آن

کرده اند از رو تا کار به پیکار نکشد دلپسند است که چون دعوی همرکاب گیتی خدیو است و بالجمله صبح روز
مبارک شنبه بیست و نهم خرداد ماه الهی موافق دوشنبه غره ذی حجه که در حقیقت غره نصرت پادشاهی و سلخ
عمر سیه بختان بود آنحضرت جیبه طلبیده در درع غیبی در آمدند و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند
و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت و در برابر
انغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت و در جوانغار آصفخان قرار گرفت و محب علیقلی و طایفه از بهادران
از پیش قیام خان هراول شدند آنحضرت بر فیل بالسندر سوار شده نهضت فرمودند و میرزا کوکه را در عماری همین
فیل جا داده تارک عزت از آسمان گذرانیدند مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان
رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند یرلیغ مطاع نفاذ یافت که
مجنونخان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج با عقب
چنین قوی پشت شده طلب کارزار گشت و دم بدم عقب نقد در جنگ شدن گرفت و بعد از زمانی آصفخان را
نیز حکم که با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن باندکی
نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر باره نصرت سواری فرمودند و چون آن سیه دولتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی
بنفس مقدس دران لشکر ورود اقبال دارند و مقدمات جنگ را به تهور آصفخان و مجنونخان فرود می آرند
چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال
شاهنشاهی است و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آورده اند علیقلی خان و بهادرخان دل بر مرگ
نهاده در میدان عصیان ایستادند و بخذلان ابدی قرار بجنگ دادند و باین خیال فاسد صفها راست
کرده جمعی از پردلان معرکه آرا را برابر هراول و ادقی لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عساکر اقبال
همگی قریب پانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند و تا پانصد فیل هم رسیده و مفاصله در میان فوج پیش و موکب
مقدس کمتر ماند با باخان قاقشال که سردار ادقی بود با جماعه پیوست و معرکه تیغ و تیر گرم شد و تائید اقبال
شاهنشاهی لشکر مخالف را از جا برداشته بود و افواج قاهره از پی در آمد این مدبر از مصاف علیقلی رسانید
و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشته سر از تن و پیش از پس نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه دران گریختنها
اسپ یکی از مخذولان چنان بر اسب علیقلی خورد که دستار از سر شوریده او بر زمین افتاد علیقلی حیران
کار شده بهادرخان را در برابر باباخان قاقشال فرستاد و بهادرخان خود را

بسپاه

بسپاه اوقچی رسانید سرگرم کارزار شد و زمان علیقلی از بهادر خبر گرفته تازه بتازه کمک روانه
میکرد باباخان غنیم را پر زور دیده عنان گردانید و بهادر از دنبال شتافته خود را بمجنونخان
رسانید و درین میان اسپش تیری خورده چراغ پا شد و بهادر را بر زمین انداخت دلاوران
عساکر اقبال بسر او ریختند و زیر جمیل را گرفت و از بدذاتی و ارجمندی چیزی گرفته رها کرد درین اثنا
نظر بهادر نام دولتی از ملازمان مجنونخان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره تمامان
بهادرخان را در میان گرفته تیر دوز کردند و دران زمان ابتهاج گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار
شده گرم رفتن بود و مبارزان دست بگرفتن رسانده جانسپاری میکردند و علیقلی خان مغرور و ادبار
بر جای خود ایستاده از حال بهادر میپرسید فیل مست خرانند نام از فیلان پادشاهی بر فیل کج
بهنور از فیلان خاصه که از مستی فرود آمده بود دیر کج بهنور را گذاشته بر او دید و دیده و بیک صدمه کوه
شکن آنرا بر خاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بران مدبران حرام نمک روی آورد اکثر اعیان و ارکان
شرارت علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند و خس و خاشاک هستی ایشان بآتش قهر الهی
و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آنرا باد فنا رفت و گروهی که گریخته آن سیه دل گروهی که گریخته
آن بدرگاه اقبال رفتند و در راهها بدست رعایای زبون که بآتش تعدی این نمک حرامان جگر کباب
بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و ابر نیسان بر حدیقه دولت
بگوهر افشانی در آورد و عرصه نادر داز غبار فتنه ارباب طغیان تصفیه یافت و از تتق عواطف الهی
پیکر فتح و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سوار و از سرگذشت
علیقلی و بهادر میپرسیدند درین هنگام نظر بهادر بهادرخان دستگیر کرده ردیف خود سواره
ساخته ببساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان تفقد برگشادند که بهادر
بشما چه بد کرده بودیم که این همه باعث فتنه و فساد شدید او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود
سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت و بیان عذر نبود بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق
شناس او گذشت که الحمد لله علی کل حال همانا آن سیه دولت را در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی
و سیه بختی خود معلوم شده بود و الا بایستی حرف ندامت بر زبان او گذشتی و هر که از چنین
بزرگ کرده خداوندی روگردانده هر آینه دین و دنیا از دست داده و خراب ظاهر و باطن گردد

وحضرت شاهنشاهی با وجود چندین فتنه و آشوب نمیخواستند که بنشیب آباد نیستی فرستند بعد از
شدت التماس و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و مینی داس کینبو را مامور شدند
تا هدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و مقارن این حال بهادر را بانصرت قرین شهرها
کل را که از معتبران علیقلی خان پرسیدند جمعی میگفتند که از عرصه نبرد بدر رفته است و طایفه
بر آن بودند که خرمن هستی او سوخته شد درین اثنا با توجه ارسیه بخت را آوردند چون کاوش
احوال او شد بزبان آمد که من دیدم او را فیل یک دندان پادشاهی کشت و نشانهای فیل و فیلبانان
را بیان کرد و بموجب حکم معلی تا جی فیلان فوج هراول حاضر ساختند و آنشخص فیل یکدندان پنسکه نام را
دیده گفت این فیلست که علیقلی را کشت انگاه حکم مقدس شد که هر که سر مقتول از حرام نمکان بیارد یکمهر
طلا یابد و هر که سر هندوستانی آورد یکروپیه بگیرد و عوام از پی سرها میدویدند سرها می آوردند
و زرها میگرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علیقلی را که در پای درختی افتاده بود آورد
و تا این طایفه شبهه و شک میکردند درین میان از رانی نام هندویی که صاحب اختیار علیقلی بود در خیل
اسیران جلو فرمان اقبال سراسیمگی داشت چشمش که بر سر آن تیره بخت افتاد آهی سرد از سر درد
کشید و پیش آمده آن سر را برگرفت و دست بر سر خود زد و چنان بوضوح پیوست که آن مدبر بخت
برگشته تیری از غیب رسید و میرزا بیک قاقشال مدعی آن بود که تیر من بعلیقلی رسید القصه
از رسیدن تیر آن مدبر بحال تباه در جان کندن بود که سومنات فیلبان فیل پتن سکه را بقصد او از
علیقلی فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهم مرا زنده بحضور رسیدگان حضرت برکه ترا رعایت خواهند کرد
فیلبان حرف او را از تزاخایی دانسته فیل بر دراند و او را در زیر دست و پای فیل
بلکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت پادشاهی پایمال ساخت یکی از پاجیان که ترتیب
اشرفی سر او را جدا کرده می آورد و در راه آن سر را غلام غالب از دو کشیده خود بنظر اقدس
در آورد و انعام گرفت حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمده روی
روی نیاز بر زمین نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که
دران مصاف مردانگی جانسپاری و حق گزاری کرده بودند بازدیاد مناصب
و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند و مهرعلی قلی و بهادر را مصحوب

خوام

خواجه عبدالله پسر خواجه مرادبیک قزوینی که وقتی دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب
دار الخلافه آگره و دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتحنامها فرستادند هم سرمایه مزید شکر اولیای
دولت قاهره شد و هم پیرایه عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامه
نامه اقبال روزافزون تواند بود در قریه سکراول از مضافات الهاباس روی داد و آنرا مصر
جامع ساخته فتحپور نام نهادند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آیین است و از غرایب
سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این حرام نمکان نهضت فرمود و منعم خان آنرا بحکومت دار
الخلافه آگره گذاشتند بازار هرزه گویان بسی گرم شد و متمردان مفسده از هر سو سر کشیدند منعم
خان که پیر و استاد و مرشد راقم این شگرف نامه ابوالفضل عقیدت داشت آمده استمداد همت
نمود آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی خدیو زمان فرموده در باب استیصال مخالفان
این دولت اشارت بربیع فرمودند و بموجب استدعای او مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیه
علیه توجه نموده شود و آنچه نمودار گردد اشاره بدان کرده آید صبح آن شب غریب از جبهه بشره
ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علیقلی و بهادر را بزودی آورند که امشب چنان نموده اند که منعم خان
از استماع این مژده دلکش خوش وقت شده آداب شکر بجای آورد و اندک فرصتی نکشیده بود
که سر این دو حرام نمک شورانگیز آوردند آری از متوجهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجب
ظهور امثال این چه دور چون بمیامن تاییدات سماوی که در سفر و در حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهیست
چنین فتح دولت پیرای روی نمود همانروز موکب معلی بصوب الهاباس که بعضی بد دولتان در انجا دود
غبار انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمود و شامگاهان آن سرزمین بورود مقدس گیتی خدیو صبح دولت
دریافت شب دران عرصه دلگشا منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت که گریخته بعلی قلی پیوسته
بودند مثل یوسف جولی دستگیر شدند و روز بعضی مهمات انجا پرداخته روی توجه بجانب
بنارس آوردند و آنجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر بتوسل مرتضی قلی زمین بوس والا
نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم اینجماعه را عفو یافت و زنان و پاتران بهادرخان بدست
اولیای دولت در آمدند و خواجه عالم خواجه سرا آنجا اسیر فتراک سعادت شده بمدارج قرب
ترقی نمود و چون مردم بنارس از نادانی و بد دولتی دروازه بسته بودند از سطوات غضب حکم تاراج

شده بود دی بخشش فرمودند و شهاب خان و حسنی را بحراست و حکومت جونپور فرستادند و قلیج
خان و طایفه را بسربور تعیین کردند که بزودبار بعضی از اوزبکان انجا بود و بعد از آنکه سه روز بنارس
مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف دادند روز دوم ساحت آن شهر مورد موکب
معلی شد و مردم علیقلی که دران بلده فراهم آمده بودند انوار سلامت بر ساحت احوال آنها تافت
و در ظلال عاطفت شاهنشاهی در آمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای آنجا که
کوآشوب بودند مشمول عواطف شاهنشاهی شده سر بغبار رنجالی بر داشتند و از انجا آن شهسوار رخش
اقبال بطریق ایلغار ببلده کره نهضت فرمودند اردوی بزرگ آنجا بود و سه روز این راه طی فرموده
بر ساحل گنگ بگذر کره رسیدند دران هنگام بیش از چهار پنج کس در رکاب نصرت اعتصام
نرسیده بود بدولت و اقبال بکشتی عبور فرموده درون قلعه کره بنزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند
نزدیک مانکپور خواجه عالم گریخت و باز بدست افتاد و دران شهر منشور طلب منعم خان خانان از
پیشگاه عاطفت اصدار یافت و جاگیرداران آنجا و بجاگیرهای خود رخصت یافتند و برعیت پروری
نصیحت پذیر گشتند و چندی از بدنهادان فتنه سرشت که از آستان مقدس گریخته پیش آن مدبران
نخوتمند رفته همواره در شورش میزدند بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل جانقلی اوزبک و یارعلی و خوشحال
بیگ کرنگ که چند در سلک توأجیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت و علمشاه بدخشی و بخشی بخشی و چلمه خان
کوکه میرزا عسکری همه این فتنه جویان عرضه عرصه قهر شده پامال فیلان مست گشتند و میرزا میرک
مشهدی را که در مخصوصان علیقلی انسلاک داشت و از اردوی مقدس گریخته در کره گرفتار شده بود
با مجرمان دیگر باکنده دوشاخه در میدان عدالت آورده تمامی فتنه اندوزان را بحضور او سیاست
فرمودند و بعد از آن فیلی را بادستار دادند فیل او را بخرطوم پیچیده باکنده دوشاخه در زیر دست
و پا مالش کوفته میداد و از ینسو بانسو می انداخت و چون اشاره صریح بسیاست او رفته بود فیل بمبالغه
و ملاعبه میگذرانید و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب میداشتند و آخر تیغ [illegible]
سیاست و شجاعت مقربان بساط عزت رقم جانبخشی بر حال او کشیدند و در همان ایام جبی توأجی شاه
نام خواجه را که سرآمد سپه دولتان بود بدرگاه معلی آورد و چاپار رسید منعم خان خانان
بموجب حکم اقدس از دار الخلافه آگره بمخیم اقبال که در حوالی قصبه کره بود رسیده زمین بوس مستسعد

واز

و از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علیقلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب چوسا
باو تفویض یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آنحدود شد و موکب معلی بدولت
و اقبال روز مهر شانزدهم آلهی موافق شنبه بیستم ذی الحجه بمستقر خلافت توجه فرمود کوچ بکوچ
عالی میشد و آنحضرت شکارکنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند و هر شهر و ولایت که مهبط موکب
مقدس میشد باقامت عدل و احسان مورد سرور میگشت و در قصبه کوره که در جاگیر فرحت خان بود
بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت و در قصبه اتاوه شجاعخان را باین دولت کامیاب ساختند و همچنین جابجا ارباب
اخلاص باین مقصد ارجمند فایز گشتند تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم
نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار الخلافه آگره انداخته کامبخش عالمیان شدند و جهان طراوت خاص گرفت
و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم مورد دامن معدلت گشت و احوال و افواج قاهره
که بر اسکندر بسرکردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود بر این منوال است که کوچ بکوچ رفته روز اردیبهشت سیوم
تیر ماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذی حجه بساحت شهر اتاوه رسید اسکندر از استماع رسیدن
عساکر اقبال در قلعه اتاوه متحصن شد امرا محاصره او کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند و در
پهلوی شهر تلی بلند که سرک دواری نام دارد و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از هواخواهان خود را
بانبوهی از بندوقچیان بران بلندی داشته بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون نگذارند محمد قلی
خان برلاس تحسین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران تعیین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی
دست یافتند و بپایمردی جلادت آن گروه خود سرایت کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام
حاصل شد چنانچه احدی سر از روزن بیرون نمیتوانست بر آورد و اوزبکان سراسیمه دست و پای میزدند
درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علیقلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت و انجمنی موجب استظهار
اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیش از آنکه بجد و داوده لشکر فیروزی اثر رسد نوشته
رای بهرداس مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علیقلی و بهادر براجه تودرمل رسیده بود
اما عموم خلق از بس که این سپه دولتان را سرخرمی نپنداشتند این خبر را ساختگی میدانستند و چون در تاریخ
این خبر اشتهار یافت سکندر بهمان تحقق داشته و از راه مکر و تزویر در آمده رحمان قلی قوشبیگی را طلب کرد
که بعضی سخنان میخواهم بگویم اولیای دولت قبول این معنی نکردند آخر حاجی داغلر که از معتبران او بود پیش امرا فرستاد

امرا روی دل نموده دریافتند و قرار یافتند که رحمن قلی همراه حاجی اوغلان رفته قرارداد او را خاطر نشان کرده بیاید و حاجی و زهره و باتفاق رفته بازگشته آمد نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و در صدد است که بوسیله اولیای دولت احراز سعادت آستانبوس نماید و میخواهد که اول تنها در جای که قرار یابد یکدیگر را دیده سررشته پیمان بسوگند محکم گرداند قرار یافت که صباح روز عید قربان این امنیت بحصول انجامد و بالجمله اسکندر متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه از دروازه قلعه که بجانب دریا بود بدر رفته بکشتی چند که برای روز ادبار خود آماده داشت از دریا عبور کرده نیم جانی ازان گرداب خطر بیرون برد چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور درآمده کوس نصرت بلند آوازه کردند و چون کشتیها را اسکندر زمین طرف نگذاشته بتقریب جمع کردن کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کار بتعاقب در تعویق افتاد در بین اثنا اسکندر را از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد ایستاده ام و عبور من از آب بتقریب ترس مردم بود اکنون استدعا آنست که محمد قلیخان و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته میان آب آیند و من هم با ده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد بخود بشنوم و خاطر خود را مطمئن ساخته روی بدرگاه عالم پناه آورم این ملتمس او را بقبول مقرون ساختند و از انجا اسکندرخان با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی درآمده صورت ملاقات تعیّنی را بر آب و کری بر باد زده اولیای دولت سوگند ان خورده انچه لوازم استمالت باشد در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود نایستاده گفت در بولاچون مصدر تقصیرات شده ام دلیری در بساط درگاه نمیتوانم کرد مناسب آنست که بوسیله استعفای جرایم جا بگیرم اجال خود گذرانم و بجد منی درین صوبه نام زد سازند تا بدست آویز نیکو خدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان رو با دل موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانیده با وجود بازندگی براه ادبار رو و منزل دور رفت و عذر طغیان آب بر ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که بغیر از حیله سازی و روباه بازی این سیه دولت امری دیگر بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده سر در دنبال آن میعادت نهادند و از خلابها و سیلابها گذشته خود را بالقصبه کورکهپور رسانیدند و اینجا سلیمان خنی نامی از اوزبکان که از علیقلی خان گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان حکومت آن در کذر داشت کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتی هر چه تمام تر

گذرانیده

گذرانیده از موج خیز اقبال شاهنشاهی نجات داد امرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده چون حکم درآمدن بآن ولایت از بارگاه مقدس اصدار نیافته بود توقف نمودند و عرضداشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس درآمدن بآن ولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافه اگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود عرضداشت اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال پیوست و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن بقیة السیف را از ممالک محروسه برآورده اند درین هنگام برهمین اکتفا نکرده در انتظام پراگندگیهای آن ولایت کوشند و سرکار اوده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستانبوس گردند چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمد قلی خان را برارایی آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دار الخلافه ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند **نهضت موکب گیتی گشای شاهنشاهی بفتح قلعه چیتور** سرکشان گردن فراز را از پای درانداختن و وحدت انتظامی را که گزیده ترین عبادات پیشگاه کثرت تواند بود رونق بخشیدن و نقود آسودگی و آسایش را رواج دادن و ضعیف و نزار را بتوفیق ایمنی یافتن پایه خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایه سعادت طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جنود غیبی راحت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجه مالیخولیای سرداری گردن کشان فاسد دماغ اهتمام روز افزون دارند و تائیدات الهی قرین ذات مقدس بود باندازه حق پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صورت و معنی میگردند در بولا که ساحت دار الخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت هنوز عساکر اقبال از گرد راه و تردد و کاوه نیاسوده بود که خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا و غبار فتنه برانگیختن در صوبه مالوه بمسامع اجلال رسید ازان باز که سر از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آواره ملک ادبار شده اند بعد از درازی سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را خالی یافته بآنحدود در رفته اند و اوباش کوته اندیش را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقه رعیت میکوشند خدیو روزگار که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانیست بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان اگر بجهة ملاحظه حال سپاهی اغماض نظر کرده آید خلاف رضای ایزدی باشد و اگر توجه باطفای این نایره فتنه نموده شود بذات اقدس عزیمت این یورش اتفاق افتد خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را حالت آن همت که بدفع

ایشان آنحضرت را خود متوجه باید شد و در آیین سلطنت مبرهنست هر کاری که بنفس پرداخته شود
تیغ نباید پرداخت و هر امری که بدلاوری امرای اوسط ادنی کرده آید بنوئینان بزرگ نباید حواله نمود
و همواره در مدارج امور پاس دین سلطنت که عبارت از قدر دانی و پایه شناسیست از لوازم اقبال
و اگر بنابرین قانون خلافت این کار ملازمان عتبه خلافت نامزد میشوند سران و سروران ملک که سعادت
دوجهانی را در فرمان برداری پادشاهی خود میدانستند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میگردیدند که جهت
گرد آمدن ریزه سپاهی که وجود این گروه ناگزیر این مقصدست دیرتر صورت می بندد کار اندک بسیار
میشود و آیین سلطنت تاخیر در امثال این امور بر نتابد بنابران شاهنشاه عالم و دانای روزگار بمقتضای
بالغ خود چاره این کار فرمودند و توجهی در ضمن بی توجهی و پروایی در پرده بی پروایی صورت داده نظام
اغماض نظر فرموده بباطن همت در دفع این شورش بستند و روز رشن هجدهم شهریور ماه الهی
موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر شکار ریگ نباری که اکثر اوقات بآنجا دلکشا رجسته و آهو نشاط
پرای می گشتند روی توجه آوردند تا ارباب اخلاص و خدمت دوستان کجفهم بی غوغای طلب بطور
خود حاضر گشتند و سایر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر هر یک از ایشان چون منعی نباشد از پی
بآسانی جمع خواهند شد و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی را گزین کرده باین کار فرستاده خواهد شد
باین اندیشه صواب بنیاد از مستقر خلافت بر آمده عرصه باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهولپور و گوالیار
که مالوه رویه است شکار کنان عنان عزیمت مصروف داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روی آمد
بجانب مخیم نصرت بنیاد نهاده فوج فوج میرسیدند اگر رؤس مخلصان درگاه که ملازمان عرصه شکارند فراهم
آیند تسخیر عالمی کفایت میکنند و اگر همه در آن پادشاه شناس جمع شوند احصای آنها را
که تواند کرد و هر گاه نوکر نوکر هم گرد آیند اندازه آنرا که تواند گرفت چون دهولپور مخیم سرادقات عزت شد
سکت سنگه پسر رانا اودی سنگه در رکاب نصرت قباب ایستاده بود آنحضرت چه از روی انبساط و چه از آن
رهگذر که مغروران فتنه اندوز آن مالوه بخواب غفلت روند خطاب کرده فرمودند رانا تا حال که
که اکثر زمین داران و بزرگان هند باستان بوس سرافراز شده اند آمده احراز این دولت نموده
است میخواهم که بر سر او ایلغار فرمایم و سزای او را در کنار او دهیم تو چه خدمت خواهی
کرد در زمانی امثال مقدمات از روی شکستگی پسر رانا میفرمودند و او منافقانه تعللات

شوند

مینمود

مینمود و آخر آن کج فهم سیه دولت بسر معامله نرسیده و هزل را جد فهمیده فرار اختیار نمود و آن بی
دانشی از نامی ظاهر گشت و در رسوایی حقیقی افتاد چه این نادان از این تصور که بندگان حضرت در پی
این شکار ببرای رانا خواهند داد و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پدر آورده و ندانست
که جز صورت مطایبه نیست و این دولتمند خداپرورد که امثال این زمین داران بی سعادت خود متوجه
شود و دریافت که برتقدیر انیمعنی گریختن از چنین اقبال خود را در ورطه بی ادبی انداختن و از پایه
بندگی شناختن است و چون خبر گریختن آن مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت آمد
و هزل صورت جد گرفت و الحق چنین بایستی که از آغاز جلوس برادرنگ شاهنشاهی اکثری از سرداران
هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت فرو نیاوردند تا رنگ عبودیت بزمین بوس انقیاد
آوردند مگر رانا اودی سنگه که درین ممالک رای ازو به رای تر و خود رای تر بود و آن تهور سرشت بی اعتدال
کو شوربدرگی آبای او ضمیمه بد سرشتی او شده بود و بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سرفرازبردار
از درگاه معلی یافت بفزونی مال و ملک و بسیاری راجپوتان فدایی و اسباب دنیا دماغ نخوت
و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشت همت جهانکشا تادیب او مصمم شد و اوایل مهر ماه
الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و تایید اقبال روی توجه بتسخیر ولایت
منداره آورده بجولان نصرت بولایت او در آمدند چون عرصه قلعه سویی سوپر که صیت شهرت او
در آن ولایت ~~او در آمدند چون عرصه قلعه سویی سوپر که صیت~~ آن ولایت بلندست مخیم اقبال شد ظهور
پیوست که قلعه خالیست و پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم قلعه از تهور متوحش شده با رعایا
خود را بکنار کشیده اند حضرت شاهنشاهی خلو قلعه را تفأل بفتوحات عظیمه گرفته دو روز در ان ساحت دلکشا نزول
اجلال داشتند و از نواحی و حوالی آذوقه بآن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین
فرمودند و در انجا شش منزل قصبه کوته را که از مواضع محکم آنجاست مخیم سرادقات فتح ساختند و حکومت آن
قلعه و ولایت شاه محمد قندهاری کرامت فرموده او را در آن سرحد گذاشتند و از آنجا بفتح و نصرت
نهضت نموده بظاهر قلعه گاگرون نزول فرمودند از سوانح آنکه نکته طراز حکمت اندوز نحریر پرداز بدایع برادر بزرگ
عنصری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی از جلوه گه عزلت ببارگاه خدمت گیهان خدیو بلندی گرای آمد و بفنون عواطف
شاهنشاهی اختصاص یافت آن نو باوه گلستان دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخلبند گلستان

کثرت در وحدت پدر بزرگوار تحصیل مراتب دانایی کردی در اندک فرصتی در دبستان حقیقت او که
مجمع بحرین نظر و اشراق و مرجع حکمت شناسان بارگاه علم و عملست پایهٔ والای آگهی جلوه ظهور فرمود
و ازین نتایج آن صحبت زبان سحرکاری سخن طرازان نظم پرداز گشایش یافت و صیت کمالات او جهان صورت
را چون عالم معنی فرو گرفت و ازانجا که بحکم قدسی والد بزرگوار آن بوده پای در دامن عزلت کشیده در باب
انفاس همت گماشتی و جبهه پرده نشینی برین علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته
داشتی بیامن نفس کیمیای او در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند خواهش طبیعت و تمنای
رنگینی این عالم دانا فریب آویزشی نداشت و همگی اوقات گرامی او بنقش سرابی و دانش گزینی و آراستگی
کردار گذاشتی و آن پیر نورانی با آنکه بر مکان مقدس خدیو صورت و معنی پی برده از اعتقاد گزینان
اخلاص گرای بود که هر گونه تمنای محبت را بازار رنیاوردی و گرانبهایی آن متاع گزین دگرم بازاری
این جنس فاخر و میزی مشتری بجلوه گاه فروخت نیاوردی و ازانجا که دیدن او دیدن کثرت از روی
وحدت بود از کثرات وحشت گزیری مشتبان بیگانه پرستان ایزدی را ازین چشمه سار حقیقت را
تنه رسیدی و ازین رو هرگز با عیان دولت و ارکان درگاه مقدس راه آمد شد نبود و با آنکه بسیاری
از هم مشربان بوسیلهٔ این گروه انبوه از ثروتمندان صورت حسد برده افزایها کردی شورشها اندوختی
و از فنون دریافت شهریار حقیقت پژوه درگونامی فرو شدی اصلا خاطر او باختلاط بیگانه اندیشان
بارگاه تعلق نشدی و در چارهٔ این کار راه اسباب ترقی در بود تا که خدیو جهان تسخیر جنود عزیمت
دکن نورافزایی چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همایون رسید اشارهٔ عالی باحضار آن گلدستهٔ
هنرمندی شد طبقه ازینها دانان کوته اندیش بر حقیقت کار آگهی نیافته این طلب عاطفت را بعنوان
مطالبت عتابی وانموده یرلیغ مطاع بحاکم دار الخلافه ارسال داشتند شب آبان دهم مهر ماه الهی موافق
چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول برخی ازان نیلی قبهای سپری شده بود و آن دیده ور تماشای نوخواستگان
بزم حیرت تشریف برده جمعی از ترکان آمده حوالی منزل گاه ما را قبیل کردند و همانا که گوهران فرومایه که تقیید
دلان تنگستان خند ضمیمه خباثت شده آن عوانان را بر آن داشتند که شیخ فرزند خود را نهان
خواهد ساخت و در فرستادن معذرت خواهد جست و همگی اندیشه او و ما بجان آنکه زبانی
آگر ابرسد چون معلوم شده از حقیقت کار آگهی آمد حیرت افزود و از

طایفه ازبد

دیر حاضر شدن آن فیض مآثر مایهٔ فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزی و شرارت فزایی
صورت راستی گردد و رو به بی آزری آورد و درین اثنا آن برادر گرامی رسید و شورش تسکین پذیرفت
و آن گروه غرق خجالت چون ابواب مکاسب مسدود بود سرانجام سفر دشوار شد و بسی مانده
و اهل ارادت این دشوار نیز آسان گشت و در همان دامن شب سنگ تفرقه افتاد و منسوبان این دودمان
عموما و خصوصا در گرداب غم فرو شدند و دلدهی آن رموزدان آفرینش چارهٔ ناشکیبایی دست داد
فرمودند که نخستین چهرهٔ خاطر من بمقتضای نشاء بشریت نحو سازان هر گونه غبار آلود گشت و اگر نه خاطر
حقیقت آموز شگفتگی دارد جز فرخندگی و نشاط جزی ازین سانحهٔ غم نامتفرح و مترتب نخواهد شد
عنقریب نوید سربلندی ابد و قفل نشاط دانی گشوده گردد نخستین جرعهٔ دردی که بکام این نادان تحمل
دانش رسید این بود و پس از سپری شدن اوزنی چندی نژده غریب نوازی خسرو آفاق رسید و مرهم
نشاط جاوید بدست افتاد این قصیده در ان زودی در ستایش نعمت رسید کی انتظام داده‌اند قصیده آنست

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی ○ رسید همچو سعادت گشاده پیشانی ○ رخی چو خلق عزیزان بخاطر اوردنی
بنی چو دست کریمان بگوهر افشانی ○ بسر گرفته چو همت بلند برداری ○ نیا گزیده چو دولت فراخ میدانی
هجوم کرده بر آشنا و بیگانه ○ چو میزبان توانگر بر مهمانی ○ کمر بجستن و جا یک روی جهان بسته
کرد و منطقه گردد سپهر دورانی ○ نموده چهرهٔ والای ز طرف کلاه ○ تند رو اوج عنایت ببال جنبانی
بفرق بسته ز دولت نجیبه منشوری ○ که همچو عقل مبارک نموده عنوانی ○ خطی که یافته در بارگاه جاه و جلال
ز قهرمان خلافت خطاب دهانی ○ مبشران سعادت نداکنان گویان ○ نجات نامهٔ خود ای حزین زندانی
را انتظار ره اش از دو در بیقراری داد ○ چو بیقراری با صد قرار ارزانی ○ دلم ز جنبش کمش دراثر آمد
چو از تحرک ناقوس روح نصرانی ○ ببوسه کردم و گفتار غافل ازین ○ که کار گردد دشوار در قدم رانی
بذوق من طلب ناگهان او نمود ○ چو بهر سالک توفیق جذب رحمانی ○ ازان زمان چه نویسم که بود بی آرام
سفینهٔ دلم از موج خیز طوفانی ○ حدایق سخنم را بهار افزونی ○ شقایق نغمم را صباح ریحانی
گهی چو دم سراسیمه گر کرام دلیل ○ بر مطون و سلوک علوم ایقانی ○ چرا بود متجالفه رسوم اسلامی
چرا بود متشابه حروف فرقانی ○ زبان کشیده برار الفضا عجبی یا ○ نهود کذب ز دعوی گران ایمانی
اگر حقیقت اسلام در جهان آنست ○ هزار خنده کفرست بر مسلمانی ○ گهی چو عقل فرو رفته گر چه در هم

رموز حکمت دانادلان یونانی ○ چه کرده است تخیل معلم اول ○ چه گفته است ز معنی مترجم ثانی
چه حکمت الهی کز و رسم سازم ○ ازو بلوح باطن نقوش عرفانی ○ ولی فروغ حقیقت چگونه برتابد
دلم که تشنه بمشکوه قدس نورانی ○ کدام ره بطبیعی که طبع دریابد ○ ز گرم و سرد و تر و خشک دهشتی و کانی
حسان شناخته دانا بلمس سیمانی ○ مزاج جوهر دل از عروق شریانی ○ کدام ره بریاضی کز از ریاضت آن
شوم دقیقه شناس سپهر گردانی ○ چراست گنبد پنجم سریر بهرامی ○ چراست منطقه هفتم رواق کیوانی
کهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم ○ ز نقطه و معنی بر کفتی میزانی ○ دماغ طبع معطر بعطر فردوسی
صماخ فهم مشرف بصیت خاقانی ○ کهی تامل اشعار رفته فرو ○ بمغز جان زده گلدسته گلستانی
کهی بفکر معما باین گمان که مگر ○ کند بجوهر فولاد طبع سوهانی ○ زبان پر از سخن و معرفت ولی گندم
سرم تهی نه ز ماخولیای بهتانی ○ نمود جلد مرا غفل زهد طیفوری ○ نهاده بمغز مرا عشق داغ صنعانی
نظر طلایه فرست جماح مجنونی ○ خرد منقد مرسا ز قیاس برهانی ○ بوارق نظر عشق در ورق سوزی
نیایم کل دانش بصفحه گردانی ○ زجان بگویم یکجان و صد رقیب سازی ○ زدل چه لام یک عشق صد پریشانی
خلیده در جگرم همچو موی شیر ژیان ○ که گرد چشم غزالان کشند مژگانی ○ به پرکه دیر بجا ماند طل عاطفتش
نمیگذاشت مرا از سبق خوانی ○ در آنمقام که از استماع ترتیبش ○ چو او شوم که از عالمان ربانی
نصیحتش همه کای ناشتای صبح وجود ○ بگیر لقمه حکمت ز خوان لقمانی ○ مکن هوای پری پیکران حسن مباد
ز بازوی تو برد بید جماح شیطانی ○ خوی از جبین مفشان دم بدم گران سیلانی ○ بنای بنیه دانش کشند بویرانی
چه حالتست دلت از کجا و عشق کجا ○ جفا کشی که بیاید ز شیشه سندانی ○ ز عشق هندنژادان دل ترا چه گشاد
کلید کعبه بجوی ای صلیب رهبانی ○ میان عقل و جنون بود سیرم لقمه ○ که بود دانشم آمیخته بنادانی
ز خواب غفلتم آورد در بیداری ○ سماع صیت قدوم برید سلطانی ○ چه سحر بود ندانم که از نتیجه آن
دلم برست ز اندیشهای نادانی ○ تبارک الله ازان جذبه کز عروج امر ○ ز سنگلاخ غم افکند در تن آسانی
بسوخت این همه خار و خس هوا و هوس ○ بنیم بارقه لامعات سبحانی ○ شدم سوار سبکگام توسن حالات
که گرد ازان رانش سپهر جولانی ○ چو نوح گشتم و طوفان نورد دریائی ○ چو خضر بودم و تنها رو بیابانی
ز فرط شوق چنان بی شتاب گشتم که گر ○ شدم چو روح مجرد ز نقل جسمانی ○ روان چو شخص تماشا بره
ز پای دل بگشاید بند گسلانی ○ در یکه تا که صورت قرار گیرد گاه ○ همه تصور و تصدیق من هیولانی

بوک

کنون که خامه اندیشه ام دران ره تافت ○ بسنج مدح شهنشه طراز سبحانی ○ سواد موکبش از دور ناگهان نمود
که گشت دیده من زان سواد نورانی ○ خبر بیار که شهریار شد کاینک ○ رسیده بر در فردوس مرغ بستانی
خطاب کن که تلطف کنان رسانندش ○ بآسمان سعادت ز تیره ظلمانی ○ کشیده قاید دولت زمام طالع من
بسوی بارگه حضرت جهانبانی ○ نخست بوسه زدم خاک آستانی ○ بچشم بیار رسانم شفاء عطشانی
جبین بسجده شکرانه بر زمین رانم ○ همین نه باد ضوی تن بغسل روحانی ○ چگویم از در دولتسرای اقبالش
نمونه عجب از بارگاه یزدانی ○ نه بارگاه جهانی که بود در سپهرش ○ متاع لطف عنایت بصد فراوانی
مجاوران حواشی آن رفیع مقام ○ بعاکفان سموات کرده حیرانی ○ ز اهل دانش و بینش ستاده گرد بگرد
نشسته خسرو والاتخت یونانی ○ فروغ بخش شبستان هند اکبر شاه ○ چراغ بارگه دولت تمرخانی
تبارک الله ازان ملک گر الطاف طبع ○ درخت و خاک در درگه عود یونانی ○ اشاره رفت که در بارگاه مجلس انس
شکفته دل ز نشینی و شوق برخاستنی ○ چو پیش پایه اورنگ شاه بنشستم ○ زبان ناطقه لب از پی ثنا خوانی
فشاند گوهر احسنت بر سر سخنم ○ سخنوران چه عراقی و چه خراسانی ○ یکی ز روی تحیر که کیست این ساحر
که میکند سخنش لولوی مرجانی ○ یکی براه تعجب که این شکر بگهر ○ بر بدیشه زکدامین سحاب نیسانی
کدام مرغ نواگر بباز کی بر جاست ○ که تازه کرد صفیر هزار دستانی ○ زبان پست خیالان دراز شد که بکن
که داشت کاخ ضمیرم بلند بنیانی ○ طراوت نفس از گرمی جواب برفت ○ که بود بر لب فیضی زلال فیضانی
بگو نه گو نه نقد شهنشهم بنواخت ○ که پایه پایه فزود آمدم ز حیرانی ○ زبان پرسش من برگشود کای طوطی
ریاض نطق ترا از که بود رضوانی ○ سواد شهر خیال ترا که داد صفا ○ اساس نظم بلند ترا که شد بانی
پس از ادای زمین بوس بندگی گفتم ○ که ای سپهر مطیعت بامر اذعانی ○ امان عهد تو استاد مهربان منست
که لوح ابجد آداب اوست طولانی ○ در سبب طلبی اوستاد من بدرست ○ چه حق که نیست بمن زان بزرگ حقانی
زبان بذوق سخن تا مرا بجنبیدست ○ بنعمت پدرم بوده تیز دندانی ○ ز مبداء مرض جبلت خلافت طبع
ببرد های دد و دم نموده دربانی ○ دگر بگفت کزین ناطقان معنی سنج ○ بپله کرده‌اند جنس رجحانی
کدام پی بره راست برده است ز نظم ○ که نیست در قدمش خطوهای حیرانی ○ کدام راه نوردست ملک معنی را
که نیش متحیر به تیه هیمانی ○ بعرض شاه رساندم که ای پناه سخن ○ حدیث طایفه شعر نیست پایانی
سخنوران که ازین پیشتر سخن کردند ○ که سر زد از لبشان نکتهای امعانی ○ همه حکیم مزا جان یک دل بود

وجود داده طهارت ز لوث جسمانی ٭ کشید نقش حقایق ز دور ازمانی ٭ نموده درک دقایق تمیز ازمانی
همه بمشهد جان حاضر و ز تن غایب ٭ همه بذات خدا باقی و ز خود فانی ٭ علی الخصوص سخن آفرین خطه طوس
که در ریاض سخن بود پیر دهقانی ٭ قیاس کار ز شهنامه اش بگیر که هست ٭ بزور بازوی او رستم سجستانی
دره جز این نتوان یافت هیچ نقص که بود ٭ بروزگار علامان نوح سامانی ٭ اگر بدور شهنشاه نکته دان بودی
بتیرکی نشدی روز او شبستانی ٭ دگر قدح کش غزنی که میدهد جانرا ٭ شراب موقفش نشاءهای افزانی
مپرس از آن چمن آرای گلشن معنی ٭ که در حدیقه او نقطه کرد رحمانی ٭ حدیقه ایست ملون که گر بود امکان
بصد بهار گلی زان حدیقه بستانی ٭ سزاست او بسویدای دل رقم کردن ٭ لطیفهای حقایق نگار سروانی
نقاوه بخشش تحفه عراقین است ٭ سزد که دست بدستش چو گل بگردانی ٭ ز بحر کاری گنجور گنجه خیز مپرس
که داشت کلکش بر گنج غیب ثعبانی ٭ بنظم او نرسد نظم غیر اگر برسد ٭ مجمل مثنی بنص قرآنی
زانوری چه نویسیم که تا بچرخ رسید ٭ ز برق فکرت او شعلهای نیرانی ٭ رسانده معنی گرمی حکمت ایمانش
مزاج مدعیان را بجوش بحرانی ٭ ظهیر چرب زبان را نگر که بود ازو ٭ بساط عالم معنی بتازه الوانی
نمود دهر بداو دقیقهای کمال ٭ که شهره شد بجهان سر بسر سپاهانی ٭ سخن شناسان خلاق معنیش خوانند
ببین که معنی والاش زینت خلقانی ٭ دوای درد دل عاشقان ز عطارست ٭ که دست روح قدس با شکسته کانی
تبارک الله از آن مرد آن که در ملکوت ٭ بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی ٭ شکر فشانی سعدی ببین که شهره روح
نموده بر شکر طبع او سخن رانی ٭ نشاط خیز بود بلبلان معنی را ٭ بوستان و گلستان او خوش الحانی
ز خسروان معانی جداست خسرو هند ٭ که برار ایک معنی نمود سلطانی ٭ ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن
که ملک گیریش ارمنیت و نورانی ٭ نکات حافظ منبع بیان چه برگویم ٭ لسان غیب چه دانند انسی و جانی
دماغ سوخته را روح تازه میبارد ٭ طراوت سخن نخلبند کرمانی ٭ برتبه نیست کم از اسفرنگی و طبسی
سخن سرای اخستکی و اومانی ٭ عرض شمار اساطین معنیت ارزد ٭ که گذشته اند بسی چون رفیع لنبانی
سپید طبع حریفان حرف سنج برد ٭ بجودتی که بود در حدیث سلمانی ٭ خوش نوای معارف طراز عارف جام
که محو بود بجنبش نقود اکوانی ٭ ز بس لطافت الفاظ نکته آمیزش ٭ بود معانی صورت نما برخشانی
بجامعیت او بعد از وکسی نگذشت ٭ ز نظم و نثر بر او ختم شد سخن رانی ٭ باد و حدیث حریفان برابر آوردن
بود حکایت شبنم ز رو کاه بلانی ٭ یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند ٭ کشیده بر سر خود طیلسان کتمانی

دران

دران صماخ گر این نکتهای ژرف نشست ٭ چه جای شعبه قانی و نظم بهانی ٭ کنون هم از شعرای پی شماره اندو
گزیده بر ملکی گیسه وار اسکبانی ٭ بجوع و کلب فرو مانده در تک دوحی ٭ بخاک ریخته صد آبرو ز بی نانی
بچشم خیره بسیه کارش نقش مطرودی ٭ بنفس تیره گل اندود چاه خذلانی ٭ بکار سوی ملامت که خاک دهر بود
السیع و شرای متاع خسرانی ٭ گرد رشت ادای زنب برون کرده ٭ ز لفظ برتن معنی نموده خفتانی
کسی خیال خنک کرده در عبارت گرم ٭ چو آب سرد کمر مایه زمستانی ٭ تراش کرده خزف ریزهای جام بود
نهاده قیمت فیروزه بدخشانی ٭ چنان درشت که هرگز بدل نه پیوندد ٭ حدیثشان بسر نیشم اگر بحسابی
چو ریگ خاک فشان همچنان برانگیخت ٭ بهفت دریا گر نظمشان نخجیانی ٭ سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر

نخجیانی

که در شمار نیاید متاع تالانی ٭ سواد نسخه گفتارشان بچشم خیال ٭ سیه گلیمی خیرتان لمثانی
بکلک آمن نی نی بجامه الماس ٭ کشیده بر ورق خط خطوط بطلانی ٭ دلی که رنگ حقیقت ز نظمشان جوید
ز خنیده ران طلبد لالهای نعمانی ٭ بروی شان در گلزار بسته بین قوام ٭ بخاک ریخته گلها ز چاکدامانی
چو کس نماند بعالم من انکه امروز ٭ کنم تازه کرد جهان را بتازه دیوانی ٭ غریب ملک معانی درین دیار منم
ز کاروان سخن با تمام سامانی ٭ کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن ٭ ز دل گشایش و از من کلید جنبانی
بهشتیان لطافت سرای فکرت را ٭ معانیم همه حوری کنند و غلمانی ٭ نگاه داشته صورت نگار لوح و قلم
زبان کلک مرا از صریر پنهانی ٭ حدیث من شهنشاه بنده پرور بود ٭ چو باخدای کلام کلیم عمرانی
بگفت خیز و علم از قلم بکش کامروز ٭ مسلمت ترا کشور سخن دانی ٭ زبان نکته نجنبان که در مراتب نظم
فرزدقی بتو ارزانی است و حسانی ٭ چه جادویست برخ رشته قلمت ٭ که رنگ سپردار کارنامه مانی
رسید حکم که از نکته سنجی شعرا ٭ بعرض ما برسان آنقدر که بتوانی ٭ زبان دریی که دگر با تو در سخن چید
نزد بدست ادب گردنش بنجانی ٭ چگویم انکه بزرین لباس و آرایی ٭ بزر گرفت سراپای من ز عریانی
چگویم انکه چو از خاک برکشندمرا ٭ سرم بلند شد از بادپای چوگانی ٭ چگویم انکه ز گنجهای انعامی
رسید و سبح چه اندوختم بپیمانی ٭ چگویم انکه ز لطفش چه طرف بربستم ٭ ز هرچه لازمه خوانیست و زرکانی
دو دولت از در اقبال تا بمن رو کرد ٭ کشید طالع انکیسیم بلچپانی ٭ یکی معلمی شاهزادهای عظام
که بر نهال ادب میکنند افشانی ٭ نخست حضرت سلطان سلیم دریادل ٭ که جلوه خردش موجب ابتهاج انی
دگر طراز پر امید شاه مراد ٭ که دامن فلکش میکند گریبانی ٭ دگر جهان ادب دانیال گر دو نقیب

کواکب سر فش میکنند اخوانی ٭ دلی ز روی حقیقت بوستان بودم ٭ چو پیش پیر ادب کودک دبستانی
زهی فلک منشان کز کمال عقل کنند ٭ در انتظام جهان با سپهر اقرانی ٭ بلوح عقل کسی را که چشم دل باز
خطا سند دیده دلبوی حروف پیشانی ٭ چرا بجای سویدا نهند سواد مدام ٭ دلی که از لمعات هدایت لمعانی
دوم بجود ارادت که از میامن آن ٭ باختلاط کشیدیم قوای حیوانی ٭ بآسمان کرم و هر یکی ازان دو شرف
بفرق منت من طالعیت مسانی ٭ جهان پناه شها آفتاب قدر بها ٭ که جان عالمی امروز و عالم جانی
سخن درست بگویم که هفت قالب را ٭ همین نه جانی و جانی که جان جانانی ٭ بفر بخت و شکوه نهاد و هفت قدر
زهر چه عقل بسنجد هزار چندانی ٭ بروز عید طهور ولادت زبید ٭ که بجنبان فلک را کنند قربانی
در التفات و کرم اختیار غیرت را ٭ ز آفتاب چه آید بجز درخشانی ٭ زمان من درت آنکس که بار محمل ب
بفرق منت بازار دشش پیمانی ٭ گران نباید اگر بر مسامع اجلال ٭ حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی
بآنچه ای کرد در ذات شاه تعبیه کرد ٭ لطافت ملکی با کمال انسانی ٭ بآسمان که ز روی ارادت حرکت
بحکم تو نظر گیر دشش بجوانی ٭ بارتسام کواکب ز ثابت و سیاره ٭ همه بجز فلک قطرهای امکانی
بانتظام عناصر که بر صحیفه کون ٭ همی کنند نظم وجود ارکانی ٭ باجتماع موالید کز تعاقب حال
همیکنند بهم اختراع ولدانی ٭ بهیکل بنی آدم که عالمیست صغیر ٭ کزان جوارح قوی را رسید ولدانی
بگرمی نفس صادقان که نمود ٭ بعهد روز ازل نادرست پیمانی ٭ بخاک ناصیه آرای سجدهای نیاز
که میزنند ریاضت کشان لبنانی ٭ بگرد راه سلامت روان منزل قدس ٭ بسید رقان سلوک طریق ایقانی
بنکته سنجی توحید بو را عیسائی ٭ بخرقه پوشی تجرید بو رخ قانی ٭ که منکشف نشدم از برای مال و منال
بحضرت تو که با بخت و تخت سلطانی ٭ خدای عز و جل بر رخت تجلی کرد ٭ که قبله من درویش ازین آنی
عبادتیست بروی تو سجده آوردن ٭ که در سجود ادب قبله گاه کیهانی ٭ خداشناس کمال تو می شناسد و بس
که قبله گاه امید خداشناسانی ٭ سجود بندگیت بر جهانیان فرضست ٭ درین سخن نبود اختلاف ادیانی
چرا نه قبله اقبال من شود حرمت ٭ که روی دل بتو دارند قاضی و جانی ٭ بشکر نعمت تو موبموی من گویاست
حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی ٭ دقایق نعمت شرح کی توان دادن ٭ بعقید و حرف نیاید امور وجدانی
بدور عدل تو از تار دیو معنی لفظ ٭ بدوش اهل نهادم لباس کنعانی ٭ بکعبه که من احرام طوف آن دارم
کلی بهشت شود در رهش مغیلانی ٭ ز شام تا سحر مجلد بسینه من ٭ عروس حجله خاطر بنار پستانی

پی جلیدن دلهای حاسدان دارد ٭ خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی ٭ صفیر قدس برآید ز طایران خیال
چو نخله قلمت بشکفد بر بایی ٭ بجنبش قلم کلک همکنان ریزند ٭ لوای شاه بجای عصای چوپانی
بنکته نمکین کز قلم فشد و رزم ٭ رسد دوات مرا دعوی نمکدانی ٭ بمن رسید بفیض نوال مجلس شاه
بروح آنچه رسد از شراب ریحانی ٭ ز منتهای امل صد قدم نهم برتر ٭ عنایت و کرمت گر کنند اعوانی
زبان خواهش من از ادب نمی جنبد ٭ برار آرزویم آنچه که خود دانی
فیا نهایة سؤلی علیک تکلانی ٭ کجا بودم شاداب سخن آوری بکجا

آورد القصه چون کیهان خدیو را درین یورش نیت خاص اساس متینی عموم عاطفت بود یکی آنکه اهتمام بجمیع لشکرها شود امرای والا شکوه که خدمت را راس المال پس عبادت خود می دانسته اند در ملازمت جمع آمدند و اردوی معلی از هجوم عساکر فیروزی سر عالی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقدس نهضت عالی فرموده متوجه تنبیه و تادیب را شوند وگروهی از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه آنرا از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانند و عظمت نظام شهاب الدین احمد خان اتکه و شاه بداغ خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان را در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان این کار بر ذمت این سعادت اساسان مرجوع داشتند و این مردم از حوالی کاگرون رخصت یافته از عسکر والا روی بمقصد آوردند و بجولان همت شتافته تا حوالی اجین عنان کشش عزیمت گشتند و میرزایان پیشتر از آنکه عساکر فیروزی رسیده باشند و آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیل آنکه در وقتی که خبر نهضت موکب عالی بایشان رسید از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می آمد الغ بیگ میرزا که برادر مهین بود در سر کرنش بی خارید ر خاسته پیش ابراهیم حسین میرزا که در اجین بود رفت که یک جا شده در تدبیر او با خود کوشش نمایند و چون بآن شوربختان خبر قلعه ستدن قلعه کاگرون رسید از راه سراسیمگی در آمدند روی بمندو آوردند و در آنجا الغ میرزا که در اجین بود رفت از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرده نهان دران طاقت مقابله و مقاومت با عسکر منصور از پایه همت خود برتر دیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نمودند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از گجرات مثل چانپانیر و بروچ و سورت یافته حکومت رانی میکرد متوسل شدند و انجام سلوک بی هنجار نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق خود بیختند چنانچه شرح این کارنامه اقبال

بوقع خود بجزای رشش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصه مالوه را از غبار سپه اوزبکان صفا یافته بجانب
خود در محل اقامت انداختند و عرایض نصرت طراز متضمن ادبار اهل بغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه
بدرگاه مقدس ارسال داشتند **محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را** دران هنگام که
موکب مقدس را بتقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف افتاد آصف خان و وزیر خان که دران حدود جایگیر
داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته قلعه ماندل را که از قلاع مستحکم رانا بود و بشجاعت راد نت موی بکلی
استحکام داشت بسطوت اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه با آنکه
بحسب ظاهر از عساکر منصور کمتر همراه بود بسر تایید الهی دریافته و بجنود معنی اکتفا نموده پیشتر نهضت فرمودند
که شاید رانا که بی عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید و کار او بآسانی ساخته گردد و آن تیره
بخت چون دانسته بود که از اسباب قلعه گیری همراه موکب معلی کمتر است بخیال آنکه پرتو توجه مقدس بتسخیر قلاع
نخواهد تافت برین خیال فاسد اساس نهاده قلعه چیتور را که بگمان کوتاه بینان کمند استیلا بکنگره رفعت
او نتواند رسید مضبوط ساخته آذوقه چند ساله ترتیب داد و پنجهزار راجپوت شجاعت سرشت از نامورانی
ناموس پرست دران قلعه گذاشت و اطراف و نواحی را ویران کرد تا آنکه گیاه در صحرا نماند و خود بتنگنای
کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعه چیتور نزول اقبال فرمود رای جهانگشای ازینکه سر بجبال
آن خون گرفته نهند و بکوهستان قبله درآیند صلاح دولت ندید و الهام اقبال تسخیر قلعه چیتور را که اساس قوت
و مدار دولت او بود پیش نهاد همت والا ساختند و روز آبان دهم آبانماه الهی موافق پنجشنبه نوزدهم ربیع الاخر
بحدود قلعه رسیده سرادقات حضرت نصب فرمودند و درین وقت شدت عواطف ریاح و صدمات بوارق آسمانی
و صواعق زمین و زمان تزلزل ساخته بود و غریو رعد جوشش و خروش در کون و مکان انداخته بعد
هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور نمودار گشت **بیت** یکی قلعه بر روی آن کوهسار

برآورده سر تا بچرخ حصار ٭ برو مرغ اندیشه را راه نی ٭ کس از کار و کردارش آگاه نی

رای گیتی کشای بر محاصره آن قلعه استوار ارتفاع و حصول هوا و تضییق متحصنان قرار گرفت
بنابرین اندیشه بلند روز دیگر ازان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامن کوه که این قلعه
والا شکوه بر قله آن اساس یافته نزول اجلال فرمودند و با چندی از مقربان بساط عزت سوار
دولت شده دور کوه را بنظر بلند بین که اداره فلک را احاطه نموده نظارگی گشتند و ارباب مساحت

که

که همیشه در رکاب حضرت اعتصام آنرا زیاده از دو گروه نبود و از پایین کوه که آمد شد خلایق میشد
پنج کروه می کشید توجه بتسخیر آن گماشته بخشیان عظام را حکم بتقسیم مورچلها فرموده جمعی که در رکاب دولت
رسیده بودند بمورچلهای خود فرود آمدند و از عساکر اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچل جدا
می یافت و بدین سلوک در مدت یکماه تمامی دور قلعه را جنود حضرت فرو گرفت و در همین هنگام برخی از
امرا را بنهب و غارت و تادیب سرکشان آنحدود روانه ساختند آصف خان را با جمعی از امرا بر سر شهر رامپور
تعیین نموده بودند او رفته آنرا بالکلیه تیغ کشوده مورد آفرین شاهنشاهی گشت و چون رانا را بجانب اودیپور
و کومل میر نشان میدادند حسین قلی خان را با لشکری گران بدستگیر کردن او فرستادند حسین قلیخان اودیپور
که دار الایالت رانا بود رسیده تفحص و نهب دمار از روزگار دشمنان برآورد و هر جا بوی از متمردان
در نواحی اودیپور و کوهستان کوبلمیر شنید بصاعقه شمشیر آبدار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد و در
جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود چون ازان گم گشته تیه ادبار نام و نشان نیافت بموجب حکم معلی مراجعت
نموده بدولت بساطبوس سر بلند شد و درینولا که موکب والا بمحاصره قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید
که اعتماد خان گجراتی از چنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدرگاه آمده و مقارن آن اکال عرضه داشت
اعتماد خان با پیشکشهای لایق بپایه سریر اعلی رسید از انجمله فیل دریایی بود که گوشهای دراز و خرطوم
داشت و حرکات عجب ازو سر میزد حضرت شاهنشاهی آنرا بنوازش تلقی فرمودند و حسین
خان خزانچی را بمنشور استمالت همراه آن جماعه ساخته رخصت دادند و درینوقت او را سعادت راهبری
کرد که بدولت آستانبوس کامیاب گردد و حسن خان در دار الخلافه از گجرات رسیده بزمین بوس سعادت
پذیر شد چون عزیمت خسروانی در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشتنمای دو جهان است
پیشتر شد عساکر اقبال پیوسته از راه بی جلوی بآن قلعه می تاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند
چون خان عالم و عادل خان لیکن همانطور که زمینها زادست باسمان نیز بسند سودمندی آمد و
آنحضرت پیوسته بعد تفنگ تمام بهادران تیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین بیجاعت نمود
بلکه داخل تهورست که ارباب دانش آنرا از اعتدال بر کران دانسته از اخلاق ذمیمه می شمارند
لیکن این مردم مغلوب تهور بودند گوش بنصایح خردافزای نکرده پیوسته بر گرد قلعه میدویدند
و بسیاری از مردان نبرد گلگونه زخم بر رخسار شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن

مدارهای جام شهادت خوشگواری کشیدند چه تیر و تفنگی که این صف دران می انداختند سطح پارهٔ
وکشکره خراشیده میگذشت آنچه ازان سیه بختان می آمد بآسیب و مرام میرسید و کاری ساخته نمیشد
بنابران حکم معلی شرف نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده قلعه را از ته برج و دیوار مجوف سازند و پر
داروی تفنگ ساخته آتش در زنند و بروج و دیوار را بر باد هوا داده مردان کارطلب درآیند و از یکطرف
ثبات تدبیر اساس ساباط نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت باین دو امر بدیع کمر همت بستند اگرچه مورچل
بسیار بود چنانچه دور ازا غازیان عقیدت مند جا بجا جاهای برای خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل
عمده بود اول مورچل عمده بود اول مورچل خاصه حضرت شاهنشاهی که محاذی دروازه لاکهوته بود و صاحب
اهتمام این حسن خان چغته و رای پتر داس و قاضی علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و کبیر خان بودند
و نقابان کارآزما دستش ازین طرف بازوی همت بنقب قوی ساختند دوم مورچل دیگر با کاردانی شجاعت آیین راجه
تودرمل و قاسم خان میر بر و بحر مقرر بود و درین مورچل از یک تیرانداز مسافت در عین بلندی از کمر کوه
که قلعه بر قله آن بود اساس ساباط نهادند و مورچل سیوم بعهده اهتمام خواجه عبدالمجید آصف خان و وزیر
خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت منش نامزد بود و چون در آوردن دیگهای بزرگ از محل خود کار
بطول میکشید دیگی بزرگ که نیم من گلوله او بود بحضور اشرف ریختند چون اهل قلعه بران حال که هرگز در وهم و خیال
ایشان نگذشته بود مطلع شدند و حیرت در دماغ آشفته ایشان تحید دانستند که اساس استیصال
ایشان نیست که روز بروز سامان پذیرد بناچار دست در حیله زدند و دفعه سانداس سلاح دار و مرتم
صاحب خان را فرستاده آیین تضرع و زاری پیش گرفتند که خود را در سلک فرمانبرداران درگاه معلی
دانسته پیشکش هر ساله قراری دهیم بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرض اقدس رسانیدند
و باین قرارداد عنان ازین شغل تافتن صلاح دیدند لیکن حضرت سلطنت قبول این معنی نفرموده خلاصی را
منحصر در آمدن رانا ساخت هرچند بزرگان اردوی معلی از تردد دایمی تنگ آمده در برخاستن
از مهلکه کوشش نموده فایده مند نیفتاد آن بدنهادان نقد دولت ملازمت ندانسته با تمامی اسیران قلعه بالای برج
و باره جمع شده هنگامه نبرد ساختند توپچیان چابکدست در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر کار آن
و مزدوران تیرباران میکردند و کارگزاران سپاه از جرایم خام تقیه پناه میکردند و در ساختن ساباط پیش دستی
و نجیبه کاری مینمودند و با این همه احتیاط هر روز قریب دویست نفر بکار می افتادند و در کار بردن ساباط پیش میبردند

ونق

ونقب بسرانجام میدادند و غلغله و عجله این اساس نصرت را نقود و انعام در دامن امید میریختند و زر و سیم
و خاک بها شده بود و از دو طرف بطوری که توپ کارگر نمیشد دیوار گلین عریض ارتفاع برآورده بر بالای که
آن افاعی نشان عقارب سرشت می پوشیدند و از دیگر طرف نقب چنان فولادچنگ کاری پیش برده از دو
جانب نقاب را بپای حصار رسانیدند و از قلعه دو جا را متصل باهم مجوف ساختند در یکی مجوف صد و بیست من
داروی تفنگ انداخته بودند و در مجوف دیگر هشتاد من و حکم مقدس نفاذ پیوست که مردان خونریز با
و بهادران کارطلب مسلح و مکمل مترصد باشند که چون آتش در دهند و دیوار از هم پاشد تیزدستی نموده
قلعه را بتصرف درآرند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الاخری باروتها را
آتش دادند آن برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر آن بجنگ سرگرم بودند هوا
گرفته متفرق و متلاشی شد و خیله مجوف دوم آتش نگرفته بود که افواج قاهره ظفرپناه دیوار قلعه را پراکنده
دیدند بی تشخیص و ملاحظه از پیش رو بره گرفته برشگاف آن دویدند که خود را اندران اندازند یکبار در مجوف
دوم نیز آتش درگرفت و آن فوج سعادت پیوند که روی به درآمدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان نیز را
که آمده مدافعه بودند همه یکبارگی دران صدمات درآمدند و از شدت این حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارواح و
ابدان ایشان افتاد و سررشته انتظام اعضای از یکدیگر گسیخته روی در پراکندگی آورده و سنگها بفرسنگها
رفت و آواز این قلعه عنیف تا پنجاه کروه پیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد و منشا این خطا
آن بود که راقمان این دو جای مجوف یکی ساخته از یکی آتش دادن قرار داده بودند و همچنان یکی دیر
تر آتش خورد سبب دران بود سررشته ملاحظه از دست داده تاختند و بیشتر ازان چون حقیقت
مهیا شدن نقب بمسامع علیه حضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس گذشت مناسب آن بود که جای
آتش دادن هم دو تا ساخته شود مبادا اگر فتیله یکی دیرتر رسد آسیبی روی نماید و همین قضیه
مستقبله را بچشم دوربین دیده بودند که کبیر خان و سایر متصدیان این مهم اندیشیده خود را
تصور نمودند و بسرعت از یک جا بدو محل آتش دادند لیکن در وقت کار چون تقدیر بدین رفته
بود تدبیر سودمند نیامد روی داد آنچه روی داد قریب دویست کس از لشکر منصور عروج فلک تقدس
نمودند از انجمله صد کس نامی بوده باشند و ازین صد کس نیز دیگر بیست کس پادشاه شناس
و از ناموران این مردم سید جمال الدین نبیره سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران

بنظر عاطفت آثار آنحضرت امتیاز داشت دیگر آنکه میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابی که در عنفوان
درجرات شعلهٔ آتش بود دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک آقا و یزدان قلی و میرزا بلوچ و جان بیگ و
یار بیگ برادر شیر بیگ یساول باشی و میرک بهادر جمعی قریب بچهل کس که در درهای کوه برای خود پناه اندیشیده
فرصت خوبی بود دیدند خاک و خشت بسیار از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که آن
بهادران چنین از هم گذشتند از جانب مخالف بآتش قهر ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بگلستان عدم
برابر شدند و چون بدیگر مبارزان بهادر آگاهی این سانحه معلوم شد خود را بآن رخنه زده در دیگر گشادند و مخالفان
بسته را از یکطرف جان می سپردند و از راه دیگر در برآوردن دیوار جهد مینمودند تا آنکه در اندک فرصتی
دیواری عریض بهمان ارتفاع آوردند و در همین روز در مورچل آصف خان نقب افروختند آتش نقب در
نگرفت از مخالفان تا سی بعدم فرو شد و بهادران لشکر اقبال را اگرچه آسیبی نرسید اما هم کاری نتوانستند
از پیش برد هرچند جای آن بود که قلعه نشینان ادبار چشم عبرت کشوده توسل و عجز نوازی نمایند لیکن چون
در لشکر اقبال امری که بظاهر سرمایهٔ شماتت کوتاه بینان تواند شد بوجود آمده بود این معنی را دست آویز
نخوت و استکبار خود ساختند و همت خسروانی را باعث مزید توجه دانسته بیشتر از پیشتر توجه فرمودند این
طبقه اگرچه در نقص امر باجل خود فرو شده و پیمانهٔ هستی این گروه پر شده بود اما پایهٔ اخلاص و رتبهٔ سعادت
ایشان افزود و اگرچه از اهل قلعه شماتتها بظهور آمد اما توجه حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه بتدبیر و
تدریج بود اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان معسکر اقبال را دریافتی شد که تیز دستی در امثال این امور
بر نیامد صبری و شکیبائی میباید چه مضبوطی آن کوه و از یک طرف و محکمی قلعه یکجانب و آذوق یکسو مردان
جنگی جدا رای شاهنشاهی بانتظام مهام ساباط که بهترین روشهای قلعه گیری است قرار گرفت و بیشتر از پیشتر
در اتمام این کار شگرف اهتمام رفت و آنحضرت بارها بساباط نزدیک بقلعه شتافته بندوق اندازی
فرمودی و نمایان زدی الحمدلله روزی آن شیر بیشهٔ عظمت گرد حصار میگشت چون نزد مورچل
لاکونه عبور افتاد غازیان نصرت اعتصام بناها ساخته لوازم محاصره بتقدیم می رسانیدند آن
حضرت در پای دیواری ایستاده از روزنهای دیوار بندوق اندازی میفرمودند و ملازمان عتبهٔ
دولت که خدمت بسته شرف حضور داشتند و بودند و اسطه جلال خان ایستاده بود و سینه خود را
بدیوار پناه نهاده از زیر سنگ کاخ برقدر انداز آن قلعه میکرد و فند ایشان درگاه که دران

مورچل اهتمام داشتند از قدر اندازی و کم خطایی یکی از توپچیان قلعه که در مقابله دلیرانه سرگرم کار خود بود شکوه
میکردند که بسی از غازیان این مرچل را آسیب رسانده است ناگاه همان بندوقچی کم خطا سر جلال خان را پیش
نظر داشته بندوق انداخت و میان گوشت و چندان آسیبی نرسید بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی
گذشت که جلال خان آن قدر انداز خوب بنظر در نمی آید اگر خود را نماید انتقام ترا از وی کشم و بجانب بندوقچی
او که از روزنه ظاهر بود بندوق را سر راست کرده انداختند و فرمودند که جی ترا الوقت انتقام ترا از
بندوق او میگیرم انداختن همان بود و از ان روزنه گذشته باو رسیدن همان اگرچه در آنوقت یقین نه
پیوست که آن بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از طرز فرو رفتن بندوق رسیدن بصاحب او قیاسی
کردند و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق پادشاهی کار آن مدبر ساخته و آن بندوقچی اسمعیل نام
سردار بندوقچیان بود و باقبال روزافزون اهل آن مراحل ازین کارنامه پادشاهی آسوده و همچنین بارها
آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته بخرابات هلاکت میفرستادند و روزی در مورچل
جانب چتوای که کوه بجانب آنست نزدیک بقلعه بنفس مقدس اهتمام اتمام کار داشتند و در محل که بندوق و توپ
کلانی می آمد ایستاده می گذشتند چون اعتماد خان بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار اندیشه بخاطر
اقدس راه نمی یافت ناگاه توپی بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بآن توپ بیست کس از مجاهدان صفوف
اقبال بشهادت رسیدند و روزی بندوقی بجان عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود در رسید و از جبه جامه
او گذشته چون بجامه پایان رسید بعنایات الهی از رطوبت عرق سرد شد و موجب تقویت
بواطن ارباب جهاد گشت و روزی بندوق بمظفر خان رسید [illegible] درین شغل دولت
پرای بسیاری از امثال این حکایات از آنجا بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن
ظاهر شد و سرمایهٔ مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت چون همت عالی مفتاح معاقد مقصود و مصباح مکامن
تقدیر است علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کاری دشوار بندد هرچند از اندیشه اهل روزگار
بیرون باشد بهمایون بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی برآید الحمدلله بمقتضای همت والا شکوه شاهنشاهی
کمتر جانی تا بنیاد ابنیت کار ساباطها باهتمام راجه تودرمل و قاسم خان میر برو بحر بهترین وجهی
اتمام یافت و بر بالای ساباط منازل و مواقف دلکش ساخته شد آنحضرت پیش از اتمام آن دو شب
دیگر روز در همانجا بوده بتوجهات عالی اهتمام میفرمودند و مجاهدان اقبالمند دل بر قلعه کشایی بسته

دیوار قلعه را ویران میکرد از انجانب نیز دلیران دلاور بهیاسی نمودند و انحضرت بنفس مقدس دل در پیکار بسته داد بندوق اندازی میدادند و بنشیمن سطح ساباط جا کرده تماشای پردل دشمن انگیز کسل میفرمودند و درین دو شب و یک روز این شجاعت منشان بشتاب بمشغول پیکار بودند که خواب و خور بر ایشان نمیگشت و طاقت متمردان طرفین طاق شده بود تا انکه سحر دو شنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق صبح سه شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعه فلک اساس مفتوح شد و شرح این سانحه بهجت بخش دولت افزا که فتحنامه اقبال تواند بود آنست که در شب گذشته که صبح نصرت در پی داشت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاده علامت شکست حصار ظاهر شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران صف شکن از لشکر منصور پیش دستی نموده بسیاری از دیوار استوار قلعه را ویران ساختند و داد جانفشانی جانستانی دادند و نصفی از شب گذشته بود که متحصنان قلعه در شکاف دیوار هجوم آورده یک طرف جان بباد فنا میدادند و یک طرف کرباس و پنبه و هیمه و روغن آورده پی میساختند که در حین رسیدن غازیان شعله آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد درین اثنا نظر اقدس در آگهینه هزار میخی در بر که علامات سرداری بادو بود در شکافگاه آمده اهتمام مینمود اما معلوم نمیشد که کیست در ان هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته او را انداختند و بشجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که ارشادی و سنگدستی که درحین زدن تخمیر ظهوری یابد دریابم که غالبا بندوق من باین مرد رسیده باشد خان جهان بعرض اشرف رسانید که این مرد کرامتیکرا اینجا آمده اهتمام میکند اگر امشب نیاید ظاهر میشود که او هم گذشته است ساعتی ازین واقعه نگذشته بود که جبار قلی دیوانه خبر آورد که دران فرجه از نمی لغان کسی نمانده است و مقارن این حال از درون قلعه چندجا آتش برخاست ایستادهای پایه سریر اعلی دران باب خیالها میکردند راجه بهگونت داس معروض داشت که این آتش جوهرست چه رسمیت در هندوستان که چون کاری چنین پیش آید خرمنی از صندل و عود و غیر آن در خور حشمت سرانجام میدهند و اقسام هیمه خشک و روغن مهیا سازند و معتمدان بخت برگشته و سنگدلان دل بر جا را بر عورات خود میگمارند که شکست تحقیق شود و مردان کشته میشوند آن سنگ جانان آن بیگناهان را در آتش آن آتشکده خاکستر میسازند والحق آن صبح که نسیم فتح و دولت وزیدن گرفت مشخص شد که بندوق شاهی بجیمل سردار قلعه رسیده

همین

دکار

دکار را در قلعه ساخته بود و آن آتش جوهر بود و در خانه پتا از قوم سیسودیه از خواصان رانا و در خانه راتهوران که سردار صاحب خانه بود و در منزل چوهانان که ایسر داس چوهان جوهر عظیم شده و تا سپیده زدن در آتش ادبار ایشان سوخت و هرچند اشتن در شکافگاه کسی نبود و از کشته شدن جیمل هر یک دل از دست داده خود را بکنج ادبار کشیدند اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران صف شکن و غازیان جان سپار را از هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور لوامع صبح باقتضاء جنود اقبال در درون قلعه در آیند چون سپیده سحر دولت دمید از اطراف مرحلهای خود جوانان کار طلب و دلیران نبرد دوست در درون قلعه در آمده در کشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سر رشته تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته می شدند و حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل ساباط فیلان جابکدست آزموده را در آورند اول کردبار دوهو که تا سر دیوار آمده ایستاد و بعد از ان بهکر آمده در آمد و پس از ان فیل جنگیه و سبدیلیه و کادره در آمدند و هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون باشد **بیت** دو لشکر سنانها بر افراختند

کمینها گرفتند و صف ساختند ٥ همه آهنین چنگ فولاد خای ٥ همه اژدهاران آهن قبای

بلا زا ز خون لعل تیغ ستیز ٥ یکی جانسپار و یکی در گریز ٥ بپاشید خرطوم فیلان به تیغ

تو گفتی همی مار بارد ز میغ ٥ سپیدار بر زنده پیل دمان ٥ همی تاخت آورد بر زه کمان

بتیغ و سنانها یکی کینه توخت ٥ کهی دل درید و کهی سینه سوخت ٥ ز خنجرش لاله نگار زنده بود

ز درع دلیران حلقه بار زنده بود ٥ و هنگام سپیده سحری که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی که فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند چندین هزار کس از جانفشانان دلاور در رکاب عزت پیاده بودند و اکثر از غرایب اسیر و اسبی چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد چون نامش گفتند در ساعت متهورانه تیز دستی نموده یک دست و دندان او گرفت و بدست دیگر خنجر زد و گفت مجرای من پیش آن قدردان جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیها کارنامها بظهور آمد از انجمله راجپوتی دیده شمشیر بخرطوم او کرد و باوجود خرطوم بریده که زندگی دشوار است عربدهای استخوانی برانگیخته درگذشت تا سی کس مردانه نامی را بزیر از شمشیر رسیدن انداخته بود و پانزده کس را بعد از زخم رسیدن و از فیل مذکور نیز کاری شگرف بدید آمده مردانگیهای غریب کرد و از غرایب امور آنکه فیل کاره چون در درون قلعه در آمد اضطراب

نموده از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه روبروی جمعی که شیر از خون گرفته کوتل بهلات کت داده
بجانب شکافگاه می آمدند و بدکوچه تنگ بود همه را اجل تباه پایمال کرده متفرق ساخت و بابید
عجبی چنین موهبتی عظیم روی داد و عظمت خان که بر او سوار بود زخمی شد بعد از چند روز از آن زخم درگذشت
حضرت میفرمودند درین هنگام بالای قلعه ایستاده نظارگی تماشای ایزدی بودیم فیل سبدلیه درون قلعه
درآمده درگشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب او دویده شمشیر انداخت اندکی بروی
رسید و او پروا نکرده او را بخرطوم پیچیده انداخت و درهمین اثنا دیگری روبروی او شد و سبدلیه باد
روی آورد و شخص اول از چنگال او خلاص شده باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت و الحق بسیار
خوب جنبید و آنحضرت میفرمودند که درعین زد و گیر یکی از فیلبانان که من او را نمی شناختم بنظر درآمد که از جلوی
از مفاصله دیوار جز داور الجنگ خود دور کشیده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که او را
هم نمی شناختم بمعاونت و امداد آن فیلبان دیگر روان شد و او باهتمام منع کرد که رسم والای دلاوری
و آیین مروت نیست که او مرا به پیکار خواسته باشد و تو بمددکاری من بیایی بصد اهتمام او را از آمدن باز
داشت و خود کارزار نموده کار او را تمام کرد میفرمودند که هرچند ازین مرد از مروت نشان جستیم نیافتیم
همانا که از مردان غیب بود که بتائید این بزرگ صورت و معنی پیکر جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت
او این تا نجاه فیل دران حصار درآمده اعدا را پایمال میساخت میفرمودند که نزدیک به بتخانه گوبند سیام
رسیده که فیلبانی فیل سوار شخصی را پایمال ساخت میفرمودند که نزدیک به بتخانه گوبند سیام رسیده
و در خرطوم پیچیده بحضور او آن شخص آورد و بعرض اشرف رسانید که نام این را نمیدانم اما از پیران این حصار می نماید
جمعی کثیر در گرد او جانفشانی میکردند آخر ظاهر شد که جتا بود که پایمال ذلت و هلاکت گشت درین هنگام که بعمارت آوردند
بودند رمقی باقی بود بعد از زمانی درگذشت راجپوتان جنگجوی که دران قلعه فراهم آمده بودند قریب هشت هزار کس
بود و اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگهبانی و خدمتگذاری دقیقه فروگذاشت نمیکردند از چهل هزار کس زیاده
بود در زمانی که رایات والا بقلعه درآمد اهل قلعه بعضی در بتکدها بخیال شرافت مقام و تائید اصنام قدم
افشرده مستعد جانفشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل خود بر سر جهل ایستاده ترصد هلاکی
بردند و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده و تیرهای کوتاه گرفته روی بغازیان نصرت پیوند می آوردند و این بهادران
بآرایش ناوک دلدوز و تیغ معرکه سوز و سنان صف شکاف کار آن تیره بختان را تمام می ساختند و جمعی که

به بتکدها

به بتکدها و خانها قدم جهل را ثبات داده بودند غازیان اقبالمند را دین بپای تهور میدویدند
و بهادران نار رسیده بصدمات قهر خاک و خون برابر شدند بیت چنین رزمها در جهان کس ندید ٭ نه از کاردانان
کسی هم شنید ٭ بگویم از آن جنگ و آن کارزار ٭ که یک شمه نتوانم از صد هزار ٭ و از اول صبح تا نصف النهار وقت
زوال این بدختران بود و بسطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مدبران میسوخت و قریب سی هزار کس
بر خاک هلاک افتادند و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش تاریخ سیوم محرم
هفتصد و سیوم هلالی که سلطان علاء الدین در شش ماه و هفت روز گرفته بود چون رعایا که بجنگ نمی
پرداختند از قتل ایمن مانده بودند درین ولایت ستیز و پرخاش بتقدیم رسانیدند و بعد از ظهور بنای استیلا
و غلبه معذرت این کرده فایده مند نیامد و حکم قتل عام شد و جمعی کثیر در بند هم افتادند و از غرایب
اکبر شاهنشاهی به بندوقچیان قدرانداز کم خطای قلعه فراوان بود هرچند تفحص بسیار شد از انها نشانی
نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباس کمرد زده زیرا از قلعه جان بسلامت برده اند
طریق برآمدن بر آن بود که چون عساکر حضرت اعتصام دست غارت گشاده در بستن و تاراج کردن
اهل حصار گرم شدند این بندوقچیان که تا سه هزار کس بودند اهل و عیال خود را چون اسیران مقید ساخته ادا
شدند و بر جوبنه کان انها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان دانستند که پیاده پای عساکر اقبال نیز کرده
جمعی را می بردند و درچنان هنگام چنان تدبیری شایسته کرده نجات یافتند اگرچه درآن روز هیچ خانه و
هیچ کوچه و هیچ گذری نبود که از کشتهها پشتها نداشت ،، در سه جا مخالفان بیشتر کشته شدند جمعی کثیر از راجپوتان
در خانه رانا بیو که دران قلعه بود فرود شد و این بدنهادان دفعه دو دو سه سه کس برآمده
جانفشانی میکردند جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و مقصد بزرگ ایشان بود اجتماع نموده تن
بشمشیر سپردند در دروازه رامپوره نیز گروهی انبوه شده گرد هستی خود بر باد دادند و فتحی عظیم
که طراز فتحهای دولت افزا تواند شد از کمین اقبال بظهور آمد و گردنکشان هندوستان را یکبارگی سودای
نخوت از سر بدر رفت و بر روش خاص بندگی ارتسام گرفتند و از عساکر اقبال درین روز نیز
از ضرب علی تواچی هیچ یک جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده همعنان
نصرت و هم رکاب فتح بعد از سیوم روز باردوی مقدس توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه
عبدالمجید آصفخان مرحمت فرمودند و چون در مبادی عزیمت والا نذر نموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه

منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است توجه فرمایند زمانی که از قلعه چیتور
مراجعت فرمودند پرتو ضمیر آن شهسوار بایغاب نذری که از صدق عقیدت مذکور خاطر اقدس بود
تافت و از دودی ظفر قرین پیاده آمده و روز فرخ روز دین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه بیست
و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی بیچی نی پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل
بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که
عساکر اقبال سواره می آمده باشند اما مقربان بساط اقدس را از سعادت موافقت گریز نبود چندی
از خاصان حرم عزت و سایه حضرت پیاده میرفتند چون قصبه ماندل مضرب خیال اقبال شد شکوه قرادل که پیشتر
باجمیر رفته نوید آمدن رایات اقبال را رساننده بود بسرعت آمده از منزویان تجرد گزین آن روضه مقدسه
عرایض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه درخواب درآمده فرموده اند که بادشاه صورت و معنی از
حق اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده عزیمت زیارت دارد بهر روشی که دانند آن قافله
سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند که اگر از قدر بزرگی خود دانستی کی نظر بر من خاک نشین
کوی طلب انداختی چون این عرایض بمسامع اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوار دولت شدند
و روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس مطلع
اقبال گشت و از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند و پی آنکه بدولتسرای اقبال نزول فرمایند
از گرد راه بطواف روضه قدسیه توجه نموده آداب زیارت تقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان
آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند و تا ده روز دران خطه فیض اشتمال متوجه مبادی فیض
بوده باستفاضه انوار صوری و معنوی استلذاذ داشتند و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره چیتور
روی نمود آن بود که سلیمان حاکم بنگاله را انباز کی خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و بمنعم خان خان
خانان ملاقات نموده گرگ آشتی کرد شرح این سرگذشت آنکه ازان باز که مبارز خان بعدلی نامزد
زبان شهرت است کار فرمائی نموده دعوی فرمانروایی داشت تاج خان کررانی با برادران گریخته ببهار آمد چه دران
ایام که محمد خان حاکم بنگاله بود سر شورش داشت و چه بعد ازو در زمان بهادر پیوسته گرد نفاق را رواج
بخشیدی تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر و بعد از مدتی بهادر نیز برگ طبیعی
درگذشت برادر خرد او جلال الدین دعوی ریاست بهار و بنگاله کرد تاج خان برادر

او گاه مخالفت و گاه در موافقت بسر میبرد و طرح آشتی و آشنایی بخان زمان انداخته نفاق
آرای بودند و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز درگذشت و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت
و بعد از اندک فرصتی که بقلمون رنگ دریو تاج خان بر ولایت بنگ و بهار استیلا یافته بود رخت هستی بربست
و سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار رواج کرده و استقلال یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته
در ثبات کار خود کوشیده و استقلال غریب بهم رسانید افغانان بی سرگرد او فراهم آمدند و خزینه
جمع کرد و فیل فراوان بدست آورد و چون خان زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت
شاهنشاهی حکومت جانپور و آن نواحی بمنعم خان خانخانان مرحمت نموده معاودت فرمودند چنانچه
پیش ازین نگاشته قلم وقایع نویس شده زمانیه که اساس نهاده خان زمان بود و اسدالله
خان حراست آن از جانب خان زمان داشت درینولا که کرسی حیات او ریخته شد اسدالله از سخافت رای
کس پیش سلیمان فرستاده حاکمی طلب داشت که زمانیه را باو سپرده خود را در حرام نمکی فرد شود خان
خانان چون برین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده او را استمالت کردانید و چون از سعادت ذاتی بهره داشت
نصیحت پذیر گشته آنجا را بقاسم موشکی گماشته خان خانان سپرده خود پیش خان خانان آمد و لشکر
افغان که بخیال زمانیه آمده بود بی بهره بازگشت لودی که بعقل و تدبیر و سعادت در زمره افغانان مذکور
امتیاز داشت وکیل مطلق سلیمانی در کنار آب سون بود چون خان خانان از مردانه صلاح
جوی مصالحه طلب دانسته طرح دوستی افکنده ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی
بازی رنگ اندیشید و میان او و منعم خان بتحف و هدایا و رسل و رسایل مبانی رابطه رسمی استحکام گو
یافت درینوقت که رایات جهانگشا بتسخیر چیتور نهضت فرمود سلیمان در مقام استیصال راجه
اریسه و ابراهیم شد و چون از منعم خان خانان خاطر جمع داشت درچنین هنگام فرصت که رایات جهانگشا
بتسخیر قلعه چیتور متوجه بود و بوسیله لودی محرک سلسله یکجهتی شد که خاطر ازو جمع ساخته طرح مصافات انداخت
و بعد از مراسلات اتحاد و مفاوضات یکتادلی قرار داد که خان خانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس
رابطه را استحکام دهد و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خان خانان را رای دیدن
قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشته ظاهر را انتظام بخشد هرچند خیرخواهان دوربین ازین اندیشه
صواب ممانعت نمودند کوشش کرده باسعید گزیده خود و محب علی قلیخان و ابراهیم خان

اوزبک و لعل خان بدخشانی و کوچک علیخان پسر میر سلطان ویس قبچاق و میر هاشم برادر ابو المعالی
و هاشم خان و متعلقان این مردم که مجموع هزار کس باشند به پتنه روان شد لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای
آورد و بعد ازان بایزید پسر کلان سلیمان را پیشکش کرد و که از پتنه نزد سلیمان باستقبال آمده باحترام
دریافت اول خان خانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبیده محفلی آراسته ترتیب داد روز دیگر سلیمان
لوازم مهمانی بجای آورد و منبر را بنام مقدس سربلند گردانید و نقود را بالقاب اقدس امتیاز بخشیده پیشکشهای
لایق داد و جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان کردند که رایات عالی بتسخیر جونپور مشغولست
و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضورند خان خانان را که کارش بانجام رسانیده تا پای تخت کسی که مدافعه باید نیست
لودی چون ازین عذر آگاهی یافت سخنان هوش افزا در میان آورده گفت که با چنین صاحب اقبالی که سال بسال
لمعات دولت افزای او بر ممالک می تابد بمخالفت زدن از عقل دور اندیش دورست و دیگر آنکه خان خانان یکی از بندهای
ترتیب کرده اوست بزرگان تائید یافتهٔ ایزدی امروز بر هر مسکین که نظر عاطفت اندازند خان خانان یکی ازینها
ترتیب کرده او دست برکشان تا چه پایه رفعت میشود از قصد این مردم معدود چه کشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کمین
داریم چگونه این اراده پیش خواهد یافت اگرچه سلیمان نیز رای نصیحت شده بود اما سایر افغانان که مدهوش بادهٔ جهل
بودند این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند منعم خان این خبر شنیده بلطایف حیل از لودی خود را گذاشته
بکنگش لودی با معدودی چند برآمد بعد ازانکه بسیاری از راه طی شد افغانان تیره رای اطلاع یافتند
چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملایمت کاری دیگر پیش نگرفتند بایزید و لودی جریده پیش خان خانان
آمده آداب اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند و منعم خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتح
چتور رسید و موجب هزار گونه تقویت اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده در
انصرام مهمات خود اشتغال نمود و ملک ادیسه که بتخانهٔ جگناث در آنجاست بفریب گرفت و راجهٔ آنجا را
بعد عهدی کشت و ابراهیم مذکور که نه عقل درست داشت و نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت گشته براجه گور
پناه برده اندیشهٔ سروری بخود میبرد بقسم وقتیکه او را بجنگ آورد بعدم خانه فرستاد و منعم خان
نیز بخاطر مطمئن بانتظام معاملات خود پرداخت

آغاز دور دوم از جلوس اقبال پیوند حضرت شاهنشاهی یعنی سال پروردین سیزدهم سال الهی

ای دیده گشای دوربینان ۰ سرمایه ده تهی نشینان
دستی که فتاده نفس خود رای ۰ در مطرح سیل میبرد پای ۰
بیاوری اقبال از فزون سخن بدینجای

رسید

رسید و لختی بار دل سبکی روی آورد امید که بفروغ افزایی صبح سعادت دلارا روشنی تازه و نیروی
نو بدید آید و نفس نفس خیال دشوار آسانی و شایستگی پذیرد **بیت** مرا چون هاتف دل دید دمساز
برآورد از رواق همت آواز ۰ بهار نوبر از چشمه نوش ۰ سخن دست باف تازه در پوش ۰
درین هنگام عشرت انتظام که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه چیتور در اجمیر فیض بخش عالمیان
بود موکب نوروز سعادت افروز رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرفخانهٔ حمل ارتفاع یافت و حصون
غنچه بر تیز دستی نسیم بهار گشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای روضهٔ اعتدال گشتند **بیت**
بگسترده فرشی ز دیبای چینی ۰ بو پیکر هفت کشور زمینی ۰ دران بزم شادی آراستند ۰
مهان را بخواندند و می خواستند ۰ نمودند مهر و فزودند کام ۰ گزیدند یار و گرفتند جام ۰
و بعد از گذشتن سه ساعت و دقیقه از شب یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج هلالی تحویل سعادت اکلیل
روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین که سال اول دولت که از دوره دوم شد امید که
هزاران دوره قرن بعدل و داد و صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد آنحضرت بدولت و اقبال بعد از
اتمام لوازم طواف و انصرام جشن نوروزی روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق روز
دوشنبه یازدهم رمضان لوای مراجعت از خطهٔ اجمیر بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات
بجانب طرب شکار نهضت فرمودند و در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیشهٔ شیر دادند سلسلهٔ
شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن مفترس بجنبش درآمد بشکار او توجه فرمودند چون نزدیک نیستان
رسید ناگاه شیری مهیب برون دوید مقربان از دهشت عنان اختیار از دست داده بجدیکه جانبی
بزمین دوختند حضرت شاهنشاهی آن تیز دستی را نپسندیدند حکم فرمودند که دیگر هر درنده که از بیشه در آید
بی حکم مقدس کسی کردار نکند حضرت درین حرف بودند که شیری دیگر بهزار سهمگینی بی شیر نخستین آمده
روبروی حضرت خرامنده گشت و ملازمان رکاب دولت را ازین هوا این حال موی بر تن علم شد
اما بموجب حکم مقدس هیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت سواره بچشم شیر نگریسته
تیری بر وی زدند و شیر از فرط تهور زخمی شده همچنان بصلابت خرامان بر بلندی برآمده
خشمگین نشست آنحضرت از اسب فرود آمده ایستادند و دولاوران شیر افکن بر دور او دایره
کشیدند و حضرت بندوقی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از گوش او پوست مال

رفت درین وقت شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت درصدد آن شدند که تیری کشند و قابو می طلبیدند
و بهر جانب که آنحضرت توجه میفرمودند شیر بهمان جانب نگاه میکرد و قابو چنانچه باید دست نمیداد
از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی
چنان رفته جمعی که بشکار شیر برآمده اند هر کس که تقدیر بران رفته است که از دست او شکار شیر شود
پیوسته نگاه شیر بجانب او میبوده می فرمودند که چندین مرتبه بانفس مقدس متوجه شکار شیر شدیم این معنی مشاهده
شد و تجربه پیوست القصه چون قابو بدست نمی افتاد به رستم خان فرمودند تا نگاه کردن تو قابو
بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که مصاحب شده بود دانست که همانا حکم پیش رفتن ملازمان نگاه
معلی شده از عقب او هم تیر و کمان در دست روان شد شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک درآمد
درآمده و بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر آمده دو پنجه خود را برو انداخت آن زبردست توانا
حمله کرده بشیر درآویخت و دست چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر به خنجر برد چون تقدیر
در امری دیگر رفته بود خنجر بند بیام مستحکم شد تا گسیختن بند شیر دست عادل فروخایید بعد از آن خنجر کشیده
دو زخم به دهن شیر انداخت بار دوم دست راست او را بدهن گرفت درین اثنا دلاوران بساط
حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم زخم شمشیری رسید
و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده در جان کندن بود عاقبت بهمان زخمهای
عنیف و سرایت سمیت باعضای رئیسه در دار الخلافه آگره درگذشت و همانا این مکافات بی ادبی
که با پدر خود کرده و اجمالی ازین سرگذشت آنکه آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر کار داشت
و آن عفت منش دل بمرگ نهاده تن بآن نمیداد پدر او را ازین کار ناشایسته باز میداشت روزی
آن بی اعتدال از نصیحت پدر برشوریده شمشیری بآن حواله کرد فی الواقع اگر در بازپرس
الهی و در انصاف گاه ایزدی عادل بهمین سزا از دنبال آن کردار برآید سود برداشته باشد
آنچنان جریمه عظیمه را که امثال این امور را داشت توان شد القصه بعد فراغ از انبساط شکار رایات
عالی را که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت
و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند و از آنجا شکار
کنان روز اسفندارمذ پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم شوال ظلال اجلال بر

دار

در دار الخلافه آگره انداختند و جهانیان نشاط ابد و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند درین
سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین شریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان
آن امکنه گرامی برجوع ممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان و دل و پادشاه صورت و معنی مسرت اندوز
شدند از سوانح اتهاض عساکر منصوره است بتسخیر قلعه رنتهنبور که در رصانت و استحکام ثانی اثنین
قلعه چیتور توانند بود و بموجب حکم مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و برفع فتنه میرزایان رو بولایت
مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه چون موکب جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور عزم مرکز خلافت
رجوع فرمود بر ضمیر مقدس شاهنشاهی بالهام دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از امرا و
سرداران را که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت پذیر بوده اند تا دیر رسیده بتسخیر قلعه
رنتهنبور که سنگ راه موکب امن بوده نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صایب صادق خان و باباخان
قاقشال و مجنون خان و بهادر خان و دوست خان بهاری و دیگر امرای عظام را بسرکردگی اشرف خان بآیین
خدمت دولت برای رخصت فرمودند عساکر اقبال قدری راه طی کرده پیش و پس میرفت مسرعان
جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و جمعی کثیر از اوباشان پراکنده را
فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده و حصار اجین را که معظم امصار آن ولایت است
در محاصره دارند و این مرغبار تفرقه از ساحت جمعیت آن بلاد سر بر کرده و سرگذشت این مشتی شرارت
آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه کاکرون شهاب الدین احمد خان را
با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان فرستاده میرزایان خبر کوکبه
اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج قاهره از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند
و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر و سورت و بهروچ تسلط
و استقلال میزد پیوسته بود و در آنوقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتماد خان میخواست
لشکر کشد آمدن میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکه گرم
کرد شکست داده احمدآباد را متصرف شده و چون از میرزایان درین پیکار کارهای
واعتماد خان را
نمایان سر زد چنگیز خان تفقد نموده در حوالی بروچ ایشان را جایگیرهای مناسب
ممتاز ساخت و چون آب و گل ایشان بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز دست

تطاول دراز کردند و از خود سری بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم بی اعتدال
پیمودن گرفتند چنگیز خان بدفع اینها لشکر گران فرستادند در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقاومت
بچنگیز خان نداشته گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند و از انجا هم بساط امنیت نوردیده بقصد مالوه
بر آمده در نواحی اجین لوای فتنه گستردند مرادخان جاگیردار اجین و میرزا عزیز الله دیوان سرکار مالوه
پیش ازان هر دو روز بر ساخته خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعه اجین اهتمام تمام
نموده پای ثبات محکم کرده چون خبر فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون
عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت افواج قاهره که بتسخیر قلعه رنتهنبور پیش شتافته اند
دفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرا کار بند حکم پادشاهی شده بصوب مالوه عنان تافته
گشتند و در عین اشتداد باران عرصه پیمای همت شدند و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی مثل
قلیج خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که به بخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط
حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان
که جاگیردار آنجا بوده شایسته با مرا پیوست و در سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شد
و میرزایان از استماع سطوت قاهره پای تمکین از دست داده دست از پای نشناخته بروز و روزگار
سیاه از مندو رو بفرار نمودند مرادخان و میر عزیز الله دیوان و سایر امرای عظام عنان همت
مصروف داشتند میرزایان از صیت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده و خود را باب نربده زدند جمعی
کثیر از همراهان آنها گرداب ادبار مندو رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند دران نواحی خبر قتل چنگیز خان افتاد
بعد از جهجهار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده آنرا مفری عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت آوردند
امرای نصرت آهنگ بتعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو وقت دیگر
بود بی حکم مقدس زیاده برین اقدام ننموده طریق مراجعت نمودند جاگیرداران مالوه بجاگیر خود نامزد
و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیج خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی هم عنان نصرت و اقبال
متوجه آستانبوس مقدس شدند و در دار الخلافه آگره بزمین بوس معلی سربلندی یافتند
و بواسطه آنکه بمسامع علیه رسیده بود که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل
نموده اند روزی چند معاتب گشتند و چون بعد ازان ظهور یافت که سخن سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع

اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی و میرزایان رانده و مانده جوقی ادبار بگجرات
رسیدند ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل گرفته و ابراهیم حسین میرزا
بقلعه بهروچ رسید رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه
محاصره کرده تا دو سال بر گرد او نشستند رستم خان همواره در قلعه برآمده می تاخت و کارنامهای رستمی
بجای آورد و چون بی سر بود و از امداد و اعانت ناامید در صلح زده قلعه داد و بغدر و مکر ارباب شرارت
جانش نیز از حصار بدن برآمد و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان در ذیل شگرفنامه
اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از سوانح آنست که امرای اتکه خیل از حدود
پنجاب تغییر داده دارایی آن دیار بحسین قلی خان که از نیکو خدمتی بخان جهان ممتاز شده بود تفویض فرمودند
برضا پروردیده وران دوربین مخفی نماند که گلبندان معانی پادشاهی را بباغبانی نسبت داده اند چنانچه
باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و بر داشتن آن از جای و نشاندن بجای دیگر ناپسندیده
انبوه و وحشت داب داشتن نقد اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و اغصان
ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعضی و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ
و استظلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن که در علم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد هم آنچنان شاهان
دوربین دادگر بتهذیب و تادیب سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند
ولوای هدایت می افرازند هر گاه جمعی با هم یکدل و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت بهجوم و فور ازدحام
ظاهر شود اولا بجهة اصلاح احوال خود شان و ثانیا بجهة رفاهیت عموم سکنه ملک آن اجتماع را متفرق می سازند
هر چند امری ناملایم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از شوب باده
مرد افکن دنیا و بدمستی تنگ شرابان این خم خانه هوش ربا ایمن نتوان نشست خصوصا وقتی که فتنه
اندوزان و سخن سازان و تیره کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت مذکور بنا
برین تمهید دانش تمهید رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضا آن فرمود که امرای اخلاص منش اتکه خیل را
که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند تغییر محال نموده و بدولت پابوس
سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در سوابق ایام چه دران وقت
که خان کلان بکابل رفته بود و چه در آن زمان که میرزا حکیم با معدودی محاصره لاهور

لاهور نموده سخنان غریب درباره این عقیده‌مندان مذکور ساختند در پیشگاه خاطر مقدس که جام جهان‌نمای
اسرار کونی و الٰهی است همگی آن سخنان بفروغ صدق روشنایی پذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون کرد
دین سلطنت است قرار یافت که امرای پنجاب و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده دارایی آن ولایت را بعهدهٔ
بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند دران هنگام که موکب مقدس فتح قلعه چیتور کرده بمستقر
خلافت اورنگ سلطنت رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت تبارکان
شتافته در شهریور ماه الٰهی موافق ربیع الاول نهصد و هشتاد و شش در دار الخلافه آگره بسعادت زمین
بوس کامیاب شدند و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار
بقطب الدین محمد خان مرحمت شد و سرکار قنوج بشریف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان رفعت پیوند
و منتسبان این قبیله جلیله را بجاگیرهای شایسته ممتاز ساختند و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه
حضور بود جاگیر او را در پنجاب بحال خود گذاشتند و آن ولایت را بحکومت حسین قلی خان مقرر ساخته
از سرکار ناگور طلب فرمودند و دران هنگام که موکب جهانگشای بعزیمت فتح قلعه رنتهنبور داعیهٔ نهضت
داشت از گرد راه رسیده غبار آستان علی را سرمه دیده اقبال خود ساخت و درین یورش دولت افزای
بدوام خدمت هم‌عنان سعادت بود و چون مواکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقر سریر خلافت
ورود اقبال فرمود او با برادرش اسمعیل قلی خان بانتظام‌بخشی پنجاب رخصت فرمودند و درین سال
اقبال برای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین‌بوس دریافت
و رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که چون مظفر خان را اشتغال مهمات ملکی و مالی از اندازه اقتدار
بیرون است تکالیف شریفه چنانچه باید نمی‌تواند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاردانان راستی
پرور دیانت منهج آور را مخصوص این خدمت عالی گردانند که همگی همت را مصروف این کار ساخته
انتظام شایسته نماید بنا برین اندیشه دولت افزا شهاب الدین احمد خان را که از صفات مذکور بهرهٔ عظیم
داشت بخدمت خالصه نامزد فرمودند و او بسعی‌های شایسته این خدمت دلخواه انتظام داد و چون
خالصات بسیار و دیانت‌کیشان بلندعنان گرفتار کم تصرف کم پیدا میشوند اد ضبط هر ساله
را که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود برطرف ساخته نسقی
قرار داد دلخواه رسیده متغلبان را از پای انداخت

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعه رنتهنبور

مالش گردنکشان عصیان سرشت که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی
در سر دارند چون زینت فرمانبرداران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتارند
برذمت اقتدار سلاطین والاشکوه که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته‌اند گزیده‌ترین عبادات شاهانه
تعلقت والمنة لله که خاطر ملک‌آرای حکمت‌پیرای شاهنشاهی این آیین ستوده را همواره پیش‌نهاد
همت جهانگشای دارد چنانچه بمیامن اقبال روزافزون آنحضرت زمان زمان عرصهٔ دلگشای هندوستان
از خس و خاشاک مفسدان تمردپیشه صاف‌تر جلوه می‌نماید چون قلعه رفعت اساس چیتور بسطوت
سلطنت مفتوح شد و گردنکشان فتنه‌سرشت پایمال عساکر اقبال گشتند توجه اشرف بر تسخیر قلعه رنتهنبور
که عدیل اوست پرتو انداخت و چون گروه امرای نصرت‌اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند و هر مرتبه امری که
بسبب توقف این کار شگرف باشد پیش آمده بنا که مسببان کارگاه تقدیر عطیهٔ فتح آنرا بنهضت موکب مقدس شاهنشاهی
بازبسته بودند لاجرم بالهام دولت برین مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطلع توجه اشرف
بر زد در روز آذر نهم دی‌ماه الٰهی موافق دوشنبه رجب نهضت رایات عالی بتسخیر این حصار والاشکوه اتفاق
افتاد و بجهت استمداد همت از بواطن علوییان حظایر قدس مردراز دار الملک دهلی روی نمود دران اکثر
کر استفاضه انوار فرمودند خصوصا بمرقد معطر سریرنشین سلطنت صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را بتفقدات خسروانه فرمودند و هم چنین مجاوران جمیع مراقد
و بقاع رفیعه بجزایل خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان امید تهی‌نشینان شهر را بعطایای جلیله
گرانبار ساختند و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر واقعست طرح شکار قمرغه فرموده بعیش و عشرت
پرداختند دران عرصهٔ نشاط مورد انواع انبساط گشته داد شکار صوری و معنوی دادند و از انجا
شکارکنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند و در شهر الور اطلال معدلت گسترده بنهضت
نهضت بیشتر جولان دادند و از قضایای عبرت‌بخش آنکه در حدود قصبه لال سونت فیل جنگه
که از فیلان نامی حلقه خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری از روی مستی دوید و آن فیل را بر دندان خود
چنان برداشت که موجب تعجب نظارگیان شده و آثار زخم بسینهٔ آن فیل نامی رسیده و بعد از دو روز رخت
هستی بربست فیل او تا سه روز از روی گرداب و دانه و علف نگشت هرچند سعی بیشتر شد

تسخیر

میل او کمتر یافتند تا آنکه روز سیوم از فرط اندوه جدایی مصاحب خود جان داد رابطه را هرگاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی را سلسلهٔ قیاس با دم صور زنان همعنی نگشته که این گروه را پایه از جا دانش فرو رفت و بالجمله ارباب معنی را از دیدن این سانحه چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان کمتبی اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل روز انیران سیوم بهمنماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعهٔ شهپور را مخیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه در میان کوهستان واقع شده و باین تقریب میگویند که همه قلعه بر نهاده‌اند و این جوشن پوشش نام اصل این شهپور رست درون نام کوهچه ایست بلند بر کوه آن و باین ترکیب نام در زبانها شهرت گشته و این قلعه ایست در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگرهٔ ارتفاع او نرسیده و منجنیق وهم برابر قلاع او کارگر نیفتاده **بیت** یکی کوه دیدند سر بر سماک ٥ نه از دست رنج کسی آب و خاک ٥ برو بر حصاری که از روزگار ٥ نکرده برو مرغ فکرت گذار ٥ ثریا درو پایهٔ اولین ٥ ندیده بگیتی حصاری چنین ٥ و دران ایام هادا ایران قلعه دست تسلط داشت و بانواع وجوه و جهات استحکام آن نموده و سامان و سرانجام آن داده و از بنه رایی آماده جنگ شده و از نخوت خود ره بر ان سنگبار ره نهاده بود حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از بیرون تکی که مضرب خیام اقبال بود بر آمده با معدودی از مقربان بساط اقدس بتماشای کوهستان توجه فرمودند و بر بالای زنا شتافته فراز و نشیب قلعه را بنظر دوربین نظاره میکردند و صورت فتح آنرا در آئینهٔ خیال در آورده نطاق همت بر تسخیر آن بستند **بیت** چنین گفت خاقان روشن روان ٥ که این نامور یادگار جهان ٥ بتوفیق یزدان جان آفرین ٥ در اندازم این حصن را بر زمین ٥ و بموجب حکم گیتی کشای بختیاران کار آگاه دو رمیده آن کوه را که قلعه بر قلعهٔ آن اساس یافته مورچل بمورچل عسکر تقسیم نمودند و دریای لشکر محیط و آن دوره را گرد گرفته موج خیزی و سیلاب ریزی نمودند و راه درآمد و برآمد بر اهل قلعه بیکباره بسته شد که بادرا در آن تنگنا مجال گذر نبود متحصنان سرگرم توپ اندازی شدند هنگام آتشبازی گرمی پذیرفت و صواعق محرقه بر خرمن هستی مخالفان سیه‌بخت اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره مهدی قاسم خان است درگاه معلی از سفر حجاز و را از شورش دماغی که پیدا کرده

بود

بود برخصت عالی از ولایت گدهه که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرد و حجاز شده باز راه عراق بقندهار آمد و از آنجا بحوالی شهپور بدولت بساطبوسی استسعاد یافت مهمانان عراقی و دیگر نفایس امتعه بنظر اقدس در آورد و از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی آنست که در برابر گناهکاران خود شرمگینی میباشند تا از مروت و فتوت بظهور آورده بتفقدات گرامی خلعت امتیاز بخشیدند و سرکار لکهنو و اکثر و دیگر جاگیر او مقرر ساخته بار دیگر بمرتبهٔ امارت باو مفوض داشتند **آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور دوم** دیگر ایام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعهٔ شهپور بود کوکبهٔ لشکر بهار بلند شد و عطر نوروز عالم را از دو گرفت و دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله‌فشان گشت **بیت** نوبهاری چو طبع برنایان ٥ تازه از دماغ دانایان ٥ آتش افشان ز گل حصار چمن ٥ تازه جولان سپاه سرو و سمن ٥ سنبلستان ز هر طرف انبوه ٥ طرب انگیزتر ز سبزه کوه ٥ لاله در دشت چون بدست لواء ٥ رعد ابر چون بکوه صدا ٥ باد لب ریز فیض صبحگهان ٥ عطر پیچیده در دماغ جهان ٥ و از ریاحین شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت تازه و نزاهت عالم باطن گرفت و نیر اعظم عطیه‌بخش عالم بعد از هفت ساعت و دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان نهصد و هشتاد و ششم شعشعهٔ شکیبی بر فلک انداخت و سال چهاردهم که سال اردیبهشت الهی است از دور دوم بفرخی و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از شگفتن گل اشارت بنوید فتح بعالمیان در داد و مرغان چمن بر غولهٔ نشاط نفحات اقبال بر خواندند چون بعد از تعمق و امعان نظر تعین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز بتوسل ساباط که سرکوب گردنکشان باشد امکان پذیر نیست باندیشهٔ اقبال اساس قاسمخان میر بحر بتاسیس مبانی آن عمارت مامور شدند و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر بحکم حکم معلی گشت کارپردازان کارگاه دولت ساباطی رفیع نزدیک دره رن بنیاد نهادند بنیادیان چابکدست و خارا تراشان سخت بازو و طرادیان و نجاران و بسیار عمله و فعلهٔ عمارت کمر همت درین کار بستند و اندک فرصتی بهستیاری همت این دو اخلاص پیشهٔ سعادت گزین کار بسیار پیش رفت و رفعتش بحصار دست و گریبان شد و حجرهای بزرگ که هر یکی را بر زمین سطح بدویست جفت گاو بهزار جر ثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام سنگ شصت منی و علو که هفت جوشش نمی‌خورد و در چنین کوهستان پر نشیب و فراز

بان راههای پیچ که بر پیچ و تاب تغییر پذیر بود بهمت حضرت شاهنشاهی که عقده کشای صوری و معنوست
کهاران آهنین بازو و حمالان سنگین دوش برده بر بالای کوه رن که مورچل پادشاهی بود جا داده
قلعه نگاه داشتند و بموجب حکم معلی آغاز انداختن کردند و عزیمت بنیاد برانداختن نمودند از هر انداختنی
صدا در کوه پیچیده صخره صما را گوش باز میکرد در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می افتاد و خانها بگرد میرفت
سورجن را از صورت این حال دود حیرت از دماغ برخاست و گرد از دمار او بر آمد و آبروی غرور
او ریخته شد و آتش بیداد او فرو نشست در سلخ ماه رمضان که غره فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی
گذشت که اگر اهل قلعه بزمین بوس نیایند فردا که عید است قبق ما قلعه خواهد بود سورجن از عظمت دل آگاهی
داد و توسل شجاعت مقربان بساط قدس جسته پسران خود دوده و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد
و اینها بوساطت بعضی از اعیان بارگاه بسعادت زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان
صدق گذاشتند و استدعای عفو جرایم پدر کرده التماس درگاه نمودند از آنجا که محیط بخشش شاهنشاهی
همواره در جوشست گوش امید ایشان بجواهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال
پیش پدر شتافتند و از غرایب امور که در آن روز بظهور آمد آنست که چون پسران سورجن را خلعت
پوشانیده از پرده سرای پادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه آنها بود خیال
سبک ضمیمه سودای ذاتی وی شده با اندیشه باطل چنان دریافت که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن نفاذ یافته
است از هوا خواهی شورش در آمده در مقام کشیدن شمشیر شد بایکداس سنکرادل نوکر راجه بهگونت
داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شد آن اجل رسیده شمشیر باو حواله کرد آن سره مرد از جای
نرفت و بموعظت در آمد که کار من بمهلت آشنایی بکدیگر هم از شورش بگذار که غلط دانسته و کج رفته
عربده کار درین مرتبه باو مقید نشده بجانب دولتخانه پادشاهی دوید و پوربل سپه کانه سعادت را
شمشیر رسانید و یکدو کس دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که در آن حوالی
از نظارگیان جاهل اقدس بود بزخم شمشیر دو نیم کرد درین اثنا یکی از نوکران مظفرخان رسیده او را از هم
گذرانید حضرت شاهنشاهی از وقوع این قضیه موجب تعجب شد پسران سرجن اگر چه تقصیری نداشتند
معاتب نشدند اما الحق در بار گران خجالت فرو رفتند و همانزمان مشمول عواطف شاهنشاهی
شده مبتهج و مسرور پیش پدر شتافتند و به بشارت اقبال گوش هوش را نباه راه

قوا

قوافل سرور ساختند سورجن حوصله خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گرانبار رغبت گردد معروض
که داشت که اگر یکی از خاصان بساط دست اطمینان بر نیاز عبودیت من نهاده مرا بدولت آستانبوسی
سربلند سازد و کلاه گوشه مرا از حضیض ذلت باوج عزت رساند موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت
شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را بموقف قبول بخشیدند و حسین قلی خان را باین خدمت
مامور ساختند چون حسین قلی خان نزدیک قلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت و بآیین آداب
بخانه خود برده لوازم اکرام بجا آورد و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته روز ناصره دوازدهم فروردین ماه
الهی موافق سه شنبه سیوم شوال از قلعه برآمده ناصیه نیاز بآستان معلی آورد و پیشکش گران
با کلیدهای قلعه که از زر و سیم ساخته بود نثار درگاه معلی ساخت و مشمول جلایل الطاف شاهنشاهی
شده در حصار امن و امان در آمد و بوسیله خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده
و بار خود بر آورده کلید حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک ایلکاه
دار الخلافه گذارد و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدس باشند آنحضرت بنده نوازی فرموده
اراده او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت
فرمودند و حکم معلی بر خاستن عساکر نصرت اعتصام نافذ شد و سرجن لب زیبد دعا و ثنا بقلعه در آمده تا سه
روز اموال و احمال و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با بازارها و جمیع آلات داد و دانت قلعه داری
بموجب حکم معلی بهتر خان که از خاصان عتبه عبودیت و در سلک امرای عظام انتظام داشت سپرد و تسخیر قلعه سپهر
ارتفاع که فرمانروایان والا شکوه را بامتداد ایام و شهور میسر نشده بود و سلطان علاء الدین بکمال
مشقت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف بر آن یافت حضرت شاهنشاهی را بتایید اقبال در عرض
یکماه مفتوح شد روز دیگر آنحضرت سوار دولت بر آن قلعه تصاعد فرموده تجر اقبال سایه گستر
شدند و غلغل الله اکبر در آن کوه فلک شکوه پیچیده و نوای مبارکباد از مقدسان عالم
علوی بلند شد بیت در هر طرف که چشم کشایی نشان فتح ٭ در هر طرف که گوش نهی مژده ظفر
چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعه بهبود
و انتساق آنکه بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان
و مظفرخان باردوی بزرگ از راه ارت روانه مستقر خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی

خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدسی روی توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه منوره فیض بخش معینیه
آوردند و هر روز بنشاط شکار پرداخته نهضت میفرمودند تا آنکه عرصه دلگشای آن شهر متبرک بیمن
نزول اجلال مورد وفور برکات شد و آنحضرت با آداب اکمل زیارت مرقد مقدس نموده استفاضه انوار
فرمودند و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران آن بقعه شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته که موکب
معلی در آن درگاه بود هر روز بزیارت و استمداد همت توجه میفرمودند و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام
بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافه آگره تافتند
چون عرصه قصبه انبیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او بود بتقدیم
اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت و بقلایل پیشکش سربلند سعادت گشت و موکب معلی
از آن منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرموده در اثنای راه خبر رسید که دربار خان که از امرای [illegible]
اجلال رسید در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دار الخلافه آگره گرفته بود بسرنوشت آسمانی
در آن مصر اقبال درگذشت و از آنجا که باطن اقدس آنحضرت معدن مروت و مردمیت و فطرت
اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول از این سانحه بغایت اندوهگین شدند و بر خاطر مهر [illegible]
گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امثال این امور شایسته است همچنین ناشکیبائی
و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده و انگاه از چنین پادشاه بسیار مخلص هر آینه ایمنی زنگ زدای
جوهر عقیدت شود آن مخلص را نعشش نزدیک بپای سنگ بادشاهی که سابقا گنبدی بر سر آن بنا یافته
بود بموجب وصیتش مدفون شد و فرزندان او مشمول عواطف پادشاهی گشتند ایزد دستی نه این
شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست را بتوفیق و دوام بر مسند دولت و اقبال داشته غبار ملال
برامون ضمیر همیشه بهار او مگذاراد **بیت** خدایا تا مراد دست آسمانراه ۰ مکن زین پایه دستی خالی جهانرا
فلک چون خاتمش زیر نگین باد ۰ کلید عالمش در آستین باد ۰ و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز
سی دیگر اردیبهشت ماه الهی موافق چهار شنبه بیست و چهارم ذی قعده بدار الخلافه آگره ظلال جلال گستردند
و در مرکز ارک شهر در بنگالی محل که مجدد اساسش بمعیاری همت بلند ساخته سر بفلک کشیده و از کاشی
بهندسی حکم معلی منصوص البنا گشته بود نزول اقبال فرمودند و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان
گشوده بهجت افزای گشتند **تسخیر قلعه کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره** نسایم نصرت که از

مهیب

مهیب اقبال وزیدن گرفت و گلهای بساتین مراد در تبسم آمده اغصان فتح باثمار افضال گرانبار شده
و اذواق عشرت کامیاب گردید و از چهار رکن دولت منادی کنند و از شش جهت اقبال نوید شادی
رسانند و مصداق این معنی آنکه در روز دوم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و نهم صفر نهصد و
هفتاد و هفت مژده فتح قلعه کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و آن قلعه ایست که بر کوه اساس
یافته در رفعت و متانت با بنای حصار سپهر همسنگ **بیت** راه جوید اجابت از پی آن ۰ بر فرازش اگر کنند دعا
تا ببالای رفعتش [illegible] ۰ همه امروزش از زیر [illegible] ۰ و این قلعه را راجه رامچند والی ولایت بهته متصرف
بود و در ایام ادبار افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان بتقدیم گرامند بدست آورده در تحت
تملک و تسلط خود داشت درینولا که افواج ظفر لوا بتسخیر قلعه رنتهنبور نهضت میفرمودند فرمان گیتی مطاع
بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر امرا که بسمت شرق جاگیردار بودند رفعت نفاذ یافت
که باستظهار اقبال جهانگشای شاهنشاهی بهمتی عالی و خاطری خرسند تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرای
دولت ابد پیوند امتثال منشور مقدس نموده و با اهتمام عظیم قلعه را محاصره کردند و کار بر قلعه نشینان
تنگ گرفتند چنانکه هیچ یکی سر از قلعه بیرون نمیتوانست کرد چون خطبه فتح قلعه چتور و رنتهنبور در گوش
گردنکشان آفاق پیچیده بود هر کرا دیده دوربین بتوتیای هوش قدری بینائی داشت بغیر از آنکه سر
استکبار بر زمین اطاعت نهند گزیر نبود راجه رامچند که پرتوی از جوهر شعور داشت جز وصول موکب
مقدس بستبه خلافت شنید امان طلبید و قلعه را بملازمان عتبه اقبال سپرد و مفاتیح قلعه را با جلایل
پیشکش مصحوب وکلای معتمد با نشان معلی ارسال داشته آداب مبارکباد فتوحات عالیه که بتازگی
از کمین غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید و این دوراندیشی و پیش بینی او بموقع استحسان پیوست
و وکلای راجه مشمول الطاف گشتند و حکومت و حراست آن قلعه بمجنون خان قاقشال مقرر شد و بمیامن
اقبال شاهنشاهی قلعه که عقاب اندیشه فرمانروایان پیش هرگز بر فراز کنگره علوا و نشسته
بی محبت نبرد بیکار مسخر اولیای دولت شد و از سوانح آنکه رسول راجه کجلی که در فضای هندوستان
بزرگی ولایت میپارست بزمین بوس درگاه والا سربلند شد و انواع اخلاص مندی آن راجه بموقف عرض مقدس
شاهنشاهی رسانید این راجه کابل و مملکت در میان زمینداران آن ناحیت علم تفرد افراشته
و بواسطه آنکه در وقتی از تجردنژادان عالم انفرادی یکی از فرقه جوکیان سعادت

یافته است در سالی یکبار بلباس آن گروه در آمده در احترام این طبقه اهتمام میکنند این راجه در عالم
مثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در سلک مخصوصان و معتقدان آن درگاه آمده
پیوسته از مسافران احوال گرامی می‌پرسید همواره در مقام آن بودی که نفایس اسباب آن دیار خاصه
اموال خویش به ابرکار معلی فرستاده غرض عقیدت بجا آورد لیکن بواسطه مسافت و توسط جزایر و جبال و
سنگ راه شدن مدعیان و اعدا و در این امنیت دست ندادی و کسی از مردم او این سفر دور و دراز را گذارده میان
دشمنان براه آزار رود اختیار نکردی درین ولا وزیرزاده او از دست مینی ولی تعلق بهتی و بوم
خویش این خدمت را متکفل شد که اگر چه سامان و سرانجام و اسباب و اموال قطع این راه بالفعل صورت
نمی یابد اما مجموعه دانه همت درین کار میگمارم و بتکاپوی هر چه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم هم خدمت
صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانیده اسباب
سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده پیش او در رویه اعزیز بود در رخصت غربت نمیداد آخر کار
خواهی نخواهی آن سعادتمند بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت اگر چه بهترین متاع عالم که
اخلاص حقیقی است بدان درگاه میرسانی لیکن ادا از حق حق‌شناسی تعلق ناگزیر است و اگر تمام جواهر
و اموال مرا دبدان درگاه بر نذر چه نماید و چه قدر داشته باشد خصوصا آنچه تو درین صورت تحفه توانی برداشت
دار مهالک و اخطار طریق محفوظ باند چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کاردیست ساخته حکمای پیشین این
دیار که بطلسمات و نیرنجات کار پرداز بیا کرده آنرا بانجام رسانیده‌اند اگر چه بحسب ظاهر نمودی و قیمتی
ندارد اما خاصیت او آنکه هرگاه که او را بآماسی مالند رفع شوند و این نادره وقت را بتو میسپارم
که در جوف عصا مخفی کرده همراه میبری تا دستبرد دزدان نشود آن ایلچی حق‌گزار بآن راه آمده و مدتها
دور دور بهر طرف میبود و راه عرض نمییافت تا آنکه بوسیله راجه بیربر حقیقت بعرض اقدس رسید
و آن مسکین نواز غریب پرور او را طلب داشته کامروا ساخت و او بعد از زمین بوس عبودیت
و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس درآورد و محفوف عاطفت گشت و بعد از آن
رخصت گرفته متوجه موطن شد و آن کارد امروز در خزینه عامره موجود است و بارها از زبان
مقدس شاهنشاهی شنیدم که میفرمودند از دویست کس متجاوز که کارشان بمردن
افتاده بود بسبب مالش این کارد صحت یافتند و مبدع جهان آرا چنین

قدرت

قدرت کامله خویشرا بارز ظهور بخشند کسی را که نیت والا و همت عالی باشد ایزد جهانبخش جهان آفرین
آرزویی که در باطن فیض آمیز او زند پیشتر کسی در کنار او نهد چه جای دولتی که خواهان آن باشد
و اما که بگونه آن مراد را آراسته باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند چنانچه وجود سعادت افزای
فرزند گرامی که شهریار گیتی آرا همواره بنعت نیازمندی از درگاه آگهی دریوزه مینمود درین سال آن
فرخنده اینست بظهور آمد و خدیو جهان و جهانیان کامیاب خرمی و شادکامی شد **ولادت سعادت**
پرتو جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شب‌چراغ درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان
سلطان سلیم خدیو جهان نگارنده صورت برآرنده معنی چون نشأه ظاهر و باطن را کامروا گشته‌های شایستگی
خطاب خود که در سلک تعلق ازین گزیر نباشد جویای فرزند روی ازین نوع شده هر چند پیشتر بهجت وجود
نموده گشته یافت مبشران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان حاضر در وقت مخصوص آگاه
گردانیدند که چنین شخصی که همزبان آن خلاصه کونات را سر از خود بر می آورد و بتکاپوی همت ایزد
جهانبخش جهان آرا فرزندی التماس کرده تمام رموز دان بزم مقدس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب
را در خور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار ادوار ترتیب یافته اشتمال رفته آگهی بذات
اقدس پادشاهی رسیده است سر در مکنون نهفته و این سلسال افضال چشمه بخشیده و جدول بخت دل همواره
روان باشد و طبقات انام در خور استعداد خود از موائد فواید صوری و معنوی بهره مند گشته
در عادات و عبادات سرگرم باشند پادشاه خداپرست که از ایزد جز او مسالت نمودی در مقام خواهش
این عطیه والا شده دادار بزرگ که ناخواسته ملک صورت و معنی کرامت فرموده و آنچه در حوصله ادراک
نگنجد باین یکتا بنده خود بخشیده است دانای دوربین داند که اینچنین یگانه جهان اگر از آن همه دار
مهربان خود طلبید نکو نه گوهری والا کرامت خواهد فرموده در اندک زمانی دلایل حصول این مقصد بلند
بمنصه ظهور آمد و از آنجا که شیمه کریمه این شهنشاه حقایق پناه آنست که با وجود گنجوری خزاین بی‌نهایت
معرفت ایزدی از درویشان و تجرد گزینان و خداشناسان که دست از همه باز داشته عمده ترجیح
آگهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند استمداد
می نمایند و لوازم نیازمندی که بر زبان گوهر بیت گرامی بجا می آورده همواره
گرد جا را آگهی دوستان ای طلب گشته هنگامه افاضه و استفاضه را گرم دارنده درینولا

چون ادوار خداشناسی و ایزدپرستی در یاضت کشی و حقیقت ورزی شیخ سلیم در قصبهٔ سیکری که از
فر مقدم شاهنشاهی دار الخلافه گشته مسمی بفتحپور است می تافت و بوسیلهٔ شیخ محمد بخاری و حکیم عین
الملک و جمعی دیگر از مقربان سریر خلافت که راه سخن داشته بمسامع اقبال رسیده رای جهان آرای
بران قرار گرفت که مطلع نیر اقبال را با بعضی از منسوبان سرادقات عفت در فتحپور برده در ذوق جوار
شیخ آرامش دهند و در ان فضای رفیع محل پادشاهی اساس عالی یابد تا شیخ بزرگوار نیز همت بسته
در حصول این دولت عظمی متوجه مبدا فیاض شود و برکات قرب جوار او در ظهور این مطلب معین گردد
و نیز چون حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه پیشتر ازین شهریار دادگر را فرزندی چند عنایت کرده
برای هزاران حکمت که یکی از ان تقویهٔ داتی و افزونی شوق در تحصیل آن گوهر بی بها باشد برگرفته بود و عوام
تهمت آزار بمکان انداخته حرف سرابی و هرزه درایی میکردند آن پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که تغییر
مقام و تبدیل مکان مهر خموشی بر زبان ژاژخایان هنگامهٔ عوام نهاده آید بنابرین اندیشهٔ نظام بخش حق آگاه
چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود تحقق پذیرفت و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده
انتظار مقدم دولت افزای آن گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه در دار الخلافه فتحپور بطالع بیست و چهار
درجهٔ میزان بعد از گذشتن هفت گری از روز رشن هفدهم شهریور ماه جلالی از سال سال فرخنده
موافق غره ماه آب سال یکهزار و هشتصد و هشتاد رومی مطابق یازدهم بهمن ماه سال نهصد و سی
و هشت قدیمی یزدجردی مصادف روز دین بیست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی
و موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غرهٔ غرای دولت و اقبال بود بنای
سعادت افروز یکتای خلافت از نهانخانهٔ صدف بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق
اقبال طلوع نمود **شعر** باغ مجد معالی گل نشاط شکفت ∴ نهال دولت و دین را بری
پدید آمد ∴ منهیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا را در دار الخلافه اگره
بمسامع عز و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاط عام در داد و نغمهٔ انبساط در مغز زمانه پیچید **بیت**
دوران بنشاط مجلس آراست ∴ ساقی بنشست و شیشه برخاست ∴ بزمی ز نوای عیش خوشتر ∴ ساقی
ز حریف جرعه کش تر ∴ بستند بروزگار آیین ∴ شد انجمن بهار آیین ∴ گل سر زد و بوستان برافروخت ∴
شمع آمد و دودمان برافروخت ∴ شد بخت چو مغز عقل هشیار ∴ برخاست جهان بخت بیدار

جمشید

جمشید صبا بکلف شانی • برخاست زمین بآسمانی • شاه آمد و دوستکام بنشست • در بزم بنقل و جام بنشست
هم تاج بر آسمان بیفکند • هم ناصیه گرد بر زمین بند • در داد صلای کامرانی • بر خواند جهان بمهمانی
ساقی سر انگبینه بگشاد • گنجور سر خزینه بگشاد • از بس که فشاند بر جهان زر • شد دامن جیب آسمان پر
از جمله آثار شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلایل
جرایم محبس ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل قیود یافتند عشرت را روز بازار دیگر پدید
آمد اقبال را حشم و چراغ تازه برافروخت و دانش بزرگ آنست که با طبقات انام و طوایف عالم در خور فهم
و دریافت هر کس سلوک واقع شود تا عالم بنظام آید و بلاغت که رعایت حال مخاطبت ظهور گیرد
و هر که بر باستان نامها آگاهی یافته میداند که پیشتر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمان
روایان عالم و بزرگان روزگار اندازهٔ دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دوربین خود با جمهور
عالم سلوک فرموده اند و عامه از شایع عقل بزرگ این بزرگ منشان خبری نداشته اند و الحق آن مرایع را
کس کمتر دریابد و از جهت در تکاپو و بال گرفتار میگردد و لله المنة که حضرت شاهنشاهی بمحض تایید الهی در
هجوم کوته اندیشان ظاهر پرست بوده بیدرقهٔ توفیق ازلی بمقتضیات دانش خداداد خود رفته با
بهر فردی در خور دریافت او داد سخن داد نشاطی آرایند چنانچه بر تبیین فهمان طبقهٔ اشتباه میشود و چون
گویم بلکه یقین آن گروه میگردد که خسرو جهان را از این دریافتی و معرفتی نیست و لهذا از ایشان اگر
ایزد متعال چنین عطیهٔ والا کرامت فرمود بایستی بسرعت هر چه تمامتر رفته بانوار دیدار فیض بخش آن
مولود مسعود دیده برای نورانیت فطری که ودیعت نهاده و نشت عبادت گردانیدی لیکن چون عموم خلایق
این دیار را رسمیست قدیم که هر گاه ایزد جانبخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند گرامی
فرماید او را دیرتر بنظر گرامی پدر بزرگوار می آرند آنحضرت اندازهٔ دریافت عامه را منظور داشته در توجه
بفتحپور توقف فرمودند و آن نونهال چمن اقبال در ان مولد شریف داشته بزرگان با عقل و
حوصله را بر برای مهمات آن عاقبت محمود گذاشتند و بمناسبات معنوی و صوری این والای
نخبهٔ سعادت را سلطان سلیم نهاد نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف
شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت که نشان خشنودی آگهی است کامیاب باشند
و ببرکات انفاس قدسیهٔ شاهنشاهی بپیری و صوری و معنوی رسیده

در بهارستان دولت سرسبز شاداب شوند و بموجب اشارهٔ عالی اخترشناسان حکمت گزین و
دانایان صناعت نجوم قوای آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده زایچهٔ
طالع همایون بموقف عرض مقدس رسانیده و چون در میان منجمان یونان و هندوستان بقدر اصطلاحی
در اصول و فروع نجوم واقعست بهر دو روش زایچهٔ سعادت امتزاج را رقم زده کلک سخن آرای خواست
اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر هم چنان گرم نشاط تعلق باشد بفرمان مقدس
شاهنشاهی بقوت دریافت خود را از سر نو استخراج زایچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین یونانیه
و هندیه احکام این دیباچهٔ سعادت را سال بسال رقم سازد تا دستور العمل زایچه نویسان
روزگار شود و اکنون که بغرض وقت واجب فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی
است با آنکه شبانروزی اوقات خود مصروف آن دارد چنین بخود دل نمی
خواهد نمی تواند پرداخت کی فرصت آنست که بمشاغل دیگر پردازد و چون زایچه
که مولانا چاند منجم موافق قوانین یونانیه استخراج نموده است اعتماد را
شایسته تر بود و در اینجا ایراد نمود

زایچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان

زایچهٔ طالع مسعود بروش اهل هند

در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش منشان در شهوار
بجا اکبر تاریخ این ولادت میمنت ارتسام یافت و شخصی از فضلا دری برج شهنشاهی را موافق
این لایحه بهجت بخش اندیشید و عزیزی گوهر درج اکبرشاهی را مطابق این عطیه دولت بخش گردانیده
و خواجه حسین مروی قصیده بنظر اقدس درآورد که مصراع اول هر بیت گرامی اشتمال تاریخ جلوس
شاهنشاهی است و مصرع آخر تاریخ ولادت گوهر درج سعادت و با وجود التزام چنین دو تاریخ غریب
سلک نظمش خالی از جودتی نبود و بیتی چند از آن نوشته آمد **شعر** لله الحمد ازین جاه و جلال شهریار
گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار • طایری از آشیان جاه جود آمد فرود • کوکبی از اوج عز دنیا بردمد آشکار
گلبنی این گونه ننمودند بر دور چمن • لاله زین گونه کم شود از میان لاله زار • شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
باز دیبا زنده شد کز مهر ایام بهار • آن هلال برج و قدر جود جاه آمد برون • و آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا • شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار • عادل کامل محمد اکبر صاحبقران
پادشاه نامدار و کامجوی کامکار • کامل دانای قابل عدل شاهان دهر • عادلی اعلای عاقل بی عدیل روزگار
سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین • پادشاه دین پناه آن عالم عالم مدار • مجلس او را سمای چارمین داغ غلام
موکب او را سماک رامح آمد نیزه دار • نیز برج وجودی گوهری دریای جود • از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار

پادشاها سلک لؤلؤ نغز آورده ام ٭ هدیه از جان گرامی با رجوی گوش دار ٭ کس نیارد هدیه زین به اگر دارد کسی
هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار ٭ مصرع اول ز روی سال جلوس پادشاه ٭ از دوم مولود نوردین عالمیار
تا بود باقی حساب ماههای روز و سال ٭ وان حساب از سال و ماه و روز دوران برقرار ٭ شاه پاینده باد و باقی آن شهزاده را
روزهای بی حساب سالهای بیشمار ٭ و از سوانح بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیته است
گیتی خدیو همواره در مدارج مختلف و مشارب متنوع اگرچه بظاهر مسرت برای خاطر اقدس
خود میباشند لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام میفرمایند هم عیار جوهر مردم [illegible] میشود
و هم خبایای ملک منکشف میگردد و بجهت این نیت شکار را بوسیله چندین شناسایی ساخته بعبادت حقیقی
اشتغال میفرمایند از انجمله بشکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد چیته صید کردن او [illegible]
ترتیب یافت و روش چنان بود که خبر افتادن چیته در وادی میرسید در ساعت بر کلگون باد سرعت
سوار شده بآن سرمنزل شوق میرسیدند و بآیین مناسب چیته را از آن مغاک برآورده بماهران این فن
میسپردند درین ولا بساط نشاط جز رسانیدند و دیگر در حدود گوالیار نیز چیته زبردست
در آن افتاده روز آذر مزدوجه آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری بر سمند
دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز کشیدند و بر سر چاه ادوی رفته خود بنفس نفیس آن چیته را
بیرون آوردند و هم درین ولا خبر رسید که در حرم سرای مقدس دختری والا گهر خجسته اختر و زام داد هفتم
آذر ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کون بنزهتسرای ظهور آمد نام آن خجسته
در دراخانم نهاده مسرت و شادیها نمودند امید که آثار سعادت او روزافزون باشد و
موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که انبساط شکار فرموده نشاط بر
خواص شد رایات معاودت بمستقر خلافت افراشته چون موکب مقدس بحوالی دارالخلافه
اگره رسید بعرض اقدس رسانیدند که سلطان پسر دریار خان که چون دیو و دد بغیستان انگیزه بی
انگشتنمای بود و همواره مورد شرارت و فساد گشته و بنصیحت و تدبیر صلاح پذیر نمیشد و در حدود
قنبر بدر حوالی که ممر رایات عالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشه تباه در سر
دارد بموجب حکم جهان مطاع دهمان نواحی گرفته رسانیده بچنگال بنوار سپردند
و در محبس بعدم خانه شتافت و عالمیان از شرارت او نجات یافتند و باعث مسعود

دارالخلافه

دارالخلافه اگره مورد نزول مقدس گشت و اورنگ آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال
نموده در لوازم جهانبانی اهتمام فرمودند **توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دارالخلافه اگره**
باجمیر و کامیاب شدن شهسوار عرصه اقبال بمطالب صوری و معنوی چون شعار اقدس پادشاهی استمداد همت
از بزرگانست و در آن هنگام که جویای فرزند ارجمند بودند معامله با ایزد خود در رفته بود که چون
امنیت این بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دارالخلافه
اگره پیاده بزیارت متبرکه خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم طاعت
ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود در رجب که ماه عرس گرامی ایشانست این نیت از مکمن
قوت بفعل آید و چون انجهان کوه شتاب بدرج خلافت بساحل امید آمد ایفای نذر را از شرایط حق
گذاری و وفا بعد از لوازم سپاسداری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق جمعه دوازدهم ماه
شعبان در دارالخلافه اگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمایی و بیابان نوردی نهادند و پیاده شوق را
روزی دوازده کروه کم و زیاده قطع میفرمودند تفصیل منازل قدسیه شاهنشاهی باین تنسیق در [illegible]
بود از دارالخلافه اگره که کوچ رایات اقبال شد در ساعت موضع مندا کره نزول اجلال فرمودند و از انجا
بفتحپور اتفاق منزل افتاد و از انجا بقصبه بیاور ورود مواکب جلال روی نمود و از انجا بنزل توده
فرود آمدند و از انجا موضع کلاولی محل اردوی معلی گشت و از انجا کهاتری اتفاق نزول افتاد و از انجا بسر
آمدند و از انجا از هنس محل گذشته نزدیک بهبول محل مهبط رایات اجلال شد و از انجا ساتگانیر مورد
خیال ظفر ار تمام شده نزدیک بنوته نزول دولت شد و از انجا موضع جهاک نزدیک معسکر
آباد عساکر فیروزی مآثر آسایش گزید و از انجا ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا
موضع گجیل ورود اقبال گشت و از انجا ببقعه قدسیه خواجه که در اجمیر واقعست توجه فرموده
هم از گرد راه بمرقد منور رسیدند و جبین اخلاص برین سرزمین آسمانی رفعت رسانیده استمداد
همت فرمودند و روزی چند در ان مقام کرامت شرایف اوقات را بعبادات و مبرات معمور
داشته بفیض تحقیق دانش و متقرن بودند و زمره عاکفان مرقد مطهر را بصلات و ادرارات
بهره مند میگردانیدند و چون همواره در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ وافر بود جمع
کردعوی فرزندی خواجه داشتند و عمده تولیت بایشان مفوض بود و ریاست این طایفه

تسبیح حسن داشت تمام زرهای نذر را متصرف می‌گشتند میان او و مجاوران آن رفیع مقام مباحثه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ نزار را که متصدی تولیت روضه و اوقاف بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند و این گفت و شنید مدتی در میان بود آنحضرت خاطر اشرف را بتحقیق حق و استکشاف احوال نفس الامر گماشته ثقات عدول را بران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند بعد از پی روی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت بنا بران تولیت آن محل اقدس بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان بدانش عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند و در تنسیق مناظم بقعه متبرکه و ترویج ثمر اعانت آینده و رونده اهتمام تمام فرمودند و عمارت عالی بنا از مسجد و خانقاه و دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند و بالجمله بعد از فراغ خاطر از عبادات مسعود نذور قدم عزیمت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الهی موافق رمضان این سال ظاهر دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید و چند روز دران خطه دلکشا بزیارات اولیا و داد و دهش شغل فرموده مسرت پرای دور و نزدیک شدند **آغاز سال پانزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور دوم** درین هنگام ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصه دهلی استقامت انوار صبحی استتاره فیوض سماوی مینمود و بهار جان پرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید قوت نامیه نورسیدگان عالم نبات را ببالش در آورد باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران هدایت بگمگشتگان بادیه ولها بخشید از بهاری چون سینه دریادلان والاگهر ترشح فیض علوی غبار ساحت فیض جایها فرو نشاند **بیت**

کدام گل بشگفت و چه مرغ ناله کشید ۵ که جان بجسم دوید و نظر بگوش آمد ۵
اسیر نشاء مرغم که در نظاره گل ۵ دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد ۵
معاشران چمن را چه جای صحبت ۵ که با هزار زبان وقت در خروش آمد

و با نوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت بیست و سه دقیقه از روز سه شنبه سیوم شوال نهصد و هفتم سلطان جهان آرای خاور ظل تحویل برج حمل انداخت و سال پانزدهم الهی از مبداء جلوس شاهنشاهی که سال خرداد است از دور دوم آغاز شد و اقبال روز بازار دیگر بتازگی نمودار گشت و درین عنوان نهایت تقدیم حق گذاری لوای سپاسداری بجهت تفرج و نظاره منازل مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهاده

فرمانروایان

فرمانروایان خواجه نشست توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و بر خاک نشینان اطلال زرافشانی کردند و از انجا بزیارت مرقد مطهر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله‌گاه ارواح و اشباح پاک نهادان است توجه تافته استفاضه انوار ملک و ملکوت نمودند و از آن منظر قدسی عزیمت دار الخلافه آگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند و ساحت قریات و قصبات آن روی آب جولانگاه معلی شد و چندین مرتبه زان راه نشاط پرای در مهتاب شکار آهو فرمودند و بزاران شوق و آب طی قطع منازل میشد تا آنکه روز [illegible] بیست ششم ذی قعده دار الخلافه آگره مورد سریر اقبال گشت و اهل شهر ظلال دولت بساط عشرت گستردند و در مفتتح این سال فرخنده آثار [illegible] خان که از اعاظم امرا شرایف قرب اختصاص داشت وسایل دولت برانگیخته داعیه ضیافت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبگار آیین بزرگی شده پایه اعتبار خود افزوده و چون امنیت او بمسامع اجلال رسید از آنجا که بنده‌نوازی و کامبخشی نتیجه علیه شاهنشاهی است قبول مسئول فرموده در زمان مسعود منزل او را مطرح اقبال ساختند و او بجهات اخلاص تقدیم رسانیده در آداب انجمن آرایی نهایت اهتمام نمود و از فرط عقیدت و اخلاص جشنی دلپذیر ترتیب داد و آنحضرت یکشب و یکروز دران مجلس بهار آیین بعیش و عشرت صوری و معنوی کامستان بودند و بخشش و نوازش او را اختصاص بخشیدند

ولادت سعادت افزای واسطه عقد دولت و رابطه سلک اقبال شاهزاده شاه مراد از آنجا که ابای علوی و امهات سفلی درکار روایی حضرت شاهنشاهی اند در بهاری گلی تازه از چمن اقبال می‌شکفد و در هر دوری اختر سعادت گستر از افق خلافت طلوع می‌کند چون شاهنشاه که مفضل کرابو الابای دولت و اقبالست خواهش نعمت فرزند داشت ایزد بیچون در این عطیه را گشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی این نعمت روز افزون که اعظم عطیات آسمانست بهجت پرای باطن اقدس شد و تازه بتازه اعضادی قوی و استظهار عالی که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود از منظر قدس ارتفاع فرموده بر چهار رکن عالم و شش جهت استغنا ایمنی تافت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک بختیاری بجمیع سعادات و صنوف عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی از افراد کمل سلاطین را در خواص اطوار و اوضاع در حقایق دنیا و دین مراتب حق پرستی و خداشناسی رتبه مشارکت و حد مشابهت نیست از الجمله درین سال خجسته بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب استمان بیست و هفتم خرداد ماه الهی موافق

روز پنجشنبه سیوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بیست و نهم خرداد ماه سال چهار صد و نود و هشت جلالی
ملکی مصادف هفدهم آبان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی مرابط هشتم حزیران سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و
یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور دانایان هند فرزندی فرخنده اختر نورگستر
که انوار بخت بلندی از لوح پیشانی او هویدا بود در منازل اقبال ورود جواز گرامی ولایت انتباه
شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و گلی تازه از نهارستان خلافت بشکفت و در ساعت
سعادت پرتو نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد بر صحیفه دولت مثبت شد و بشادمانی طلوع
این کوکب اقبال جشنهای عالی که در آیینه خیال روزگار صورت تشکل انطباع نیابد ترتیب یافت
و بنشاط عالم صلای عام در دادند و بنقد مراد دامن ایام گرانبار ساختند

بیت

ازین عشرت که دوران زو اثر شد ۵ طرب را روز بازاری دگر شد ۵ بهار آمد بعشرت پای کوبان
ز باد صبحگاهی جای روبان ۵ بیفزود آسمان از سور بر سور ۵ جهان زد سکه نور و علی نور
صبا بهر مبارکباد برخاست ۵ که از جیب سمن شمشاد برخاست ۵ بهارستان زمانی آبرو یافت
که آب از چشمه سار آرزو یافت ۵ امل از هفت دریا آب میخورد ۵ که فعل گنج گوهر تاب میخورد
ز عطرافشان که هوش از دست میشد ۵ طرب مجمعت و عشرت مست میشد ۵ سخن آفرینان نکته سنج
در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند و زائجه سعادت
ارقام طلوع این اختر اقبال برسم یونانیی و هندیی رقم پذیر میگردد

زایچه طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان

زایچه طالع بطور اهل هند

وجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان خانان از جونپور
بطریق ایلغار دولت آستانبوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت **نهضت موکب شاهنشاهی
بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال آثار** چون در اواخر ایام بهار که هنوز رواج ریاحین در گریبان
روزگار چیده بود و نسایم بساتین از دامان سبزه آرایش گلبنی نو از سرابستان سلطنت شکفت
و سروی از نهارستان خلافت بر دمید وجهت اتمام مراسم شکرگزاری این عطیه عظمی زیارت روضه مقدسه
خواجه معین الدین قدس سره مصمم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد و روز آبان دهم مهر ماه الهی موافق شنبه
دوم ربیع الثانی بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود و موضع منداکر مخیم اقبال
شد و منعم خان خانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و حضرت معلی از آن منزل
تا اجمیر کامیاب بدایع نشاط خصوصا عشرت برای شکار بوده منزل بمنزل وادی و مراحل
بقدم شوق طی میفرمودند چون عرصه اجمیر بظل چتر اقبال شاهنشاهی نورپذیر شد روزی چند آداب
زیارت بتقدیم رسانیده معتکفان آن حواشی و مستحقان آن دیار بجلایل ادرارات و انعام
توانگر ساختند و صلای افضال جهان عام شد که هیچ فردی ازین سماط احسان محروم نماند
درهمین ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار اجمیر از مکمن
الهام شرف ارتفاع یافت بنایان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر مسعود درآوردند
و در ساعت مسعود که ثبات کار را شایسته باشد آن عمارات والا را از سنگ و گچ بنیاد

نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده
مورد آفرین شاهنشاهی گشتند و بجانب شرقی شهر دولتخواهان فلک اساس ابداع یافت و بنوعی و فیروزی
در عرض سه سال جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی صورت اتمام یافت و در سال آینده که درین
شهر نزول اجلال فرمودند آن منازل رفعت پیوند بورود مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد و همچنین
بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان دولت خلافت و سایر ملتزمان رکاب نصرت بقدر
اندازه دستگاه منازل و بساتین ساختند و از یمن قدوم اشرف در فرصتی قلیل چنان
شهری عظیم صورت نمود بیداگر که در آیینه خیال مهندسان جاده کار تمثال آن صورت نتوانست
بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح و اساس این عمارت شگرف بجهت مصلحت ملک و دین معدلت
و دریافت حقایق احوال و مالش ستمکاران و غمخواری مظلومان و بر آوردن مستمندان و معموری
عالم که خلاصه عبادات شاهنشاهی متعلقست سیر و شکار را پرده این کار ساخته روز رام بیست
و یکم آبانماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه صوب ناگور
گشتند و روز ارد بهشت سیوم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخری عرصه
ناگور را مخیم اجلال ساختند و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را سرمایه سعادت دانسته
بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت نوازش فرموده منزل او را بورود مقدس
سربلندی دادند و گنجینه مباهات دایمی در دامن آرزوی او نهادند و در ایام نزول نظر دریا گستر
آنحضرت بر کولی آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر که بدولت استقبال بر آمده بودند توفیق
یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر به کول آب بازبسته است یکی گیدانی نام
دارد و دیگری شمس تلاو و این بگوکر تلاو مشهورست و چون بمرور اکثری بخاک و خاشاک
انباشته شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف
میروند بنا بر عموم شفقت حکم مقدس بر حفر گوکر تلاو که در اصل فسحت تمام داشت
شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس باتفاق کاردانان دولت
پیوند مساحت آن نموده بامرا و سایر ملازمان درگاه قسمت نمودند و دواب و ستوران
حمل آور باستتمام این کار تعیین شدند و بنده توجه خاطر دریا مقاطعه آن

سراب دریا چه شد اردوی عظیم از آن مبرات توانگر شد و آن منبع عذب را شکر تلاو نام نهادند و
وجه تسمیه اول آنست که کوکر بزبان هندی سگ است و این حوض را باو نسبت کنند و سرگذشت
او چنین گویند که سوداگری از تنگنای معیشت آن سگ را که بس گرهوش بود پیش یکی از دولتمندان
گذاشته قدم بغربت نهاد تا بتکاپوی همت اسباب بهروزی آماده ابواب روزی گشاده گرداند
فرصتی دراز بران گذشت روزی آن سگ از مردمی که داشت بر سر راه رفت و از اتفاقات حسنه
آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسیده بود آن سگ آگاهی یافته لابه کنان در قدم
صاحب خود و از غایت شوق جانفشانی نمود و بحقیقت وفا مشهور آفاق گشت و آن سوداگر از
حقیقتمندی در ان زمین حوضی اساس نهاده باو منسوب گردانید و چون موکب معلای شاهنشاهی
نظام بخش و معدلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران آنجا و بفرق ادب شتافته
بسجده درگاه مقدس سربلندی یافتند از انجمله چندر سین پسر مالدیو که از اعاظم زمینداران هندوستانست
و باین دولت والا رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای سنگ
نیز از سعادتمندی که داشت ادراک این عطیه کبری نمود و در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت
و از بخت وری بوسیله باریافتهای انجمن معروض داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و [illegible]
خویش آرزو آنست که صبیه برادر من کهان داخل پرستاران عصمت سرای پادشاهی گردد حضرت سلطنت
برای انبساط خاطر او و گروهی اطمینان انبوه منتسبان او بمحل قبول پیوستند و آن هودج نشین عفت
را بآیین بزرگان بسراپرده قات عصمت در آوردند و از سوانح مسرت پیرای آنکه بازبهادر تبارک اقبال شاهنشاهی
زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و بتوجهات شاهنشاهی از گرد راه آلودگی
ادبار بر آمده پرتو سعادت یافت بلکه او را ولادت تازه روزی نموده ازان باز که از مالوه
بر آمد چون روی از اقبال بر تافته بود آب روی او ریخته آمد و عمری در بدر شد اول پیش
بهرجیو زمیندار بگلانه رفت و از آنجا پیش چنگیز خان شد بعد ازان بشیر خان فولادی
توسل جست و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد و از همه جا خسران زده
بر امان پناه برد و چون سرگردانی و خاکساری این خمار آلوده باده دنیا بمسامع شاهنشاهی
رسید عاطفت ذاتی بران داشت که یکی از محرمان عتبه حضور را فرستاده او را طلب فرمایند

بنا بر آن حسن خان خزانچی باین خدمت مامور شده و بنوید عاطفت پادشاهی امیدوار ساخته
بدرگاه مقدس آورده مخوف انواع انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از ارباب قضات محفل
مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول هر رای بزرجبلیه غایبانه نطاق ارادت بر میان جان
بسته و خواهش آن دارد که دختر او که پرده‌نشین عفت در سلک خدمت گزینان مشکوی اقبال
سربلندی یابد و چون خود بواسطه موانع سعادت حضور را احراز نمیتواند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن
می‌خواهد که یکی از منظوران بارگاه معلی رخصت یابد تا بآن دیار رسیده او را بتوجه و التفات کامروای
دولت گرداند و آن خلوت گزین عصمت را بآیین بزرگی بدولتسرای تقدیس آورد فرهنگ افزای
اورنگ‌نشین را از آنجا که کامروای حاجتمندان و گره‌گشای بسته‌کاران خوی و عادت است این ملتمس
بدرجه قبول رسید و راجه بکهونت داس که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عاطفت خسروانی
اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت از نیجانب راجه این کار را
بانجام رسانده ناصیه‌سای عتبه دولت گشت و آن دوشیزه نیک اختر در حرم سرای عزت اختیار
دایمی پذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت از بیجده فراهم آمد از فرط ایزدشناسی و حقای جمال
جهان آرای خدیو صورت خویش عزیمت زیارت روضه فیض بخش شیخ فرید شکرگنج که در پتن نجابت مقیم
است صادق خان و بیک لورین خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن اینجا داده نموده بآن
صوب نهضت فرمودند شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان بر شکستن نفس اماره بود گویند از اولاد
فرخ‌شاه کابلیست که او را شاه کابلی گفتندی در زمان خان بزرگ دقان آن والا جنگیز خان
یکی از اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور آمده در قصبه قصور اقامت
کرد و سلطان بلبن مقدم ایشانرا گرامی داشته احترام نمود و شیخ بملتان شتافته
بعلوم متعارفه رفته دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی خلیفه خواجه
معین الدین را که از کتابت بمکتوب دار نقش بقایش روی آورده بود گذر بر وافتاد
و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و بنایش معارف حقیقی فرموده روبراه
ساخته شعله طلب افروخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه
بست از میان اخلاص دو دلم خدمت مطهر ترابیف کرامات و مورد خوارق عادات

شد

شد و خدیو شناسان بظاهر نشاط شکار در سر و بباطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شده
در اثنای راه در حدود تلوندی رای علاء الدین نزدیک دریای ستلج که آنرا در آن سرزمین هرهاری نامند
سانحه عشرت بخش روی داد و مجملی از آن قضیه آنست که قراولان خبر گله گورخر آوردند شهریار شیر شکار
با سه چهار ی از شکاریان خاص متوجه صید افگنی شده چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجه فرمود
و بی خطا در اول بار یک گورخر را از دور از ضد صیت بندوق آن گله رمیده بدور دست شتافت آن
جهان پهلوان الهی بندوق در دست با همان سه چهار نفر اول در صحرای تفسیده بکمین گرم رفتن شدند
و با قدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند یک یک
را به بندوق از هم میگذرانیدند و در پی آن می‌شتافتند چنانچه سیزده گورخر را از آن دو نشکار زدند
و در هر مرتبه که یکی بشکار رسید دیگران دور تر میشدند درین هنگام عطش بر مزاج مقدس غالب آمده
از آب نشان ندیدند چون پیاده عزیمت نخچیر افگنی داشتند نزدیکان شکار رخصت
را قریب چنال کرده از ملاحظه صیدگاه قدم از جاییکه خود بر نداشته بودند خدیو جهان چندین کروه
راه آمده باریافتهای حضور هرچند تکاپو مینمودند از آب و از آن فاصله تا هشتاد جرعی یافتند
از آب نشان غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی بجایی رسید که ذات مقدس را یارای گفتار
نماند و در چنین هنگام که زهره مخلصان آب می‌شد راه نمایان بارگاه تقدیس آب داران خاصه را
پی سرو بن رهنمونی کردند و سپاس ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان بنشاط آمد و همانا که سیاح
الهی بزبان حال خاطرنشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات مقدس گشته پاسبانی خویش
بهتر از این نماید که آن در معنی نگاهبانی عموم خلایق است که سپاس نعم ایزدی و محافظت عطای
الهی است بیت نخستین فطرت پسین شمار ٥ تویی خویشتن را بیازی مدار
و از سوانح آنکه قبول خان زا جلال زمین پنهر از روی بدطینتی از هم گذراندن ایذاد تیغ و شمشیر ستم
آن ناحیت را ایلسر ساخته بود و این زمین را از جیله اندرزی که داشت خود را دو تکه واموده
و آن ترک ساده لوح پی آنکه بکاهی شرف در معامله او نمایند تفرس درد راز
خطوط پیشانی او کند بمجرد حرف باز راند و دستکاها را استشار داد از راه رفت
و بصلاح دید زمین داران سپاهیان او بجاهای دور شتافتند و یادگار حسین برادر

بحدود تو بهشهر رفت و هرچند دوربینان راست بین گفتند که همه مردم را از خود جدا نباید کرد چون امری مقدر بنود سودمند نیامد سه اورا از راه گذر بت بتو شهر تنگنای برده مخالفان سنگ گرفته بسیاری را از مردم او عرصه تلف گردانیدند و یادگار حسین زخمی زحساب مردها افتاده بر زمین دار مهربانی کرده اورا در حمایت خود پرورش داد و هم از زمان که این مردم درین جا گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قبول خان آمده او از شجاعتی که داشت دلیری نمود که کثرت غنیم و قلت خویش انتظار نداشته روز رام سیت دکیم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد و مردانه فرو شد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بخان جهان منشور والا غرا صدار یافت که همت در استیصال بدنهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان نزد دست تعین نماید بموجب حکم معلی بیکار گزینان جا بجدت بآن ناحیت شتافته در خرابی آن تمرد نهادان نخوتمندان کوشش نمودند و آن گلزمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند

آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس همایون یعنی سال تیر از دور دوم

درین خجسته وقت اقبال برای موکب بهار در رسید و نوید بالش بطبایع و امزجه در داد فیوض علوی با رواح و اشباح تازه بتازه روی آورد مزاج زمانه شکفتگی گرفت طبیعت روزگار با اعتدال گرایید سحاب افضال چون دیده مشتاقان یار بیدن در آمد ینابیع احسان چون دل عارفان جوشیدن گرفت سبزه بساط صنیرانی گسترد و چمن باطیلسان ریحانی جلوه نمود غنچهای زمردین رنگ گلهای لعلین فام بیرون دادند **بیت**

ابر بهار برق جهان تاب رسید ٭ سبزه در آن نم آب رسید ٭ سرو بپا رایت کاوس نمود ٭ لاله با فسر دارا رسید
گل چو چراغ آتش کو کرد افروخت ٭ آب نفر زده چو سیماب رسید ٭

و بعد از سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از ذر یکشنبه چهاردهم شوال [illegible] عطیه بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان پرتو تجلی ذات ببرج حمل انداخته جهانرا چون باطن عشرت گزینان تماشا طراوت بخشیده و چو فلک چون اخلاق طیبه گیتی خدیو عطرآگین گشت و آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس یعنی سال تیر از دور دوم شده در اوایل این سال بهجت افزای ظاهر تین مخیم سرادقات اقبال گشت و خدیو خداپرست بآیین بزرگان بروضه اقدس شیخ فرید درو و سعادت فرموده استمداد همت نمودند و بمنوبان آن مبارز نفس اماره

و ساکنان

و ساکنان آن حواشی فنون افضال و احسان بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی و استفاضه ظاهری و باطنی در ساحت این قصبه فیض بخش معدلت آرای بودند و از امور که درینولا موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن شکار ماهی است که ماهی گیران آنجا و دار تیز دستی بآب فرو شده دیو مین گرفتی و از آهن پنجها ترتیب داده بودند که آن را بی خطا بماهی زدی و از آب بر آوردی و از سوانح رخصت گرفتن محب علی خان میر خلیفه بتسخیر تته است تبعی ناهید بیگم و شرح این برسم اختصار آنکه پیشتر ازین عفت قباب ناهید بیگم که در حباله عقد محب علی خان بود رخصت گرفته بدیدن والده خود حاجی بیگم شتافت پیشتر از وصول او میرزا عیسی رخت هستی بر بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار از غفلت فطری که قدرنشناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم را سلوک نا ملایم کرد بیگم شده و بدگوهران آن دیار که عمده آنها جان بابا و مسکین ترخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن محمد باقی شدند و او ازین آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم بدست افتادند جان بابا را بکوهنیستی فرستاد و حاجی بیگم محبوس شد تا در گذشت و ناهید بیگم بدلاوری و تهور از آنجا برآمده به بکر شتافت و سلطان محمود بکری سخنان یک جهتی در میان آورد و گفت که محب علی خان و مجاهد خان پسر او با اندک کسی با نجد و آیند من همراه میشوم و تته مسخر اولیای دولت میشود بیگم سخنان او را دفع الوقت را راست انگاشته بدرگاه والا آمد و التماس رخصت این نام برده نمود چون الحاح بسیار کرد رخصت یافته متوجه تته شدند ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است که از درستی اخلاص فدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شده هنگامی که در محاربه عبدالله خان که در زمان ظهور مطلوب در جلوه گاه باقی بود بظاهر رای امری بزرگ آینده زمان مساعدت نموده حضرت فردوس مکانی بدست غنیم می در آیند این مردانه حقیقتمند پیش آمده میگوید که پادشاه منم این نوکر مرا که تقریب گرفته آمده باین بزدلک وفا پادشاه را ازین خطرگاه جان خلاص می سازد و چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند آنحضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم که دختر مجیم میرزا پسر ذالنون است بمیرزا حسن پیوست و بعد ازان بمیرزا عیسی و دختر او را بعواطف بزرگانه ترتیب فرمودند و محب علیخان میر خلیفه که

مخلصانه آداب خدمت بجا آوردی عقد یکتایی بستند القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود پیغام
فرستاد که حرفی بود بمیر زبان رفته درین کار همراهی نمیتوانم کرد مساعدت نمایند و اگر لجه نکرد تهیت
رو بفراز راه جیسلمیر متوجه شوند محب علیخان را حال دگرگون شده نه روی برگشتن بود و نه رای پیش شدن
چون سعادت در نهاد ایشان بود و اقتضای چنین بزرگ تسلی بخش همت در تسخیر دیگر دل در محاربه
سلطان محمود بستند و در حدود در حدود قلعه ماتیله دولتشکر بهم پیوستند کرام دولتشکر محب علیخان
و مجاهد خان زیاده از دویست کس نداشتند و دو هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود بتایید
ایزدی که کافل مهمات منسوبان این دولت ابد پیوند است این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه پیکار نصرت
یافتند و آن شکست یافتها رفته بقلعه مذکور متحصن شد و این بهادران فیروزمند بمحاصره آن پرداختند
و دورویان از سطوت عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند و چون این قلعه بشجاعت نیروی
بهادران اخلاص منش بدست آمد و اسباب جمعیت منتظم گشت حیل سلطان محمود که از معامله او بود
با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان نزد آمده دید و باعث صوری آن بود که بدنژادان آن دیار ریک
او علی سپه او را یکی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدی و آن ساده لوح بی تشخیص معامله
در مقام استیصال خاندان او شد و راه اخلاص درست نبود از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت
جست و محب علیخان از الطبع مال و منال او را از هم گذرانید و مردم او را که سبک کسان الایش
بود دنباله نموده بمحاصره دیگر پرداخت و بمحض اشتباب این دولت روزافزون آن قلعه مفتوح
گشت چنانچه در جای خود مجملی نگاشته آید و چون مزاج قدسی معدن شاهزاده از منهج اعتدال انحراف
داشت چند روزی دران شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون بمیامن توجهات
شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردیبهشت ماه الهی موافق بیستم ذی قعده کوس
مراجعت بلند آوازه کردند هر روز طرزی خاص شکار میشدند و بروش مخصوص در نقاب
مسرت آیین عبادت بجای می آمد روزی در اثنای راه قراولان خبر چیته چند آوردند خاطر
عشرت پیرای شاهنشاهی متوجه شکار آنها باشد و هشت چیته را آن روز بطریق
شگرف رکیده در دام قید در آوردند از الجمله مدن کلی بود که از سرآمد چیتهای
شاهنشاهی گشت و چون رایات اقبال بحدود دیپالپور رسید دل اقبال فرمود

مان

خان اعظم میرزا کوکه که این محال بجاگیر او مقرر بود التماس قدوم عالی نمود شهریار جهان آرای
ملتمس آن پرورده جویبار عقیدت را بوقت قبول داشته منزل او را معمور دلنواز و محط سرادق گردانید
و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش جشن و افزایش پیشکش تکاپوی نمود و از آنجا که درستی
نیت طراز عقیدت او بود میدانست که ضیافت نیکوی معامله دانی عبارت از آنست که اندکی از داد
او را پیش آوردند این بزم عشرت دلخواه انتظام یافت **مصراع** میهمانان عزیز شد شهزاده
و از آنجا متوجه پیش شدند و شکارکنان معدلت آرا بان روز خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست
و دوم ذی الحجه ظاهر دارالسلطنه لاهور مستقر رایات اقبال گشت حسین قلی خان لوازم بندگی و مراسم
اخلاص تقدیم رسانید و بموجب التماس آنحضرت بمنازل او که بتازگی ساخته بود قدم گرامی
ارزانی داشتند و سرمایه افتخار و جاودانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک در پرده تدبیر نگار
بآیینی شایسته سرانجام یافت خاطر اشراق مآثر شاهنشاهی خواست که از حضار عزیمت نماید تا بفیض
ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود و هم درین سیر حقیقت مناظر
طواف روضه معینیه بتقدیم رسد بنابرین داعیه حق اساس اواخر خرداد ماه الهی موافق اوایل محرم
سال نهصد و هشتاد و نه هلالی متوجه آن صوب شدند روز دوازدهم تیرماه الهی یکشنبه غره صفر
فیروزی مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی سیاست لشکرخان فرمود و با وجود
منصب میربخشی و میرعرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را لحظ خاقانیه ارزان بازداشت و
مجملی ازین سانحه هدایت بخش آنست که لشکرخان از مستی دنیا از منهج اعتدال بازبرد و مصدر اعمال
ناخوش گشت و از بیخبری در روز روشن مست بدرگاه عالی که ملاذ هوشیاران مهبط فیض است
آمده عربده ناکی بظهور آورد و چون حقیقت حال بمسامع قدسی رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت
او و انتباه دیگران او را بدم اسب بسته گردانیدند و همچنین نکوهش بزندان فرستادند و بر شهباز خان
نظر تربیت انداخته مناصب لشکرخان را با و کرامت فرمودند و از آنجا که مدارج تربیت شاهنشاهی
است در اندک فرصتی آن مسجون اعمال خویش در دارالخلافه فتحپور بوسیله شفاعت
مقبولان درگاه خلاصی یافت و خدیو عالم با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم شاهانه
کوچ میفرمودند و شکارکنان بصوب اجمیر می شتافتند روز خور یازدهم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه

غرهٔ ربیع الاول بآن خطهٔ دلکشا نزول اقبال فرمودند و از فراوانی حق طلبی و حق اندیشی
بطواف روضهٔ معینیه توجه فرموده استمداد همت نمودند و ایزد خویش را پرستش خاص که ده نیازمندی را
با سربلندی همقرین گرداند نمودند چون عنان قضا و قدر چون نیک اختری را خواهند که دولت صوری و معنوی
او را روز افزون گردانند نظر دوربین او را از مراتب بزرگی بازداشته تشنگی رضامندی الهی فزون برو آمد
و از فراخی حوصله و از فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وانموده جویای سرچشمهٔ مقصود نمایند
و باین طریق طراحی پسندار فیض بی منتهای مبدا فیاض هر زمان او را بتازه شد چنانچه این
حالت والا طراز حال خدیو زمان ما شد و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروائی مستطرقان
این روضهٔ روح افزا بصوب دار الخلافه توجه فرمودند بهمرکابی دولت و همعنانی اقبال روز آسمان
بیست و هشتم امرداد ماه موافق پنجشنبه هفدهم ربیع الاخر ظاهر فتحپور مهبط انوار طلق الهی گشت
و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزول برکات فرمودند و طبقات انام که بسمت رسیده اشطار دریافت
آستانبوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنکه سیکری را که از مضافات بیانه بود
مصرع جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است چنانچه پیوسته ارتقای مدارج افراد انسانی
فرموده اساس معدلت را استحکام می بخشند و مستعدان زمان را کامیاب دولت میگردانند هم چنان در افزونی
و رونق زمین کوشیده هر جا را باندازه حال آن ترتیب فرموده زمین و زمان را افزایش میفرمایند
ازانجا که فرزندان رفعت در سیکری سعادت ولادت یافته و نفس عارف ربانی شیخ سلیم گرامی شده
خاطر اقدس میخواست که این سرزمین که میمنت معنوی دارد عزت صوری بخشد درین ولا که رایات جهانگشا
درین مقام گرامی رسید عنان عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شد و حکم مقدس نفاذ پیوست
که کاربرداران سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصهٔ حضرت شاهنشاهی اساس نهند
و جمیع طبقات امرا و طوایف انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و حصاری آسمان ارتفاع
بر دوران از سنگ و آهک کشند و در اندک فرصتی شهری بزرگ شد و قصرهای دلکش و خانهای
نشاط افزای اساس یافت و بقاع خیر از خانقاهی و مدرسه و حمام انتظام گرفت و بازار
بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظر فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت
و سواد اعظم در هم آمد که رشک معموره عالم گشت آنحضرت نام آنرا فتح آباد و خیال

فرموده

فرموده بودند که بر زبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح
آنکه مظفر خان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او که در ان نزدیکی اتمام
یافته حیرت افزای مشکل پسندان بود ورود دولت فرموده میمنت بخشند و او را باین عاطفت والا
مباهات موبد کرامت فرمایند چون این داعیهٔ دولت افزا بموقف عرض مقدس رسید از انجا که کامبخشی
و بنده نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهی است ملتمس او رتبت قبول گرفت و روز چهار دی بیست و سیوم
دیماه الهی از فتحپور متوجه دار الخلافه آگره شده منازل او بیامن قدوم شاهنشاهی نورافزای صورت
و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد افزایش انبساط شد و نشاط در بالش آمد و از انجا
معاودت فرموده بفتحپور معدلت روای شدند و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیدن بی سفارش احدی
کامیاب صوری و معنوی شدن گرفتند سپاس الحمد که دوربینی و ژرف نگاهی و اکمال آگاهی خدیو معلی باز بد گوهران
طمع اندوز را درک دادرد هم این گروه بدنهاد کنونی اعتباری فرد میشوند و هم طایفه که بچرب زبانی راه
سخن پیدا میکنند نوبت سخن آنها نمیرسد بلکه نیک ذاتان سعادت سرشت که محض از برای ارتقای دولت
سفارش ارباب استعداد میکنند فرط توجه شاهنشاهی نیز بیکار دارد و از فروغ نور جهان افروز
خاطر مقدس گیتی خدیو که اکنون ریا و بازار رهیز ورنگ دریافته چراکه هرکه آن گروه بچنین مشعل هدایت
بر حقیقت بر کرداری خود آگاهی یافته در سلک سعادت منشان درآمده اند و طبقات عالم از شریف
و وضیع بپایهٔ حالت خویش رسیده و بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند و هر شهریار دهر پژوه
بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازه هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را
با ولایت معنوی هم راز ساخته اند **شعر** همچو خرد ناگزیر همچو خرد کامبخش ٭ همچو قضا کامران همچو قدر کامکار
آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم درین وقت
سعادت پرتو که زمان افزایش معنی داشت بالش صورت پذیرد نمود کوکبهٔ موکب بهار رنگ زدای
آئینهٔ زمان و زمین شد و نوروز جهان افروز اعتدال بخش شب و روز گشت فیض رفیع در رگ
و ریشهٔ حیات سرایت کرد نسیم صبح با ارواح نباتی هم آغوشی نمود و سایبان ابر در اطناب
باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بر جویبار افضال
آبروی یافت هوای گلستان کیفیت بادهٔ طبایع انگیخت زمزمهٔ مرغان چمن سامعه را از
زخمهٔ ابریشم زنان آزاد ساخت **بیت** باد سحر مست وزیدن گرفت ٭ غنچه لب صبح گزیدن

گرفت ۰ دایره بستند صبوحی کشان ۰ شیشه کشیدند شکر آتشان ۰ نکهت گل فتنه گزار شد
بلبل ازین رایحه بیدار شد ۰ جنبش سنبل شکن اندر شکن ۰ جلوه نسرین چمن اندر چمن ۰ بوی گل صد چمن آمیخته
حلقه در کام قدح ریخته ۰ میکده در میکده مستان عشق ۰ دایره در دایره دستان عشق

رنگ زدای آسمان و زمین روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای ده ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و نهم شوال نهصد و هفتاد و نهم طغل نور در برج حمل انداخت و آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی این دور بقلمون و دهور بوقلمون نمایا بر ادر سوانحی که در آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد امید که بمیامن عدالت شاهنشاهی این دور بقلمون و دهور بوقلمون نمایا برادر سوانحی که در آغاز این سال بظهور آمد آوردن منعم خان خانخانان سکندر خان را بدرگاه والا بموجب التماس و تقصیر او را بخشیدن در داستانهای پیشین گزارش یافت که سکندر خان اوزبک از بی سعادتی ذاتی که طالع وارون خوانند ازین دولت خداداد روی گردانید و با علیقلی خان بر نهاد هم داستان شده سر شورش بر داشت چون علیقلی را آن پیش آمد که نگاشته شد و آن شورش فرونشست اسکندر خان از تیره رایی و بدبستی پیش سلیمان افغان رفت و چندگاه در آنجا در به سر برد افغانان کوته حوصله بودن او را در میان خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند و از اندیشه این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانانان التجا آورد که از من بنادانستگی تند آنچه شد از آن خجلم و دام افغانان در ستیمان سلیمان اوزبک را از هم گذرانیدم تا اکنون در خیال مستمند اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات این جهان و هم زندگی باقی بدست آید منعم خان نوشته او را با عرضداشت خویش بپایه سریر اعلی ارسال داشته استمزاج نمود خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور امان فرستاده او را امیدوار گردانیدند خان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین رأفت عالی بجود شکر بظهور آورد و اسکندر خان از پیش خود طلب داشت سکندر خان ازین نوید سعادت یوسف وله سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی جز افغانان بالنار از میانه ایشان بر آمد خان خانان لوازم احترام و اکرام بجای آورد و برای تسلی خاطر این ساده یافتها را همراه گرفته عزیمت درگاه مقدس نمود در اوایل تیر ماه الهی بسجده عبودیت نورافزای ناصیه سعادت شد و بذریعه شفاعت او جرایم ارباب ذلت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خان

خانانرا بقانون عدالت محفوف ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند و سکندر را سرکار لکهنو مرحمت فرموده همراه او کردند و از سوانح این ایام که بهار اقبال دولت ابد فرمان روای توران عبدالله خان اوزبک از هیبت سطوت و شکوه این سلطنت عظمی حاجی التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاده و او با نامه ضراعت و محبت مشوقات آن دیار سعادت بار یافت و بیکی مضمون آن مفاوضه آنکه رابطه خویشی باستانی را بیاد داده دوستی جدید پیرایه آن گردانند تا بمدد استظهار چنین فرایزدی با سلاطین توران دوستی روی دهد و ثنی ارضه مات افواج گیتی کش بر بام عافیت خواب گوارا تواند کرد و برای مزید احتیاط و اهتمام بجهة منعم خان خانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود تا این منظور درگاه خسروانی در پیش مبانی مودت و ترصیص آن توجه کار زند شهریار هشیار خرام دو رمن فرستاده را نوازش فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت و از نفایس هندوستان برسم ارمغانی همراه کردانیدند و از سوانح از نظر افتادن مظفر خانست در هر زمانی با وجود طلوع نیز هدایت شاهنشاهی بمقتضای شیمه کریمه پرده یکتایی برجمال جهان آرای خویش فرو می هلند درین ایام نشاط چوپر بازی را نقاب حسن معنوی گردانیده معرکه نشاط را گرم ساخته بودند و آیینهای خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرجست انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبه اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند و جشنهای عالی در بهای دلکش ترتیب یافت اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته می شد و خدیو دانش در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم می گشتند روزی مظفر خان از بد مستی دینا و تنگ حوصلگی درین معرکه بازی که معیار حوصلها بود از بیباکی بیادبی در آن و دوام حضور مصدر کرامات روستا نیافته آنحضرت او را از پایه اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند تا در خارج اعتباری و غربت حال خود دریافته او را با صلاح انجامید

نهضت موکب جهان نورد شاهنشاهی بتسخیر دیار گجرات

گیتی خدیو خدا پرست پیوسته نظام نشأ ظاهر را پیرایه ملک معنی دانسته بی عیار اغراض بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میدانند و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن پراکندگیهای روزگار توجه والا بکار دارند و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک اندیشه نخستین عزیمت و غمخواری ستمرسیدهای روزگار میفرمایند

ولهذا در هر ناحیتی که فرمانروایان آگهی دل بهشیار دلی و رعیت پروری همت گماشته اند با وجود حصول
اسباب تسخیر این دل دران نمی بندد هرچند بر پیشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت پیداست که
هرچند از وسعت در ملک افزاید هر آینه کثرات جهان روی در وحدت قهرمان یکی از والا نژادان دادگر
درآرد و عبادت کبری این شاهنشاه بمنصهٔ اعلان شتابد لیکن وجه همت حقیقت اساس چون تمام رحال
عموم برایا و شمول خصوص خلایق که ودایع بدایع ایزدی اند باین عبادت توجه نمیفرماید اما چون ایزد بیچون
در افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت اسنا مرتبه مرتبه ولایت را از فرمانروایان عدالت دوست
خالی نمیگرداند تا شهریار حقیقت پژوه بانصوب توجه پادشاهانه کار دوالخذد و را بفروغ معدلت خویش
روشنی بخشد تا هم تفسیدگان بادیهٔ حوادث در ظلال عاطفت درآیند و هم وحدت قشری که توام وحدت
ایزدیست دلخواه صورت بندد و هم در ظاهر جهانیان که عالم ازان پر باشد مشعلهٔ اخلاص افروخته گردد
چه در استعداد آن طبقه طبقات انام تفاوت عظیم دست بهم داده قدرت ایزدیست جل جلاله طایفه
از دیدن فروغ خردمندی و طرز نشست و خاست از بخشش و بخشایش و اغماض نظر از زلات مردم
و آگاه دلی بی بزرگی خدیو جهان برده او را یگانه درگاه آگهی میشمارند و خدمت او را عبادت ایزدی
شمرده در عقیدت و اخلاص میفزایند و گروهی را که نظر بر نیرنگ دادها نمی افتد از فزونی و سطوت صوری و آرایش
ملک ظاهری بزرگی معنوی او گردیده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را از زمرهٔ مخلصان جانسپاری
گردانند ولهذا درین هنگام که ملک دهلی از غبار کس طغیان شورانگیز پاک شده و کوردلان فتنه اندوز
در کوی نیستی و ناکامی فرو نشسته همت جهانگشای شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات و اصلاح ذرات الحدود
مصمم شد که ستمزدگی عموم رعایای آن دیار بکمال رسیده بود از آن باز که سلطان محمود از بی
پروایی دشمنان چرب زبان هنگامه آرای را بدوستی برگرفت و از بدرونی تیره رای که سود
خود را در زیان صاحب و منعم میدانند رخت هستی بر بست چنانچه مجملی ازان در حال صوبه گجرات
نگاشته قلم تحقیق شده است امرای آن دیار خصوصا سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک
در خودکامی شدند و برای آنکه معنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان محمود پیدا کرده
اسم سری بر اطلاق کردند و چون او بسن رشد رسید ازهم گذرانیدند و سوم نام پسرکی هیچکاره از ار
اذل زادهای آن دیار بود برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند و خطاب مظفر شاهی

بنام

بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند احمدآباد که دارالملک گجرات است و کنبایت و بسیاری از ولایات
بتصرف اعتماد خان درآمد و سرکار پتن بموسی خان و شیرخان فولادی قرار گرفت و سورت و بروج و بروده
و چاپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد و دندوقه و دولقه و غیر آن بسید حامد نبیرهٔ سید مبارک
رسید و جونه گره و ولایت سورت بامین غوری معین گشت و اعتماد خان بکثرت آن سفله خود بال را
پیش خود داشته روزی میگذرانید و الملک از استیلای متغلبه هر روز انواع ظلم گشت و با یکدیگر این سران
بی سر منازعت کردند درین ولا که چنگیز خان او درگذشت باغوای شیرخان فولادی بسواد احمدآباد
لشکر کشید و اعتماد خان در احمدآباد متحصن شده بمیرزایان التجا آورد و هنگامه شورش گرم شد و بازار
فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته انتظام اسباب
این یورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان و فتوداره برد جمعی کثیر را بجانب فرستادند که
کمک حسین قلیخان بوده آماده کار باشند که مبادا حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب
مقدس را دور دانسته از اندیشه شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان
مطاع باسم حسین قلیخان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله
نماید که راجه بجند زمیندار آنجا از بدخدمتی و بدنیتی مقیدست و اگر مردم او متانت
قلعه و استحکام جا را سرمایهٔ نخوت خود گردانند باکثر عساکر اقبال که دران ناحیت تعیین
اند محاصره نموده برزور گیرد و همچنین بهر ناحیتی مردم هوشمند اخلاص گزین جدا جدا تعیین
فرموده روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بیستم صفر از دارالخلافه فتحپور تسخیر گجرات
نهضت عالی فرمودند حوالی دابر مخیم سرادقات نصرت گشت و از معدلتهای که درین روز ظهور یافت
تنبیه فرمودن بابا خان قاقشال است و مجملی ازین عدالت آنکه شهباز خان که امیر توزک در ترتیب
یسال اهتمام میکرد آن ترک معامله نخوتمند با او درآفتاده بدرشتی پیش آمد چون بمسامع
آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجنبهٔ تادیب او و اصلاح سایر بی راهروان سیاست
عظیم فرمودند و یک توجه شاهنشاهی لشکر بزرگ که چندین صاحب اهتمام کارگزار بی
رونق توزک شایسته دشواری بدید آید بآسانی تحقیق گرفت و از سوانح عشرت
افزای غرابت بخش آنکه درین هنگام که قصبهٔ سانگانیر مضرب لوای ظفر قرین شد

بدستور معتاد به نشاط شکار توجه فرمودند و دران هنگام چون شکار چیته عشرت افزای بودند
هر کدام را چیتها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند
و اتفاقا در شکارگاه چیته نخبن نام چیته خاصه را بآهو سر دادند ناگهانی در پیش جری پیدا شد که پهنای آن بیست
و پنج گز بود آهو مقدار یکی نیم نیزه بر هوا شده خود را ازان جر بجهاند درگذرانید چیته نیز از روی غیرت بهمان
دلیری و چستی و چالاکی ازان خندق گذشته آهو را در ربود از نظاره این حالت شگرف غریو از ناظران
بارگاه حضور برآمد و باعث تعجب غیرت و انبساط بلیغ گشت و حضرت بعشرت دست پایه آن چیته را افزوده
سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی و عشرت مردم در پیش او نقاره می نواخته
باشند و روز گوش چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول بآیین مقرر از یک
منزلی اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضه منیعه شدند در اثنای راه قراولان عرصه
شکار خبر آوردند که درین نزدیکی شیر است قوی هیکل که همواره در کمین متردّدان این
راه بوده قصد مینماید ازانجا که استیصال آزار رسانان لازم آیین سلطنت است شهریار شیر شکار فرموده
متوجه فتح آن شده و بروشنی دل گزین آن درنده قوی پیکر را شکار فرموده متوجه آن خطه دلکشا شدند
و از برکات قدوم شاهنشاهی رونقی تازه یافت آداب نیازمندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید
و دریای افضال بجوش آمد و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره وافر گرفتند و روز دیگر بتماشای
قلعه اجمیر که بر قله کوهی واقعست متوجه شدند و دران عالی مقام بزیارت سید حسین خنگ سوار که
در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است علیه السلام پرداخته تبرک جستند و تحقیق آنست که سید
از ملازمان شهاب الدین غوریست هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت
و او انجا نقد حیات سپرده بمرور ایام و بهجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان
شده و حضرت شاهنشاهی که پیوسته در طلب پیرامون خاطر مقدسش میگردد نظر بر تهمت ظاهر انداخته
استمداد همت فرمودند و روز امرداد ماه الهی موافق شنبه ربیع الثانی خان کلان با بسیاری
از امرا چون اشرف خان و شاه قلیخان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان و قلیج خان و
صادق خان و شاه فخر الدین و حید محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلیخان
توقبای و خرم خان و بیک نورین خان و محمد قلیخان داماد خان کلان و مهر علیخان سلدوز و سید

عبدالله

عبد الله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان برسم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند روز فروردین
نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال از خطه فیض اساس
اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار بتقدیم رسد و هم امرای پیش در کار طلبی جوهر خویش را
بهتر ظاهر کنند و هم گجرات بزودترین اوقات در حیطه تصرف اولیای دولت در آید بهترین وجهی
تدارک احوال ستم رسیدهای آن دیار صورت بندد مواکب نصرت او را در دو منزلی ناگور رسیده
بود که نوید ولایت فرزند دلدار رسید و نوید فتح و فیروزی رسانید ولادت سعادت افزای گلدسته بهار
اقبال شاهزاده سلطان دانیال برضمایر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام باریک بینان روابط
اصحاب و ارحام مخفی نیست که ناظمان سلسله علوی و سفلی چون گیتی خدیوی را باقبال روزافزون و
دولت ابد پیوند اختصاص بخشند کامیاب مطالب صوری و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی
گردانند هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدایق امید او بشگفانند و هر شام خجسته اختری عالم افروز از مشارق
از روی او طالع سازند ازانجا که عنایت یزدانی درباره شاهنشاه عالم افروز از اندازه دریافت
بشر بیست چه ایزد نعم جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت ازلی است فراهم آورده در کنار اقبال
قدسی اعتصام او نهاده است ناخواسته چندین عطیات کبری مخصوص ذات مقدس او ساخته خواستها را
چه گنجایش انکه پرده نشین جلباب توقف گردد لهذا چون باطن اقدس طالب فرزندان رضامند حق
جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی اختراع و دولت بی انقطاع را که ایجاد مثل عبارت
ازانست بموجب دلخواه مکرمت فرمود و مرتبه مرتبه گوهر بی بها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه
گر میکند دران هنگام که گرد موکب معلی از اجمیر نهضت میفرمود یکی از پردگیان سرادق عصمت که زمان ولادت
ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود و نقل حرکات مزاج آن عفت
سرشت بر نمی تافت تیمن و تبرک جسته خانه اشرف منتسبان روضه منیفه و اعز معتکفان بقعه قدسیه
دانیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیه حال او می تافت خالی ساخته در انجا گذاشته بودند موکب
اقبال بود در حوالی موضع بهلو دار مضافات زنی از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان
خجسته مقدم از اجمیر رسیدند و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل
یک پل از شب اثنان بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی

الاولی رجب ردیت وشب سیوم رجب از اواسط بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب
دانایان هندوستان در خطهٔ فیض اشتمال اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش بیست و
شش درجه است دادار جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندی بلند اختر کرامت فرمود و بطلوع این
کوکب نورانی منت بر آفاق و انفس نهاد کیهان خدیو از استماع این نوید سرور پیشانی صبح پرتو را زمین
سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند و ظهور این امر را بشیر فتوحات
بی اندازه دانسته وجشنهای عالی ترتیب داده انجمن پیرای عشرت شدند خلایق بصلای
عام نشاط تازه بهم گرفتند و نقود افضال در دامن آمال عالمی ریخته آمد بیت

گلی بشگفت جان پرور درین باغ ۵ که بویش صد گلستان را کند داغ ۵ ازین شمشاد بن کازاد برخاست
زهفت اختر مبارکباد برخاست ۵ خدیو ارسطو طلب را بال پرداد ۵ صلای می بهفت اقلیم در داد
نشاط آویخت از تار و ترانه ۵ نوا پیچید در مغز زمانه ۵ گرامی گوهری والا نظر داشت
تمنا را حجاب از پیش برداشت ۵ مولود گرامی را که خامهٔ شیخ دانیال بود منظور داشته و استمداد
تایید از حضرت دانیال اکبر در خطهٔ مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان
دانیال بر لوح دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپسند در رشتهٔ نظم کشیده
و تاریخهای نادره بر زبان ارباب فهم گذشت و کامیاب صلات گشتند و حکم اقبال پیوند شرف
نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمانی قدس بکهواره شود مهد دولت بقصبهٔ امنیر برده بحضانت
سعادت منش رانی کوچ راجه بارهمل در آرند امید که این سرو بن خلافت تا امتداد ادوار
در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت ابدی پیوند باشد
اکنون که توفیق ازلی بدرقهٔ راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح
احوال هدایت اشتمال حضرت شاهنشاهی مرا از قلم بقرار ترمیه ارد
وصورت زایچهٔ سعادت این مولود مسعود در الجداب یونانیه و هندیه
درین دیباچهٔ اقبال نگاشته خامهٔ تحقیق گرده استخراج احکام آن زایچه را بدیده
وران دقایق اخترشناسی میگذارد

زایچهٔ طالع اقبال توام بطرز حکمای یونان فارس

زایچهٔ طالع سعادت افزا بحساب جوتش پردازان هندوستان

وبالجمله بعد از فراغ مراسم سپاس گزاری این عطیهٔ کبری روز اسفندارمذ پنجم مهرماه الهی موافق
چهارشنبه نهم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد و در قصبهٔ ناگور مضرب خیام معلی
گشت و از سوانحی که دران هنگام بظهور آمد آن بود که سلیمان کررانی که در ادیسه بنگاله و بهار دم
استقلال میزد در خفت هستی بربست اصفیای تجربه و اولیای تعلق نظر آرایش جهانبانان وابستهٔ یکی
حکمی دیگ حاکمی دیگ رای دیگر جنتی دیگر اندیشه اند اضطرار ظهور ایمنی در چنین وقت از
تاییدات اقبال دانسته و معاندان مهمات که هجوم افغانان سیه بخت ممالک شرقی را

دست آویز خود ساخته از یورش گجرات مانع آمدی از سوانح این سانحه در کوتاهی فرو شدند و طبقه کو
رفتن گجرات و تسخیر آن ملک در تنگنای حوصله ایشان نمی گنجید و بافسون و افسانه حرف سرا گشتی این
سانحه را دستاویز از غایلی خود ساخته ترغیب نهضت دیار شرق معروض داشتند خدیو خداپرست
را چون نظر بران افتاده بود که ستم رسیده‌های گجرات را در مهد عافیت در آرند گوش بر ترهات مردم نمی
انداختند و بر زبان اقدس گذشت که خوب شد که خبر در گذشتن سلیمان در راه گجرات رسید اگر در آن
رسیدی هرآینه مراعات احوال بیشتری از ملازمان درگاه فرموده یورش ممالک شرقیه پیش
نهاد همت والا می ساختیم و چه لایق بود که توجه جهانگشای شاهنشاهی بآنصوب بعد از گذشتن
او صورت بستی اکنون فتح آن نواحی بتدبیر و شجاعت اولیای دولت روی خواهد داد و منشور منعم
خان در تسخیر بهار و بنگاله ادب شرف ارتفاع گرفت که باتفاق امرای آنصوب این خدمت با
نظام رساند و از سوانح زخمی شدن خان کلانست و شرح این سانحه آنکه خان کلان و دیگر امرای
عظام که برسم منقلای تعیین شده بودند در قصبه بهارواجین که نزدیک سروهی است رسیدند
روزگار میگذرانیدند رای مانسنگ دیوره که کلانتر سروهی بود در مقام گریز درآمد چندی از راجپوتان
را برسم رسالت فرستاده دم اطاعت زد چون این آمدها خان کلان را دریافتند در هنگامی که وداع
خان برسم هندوستان هر یکی را طلب داشته پان میداد و رخصت میکرد یکی از آن متهوران مدبر جمدهر
قوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بیرون کرد بهادرخان نیز از
نوکران آن دو دیده راجپوت را بر زمین زد صادق خان و محمد خان نیز دستی نموده او را از هم
گذرانیدند و دیگران نیز بشومی آن بی اعتدال بجنگ و خون برابر شدند و چون حقیقت حال
بمسامع اقبال رسید بر خلاف فهمهای ناقص رنایان و تنگمنشهای کوته حوصلهای روزگار تسخیر
گجرات گرم تر گشتند در روز تیر سیزدهم آبانماه الهی در جایی که امرای پیش بودند نزول رایات
اقبال شد و امیران بزرگ و سایر ملازمان عتبه دولت لوازم استقبال بجای آورده بسجده درگاه روشن
مبتاهی شدند و چون از مردم سروهی چنین غدری بظهور آمده بود حکم معلی از کمین سیاست و معدلت
صادر شد که افواج گیتی کشای بسروهی رفته سرکشان آن ناحیت را خاک هلاکت اندازند و خود بنفس نفیس
اقبال عزیمت آنصوب فرمودند در سروش نهم آبانماه الهی حدود سروهی مخیم رایات فیروزمندی گشت

نخوتمندان

نخوتمندان آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند و بعضی رسمی که در متهوران راجپوت معمولست که
جمعی در گرد منازل صاحب خویش و طایفه در حوالی بتخانه‌های جرات افزوده جان نثاری میکنند گروهی
انبوه در نزدیک معبد مهادیو که یک کروهی سروهی بود جمع آمده بودند خدیو عالم بهادران تیز دست را از جنگ
این اسافل باز داشته شمشیربازان و تیراندازان پیاده روا اشارت عالی شد که کار این دلیران خون گرفته
بانجام رسانیدند و از ملازمان عتبه اقبال دوست محمد پسر تاتارخان درین روز غافل از گرد راه رسیده
شربت والپسین در کشید و از سوانح آنکه یارعلی بیگ ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد
خدابنده پسر بزرگ فرمانروای ایران شاه طهماسب که از جانب پدر ایالت خراسان داشت با نفایس
امتعه آن دیار برسم رسالت آمد و محفوف عواطف ظل اللهی گشت و درین منزل رای رایسنگ و
جمعی کثیر از ملازمان عتبه اقبال را حکم مقدس شد که در حدود جودهپور ره سروهی دیده ور
باشند که اگر گروهی از باغیان بدنهاد صیت سطوت پادشاهی را شنیده خواهند که از گجرات
برآمده بممالک محروسه تفرقه انداز شوند دفع نمایند و چون خاطر مقدس شاهنشاهی از مهمات آنجا و فراغ
یافت پیشتر نهضت فرمودند در حدود دیتن از راه خیرآباد شیخ شاه فخرالدین را با مناشیر عظمت پیش
اعتماد خان که پیوسته عرض داشت فرستادی و استدعای موکب معلی نمودی رخصت فرمودند که بنصایح
هوش افزا رهنمونی مسالک سعادت شود و چون در حوالی قصبه دیسه نزول اجلال اتفاق افتاد خبر از آن
بعرض مقدس رسانیدند که از صیت توجه افواج جهانگشا شیرخان فولادی که احمدآباد را در قبل داشت
وا گذاشته بولایت سورته و حدود جونه‌گره شتافت و محمد خان و بدرخان پسران خود را بپتن فرستاد
که اهل و عیال و اسباب او را از آنجا برآورده بکجهار سند و الحال پسران او بنه و بار برآورده بجانب
ایدر میروند و ابراهیم حسین میرزا که بکمک اعتماد خان آمده بود برگشته بمحل خود رفته و اعتماد خان عزیمت
ملازمت دارد حضرت شاهنشاهی راجه مانسنگ و جمعی را فرستادند که فرزندان شیرخان را بدست آورند
الجماعه گریخته خود را بمکان کشیدند و فرستادها باسباب و اشیای ایشان رسیده
دستبرد نمودند در روز اشتاد بیست و ششم آبانماه الهی موافق شنبه غره رجب عرصه
دلگشای پتن که در سابق نهرواله شهرت داشت مخیم سرادقات اقبال گشت
و طبقات انام از اشرف تا محترفه جوق جوق اعتماد بر معدلت و رافت شاهنشاهی نموده بدولت

زمین بوس سعادت پذیر گشتند و میرزا خان توجه عالی فرمودند از شهادت بیرام خان پرسیدند و از روی عاطفت
بر زبان مقدس گذشت که بیتن را باد در حمت فرمودیم و بالفعل چون او سامان نگاهداشت ندارد و سید احمد
خان بارهه است اینجا مقرر باشد و ازین مقام دلکش حکیم عین الملک را بتعیین فرمودند که اعتماد خان و میر ابو
تراب را بدرگاه والا آورد و میرزا مقیم که بمیرزا شرف الدین حسین خویشی داشت از پیش قدمان راه
سعادت گشته شرف آستانبوس دریافت دهم در همانجا بادیکو خدمتی مظفر خان فرمودند چون میران قدردانی بر
رعیت او چیره دستی نموده منشور مقدس شرف صدور یافت که زینت سرحاجی زرا برطرف کرده روی تعقیب
درگاه آرد روز اردیبهشت سیوم آذر ماه الهی هشتم رجب بصوب احمدآباد نهضت معلی فرمودند و چون موضع
جوتانه مورد اعلام ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که مظفر گجراتی که دست آویز تسلط گجراتیان بود از شیرخان
فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد میرخان بیاول و فرید قراول را فرستادند از عقب اینها
ابوالقاسم نمکین و کرم علی را رخصت فرمودند که تفحص نموده آن سرگردان بادیه حیرانی را بدرگاه والا
آورند میرخان چون قدری راه آمد صحرائیان او بدست افتاد و میر ابوالقاسم و کرم علی که از عقب رسیده
بودند گرفته بسته روان شدند آخر میرخان او را که در غله زاری پنهان شده بود بدست آورده بحضور
اقدس آورد آنحضرت ترحم فرموده او را بکرم علی سپردند و در شب همین روز سید حامد بخاری
و الغ خان حبشی با لشکر خود آمده سجده عبودیت بتقدیم رسانیدند و مشمول عنایات خسروانی شدند
و زمانی ازان نگذشته بود که شاه فخر الدین و عین الملک میر ابوتراب را بگرد آورده که عمده صاحب
مشورت گجرات بودند بدرگاه مقدس آورده بعرض اقدس رسانیدند که اعتماد خان متوجه
ملازمت است و پیشتر از آنکه شاه فخر الدین برسد میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهد خان را روانه
درگاه ساخته بود که بتازگی خاطر را مطمئن ساخته سعادت نمایند چون شاه فخر الدین بایشان پیش
آمد با رسید تسلی اینها نموده پیش اعتماد خان رفت و حکیم عین الملک رسید میر ابوتراب
را برگردانیده باحمدآباد برد و بعد از درازی سخن جمیع امرای گجرات و اعاظم آن ممالک دل در دولت
خواهی بسته وجوه دراهم و روس منابر را بنام نامی شاهنشاهی امتیاز دوامی بخشیده متوجه درگاه معلی
شدند از نقبه گری اعتماد خان فرستادهای پادشاهی را با میر ابوتراب پیشتر رخصت داد چون
این خبر بموقف عالی رسید خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را باستقبال فرستاده میرزا

بعزت

بعزت و احترام آوردند و روز دیگر که از جوتانه رایات جهانگشا پیشتر نهضت فرمود اعتماد خان
و جمعی نزدیک رسیدند خواجه جهان و میر ابوتراب و جمعی را حکم شد که پیشتر شتافته او را بزمین بوس
والا سربلندی بخشند شهریار جهانگیر بااین عظمت و جلالت بر فیل سوار بودند فرستادها اعتماد خان را آوردند
بسجده عبودیت ناصیه بخت او را روشنی بخشیدند بعد ازان اختیار الملک و ملک شرق و جهار خان حبشی
و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسعادت بساطبوس فایز گشتند و هر کدام در خور حالت خود نوازش
یافت و اعتماد خان و چندی از اعیان گجرات را حکم مقدس شد که سوار شده نزدیک تر بگردند و آنحضرت
تمام راه سخن کرده بعنوانی خود پشت امید این طبقه قوی ساخته در قصبه کری نزول دولت فرمودند
و سیف الملک حبشی و چندی دیگر در محمودآباد بودند صادق خان و برخی از ملازمان رکاب نصرت
اعتصام را فرستادند تا آنکه دیر کنند کان اجراز سعادت ناصیه شان را بسجده درگاه مقدس آوردند
و درین منزل از روی حزم و احتیاط که سررشته سلطنت بآن بسته است امرای گجرات را طلب
نموده فرمودند که این ملک را باعتماد خان مرحمت میفرمائیم داد و ازین امرا اگر او خواهد خواهم گذاشت
لایق دولت آنست که هر کدام ضامن بدهند تا در مراسم خیرخواهی و دوراندیشی فتوری نرفته باشد و لوازم
فتوت بجای آرند ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود و اعتماد خان را بغیر از طبقه حبشیان همه را
ضامن گشت حضرت فرمودند که حبشیان همانطور که غلام سلطان محمود بودند داخل بندگان پادشاهی
خواهند بود و بملاحظه بعضی امور که پاس سلطنت مقتضی آن بود آنها را با امرای عظام سپردند و روز دیگر
رایات اقبال در موضع سانج نزول سعادت فرمود و از سوانح عبرت بخش آنکه جوقی از رندان و اوباش
آن ملک که هزاران ازان طایفه بی اعتدال باشند آوازه انداختند که حکم معلی نفاذ یافته که خلقی
انبوه لشکر اقبال گجراتیان غارت نمایند و اوباش دست تعدی دراز کرده آغاز تاراج نمودند و فتنه
عظیم قایم شد چون بمسامع خدیو معدلت رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این
تاراج کنندها را بسیاست رسانند و اموال تاراج رفته را گرد کنند و خود بدولت بار عام
داده فیلان مست را حاضر ساختند چه آوران دیانتمند غارتگران را بحضور اقدس می آوردند
و بپایمال فیلان مست میکشتند و اموال بصاحبان میدادند در اندک فرصتی فتنه و آشوب فرو نشست
و نوای امن و امان برخاست و از فروغ این معدلت ولایت نو بدست در آمده مورد آرامش و آسایش

گشت در روز آبان نهم آذرماه الهی چهاردهم رجب ظاهر احمدآباد مستقر رایات اقبال شد و بعض
توجه شاهنشاهی چنین کاری که جمهور انام دشوار می شمردند بآسانی برآمده و طوایف انام از سر
وضیع و دنی بنیکی بجای آورده منظور نظر والا شد و احمدآباد که مصر جامع از آن نشانیست
با سیصد و شصت پوره که محلات آن شهر بزرگست و هر پوره بمثابه شهریست از فروغ مقدم شاهنشاهی
و آثار عدالت و جلالت ظل الهی مهبط فیوض آسمانی شد و آنحضرت کمر را طی ورود بران بلده گرامی
انداخته و ازرو داد چندین ساله جهانبانان برآمده مظلومان نوازش یافته و ظالمان در کوره گداز شرم فرو
شدند و صاحبان استعداد از خلوتکده قوت بمجلسهای فعل خرامیدند و درین روز بهجت افزا
جشن وزن شاهنشاهی و شادی در شادی و خرمی در خرمی روی نمود آرزمندان از اکرام برآمد نیاز
مند آزاد دعا مستجاب گشت و درین ایام که احمدآباد مخفوف سرادقات اقبال بود ایلچیان ابن خان
غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه معلی شتافته دولت پذیر زمین بوس شدند و ابراهیم حسین میرزا
از راه تزویر عرضه داشتی با پیشکش فرستاد چون از صدق جبلی نداشت بموقف قبول نرسید

توجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمدآباد به بندر کنبایت بتماشای دریای شور چون بمیامن قدوم شاهنشاهی
عرصه دلگشای گجرات مورد امن و امان گشت حکومت و ایالت احمدآباد و این طرف مهندری
بخان اعظم میرزا کوکه مرحمت فرمودند و اطراف دیگر از برده و چانپانیر و سورت آن
حواشی و حوالی که میرزایان بران تسلط و تصرف بودند بامرای گجرات که تازگی نطاق عبودیت
بسته باستان بوس اطاعت استسعاد یافته در سلک اولیای دولت انتظام داشتند عنایت
کردند و اعتمادخان گجراتی را سرکرده آن گروه ساختند و این امرای قدیم و جدید بعهده
انتظام مهمات این مملکت دلگشای نمودند و استیصال میرزایان را بر ذمت کاردانی خود گرفتند
الحق رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن کرد که سیر دریای شور فرموده کوس مراجعت
بدارالخلافه بلندآوازه گردانند بنابرین اندیشه در یکشنبه روز آسمان بیست و هفتم آذرماه
الهی موافق دوشنبه دوم شعبان بصوب بندر کنبایت که سی کروهی احمدآبادست موکب
مقدس شاهنشاهی نهضت فرمود امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند روز
گرفته در شهر توقف نمودند و بجهت ایتلاف و استیناس وحشیان بیابان خودرایی حکیم عین الملک را

روابط

رابطه با بنیاد داشت گذاشته در اثنای راه بمسامع اقبال رسید که اختیارالملک از بدنهادی خویش گریخته
اعتمادخان و دیگر امرای گجرات نیز در مقام بی راهه رفتن اند لاجرم از پیشگاه اقبال شهبازخان
مامور امر عالی شد که بسرعت روانه گشته خود را بآن طایفه خایف برساند که پریشان
بیابان ادبار نگردند و غره دیماه الهی بندر کنبایت مخیم سرادقات اجلال گشت و آن عرصه دلپذیر
مجمع بحرین صورت و معنی شد و تجار روم و شام و ایران و توران مقدم شاهنشاهی را موهبت
کبرای ایزدی دانسته آداب استقلال بجای آوردند و آنحضرت با خاصان بساط قدس بر جهاز
سوار شده سیر دریا فرمودند و خاطر ارباب اخلاص را عشرتی تازه بخشیدند و شهریور چهارم
دیماه الهی شهبازخان و اعتمادخان و بعضی دیگر از امرای گجرات را بدرگاه والا آورد چون این تیره رایان
گزیرت اساس پیمان بندگی شکسته حضرت شاهنشاهی تازگی در انتظام این ملک توجه فرموده هر کدام
از بیچارگی را بهر یکی از مخلصان خدمتگزار سپردند و مجملی از حال گروه ادبار سرشت آنست که هراس
و فریب و نادرستی و قدری از راستی و سادگی و فرودشی بهمون ساخته گجراتی نام کرده اند و از آن
میان اعتمادخان از سر آمد آن گروه گردانیده و چون صیت اقبال پیوند موکب معلی شاهنشاهی
در دیار گجرات ارتفاع یافت امرای این دیار را سررشته تدبیر از دست رفته آخرالامر حیله اندوز را
سعادت زمین بوس دریافتند و همگی اندیشه نادرست آنکه این گروه ایالت این دیار بدستور سابق
بهمین فریب نهادان قرار یابد و حضرت شاهنشاهی از آنجا که دریای مردمی اند از ظلمت آباد درون
این گروه اغماض فرموده بمقتضای حرف سرایی اخلاص و عقیدت مخفوف عنان عواطف گردانیدند
و هر چند دوربینان بزم اقبال بدنیات این گروه پی برده در گرفتن این طایفه باشارت
و تصریح در اوقات فرصت بموقف عرض مقدس رسانیدند بعز قبول نرسید بلکه بر خلاف آنها بر
اعتبار ایشان افزودند و درینولا که رایات جلال بتماشای دریا توجه فرمود از رخصت گرفته ماندن این
گروه خراب باطن ظاهر بود که خیال تباه در سر دارند و هر کدام الم سفر کشیده بودند که درین آستینه
بیستی شد لیکن گیتی خدیو از خطا آرزم و مروت بمقتضای ظاهر عمل فرموده جانب صلاح اینها را
ترجیح دادند و این مدبران چون شکوه عدالت و فر اقبال روزافزون پادشاهی دریافتند دانستند
اکنون که این عرصه وسیع بفروغ چنین معدلت روشنی دارد میسر نیست که بدستور سابق مدار

درین دیار گذرانند همان بهتر که خود را بر کناره کشیده سر بشورش نداریم شب و روز دیگر از نهضت عالی
اختیار الملک فرصت را دریافته راه گریز پیش گرفت و اعتماد خان و جمعی که با وی پیمان یکجهتی
داشتند در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب و حکیم عین الملک خود را رسانیدند و بحرف و حکایت گرفته در
گذرانیدن او زکار شدند نزدیک رسیده بود اینها را بزر مقید ساخته همراه برند کار این دو کس
را بانجام رسانده مسلک ادبار پیش گیرند درین اثنا شهباز خان رسید و اندیشه تباه اینها را قوت تعقل یافت
شهباز خان بخود اندیشیده که اگر بگرفتن اختیار الملک می شتابم این گروه از دست میروند و پرده از روی
کار آزرمان بر نداشته متوجه عتبهٔ اقبال شد و چون ذات اقدس شاهنشاهی عیار جمیع طوایف است
بمقتضای همت والا جوهر اسرکی این مردم زود دیار باطن سلطان آهنگ از راه خود رسیدند هم خیر اندیشی
و بزرگ منشی گیتی خدیو بر عالمیان ظهور کرد و هم روابط جهانداری انتظام یافت و هم دو زمیان
تازه اقبال دوخت گشتند و هم عموم خلایق را در گرفتاری این گروه حجت صحیح بدست افتاد و شاهنشاهی
زمان رقم نیکنامی خود بر صفایح ضمایر خواص و عوام نگاه داشت اگر افسر آرای اقبال المقتضای دریافت
معنوی خویش بموجب التماس مانع سلطان عتبهٔ دولت این ابد کوه را از پیشتر ازین در بند کردی
حقیقت حال عامه خلایق که ز مازوا یا را زاشته با این ظاهر بینان کور دل کار رست چگونه ظهور کردی
و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از فهم نادرستان دوروی وا پرداخت استیصال میرزایان
فتنه جوی پیش نهاد همت والا گشت چه ازان باز که این گروه حق ناشناس از ماله بناکامی باین
دیار آمده بودند و آنچه در دست تغلب ابراهیم حسین میرزا درآمده بود و سورت و آن نواحی
را محمد حسین میرزا متصرف گشت و جا بجا نیز با مضافات شاه میرزا تعلق داشت شهریار جهان آرای
حکومت و انتظام بندگنبت را بحسن خان خزانچی تفویض فرموده روز نامرداد الهی عنان جهانگشای
بصوب بروده انعطاف فرمودند و از نزدیکی بروده شهباز خان و قاسم خان و بار بهادر و طایفه
از نیزه دستان عرصه جلادت را بصوب جانپانیر فرستادند که آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند
و خان اعظم میرزا کوکه را بایالت احمدآباد و حراست آن خطه رخصت فرمودند و از امهات نعوت
رعیت پروری از فراخی حوصله و دستیاری معدلت و دوام آگاهی و حفظ مراتب طبقات مردم
و صیانت عرض و ناموس عموم خلایق و عاطفت عام و صلح کل خاطر نشین آن سعادت پذیر

ساخته

ساختند فرموده که جوهر کاردانی خود را که مظنون خاطر دوربین ماست بپایهٔ تعین رسانیده شاه
فخر الدین و رستم خان و معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بهادران
اخلاصمند بکومک خان مذکور نامزد شدند و هریکی ازین دولتمندان زیاده از حالت و رتبه مخصوص نوازش
گردانیده رخصت ارزانی داشتند و همگی همت والا در فرستادن این گروه حقیقت کیش آن بود که اگر میرزایان
با تخت دشوار افزای گردند نزای شایسته در کنار این آشوب گران نهاده آید و اگر از بیم ما مذکور
عرصه قصه بروده بجنیم سرادقات اقبال شد و روز دیگر بموقف عرض مقدس رسید که میرزایان وارد
بحث قلعه سورت را استحکام داده در حدود جانپانیر فراهم آمده اند خان عالم و سید محمود خان بار
و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و مانسنگ و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و
گروهی دیگر از مخلصان کارطلب را عواطف خسروانی مخصوص فرموده برای آگاه ساختن آن
غنوده بختان بیخرد دانه ساختند و نیمی از شب گذشته بود که یکی از مخلصان حقیقت گذار بمسامع
اقبال رسانید که چون آوازه موکب شاهنشاهی با ابراهیم حسین میرزا در قلعه بروج رسید رستم خان
رومی اگر عزیمت دولتخواهی بمیه کردن همت خود ساخته میخواست که با ستانبوس استسعاد یابد از هم
گذرانیدند اگرچه از شکوه رایات جهانگشا در ان قلعه بودند بگوشوا نشت قرار داد اما از باده
پنداری که در سر بیمغز خود دارد از هشت کرده عسکر اقبال میگذرد که با چینی رفته سر بشورش بر دارد
چون اکثری از ملازمان اخلاصمند را پیشتر ازین بر سر این گمراهان تعیین فرموده بودند شهریار گیتی
آرا که همواره از فزونی شجاعت میخواهد که در معارک پردلان بنفس مقدس خود شمشیر زنند خوش وقت
شده قرار داد که خود بذات اقدس ایلغار فرموده آن بدنهاد را تادیب فرمایند **ایلغار فرمودن**
حضرت شاهنشاهی بقصد ابراهیم حسین میرزا و موکب بر دار آستن و شکست یافتن او چون سریر آرای اقبال آگاه
نخوت منشان سرکش را سرآمد امور سلطنت و عنوان منشور خلافت میداند شهباز خان میر بخشی را بسرعت
روانه ساخت که امرای اخلاص اندیش را که پیشتر بدفع میرزایان شتافته بودند برگردانیده بموکب
مقدس شاهنشاهی ملحق گردانند میر محمد خان خان کلان خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان
بخدمت شاهزاده های اقبالمند را ردوی معلی گذاشته پای عزیمت در رکاب نصرت نهادند و خواجه
عبدالله و جلال خان قورچی و راجه بیربل و رای درباری و آصف خان و جلیل بهادر خان قوردار و معقلخان

و وفا و سرخ بدخشی و مهتر داس سکل و آدم حاجی سند را نام برده همراه گرفتند و دلاور خان خواجه
که در حدود دار دولت بود ده که رد که کسی دیگر از عقب باشتابد و از مردم این همراه گرفتار یاده از ده کس را
تجویز آمدن نشد که مبادا از هجوم غازیان نصرت نشان ابراهیم حسین میرزا از میان بدر رود و هر چند مخلصان
حقیقت گزین که باریخن داشتند تضرع و زاری نمودند سودمند نیامد و فرمودند که شوق عنایت
الهی چنانست که دفع آن مدبر تیره‌بخت را احتیاج بسیاری لشکر نباشد و از دو روز دیگر که اساس
ملک گیری و جهانبانیست حکم مقدس نفاذ یافت که لشکر پیش‌خیز ملحق گردد و در همان شب که خبر آن
شوره‌بخت بعرض مقدس رسید قریب دو ساعت از شب مانده بر بادپای جهان‌نورد سوار دولت شده
جولان اجلال فرمودند و ملک شرق گجراتی را که از آن سرزمین آگاهی داشت ضمیمه بدرقهٔ اقبال ساختند
و در آن تیزرفتاری بمقتضای حکمت الهی راه بر او غلط افتاد و آخر بروشنایی شمع اقبال راه یافته
گرمتر شتافتند و از مبشرات غیبی عظمی که سرمایه ابتهاج همراهان رکاب نصرت شد آن بود که چون صبح دمید
و نور جهان‌افروز نیر اعظم زمین و زمان را گرفت آهویی نمودار شد در خاطر مقدس شاهنشاهی گذشت
که اگر این آهو را شکار کنیم هرآینه نشان فتح و فیروزمندیست و باین نیت قلاده چیته را سر دادند روان
همان بود و صید کردن همان و چون حقیقت حال بر سعادتمندان بارگاه حضور منکشف شد یکدل هزار
دل گشته منتحن در راه گشتند هر چند راه رفته می‌شد گردی از غنیم پدید نمی‌آید همانا از فوج نصرت قرین
پادشاهی آگاهی یافته تیز رانده بود و راه گم کردن مجاهدان اقبال نیز از اسباب دیر رسیدن شده و
چون از روز ده و سه ساعت مانده برهمنی از پیش دچار شد حقیقت غنیم از او پرسیدند گفت از دریای
بنکاره گذشته در قصبهٔ سرنال با جمعیت فراوان فرود آمده است و مسافت راه چهار کروه خواهد بود
خدیو آگاهی بافرمان رکاب نصرت در مکامن کنکاش شد جلال خان بموقف عرض رسانید که لشکر
هنوز نرسیده است و غنیم را جمعیت نشان میدهند با جمعی معدود که در رکاب سعادت رسیده اند
در روز بجنگ شدن صرفه ندارد مناسب دولت آن می‌نماید که لختی توقف فرموده شبیخون آوریم آن
معدن راستی و دلاوری شبیخون را که صورت تلبیس و تزویر داشت نپسندیدند و برای تیزی همراهان
و گرمی هنگامه فرمودند که همت بارگیر است و بس یلان از شرم روی کاردلیران نامور میگفتند
همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته بهمین چستی و چالاکی که میرویم رزم‌آرای شویم و در دلهای مخالفان

همت

همت‌بخش مذکور ساختند که یاران دلی قوی داشته هر یکی از ما یکی از مخالفان را گرفته در آورد
خواجه عبدالله بعرض اشرف رسانید که بخاطر مقدس باشد که بارها بر زبان مقدس می‌گذشت که خوب نیست
که بیکی الغار کرده برانداختن و مالش دادن بسیاری همت بکار رود و آنحضرت تحسین فرمودند که خوب
بخاطر آوردی و بتائید آسمانی جنگ روز قرار داده تیزتر روانه شدند تا آنکه قصبه سرنال برسر
آن بود نمایان شد خدیو آفاق قدری راه رفته در کنار آب مهندری بانتظام فوج پرداخته و شروع
در جبه پوشیدن فرمودند و در آن هنگام که آن شیر الهی آماده پیکار شده زیاده از چهل کس نرسیده
بود جز مخلصان عقیدت گزین آمد آن جهان پهلوان ایزدی بواسطه دیر رسیدن این طایفه
خدمتگذار خشمگین شده چندی از همراهان را فرمودند که گذارند که اینجا عده در جنگ با ما شرکت جویند
و چون بوضوح پیوست که باعث دیر رسیدن این گروه فدوی آن بود که بر تعیین راه مطلب شتافته
بودند و شهباز خان که بطلب ایشان رفته بود دیر رسیده است سورت غضب پادشاهی فرو نشست
و چندی از پیش روان عرصه جلادت که رسیده بودند سعادت باریافتند خان عالم و سید محمود خان
بارهه و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و کنور مانسنگ و باقی خان قاقشال و بهوپت و
و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی یوسف خان و برخی دیگر از امرا و دیگر جوانان سرخیل درپیش افگنده
همراه موکب مقدس شدند چنانچه سپاهی لشکر منصور قریب بصد و بیست کس شدند و در وقت عبور از آب
جهانگشایی از آب مانسنگ التماس هراول نمود آنحضرت فرمودند که هر کدام لشکر نیست که تقسیم
افواج باید کرد امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهید او معروض داشت که فدوی چند پیشتر رفته جان
نثاری و جان‌ستانی کردن فرض نسبت عقیدت شهریار دادگر او را کامروای آرزو کرده بنده
با چندی از پهلوانان آزموده کار رخصت پیش فرمودند و خود بهمعنانی تائید ایزدی گلگون جهان‌نورد را
بدریای ژرف زدند و بیمنت و کرامت ذات قدسی نهاد دریا پایاب گشت و جمیع مخلصان سعادت
اندوز تعاقب عبره کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر از آن زمانی در قصبه سرنال فرود آمده بود
چون گرد جنود اقبال دید و گذشتن سواران بادنهاد از آب مشاهده کرد و تائید ایزدی دریافته با همراهان
خود گفت همانا پادشاهند که با این گرمی و شکوه می‌آیند و از نحوست برگشتگی و کوته بینی در ساعت
با مادگی پیکار از شهر برآمده بر بلندی ایستادند و چون جهانگیر جهان‌آرا برهنمونی

اقبال از آب عبور فرموده کنار دریا شکیبهای غریب داشت مبارز خان جان نثار از طلبکاری که داشتند
قراک تیر پر از دست داده هر کدام برای شده و طایفه از بهادران لشکرها در آمده جویای نبرد
گشتند خدیو جهان با معدودی از خاصان بساط قرب نزدیک دروازه سرنال که بجانب دریا بود در
آمد چندی از تیره بختان در مقام مدافعه شدند مقبلخان غلام قلماق شاهنشاهی با بعضی از بهادران
در پیش شتافته آن خاک بیزان کوردل باطن را بجایگاه خون بیکسان کرد و چون درون شهر در آمد
کوچهای شهر پر از پیل بود معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایر مخالفان تیره بخت
از راه دیگر بر آمده هنگامه آرای نبرد شد گیتی خدیو با طایفه از یکجهتان بسعی فراوان از تنگناهای
شهر از ازدحام بیرون آمده در دلدهی دوستان و دلستانی دشمنان همت والا گماشتند با خان
قاقشال و طایفه از دلیران که اوقچی بودند مخالفان روز آورده بر داشتند و دیگر از بهادران جان سپار
دهپای ثبات افشرده داد دلاوری و مردانگی دادند و بسیاری از نبردآزمای اخلاص گزین که در تنگناها
متفرق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده در جانستانی کارنامها بظهور آوردند از آن جمله بهوپت
برادر راجه بهگونت داس با بسیاری از غنیم روبرو شده بفنون مردانگی جان نثار شد **بیت**

بهر گوشه آویزش سخت شد ۰ سر و کار با گردش بخت شد ۰ چو لشکر بود اندک و یار بخت
به از بیکران لشکر و کار سخت ۰ که در جنگ فیروزی از اختر است ۰ نه از گنج و بسیاری لشکر است

و چون زمینها قلب بود و خارستها و قوم داشت دو سوار پهلوی هم عبور نتوانستندی کرد آن شیر
بیشه دلاوری تماشای فنون قدرت الهی نموده در آن تنگناها آهسته آهسته میرفت راجه بهگونت
سعادت قرب داشت و در این وقت که هر طرف هنگامه جانفشانی و جانستانی گرم بود سه دلیر
آزرم از کرده مخالفت بصوب شهریار شیردل تاختند یکی از آن بدنهادان تیزدستی کرده
متوجه راجه بهگونت داس شده نیزه حواله کرد راجه پیشتر از آن پای در رکاب محکم کرده استاده
می شد که برچه خود را با در رسانده نیزه خالی افتاد و راجه برچه خود در آنچنان بر آن مدبر زد که حال دگرگون
شده برگشت و مقارن این حال دو بداختر دیگر در برابر آنحضرت حمله آور شدند خارستها و قوم در میانه
حایل بود خان عالم و شاه قلیخان محرم و چندی دیگر که در آن نزدیکی بودند از کم بختی توفیق تاختن
نیافتند آن شیر شکار جهان پهلوان چون دید که آن دو بدگوهر نزدیک رسیده می آیند گلگون

٤٤

بادسیر را تیز ترک فرموده بروی آن دو بدکیش از آن زقوم زار جهانید مدار شکوه فرایزدی آن دو
مقهور دل از دست داده رو بگریز نهادند و ابراهیم حسین میرزا که در آن عرصه ادبار دست و پایی
میزد مقهور اقبال پادشاهی گشت **بیت** ندانی که چون او شود رزم کوش ۰ زمانه بر آرد ز [illegible]
که این دلاور کژ و کینه خواه ۰ بر بیشه نیشکر دیار د نگاه ۰ چنان خواست رزمی که بالا دست
فتاده یلان همچو از باد دست ۰ بهر حمله سی گام جستی ز جای ۰ بهر زخم پیلی فکندی ز پای
گریزان سپاهی گروهی گروه ۰ نهادند سر سوی دریا و کوه ۰ و یکبارگی بانهزام سراسیمگی دست
از پا نشناخته فرار نمودند و مبارز خان چندی از اقبال تعاقب نموده بسیاری از هم گذرانیدند و بمیامن
ذات مقدس شاهنشاهی چنین فتحی بزرگ با اندک کسی روی نمود چنین ارزشها در جهان کس ندید
نه از کاردانان گیتی شنید شرح این کارنامه والا از کالبد گفت برونست و مثل این سانحه
عبرت بخش ورد وقایع باستانی کمتر نشان میدهند که چنین پادشاهی بزرگ که در وقفه هزاران لشکر گرد
او فراهم آید داد از بلندی فطرت و علو همت توقف ننموده با معدودی خود را بر چنین معرکه اندازد
چندین مسافت دور و دراز در نوردیده رساند و تأییدات ایزدی لوای نصرت را ارتفاع بخشیده
آن مغروران مقهور را چنین از پیش بردارد و هر آینه قوت بشری متکفل این کار شگرف کی تواند شد
گره آشنای این معامله مینیست همانا که عنایت خاص ایزدی کفیل این کارنامه اقبالست و خاطر جهانگشا
چنان میخواست که تا او در راه است بکنند از تعاقب دست باز ندارند لیکن چون ابراهیم حسین
میرزا پراکنده شده بود و ظلمت شب پرده دار او شده بود لاجرم شاهنشاه دوران معاودت نموده
بقصبه سرنال نزول اجلال فرمودند و بمراسم سپاس ایزدی پرداخته در نوازش خدمتگزاران
همت والا گماشتند و تمامه کرمنقش فنون تأییدات غیبی بود مصحوب سرخ رخشی بار دوی
معلی روانه ساختند و صباح آن بفرخی و فیروزی بصوب اردوی بزرگ روی توجه آوردند و شب دوازدهم
دیماه الهی موافق چهارشنبه نهم شعبان بار دوی معلی ظل ورود گستردند و ابواب شادمانی
و سپاسگزاری بتازگی مفتوح گشت و از سوانحی که در این ولا بظهور آمد آنست که شاه قلیخان محرم و صادق
خان و برخی از بهادران خدمتگزین را تعیین فرمودند که رفته در حدود قلعه سورت باشند تا کسی
از متحصنان بیرون نتواند شد چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحصوران قلعه رسید کلوخ حکم

فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا به خود را با جمعی از اعتمادیان خود همراه گرفته
بصوب دکن روانه شده و امرا هر چند از پی این رفتها شتافتند سودمند نیامد و آن زن دانش شعار
از زور آگاهی اینه از پیش ایشان بدر رفت و از سوانح تادیب نمودن شهباز خان کنبو بیک است دهات
نمودن جمهور ارکان سلطنت و باعث بر این هدایت آنکه محمود دلیر اسکندر افغان را با دلیر داده بودند و او
از مشاهده نگاهبانان فرار نموده بجانب دکن شتافت آنحضرت او را در پی بلیغ فرمودند
و الحق لطفی بود بصورت قهر تا ملازمان عتبه خلافت در مهمات سلطنت که در معنی عبادت الهی
است نهادن دست اهل تساهل ننمایند و شرط حزم و احتیاط از دست ندهند **عزیمت نمودن شهریار جهانگیر بگرفتن قلعه سورت**
چون بتحقیق پیوست که این رخنه گران فتنه سرشت قلعه سورت که در اقصای ولایت گجرات بر ساحل بحر قریب
بدریای سورت پناه خود اندیشیده در استحکام آن کوشیده اند آن ابتر بان نام که پیشتر در سلک
نورچیان انتظام داشت از تیره بختی خویش داخل باغیان سپرده همت والای اورنگ نشین
اقبال در تسخیر آن توجه فرموده و راجه تودرمل را که بدوربینی و آگاه دلی امتیاز داشت پیشتر از لوای
عالی شتافت تا رفته مخارج و مداخل آن حصن حصین را نیک ملاحظه کرده بموقف عرض مقدس رساند
که تسخیر آن بآسانترین وجوه صورت پذیرست قرار یافت که گشایش این عقده بذات مقدس شود و از
نظر پرشکوه اقبال شاهنشاهی انداخته این کار دشوار آسان نمود اگر مزاج زمانه ملاحظه کردی
هر آینه در عرض مطلب چنین جرات ننمودی چه درین وقت که چنین ملکی وسیع نوبت افتاده
و جهانداران از دارالملک دور آمده و چند ماهه راه پی سپر عساکر اقبال شده و شورافزایان دو
طلب بهر گوشه سر بر داشته اند چه فتنه اندوزان این دیار را چه بدگوهران [illegible] که چنین جرو
بزرگ در تسخیر قلعه خود بنفس نفیس توجه فرماید گیتی خدیو از دوربینی ملاحظه فرمود که هر چند معامله چنین
است اما اگر انتظام این مهم با مرا تفویض یابد مبادا کار بتطویل انجامد و اگر توجه بتسخیر مصروف نگردد و هیچ این
بیسعادتان که سرمایه فساد اند در زمین هشته بحبال خود پای افشرده اند بنابرین اندیشه ملک گیر رای جهان
آرای بران قرار یافت که بتائید اقبال بنفس مقدس همت گماشتند این کار دشوار آسان گردانند و پیش از رسیدن مطالع
نامور قرار گرفت که شهم خان جلایر با فوجی از بهادران اخلاص گزین روانه قلعه چانپانیر شود و قاسم خان
میر بحر که در انجاست متوجه درگاه معلی گردد که در ساختن ساباط و نقب زدن شاگردیهای [illegible]

مقدس

مقدس باشم خان اعظم شرف نفاذ یافت که تسخیر سورت وجهه همت والا شده بتائید آلهی عنقریب
این کار بانجام خواهد رسید باید که این عضد دولت قاهره با جمیع امرا که در گجرات گذاشته ایم آگاه باشند
که میرزایان ادبار رسیده بالخود و آینه باعتصام دولت ابد قرین شاهنشاهی مادی لایق در
گذارش نمایند و از انجا که آداب احتیاط اساس ملک و جهانداریست شیر بیگ تواجی را با فرمان مطاع
بصوب مالوه فرستادیم که قطب الدین محمد خان و امرای مالوه را که بحکم معلی متوجه دیار گجرات اند زودتر
بالخیده رسانند تا اگر احتیاج افتد جمیع امرای سعادت منش بصلاح دید او عمل نموده آن عرصه را
از خس و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک گردانند و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات احمدآباد
و این ناحیت وا پرداخت روز بهرام بیستم دیماه الهی موافق چهارشنبه بیست و پنجم شعبان از ظاهر قصبه
بروده بصوب بندر سورت نهضت روی نمود صید کنان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت
مینمودند تا آنکه بدولت و اقبال روز اردیبهشت سیوم بهمن ماه الهی موافق دوشنبه هفتم رمضان
حوالی آن قلعه کهن بنیاد مضرب خیام فیروزمندی گشت چند بار ضرب زنبور و توپها حوالی محل مقدس آمده از حمایت
ایزدی آسیبی نرسید و چون منزل مقدس بسیار نزدیک بود بموجب التماس اولیای دولت خیم بر افراخت
عزت در نواحی کولی تلاو شد اگرچه این مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطه تراکم اشجار در زمین نشیب
و فراز فی الجمله حایلی دارد و درین سرزمین نیز تیرهای توپ بحدود منازل مقدس میرسید و صیانت
غیبی کارسازی مینمود گیتی خدیو جهانگشای آن قلعه را بخود نظرت فرو گرفت و هر جانبی را بمخلصان آزموده
کار و خدمتگذاران کارطلب سپرد و متحصنان قلعه از تیره درونی و بخت برگشتگی خود از بی اقبالی
رو تافته بوسیله مستحکمی جای و فراوانی آذوقه و فزونی توپ و اسباب آن و شورافزایی میرزایان
تیره بخت تبه رای در کرد غفلت غرور خفته بودند و پیوسته بعضی از بد اختران مغرور از قلعه برآمده
در مرحلها شورش نمودی و بهادران جان نثار ناموس ده در سزای آن بد نهادان اهتمام کردی از آنجمله
روزی که از بالا بارش تیر بندوق و توپ بود و از پایان جمعی از فتنه اندوزان دویده بودند و بیعت
زنان مرحلها دست بکار رسانیده سیفی ان کوکه تاختنی نمایان برد و کارنامه جرات
و شجاعت بظهور آورد و در اثنای برگشتن بندوقی باو رسید اگرچه نایک و صاحب فراش
فراش بود اما عاقبت بخیر انجامید یکی از مشارالیه پرسیده باشد که بندگان حضرت

راضی نیستند و بارها صرف امثال شما را دم چه که بسیاری که بپایه شما رسیده باشند میفرمایند برای
چه خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته بودید آن مبارز اخلاص گزین در جواب گفت در جنگ سر
تال راه غلط کردم و خود را در ان هنگامه مردانه نتوانستم رسانید از شرمندگی و خجالت زندگی
آزرده زندگی بر من گرانست میخواهم که سبکبار گردم و از سوانحی که در ان ایام محاصره بسعادت ظهور آمده
بدست آمدن چند زنجیر فیل و اسباب میرزایانست و مجملی ازین قضیه آنکه این کوردلان بسعادت بعضی از فیلان
و اموال خود را نزد رانا رام دیو زمیندار ایدر سپرده بودند در نیولا که موکب معلی در آنجا نزول
اجلال فرمود عوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته بودند آن فیلان با اسباب همه بدست در آمدند و آنرا
غارت کنندگان تغافل دانسته بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف خسروانی گشتند و از سوانحی که درین ولا
پرتو ظهور داد تعیین کردن بعضی امراست بصوب دار الخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا
و شاه میرزا در صدد بدبختی درکمین بوده هنگام شورش می طلبیدند ابراهیم حسین میرزا که از جنگ سرنال
خاک ذلت بر سر و تیرگی ادبار بر دل سرگردان و حیران زده خود را بان دو بد بر دیگر را
حدود ایدر رسانید و خاصیت این دولت ابد پیوند است که در اعتلای اعلام حضرت اعدای نکوخواه زیان
کوشش مینمایند که آن کار از دولتخواهی بظهور نیاید و از تیره رایی سود را در زیان خود می اندیشند
چنانچه این اقبالنامه شرح آن از بسم اجمال متعهد است و آنچه مبدا این عالم ظهور آمده آنست که در میان این گران
بی سعادت که برشکستگی که ابراهیم حسین میرزا در سرنال ادی داد گفت و گوی شده و از نکته بیکدیگر
بدرشتی گرائیده و از درشتی برنجش انجامید ابراهیم حسین میرزا که در شمشیر علم بود و در بی عقلی ممتاز
از برادران رنجیده جدا شد و باندیشه نادرست عازم دار الخلافه گشت و آن برادران مغرور دوری
چنین برادری را از بخت برگشتگی تجویز کرده در دلاسای او نکوشیدند چون این معنی بمسامع اقبال
رسید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دار الخلافه تعیین
فرمودند که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند و فرمان مطاع بادشاهی هم خان نیز نفاذ یافت که از
محاصره چاپانیر برخاسته بکالپی که در جاگیر اوست شتابد که بازوی دولت چنان بود که آن بد
بصوب کالپی شتافته است امرای کبار چون بحضرت ابد پیوند بدار الخلافه رسیدند پیشتر از آن فتنه
ابراهیم حسین تسکین نیافته شورش افغانان سر رشته بر بر آورده و منعم خان خانخانان

کمک

کمک میخواست راجه بارهمل که منتظم مهمات دار الخلافه بود لشکر حضرت قرین را بصوب شرقی روانه
ساخت و تا آنکه این فوج ظفر قرین رسیده بود گر لودی از داود گشت و سلک تفرقه در جمعیت آن گروه افتاد
لاجرم معاودت نموده بدار الخلافه شتافتند و چون سخن باینجا کشید ناگزیر مقتضی سخن پیرایی آنست
که مجملی از احوال ممالک شرقیه گزارش یابد و ترتیح این داستان در از بر سم اجمال آنست که سلیمان کرارانی
که از امرای سلیم خان بود و چون بر اودیسه و بنگاله و بهار استیلا یافت از آنجا که عمل منافقانه داشت سر رشته
بندگی ظاهر را نگسیخت و همواره بارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور محفل مقدس گردانیدی بواسطه
اینها حجابی پرده نفاق او در دیده گذشت درین هنگام که پیمانه هستی او پر شد مکافات مکنون خاطر نفاق
آلود پیش فرزندان او آمد هر که او را البته فراک خود دولت چنین صاحب اقبالست زهر آگینه زنا و خاک
ذلت بر فرق او و منسوبان او افشاند خصوصا تیره رایی که دم مخالفت با بزرگ گرده خدا زند
لاجرم در اندک فرصتی درین دیر مکافات بجزای اعمال رسیده اثری از دولت او نماند و بتازگی مصداق
این کلمه الحق ماجرای سلیمانست چون او در گذشت افغانان بایزید پسر کلان او را بجای او برداشتند
زیاده سری ضمیمه بخردی او گشت با نفاق او باش آن دیار خطبه بنام خود خواند و از غرور که در سر
داشت مدارای پدر را که سرکشان نخوتمند را رام ساخته بود از دست داده بخود رایی در مقام تنگ گیری
و کینه کشی شده در انداختن اعیان پدر خویش پیشه ساخت هانسو پسر عماد عم زاده او که نسبت
دامادی با او داشت و یک جهتی دوستی ضمیمه او بود از بدسلوکی او رنجیده در فتنه جویان اتحاد ورزیده او را خام طمع نمک
کردانیده جان در باختند که او را از هم گذرانند و آن نقاد تمیز چنین عنوان نسبت را بر طاق نسیان
نهاده مرتکب این عمل شد و کاری که اولیای دولت بهزاران تکاپو نتوانستند کرد از ان
بد رکاه مخالف بظهور آمد لودی که نفس ناطقه آن ملک بود باتفاق اعیان آن دیار پسر خرد
سلیمان داود نام را بسروری برداشت هانسو مذکور را پیدا کرده بقتل رسانیدند گوجر را که نیز
که شمشیر آن ملک بود در صوبه بهار پسر بایزید را کلان برداشته خلاف آرای گشت لودی
بالشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه شد و از پی توجه منعم خان خانخانان و فسون
و فسانه لودی گوجر را ایل خود ساخت و تفصیل این اجمال آنست که چون خبر درگذشتن سلیمان شهرت
گرفت منعم خان خانخانان از قلعه چناده متوجه صوبه بهار شده و درین ایام سکندر اوزبک

نیز درگذشت و داراه دیگر امرای قاقشال خان خانان لشکری قلی و فرخ و علیق و پاینده محمد سگ کش
وجمعی را بسر حاجی پور فرستاد و طالبی و میرزا علی و قدم بیگ و جمعی را بسر پتنه روان ساخت
کوجر را تاب مقاومت آن گروه نبود تحف و هدایا فرستاده دم یکجهتی زد و قرار داد که من داخل
ملازمان عتبهٔ اقبال میشوم و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد ملتمس من آنست
که مرا از ره در سلک ملازمان حضرت شاهنشاهی درآورده کورکهپور را برای اهل و عیال من بخشید
وصوبه بهار را با امرای پادشاهی جاگیر کنید یا آنکه سرکار حاجی پور و بهار را امسال بمن گذارند
که حاصل آن را نقد بسرکار اعلی جواب گویم و سال دیگر جاگیر من در بنگاله باشد و منعم خان ملتمس او را
قبول نموده در مقام آن شد که کورکهپور را باو دهند درین اثنا لودی که مدار آن ملک و حیله اندوزان
دیار بود از حقیقت کار آگاهی یافته باتفاق هاشم خان که دایم از نخودی دورنگی داشتی این مهم
را بر هم زد و کوجر چون از خان خانان ناامید شد ناگزیر بلودی ساخت منعم خان پیشکش لایق
از لودی گرفته معاودت نمود درین هنگام خبر رسید که یوسف محمد کورکهپور گرفته در مقام شورانگیزیست
و شرح این سرگذشت آنکه یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک را منعم خان بدرگاه معلی همراه برده بود و دولتی
او را بسمع مقدس رسیده بود حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه نصیحت پذیری و اصلاح مندی او مقید
فرموده بودند درین وقت که رایات جهانگشای بصوب گجرات نهضت فرموده بود آن بیسعادت از بندخانه
دار الملک فتحپور گریخته با سیدولتی رفته کورکهپور را از مردم پاینده محمد سگ کش گرفته چون خان خانان
بر حقیقت کار آگاهی یافت جان محمد بهسود و پاینده محمد سگ کش و لشکری قلی را برای دفع او فرستاد
و خود نیز از قصبه محمدآباد با محمد قلیخان برلاس و مجنون خان قاقشال و امرای دیگر روانه شد
در اثنای راه گجرات مجنون خان با سایر قاقشالان تو هم نخود در راه داده از لشکر منعم خان جدا شد
و باعث برین سبکسری آنکه جمعی از نژاد خانان در وقوع ساز آورده خرفه انداخته بودند که با خان وجباری
و میرزا محمد و شاه محمد و دیگر قاقشالان که در یورش گجرات در رکاب مقدس شاهنشاهی بودند بشهباز خان
فارکشته بمیرزایان همراه گشته اند فرمان گیتی مطاع آمده که مجنون خان را گرفته بفرستند خان خانان میرزا
و محمد خان اوزبک و ابوسعید را فرستاد که مجنون خان را تسلی داده بیارند این فرستادها هر چند در
افترای آن خبر و بهتان این سخن حرف میزدند سودمند نمی افتاد درین اثنا نوشته های باب

وجبار

وجباری مشتمل بر عنایات شاهنشاهی و نیکو خدمتیهای خود از گجرات آمد مجنون خان از کار خود
خجل شده متوجه لشکر خان خانان شد خان خانان تا کورکهپور رفته معاودت نموده بود که مجنون خان
رسید و انواع مدارا و دلجویی درمیان آمد درین هنگام داود را وزراد باریش آمده از باد غرور گره
در سر داشت متوجه جانپور شد و پیشتر از خود لودی را با خلاصهٔ لشکر و گزیده فیلان روان
ساخت و او با ستعداد فراوان آمده زمانیه را گرفت و محمد قاسم مهردار از آنجا با مان برآمد خان خانان
نیز بسزاولان فرستاده امرا را جمع ساخت و محمد قلیخان برلاس و مجنون خان و قیا خان در راه بکج
پتی و جمعی کثیر را پیشتر فرستاد و خود نیز برآمده آهسته آهسته میرفت در آن هنگام بدیوان لسان الغیب
تفأل جست این بیت برآمد **بیت** ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی ٭ دل بیتو بجان آمد وقت است
که باز آیی خان خانان این غزل را در عرضه داشت خود نوشته بدرگاه والا فرستاد و استمداد از باطن اقدس
شاهنشاهی نموده متوجه اطفای این نایره شد لودی بعد از گرفتن زمانیه سودای نخوت افزود و پیش تیغ
هر کس را سرداری یوسف محمد مذکور که از کورکهپور فرار نموده با فغانان ملحق شده بود از آب گنگ
گذرانید میرزا حسن خان و راجه گجپتی و نظر بهادر و طالبی و لشکری و جمعی دیگر از ملازمان منعم خان
اعتضاد بر دولت ابد پیوند شاهنشاهی نموده جنگ شایسته کردند مخالفان شکست یافته جمعی
کثیر علف تیغ سیاست شدند و بسیاری غریق بحر فنا گردیدند و متعاقب این فتح محمد قلیخان برلاس
و دیگر امرا پی هم رسیدند لشکری آراسته در غازیپور انتظام یافت و خان خانان نیز با جمعیت لایق
آمده بامرا ملحق شد و لودی میان سیاه آب و آب گنگ قلعه ساخته با لشکری گران نشست و هر روز در میان
بهادران طرفین چپقلشهای نمایان شدی اگرچه امرای دولت شاهنشاهی دلنهاد جنگ بودند اما غنیم از روی
لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود و چون رایات اقبال بمحاصرهٔ سورت اشتغال داشت منعم خان طرح
صلحی میانگیخت لودی از نخوت سر بر داشت قبول نمیکرد و امرا را عزیمت حالتی دست داده بود نه رای
جنگ کردن و نه روی برگشتن که ناگاه بتاثیر اقبال شاهنشاهی لمعه ظهور داد و لودی با هزار آرزو
صلح کرده برگشت و شرح این سانحه عبرت بخش آنست که چون داود در بنگاله بمنگیر رسید در آنجا
یوسف پسر تاج عمزاده خود را باندیشه آنکه لودی او را خواهد برداشت از هم گذرانید
اگرچه این تخیل او از نتایج اقبال شاهنشاهی بود لیکن بظاهر جمعی از حمیت پیشه‌های

حسد مبتهای اقبال افروز نیز شهباز ساختند و چون لودی نوکر تاج بود دختر خود را نیز بان پسر نامزد
کرده بودند هر چه بداندیشان در حق او گفتند داود آزار است پنداشت چون این خبر بلودی رسید
از داود برگشت و منعم خان خانان با نهار نیازمندی اساس مصالحت را استحکام داد و پیشکشهای
لایق بدرگاه والا فرستاد داود چون برگشتن لودی و آمدن او را شنید با نهاران سراسیمگی برگشته
گرهی مضبوط ساخت و خزانه بدر را بسپاهی دادن گرفت جلال خان سور هوری و کالا پهار گوراجه نام
او بود از لودی برگشتند و تفرقه در جمعیت او افتاد و هم گز ر لودی که بقصد این داود میرفت برگشته
بقلعه رهتاس متحصن شد و از منعم خان استمداد نمود و صریح نوشت که ملازم درگاه والا شده ام و درین
زودی شما را خواهم دید و امید که بوسیله شما باستانبوس مقدس نیز سرفرازی گردم منعم خان کنگ فرستاده
مترصد آمدن رایات اقبال شد سخن کجا بود و برای تحصیل سیرابی و شادابی آن بکجا کشید و از سوانح
دولت افزا که در ایام محاصره صورت بظهور آمد شکست یافتن محمد حسین میرزا و دیگر مدبرانست

رزم نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و فولادیان و انهزام ایشان خرد پرور دیده ور داند
که هرگاه خدیو جهانبانی نیت درست گردد و اندیشه او بر آسودگی عالمیان مصروف باشد ملازمان
عتبه اقبال برهنمونی سعادت اخلاص گزین گردند و از یکدلی و یکجهتی کار پادشاه و مرشد و منعم خود را
فرموده الهی دانسته دلنهاد همت شوند و هر آینه کار جهان زیب و زینت گراید و شرایف امور ضیایابی
ظهور گیرد و هم شهریار عالم کامیاب صورت و معنی گردد و هم مخلصان حقیقی و از سود و زیان خود گذشته خدمت
خدمت درگاه سلطنت را از معین عبادت الهی دانند و مصدر خدماتی شوند که از سلاطین پیشین کمتر بظهور
آمده باشد چنانچه مصداق این داستان فتح بزرگ و مجملی ازین تایید ایزدی آنکه چون از میامن
اقبال شاهنشاهی ابراهیم حسین میرزا از گجرات برآمده بصوب دارالخلافه آگره روان شد محمد
حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان که در آن کوهستان سرگشته ادبار بودند پیمان یکجهتی بسته بر سر
پتن آمدند سید احمد خان بارهه در حراست قلعه کمر همت بست چون خبر فراهم آمدن ارباب بغی
بخان اعظم رسید در مقام جست و جوی شد و از اتفاقات حسنه آنکه شیر بیگ تواجی که بآوردن
امرای مالوه از درگاه مقدس رخصت یافته بود و قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان
و سایر جاگیرداران مالوه را همی تاخت و شیخ محمد بخاری که در دولقه بود و سامان رفتن ولایت سورت خوب

ک

ی بیگ بخان اعظم کسان فرستاده او را نزدیک گردانید و چون امرا مجتمع شدند خان اعظم
بامینی شایسته در انتظام افواج همت بست قول بثبات پای آن دانای اخلاص گزین رونق گرفت و
شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و معصوم خان پیرش و مطلب خان و جمعی کثیر در جانب
قرار یافتند و قطب الدین محمد و میر جمال الدین حسین انجو مبانی برانغار را استحکام دادند و در تمش
برانغار ادهم معتبر شده و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان و حاجی خان افغان و اخی ن فوج جوانغار را زینت
بخشیدند و شاه فخر الدین و مظفر مغول و پاینده ارلات در تولقمه جوانغار نامزد گشتند و دستم خان
و نورنگ خان و محمد علی توغبای و مهر علی سلدوز و درپیش قرمان هراول جای گرفتند و جمعی دیگر در التمش
ایستادند و خان اعظم بعد از ترتیب و تنسیق افواج نصرت آمیز متوجه مبارزه انکه به پتن شهرت
یافته شد و روز کوشش چهاردهم بهمن ماه الهی موافق جمعه هجدهم رمضان حدود پتن مورد لشکر منصور گشت
مخالفان دولت محاصره را گذاشته و برابر لشکر منصور آمدند شیر خان فولادی و جنید کررانی
قول شدند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا دست راست ایستادند محمد خان
پسر کلان شیر خان و سادات خان دست چپ مقرر گشتند بدر خان پسر خورد شیر خان
فولادی هراول شد ارباب خلاف رای بود که از جنگ سر شود و پسر جهار خان و بعضی از متمردان
ادبار نهاد باین بدگوهران شوند افزانه پیوسته بودند شیر خان فولادی از راه تزویر و حیله سازی
کسان پیش شیخ محمد بخاری فرستاده حرف مصالحت درمیان آورد اکثر بزرگان که سلامت جوی
وادی عافیت بودند غوری در معامله ناکرده دل بر صلح نهادند شاه بداغ خان بخان اعظم [illegible]
گفت زنهار بصلح راضی نشوید مقصود این گروه کج نهاد وقت گذرانیدن است خان اعظم جواب داد
که رای من همین است که بخاطر شما رسیده است چون امرا را دل بر صلح بود معامله نفهمیدند و وکلای
شیر خان سخنان عام فریب صلح نما درمیان داشتند خان اعظم گفت اگر فی الواقع در حرف صلح
راستند از جای خود عقب رفته فرود آیند تا ما بجای شما آمده فرود آییم که برگشتن در آیین ما
نیست چون سخن آن گروه حیله اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکردند اولیای دولت
بامینی حق اساس متوجه عرصه نبرد شدند و چون زبانزد عام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور
خواهند آمد میرزا مقیم و چرکس خان و طایفه از دلاوران نامور را عقب قول داشته کار طلب گشتند

وچون فوجهای هر دو طرف نزدیک رسید اول جنغار غنیم پیش دستی نموده بر برانغار سپاه اقبال در
تاخت و اکثر مردم قطب الدین خان را برداشته برد و خان با معدودی پای جلادت افشرده داد
مردانگی و شمشیر برداد و از ان فیل غنیم رسانیده حیرت افزای شده هراول آن بخت برگشتگان بر هراول لشکر
نصرت قرین تاخت فیل نورنگ خان که عنفوان مستی او بود در عین شورش غوغا متوجه یکی از سواران
فوج خود شده او را درهم مالید و مقارن این حال دلاوران مخالف هراول لشکر فیروزمند را برداشته
التمش نیز تاب نیاورد و پی همتی نمود و این فرار نمودها بعضی بدست راست و لختی بدست چپ خان
تا بتنگ از دست نهوند و افغانان بیشتری بصوب گریختها شتافتند و قریب پانصد سوار روی براه
خان اعظم آمدند و در اندک فرصتی درهم نوردیده گشتند و آن طایفه دیگر که هراول و التمش را برداشته
بودند خود را بجنغار لشکر منصور رسانیدند بیشتری از مردم جنغار را همت یاوری نکرد و مراد خان خود
یکسو شده تماشایی گشت و شاه محمد خان را نوکران او زخمی برداشته باحمدآباد بردند شیخ محمد
بخاری با بعضی از خویشان چون امیر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر شیخ فرید و جمعی دیگر
داد مردانگی داده جان نثار گشت و این گروه مخالف فتح اندیشیده بتاراج مشغول گشتند میرزایان خود
بمیر فخر الدین و انجا عمر رسیدند و میر نقد رتردد نموده پای ثبات نتوانست افشرد قطب الدین محمد خان را
با معدودی مانده روی جلادت بغنیم آورد و درین هنگام که آن گروه فوج قطب الدین محمد خان را برداشته
خود را بثنال رسانیده مشغول تاراج بودند قطب الدین محمد خان از عقب رسیده رزم آرای شد
و بتایید الهی بعد ازانکه مغلوب مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت و خان اعظم و بهادران
قول لشکر منصور افغانان تیره رای را از هم گذرانیده بقول غنیم که متوجه قطب الدین محمد خان بود روی
آورد و چون اکثر مردم غنیم بتاراج شتافته بودند همین این فوج دل پای داده برگشتند و بمحض اعانت
غیبی و تایید سماوی چنین فتحی شگرف روی داد خان اعظم با جمعی بر سر پشته ایستاده از تهنیت
و مبارکبادی سامعه افروز بود درین اثنا شورش میرزایان پدید آمد و ایشان خود از قلعه تولغه
جنغار را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا گرده شتافته بودند و این موهبتی بود اکبری اگر متوجه
قول لشکر منصور میشدند کار دشوار بود چون مسافتی طی کردند و مردم ایشان بتاراج جدا شدند جز شکست
سپر خان نشوده با قبال روز افزون شاهنشاهی مراجعت نموده متوجه عرصه نبرد شدند فی الواقع همچنانکه

اگر

اگر رانده باحمدآباد میرفتند کار آن مدبران صورت نیک می یافت لیکن از بخت برگشتگی خود متوجه
میدان وغا شدند خان اعظم با اکثری از مبارزان عقیدتمند فوجی آراسته آماده پیکار بود که فوج میرزایان
نزدیک رسید شاه بداغ خان گفت که وقت تاختنست خان اعظم در صدد تاختن بود که با رحمه جلو خان را گرفت
که چندین امرا ایستاده اند چه جای تاختن میرزاانست میرزایان چون نزدیک رسیدند حقیقت انبوهی فوج
پادشاهی که از لشکر غیب آراسته بود دیده مصلحت در جنگ ندانستند ازانجا که بخت برگشتگی
سرنوشت ایشان بود جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند و بیامن امدادات غیبی چنین کار مشکل
آسان گشت اگر بهادران یکتا دل تعاقب این گروه نمیکردند مشکل که کسی جان بدر میبرد و جانها
که احتیاط پیشهای تجربه کار مصلحت وقت ندیدند یا واقعه طلبان بداندیش این سخن قبول افتاد
و بالجمله بیشتری از امرا سنوح این لطیفه غیبی امی صید از اخلاص در کردن دل عقیدتمند خود که از آشفته
در یکجهتی افزودند و از غرایب اموری که دران روز از اقبال بظهور آمد آنست که فیلی مست از فوج
غنیم فیلبانش تیر دو زخم شده راه عدم گرفته بود و خود سرگشته هرجا که آوازه نقاره می شنید خود را
بآنجا رسانیده آن فوج را برهم میزد نقاره شادی که در هر فوج می نواختند ساعتی موقوف داشتند شورش او
فرو نشست و بدست کسان شاه بداغ خان گرفتار آمد و ضمیمه شکست او شد و چون چنین شکست
برین سیه بختان در برشت افتاد شیر خان فولادی بصوب جونه گده شتافت و میرزایان راه دکن پیش
گرفتند خان اعظم با امرا بتعاقب این گروه روان شد و چون مژده این عاطفت ربانی بمسامع
اقبال رسید بعد از آداب سپاس ایزدی و مراسم انبساط صوری و معنوی فرمان مقدس شرف نفاذ یافت
که خان اعظم قطب الدین خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهر علی سلدوز و طایفه دیگر از ملازمان
عتبه اقبال را بتعاقب آن گروه بد سرانجام تعیین کند و خود بقدم سرعت شرف ملازمت
دریابد پیشانی اخلاص خود را بسجده حضور نورانی سازد و دستمخان و نورنگ خان و مطلب خان و معصوم
خان را همراه آورد و خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که رضوی خان فرمان مقدس آورد
داد امتثال منشور پادشاهی سرنوشت سعادت دانسته بتارک ادب شتافته در روز دی بمهر یازدهم
اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه بیستم شوال باستانبوس مفتخر شد و مخفوف فنون عواطف
شاهنشاهی گشت و از سوانح ایام محاصره صورت مظفر خانست بعتبه اقبال شتافتن گذارش یافت که عاطفت شاهنشاهی

ناموریها او را بخشیده طلب فرمود و چون باحمدآباد رسید خان اعظم متوجه دفع فتنه میرزایان شده
بودند هرچند گفته فرستاد که امروز درین خدمت بجای کردن لایق نمینماید او را فرصت اقدام اینکار
نشد و چنین قابوی خدمت را از دست داده بیشتر روان شده بود و رسیده بود که فرمان قضا مثال
رسید خلاصه مضمون آنکه از هرجا که رسیده باشند برگشته بکمک خان اعظم شتابد و سعادت
این خدمت را بدولت حضور راجح دانسته توقف ننماید ناگزیر امتثال فرمان مقدس نموده معاودت کرد و چون
باحمدآباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندی بخت نصرت یافته اند و خان اعظم شتافته بحکم مقدس
عازم آستانبوسی است مظفرخان بسرعت روانه درگاه معلی شد و بیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت
کورنش اختصاص یافت و مشمول عاطفت خسروانی گشت و از سوانح ایام محاصره آنست که جمعی کثیر از
نصاری از بندر گوه و آن ناحیه بپایه سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند
همانا که آمدن این گروه باستدعای متحصنان تیره رای بود تا قلعه را بایشان سپرده خود را بساحل سلامت
کشند چون شکوه سطوت سلطنت بنظر آن گروه درآمد و فزونی لشکر دریافتند استعداد کورنش دریافتند
و اقسام نفایس دیار خود بنظر مقدس درآوردند و حضرت قدردان هر کدام را بنوازش خاص مخصوص
ساخته از عجایب و غرایب پرتکال و اوضاع فرنگ استکشاف فرمودند و همانا که از رقم استعلام ملکوت
چه دل مقدس گیتی خدیو مورد فنون صوری و معنویست لیکن خاطر عبرت پیرای میخواست که این استفسار
سرمایه استیناس این گروه وحشی گرداند **فتح قلعه سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهی** آگاه دلان دیده ور
و دوربینان ژرف نگاه را چرا گویم ظاهر پرستان معامله فهم نیکو شناسند که هرگاه مشیت ایزدی
ابدقرین بمحض اسباب چه گشایشها کشاینده مشکلات در پیش همت طلبکاران ایشان می آرد خصوصا
بآن ارتباط عقیدتمندی پیرایه سعادت ایشان شود خاصه این گروه بختمند که مراتب اخلاص ان
خدیو آفاق سربلند باشند چگونه در مطالب والا و مقاصد بزرگ کامروا میگردند پس در کاری
که این بزرگ ساخته الهی بنفس نفیس همت بندد هر آینه حصول آن مقصد بی نقاب
جلوه ظهور دهد و روزی چند که صورت تأخیر و تسویف راه مییابد همانا حکمت بالغه ایزدی چنان
اقتضا میکند که کتابه مدارج اخلاص و مخلصان و مراتب خدمتگذاری هرکدام بر پیشطاق
عیان نگارش یابد و رنگ ردای جوهر استعداد شده سبب ترتیب خدیو جهان مردم برعالمیان

بدید

بدید آمد مسهای زراندود در بوته گدازش در آمد نقد سلطنت خالص گردد و عیار آن
افزون قدر شود و باحلیه عنایت ربانی تسخیر این حصن حصین که رب لها در مرآت اندیشه بالغ نظران
در نیامد بتوجه حضرت شاهنشاهی در مدت یکماه و هفده روز بر وجه دلخواه صورت بست هم نقب کنان
تا بیخ ز راه دو رخنه نقب کنده خود را بدیوار قلعه رسانیدند و در کافتن آن آغاز کردند و هم تیز
دستان خدمتگذار در حوالی و اطراف آن تمها ساختند که مشرف شده سکان آن قلعه را
نشیر دوز گردانند و هم یکی از کارپردازیهای نمایان بظهور آوردند چون قلعه‌نشینان نکوهمند
بحقیقت کار آگاهی یافتند و از خواب جهل گران بیخبری بیدار شده در تضرع و زاری زدند هم زبان مارا
که نظام الدین لاری که پدرزنش بود بدرگاه معلی فرستادند و از طرز دانی و آگاه دلی بوسیله
بافتنهای بساط قدس فنون سراسیمگی متحصنان را بموقف عرض رسانید و الحاح و تضرع این گروه تبهکار را
بطوری که مؤثر افتد آن زبان‌دان کاردان در پیش آن مرزبان عجز دوست عاجز پرور معروض
داشت خدیو آفاق را دل بر بخشود و دریای بیکران عاطفتش بجوش آمد با آنکه این زاری
از راه اضطرار بود و نو منشیان بزرگ که راه سخن داشتند هرچند در عدم ظهور عاطفت افزودند و دوهم
از مقربان بساط عزت بزبانی خاص تسلی بخشیدند که فلاکی تو و تقدیسات الهی بر خویش
گردانید بدین‌گونه خاکی نژادان بمقالات گونی بار آرام جای بردند و بمقتضای التماس او قاسم علیخان و دولت
خان را که از مقربان بزم و رزم بودند فرستادند که مرزبان و سایر متحصنان قلعه را دلاسا نموده
بسجده درگاه آوردند و روز شنبه چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال
سرکشان قلعه بزاری نیازمندی بسجده خجالت بجای آوردند و عاطفت حضرت شاهنشاهی
جمیع سیه‌کاران بدکرداری را از تاراج جان و ناموس در جوار حمایت خویش گرفت و مرزبان
را که پیوسته بد زبانی آغاز نهاده بود زبان بریده و چندی دیگر را که مصلحت بینی مقتضی آن بود که
گرچند گاه در بند خانه باشند بزندان فرستادند و روز دیگر خدیو مقدس بسیر آن قلعه تشریف
برده عبرت گرفتند و چند دیگ بزرگ را که سلیمانی گفتندی از آنجا بدارالخلافه حکم انتقال
بسیر آن قلعه تشریف برده عبرت گرفتند تا این دیگها از سلطان سلیمان فرمانروای
روم بوده است او در زمان خود خواست که بنیاد فرنگ را که در حدود هندوستان تصرف

درآرد و یکهای بزرگ با لشکر فراوان فرستاده از بد مددی حکام گجرات لشکر ردم از عشرت
معیشت انهزام یافته مراجعت نمود و آن توپهای سترگ را نتوانستند همراه برد و از سوانحی که بعد از فتح
صورت روی داد آمدن بهرجیو است حاکم ولایت بگلانه که از زمینداران معتبر الکه و رسیدن بدرگاه والا
آوردن شرف الدین حسین میرزاست زنجیر در گردن بکعبه مقدس دادار دادگر از عنفوان دولت ابد
افزون در پیدایی آن سریرآرای سلطنت است تا مستعدان سعادت شناسان و فرمان برداری بمعارج
نیک بختی توانند برآمد و سعادتمندان اخلاص گزین را سرمایه عقیدت افزایی مبتهج افتد و از میمنهای الهی
که باین خدیو خداشناسان عطا فرموده آنست که هر که از اطاعت این سلطنت آرای صورت و معنی سربار کشید
او را آواره دشت ادبار ساخته محتاج این عتبه آسمان پایه میگردانند و در همان کردار فت
خود بر دست کرداری او را پیش می آرند چنانچه تازگی حال این خواجه زاده مرآت مقصود گردد
و شرح این سطر از اختصار آنست که این تنک شراب همت از آن هنگام که قدر تربیت شاهنشاهی
ندانسته باندیشه ناصواب سروری راه ناحقیقی پیش گرفت ادبار و در بدر هرگوشه ای کس گشته آبروی
خویش بخاک ذلت ریخت چرا گویم بدگوهری خود را ظاهر کرد ابتدا اول جالور را که بخشش گرامی اقبال
شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود بفولادیان داده خود را با آن فرومایگان بست و چند گاه در تنگی
بسر برد و از آنجا بچنگیز خان التجا آورد و چون پیمانه هستی او لبریز شد بمیرزایان پیوست و در آن وقت
که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمده کاری نساخته بقدم نهزمت مراجعت نموده همراه او گردید و از آنجا
بجالنا باز گشته بمحمد حسین میرزا همراه شد و درین هنگام که رایات جهانگشا بتسخیر گجرات نهضت
نمود و سنگ تفرقه در هنگام متمردان این ناحیت افتاد بایستی که این خواجه زاده بجبهه درگاه
بجای آوردی و تدارک تقصیرات خود نمودی لیکن چون بدنهاد و بدگوهر بود بصوب دکن شتافت
و او را در حدود ولایت زمیندار مذکور عبور افتاد و چه بواسطه عزیمت دولتخواهی و چه بجهة
فواید خویش میرزا را مقید ساخته همگی اسباب او بغارت برد و درین ولا که آوازه ورود ابراهیم حسین میرزا
بهمت آنجهه بایخه وو رفت در گرفتاری آنها نیز همت بست لیکن دست او نرسید اما دختر دو ساله ابراهیم
حسین میرزا بدست او درآمد چون ایمنی بجامع علیه رسید میرخان بیاول را فرستادند که رفته زمین
دار مذکور را با آن گرفتاران روانه درگاه سازد و چون معلوم شده بود که حاکم خاندیس را در خود اراده علیحده

بدرگاه

بدرگاه والا فرستاده است و او در حدود ندربار آمده بمقتضای کوتاه اندیشهای زمینداری درانه توقف دارد
بمیرخان مذکور حکم شد که او را نیز مستمال ساخته همراه آورد و بعد از آن جوکرا و جهی و نواجی باشی
و بهیم برهمن را فرستادند که زمیندار مذکور را از خارستان تردد و توقف برآورده بگلچینی بوستان
خدمت دماغ سعادت او را معطر گردانند و این فرستادها کاربند حکم عالی شده او را با اسیران
بدرگاه والا آوردند آن صبیه معصومه را در ظل عاطفت خود گرفته بمهربانان حرم سرای مقدس تسلیم دادند
و خواجه زاده را بفیلی که آدمی کش بود در سپارند از آنجا که شهریار معدلت شیوه را فتوتی یافت
و فراوانی عاطفت بعتق مجسمه آن ملیمه دار را بر بند بر خانه سپردند که در انهدام بنای ایزدی احسان
نظر و نگاه ژرف و غور عظیم ناگزیر است پوشیده نماند که بگلانه ولایتیست طول آن صد کروه و عرض آن سی کروه
و پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده او را باشد و جمع آن شش و نیم کرور دامست و در آن ملک
هر که حاکم باشد بهرجی نامند سالیر و مولیر دو قلعه سنگین بر قله کوه واقعند و دو شهر عظیم دارد داتا
پور و جتا پور ما بین ملک گجرات بتصرف اولیای دولت درآمد وار سطوت شکوه شاهنشاهی چون خدمتی
شایسته بتقدیم رسانید و بسجده مقدس روسفید جهان شد و از سوانح آنست که آسیبی بدست سریرآرای
دولت در رسید و بعافیت گذشت مجملی ازین سانحه عبرت بخش آنکه پیوسته اورنگ نشین خلافت
در پرده خاص درآمده نقاب آرایی میفرماید و کارفرمایان قضا و قدر آن پرده را بر داشته در اظهار
شکوه صوری و معنوی این بزرگ کرده الهی اند از انجمله شبی نشاه خاص خاص داشتند و
مردانگیهای شجاعان هندوستان مذکور مجلس مقدس میشد که پیش این گروه جان قدری ندارد
چنانچه بعضی راجپوتان برچه کردوستینی دار دمی ایستند و دو مردانه که همسر یکدیگر باشند از دو طرف دو
آن دوستینی میدوند چنانچه سینها از پشت هر دو گذاره میکند آن جوان پهلوان آگهی بجبهه
پرده آرایی خویش یا عیار گرفتن با طولی از کامیابی نشاه ظاهر شمشیر خاصه را دسته
بدیواری سر کردند و طرف دیگر را نزدیک شکم اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان
در انطور شجاعت خود را میفروشند بهمین شمشیر حمله میکنیم غریب حالتی بر استادگان
بزم مقدس رفت نه کس را قدرت حرف زدن و نه رخصت دم برآوردن درین هنگام مانسنگ
بپای اخلاص دویده سبکدستی نمود و چنان دست زد که آن شمشیر جدا شده افتاد و

درگاه

بیان انگشت نزد سبابه گشته خدیو بریده شد حاضران بارگاه معلی شمشیر را در ربودند آنحضرت چگونگی
شده مانند سنگ را بر زمین زده آتش پیدا شد سید مظفر الدین از بیخودی خواست که از زخم آن شمشیر بلیه
جدا گرداند از تبرای انگشت بریده آنحضرت را تاب داده او را خلاص گردانید و آن زخم
جلی از دو و بصیات سبحانی که همیشه نگاهبان ذات مقدس است در اندک فرصتی بصحت گرایید
و چون خاطر اشرف بخش عالمیان از مهمات اجمیر و فراغ یافت حراست و حکومت این قلعه عالی اساس
بقلیج خان تفویض فرموده کوشش هوش او را بنصایح فرهنگ افزا گرانبار گردانیدند در روز مبارک شنبه
بیست و نهم اسفندار مذ ماه الهی موافق دوشنبه چهاردهم ذی قعده بصوب احمدآباد توجه فرمودند
دهم در بنولا راجه علیخان باستانبوس عزت یافت الحمد لله هفتم اردیبهشت سال
چهل و یکم الهی مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان هزار و چهار شگرف کاری قرین اینه از دولت
ابدی اعتصام دیرجی نیرنگ کاری اقبال ایسی ساله کشور خدای **بیت** شمع شبستان طاق و شاه نه خرگاه
پادشاه زمانه اکبرشاه ۰ کز فرخیش روز بخت روشن باد ۰ در بهارش زمانه گلشن باد ۰
نیروی اندیشه سخن سنج و تکاپوی خامه استان خرام حسن انجام پذیرفت لب فرمانروایان والاشکوه
بلطف آن کیمیای آفرینش یاد آورده بستانچه داستانسرائی رطب گردانید آشو دکان نشاط دعوات
هستی را زندگانی جاوید چهره نشاط افروخت **بیت** صد شکر که این نگارخانه
بگرفت نگار جاودانه ۰ آن اگر سری بنکته دانیست ۰ داند که چه ریزش معانیست
اگر بنگاه بینش شوریده گذشتن اشادی خود را شایان این کار بزرگ دانسته و گشاد دانا پذیرفته
از سرانجام شغل شگرف دل برگرفتی **بیت** چو طبعی نداری چو آب روان ۰ مبر دست زین نامه خسروان
دهان گر بماند ز خوردن تهی ۰ ازان به که ناساز خوانی نهی ۰ لیکن فرمایش شاهنشاهی و نیرنگی
والا اخلاص نظر حضرت را بر مناظر اقبال گشودند و چیره دستی مرا از من برگرفتند اعزا آگهی تا زیکی
زبان جوی گرفت ز خان پارسی گستر آیینی گلگشت بهار معنی و تماشای سرابستان حکمت نظری
و عملی از هم برداخته دل کرداید خاصه از شنودن دیوان نهای کهن بر کناره رستی و نقد حال سیاسی
فرسوده دادن زبان بستر کنا از نشیدی دران فروغ شناسای کاخستان نقل خراب در نظر آمد
در فراخنای تاریخ سزا را حواله نگاه فارسان حقیقت پژوه گشایشه نگار سعادت گزینان

علم

عالم صورت نمی نمودند ناگزیر مردم زاد آنست که جوهر گرانمایه انفاس رایگان از دست ندهد و هیچ
برای زندگانی فرمان پذیری خدایگان خرد آباد دارد نه آنکه روزگار بیهستی گذارد ودی بهاو جهر
زندگانی بزخرف زیرهای ناستیز افروشده آز منداند تباه سرشت و هرزه درایان شوربخت سرانجام را
خود را دست کشاده در آورده و شرم از روشنان ابداع برگرفته به استکی حق را باطل آمیز
گردانیدند پرستگان نا آزمودن و چاره گزینان بی انجام در پی برای نیکویی و پرهیز از
تباهکاری داستانهای بیم و امید برساختند تلخ داروی ناراستی مداوای نفس بوقلمون و ناخوی
اخشیجی انگاشته در فراخنای عشم درآمدند و بساکس گرفتاران خیال پرست اندیشهای تباه و اراذل
استانی بیداشته یافته در رای آمدند و از تاراج آگهی و شورش در از نفسی تخیلات بازرم نکشاد دلایل
حقیقت بر انگیختند و فراوان راستی منشان سعادت آمود و ساده لوحان خیر اندیش سخن سراسر
زلف درژم گذاشته از کوتاه بینی و ناشناسایی باده پیرایی نمودند و بسکا پوی تسلیم دلان
ناشناس حکایتهای ترقند درمیان آمد و از سپری شدن دورها و کهن گشتن نامها دستور گرنینی
خرد و هنگام آرایی طبیعت طوفانهای فتنه برخاست و سیلابهای آشوب برخورشید گردها
گروه مردم گوناگون آدمی از برخواندن فرسوده گشتنها باطل آمیز نگارهای بسته کاند و ختند و در
زبان زدیک جاوید افتاده و از غنودگی بخت و خوابیدگی خرد بجای کوهرگیتاشناسایی که سوز نگاه
صورت و معنی از آرام پذیرد و بترکیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فراگیرد آمیزه بت و برکزیده
و بجنس پوشی و خاک افشانی آن نیر نورافزا در زر اغبار راندند و دیباخته مصر سعادت خراکب دانیدند
و شگفت تر آنکه دران نفسیده دشت بی تیزی بینایی و بی آرامشی بیدار منیت بخواهش تخت سموم جان
و نیای او را سرمایه بیشا خواب میانزند و در ظلمتکده غفلت فرو شده بنیاد شادی و غم بر جوابهای
پریشان می نهند **بیت** میهات چگونه سر کند کس ۰ رو بر دم و تیغ پای ارجنس ۰
هم پاشنه ریش و هم کف اماس ۰ چون پای نهم بدشت الماس ۰ درین تیرگی دل و کساس
خاطر کوکب حقیقت بدر خشید و پاوری فطرت گوش هوش گشوده آمد طراز آسمان لطمه برنفیس
گنج گرای زد و زبان بی زفانی اندر سرای فرایش نهاد پو رمبارک تر آنکه در آن زمستان نیک
اندیشی گزین منزلی داده اند در پرچه او فتاد و چشم آمو پن جرا باز باشد تا چند

خورده‌گیری و ناسزاگویی و گوهر نیکویی خاکپوش ناشناسایی گردد ازینکه در صنعتگری دستی
علم دار هرچند نداند بکین توزی برخیزند و زبان و دل بنکوهش برآلایند راه بی دانشی پیمایند
و ژرف نگهی بکار نمیرود اگر فروغ حکایت دیر تو نقش نبودی چندین چراغ دانش کجا افروخته شدی
و دبستانیان عقل جز دیر دامان باستان بجای رسیدی سخن که نغزشیت برهوا و بادیست کرده کوتاه
عمری بود اگر فیض سابق بلاحق [illegible] نیافتی کارشناسان دوربین از مشعل بینایش والا بخشش
بران عیوب نگاهی نیفگنند تا بگفت و شنود چه رسد **بیت** کمال نقص محبت بدین نه صدق کند ◦ که هم
بهر افت نظر بعیب کنند ◦ و چرا برشگاه خاطر که چشمه سار فیض ایزدیست سراسیمگی معقول با معقول
پوشیده ماند و شیوا ار دل ملال برگرفته زبان بنغاره برگشاد آگاه نه که همت بلند و فطرت عالی
بپژوهش علم ایب حکم نایاب دار و اگر در اساطیر پیشینیان همگی در دست حقایق نگاشته آمد بی
پیمانه روان دشت دریافت و واپس ماندگان بادیه جویائی که جهان هستی مالامال این گرد هست
چاشنی لذت برنگرفتی و باستانی نوشتها در نهانخانه خمول فرموده گشتی همانا نادره پرداز
اینچنین شگرف آمیزشی بر روی کار آورده و نیرنگ قدرت بر تخته ابداع جهان نیرنگ دلفریب نقش
بست تا هم حال عین الکمال حورا نژاد آن معنوی باشد و هم راحله روایی پردگیان غیبی تواند شد
مدارج بزم و رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع پی رو بیا در شناخت آدمی و طرق معموری
ملک و دراست بینشهای دانایان و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و تسلیم و لبهای
بزرگان و حلقه اقبال ناممکن جنبانیدن و بهیچ خرسند بودن بسیاری از دودمان عقل و نهاد
دستاویز فکیهای جهان بوالعجب و فراوان ازمودن گذارشی روح افزا و روشی دلنشین تاریخ نامها
بازگوید اگر دیده وری بکار رود و نگاهی سبزاگر دل سر آید عمر دودم کر دانش پژوهان کر دار و دست درازی
آن فرود شده اند بدست او فتد دستمایه جاوید زندگانی فراهم آید و نیز نشاید عرفان اگر چه
بی فروغ برمنصه پیدائی نشیند و پردگی شبستان معنی بی پرتو آن گوهر شب تاب رخ برگشاید
لیکن آن کارپرداز حقیقت پایه روشنی ازراه حواس برگیرد خاصه از دریچه چشم و روزنه گوش
نیز برای فرزانه دان نور گرد و از دیده و شنود آنانرا نشینیان افروزش پایه و سرمایه
حسن روز افزون اند و زدو نیز در عطارد خانه رواست که تا کنون درمان ملال و داروی

غم بدست او فتد و چنین معجون دلکشا ناگزیر شد از تعلق اما سرتابی همت از آن بود که بوالعجب خاطر
همواره جوشش دارد بستگی در زیرده دستی و دل خالی پژوهش نماید و بدین همکامه داستان طرازی
که بهین دست آویز تعلیقات نیست کجی فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علایق نظارگی شود امروز که
از آویزش درونی باز داشته بجز همکاه صلح کل میپرد فرماز تشنیع لقیه بر فراز گاه اطلاق میخرامند
اگر نوید شناسایی بکوشش سعادت درآید چه دور باشد و دل ازان رسید کی باز اینه چه شگفت
حقیقت کار آنست هر چه بدل بزبان گذارد و خامه بجا غدیر دهم نژادگان ابوالا بالی عقلند و نیرنگی این بی
رنگی بدایع نگارد لیکن آن گوهر نورانی تکوین را بسرنوشت آسمانی از همنشینی خشم و آز و هم
آهوشی غفلت که فرزیشد آید و غول راه سعادتند رنگهای ادبی منشور تو برتو نشست و می شیدد
زیرن نکوهیده آمیزش جا کمزا گوناگون نامها برآورده حیرت افزای اسو دلها گشت و میگردد آن بتیرگی
گاه از دید حق باز دارد و گاه و نیز دریافت را پرده باف شو اندیشه لیکن کارکرون کردار
از پا افکنده الحیزاده عقل زدوده زنگ و ستردگی در آن پایه که پردگیان شبستان تقدس
دریابد و از ضعفای گوهر فروغ دیدگان دل بینای سرایر آید آن تابع عقل المکشوف شمرند
و اگر زنگ زدایی بآن مثابه که نیرنگی را آبای علوی و امهات سفلی بگفت و گوی دلپذیر گزین مجملی
برخواند و چون و چرا از دبستان آن بیتا ابستگی برگذارد و بپژوهش کارآگاه معقول نامند و ثمرات
رنگین خرد را مسنول نام نهاده از پیشگاه اعتبار بیرون افگنده هیهات خاک در امکان گردشناس
برکشاید و عقل بندگی پژوه راکی یارا که از طوق پیرای سلطانی باز گوید شگرف ایزدی پی ل
ورنگ آمیزی چهره کشای تقدیر نیست و اشیو ارم دشنا شده شده و چیزی برو غالب سر تابان
شر خالص در خلوتکده محال باشند نیز هستی که خیر محض و نور بحت است جز بر خیر غالب نتابد
خاطر تلخ گرای ازان اندیشه برآمد و زبان هرزه لای را شگرف پای بندی باز داشت پس
از دراز داستانی و کوتهی سخن خاطر از گوناگون آویزش قدری آرمیده تنگی حوصله را چاره گر
آمد و ازان نفرت بر کنار شده به بزرگی مردم روی آورد و بهمت طلبی صورت و معنی مایه
همت افتاده و سپردن نقش ناگزیر وقت اندیشه غربت چنان بود که درآیین دانش امور کلی
چیزی پرداخته آید تا شناسایی فرزانگان و آگهی طلبان همگانه گفت و شنود درابدان برآرایند

در ریاضت کیشان زنجیرجوی نفس عربده را انجست گزین اسباب آهنگری سرانجام یابد و پس آن حیله
چند که بادپیمای سیمیایی توانند شد فراهم آید خداجویان محال پژوه را از گزارش روزافزون برکنار نه
نیروی بیگانه نقش نیرنگ از دست دهد خدایا بآن بهیچ خوشنود از اندیشه ناروا باز آمده بنیاز سگالی
گرایند و شناسا گردد که آستانه کبریای ایزدی بالاتر از آنست که طایران بلند پرواز اوج امکان بآهنگ
آن بال گشایند و معامله افزون از چار سوی دنیا سود و زیان زبان آرایش نهاده اند اینکی پرد
بن برآینده و بار کلیم حوصله بردن نهاده بهرزه کاردیاقه در انشوند لیکن از هشیار خرامی و زمانه
سازی که ناگزیر سعادت پژوهان بیدار بخت باخود میآید هفت هزار سال سپری شد که شورش
پی تیزی بلند گرایست و آشوب ناشناسایی که ده مهر اسر گردان دار دامروز که سپیده آغاز دوره دیگر
بزم آرای ابداع بر هم پیش نقاب بانگ کرده گروه میکنند بار برده پی راهی بر داشتند بهمای زهنگاه حقیقت
میگیرد و از خراج آسمان و زمین استشمام خواهش مینمود و از کنایه روزگار نقش آگاهی بهجت ناکا
خط ناامیدی از ناصیه زمانه برخواند و در پیشگاه بینش چنان نمودند که سپهر مشعبد را دوری چند دیگر
واژگون گرایی امل در کمین انوقت نشست ناگاه نیر سعادت پرتو انداخت و خاطر از هرزه سگالی
باز آمد روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار رقعه برگشته و مرا زنگ خود که دانسته انگیزه کهان
طبیب گفت چون خموشی تهی میان و هشیاری جنون است حلقه های در است هوش که کلید کاردانی
خطاب اوست قفل دولتی نه حق پژوهی و سعادت هر کرده در گرد اندیشه در رست و نیست جز سگالی
خاطر از آن هیچ برگرفته در خیال آن شد که اگر همت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد بر مزاج
زمانیان نامه بر طرز دور موز حقیقت بزبان گو مگو بر گزارد بو که آویزه گوش صاحبدلی
گردد و توتیای چشمی سرانجام یابد **بیت** بود در اندیشه من دیر باز ◦ کز دل داننده اندیشه بیار
حکمت پوشیده بصحرا نهم ◦ رخت گرانمایه بسودا نهم ◦ بیخبر از دهر آگاه بی ◦ تازه کنم شرط نکو
خواهی ◦ درین هنگام که فرمانروای اعظم شهنشاه عالم احوال دولت جاوید طراز اشاره فرموده
دل را بال و زبان را نیرو پدید آمد و بطرز دلخواه مکنون ضمیر از دریای خاطر بر ساحل افتاد که هم
آداب فرمان پذیری بجای آمد و لختی سپاس نعمت رسید که گزارش یافت **بیت** گرچه همچو است سخن کام خویش
لیک کرد و بود بهنگام خویش ◦ همین که رسید آن نفس جان نواز ◦ کان نفس از جان شود دم جلوه ساز

پیشترین حرف گذاران باستان و بسیاری نهانیان خامه پرداز زبان بگیتای دراز ندو سخن
سرای یک آیین نهاده طرز درست فرسود رد رنگار و اتهلند همگی پسیج بر آرایش الفاظ باشد و معنی
پای رو لفظ دانسته بوادون روی نگار بوده و سجع گویی و فاصله آرایی سرمایه فصاحت انگاشته و
همان یادگار شعر را بر این تمامه اند و بر شتاب الفاظ و صنعت اشتقاق و آیین ترصیع و روش تجنیس
دار باشد باعتبار اقتباس و براعت استهلال و نگارش تلمیع و ایراد تتمیه و گذارش ارسال اکابر
انفاس بگزاد و محسنات بدیعی او دستمایه میبندیا یکی سخن انگارند و بر مزایای بلاغت و حلاهای معانی
نظر نیفکنند برخی قدم فراتر گذاشته در جولانگاه معنی جا بیش نمایند و در تدقیقات خیالی و تخیلات واهی تجربه
عرصه بیندازند و بخش عبارت و دوری استعارت گذشتن ان نمونه کی شناسند کان صواب اندیشی
بخود دارد و به الکلام اندیشند و سوار فهمی تازه طرح که اکسیر دانایی از آن بر سازند از نخستین سگل
شناسی باز ماندند کرو ما کرده همه غیر از نخاون دست زده زود فهم میشوند و بر هر دو طرز دیر آشنا
زبان بیغاره کشایند بفرمایش دل و تومندی بخت بیدار در این همایون نامه سخن سرایی را کاخ
دیگر برافراخت و گزارش را خراشش تازه پیش گرفت و با مورکاری خرد و رهنمونی دانش ابداع
گزین روشنی درست باف فطرت آمد که گوهر خود را بصیرچیان دیده دررسانید و تشنه دلان بادیه جویایی
را قطره آبی از دوستش نمود **بیت** طلسم خویش را درهم شکستم ◦ بهر حرفی طلسمی باز بستم ◦ بدان ماند که
دارد دیده نم دوست ◦ بر میند مغز جانم زادین پوست ◦ اگر من جان مجوم تن اینست ◦ و گر یوسف شوم پیراهن
اینست ◦ ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته شد و آفرین و نفرین را روزبازار دیگر پدید آمد آنانکه او زده
پندار و غارت کرده تقلید بودند و چشم بینا گشوده درجست و جوی سخن دلپذیر خاک بیزی نمودید
دانش پژوهش دور نگار درازی زمانه در تکاپوی افسردگی راه نوردی دست مزد خود گرفته اسکانهای
شادی برافروختند و آذینها نمودی غرق خوی شرمندگی گردانیدند و در انکار ناکامان خارزار از طبیعت
نارسایی فطری و همنشینی گروهی که نقد خویش بگرو کالای دکانچه ها لوف داده اند سر شورش از بستند
و کالاشناسان ناتوان بین بشکنجه حسد در جانکاهی و دلگرانی نشستند و زبان طنز گشوده جار
آگهی ساده دلها گشتند **بیت** من خاک ره گهر شناسان ◦ کام و ز برغم ناسپاسان
اینجا گهر چو بر گشودند ◦ انصاف گزین بطرک شدند ◦ دیده و ریا با من خیر اندیشی

بوده بچشم دوستی نگرستی با زرزکویی در آمد و از روی مهربانی برگفت چندین رحمت چه میبری بخن
هر بگونه چرا میکاری از هزاران یکی پدید آید که این شگرف نامه درست برخواند و به نیم نگهی تازه
نشاط آگهی پذیرد تا نیز وی حقیقت شناسی از کرا امید داشته آید و کی دانایی بلند پایگی پرده از روی
بردارد همان بهتر که این نو آیین بساط در نوردیده بزبان روزگار رسیده آید و دیده افشان آی
عموم مردم سرانجام دهد ازین کارشناسی نفس را نکو دو آزان مهر گزینی جوش نشاط برزد
فرخی ذات او مرا پاسخ آورد درج حقیقت را گشودم را تبه خواران عوام را روزی زاد دانست و فوقی
نزل برای یکانه وقت آماده بیکرد و مرا بهنگامه چکار کالای آسمانی ارمغانی کیتای کلک آگاهی آرایش
می باید با گروهاگروه عامه چه پیوند **بیت** علیوا اثر را بگو تو نهچکاره ٥ بیا زملک در خور نیست این شکار
و عزیمت را سترک هوشمندی می بخشد مردم را از چهار گونه نگذرد نخست آن عاد کزین ظلمت آسود
که دانگونه را آمیخته شنوایی نگردانده و از دریچه گوش بصفو نگنده دل سبزه دیگر راه باید پیرای
آن نگردد دوا اگر بیند پردیگار بگرد بنا میزد دوم آن تیره سرشت بد گهر که پی دانستی خود را دانایی انگار
دد در رنجوری دشوار دد عشرت شهرستی نماید سیوم آن روشنی جوی سعادت منش کو از دیو بند ناتوان
بینی و سیه چال نادانی وارسته برود جویای هوشمندی دار دلیکن از آز دوری نخست دنبال کار ری
اختر ادراک معانی بلند نتواند دید و کیان شبستان حرف به دیگر ردی نمایند چهارم آن فرخنده مرد
فرخنده طالع که باز خبر شناسایی فطرت بالادست و همت عالی دارد و بزرگ یافت پیش بیش میرود دانا
رو رکار با این سرکشی جز خوشی نگر بینه و درج گویایی جز بدین جز بدین جوهری حقیقت پژوهی نگشت پد
تا چراغ دانش افروختگی کرد و فروغ آگهی همگنان را دگیر دیو رخود چه شرانتر می خوابی و هرزه چرامی درای
از بگه سخن را بدست بافی تازه کار آوردی و نه بر عیار زبانیان سراسیمه ای این همه زبان فروشی چیست
و سر استکبار برافراشتن چرا هر چند راستی گذارش را یاد بود بسنج خود دستانی نه همان بهتر نگرد
است از صفحه راستی نزدوده آید و باطن صافی بدین نامه اکفت دامن آگو دنگردد **بیت**

مشو غرق آب سرهای خویش ٥ نگهدار بر جایگه پای خویش ٥ درین ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار ٥

حقیقت سرایان که هر سنج در سنت عیاری سخن و والا ز نیکی او دران دانش
که درین بارگاه شگرف نج بحر خبر گزار اتا زر فراهم نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی روا

نزد دل سعودی فرماید دوم گزین پیوند آخشیجی پردگیان صفوت سرای ضمیر را به پیرایه حرف
درآورد و آن روحانی نژاد آزاد را باین عنصری یکطرزی برآمیزد و کربان جان و تن بوا بعجب بمعنوی
آغشته کرده سیوم تازه نمطی دلپسند بر غمزه آگوش را فروزد و جانرا بیاراید چهارم نگلبندی دیرتر
آرای سخنی را گزیده جای باز دارد و لفظ پهلوی جوی با فروگذارد و استغنا را با بستگی داورد
و آرایش صورت و معنی شاید سخن را پیرایه بندد پنجم لفظ پرایی عبارت را از دیر فهم و کم دیده
نگاه دور دارد و جنگ رودگران پیکر دران انجمن بار تا بدهیا نگه دست فرسود در کنار نباشد
بکلام خونی و اشنار دی گلگونه آراید و این هنگامه نیکویی بهانی انتظام گیرد و بختی را وقتی و الا پایگی دست
دهد کرعزم درست دیکتای اندیشه دجست وجوی بخت وجوی پایی بخت و یاوری هوشمندان خرد یکی بهم آیند
دنیاز مندی برد وام و عنایت دادار بی همال دلشاد دیش باشد و هر کدام شرایط بسیار دارم
فراوان با خود دارد و شماره آن گرامی نامه بر شاید و گذارش آن بتنگنای فرصت نگنجد لیکن دم
دستیار ناکدران وقت از فروغ آگهی بطرد شمنی تیره دهش عیب نماید و از راه دوستی بچاره بکالی
همت کار دوهما ناصحبت چنین فرخنده مرا داکسیر دانایی و کیمیا سازان نیش کو هر گرانمایه بوام
امروز که دل پراگنده و خاطر کرانبار جا دکذارده بطرز فارسی کم آشنا و رهنمای حقیقت نایاب
بچگونه آرزوی دل بانجام رسد و کجا امید شایستگی داشته آید خاصه درین هنگام معانی آفرین سخن طراز
میزان دانش قسطاس حقایق مبین برادرم شیخ ابوالفیض فیضی که پایه پدری داشت ازین آشوبگاه
عنصری بارامگاه قدسی جالش فرموده و ناطوره سخنوری بسوگواری نشست مرا حال برابر
ترشد و دل سلسله هوشمند گسیخت و از پیام ایزدی بیداری روی نمود و در پشیمانی در افتاد **بیت**

وای برین دانش اندیشه پیچ ٥ سینه پر از علم و معلوم هیچ ٥ هیچم و اندیشه من هیچ تر ٥ نیست زمن گرچه سخن بیشتر

دیده آهو شناس بدست آمد و ترکیب شکیبی فرو برد در سر آغاز جوییه اقبال بسنج خاطر آن بود و چون داستان
داستان نگارش یه آید پیرایش آن مثنوای سخن سرایان غازه حسن انجام برگیرد ناگاه هیبت
جا نگذاری آورد و مرا آن پیش آمد گسی از دی مثنوا و چنانچه از پایکی دکم حوصلگی صیغری بهیشار زده
بر خامکاری خود آگاهی داد **بیت**

سخن بنیانها در خای سخن منکر ٥ که سوخته دلم از ترک نقد ده الکی ٥
شکسته دلم از آن سان فربی گورم ٥ که در میانه خارا کسی نرد درها ٥

تا سال دهم نکاهی نگاشته

هیچمدان محفل دانایی فرموده بودند لیکن نه چنانکه دل آسمان پیوند ایشان تسلی داشت و این حرمان
دبستان هوشمندان خرسند که زمانه چنین نیرنگی نموده بود بر جا نگاهی نشسته زمانه کی دشوار دل از کمین
اسباب افسرده ترگشت افسون مهربانی خیرخواهی طلسم دانایی قافله سالار صورت و معنی ازان رمیدگی
باز گرفته از رهایی تعلق گردانید و باشورش صبر و برهم زدگی باطن نگاشتن گوهرین نامه همت برگماشت
لیکن از دشوار کاری و ملکاوی زمان زمان تازه پریشان دل شوریده را پراکنده تر ساختی و نوا سراسیمگی
شهرستان اندیشه بویرانی آوردی اگر دست تفرقه برنخیزد و عزیمت را پای نلغزد تا گوناگون آشفتگی اخلاقت
عزایم والا دانشی که از هر رو چرا گرد تفرقه برنخیزد و عزیمت را پای نلغزد که در مراتب آگهی نشست
داشته باشد نقاب گزین کاشکی در محفل مردی دستیاری بودی که زمان افسردگی خاطر و شوالید
صفحه توانست نگاشت که آگو در هم زار پیشین نباشد اگر این مایه دانشی نبود شناسنده ناگزیر که در نو
دل پراگنده ناچیز بند گنه بسته دل نقشی و آورد نقطی و پیرا ساختن معنی توانا باشد و اگر زمانه بهانه‌یابی
هم رفتی کند چنین کسی ناگزران که از فروغ آگهی و نیروی دلیری آهوشناس گردانند هر گاه در مکامن ضمیر
آهنگ وارستگی روز افزون گوناگون مشاغلها هم اشتغال هنگامه آگهی صورت و مساز مهر آمود
پرده نشین آنچه دل بهشت سپارد داد و بقلم باز نویسد چه مایه ارج داشته باشد از آنکه کار
صافی بود و سپاس ایزدی در افزایش و ارادت درست و همت شاهنشاهی دستگیر دران تیزگی
نیر اقبال بر تو انداخت و نیروی کرم روی کرامت فرمود بیت اینکه مراحت بخاطر درون ۰ نقد معانی ز نهانخانه برون
نی زخود این ملک ابد یافتیم ۰ کز نظر مهر خود یافتیم ۰ غره آذرماه سال چهلم آلهی که در نگنده خویش را درفراز
کرده بران سوی در نگاشتن گرامی نامه از غیر واپرداخته بود و در دو سه نیایش دادار بیهمال دل ظلمت آمود
را چراغی دریوزه میکرد تا رگ نیاز بر عتبه کبریای الهی نهاده توفیق سرانجام خواهش مطلب تا کام هیچ
دولت چهره افروخت و لمعه نور در کاخ دل روزن روشنی افزود چون تامل بکار رفت و حیرت رخت
بربست نگاشت قلم مشرق ضیا و مطلع نور هدایت نشاط سترگ در گرفت و نیستی شگرف روی آورد
گره در هم گشایش پذیرفت تن مهرگان سوخته قبای بهار در پوشید و قلادهٔ مقصود بدیدار آمد دل آهنگ کار
افزایی برخاست و خامه بی دست و پای رنگ نیرنگی زد و سوداهای باز کارپردازان غیرت بدست افشانی
سماع برانگیختند در کشتی فرصتی گنجور گنجینه سرایی گردانیده منشور بلند نامی کرامت فرمودند

وخطاب

وخطاب نادرالکلامی شمه بیتطاق گویای گشت لختی سخن دلاویز بلندی روشنی نگاشته باشد
شکر نعمت رسید کی پیرایه نجستی یافت ارمغانی سخن شناسان حق پژوه گوهرین دفتر اقبال
پذیرفت و دولتی سترگ چهره افروز سعادت آمد بیت بخت دو دیده در دولت گشاد ۰ شهر از خواهش من داد
بلبل نطق از گل طبعم برید ۰ پرده غیبانه سر کلکم درید ۰ فوج فوج معانی جوشد ۰ خوانده و ناخوانده در آمد در
پیش دو دیده تماشای ضمیر ۰ خواهد درون خواند لحن جریر ۰ جای آنست که تر از نشاط برسازد و زمزمه شادمانی
در گیرد لیکن آنرا که همت در نگارش فراوان فزون آویخته باشد نگاشتن حال یکی چگونه تا هر شکیبایی
گرد و بکدام دستمایه دل بخرسندی نهاده طرب سرای گردد خاصه امروز که سرنوشت آسمانی تازه شورش
در سر افتاده و خاطر سراسیمه را نسخ دیگر بدید آمدن مرنی و جانی صحرایی اندیشه سفر واپسین علاقه
گسل نارسایی برادران و از کار در زبان بندی و دل خموشی و شیفتگی باطن در گزارش اقبالنامه روز
افزون ورد دا که غم کوه بجاه افتاده است بیت معشوق دل مور چه او فتاده است ۰ این واقعه طرفه بر آه افتاده است
درویش بعشق پادشاه افتادست ۰ همگی تکاپوی اندیشه آنست که چون نیرنگی قرنی چند نگاشته قلم سوانح نگار آید
وحق گزاری بآیین خاتمش سر و جاوید بخشد هوشیاری کردار سعادت پرتو چنانچه از پرستاران دینی
قدم فراتر نهاده در پرستش ایزدی کرم روی دارد از گریوه آفاقات ونسب بیرون شده بپایه
والای آگاهی آرامش گزیند و از کشاکش این دیولاخ جانگزا برآمده بخلوتگاه تقدس جاودانی عشرت
اندوزد بیت رخت بردار ازین سرای کهن ۰ بام سوراخ و ابر طوفان بار ۰ کلبه کا بدرد نخواهی ماند
سال عمرت چه ده چه صد چه هزار ۰ پرده بردار تا فرود آرند ۰ هودج کبریا بصحن بار ۰ لیکن در هوای
این بلند آشیان تیز پرواز ان عرصه شناسایی را بال همت و خرد تا بهوش کز بینان خویشتن
دوست چه رسد از خارستان راه خطرناک کوچه از رهزنان بادیه پر آشوب اندوه نایافت
نمایندگان مراد نگارد یاد و دشتوالی همرهان خود بین در نگارین سرای سپنج خود کنج خمول و طبیعت
بر فراز کاه طهور رنگ آمیزی جهان صورت دلشکر وانفس بی‌رنگ پرده گزین و جانگزای بدگوهران فرو
مایه لختی بحرب زبانی و هیچ جی نگاشتن نکوهیده کی را نیکویی فرد خصت رالباس معنوی و ز هر کمی کننده
از فریب خوردگی گمراه و زنی بکار یکدیگر بر دند آزردن آدمیان تا بدیگر جانوران چه رسد سرمایه افتخار
دانند دلدهای عشوه این جاف جاف دانا ربای تهتن بال اگاشاره شعبده ناکی و فسون سازی کارشناسان

زیان اندوز گرانداز تو اندگرفت همین اشان بست فطرتیت که بمردکانی مهر این ادست کش دشمن نواز
پای بندست در اقبال این موج سیمابی سراب کام درای خرسندی و عفت آمود شد مانی است دراداز
این گندم نمای جو فروش با بمال اندوه و دست فرسود غم نباشد ازینجهت او را فرو هیده کان فرهنگ افروز
در بوستان شناسایی پدران لعبت بازند و زوال خوانند دم آن پیمانه دانی که نشد اکنون این فرو
گسیخته رشته تمیز و انصاف حیرت زده شادی و اندوهست از بسیاری لذات این نمودار بی بود حوصله نشاط
سیر دنقش آرزوی او در نشیمن آرام و تازگی این منیت هست قاعده مانند او پرده پای خواهش لنگ ای را
در معماری حقیقت بر بیسری آن بو قلمون معبد گذارش دهد سیوم آن کم بین فرو مایه که با تیرگیهای تا بینی
در گرد آوری خواستهای این جهانی که در رهگذر تند باد افتاده ارنشاه راه راستی برکناره نشود و از جاده
نکالی ناملایم اورکارزد دیر آرمود دست بدامان مکر و حیله میزند و بدستانسرای خود دراباحل رستگاری
میرساند و از بزرگان در اشارات خویش بنده آن بزنگ رنه ارفنه گویند چهارم آن غنوده بخت شوریده
رای که در فراهم آوردن کامها و سیه روزی حوادث ستاده گرین کج رالت بزبان خفی سرا این تیمه
گوا زد بکسیر این عربده آرای بیوفا یکبار دو در صدر نشینان محفل انصاف پیداست که حال جویای ارجمندی که
در سور شگاهی که خوی گزیده او چنین بود چگونه باشد اگر در نمایش این گفتار آگهی از کرده
باستانی و گوناگون زمانه بیان نویسد کار با آن رخته فراهم آید و قلم ره گرای راه راد از این منزل
پای نگاپو فرسوده گردد اکنون از داستان من لختی برگیرد و در چاره گزینی خود پای
همت بیفشرد بیت حدیث خویش اگر گویم ز آغاز ۰ رود مهر چه اگه شوان آمدن باز ۰
پدر بزرگوار بکوشش از در خرسندی داشت و از اشو نگاه دینی برکناره میزیست و با من نظر عاطفت
افزونتر از برادران کردی و به نیروی دانش و کردار از سر آغاز هستی و نما کج گرایان دامن آلوده
راه ندادی و همواره بصفای باطن و لطافت ظاهر و زبان فصیح و بیان دلکش با رمزهای حقیقت نیاق
داری نمودی از ابتدا سره مکه و بانگ بیاریم چو طفل مصراع زانکه هم مکه سرشتیم و دام با بای من ۰ و چنانکه علوم
حکمتی نقاب جمال معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواستی و مرا از هیچ سالگی ره دبی
در حیرت بود و بدان گفت و شنود هیچگونه خاطره فرد نیامدی اما اگر رهبری آن رهبر منزل طلبان
کمال شمه بستطاق فطرت بوده باشد و خطرهای سترگ بادیه درگم که مردان مرد را از پای در آرد

بهنوکده

بصفوتکده جایگیر چون سال بر افزود شعور می بارید نفرت و لکد ا افزایش می یافت و زمان
زمان آویزش با آشتی گرمتر میشد و از هموار داخته همبرازی جنون راه نشاطی سپرد و بجای ال
فروشان دم آسایش بر میگرفت گشتن در دنی قافله سالار حقیقت آشفته پی سرود دلارای سیند
انگاره می گرداند و در یازده سالگی که همگنان از گران خواب غفلت دارد عرصه پیمای حکمت و فراحیا
توار داد چندین کرده همپوده آمد و ارج شناسای رعونت افزود و دستی آگهی شورش افزای گشت
با چنین رهنمای هوشمند و دیده بانی بردوام نفس نفس برکشی نفس اماره افزونی گرفت بطرز زمان گوناگون
چهره آرای هنگامه خود پرستی شد بپیمان سر چشمه نظر و تا بسیاری اسرار اشراقیان نوادر خفایای
صوفیه بدایع شناختهای شایان اندوخت هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزای آن
نیرنگ ساز بوقلمون روی در کمین بهند بر همان آیین خویشتن نمایی و خود پرستی افزودی و با جهانیان
پیوند آمیزش گسیخته داشتی و از ناروای دکانچه دینی ناخواسته بیخ بجز دگر نیان دل گرفتی و اندیشه
عزت گرامی بشورش تازه رهنمون گشتی سراسیمگی جنون بنود هنوز که از زمان خورد سر تا بیده بی آرا
شناسید آشفتگی بی مروتی نداشت که راه آزار خدایان مجازی سپرد در شیب آباد اندوه و شادی دل
پژمان و خاطر درهم بر هم سپرد و تحصیل آزادی لختی با آسایش می آورده از بست فطرتی که درمن بود کم همتی
که در نهاد خود داشتم با کمال دلگرفتگی از اندیشه و فرط پایان دوستی میند با یکی نگارخانه سیمان آشوب
درون آمدی و از نیرنگ کشاکشی در شگفت زار افتادی نارضامندی پر نور آیین جان پراکنده خواهشها
پس نزدیک و با ز ما مدن شوریده از آن نکالشهای با هم آمیخته بسیار دور و نفس نفس فرمان پذیری آن
کیمیای ملک آگهی در افزونی و زمان زمان کششهای گوناگون را ایزدی دیگر بیت نخبتی که نه یا دست در انیم
صبری نه که از عشق بپرهیزم من ۰ دستی که زبا قضا در آویزم من ۰ پایی نه که از زمانه بگریزم من
تا آنکه آستان درگه همایون شاهنشاهی داستان مرا بر خواند و ستاره بخت جهانداری از افق اقبال
بر رخشید جاوشان دولت پی هم رسیدند و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرنگی نفس
ابو البدایع نقش اعتباری بزی از نشاط قیصر ستردی شده و بستیغ تجرد چهره دستی نموده
نزدیک آمد سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد و در دیوار رسید امیرش و رهم شکستند
راه آرادی پیش گیرد آن روحانی طبیع جن پادشاه روزگار را قافله سالار یزدان پرستان میدانست

و از سرنوشت چهره کشایان نقد برقراری آگهی داشت یاره گری ادی آورد و بدرستی آموزی تعلیق
درج گهر برگشود و سحر طرازی جادونفس رهنمای طریقت دبستان دولت شناخت و بسجود آستان اورنگ
نشین فرهنگ آرای ناصیه بختمندی جلا افزوده بی آنکه داد و حرص اندوزی دامن والای همت شود و از
فراخنای آرستان قدم جست و جوی فرساید و بیشتر از آنکه شرمسار انتظار آید و ابر و بار دهای بخشش
گردی میانجی سفارش آن و این و منت پذیری فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی افزونی گرفت و از
شایستگی بهکامی بر فراز بلندپایگی برآورد کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید و در آن
فروغ تازه بر پیاورد از آن بیماری و شوراد واگیه ربا آن سترگ پزشکی چاره نتوانست کرد لختی رهایی
یافت از نیروی آگهی نطع یکجهتی و یکسان نشستی گسترده در کمین خویش منافقانه نشست بنا بر عیوب نفسانی
چهره افروخت و توانایی ستردن برخی بدست افتاد و در ستیزه دشمنی بر دستداری بر خواسته اخلاف
گروهاگروه مردم دل را از شغل شگرف باز نتوانست داشت و در نزد هنگاه باطن کرد فتوری نیافت
انگیخت چندی در همان محفل کشورخدای هنگامه دانایی گرمی پذیرفت تنقیح مقاصد و تشخیص دلایل را
روز بازار رشد از شناسایی مراتب حکمت و تهی دستی علوم حقیقی نحس سرمایان و رکاررا که
بتر و پرشکی و چرب زبانی دریا دامگه جای داشتند کار دشوار گشت گاه بخاموشی زبان و جنبش ابرو و گردش
چشم حیله می اندوختند و گاه تبعه گویی و هرزه درایی پاسخ می آراستند و از نیروی تایید آسمانی
چنان کاربند شدن که آن طلسم گوهری در هم شکستنی ناگزیر دست از آن باز داشته بپایه گرانی
پیش آمدند معقولات دانی لفد بین شهره برخی ساده لوحان ترک ترا در ارا زدند دارنیاد در سبب
آن ناشناسان بخیه در چیره دستی بر سر آوردند بدستیاری روشن ستارگی گشاده پیشانی از آن پایه
والا فرو نزشده در سراسر منقول دقیقه سنج و نکته سرای آمد و بآیین آن گروه در تراز داد
پریشان دادند و سخنهای ناسره ناخن زدن گرفت گفت و گوی مذهب و ملت در ارشدی باز پرس آشنایی
را مکامن معتقدات بند اشتند بکمین توزی نشستند چندین همپیس عشرت پذیرفتی میکردند کمین آشنایان
و دیرین دوستان دامن اختلاط بر چیدند و در شهرستان خود کرد آزموده غربت گشتن گاه
از بی خلوت در گرفت تراز نشاط بر کشیدند و نتیجه جز بسجی داشته در نیایش ایزدی فرود
و گاه از کوتهی امکان و تنگی حوصله با خود سرایندگی این چه بوالعجبیست با جهانیان بساط یکتا اندیشی

وضر کسانی گسترده دارد و با خود خوبغایت نقش ششدری انداز دعالیان رنگین تهمتی چرا شسته
انداز تائید آسمانی و روشن ستارگی با شگرفی روزگار دو نارروایی پژوهی سرزنشها آشنا و بیگانه
و یافه دور و نزدیک و آویزش بدگوهران کوتاه بین تفرقه در جمعیت آباد ضمیر نبید لختی از بازار
حقیقت تازه شادی چهره نشاط افروختی بیت بصدف مانم و خندد چو مرادر شکنند
کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن ○ چون سپهر گردون چندی برین بگذشت درهای دولت
گشودند و چهره اعتبار ابا افروختگی دیگر پدید آمد از بندگان دینی ستیزه جهد را بنغض دیانا خود
باندیشه تباه فرو رفتند و از تنگ چشمی و ناتوان بینی بیکار ایزد توانا بر خاسته خسران جاوید اندوختند
این دو سه بدکن نخمیدیش هم شکنندم همه چون نخمیدیش من بصفت چون گردون شوم شکنم ار شکنم افزون شوم
از آنجا که عزیمت درست بود و عقیدت پایدار حیله اندوزان بافسر جام زبانزده چهار سوی صورت و معنی
گشتند و بر حقیقت حال آگهی پذیرفته در خوی شرمندگی فرو شدند آز و رگ شناسایی نشیب و فراز عالم
صحبت این طایفه میخواست از نفرت سپر دید تا اکنون آن گروه غنوده خود دلجویی جان ارمیده از رقبه
خدمت در سر دادند در بار استنکاف درین بزرگی وحشت بر سعادت برخشید از دم گیرای گیهان
خدیو بزمگاه صلح کل در آمد نفس شوریده در صفوف جای آرامش نشین ساخت و برین تراز حقیقت دانش
نشاط بر گرفت اگر جهانیان ترا نکوهیده و بیغوله دشمنی میگزینند باندازه دانش راه عبادت
میسپرند تو چرا فهمیدگی میخروشی و اگر نیک دانسته آن هیچ رنجش میگیرند همانا بیچاره چند از رنج و گزارد سرشت
چه بیجویی از نقصان بشری و کوتهی امکان از سراپای خاطر زمزمه خواهش سرایندی و جوش این آرزو
از درونه سر بر زدی چه بودی که دشمن نارسا در یافتی که چه پایه آسوده ام و دل از یاد افزوده
چگونه واپرداخته تا تن چاپلوس و زبان لابه گر بعذر خواهی فرستادی و برون هم رنگ درون ساخته
آرامش دور دیدی با زرستی کاوش چه اندیشی که در حق بدخواه داری مانده پرستی مرا هم ستم اند و د
طفل مشرب حقیقت دان نابدانی تا بشنو از دوستی رنج بردی بیت آشتی دو بختی بیاد از خرمن خویش ○ چون خود زدم چه نالم از
دشمن خویش ○ کس دشمن من نیست منم دشمن خویش ○ ای وای من و دست من و دامن خویش ○ در حال ستایش کننده گان
و بدگویان خویش از دو منزل گذشته بسوم گذاره میکند امید که دیگر باز نگردد و بعلو رتبت بیدار
بزمگاه چهارم شرف اختصاص یابد و دوام آسایش بر گیرد و از ابا نه گیری ایزد بیهمال

نکیشوی شود و بیشتری با نخستین گرده دوستی ورزنده و دبستانیان برخلاف آنکه گرایند طایفه صورت را
دلطهورای ودر روش بشادی دانده و بالاینده تیناگری و درونه زانشاط آمود گرداننده و بگوشش از زردگی
را پرورش دهند و برخی تا تایید یزدان نگاه سما دیرا نیز بکمی اداغ در نظر آید آن هر دو را الکیمیان انگاشته
بنیرای دیگر گو بکمی شوند و بسا باشد که نفس بوقلمون سگالی درمیان آورد و جهان دانا بماید که تا نیز اگوی
نو که راه حق می سپری با خشنودی ایزدی با خود دارد با چار فریب خورده بکین تباه سرایان برخیزد
و از شاهراه سعادت برکنار افتد و چون اماره نویسی او رکار خویش کند بدید آید که با باطل اندوزان
بدکارتر را آویزشی ندارد و همانا لعبت آرایی آن خود ستای خویشتن بین است و رتبه والا آنکه محمدت
کوی را که سرمایه رعونت اشتعام میده بآیین دشمنان پیش آید و نکوهیده عیب نمای را بدوستی بردارد
تو که جویای طرز آگهی بر فراز مقصود جای گرد داو از گزند دشمن دانای خاکی رستگاری یابد بد آنکه بزیج فطرت
دیوای افشاری دل که بتر زمانی از آن نفرت باز آمده با خود در آویخت و جنگ با آشتی در میان آورده کار از دست
بیت دست در گریبان بخود دم چو کنم ۰ سر ز گریبان کهر بر زدن آسان کنم ۰ چاک زدم پرده سامان خویش ۰ بو که زنم دست بدامان خویش
و همواره لطمه نموش بر خویشتن میزند و بسیار زمانی نفرین خود میسرآید هرگاه بکیتای شاهد وجود که باستانیان
بنیروی شهودی دریافته اند تراز سعادت منشی بیدار بختی چراغ دل ار دیش چگونه و چرا انگد دل از که گرچه
گنج حصول مطلبی دگر امانده کجا دست خواهش بکشایی گرفتم از آن اکبه نصیبه نداری باید شناسائی فروغ
کرداری بخشد از نیک اختری و شومندی دل آن حق تمنی نژادی و فراخ حوصلگی کرامت فرمود که در بازار
معامله آرایی و فصل خصومات دوست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبتی دارند ناخشنودی عالمی
و رضامندی جهان در آن عزیمت غبار نتواند انگیخت و دستکان دریا زرم جویی کام بر نتواند گرفت تا بزم گران
چه رسد بملک تنهایی شتافتن جهت داز کم نامی چه می اندور دو چه کوید وچه نوید **بیت** دلم داستان آتشین ملال آرا
چو داغی سر زلف عذرا گرفته ۰ ز آمیزش عالم و اهل عالم ۰ همانا نفرت طبع عنقا گرفته ۰ حقیقت کار آنست که تجارتی
سودمند نیابد تا نگاشته مینگاق سرنوشت چه بود و گردش انجم و افلاک بر چه رفته باشد بیر نمی آمیزه احرام
علوی و حب استغفلی علاج نتوان انم شیده تیر انداز بی کماز اسپ نتوان دوخت **بیت** ز انسوی چو شست کشاد خدنگ
بر جرخ خود را سپر از چه بکوشش در آورم ۰ اکنون با نغز افزونه معرکه مصاف آراسته دارد ده خوانان
بکیدگر پای حمایت افشرده اند زمان زمان شعبه بازی تازه بکار میبرد و دود آتش دیگر شکرف چهره عبرت می افروزد

نمیند اند

بمینه اند که انجام کار چه خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید و از بن سرزنش ایزد شناسی باکر جای بود
دست دهد و دوشا خواب واپسین بکدام طرف نه فرار گیرد جوفی گره برابرو گوناگون سر در عالم دهشکده اوراه
بتابد رجای کشاده پیشانی که بفراخی انبساط غمگساری جهانیان بر دوش همت برگیرد آن نیز از دو هشیار
جوام از گلخن بیم و بستان بجای امید تا با بستگاه دلبستگی و زهیچجای کشادگی فراز گشته و پای بند شادی و غم نبود اهر لطف منشور آفات
بمنزلی میرسد و هنوز جای گرم نکرده از نامه ارزدر دیگر میخوانند **مصراع** من بو قلمون سوز کار خویشم ۰ با چنین اوریش روی
بحکم ارادت ملتزم نگاشتن گرامی نامه است و محصلان بزم عقیدت بکار دیگر نمیگذارند و چرا نباشد چگونه شگفت نیاید
از پرستاری یکتای ملک آگهی زخارف دنیا در میزان همت وزنی ندارد و در کنامیری عالم صورت را در پیشگاه
بینش عبوری ناگزیر سپاس موهبت کبری کلک سرایی کرده جوش مدحت میزند و در الحق تکرار نغز استان
حقیقت جلای تازه میکند ز آنکه هوشمند از آب پرویزن می پیماید و باد بهاون میکوبد همان بهتر که سر پوش
خاطر بو العجب بر گرفته راز درون بر ملا نهد و آنچه گوش زمانیان بر تابد و بچشم عادتیان در نگنجد
ننازد گرکنویم زان که از او اندیشه ار جان درمنت یا جو من حیران بانی پایداری یا درم ابوالفضل مبارک دانش پژوه
از زمزمه نهانی و گفتار خاموشی چه ابر آمده حال خویش با رگاه ظهور می آرایی و در خلوتگاه دل راد بیگانه
میدهی حسبنه بینش ار صفوه نگده ها باطن تراوش میکند سرانجام داد آیین کدام هوشیار رشت
بر هم قطع بندگی پایه همت افشرده نیایش ایزدی در ستایش پادشاهی بجای او راز گویی تقدس نیایش
سرای تعلق برگذار پیام حقیقت دلرا از هرزه گرایی باز آورده عزیمت را شومندی کاریزی کار افزود
و گوهر فطرت را فروغ دیگر بخشید بعد المنه کتابه گرامی اشتاق سرنوشت من روزگار بر خواند و هی را رهی
نشت گردانند آنست که مرابسته فتراک دولت ابدی اعتصام ساخته سوانح نگار بدایع طراز دارد و از جشن
طالع این کوکب افق سعادت و اختر آسمان معانی آنچه بر زبان قلم می آید و بر صفحه بیان رقم می پذیرد
روز بروز بسمع همایون میرسد دست آویز آفرین روز افزون و نوازش گوناگون میگردد سعادتمند بنده که
که خدمت او پسند شاهنشاه افتد و نشان قبول از درگاه یابد **بیت** بحمد الله این داستان نخست ۰ بطرز فریبنده گردیدم درست
درین نامه که دولت نخن خوانده بود ۰ نخن از من و همت از شاه بود ۰ کرم همت امیدواری دهد
فلک فرصت و بخت یاری دهد ۰ باین جنبش کلک گردون خرام
بپایان برم این پیامی گرام

م م
م